١٤٢
شرح كافى

V. 2

شرح کافیه شریف از ملا خلیل قزوینی علیه الرحمه

١٨٢

١

٢٨٦
جلد ثانی

من عواری الزمان عند العبد المذنب کثیر العصیان
زین الدین احمد بن فخر الدین احمد ...
تجاوز الله عن سیئاتهما

٢٦٥
یونس بن محمد علی ... الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قال في كتابه قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاؤكم ووسم الصلوة التي هي افضل العبادات البدنية باسم تربها و
خاتمتها وافضل فرائضها وهو الدعاء والصلوة على محمد وآل محمد بعد چون نواب همیون اشرف اقدس اعلى احكم الله ملكه
وسلطانه باوتاد العدل والاحسان مأمور ساخت داعي دولت قاهره خليل بن الغازي القزويني را بشرح كافي ابو جعفر محمد بن
يعقوب كليني رحمه الله تعالى بزبان و بانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر شروع شد
در شرح كتاب الدعاء كه كتاب پنجم است از سي و سه تا سي و چهار كتاب جزو كتاب كافيست بتاريخ جمادي الثانية سال هزار و شصت و
هشت هجري وعلى الله التوكل اصل كتاب الدعاء شرح اين كتاب احاديث متعلقه بطلب حاجت خود را از درگاه الله تعالى است در اين
كتاب شصت باب است اول باب فضل الدعاء والحث عليه دوم باب ان الدعاء سلاح المؤمن سيوم باب ان الدعاء يرد البلاء
والقضاء چهارم باب ان الدعاء شفاء من كل داء پنجم باب ان من دعا استجيب له ششم باب الهام الدعاء هفتم باب التقدم
في الدعاء هشتم باب اليقين في الدعاء نهم باب الاقبال على الدعاء دهم باب الالحاح في الدعاء والتلبث يازدهم باب تسمية
الحاجة في الدعاء دوازدهم باب اخفاء الدعاء سيزدهم باب الاوقات والحالات التي يرجى فيها الاجابة چهاردهم باب الرغبة
والرهبة والتضرع والتبتل والابتهال والاستعاذة والمسئلة پانزدهم باب البكاء شانزدهم باب هفدهم باب الاجتماع في
الدعاء هژدهم باب العموم في الدعاء نوزدهم باب من ابطأت عليه الاجابة بيستم باب الصلوة على محمد واهل بيته عليهم السلام
بيست و يكم باب ما يجب من ذكر الله عز وجل في كل مجلس بيست و دوم باب ذكر الله عز وجل كثيرا بيست و سيوم باب ان الصاعقة
لا تصيب ذاكرا بيست و چهارم باب الاشتغال بذكر الله عز وجل بيست و پنجم باب ذكر الله عز وجل في السر بيست و ششم باب ذكر
٢٠٣ ٢٠٣
الله عز وجل في الغافلين بيست و هفتم باب التحميد والتمجيد بيست و هشتم باب الاستغفار بيست و نهم باب التسبيح والتهليل
والتكبير سي ام باب الدعاء للاخوان بظهر الغيب سي و يكم باب من يستجاب دعوته سي و دوم باب من لا يستجاب دعوته
سي و سيوم باب الدعاء على العدو سي و چهارم باب المباهلة سي و پنجم باب ما يمجد به الرب تبارك و تعالى نفسه سي و ششم باب
من قال لا اله الا الله سي و هفتم باب من قال لا اله الا الله والله اكبر سي و هشتم باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده
سي و نهم باب من قال لا اله الا الله وحده لا شريك له عشرا چهلم باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله چهل و يكم باب من قال عشر مرات في كل يوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم
يتخذ صاحبة ولا ولدا چهل و دوم باب من قال يا الله يا الله عشر مرات چهل و سيوم باب من قال لا اله الا الله حقا حقا چهل و
چهارم باب من قال يا رب يا رب چهل و پنجم باب من قال لا اله الا الله مخلصا چهل و ششم باب من قال ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله چهل و هفتم باب من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ذو الجلال والاكرام چهل و هشتم باب
القول عند الاصباح والامساء چهل و نهم باب الدعاء عند النوم والانتباه پنجاهم باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله پنجاه
٢٤١ ٢٣٨
و يكم باب الدعاء قبل الصلوة پنجاه و دوم باب الدعاء في ادبار الصلوة پنجاه و سيوم باب الدعاء في الرزق پنجاه و چهارم باب
٢٥٢ ٢٤٩ ٢٤٣
الدعاء للدين پنجاه و پنجم باب الدعاء للكرب والهم والحزن والخوف پنجاه و ششم باب الدعاء للعلل والامراض پنجاه و هفتم باب

الحرز و العوذة پنجاه و هشتم باب الدعاء عند قراءة القرآن پنجاه و نهم باب الدعاء في حفظ القرآن شصتم باب دعوات
موجزات لجميع الحوائج للدنيا و الآخرة بدانکه آنچه در این شرح مذکور میشود در توضیح آیاتی که در این ان متشابهات است
محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگری است و از قبیل تخمین و تهاون نیست آنچه در توضیح احادیث مذکور میشود

باب اول اصل باب فضل الدعاء و الحث علیه شرح این باب بیان فضیلت دعا است و بیان اینکه الله تعالی تحریص کرده مردمان را
بر دعا و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز و جل يقول ان الذين يستكبرون عن
عبادتي سيدخلون جهنم داخرين قال هو الدعاء و افضل العبادة الدعاء قلت ان ابراهيم لأواه حليم قال الأواه هو الدعاء
یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ مؤمن بدرستیکه آن جماعت که
تکبر و امتناع میکنند از عبادت من زود باشد که داخل شوند جهنم را بحالیکه ذلیلان باشند امام گفت عبادت اینجا دعاست قرینه
سابق آن ادعوني استجب لكم و افضل عبادت دعا است مراد اینست که استعمال عبادت در دعا اینجا اشارت باینست که عمده
عبادت دعا است گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سورهٔ توبه بدرستی که ابراهیم هر آینه اواه خردمند است گفت اواه یعنی بسیار
دعا کننده است دوم اصل قلت لابي جعفر عليه السلام اي العبادة افضل فقال ما من شيء افضل عند الله عز و جل من ان
يسأل و يطلب مما عنده و ما احد ابغض الی الله عز و جل ممن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده شرح يستكبر عن عبادته
اشارتست بآنچه می آید در حدیث پنجم این باب یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که کدام عبادت فاضلتر است پس گفت
نیست هیچ چیز فاضلتر نزد الله عز و جل از اینکه دعا کرده شود و طلب کرده شود از آنچه نزد اوست مثل توفیق و نعمت دنیا
آخرت و نیست هیچکس دشمن داشته شده تر در درگاه الله عز و جل از کسی که تکبر و امتناع کند از عمدهٔ عبادت او و طلب نکند آنچه را
که نزد اوست سیوم اصل عن ميسر بن عبد العزيز عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال لي يا ميسر ادع و لا تقل ان الامر قد
فرغ منه ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسألة و لو ان عبدا سد فاه و لم يسأل لم يعط شيئا فاسأل تعط
يا ميسر انه ليس من باب يقرع الا يوشك ان يفتح لصاحبه شرح الامر کار و مراد اینجا کار حوادث جهانست که مشیت جمیع
آنها صادر شده از الله تعالی در وقت ایجاد آب که اول حوادث و مادهٔ باقی حوادث است و تغییری در چیزی از مقتضای آن مشیت
نشده و نخواهد شد فرغ بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول باب منع یا علم یا نصر است منه نایب فاعل است
و لا تقل ان الامر قد فرغ منه نهی تصدیق باین قول نیست بلکه نهی از تمسک باین قول است در ترک دعا و دعوی بی فایده بودن
آن حاصل تمسک اینست که چون مشیت الهی تعلق بهر حادث و تغییری گرفته در آنها نخواهد شد پس هر چه الله تعالی مشیت
آن کرده باشد در وقت ایجاد آب البته بفعل می آید و هر چه مشیت نکرده باشد آنرا البته بفعل نمی آید پس آنچه دعای برای آن است
اگر از قسم اول است حاجت بدعا ندارد و اگر از قسم دوم است دعای اثر ندارد و بر هر تقدیر دعای بی فایده است ان عند الله
تا آخر اشارتست بآیت سورهٔ فرقان قل ما يعبأ بكم ربي لولا دعاؤكم و این جواب از تمسک بنقض اجمالی بدلیل نقلی و لو ان
عبدا تا آخر جواب از تمسک است بحل و حاصل آن اینست که مشیت الهی حوادث را منافات ندارد با مدخلیت بعض آنها
در بعض دیگر پس عدم حاجت بر تقدیر وقوع قسم اول و عدم اثر بر تقدیر وقوع قسم دوم ممنوع است پس چنانچه اگر کسی
از گرسنگی آزار داشته باشد و داند که رفع آن گرسنگی موقوف بر خریدن طعام و تناول است و مع هذا ترک کند بخیال اینکه اگر رفع
گرسنگی من معلوم و مکتوب الله تعالی است بی خریدن و تناول طعام نیز بفعل می آید و الا با آنها نیز بفعل نمی آید
سفیه و بی عقل است همچنان ترک دعا و سایر عبادات باین خیال سفاهت است یعنی روایتست از میسر بن عبد العزیز از

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای میسر دعا کن و مگو که بدرستی که کار تمام بتحقیق پرداخته شده است که تغییر ع
محال است چه بدرستی که نزد الله عز و جل مرتبه عالیه از ثواب است که دریافته نمیشود مگر بدعا و اگر اینکه بنده ببست
دهن خود را و دعا نکرد داده نشد چیزی پس دعا کن تا داده شوی ای میسر بدرستی که شان اینست که نیست هیچ دری که
کوفته شود مگر آنکه میشود که گشاده شود برای کسی که نزد آنست اشارتست باینکه اگر اثر دعا زود ظاهر نشود ترک دعا نباید
کرد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لم یسأل الله عز و جل من فضله افتقر شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب نکرد از الله عز و جل چیزی را از جمله فضل رحمت او محتاج و بی برگ شد پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ادع و لا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز و جل
یقول ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و قال ادعونی استجب لکم شرح مضمون و لا
تقل قد فرغ من الامر ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب فان الدعاء تا آخر نقض اجمالی است بدلیل نقلی سوای آنچه
در حدیث سیوم این باب مذکور شد در سوره مؤمن چنین است و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن
عبادتی سیدخلون جهنم داخرین پس اول و دوم قال ادعونی حالیست بتقدیر و قد قال و اشارتست باینکه صدر آیت دلالت
بر این میکند که مراد بعبادت در این آیت دعاست پس مخفی نماند که میتواند بود که و قال ربکم حکایت تلقینی باشد که در سوره
فاتحه است در ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم بنا بر اینکه عبادت عبارت از طلب هدایت بصراط مستقیم
باشد و صراط مستقیم عبارت از علم باحکام الهی در مشکلات باشد زیرا که ظن با آنها باعث انحراف و رجوع و تردد است
و استعانت عبارت از طلب توفیق عمل بمقتضای علم باحکام الهی در مشکلات یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت دعا کن و مگو که بتحقیق پرداخته شد از کار جهان چه بدرستی که دعا آنست و بس مراد بعبادت حق
بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره بدرستی که جمعی که امتناع میکنند از عبادت من البته داخل جهنم میشوند
ذلیلان بر حالیکه این را میگوید پیش از این که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول علیکم بالدعاء فانکم لا تقربون بمثله و لا تترکوا صغیرة لصغرها ان تدعوا بها ان صاحب الصغار هو صاحب الکبار شرح
ان تدعوا بدل اشتمال الصغیرة است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد که دعا کنید در حاجتهای
خود چه بدرستی که شما نزدیکی درگاه الهی نمیجویید بچیزی دیگر که مثل دعا باشد و مگذارید دعای حاجت کوچک را برای کوچکی
آن بیان این آنکه بدرستی که روا کننده حاجتهای کوچک همانست که روا کننده حاجتهای بزرگ است مراد اینست که ترک دعا
در حاجتهای کوچک مشعر بخیال اینست که غیر الله تعالی کسی مستقل در قدرت بر روا کردن آنها باشد و این باطلست هفتم اصل
عن عبید بن زرارة عن رجل قال قال ابو عبد الله علیه السلام الدعاء هو العبادة التی قال الله عز و جل ان الذین یستکبرون
عن عبادتی الآیة ادع الله عز و جل و لا تقل ان الامر قد فرغ منه شرح و مضمون هر یک از قضا و قدر عبارت از فراغ از امر است
باعتبار اینکه مشیت الهی جمیع حوادث را در وقت ایجاد آن دو جهت دارد اول اینکه رجوع از آن نمیشود و باین جهت آنرا قضا
مینامند بمعنی قطع و فصل دوم اینکه موافق حکمت است و باین اعتبار آنرا قدر مینامند بمعنی رعایت مصلحت و ایمان
بقضا و قدر واجب است برای ابطال مذهب قدریه که معتزله اند چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث باب
چهارم الجبر و القدر و الامر بین الامرین که باب سی ام است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سیوم و پنجم این
باب اصل قال زرارة انما یعنی لا یمنعک ایمانک بالقضاء و القدر ان تبالغ بالدعاء و تجتهد فیه او کما قال شرح الا به منصوب است

شیعه بر یعرف الآیة ضمیر او کما قال راجع بزراره است و این عبارت عبید است برای شک در اینکه ابو زراره اینرا
گفت یا چیزی دیگر نزدیک باین گفت مثل اینکه بجای ان تبلغ بالدعاء و تجتهد فیه گفته باشد ان تدعو یعنی گفت زراره
که چرا این نیست که خواست امام اینرا که باید که مانع نشود ترا ایمان تو بقضا و قدر الله تعالی هر چیزرا بر وجه تمام از اینکه
مبالغه کنی بتکرار دعا و جد کنی در آن که گفت عبید که یا زراره چیزی دیگر گفت نزدیک باین هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه احب الاعمال الی الله عز وجل و افضل العبادة العفاف قال وکان
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام رجلا دعاء شرح العفاف بفتح عین بی نقطه مصدر باب نصر خود داری از حرام
بتشدید عین بصیغه مبالغه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله صلوات الله علیه محبوبتر عملهای وجودیه بسوی الله عز وجل در زمین دعاست بیان این شد در کتاب شرح
حدیث اول این باب و بهتر افراد بندگی الله تعالی خود داری از حرامها است چه آن مشکلتر است از فعل طاعات و ایضا موجب
است که دفع ضررها از جلب نفع است و میتواند بود که العبادة بتقدیر مضاف باشد و مراد این باشد که افضل آداب عبادت
ترک حرام است تا آن عبادت مقبول شود چنانچه گفته انما یتقبل الله من المتقین امام علیه السلام گفت و بود امیر المؤمنین
علیه السلام الصلوة مردی گفتنی بغایت دعا کننده باب دوم اصل باب ان الدعاء سلاح المؤمن شرح السلاح بکسر
سین بی نقطه و حاء بی نقطه آلت حرب که تند و براق باشد و آلت حرب مطلقا یعنی این باب بیان اینست که دعا براق حرب مؤمن
است در این باب هفت حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور
السموات والارض شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دعای براق جنگ مؤمن است و عمده عبادتست و روشنی آسمانها
و زمین است یا بمعنی که رواج و نظام آسمانها و زمین بوسیله دعاست چه اگر دعا که عمده عبادتست نبود جن و انس مخلوق
نمیشدند چنانچه گفته در سوره ذاریات و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و در
سوره فرقان قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم و اگر ایشان مخلوق نمیشدند آسمانها و زمین مخلوق نمیشدند دوم اصل قال امیر
المؤمنین علیه السلام الدعاء مفاتیح النجاح و مقالید الفلاح و خیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی و قلب تقی و فی المناجاة
سبب النجاة و بالاخلاص یکون الخلاص و اذا اشتد الفزع فالی الله المفزع شرح النجاح بفتح نون و جیم و الف و حاء
بی نقطه مصدر باب نصر آسان کار المقالید بفتح میم و قاف و الف و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه جمع مقلاد
بکسر میم و سکون قاف کلید صدر نقی بنون است و قلب تقی بتاء دو نقطه در بالاست الفزع بفتح فاء و فتح و سکون زاء
نقطه و بکسر فاء و سکون زاء و عین بی نقطه مصدر باب منع و علم اضطراب و ترس المفزع بفتح میم و سکون فاء و فتح
زاء مصدر میمی باب نصر پناه بردن بسوی کسی یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام دعا آلتهای گشاد است برای آسان
شدن کارهای مشکل و کلیدها است برای رسیدن بمطلب و بهتر دعا آنست که صادر شود از سینه پاک از غل و غش
و دل پرهیزگار از معاصی و در راز گویی با الله تعالی وسیله نجات از مضرات است و بوسیله بی غش کردن عبادات میباشد
بی غش بودن آدمی و چون سخت شد اضطراب پس بسوی الله تعالی است پناه بردن و استغاثه سیوم اصل قال النبی صلی
الله علیه و آله الا ادلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر ارزاقکم قالوا بلی قال تدعون ربکم باللیل والنهار فان
سلاح المؤمن الدعاء شرح گفت نبی صلی الله علیه و آله آیا راهنمائی نکنم شما را بر یراقی که نجات میدهد شما را از
شر دشمنان شما و فراخ میکند روزیهای شما گفتند بلی راهنمائی کن ای رسول الله گفت اینکه دعا کنید صاحب کل

اختیار خود را در شب و روز چه بدرستیکه براق مومن دعاء است چهارم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام الدعاء ترس

و متی تکثر قرع الباب یفتح لک شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام دعای سپر مؤمن است برای دفع بلاها و هر گاه بسیار

کنی کوفتن در را گشوده میشود برای تو پنجم اصل عن الرضا علیه السلام انه کان یقول لاصحابه علیکم بسلاح الانبیاء فقیل و ما

سلاح الانبیاء قال الدعاء شرح روایتیست از امام رضا علیه السلام که او میگفت یاران خود را بر شما باد که براق انبیا را داشته

باشید پس گفته شد که چیست براق انبیاء گفت دعاء است اشارتست باینکه رسول علیه السلام در جنگ بدر و احزاب و

مانند آنها دست بدعا بر آورد ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الدعاء انفذ من السنان شرح گفت امام جعفر صادق

علیه السلام بدرستیکه دعاء گذراتر است در دشمن از سر نیزه هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدعاء انفذ

من السنان الحدید شرح الحدید بفتح حاء بی نقطه و کسر دال بی نقطه تیز و باقی ظاهر است از سابق باب سیوم اصل یا ب

ان الدعاء یرد البلاء و القضاء شرح القضاء آنچه بفعل آمده باشد بتدبیر الله تعالی خواه اثری که در اکثر اوقات بر آن مترتب

میشود شده باشد و خواه نبود در صورتیکه مترتب نشده باشد خواه مبرم شده باشد یا بمعنی که باقی مانده باشد تا نزدیک

ترتب اثر مثل آنکه عذاب قوم یونس و خواه نه یعنی این باب بیان اینست که دعا رد میکند بلا را و قضا را یا بمعنی که ممکن

کار اثر آن بر آن مترتب شود در این باب نه حدیثست اول اصل عن حماد بن عثمان قال سمعته یقول ان الدعاء یرد القضاء ینقضه

کما ینقض السلک و قد ابرم ابراما شرح النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر بر هم زدن چیزی چنانچه از هم پاشیده

شود ضمیر مستتر در ابرم راجع بقضا است یا راجع بسلک است یعنی روایتیست از حماد بن عثمان که از روات امام جعفر

صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است گفت شنیدم از امام علیه السلام میگفت بدرستیکه دعا میکند رد

آنچه را که بفعل آمده باشد از بلاها و هنوز اثر نکرده باشد یا آنکه از هم میپاشد قضا را چنانچه از هم پاشیده شود

رشته بر حالیکه مستحکم شده باشد نوعی از استحکام دوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان الدعاء یرد

ما قد قدر و ما لم یقدر قال قلت لا یکون شرح قدر هر دو جا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا ضرب است

لم یقدر هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا ضرب است و مراد بتقدیر اینجا انزال بلا است بر وجهی که

نزدیک بتاثیر شود موافق آنچه می آید در حدیث ثالث ضمیر مستتر در لا یکون راجع بتقدیر است یعنی شنیدم از امام موسی

کاظم علیه السلام میگفت بدرستیکه دعا رد میکند بلائی که بتحقیق فرود آورده شده از آسمان و بلائی را که فرود آورده

نشده گفتم آنچه بتحقیق فرود آورده شده شناختم آنرا یعنی که میدانم که فائده دعا چیست در آنجا پس آنچه فرود آورده

او شده باشد فائده دعا چیست در آن گفت تا فرود آوردن بفعل نیاید اشارتست باینکه هر گاه عذابی که از آسمان بر

تو می ظاهر شود چندانکه فرود تر می آید ترساننده تر خواهد بود پس چندانکه از بلا دفع اثر ظاهر شود بهتر است سیوم اصل عن

ابی عبد الله علیه السلام قال ان الدعاء یرد القضاء و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراما شرح روایتیست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت بدرستیکه دعا بر میگرداند بلائی واقع شده را بر حالیکه فرود آمده باشد از آسمان بر حالیکه مستحکم و نزدیک بتاثیر

شده باشد نوعی از استحکام چهارم اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیه ان الدعاء و البلاء لیترافقان الی یوم

القیمة ان الدعاء لیرد البلاء و قد ابرم ابراما شرح یترافقان برای بی نقطه و قاف و فا بصیغه مضارع باب تفاعل است

الترافق ایستادن دو چیز بر سر یکدیگر تا یکی از آن دو فرود آید بر او و تقدیم فا بر قاف تصحیف است یعنی گفت امام زین

العابدین صلوات الله علیه بدرستیکه دعا و بلاء هر آینه مانند دو مرغ بر سر هم می ایستند تا روز قیامت تا اگر کسی

دست بدعا نزند بلا برطرف شود و اگر نزند بلا فرود آید بیان این آنکه بدرستی که بلا دعا بر میگرداند بلا را بر حالتی که
نزدیک شده باشد بوقوع بر کیفیتی نوعی از نزدیک کردن پنجم اصل کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول الدعاء یدفع
البلاء النازل وما لم ینزل شرح میگفت امام زین العابدین صلوات الله علیه که دعا دفع میکند بلاء فرود آمده از آسمان را و بلائی
را که فرود نیامده توضیح این شد در حدیث دوم این باب ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الا ادلک
علی شیء لم یستثن فیه رسول الله صلی الله علیه وآله قلت بلی قال الدعاء یرد القضاء وقد ابرم ابراما وضم اصابعه
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت مرا آیا راهنمائی نکنم ترا بر چیزی که ان شاء الله گفت در آن
رسول الله صلی الله علیه وآله مراد اینست که البته بمقتضای وعده الهی که ادعونی استجب لکم باشد بفعل می آید و احتیاج
بذکر ان شاء الله نیست گفتم بلی راهنمائی کن گفت دعا بر میگرداند بلائی که بفعل آمده باشد هنوز اثر نکرده باشد بر حالتی
که مستحکم شده باشد آن قضا نوعی از استحکام یعنی که بغایت نزدیک بتاثیر شده باشد امام جعفر صادق علیه السلام
در هم نشرد انگشتان خود را مستحکم کند تا اشارت باستحکام بلا باشد و تحقیق جواب اعتراضی که بخاطر میرسد که گاهی کسی
دعا میکند و در قضا نمیشود می آید در حدیث هشتم باب شانزدهم هفتم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول الدعاء
یرد القضاء بعد ما ابرم ابراما فاکثر من الدعاء فانه مفتاح کل رحمة ونجاح کل حاجة ولا ینال ما عند الله عز وجل الا بالدعاء
وانه لیس باب یکثر قرعه الا یوشک ان یفتح لصاحبه شرح نجاح بجر و رفع است بعطف بر کل و موافق این گذشت در حدیث
یا مرفوع است بعطف بر جمله مفتاح مصدر بر مبالغه است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دعا بر میگرداند
بلای واقع شده را بعد از آنکه مستحکم و نزدیک بتاثیر شده باشد نوعی از استحکام پس بسیار بجا آور از دعا چه بدرستی
که آن آلت گشاد هر رحمت و آسان شدن هر حاجتیست و در یافته نمیشود ثوابی که نزد الله عز وجل است مگر بدعا و بدرستی که
شان اینست که نیست دری از درهای حاجات که بسیار بجا آورده شود کوبیدن آن مگر آنکه نزدیک میشود که مفتوح شود برای کوبنده
آن بیان این شد در شرح حدیث سیوم باب اول هشتم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلام علیکم بالدعاء فان الدعاء
لله والطلب الی الله یرد البلاء وقد قدر وقضی ولم یبق الا امضاؤه فاذا دعی الله عز وجل وسئل صرف البلاء صرفه شرح مراد
بتقدیر اینجا تدبیریست که بعد از مشیت و ارادت و پیش از قضاست و بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که
باب فی انه لا یکون شیء فی الارض والسماء الا بسبعة است امضا بالفتح داشتن چیزی که غالب در مثل آن اینست که فلان اثر
بر آن مترتب بر آن شود تا وقتی که آن اثر بر آن شود مترتب شود یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام بر شما باد که دعا
کنید چه بدرستی که دعائی که برای رضاء الله تعالی باشد و طلبی که با توجه بسوی الله تعالی باشد بر میگرداند بلا را بر حالتی
که مقدور شده باشد و مقضی شده باشد و نمانده باشد مگر امضای آن پس اگر دعا کرده باشد الله عز وجل و طلبیده شود
کردن آن بلا گرداند دفع میکند آنرا چنانچه الله تعالی بلای قوم یونس علیه السلام را تقدیر و قضا کرد و چون دعا کردند دفع کرد
و امضا نکرد نهم اصل قال ابو عبدالله ان الله عز وجل لیدفع بالدعاء الامر الذی علمه ان یدعی له فیستجیب ولولا ما وفق
العبد من ذلک الدعاء لاصابه منه ما یجتثه من جدید الارض شرح ان در آن یدعی بفتح همزه و تخفیف نون ساکنه مخففه از
مثقله است و اسم ان ضمیر شان محذوفست و یدعی بصیغه مضارع مجهول باب نصر مرفوع است تقدیرا و خبر ان است
ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بالله است ضمیر له راجع بالامر است ان یدعی له منصوب است محلا و بدل الاشتمال ضمیر
منصوب در علمه است فیستجیب بصیغه مضارع معلوم باب استفعال مرفوع و معطوف بر یدعی است ما موصوله است و وفق

بصیغهٔ مجهول باب افتعال است و عائد ما محذوفست بتقدیر و فی العبد لمن برأ تبین ما نشت و میتواند بود که ما مصدریه
باشد و دو فو بصیغهٔ معلوم یا مجهول باشد و من بمعنی لام و صله و فوق باشد لاجتثات بجیم و دو تا سه نقطه مصدر باب افتعال
از بیخ و بن برکندن درخت و مانند آن الجدید بفتح جیم و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه روی آن من
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله عز و جل هر آینه گاهی دفع میکند بسبب دعائی که هنوز نشده باشد
کاری که میداند الله تعالی آن کار را نیز اگر دعا کرده میشود الله تعالی برای آن کار بعد از وقت دفع آن کار لیکن استجابت میکند
الله تعالی آن دعا را اگر نمیشود آنچه موفق شده بنده برای آنکه آن دعا باشد هر آینه بر میخورد بنده را از آن بلا چیزی که
بر می اندازد چیزی او را از روی زمین مثل اینکه دشمنی بقصد قتل و نهب کسی از جای خود حرکت کند و قبل از وصول بمقصد
مانعی پیش او آید و برگردد و بعد از برگشتن آن دشمن آنکس دعا کند برای دفع شر او چنانچه بیان شد در کتاب الایمان
و الکفر در باب نادر فیه که باب صد و نود و هشتم است و تحقیق صحت طلب چیزی در ماضی از الله تعالی می آید در شرح حدیث پس دیگر
باب چهل و هشتم باب چهارم اصل باب ان الدعاء شفاء من کل داء شرح این باب بیان اینست که دعا باعث شفا از هر درد است
خواه جسمانی خواه روحانی و در این باب یک حدیث است اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام علیک بالدعاء فانه شفاء من
کل داء شرح گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بر تو باد که دعا کنی بدرستی که آن باعث شفا است از هر دردی باب
پنجم اصل باب ان من دعا استجیب له شرح این باب بیان اینست که هر که دعا کند مستجاب میشود برای او خواه ظاهر شود
و خواه نه در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الدعاء کهف الاجابة کما ان السحاب کهف المطر
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا جای قبول است چنانچه ابر جای باران است اشارتست باینکه
چنانچه البته در ابر باران مثل هست اگر گاهی بر زمین نبارد در دعا قبول هست اگرچه گاهی برای ذخیرهٔ آخرت باشد و
در دنیا ظاهر نشود بنابر علم الله تعالی بمصلحت بندهٔ مؤمن خود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب صلوة فاطمه
علیها السلام که باب نود و دوم است که لم یسال الله شیئا الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسال بعینه و اما ان یدخر له ما هو
خیر له منه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان
یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح بها علی وجهه و رأسه شرح
استعمال شرم در الله تعالی استعاره برای منافات چیزی است و صفر بضم و فتح و کسر صاد بی نقطه و سکون فاء است یجعل
مرفوع است و میتواند بود که منصوب باشد یمسح منصوب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بالا
نبرد بنده دست خود را برای عرض حاجت خود بسوی الله تعالی که بی نهایت بغایت قادر است مگر آنکه شرم کرد الله عز و جل
که برمیگرداند آن را خالی تا آنکه میگذارد در آن دست از فیض کرم خود آنچه را که میخواهد از خیر دنیا و آخرت پس چون
دعا کرد یکی از شما پس باید که برنگرداند دست خود را تا بجای آن تا اینکه مالد بر روی خود و سر خود باب ششم اصل باب
الهام الدعاء شرح الهام بخاطر رسانیدن الله تعالی کسی را بچیزی در وقت حاجت بآن چیز بر وجهی که آن چیز را بعمل آورد
یعنی این باب بخاطر رسانیدن الله تعالی دعا است و در این باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام هل
تعرفون طول البلاء من قصره قلنا لا قال اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء فاعلموا ان البلاء قصیر شرح من برای
تمیز میان دو ضد است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا میشناسید درازکشیدن بلا را که حادث
شود بعلامتی که بآن ممتاز شود از کوتاهی آن بلا گفتیم نه گفت چون الهام کرده شود یکی از شما دعا نزد حدوث بلا

پس بدانید که بلا کوتاه هست و الا بلاء دوم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلام ما من بلاء ینزل علی عبد مؤمن
فیلهمه الله عز و جل الدعاء الا کان کشف ذلک البلاء وشیکا و ما من بلاء ینزل علی عبد مؤمن فیمسک عن الدعاء الا
کان ذلک البلاء طویلا فاذا نزل البلاء فعلیکم بالدعاء و التضرع الی الله عز و جل شرح گفت امام موسی کاظم
علیه السلام نیست هیچ بلائی که فرود آید بر بنده مؤمنی پس بخاطر رساند او را الله عز و جل دعا مگر اینکه شد بر طرف
شدن آن بلا نزدیک و نیست هیچ بلائی که فرود آید بر بنده مؤمنی پس نگاهدارد خود را از دعا مگر اینکه شد آن
بلا دراز پس چون فرود آید بلا پس بر شما باد که دعا و زاری کنید بسوی الله عز و جل باب هفتم اصل باب التقدم
فی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت پیشگیری در دعاست یعنی که پیش از وقت حدوث بلا دعا کنند برای
عدم حدوث آن بلا تا حادث نشود یا دعا کنند در حاجات دیگر تا در وقت حدوث آن بلا دعا در دفع آن مستجاب
شود در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تقدم فی الدعاء استجیب له اذا نزل
به البلاء و قیل صوت معروف و لم یحجب عن السماء و من لم یتقدم فی الدعاء لم یستجب له اذا نزل به البلاء و قالت الملائکة
ان ذا الصوت لا نعرفه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیشگیری کند در دعا مستجاب میشود
برای او چون فرود آید با او بلا و گفته میشود در میان ملائکه که این آوازیست آشنا و محجوب از محل اجابت و هر که
پیشگیری نکند در دعا مستجاب نمیشود برای او دعا چون فرود آید با او بلا و میگویند ملائکه که بدرستی که این آواز را نمی شناسیم
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تخوف بلاء یصیبه فتقدم فیه بالدعاء لم یره الله عز و جل ذلک البلاء
ابدا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ترسید از بلائی که برخورد او را پس پیشگیری کرد در آن
بدعا ننمود او را الله عز و جل آن بلا هرگز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الدعاء فی الرخاء
یستخرج الحوائج فی البلاء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دعا در وقت رفاهیت
بیرون می آرد از قوت بفعل مطلبها را در وقت بلا چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من سره ان یستجاب
له فی الشدة فلیکثر الدعاء فی الرخاء شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال کند او را
اینکه مستجاب شود دعای برای او در وقت سختی پس باید که بسیار دعا را در وقت رفاهیت پنجم اصل عن ابی عبد الله
قال کان جدی یقول تقدموا فی الدعاء فان العبد اذا کان دعاء فنزل به البلاء فدعا قیل صوت معروف و اذا لم یکن
دعاء فنزل به البلاء فدعا قیل این کنت قبل الیوم شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است ششم اصل کان علی بن
الحسین علیه السلام یقول الدعاء بعد ما ینزل البلاء لا ینتفع به شرح امام زین العابدین علیه السلام میگفت دعا بعد از
نزول بلا نفع یافته نمیشود بآن مراد دعائیست که پیشگیری در آن نشده باشد باب هشتم اصل باب الیقین فی
الدعاء شرح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر است در دعا بر وعده الهی که گفته شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع
اذا دعان و در سوره مؤمن ادعونی استجب لکم در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
دعوت فظن ان حاجتک بالباب شرح الظن اعتقاد راجح و قرار خاطر بر چیزی و مراد اینجا معنی دوم است مثل
الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و مثل ان بعض الظن اثم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
دعا کردی پس قرار ده خاطر خود را که مطلب تو در در خانه است مراد اینست که سعی در استجماع شروط استجابت دعا باید
کرد مثل اقبال بر دعا چنانچه در حدیث سیوم باب آینده مذکور میشود و اضطراب نباید کرد چه با خصوص مطلب حاصل است

یا بهتر است از آن بمقتضای وعده الهی باب نهم اصل باب الاقبال علی الدعاء شرح این باب بیان تفصیل رو آوردن
بتمام دل بر دعا است یا بمعنی که در اثنای دل در جای دیگر نباشد در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول ان الله عز وجل لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة
شرح الظهر پشت و مراد اینجا ظاهر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز و جل
قبول نمیکند دعایی را که ظاهر دلی باشد که باطن آن غافل گشته از آن دعا پس چون دعا کنی پس رو آور بظاهر و باطن دل خود بر
دعا بعد از آن خاطر جمع باش بقبول کردن الله تعالی دعا را دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یقبل الله عز وجل دعاء قلب
لاه شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام قبول نمیکند الله عز وجل دعای دلی را که ببازیچه مشغول دعا است نه از روی جد
اصل وکان علی علیه السلام یقول اذا دعا احدکم للمیت فلا یدعو له وقلبه لاه عنه ولکن لیجتهد له فی الدعاء شرح ذکر
خصوص میت اشارت باینست که متعارف شده که جمعی برای تعزیت بر سر قبر میروند و دعا میکنند برای میت و دل ایشان اصلا
متوجه حال آن میت نیست و همچنین خود را اجیر در نماز و روزه و حج برای میت میکنند و اهتمام بحال میت ندارند اصلا
فلا یدعو خبر بمعنی انشاء است برای نهی و میتواند بود که بمعنی خود باشد برای افاده اینکه آن در حقیقت دعا نیست
یعنی و میگفت علی علیه السلام چون دعا کند یکی از شما برای میت مرده پس باید که دعا نکند برای آن مرده در حالی که دل او غافل
باشد از حال آن مرده ولیکن باید که جد کند برای آن مرده در دعا چنانچه پسر جد کند برای پدر بعد از وفات و میکند سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دعوت فاقبل بقلبک وظن حاجتک بالباب شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون دعا کنی پس رو آور بتمام دل بر دعا و قرار ده خاطر خود را بر اینکه مطلب تو در در خانه است چنانچه بیان
شد در باب ششم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل لا یستجیب دعاء بظهر قلب قاس شرح
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما استسقی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسقی الناس حتی قالوا انه الغرق وقال رسول الله صلی الله علیه وآله بیده وردها اللهم حوالینا و
لا علینا قال فتفرق السحاب فقالوا یا رسول الله استسقیت لنا فلم نسق ثم استسقیت لنا فسقینا قال انی دعوت ولیس لی
فی ذلک نیة ثم دعوت ولی فی ذلک نیة شرح جواب لما قال انی دعوت تا آخر است ضمیر انه راجع بمصدر سقی است مفعول قال
اللهم تا آخر است با در بیده برای استعانت است چه قول بر وجه کمال بفعل نمی آید مگر بمد داشتن دست برای دعا و در
وردها حالیست بتقدیر وقد ردها ضمیر منصوب راجع بید است الرد بر گردانیدن و مراد اینجا پشت دست را بجانب آسمان
کردن است چنانچه در رهبة مقرر است و بیان میشود در باب چهاردهم حوالی بفتح حاء بی نقطه و فتح لام و سکون یاء دو
نقطه در پایین اسمیست مفرد بمعنی حول و منصوبست بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر اسق حوالینا و در ولا علینا عاطفه است
ولا ناهیه است و فعل محذوف است بتقدیر ولا تسق علینا بفتح عین بی نقطه و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در پایین است
و فتح یاء علامت نصب بمفعولیت آن فعل محذوف نیست العلی موضع مرتفع که سیلاب آن در وقت باران بآبادانی رود پس
ذکر ولا علینا بمنزله استثناء است و مصنفان کتب غریب حدیث بفتح لام و سکون یاء و حرف جر شمرده اند و بر این تقدیر
بهتر اینست که علی برای اضرار باشد تا راجع بمعنی که مذکور شد شود ابن اثیر گفته یرید اللهم انزل الغیث فی مواضع النبات
لا فی مواضع الابنیة و هروی نیز مانند این گفته قال له دقال فتفرق کلام راوی است و ناخوش است چه در اثنای
اجزای جمله شرطیه است و لیس لی فی ذلک نیة مبنی بر اینست که اصحاب تکلیف کرده بوده اند رسول علیه السلام را بدعا

استسقا در وقتی که ضرور نبوده ولا علاج رسول سخن ایشانرا شنیده یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون طلب باران کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و باران داده شد مردم تا بحدی که گفتند
این باران داده شدگان غرق شده است یعنی که باعث خرابی بناها و آمدن سیلها بمدینه میشود و گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله بوسیله دست خود بر حالی که بر گردانیده بود آن دست را خدایا آب باران ده دور ما و آب
باران مده بلندی ما را یا آب باران مده بر حالی که ضرر بما باشد خواه در بلندی و خواه در بناهای شهر امام گفت
پس متفرق شد ابر یعنی که باران میداد پس گفتند ای رسول الله طلب باران کردی برای ما پیش از این پس باران داده
نشدیم بعد از آن طلب باران کردی برای ما پس باران داده شدیم این تفاوت از کجاست گفت بدرستی که من دعا کردم
پیش از این بر حالی که نبود مراد در آن طلب قصد جدی بلکه برای تکلیف شما بود بعد از آن دعا کردم بر حالی که مراد در آن
طلب قصد جدی بود لهذا در اول مجاب نشد در دوم شد باب دهم اصل باب الالحاح فی الدعاء والتلبث
شرح الالحاح بجد کردن در طلب چیزی و طریقی برای الحاح می آید در حدیث یازدهم باب شصتم و التلبث عطف
تفسیر است یعنی این باب بیان فضیلت بجد کردن در دعا و درنگ کردن در دعاست در این باب شش حدیثست اول
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان العبد اذا دعا لم یزل الله تبارک و تع فی حاجته ما لم یستعجل شرح گفت امام زین
العابدین جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بنده چون دعا کرد همیشه الله تبارک و تع در بر آوردن حاجت اوست
خواه در ظاهر و خواه در باطن مادام که تعجیل نکند در دعا بر طرف نکند دعا را یعنی که چون بر طرف کرد دعا را محروم
میشود از بر آوردن حاجتی که بسبب استمرار بر عادت در ظاهر و باطن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان العبد اذا عجل فقام لحاجته یقول الله تبارک و تع اما یعلم عبدی انی انا الله الذی اقضی الحوائج شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده چون تعجیل کند در سعی در حاجتی که دعا در آن میکرده باشد
باینروش که برخیزد برای آنکه خود آن حاجت را روا کند میگوید الله تعالی آیا نمیداند بنده من که منم آن مستحق
عبادت مشهور در آسمانها و زمین ام نمی بر آرم حاجتهای خلایق را یعنی که سر رشته کارها بدست منست
سیوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عز و جل فی حاجته الا قضاها شرح
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بخدا قسم که الحاح نمیکند بنده مؤمنی بر الله عز و جل در حاجت خود مگر آنکه بر
می آورد آن حاجت را برای او یعنی که غالب اینست که در ظاهر نیز مستجاب میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام ان الله عز و جل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسئلة و احب ذلک لنفسه ان الله عز و جل یحب ان یسأل
و یطلب ما عنده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل ناخوش شمرده الحاح
مردم را بعض ایشان بر بعضی در طلب و دوست داشته آنرا برای خود بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد
که دعا کرده شود و طلب کرده شود آنچه بقدرت تو قضا او ست از خیر دنیا و آخرت پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال لا یلح عبد علی الله عز و جل الا استجاب له شرح این مضمون موافق حدیث سیوم این بابست ششم اصل قا
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله عبدا طلب من الله عز و جل حاجة فالح فی الدعاء استجیب له او لم
یستجب له و تلا هذه الآیة و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
رحمت کناد الله تعالی بنده را که طلب کرد از الله عز و جل حاجتی را پس الحاح کرد در دعا خواه مستجاب شود برای او

در ظاهر یا مستجاب نشود در ظاهر و خواند این آیت را در حکایت کلام ابراهیم برای بیان عذر استغفار و طلب
توفیق توبه برای آزر با وجود اصرار او بر شرک در سورهٔ مریم و دعا میکنم صاحب کل اختیار خود را بیان این انکه
شاید که نباشم بسبب دعای صاحب کل اختیار خود بدبخت گشته بفعل عبث یعنی که اگر مستجاب در ظاهر نشود عوض آن
مراتب عالیه در بهشت خواهد بود پس عبث نخواهد بود باب یازدهم اصل باب تسمیة الحاجة في الدعاء شرح این باب
بیان فضیلت نام بردن مطلب خود است در دعا و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
ان الله تبارك وتعالى يعلم ما يريد العبد اذا دعاه ولكنه يحب ان تبث اليه الحوائج فاذا دعوت فسمّ حاجتك شرح یبث
بباء یک نقطه و تشدید ثاء سه نقطه بصیغه مجهول غایب یا غایب باب نصر و ضرب و باب افعال است البث والاشاعة پراکنده
کردن و مراد اینجا بزبان آوردن و تلفظ است چه لفظ در هوا متفرق میشود تعدیه آن بالی برای تضمین است یعنی توجه
است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارك و تعالی میداند آنچه را که میخواهد بنده
چون دعا میکند او را و لیکن دوست میدارد که بزبان آورده شود در توجه بسوی درگاه الهی او مطلبها پس چون دعا کنی
پس نام ببر مطلب خود را دوم اصل وفي حديث آخر قال قال ان الله عز وجل يعلم حاجتك وما تريد ولكن يحب ان تبث
اليه الحوائج شرح مضمون این موافق سابق است باب دوازدهم اصل باب اخفاء الدعاء شرح این باب بیان فضیلت
پوشانیدن دعا است تا دورتر شود از ریا و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال
دعوة العبد سرًّا دعوة واحدة تعدل سبعين دعوة علانية شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت دعای بنده در پنهانی
یک دعا برابری میکند با هفتاد دعا در آشکارا دوم اصل وفي رواية اخرى دعوة تخفيها افضل عند الله من سبعين دعوة
تظهرها شرح و در روایتی دیگر آنست که یک دعا که پنهان کنی آن را بعد از وقوع آن فاضلتر است نزد الله تع از هفتاد دعا که اظهار
کنی آنها را بعد از وقوع آنها در خلوت مخفی نماند که این حدیث منافات ندارد با سابق چه سابق برای ترغیب در اخفای دعاست
در وقت وقوع آن و این حدیث برای ترغیب در اخفای دعا است بعد از وقوع آن خواه اظهار قولی و خواه اظهار فعلی مثل
نمودن کتاب دعای خود بدیگران و از این دو حدیث ظاهر میشود که قسم دوم اخفای افضل است از قسم اول اخفا باب
سیزدهم اصل باب الاوقات والحالات التي ترجى فيها الاجابة شرح این باب بیان اوقاتی و حالاتی است که امید داشته
میشود در آنها بجا آوردن الله تعالی اثر دعا را یعنی که در آنها سریع الاجابه است اگرچه اصل اجابت مشترک باشد میان آنها
و غیر آنها در این باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اطلبوا الدعاء في اربع ساعات عند هبوب الرياح
وزوال الافياء ونزول القطر واول قطرة من دم القتيل المؤمن فان ابواب السماء تفتح عند هذه الاشياء شرح الافياء بفتح
همزه و سکون فاء و یاء دو نقطه در پایین و مد جمع فیء بفتح فاء و سکون یاء و همزه سایهائی که از چیزها بجانب مغرب می افتد
القطر بفتح قاف و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه باران و اول عطف است بر القطر السماء آسمان و مراد اینجا استجابت دعاست
تفتح بصیغه مجهول غایب باب تفعیل است برای کثرت یا از باب فتح است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام در پی این
باشید که دعا کنید در چهار ساعت اول نزد وزیدن بادها و دوم نزد برطرف شدن سایهای نصف النهار و سیوم نزد
فرود آمدن باران و چهارم نزد فرود آمدن اول قطره از خون کشته شده که مؤمن باشد چنانچه در روز جهاد میشود
چه بدرستیکه درهای استجابت دعا بسیار گشوده میشود نزد این چهار چیز دوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام
يستجاب الدعاء في اربعة مواطن في الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام

نزد مستجاب میشود دعا در چهار جا اول در نماز وتر بکسر و فتح واو و سکون تا، دوم بعد از دمیدن صبح
صادق و سیوم بعد از زوال الفیا، چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم بعد از غروب آفتاب که اول وقت نماز
شام است سیوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام اغتنموا الدعاء عند اربع عند قراءة القرآن وعند الاذان
وعند نزول الغیث وعند التقاء الصفین للشهادة شرح لام در للشهادة برای عاقبت است و مراد نزد ریختن خون
مؤمنست چنانچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام غنیمت شمرید دعا را نزد چهار صفت
اول نزد خواندن قرآن یا بمعنی که کسی چون بآیه رحمت رسد طلب آن کند و چون بآیت عذاب رسد پناه از آن جوید
و دوم نزد اذان نماز و سیوم نزد فرود آمدن باران و چهارم نزد بهم رسیدن دو لشکر چون بشهادة مؤمنی منجر شود
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان ابی اذا کانت له الی الله حاجة طلبها فی هذه الساعة شرح زوال الشمس
شرح یعنی زوال الشمس عبارت راویست و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر علیه السلم است یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت عادت پدرم این بود که چون بود او را بسوی الله تعالی مطلبی طلب میکرد آنرا در این ساعت
میخواست باین اشارت وقت بطرف شدن مرکز آفتاب را از جانب مشرق پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا رق احدکم فلیدع فان القلب لا یرق حتی یخلص شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون نازک
دل شد یکی از شما مثل آنچه در وقت اشک چشم میشود پس باید که دعا کند که وقت اجابت است چه بدل سببی که دل
نازک نمیشود مگر وقتی که بیغش شود ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر وقت دعوتم الله عز و جل فیه الاسحار
وتلا هذه الایة فی قول یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم ربی قال اخرهم الی السحر شرح الاسحار جمع سحر بفتح
سین بی نقطه و فتح حاء بی نقطه و قافی که اندکی پیش از طلوع صبح صادق است و آن وقت نماز وتر است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین وقتی که دعا کردید الله عز و جل را در سحرها است و خواند این آیت را در قول
یعقوب علیه السلم که در سوره یوسف است خواهم استغفار کرد برای شما صاحب کلا خبار خود را و رسول علیه السلم
گفت که تاخیر کرد قبول التماس برادران یوسف را و دعا کرد ایشان را برای ایشان تا در سحر دعا کند هفتم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا کان طلب الحاجة طلبها عند زوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به و شم
شیئا من طیب وراح الی المسجد ودعا فی حاجته بما شاء الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت عادتش این بود که چون طلب میکرد از الله تعالی حاجتی را طلب میکرد آنرا نزد بطرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق
پس چون اراده آن طلب حاجت میکرد پیش میداشت چیزی از مال را با نیروش که تصدق میکرد بآن سائل و بکار میبرد
چیزی از بوی خوش را و میرفت بسوی مسجد و دعا میکرد در مطلب خود با آنچه خواسته باشد از الله تعالی از کیفیت دعا هشتم
اصل رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک فدونک دونک فقد قصد قصدک
شرح دونک اسم فعلست بمعنی خذ و مفعول آن محذوفست تقدیر دونک الفرصة و تکرار برای تاکید است فا در
فقد برای بیان است قصد بصیغه ماضی معلوم است مرتبست و قصدک فاعلست و اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل است
القصد استقامة راه و اراده چیزی و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم و میتواند بود که قصد بصیغه
مجهول باشد و قصدک مفعول مطلق باشد که نایب فاعل شده باشد و از قبیل اضافه مصدر بمفعول باشد و هم دو
بمعنی اراده چیزی باشد یا بمعنی که ملائکه اراده تو کرده اند و نزد تو حاضر اند یا قصدک بمعنی مقصود تو باشد یا بمعنی که

که ملایکه اراده بجا آوردن مقصود تو کرده اند یعنی بالا برد راوی این سند روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت امام
که چون لرز بر پوست بدن تو و اشکناک شود و چشم تو پس دریاب دریاب فرصت را چه تحقیق راست شد اراده
تو یا یعنی که دعا کن که راست بهدف اجابت میرسد تمام اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل یحب من
عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء و تقسم فیها
الارزاق و تقضی فیها الحوائج العظام شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل دوست
میدارد از جمله بندگان او که مؤمنانند هر بسیار دعا را پس بر شما باد که دعا کنید در آخر شب که نزدیک صبح است تا طلوع
آفتاب چه بدرستی که آن وقتی است که گشوده میشود در آن درهای استجابت دعا و بخش کرده میشود در آن رزقهای خلایق
و بر آورده میشود در آن حاجتهای بزرگ دهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان فی اللیل لساعة ما یوافقها
عبد مسلم ثم یصلی و یدعو الله عزوجل فیها الا استجاب له فی کل لیلة قلت اصلحك الله و ای ساعة هی من اللیل قال اذا
مضی نصف اللیل و بقی السدس الاول من اول النصف شرح و بقی بباء یکنقطه و قاف است و در بعض نسخ و هی بها است
ضمیر راجع بساعت است و مضمون این حدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و یکم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و
چهارم است و در آنجا فی بقاء است و فی واو است من در من اول النصف ابتدائیه است و مراد به النصف نصف باقیمانده است
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در شب هر آینه ساعتی است که نمیشود با اینکه موافق شود
آنرا بنده مسلمانی یعنی که بیدار شود در آن ساعت بعد از آن نماز کند و دعا کند الله عزوجل را در آن ساعت مگر اینکه الله
مستجاب میکند برای او در هر شب که باشد گفتم نگاهدارد ترا الله تعالی و کدام ساعتست آن از جمله شب گفت چون رفت نصف
شب و باقیمانده دانك اول از ابتدای نصف باقیمانده شب مراد حصه هفتم است از دوازده حصه شب که مساوی یکدیگر باشد

باب چهاردهم اصل باب الرغبة و الرهبة و التضرع و التبتل و الابتهال و الاستعاذة و المسئلة شرح این باب بیان آداب صفت
صورت دعا است اول الرغبة بفتح را بی نقطه و سکون غین با نقطه و با یکنقطه مصدر باب علم خواهش نفع
از الله تعالی دوم الرهبة بفتح را بی نقطه و سکون ها و با یکنقطه مصدر باب علم خواهش ترك ضرر از الله تعالی و
سیوم التضرع بضاد با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب تفعل زاری کردن بمعنی طلب نزدیکی بالله تعالی ام
بعنوان حرکت بجانب راست و چپ چنانچه اضطراب و ترس از آن مفهوم شود و چهارم التبتل بتا یکنقطه و تا دو نقطه و
بالا مصدر باب تفعل بریده شدن امید کسی از دیگران وقت توجه بسوی الله تعالی در دعا و پنجم الابتهال بها یکنقطه مصدر
باب افتعال مبالغه در دعای خالص و ششم الاستعاذة بسین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر باب استفعال طلب پناه که باعث
دفع شر مخلوقین شود و هفتم المسئلة طلب سببی که باعث نفع یا دفع از مخلوقین شود پس نسبت مسئله باستعاذه مانند
نسبت رغبة برهبة است و نسبت مسئله برغبة مانند نسبت استعاذه برهبة است در این باب هفت حدیثست اول اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال الرغبة ان تستقبل ببطن کفیك الی السماء و الرهبة ان تجعل ظهر کفیك الی السماء و
قوله و تبتل الیه تبتیلا قال الدعاء باصبع واحدة تشیر بها و التضرع تشیر باصبعیك و تحرکهما و الابتهال رفع الیدین و تمدهما
و ذلك عند الدمعة ثم ادع شرح الرغبة بتقدیر ادب الرغبة است و همچنین است نظایر آن قال در قال الدعاء کلام راوی
است و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ذکر آن در میان مبتدا و خبر ناخوش است باصبع واحدة
بیان اقل مجزی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث سیوم این باب و می آید در حدیث چهارم این باب که آن یك انگشت

سبابه بسری است تشیر دره والتضرع تشیر بتقدیر ان تشیر است پس مرفوع آن منصوب باضمار ان آن میتواند بود و همچنین است
و تمدها باصبعیک بیان اکثر است چنانچه می آید در حدیث چهارم که والتضرع تحرک السبابة الیمنی ثم ادع عطف بر جمله
ایست که مفهوم از الرغبة تا آخر است یعنی افعل ما ذکرت ثم ادع یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که روش طلب نفع از الله تعالی اینست که برابر کنی شکم دو دست خود را با آسمان چنانچه گویا که چیزی از آسمان
می آید و در شکم دست قرار میگیرد و روش طلب ترک ضرر از الله تعالی اینست که گردانی پشت دو دست خود را بسوی
آسمان چنانچه گویا چیزی از آسمان می آید و به پشت دست برگردانیده میشود و روش عمل بقول الله تعالی
در سوره مزمل که قطع امید خود کن از غیر الله تعالی و متوجه الله تعالی شو یعنی از عظیم قطع امید اینست که دعا کنی بیک
انگشت بر حالی که اشارت کنی با آن انگشت بعد بالا بردن آن و پایین آوردن آن چنانچه می آید در حدیث سیوم این
باب و روش زاری اینست که اشارت کنی به دو انگشت خود و حرکت دهی آنها را بجانب راست و چپ و روش مبالغه
در دعا برداشتن دو دست است و کشیدن آنها است خواه بسوی قبله چنانچه می آید در حدیث و خواه بسوی
آسمان چنانچه می آید در حدیث چهارم و پنجم و آن برداشتن و کشیدن نزد اشک چشم است بجا آوردن آداب را
که گفتیم در هر صورتی بعد از آن دعا کن دوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون فقال الاستکانة هو الخضوع والتضرع هو رفع الیدین والتضرع بهما شرح در سوره مؤمنون
ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه
مبلسون وما یتضرعون ناشتیا فنحو نیست یا عطف بر جمله لقد اخذناهم تا آخر است ضمیر بهما راجع بتضرع است یا راجع
بیا بیست والتضرع بهما مشتمل بر دور نیست چه مطلوب بیان معنی تضرع نیست بلکه مطلب بیان روش و آداب
تضرع است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل برای بیان آنکه مشرکان با اصرار ارکان عذاب
جهنم نجات یابند در دنیا برگردانیده شوند همان میکنند که میکردند در سوره مؤمنون و هر آینه بتحقیق در دنیا
گرفتیم ایشان را بعذاب مثل عذاب قوم لوط چه عذاب اهل دین کسی بجای عذاب اوست پس فروتنی نکردند تا
کل اختیار خود شان بتوبه از شرک و بر یعنی احکام الهی و زاری میکنند و نخواهند کرد تا چون در گشادیم بر ایشان
کشائیم بر ایشان دری که عاقبت آن عذابی سخت باشد مراد موت و مقدمه عذاب قیامت است ناگاه ایشان در آن در
نا امید شدند نمیخواهی نجات و زاری ایشان بی فایده است پس امام گفت استکانت یعنی فروتنی است یعنی که
آدمی در اعضای ندارد و روش زاری اینست که بر دارند دو دست خود را و زاری کنند با آنها سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ذکر الرغبة وابرز باطن راحتیه الی السماء وهکذا الرهبة وجعل ظهر کفیه الی السماء وهکذا التضرع
وحرک اصابعه یمینا وشمالا وهکذا التبتل ویرفع اصابعه مرة ویضعها مرة وهکذا الابتهال ومد یدیه تلقاء وجهه الی
القبلة ولا یبتهل حتی تجری الدمعة شرح ضمیر مستتر در قال راجع براوی نیست و ضمیر مستتر در ذکر بذال با نقطه و را بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم نیز راجع بامام است الرغبة منصوب و مفعول ذکر است هکذا الرهبة بتقدیر قال و هکذا الرهبة
است الرهبة مرفوع و مبتدا و خبرش بر آن مقدم شده وجعل ظهر کفیه الی السماء کلام راوی است و بر این قیاس است
نظایر این میتواند بود که ضمیر قال راجع بکلام بامام باشد و بجای ذکر و هکذا باید و از کاتبان نکاتی غلطی شده باشد
واحتیاج بتقدیر قال در و هکذا الرهبة نباشد هر یک از یرفع و یضعها بصیغه مضارع است برای افاده تکرار و

بود که بصیغهٔ ماضی باید و غلطی شده باشد از کاتبان و لا یبتهل بصیغهٔ مضارع غائب مجهول از باب افتعال است و نائب فاعل
ضمیر راجع بمصدر است مثل حیل بین العیر والنزوان و میتوان بود که بصیغهٔ امر باشد و بر هر تقدیر کلام امام است
و بیان معانی این الفاظ شده در شرح عنوان باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام
مذکور ساخت رغبت را و برابر کرد شکم دو دست خود را بسوی آسمان تا بیان ادب رغبت شود امام گفت که و همچنین است
رهبت و امام کرد اینکه پشت دو دست خود را بسوی آسمان و همچنین است تضرع و امام حرکت داد انگشتان خود را بجانب راست
و چپ و همچنین است تبتل و امام برمیداشت انگشتان خود را باری دیگر و فرو میگذاشت باری دیگر و همچنین است ابتهال و امام کشید
دو دست خود را برابر یعنی خود بسوی قبله و ابتهال کرده نمیشود مگر آنکه جاری شود اشک چشم یا معنی که بیا اشک چشم
درانی موافق ادب نیست چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و مر بی رجل و انا ادعو فی صلوتی بیساری فقال
یا عبد الله بیمینک فقلت یا عبد الله ان لله تبارک و تعالی حقا علی هذه کحقه علی هذه شرح شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت گذشت بمن مردی در حالیکه من دعا میکردم در تعقیب نماز خود بدست چپ خود پس گفت ای بنده خدا بدست راست خود
دعا کن پس گفتم ای بنده خدا بدرستیکه الله تبارک و تع را حقی هست بر این دست چپ که برداشتن آن بدعا چنانچه او را حقی است
بر این دست راست مراد حقی است که بیان میشود در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم اصل و قال الرغبة تبسط یدیک و تظهر باطنهما
والرهبة تظهر ظهرهما والتضرع تحرک السبابة الیمنی یمینا و شمالا والتبتل تحرک السبابة الیسری ترفعها الی السماء رسلا و تضعها
والابتهال تبسط یدیک و ذراعیک الی السماء والابتهال حین تری اسباب البکاء شرح تبسط بتقدیر ان تبسط است پس مرفوع و منصوب
میتوان بود و همچنین است نظائر آن الرسل بفتح را بی نقطه و سکون سین بی نقطه حرکت آهسته و آن منصوب و صفت مفعول
مطلق محذوف است بتقدیر رفعا رسلا او دو ذراعیک مرفوع و مبتدا است الی السماء یعنی و امام علیه السلام
گفت ادب رغبت اینست که پهن کنی دو دست خود را برابر آسمان شکم آنها را و ادب رهبت اینست که پهن کنی دو دست خود را برابر
آسمان کنی پشت آنها را و ادب تضرع اینست که حرکت دهی انگشت شهادت دست راست بجانب راست و چپ خود و ادب تبتل اینست که حرکت
دهی انگشت شهادت دست چپ را بر حالیکه برداری آنرا بسوی آسمان برداشتن آهسته و فرو گذاری آنرا و ادب ابتهال اینست که پهن کنی
دست خود را بر حالیکه ساعد تو برداشته شده سوی آسمان باشد یا بمعنی که از برابر رو گذشته باشد و این ابتهال وقتی خوب است که
دیده باشی در خود اسباب گریه را پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الدعاء و رفع الیدین فقال علی اربعة اوجه
اما التعوذ فتستقبل القبلة بباطن کفیک و اما الدعاء فی الرزق فتبسط کفیک و تفضی بباطنهما الی السماء و اما التبتل فایماء
باصبعک السبابة و اما الابتهال فرفع یدیک تجاوز بهما راسک و دعاء التضرع ان تحرک اصبعک السبابة مما یلی وجهک
و هو دعاء الخیفة شرح سه وجه را داخل اقسام نکرده یکی رهبت چه آن عکس دعا در طلب رزق است که آن رغبت است پس از آن
معلوم میشود دیگری مسئله چه آن عکس تعوذ است که آن استعاذه است پس از آن معلوم میشود دیگری تضرع چه در حقیقت
از اقسام برداشتن دو دست نیست زیرا که برداشتن آن اندک است چنانچه در الحدیث اشارت بآن شده یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از دعا و روش برداشتن دو دست در آن پس گفت برداشتن بر چهار
وجه است اول اما استعاذه پس برابر قبله میکنی شکم دو دست خود را بروشی که سر انگشتان بجانب آسمان چنانچه کسی
پندکه از برابر سنگی مثلا می آید بشکم دستهای خود آنرا رد کند از روی خود پس مسئله اینست که شکم دستها را برابر روی
خود کند و پشت آنها را برابر قبله کند دوم اما دعا برای رزق مثلا پس پهن میکنی دو دست خود را و برابر میکنی شکم آنها

بسوی آسمان کنی سیوم واما تبتل پس اشارت تست بانگشت شهادت تو بیرداشتن آن بجانب آسمان دفعه وگذاشتن
چهارم واما ابتهال پس برداشتن دو دست تست بر حالیکه گذارنده باشی آنها را از سر خود بسوی آسمان و دعای تضرع اینست
که حرکت دهی بجانب راست و چپ انگشت شهادت خود را در نزدیک روی خود و آن دعائیست که در وقت ترس و اضطراب
میباشد یا بمعنی که در وقت نزدیک شدن ضرر میباشد بیان این الفاظ شد در شرح عنوان این باب ششم اصل سألت ابا
جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون قال الاستکانة هی الخضوع والتضرع هو رفع
الیدین والتضرع بهما شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است هفتم اصل قلنا لابی عبد الله علیه السلم
کیف المسئلة الی الله تبارک وتعالی قال تبسط کفیک قلنا کیف الاستعاذة قال تفضی بکفیک والتبتل الایماء بالاصبع
والتضرع تحریک الاصبع والابتهال ان تمد یدیک جمیعا شرح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که چونست روش طلب
چیزی و توجه بسوی الله تبارک وتعالی گفت پهن میکنی دو دست خود را یا بمعنی که شکم آنها را برابر روی میکنی گفتیم چونست
روش استعاذه گفت رو بفضا میکنی دو دست خود را یا بمعنی که بعد از پهن کردن آنها شکم آنها را برابر قبله میکنی چنانچه
گذشت در حدیث پنجم و روش تبتل اشارتست بانگشت بر داشتن آن بجانب آسمان دفعه و گذاشتن و روش تضرع حرکت دادن
انگشت است بجانب راست و چپ خود و روش ابتهال اینست که دراز کنی دو دست خود را بهمگی بجانب آسمان یا جانب قبله
چنانچه مذکور شد در حدیث اول باب پانزدهم اصل باب البکاء شرح این باب بیان فضیلت گریه است در وقت دعا
یا از ترس عذاب الهی در اینجا این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من شیء الا وله کیل ووزن الا
الدموع فان القطرة تطفی بحارا من نار فاذا اغرورقت العین بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمه الله
علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا شرح الدموع بضم دال بی‌نقطه و ضم میم و سکون واو و عین بی‌نقطه جمع دمع
بفتح دال و سکون میم اشکها چشم الاغرورق با نقطه و را بی‌نقطه و قاف مصدر باب افعیعال اشک دادن چشم
چنانچه گویا که غرق در آب شده اما آب چشم بیرون نیامده از چشم لم یرهق بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
الرهق بفتح را و سکون ها فرو گرفتن القتر بفتح قاف و فتح تا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه تیرگی ضمیر وجهه و ضمیر حرمه
راجع بصاحب چشم و صاحب اشک است که مفهوم است از سابق آیت سوره یونس و لا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة می‌آید در
کتاب فضل القرآن در حدیث نوزدهم باب چهاردهم که باب النوادر است الفیض روان شدن آب و مانند آن از کثرت و ضمیر فاضت
راجع بعین است و نسبت مجازی است چنانچه استفاقه و فیاض میگفتند برای کسی که عطا دهد گویا که خودش روان شده و
میتواند بود که راجع بدموع باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ عبادتی مگر آنکه پیمانه
و وزنی هست مثل نماز و روزه مگر آنکه اشک دادن چشم در وقت دعا چه بدرستی که قطره از آن خاموش میکند دریاها
را از آتش جهنم پس چون غرق شود چشم بآب چشم در دعا فرو نمیگیرد روی صاحب آن چشم و اشک را تیرگی بدی حساب
و نه خواری توقف در عرصه قیامت برای حساب پس چون روان شود اشکها در دعا حرام میکند صاحب آن چشم و اشک را الله
تعالی بر آتش جهنم یا بمعنی که شفاعت او برای گناهکاران مقبول میشود و لهذا گفته که و اگر اینکه گریانی در دعا گریه کند در میان
گروهی هر اینه رحم کرده میشوند آن گروه بدفع وبا و طاعون و مانند آنها دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما
من عین الا وهی باکیة یوم القیمة الا عینا بکت من خوف الله وما اغرورقت عین بمائها من خشیة الله عز وجل الا حرم
الله عز وجل سائر جسده علی النار شرح تفاوت میان این و سابق برای اینست که این در اشک چشم از ترس عذاب

الهی است و سابق در اشک چشم در دعا نیز دیگر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست
هیچ چشمی مگر آنکه آن گریانست در روز قیامت مگر چشمی که گریه کرده شده باشد در دنیا از ترس عذاب الهی و نیست اینکه غرق
شده باشد چشمی بآب از ترس عذاب الله عز وجل مگر اینکه حرام کرده باقی بدن صاحب آن چشم را بر آتش جهنم اصل ولا فاضت
علی خده فرهق ذلک الوجه قتر ولا ذلة وما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدمعة فان الله عز وجل یطفی بالیسیر منها البحار
من النار فلو ان عبدا بکی فی امة لرحم الله عز وجل تلک الامة ببکاء ذلک العبد شرح این ظاهر است از شرح حدیثهای اول
سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من احد قطرة احب الی الله عز وجل من قطرة دموع فی سواد اللیل مخافة من الله
لا یراد بها غیره شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ قطره بسوی محبوبتر الله عز وجل از قطرهٔ
اشکهائی که در تاریکی شب است برای ترس از عذاب الله تعالی که اراده کرده نشده باشد بآن اشکها غیر احتراز از عذاب
الهی یا یعنی که در دعا برای دنیا نباشد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة عین
غضت عن محارم الله وعین سهرت فی طاعة الله وعین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله شرح غضت بغین با نقطه
و تشدید ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول باب نصر است المحارم بفتح میم و حا بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه جمع محرم بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل چیزهائی که حرام کرده آنها را الله تعالی سهرت بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب
علم است السهر بفتح سین و فتح ها آن بیداری بقدر معتد به در شب پس گریه در جوف لیل میتواند بود که بی سهر باشد یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چشمی گریانست در روز قیامت از هول آن روز مگر سه چشم چشمی که
پوشانیده شده باشد از نگاه بچیزهائی که حرام کرده آنها را الله تعالی و چشمی که بیداری شب کشیده باشد برای عبادت
الله تعالی و چشمی که گریه کرده باشد در میان شب از ترس عذاب الله تعالی پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ما من عین
الا وله کیل ووزن الا الدموع فان القطرة منها تطفی بحارا من النار فاذا اغرورقت العین بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا
ذلة فاذا فاضت حرمه الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است
ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلم ان عبادی لم یتقربوا الی بشیء احب الی من
ثلث خصال قال موسی یا رب وما هن قال یا موسی الزهد فی الدنیا والورع عن المعاصی والبکاء من خشیتی قال موسی
یا رب فما لمن صنع ذا فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤن من خشیتی ففی
الرفیع الاعلی لا یشارکهم احد واما الورعون عن معاصی فانی افتش الناس ولا افتشهم شرح گفت امام جعفر صادق ع
که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی علیه السلم که بدرستیکه بندگان من نزدیکی نجستند بسوی من بوسیله که محبوبتر
باشد بسوی من از سه خصلت گفت موسی ای صاحب کل اختیار من و چیست آن سه خصلت گفت ای موسی بی رغبتی در
مال و جاه دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از ترس عذاب من گفت موسی ای صاحب کل اختیار من پس چیست برای آنکه کرد آنها را
که گفتی پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که ای موسی اما بی رغبتان در مال و جاه دنیا پس در بهشتند و اما بسیار گریه
کنند از ترس عذاب الله پس در مرتبه بلند بالاتر از جمیع مراتب بهشتند شریک نمیشود با ایشان هیچ یک که از قبیل ایشان
نباشد و اما پرهیز کنندگان از معصیتهای من پس بدرستیکه من در روز قیامت حساب میگیرم از مردمان غیر ایشان و از ایشان
حساب نمیگیرم یا یعنی که حساب گناه یکی و نسیانی عبادات ایشان نمیکنم و بی حساب ایشان را داخل بهشت میکنم هفتم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اکون ادعو فاشتهی البکاء ولا یجیئنی وربما ذکرت بعض من مات من اهلی

فارق واجمع فهل یجوز ذلك فقال نعم فتذکرهم فاذا رققت فابك وادع ربك تبارك وتعالی شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که گاهی دعا میکنم پس میل میکنم که گریه را و نمی آید گریه بر من و بسا که یاد کنم بعض جمعی را که مرده اند از اهل
بیت من پس نازک دل میشوم و گریه میکنم در دعا پس آیا جایز است آن وسیله ساختن برای گریه در دعا گفت آری پس یاد
آور ایشان را پس چون نازک دل شدی پس گریه کن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را تبارک و تعالی هشتم اصل قال ابو
عبد الله علیه السلام ان لم یکن بك بکاء فتباك شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نباشد با تو گریه پس بوسیله
گریه کن چنانچه گذشت در حدیث سابق یا مراد اینست که خود را بصورت گریان کن که باز ثواب گریه هست نهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام انی اتباکی فی الدعاء ولیس لی بکاء قال نعم ولو مثل رأس الذباب شرح نعم بکسر نون و سکون عین
و فتح میم از افعال مدحست و میتواند بود که بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق باشد و استفهام در سابق
مقدر باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من بوسیله خود را بر گریه و ابتدا دارم بر حالیکه نیست
مرا گریه گفت خوبست هر چند که اشک بمقدار سر مگس باشد دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لابی بصیر ان خفت امرا
یکون او حاجة تریدها فابدأ بالله فمجده واثن علیه کما هو اهله وصل علی النبی صلی الله علیه وآله واسأل حاجتك وتباك
ولو مثل رأس الذباب ان ابی علیه السلام کان یقول ان اقرب ما یکون العبد من الرب عز وجل وهو ساجد باك
شرح حاجة منصوبست و از قبیل ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر است بتقدیر تریدها حاجة فا در فمجده برای بیان است اثن
بصیغه امر باب افعالست که مستعملست برای تمجید و ثنا است مثل منصوبست بر مفعول به تباك اقرب اسم انست
ما مصدریه است و اضافه اقرب بیکون با وجود آنکه وصف کائن است بر سبیل مجاز است من متعلق باقرب است من
تفضیلیه نیست واو در وهو حالیه است جمله حالیه قائم مقام خبر ان است که محذوفست بتقدیر فی وقت السجدة والبکاء نظیر
اخطب ما یکون الامیر قائما یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر را که اگر ترسی از کاری که مبادا که شود یا
خواهی مطلبی را پس ابتدا کن پیش از سر دعا بالله تعالی باینروش که تعظیم او کن و ثنا کن برای او چنانچه لایق اوست تمجید لایق بی
آید در حدیث دوم باب آینده و ثنا عبارتست از شمردن بعض نعمتهای الهی بر اینکس است و درود کن بر نبی صلی الله علیه وآله
و طلب کن مطلب خود را خواه در صورت خوف و خواه در صورت امید و میتواند بود که مراد صورت امید باشد و ذکر صورت
امید بعنوان مثال باشد و بوسیله گریه کن هر چند که مانند سر مگس را از اشک گریه کنی بدرستی که پدرم میگفت که نزدیکترین
گر نزدیکتر بودن بنده نسبت بصاحب کل اختیار عز وجل در حالتیست که آن بنده سجده کننده گریان باشد مراد این است
که این دعا که گریه با سجده باشد بهتر است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لم یجئك البکاء فتباك فان
خرج منك مثل رأس الذباب فبخ بخ شرح بخ بفتح با یک نقطه و خا با نقطه اسم فعلست بمعنی اینکه عظیم شد
کاری تو و در صورت تکرار اول بکسر خا مخفف و تنوین است و دوم بسکون خا است یا هر دو بسکون خا است و تخفیف است
یا هر دو بکسر خا و تخفیف و تنوین است یا هر دو بکسر خا و تشدید و تنوین است و در صورت افراد بتخفیف خا است بسکون
خا یا بکسر خا بی تنوین یا بکسر خا و تنوین یا بضم خا و تنوین یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر نیاید
ترا گریه در وقت دعا پس بوسیله گریه کن پس اگر بیرون شد از تو مانند سر مگس از اشک پس عظیم شد عظیم شد کار تو
باب شانزدهم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان برای کمال مناسبت بباب سابق در بیان سفر مقدمات
دعاء است در این باب یک حدیثست اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایاکم اذا اراد احدکم ان یسأل

شیا من حوائج الدنیا والآخرة حتی یبدأ بالثناء علی الله عز وجل والمدح له والصلوة صلی الله علیه وآله ثم یسال
الله حوائجه شرح ایاکم برای تحذیر است مفعول اراده محذوف است ودلالت بر آن میکند شیا من حوائج الدنیا والآخرة
اراده چه در طلب چیزی ان یسال منصوب به محذوف است حتی برای استثنا است ثم یسال منصوب عطف است
بر یبدا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت دوری کنید چون بجد خواهش کنید یکی از شما از انکه
طلب کند از صاحب کمال اختیار خود چیزی را از حاجتهای دنیا و آخرت مگر آنکه ابتدا کند بثناگستری بر الله عز وجل یعنی
شمردن بعض نعمتهای او وامثال اینکس وستایش برای او بمعنی تمجید او که می آید در حدیث آینده ودرود بر نبی صلی الله علیه وآله
بعد از آن طلب کند حاجتهای خود را دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان فی کتاب امیر المؤمنین صلوات الله
علیه ان المدحة قبل المسألة فاذا دعوت الله عز وجل فمجده قلت کیف امجده قال تقول یا من هو اقرب الی من حبل الورید
یا فعالا لما یرید یا من یحول بین المرء وقلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء شرح ان المدحة بفتح وکسر همزه
میتواند بود المدحة بکسر میم وسکون دال بی نقطه تمجید فاذا دعوت کلام امام جعفر صلوات الله علیه السلم است الورید بفتح واو
وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه شاه رگ کردن از دو رگ کردن ورید میباشد واضافه حبل
بان بیانیه است المنظر بفتح میم وسکون نون وفتح ظاء با نقطه وراء بی نقطه مرتبه که چشم امید خلایق بر صاحب آن مرتبه
است و مرتبه بلند که صاحب آن چیزها را می بیند که هر دو اینجا مناسب است کاف در کمثله برای تشبیه است در اسم جامد محض
مانند جسم مثل برای بمعنی موافق او در صفات کمال است ونفی شبیه مثل برای بیان اینست که نفی شبیه الله تعالی بمعنی
بر معرفتست او بتشخص یا بکنه نیست بلکه بمحض معرفت او بصفات واسماء حسنی است چه هر که این صفات داشته باشد شبیه
نمیدارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه در کتابی که بخط امیر المؤمنین صلوات الله علیه واملای
رسول الله صلی الله علیه وآله است اینست که ستایش الله تعالی بتمجید او پیش از طلب حاجتست پس چون دعا کنی الله
عز وجل را پس تعظیم او را گفتم چون میکنم او را گفت میگویی ای آنکه او نزدیکتر است بسوی من از رشته شاهرگ ای
بغایت کننده آنچه را که میخواهد ای آنکه واسطه میشود میان مرد ودلش مثل اینکه نمیگذارد که دل آدمی جزم کند
بباطل چنانچه جزم میکند بحق برای اتمام حجت خود ای آنکه او در منظر بلندتر است ای آنکه آن قسم کسی شبیه ندارد در اسم
جامد محض نمیدارد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انما هی المدحة ثم الثناء ثم الاقرار بالذنب ثم المسألة
انه والله ما خرج عبد من ذنب الا بالاقرار شرح هی راجع بآداب دعا است اگرچه در لفظ مذکور نیست الثناء شمردن
بعض نعمتهای الهی بر اینکس انه والله تا آخر اشارتست باینکه تقوی شرط استجابت دعا است چنانچه گفته سبحانه
انما یتقبل الله من المتقین یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت جز این نیست که آداب دعا تمجید است بعد
از آن اقرار بنعمتها است بعد از آن اقرار بگناهست تا برائت از آن حاصل شود بعد از آن طلب حاجتست بدرستی
که شان اینست که بخدا قسم که بیرون نشد بنده از گناهی که کرده باشد مگر باقرار بید کردن خود چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم مثله الا انه قال ثم الثناء ثم الاعتراف بالذنب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم مانند
آنچه گذشت مگر آنکه بجای الاقرار بالذنب گفت الاعتراف بالذنب ومعنی هر دو یکیست پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
اذا اردت ان تدعو فمجد الله عز وجل واحمده وسبحه وهلله واثن علیه وصل علی محمد النبی صلی الله علیه وآله ثم
سل تعط شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون خواهی که دعا کنی پس تعظیم کن الله عز وجل را بگفتن الله

الله اکبر مانند آن و الحمد لله بگو و سبحان الله بگو و لا اله الا الله بگو و بشمر بعض نعمتهای او را بر تو و درود بر محمد
نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن و فاتحه دعا کن تا آماده شود آنچه طلب کنی ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
اذا طلب احدکم الحاجة فلیثن علی ربه و لیمدحه فان الرجل اذا طلب الحاجة من السلطان هیأ له من الکلام
احسن ما یقدر علیه فاذا طلبتم الحاجة فمجدوا الله العزیز الجبار و امدحوه و اثنوا علیه تقول یا اجود من اعطی و یا خیر
من سئل یا ارحم من استرحم یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا من لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و یقضی ما احب یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس
کمثله شیء یا سمیع یا بصیر و اکثر من اسماء الله عز و جل فان اسماء الله کثیرة و صل علی محمد و آل محمد و قل اللهم اوسع
علی من رزقک الحلال ما اکف به وجهی و اؤدی به عن امانتی و اصل به رحمی و یکون عونا لی فی الحج و العمرة شرح تفسیر صاحبه
و ولد می آید در شرح حدیث اول باب جمل و یحکم ما در ما یشاء و در ما یرید موصوله است یحکم بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است الحکم بضم حاء و سکون کاف کاری بجا کردن روی حکمت و مصلحت یعنی کردن ما در ما احب یعنی ما دامت
تا اشارت باشد با اینکه گاهی قضاء بی مضا میباشد چنانچه بیان شد در باب سیوم یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام چون طلب کند یکی از شما حاجتی را پس باید که نعمت صاحب کل اختیار خود را یاد کند و باید که تعظیم
او کند چه بدرستی که مرد چون طلب حاجت کند از بادشاه اماده میکند برای آن پادشاه از جمله سخن آنچه را که بهتر و خوش
آینده تر سخنی است که توانائی دارد بر آن تا پیش از طلب حاجت آنرا گوید پس چون طلب کنید حاجت را از درگاه
الهی پس تعظیم کنید الله را که جل شکسته بغایت قادر است و ستایش کنید او را و یاد نعمت کنید میگوئی در ثنا و مدح
ای کو بیتر کسی که نعمت داده ای بهتر کسی که طلب کرده شد برای دادن نعمت و ای بهتر کسی که طلب رحمت از او شد
ای یکانه بی جزو قرین ای مقصود در حاجات ای آنکه نزائیده و زاده نشده و نبود او را همتا هیچیک ای آنکه نگرفت
برای خود جفتی و نه فرزندی ای آنکه میکند آنچه را که میخواهد یعنی که مشیت او چیزی مستلزم اراده و تقدیر و قضای آن
چیز است و بیان اینها شد در کتاب التوحید در باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و
نهم است و مستحکم و بی فساد میکند آنچه را اراده می کند و بجا می چیزها را چند انکه خواسته باشد مثل اینکه بجا آورد آن عذاب
قوم یونس علیه السلام را و باقی داشتن آنرا تا بدنی و آخر برطرف کرد ای آنکه واسطه میشود میان مرد و دلش بیان این بجای بدد
شرح حدیث سیم آخر ابواب ای آنکه او در منظر بلند تر است ای آنکه نیست شبیه آن قسم کسی بیان این سه فقره شد در
شرح حدیث دوم این باب ای بغایت شنوا ای بغایت بینا امام گفت و بعد از یا سمیع و یا بصیر بسیار ذکر کن این اسماء الله
عز و جل چه بدرستی که اسماء الله تعالی بسیار است یعنی که بسیار آنها بیاد ایکس می آید وظیفه دعا مخصوص بعضی معین
نیست هر کدام که در آن وقت بیاد تو آید ذکر کن و درود کن بر محمد و آل محمد و بگو خدایا وسیع کن بر من از رزق تو که حلال است
قدری که نگاه دارم بآن آب روی خود را از گدائی و طلب از مردمان برای نفقه خود و ادا سازم بآن از خود ترضی لو النفقه
عیال را که بر من لازم است و پیوند کنم بآن خویش نسبی خود را و باشد مدد برای من در حج و عمره اصل و قال ان رجلا دخل
المسجد فصلی رکعتین ثم سأل الله عز و جل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله عجل العبد ربه و جاء آخر فصلی رکعتین
ثم اثنی علی الله عز و جل و صلی رکعتین علی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سل تعطه شرح
عجل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است و تعدیه آن بمفعول به برای تضمین معنی سؤال است ها در تعطه

هاست کتاست یعنی و امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مردی داخل شد در مسجد رسول الله صلی الله
علیه و آله پس نماز کرد دو رکعت بعد از آن دعا کرد الله عز و جل را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دعای بشتاب کرد این
بنده صاحب کمال اختیار خود را و آمد مردی دیگر پس نماز کرد دو رکعت بعد از آن ثنا گفت و شکر کرد بر الله عز و جل و درود کرد بر نبی صلی
الله علیه و آله پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دعا کن تا داده شوی هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا دخل
رجل المسجد فابتدأ قبل الثناء على الله و الصلوة على النبي صلى الله عليه و آله فقال رسول الله صلى الله عليه و آله عاجل
العبد ربه ثم دخل آخر فصلى و اثنى على الله عز و جل و صلى على رسول الله صلى الله عليه و آله سل تعطه شرح مضمون این
ظاهر است از شرح سابق اصل ثم قال ان في كتاب علي عليه السلام ان الثناء على الله و الصلوة على رسوله قبل المسئلة و
احدكم ليأتي الرجل يطلب الحاجة فيحب ان يقول له خيرا قبل ان يسأله حاجته شرح و ان بكسر همزه کلام امام جعفر صادق علیه السلام است
و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم و ششم این باب هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت آيتان في
كتاب الله عز و جل اطلبهما فلا اجدهما قال و ما هما قلت قول الله عز و جل ادعوني استجب لكم فندعوه و لا نرى اجابة قال افترى
الله عز و جل اخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا ادري قال لكني اخبرك من اطاع الله عز و جل فيما امره ثم دعاه من جهة
الدعاء اجابه قلت و ما جهة الدعاء قال تبدأ فتحمد الله و تذكر نعمه عندك ثم تشكره ثم تصلي على النبي صلى الله عليه و آله ثم
تذكر ذنوبك فتقر بها ثم تستغفر منها فهذا جهة الدعاء شرح مرجع یا نا استجابت و اجابت اینست که اول قبول دعاست
خواه مقارن دادن خصوص آنچه طلبیده شده یا چیزی که در حکم آنست باشد و خواه نه و دوم دادن اثر دعاست مثل
خصوص آنچه طلبیده شده یا چیزی که در حکم آنست و بهتر از آنست باعتبار نفع داعی یا باعتبار حکمت الهی و ادی خیال کرده
که مدلول قول الله تعالی ادعونی استجب لکم اینست که هر که آنچه طلب کند خصوص آن برای او حاصل میشود بی شرط و بی
مانع و این ظاهر البطلان است چه گاهی دو کس دعا میکنند و هر یکی نقیض مطلوب دیگری را طلب میکند و در این حدیث اکتفا بیان
شرط شده و بعض موانع بیان میشود در حدیث اول باب نود و دوم فیما امره اشارتست بقول الله تعالی در سوره اعراف و لله
الاسماء الحسنی فادعوه بها و بیان شده در حدیث کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سیوم و حاصل اینست که
هر که ائمه معصومین را نشناسد الله تعالی را نشناسد و او را نخواند زیرا که نزد الله تعالی شخص او معهود کسبی نیشود کس
کسی که الحاد در صفات ربوبیت او کند بتمیز خود مانند یهود و فلاسفه و تابعان ایشان معرفت او حاصل آنچه در پیش او حاضر
ره نیست غایت فکر اوست الله نیست و باین شرط اشارت شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع اذا دعان و می آید در حدیث
اول باب نوزدهم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم دو آیت در کتاب الله عز و جل است
طلب میکنم صدق آنها را پس نمی یابم گفت و چیست آنها گفتم قول الله عز و جل در سوره مؤمن دعا کنید مرا تا مستجاب کنم
برای شما بیان این آنکه دعا میکنیم او را و نمی بینیم قبول دعا را امام گفت آیا پس گمان میبری به الله عز و جل که مخالفت
وعده خود کرده باشد گفتم نه گفت پس از چیست آنچه گفتی که دعا قبول نمیشود گفتم نمیدانم گفت لیکن من خبر میدهم ترا
بیان این آنکه هر که فرمان برداری کند الله عز و جل را در آنچه فرموده او را باینمعنی که پیروی امام معصوم مفترض الطاعه کرد
در اجرای صفات کمالیه بر الله تعالی و بتمیز فکر خود اکتفا نکرد بعد از آن دعا کرد او را از راه دعا قبول کرد دعای او را
گفتم و چیست راه دعا گفت اینکه پیش از دعا چیزی گویی باین روش که حمد کنی الله تعالی را و یاد کنی نعمتهای او را نزد خود
بعد از آن شکر آن نعمتها گویی او را بعد از آن درود کنی بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن یاد کنی گناهان خود را

پس اقرار کنی بآنها بعد از آن استغفار کنی از آنها پس اینست راه دعا اصل ثم قال وما الآية الاخرى قلت قول
الله عز وجل وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين واني انفق ولا ارى خلفا قال افترى الله عز وجل
اخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا ادري قال لو ان احدكم اكتسب المال من حله وانفقه في حله لم ينفق درهما
الا اخلف عليه شرح الحل بفتح وكسر حاء بی نقطه وتشدید لام وتا تانیث راه راست يعني بعد از آن امام عليه السلم گفت
وچیست آن آیت دیگر گفتم قول الله عز وجل در سوره سبا آنچه خرج کنید هر چه باشد پس الله تعالی عوض آنرا میدهد
واو بهتر روزی دهندگانست وبدرستی که من خرج میکنم ونمی بینم عوضی را امام گفت آیا پس گمان میبری الله عز وجل را
که مخالفت وعده خود کرده باشد گفتم نه گفت پس از چیست آنچه گفتی که عوض خرج نمی یابی گفتم نمیدانم گفت اگر
اینکه یکی از شما طلب روزی میکرد از راه راست که موافق احکام الهی است وخرج میکرد آنرا در راه راست خرج نمیکرد درهمی
را مگر آنکه انعام عوض میکرد الله برو ثم اصل عن ابي عبد الله عم قال من سره ان يستجاب دعوته فليطيب مكسبه شرح
مكسب بفتح میم وسکون کاف وفتح سین بی نقطه اسم مکان یا مصدر میمی باب ضرب است يعني روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت هر که خوشحال کند او را اینکه مستجاب شود دعای او پس باید که پاکیزه وبیغش کند راه
طلب روزی خود را باب هفدهم اصل باب الاجتماع في الدعاء شرح این باب بیان فضیلت اجتماع مردمانست در
دعا ودر این باب چهار حدیثست اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ما من رهط اربعين رجلا اجتمعوا فدعوا
الله عز وجل في امر الا استجاب لهم فان لم يكونوا اربعين فاربعة يدعون الله عز وجل عشر مرات الا استجاب الله لهم
فان لم يكونوا اربعة فواحد يدعو الله عز وجل اربعين مرة فيستجيب الله العزيز الجبار له شرح الرهط بفتح را بی نقطه
وسکون ها وفتح ها وطا بی نقطه ده کس یا کمتر که باهم اتفاق داشته باشند مثل قبیله کسی ومراد اینجا جماعت صاحبان
اتفاقست اربعين بدل رهطاست فاربعة مجرور وبدل رهط محذوفست بتقدیر فما من رهط اربعة یا مرفوع
ومبتدا است ویدعون خبر مبتدا است ومستثنی منه در الا استجاب محذوفست بتقدیر یدعوا الا استجاب وواحد مرفوع
ومبتدا است با وجود آنکه نکره است مثل کوکب انقض الساعة ویدعوا خبر مبتدا است يعني گفت امام جعفر صادق ع
نیستند هیچ جمعی چهل مرد که جمع شده باشند پس دعا کرده باشند الله تعالی را در کاری مگر آنکه مستجاب کرد الله تعالی
برای ایشان پس اگر نباشند چهل کس پس نیستند هیچ جمعی چهار مرد که دعا کنند الله عز وجل را هر یک ده بار مگر آنکه
مستجاب کرد الله تع برای ایشان پس اگر نباشد چهار کس پس یک کس دعا میکند الله عز وجل را چهل بار پس مستجاب
میکند الله که بی شکست بغایت قادر است برای او دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ما اجتمع اربعة رهط
قط على امر واحد فدعوا الا تفرقوا عن اجابة شرح مراد برهط اینجا ده کس است پس مجموع چهل میشوند یا مراد یک
کس است که ده بار دعا کند چنانچه گذشت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اتفاق نکردند چهار
کس هرگز بر کاری پس دعا کرده باشند الله تعالی را مگر آنکه متفرق شدند بعد از اجابت آن دعا سیوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلم قال كان ابي اذا حزنه امر جمع النساء والصبيان ثم دعا وامنوا شرح روایتست از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت چون غمگین میکرد پدر مرا کاری جمع میکرد زنان واطفال را بعد از آن دعا میکرد وایشان آمین میگفتند
چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال الداعي والمؤمن في الاجر شريكان شرح روایتست از امام جعفر صادق
عليه السلم گفت دعا کننده وآمین گوینده در ثواب دعا شریکند باب هژدهم اصل باب العموم في الدعاء شرح

این باب بیان فضیلت شریك کردن مؤمنان است در دعای خود در این باب یك حدیث است اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله اذا دعا احدکم فلیعم فانه اوجب للدعاء شرح فلیعم بصیغهٔ مضارع معلوم باب نصر است لام در
للدعاء برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون دعا کند یکی از شما پس باید که شریك کند
مؤمنان را چه بدرستی که آن مجاب کننده تر است دعا را باب نوزدهم اصل باب من ابطأت علیه الاجابة شرح الابطاء ضد
شتاب و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ورود است فرق میان اجابت و استجابت بیان شد در شرح حدیث هشتم باب
شانزدهم یعنی این باب بیان حال کسی است که دیر وارد مشود بر او اثر قبول دعا در این باب سه حدیثست اول اصل
عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداك انی قد سألت الله عز وجل حاجة منذ کذا
وکذا سنة وقد دخل قلبی من ابطائها شیء فقال یا احمد ایاك والشیطان ان یکون له علیك سبیل حتی یقنطك ان ابا جعفر
صلوات الله علیه کان یقول ان اباجعفر صلوات الله علیه کان یقول ان المؤمن یسأل الله عز وجل حاجة فیؤخر عنه
تعجیل اجابته حبا لصوته واستماع نحیبه اصل کذا و کذا کنایه از عدد مرکب است که با عطف باشد مثل احدی و عشرین ان
یکون بدل اشتمال الشیطان است یؤخر بصیغهٔ معلوم باب تفعیل است تعلیق تاخیر بتعجیل با وجود آنکه ظاهر اینست که متعلق
باجابت باشد باعتبار اینست که مراد بتعجیل اجابت دادن اثر قبول دعا در دنیا است یا باعتبار اینست که مراد بتاخیر منع است
یا بهر دو اعتبار است النحیب بفتح نون و کسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یك نقطه مبالغه در گریه یعنی روایت است
از بزنطی گفت گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که من بتحقیق طلب کردم از الله عز وجل حاجتی را اینقدر و
اینقدر سال و بتحقیق داخل شد در دل من از دیر شدن آن حاجت چیزی که با بیمی که میترسم که من مردود درگاه الهی
باشم و نزدیك است که من نا امید شوم از اجابت آن دعا پس امام گفت ای احمد دور دار خود را از شیطان از آنکه باشد
او را بر تو راهی از راههای اضلال تا آنکه نا امید کند ترا بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که مؤمن گاهی
طلب میکند از الله عز وجل حاجتی را پس تاخیر میکند از او دادن آن حاجت را در دنیا برای دوستی آواز او و شنیدن گریه زاری
او اصل ثم قال والله ما اخر الله عز وجل عن المؤمنین ما یطلبون من هذه الدنیا خیر لهم مما عجل لهم فیها وای شیء
الدنیا وان اباجعفر علیه السلام کان یقول ینبغی للمؤمن ان یکون دعاؤه فی الرخاء نحوا من دعائه فی الشدة لیس اذا
اعطی فتر فلا یمل الدعاء فانه من الله عز وجل بمکان وعلیك بالصبر وطلب الحلال وصلة الرحم شرح در این فقرات
بیان پنج وجه تاخیر اجابت دعا است اول علم الله تعالی باینکه دنیا حقیر است و تاخیر اجابت دعا است تا آخرت بهتر است
برای مؤمن و باین اشارت شده در آیت سورهٔ بنی اسرائیل ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا
دوم علم الله تعالی باینکه اگر اجابت دعا شود فتور در توجه مؤمن بدرگاه الهی بهم میرسد بسبب آن و ان اباجعفر علیه
السلام تا بمکان یا تا فتر اشارت باینست سوم بی صبری داعی از معاصی و بر واجبات چهارم ناپاکی راه کسب معاش داعی
چنانچه گذشت در حدیث نهم باب شانزدهم پنجم بریدن پیوند خویشان بسبب ما در ما اخر مصدریه است و در ما یطلبون
موصوله است و ما در مما موصوله نمیتواند بود و مصدریه میتواند بود و من در من هذه تبعیضیه میتواند بود و بیانیه
میتواند بود و ای شیء الدنیا برای تحقیر دنیا است فلا یمل بصیغهٔ نهی غایب باب علم تتمهٔ کلام ابی جعفر علیه السلام است
و میتواند بود که نهی حاضر باشد و کلام امام رضا علیه السلام باشد و بر هر تقدیر وعلیك کلام امام رضا علیه السلام
یعنی بعد از آن گفت بخدا قسم که تاخیر الله عز وجل از مؤمنان آنچه را که می طلبند از جملهٔ این دنیا بهتر است برای

ایشان از آنچه تعجیل کرده برای ایشان در دنیا وچه چیز است دنیا بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام کسروانست
برای مؤمن اینکه باشد دعا، او در راحت شبیه بدعا، او در سختی نباشد چنین که چون داده شود سست شود در
دعا پس باید که مؤمن ملول نشود از دعا بسبب تاخیر چه بدرستی که دعا نزد الله تعالی در مرتبه عظیم است و بر تو باد
که صبر کنی یعنی که نگاه داری خود را از معاصی و هم آزار طاعات و بر تو باد که کسب حلال کنی در معاش خود و بر تو باد
که صله رحم کنی اصل وایاک ومکاشفة الناس فانا اهل البیت نصل من قطعنا ونحسن الی من اساء الینا فنری والله
فی ذلک العاقبة الحسنة شرح این فقره برای بیان وجه ششم تاخیر اجابت دعا است المکاشفة اظهار عداوت
با کسی مثل نفرین انگس اهل مرفوع وخبر ان است ونصل صفت است و از بیکدیگر وضع ضمیر متکلم در موضع ضمیر غایب
شده یعنی ودوری دار از یکدیگر و نفرین مردمان و مانند آن را چه بدرستی که ما خانواده ایم که پیوند میکنیم با کسی که برید
مارا از خود و نیکی میکنیم با کسی که بدی کرد با ما پس میبینیم بخدا قسم بسبب آنچه مذکور شد نتیجه خوب اصل ان صاحب
النعمة فی الدنیا اذا سال فاعطی طلب غیر الذی سال وصغرت النعمة فی عینه فلا یشبع من شیء شرح این فقره برای بیان
وجه هفتم تاخیر اجابت دعا است یعنی بدرستی که کسی که صاحب نعمت باشد یعنی که احتیاج ندارد بطلب زیادتی بدن
چون طلب کند زیادتی را پس داده شود طلب میکند چیز دیگر را غیر آنچه طلب کرده بود و داده شد و کوچک قدر میشود نعمت الهی
در نظر او پس سیر نمیشود از چیزی اصل واذا کثرت النعم کان المسلم من ذلک علی خطر للحقوق التی تجب علیه وما
یخاف من الفتنة فیها شرح این فقره برای بیان وجه هشتم تاخیر اجابت دعا است واو در ما یخاف برای تقسیم است
یخاف بصیغه مجهول است الفتنة خود پسندی بسبب ادای واجبات ضمیر فیها راجع بحقوق است وچون بسیار
شود نعمتها میشود مسلمان بسبب آن بر خطری بسبب حقوقی که واجب میشود بر او مثل خمس وزکوة وحج که مبادا
آنها بجا نیاید وبسبب آنچه ترسیده میشود بر او که خود پسندی باشد در آن حقوق مراد اینست که یکی از دو خطر
دارد چه غالب در صاحب نعمت بسیار دو قسمت یکی آنکه ادای حقوق واجبه نکند دیگری آنکه ادای آنها کند و خود
پسند شود اصل اخبرنی عنک لو انی قلت لک قولا اکنت تثق به منی فقلت له جعلت فداک اذا لم اثق بقولک فبمن
اثق وانت حجة الله علی خلقه قال فکن بالله اوثق فانک علی موعد من الله الیس الله عز وجل یقول واذا سالک
عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان وقال لا تقنطوا من رحمة الله وقال والله یعدکم مغفرة منه وفضلا
فکن بالله عز وجل اوثق منک بغیره ولا تجعلوا فی انفسکم الا خیرا فانه مغفور لکم شرح خیر اینجا ضد فقر است مثل آیت سورة
العادیات وانه لحب الخیر لشدید نیز آنکه در سوره بقره چنین است الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم
مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم یختص یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا
اولوا الالباب بنا بر اینکه موعود شیطان اگرچه در ظاهر مال دنیا است برای اهل جهالت لیکن تعبیر از آن بفقر شده
باعتبار باطن چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیست و پنجم باب اول که ولا اشد من الجهل ولا مال اعود من
العقل وایضا مال الحرام اگر نزد کسی باشد مالک آن نمیشود و آن نمیشود و تعبیر از اطاعت الله تعالی بقول محکمات قرآن
که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح است و از تصر بتصدیق امام مفترض الطاعة بخیر کثیر شده چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و نزدیک باین گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر و مراد بفحشاء حکم از روی ظن است و آن ضد

حکمت است که مامور به الله تعالی است و آن خود داری از حکم بغیر معلوم است و ذکر مضارع در و من یؤت الحکمة
و ذکر خیر ماضی در فقد اوتی برای اشعار باینست که خیر کثیر مقدم است بر حکمت و باعث آنست چنانکه حکمت مقدم است
بر مغفرت و فضل فانه بفتح همزه و تشدید نون عطف است بر خیرا و ضمیر راجع بغضب است که مفهوم میشود از مغفرت
یعنی خبر ده مرا از حال اگر اینکه من گویم ترا سخنی آیا این حال داری که خاطر جمع باشی با آن سخن از من پس گفتم او را قربانت
شوم چون خاطر بسخن تو جمع نشوم پس خاطر جمع میشوم و حال آنکه تو حجت و امام الله تعالی بر مخلوقین دنیایی امام
گفت پس باش بالله تعالی خاطر جمع ترچه بدرستیکه تو خاطر جمع میکنی بر سر وعده که از جانب الله تعالی آیا نیست اینکه الله
عز و جل میگوید در سوره بقره چون سوال کنند ترا بندگان من از من پس بدرستیکه من نزدیکم ببندگان خود بیان آنکه نبود
میکنم دعای دعا کنندگان را چون دعا کنند مرا یعنی که مرا بصفات ربوبیت شناخته باشند اشارتست باینکه مخالفان
شیعه امامیه که الله تعالی را بصفات ناییده یا بصفتی دیگر که لا یؤدی بربوبیت او و بنسبت شناخته اند او را نشناخته اند و دعا نکرده
اند چنانچه تحقیق این شد در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است در شرح و انما
عرف الله من عرفه بالله فمن لم یعرفه به فلیس یعرفه انما یعرف غیره و الله تعالی گفته در سوره زمر یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من که گناهان کرده اند نا امید مشوید
از رحمت الله تعالی بدرستیکه الله تعالی می آمرزد گناهان را همگی ذکر این آیت اینجا اشارتست باینکه خطاب در این آیت
با شیعه امامیه است که گناهان کرده اند و دعا میکنند و اثر استجابت آن در دنیا ظاهر نمیشود برای اینکه در روز قیامت
باعث مغفرت جمیع گناهان ایشان شود بغیر نیه اینکه در سابق این آیت نشان عباد را گفته که الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه و بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و علی بن ابراهیم در تفسیر نقل کرده از ابی
جعفر علیه السلام که گفته در نی شیعة ولد فاطمة انزل الله هذه الآیة خاصة و الله تعالی گفته در سوره بقره الشیطان
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم شیطان وعده که با شما میکند که اگر تابع امر من شوید اختلافات و
اجتهادات ما للدار میشوید حقیقة وعده بی چیزی میکند چه عمده بی چیزی بیچیزی آخرت است نه دنیا و امر میکند شما را
بخصلت رسوا که حکم از روی ظن است و الله تعالی وعده میکند شما را در پیروی امام عالم بجمیع احکام آمرزش گناه از جانب
خود و فضل رحمت خود پس میباش بالله عز و جل خاطر جمع تر از خود در غیر الله تعالی و مگردانید شیعه امامیه در دلهای خود
مکر ضد فقر را پس این اگر گناه آمرزیده شده است برای شما دوم ح ل عن منصور الصیقل قال قلت لابی عبد الله علیه
السلام ربما دعا الرجل بالدعاء فاستجیب له ثم اخر ذلک الی حین قال فقال نعم قلت فلم ذاک لیزداد من الدعاء قال
نعم شرح انما بتقدیر استفهام است و ثم برای تعجب است مشار الیه ذلک استجابت دعا است که مفهوم است از استجیب لیزداد
بتقدیر استفهام است من در من الدعاء برای سببیت است یعنی روایت است از منصور جلاد دهنده شمشیر که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را آیا این هست که بسا که دعا کرده باشد مرد بنوعی از دعا پس مستجاب شده باشد برای او با وجود آن تاخیر
کرده شده باشد اجابت آن تا وقتی راوی گفت که امام گفت آری گفتم چرا است آن تاخیر اجابت آیا برای اینست که زیاده شود
آن مرد بسبب دعا یعنی که زیاد شود مرتبه او بسبب تکرار آن دعا گفت آری سیوم ح ل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد
لیدعو فیقول الله عز و جل للملکین قد استجبت له و لکن احبسوه بحاجته فانی احب ان اسمع صوته و ان العبد لیدعو
فیقول الله تبارک و تعالی عجلوا له حاجته فانی ابغض صوته شرح للملکین اشارت باینست که چنانچه هر کس را دو ملک هست

که کاتبان اعمال‌اند دو ملک دیگر هست که موکل‌اند برا و برای کارسازی او و نگاه داشتن او از سوختن و غرق شدن
و مانند آنها تا نزول قضا چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب فضل الیقین که باب سی‌ام است
ضمیر جمع در احبسوا و در عجلوا اشارتست بانکه در هر روز و هر شبی دو ملک موکل‌اند غیر دو ملک روز سابق و شب سابق
و خطاب در هر روز و شب از زمان حبس و تعجیل با هر ملکی علیحده بضمیر مفرد میشود چنانچه می‌آید در حدیث هفتم این باب
نظیر اینکه گفته در سوره مؤمنون یا ایها الرسل کلوا من الطیبات با وجود آنکه خطاب با هر رسولی علیحده در زمانش بلفظ
مفرد شده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که بنده هر آینه گاهی دعا میکند پس میگوید الله
تعالی عز و جل دو ملک موکل بر او را که بتحقیق مستجاب کردم برای او و لیکن نگاه دارید او را در دعا بوسیلهٔ حاجت او یعنی
که تاخیر در کارسازی او کنید چه بدرستی که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را در دعا، و بدرستی که بنده هر آینه گاهی
دعا میکند پس میگوید الله تبارک و تعالی دو ملک موکل بر او را تعجیل کنید برای او حاجت او را چه بدرستی که من دشمن میدارم
آواز او را چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام یستجاب للرجل الدعاء ثم یؤخر قال نعم عشرین سنة شرح یستجاب بتقدیر
استفهام است ثم برای تعجب است ضمیر مستتر در یؤخر راجع باجابت است که مفهوم است از یستجاب و مانند آنچه مذکور شد در
شرح حدیث دوم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا مستجاب میشود برای مرد دعا با وجود آن تاخیر
کرده میشود اجابت دعا گفت آری گاهی تا بیست سال میشود پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان بین
قول الله عز و جل قد اجیبت دعوتکما و بین اخذ فرعون اربعون عاما شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بود میان قول الله عز و جل در خطاب با موسی و هرون در سوره یونس بتحقیق بفعل آورده شد اثر نفرین شما بر
فرعون و ارکان دولت او و میان گرفتار کردن فرعون بغرق شدن چهل سال ششم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلم
یقول ان المؤمن لیدعو فیؤخر اجابته الی یوم الجمعة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی
که مؤمن هر آینه گاهی دعا میکند پس مؤخر میشود اجابت آن تا روز جمعه مراد اینست که گاهی دعای مؤمن مستجمع
جمیع شروط وجوب استجابت است و داخل تحت وعده ادعونی استجب لکم داخلست لیکن برای استمرار دعا و دریافتن
شرف دعای روز جمعه تاخیر در اجابت میشود اگرچه تاخیر در استجابت نشده باشد هفتم اصل قال ابوعبدالله علیه
السلم ان العبد الولی لله یدعو الله عز و جل فی الامر ینوبه فیقال للملک الموکل به اقض لعبدی حاجته ولا تعجلها فانی
اشتهی ان اسمع نداءه وصوته وان العبد العدو لله لیدعو الله عز و جل فی الامر ینوبه فیقال للملک الموکل به
اقض حاجته وعجلها فانی اکره ان اسمع نداءه وصوته قال فیقول الناس ما اعطی هذا الا لکرامته ولا منع هذا الا
لهوانه شرح النوب بفتح نون و سکون واو و با یکنقطه مصدر نابه بنصر آمدن مشکلی بر کسی استعمال اشتها در الله
تعالی بمعنی اراده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که بنده که دوست الله تعالی است گاهی دعا میکند الله عز
و جل را در مشکلی که بر میخورد او را پس گفته میشود ملک موکل باو را که روا کن برای بنده من حاجت او را و زود مکن آن را چه
بدرستی که من اراده دارم که بشنوم یا الله گفتن او را و آواز او را و بدرستی که بنده که دشمن الله تعالی است هر آینه گاهی
دعا میکند الله عز و جل را در مشکلی که بر میخورد او را پس گفته میشود ملک با او را که روا کن حاجت او را و زود کن آن را چه بدرستی
که من کراهت دارم که بشنوم یا الله گفتن او را و آواز او را امام گفت پس میگویند مردمان جاهل که گفته داده نشد این بنده
مگر برای عزیز بودن او و ممنوع از مطلب خود نشد این بنده مگر برای بی اعتباری او و حال آنکه حقیقت حال بر عکس گفته

آن مرد نیست هشتم عن عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یزال المؤمن بخیر و رجاء رحمة من الله عز و جل ما لم یستعجل
فیقنط و یترک الدعاء قلت له کیف یستعجل قال یقول قد دعوت منذ کذا و کذا و ما اری الاجابة شرح روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت همیشه مؤمن داعی و بخوبی و امیدواری هست رحمتست از الله عز و جل مادام که شتاب
نکند تا ناامید شود و ترک کند دعا را گفتم او را که چون شتاب میکند گفت با خود میگوید که بتحقیق دعا کردم این قدر و این قدر
زمان و نمی بینم اثر قبول دعا را مراد اینست که تکرار دعا در هر بار که میکند رحمتی علیحده برای او حاصل میشود پس نباید
که این خیال باطل را در دل خود گذارند که باعث ناامیدی و ترک دعا شود نهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان
المؤمن لیدعو الله عز و جل فی حاجته فیقول الله عز و جل اخروا اجابته شوقا الی صوته و دعائه فاذا کان یوم القیمة قال
الله عز و جل عبدی دعوتنی فاخرت اجابتک و ثوابک کذا و دعوتنی فی کذا و کذا فاخرت اجابتک و ثوابک کذا و کذا قال
فیتمنی المؤمن انه لم یستجب له دعوة فی الدنیا مما یری من حسن الثواب شرح شوقا مفعول له فیقول است ضمیر شان
است یا راجع بالمؤمن است لم یستجب بمعنی لم یجب است مزد مما برای سببیت است که در من حسن برای بیان است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه مؤمن هر آینه گاهی دعا میکند الله عز و جل را برای حاجت خود
پس میگوید الله عز و جل ملائکه را که موکلند بر او چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب که تاخیر کنید اثر قبول دعای او را
برای خواهش آواز او و دعای او پس چون شود جهان در روز قیامت میگوید الله عز و جل بنده خود را ای بنده من دعا
کردی مرا پس تاخیر کردم دادن اثر قبول دعای ترا و ثواب آن دعای تو چنین و چنین است و ایضا دعا کردی برای چنین و چنین از
حاجتهای تو پس تاخیر کردم دادن اثر دعای ترا و ثواب آن دعاها تو چنین و چنین است امام گفت پس آرزو میکند مؤمن اینرا
که مجاب نمیشد برای او هیچ دعائی در دنیا بسبب آنچه می بیند که خوبی دعائی ثواب غیر سریع الاجابة باشد باب بیستم
اصل باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام شرح صلوة اسم تصلیه است و بیان شد در کتاب الحجة در شرح
حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است اینکه تصلیه ماخوذ است از صلاء بفتح
صاد و تخفیف لام و الف مقصوره بمعنی دنباله است و مانند آن که مراد جدا نشدن از کسی بعنوان محافظت بر اوست و لهذا
متعدی بعلی میشود و آزاد در فارسی درود میامند یعنی دفع بلا و آزار چنانچه بعارا درود کر میامند و درود الله تعالی بر
کسی عبارتست از محافظت مراد است از بلا یا نسل کما شتن هر صنف ملائکه موکلین بتوفیق مؤمنان برای محافظت بر ایشان
از بلاها و درود ملائکه بر کسی عبارت از فرمانبرداری ایشان الله تعالی را است در مهیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه بر آید
در حدیث ششم و چهاردهم این باب و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت از رعایت جانب آنکس بشفقت بر اوست چنانچه
گفته در سوره توبه و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و درود ما بر سابقان عبارتست از پیروی ایشان است و دوام ردنواهی
ایشان و مانند آن و چون باشد اقسام درود زبانی ما بر سابقان طلب درود الله تعالی است بر ایشان گفته میشود در مقام درود
زبانی که اللهم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در تشهد نماز است و نماز مسمی باسم آن شده باعتبار اینکه خاتمه نماز فریضه و غیر
فریضه است و نسبت آن بسایر اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی
و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و در سوره عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر
و لذکر الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و نحن اکبر و درود بر خود عبارتست از دعا است برای
خود و مانند آنست چنانچه می آید در حدیث سیوم و چهارم این باب یعنی این باب بیان فضیلت درود ما بر محمد و آل او

علیهم السلام است در این باب بیست و یک حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یزال الدعاء محجوبا
حتی یصلی علی محمد و آل محمد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت همیشه دعا در پرده است و بمحل استجابت
نمیشود بمرتبه قبول تا وقتی که درود کرده شود بر محمد و آل محمد علیهم السلم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من دعا و لم
یذکر النبی صلی الله علیه و آله رفرف الدعاء علی رأسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله رفع الدعاء شرح لم یذکر
بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الذکر بکسر ذال ثنا گفتن و آله در هر دو جا مجرور است بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده
جار چنانچه جایز است در مذهب کوفیین یا منصوب است بر مفعول معه و عاملش صلی است و میتواند بود که منصوب باشد
بعطف بر النبی الرفرف بدو رای بی نقطه و دو فا مفتوح از باب فعلله ایستادن مرغ در هوا بر سر چیزی به بهم کردن دو بال
خود و اینجا استعاره شده برای جدا شدن دعا از داعی و نرسیدن بمحل استجابت یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع
که هرکه دعا کرد و ثنا نگفت نبی را صلی الله علیه و آله ایستاد آن دعا بر سر او پس چون ثنا گفت نبی را صلی الله علیه و آله
برداشته شد دعا تا محل استجابت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال
یا رسول الله اجعل لک ثلث صلوتی لا بل اجعل لک نصف صلوتی لا بل اجعلها کلها لک فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله اذن تکفی مؤنة الدنیا و الآخرة شرح اجعل بصیغه مضارع متکلم و بخود برای استقبال است برای وعده که
مانند نذر است لام در لک برای اختصاص است و مراد اینجا اتصال است و مراد بصلوة اینجا درود بر خود بعنوان دعا است
و اتصال ثلث دعاها برسول عبارت از اینست که بعد از هر درودی برسول سه دعای خود کند و اتصال نصف دعاها
برسول عبارت از اینست که بعد از هر درودی برسول دو دعا برای خود کند و اتصال جمیع دعاها برسول عبارت
از اینست که بعد از هر درودی برسول یک دعا بیشتر نکند چنانچه می آید در دعای حدیث آینده و قرینه بر اراده این معنی این است
که در دوم گفت نصف صلواتی و نگفت ثلثا صلواتی تا یکسر بهم رسد یا اختلاف بهم رسد با این روش که بعد از یک درود دیگر دعا
باشد و بعد از درودی دیگر دو دعا باشد و اگر قطع نظر از حدیث آینده و این قرینه کنیم میتواند بود که مراد آن بود که
این باشد که ثلث دعاهای خود را درود بر تو میکنم و در دوم اینکه نصف دعاهای خود را درود بر تو میکنم و در سیوم اینکه
دعای برای حاجت دنیای خود اصلا نمیکنم و بجای آن درود بر تو میکنم یا مراد هدیه کردن ثلث ثواب صلوة مثلا باشد
و بر این تقدیر اجعل بمعنی حال نیز میتواند بود و لام برای ملکیت میتواند بود و صلوة بمعنی درود بر نبی علیه السلم و بمعنی
نماز نیز میتواند بود و لا در دو جا برای عدول از سابقست برای زیاد کردن وعده پس بل برای اضراب است تکفی بصیغه مضارع
مجهول مخاطب معتل اللام باب ضرب است و مفعول اول آن ضمیر مستتر است که نایب فاعلست مؤنة منصوب و مفعول دوم
است الکفایه بکسر کاف مهمسازی کسی کردن بی شرکت او در آن مهمسازی المؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون
آنچه ضرور باشد برای کسب و تعب باشد او را در نقل آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که مردی آمد نزد
نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله میگردانم متصل بتو دو دانگ دعاهای خود را بلکه میگردانم متصل
بتو سه دانگ دعاهای خود را بلکه میگردانم دعاهای خود همه آنها را متصل بتو پس گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله در این هنگام کارسازی کرده میشوی بدفع مشقت دنیا و آخرت چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
ما معنی اجعل صلواتی کلها لک فقال یقدمه بین یدی کل حاجة فلا یسأل الله عز و جل شیئا حتی یبدأ بالنبی صلی
الله علیه و آله فیصلی علیه ثم یسأل حوائجه شرح حتی برای استثنای متصل است فیصلی منصوب است و همچنین

يال جمع در حوائج از قبيل جمع در يا ايها الرسل كلوا است و بيان شد در شرح حديث سيوم باب سابق
بر سيوم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چيست معنى اينكه ميگردانم دعاهاى خود همه آنها را براى تو كه در حديث
سابق مذكور شد پس گفت كه پيش ميدارد رسول عليه السلام را پيش هر حاجتى با ين روش كه طلب نميكند از الله تعالى چيزى را
كه پيش مگر آنكه ابتدا ميكند بنبى صلى الله عليه و آله السلم با ين روش كه درود ميكند بر او بعد از ان سؤال ميكند حاجات خود را
هر يكى را عليحده بعد از درود پنجم قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا تجعلونى كقدح الراكب فان الراكب يملأ قدحه
فيشربه اذا شاء اجعلونى فى اول الدعاء و فى آخره و فى وسطه شرح القدح بفتح قاف و فتح دال بى نقطه و حاء بى نقطه ظرف
كه براى آبخورى ساخته ميشود از چوب و مانند آن فا نتا آخر براى تحقيق وجه تشبيه و دفع دخلست ببيان اينكه ياد كردن رسول
در وقت حاجت ضرورت باعث عدم مشابهت رسول بقدح راكب نميشود چه وجه مشابهت فراموش كردن در اكثر اوقات است
و ابن اثير گفته لا تجعلونى كقدح الراكب اى لا تؤخرونى فى الذكر لان الراكب يعلق قدحه فى آخر رحله عند فراغه من ترحاله
و يجعله خلفه قال حسان كما نيط خلف الراكب القدح الفرد و ظاهر اين حديث انسب است مناسب اين وجه تشبيه نيست و فى هر
جا بمعنى مع است اضافه هر سه جا بيانيه است و مراد اين است كه اگر چند دعا داشته باشيد مرا با هر يكى عليحده ذكر
كنيد يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه و آله مگردانيد مرا مانند قدح سواره را اينكه چون حاجتى نداشته باشيد مرا
فراموش كنيد چه بدرستى كه سوار پر ميكند قدح خود را پس مى آشامد آنرا كه در قدح كرده هر وقت كه خواسته باشد گردانيد
مرا با دعاى اول و با دعاى آخر و با دعاى ميانه با ينمعنى كه با هر دعاى مرا عليحده ذكر كنيد درود بر من كنيد ششم
عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال اذا ذكر النبى صلى الله عليه و آله فاكثروا الصلوة عليه فانه من صلى على
النبى صلوة واحدة صلى الله عليه و آله الف صلوة فى الف صف من الملائكة و لم يبق شىء مما خلق الله الا صلى على العبد
لصلوة الله عليه و صلوة ملائكته فمن لم يرغب فى هذا فهو جاهل مغرور قد برئ الله منه و رسوله و اهل بيته شرح
فى بولى در فى الف براى سببيت است يا بمعنى مع است و بنا بر اول مقصود اينست كه درود الهى عليحده نيست بلكه عبارت
از توفيق آن بنده است بموكل كردن جمعى از ملائكه براى محافظت بر بندگان مؤمن از انانكه توصيف نموده اند و ايشان هزار صف اند
و اين اشارتست بتفسير قول الله تعالى در سوره احزاب ان الله و ملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما
و مراد صلوة بر محمد و آل محمد است و لهذا خاتمه هر نماز صلوة و سلام بر ايشان است و مؤيد آن آنكه در آخر اين حديث و اهل بيته مذكور است
يعنى روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام را وى گفت كه امام گفت چون مذكور شود نبى صلى الله عليه و آله پس بسيار كنيد
درود را بر او چه بدرستى كه شان اينست كه هر كه درود كند بر نبى يك درود درود ميكند الله تعالى بر او هزار درود بوسيله هزار
صف ملائكه كه براى توفيق مؤمنان و محافظت بر ايشان اند كه توصيف نموده اند بفرمان بردارى الهى و نميماند چيزى از انچه
آفريده او الله تع مگر آنكه بزبان حال درود بر آن بنده بسبب درود الله تعالى بر او و درود ملائكه او پس هر كه رغبت نكند در اين
مرتبه عالى پس او نادان بازى خورده از شيطان است بتحقيق دورى كرده الله تعالى از او و دورى كرده رسول الله و اهل بيت
او از او هفتم قال رسول الله صلى الله عليه و آله من صلى على صلى الله عليه و آله صلى الله عليه و ملائكته فمن شاء فليقل
و من شاء فليكثر شرح فليقل بتشديد لام مفتوحه صيغه امر مفتوحه غايب باب تفعيل است فليكثر بسكون راء بى نقطه
نيز بصيغه امر غايب باب افعال است يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه و آله هر كه درود كند بر من درود ميكند الله تع
بر او و درود ميكنند ملائكه الله تعالى بر او پس هر كه خواهد كم درود الله تعالى و ملائكه را بر خود پس بايد كه كم بسيار كند درود را

برمن دهم که خواهد بسیاری درود الله تعالی و ملائکه را بر خود پس باید که بسیار کنند درود را بر من هشتم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الصلوة علی اهل بیتی تذهب بالنفاق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله درود بر من و بر اهل بیتم
که خانواده منند برطرف میکند نفاق را اگر گویی مخالفان شیعه امامیه در تشهد درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام
میکنند و با وجود آن منافقند گوییم درود مخالفان محض لفظ است چه غافلند از اینکه معنی درود در هر نماز اعتراف بامامت
ائمه معصومین از اهل بیت علیهم السلام تا انقراض دنیا است و ایضا مراد اینست که آن درود مقتضی برطرف شدن نفاق است
و تخلف مقتضا یعنی چیزی از آن چیز بسبب مانعی ممکن است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال یا رب صل
علی محمد و آل محمد مائة مرة قضیت له مائة حاجة ثلثون للدنیا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت
ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد و آل محمد صد بار روا کرده میشود برای او صد حاجت سی حاجت از جمله اینها برای
نفع دنیا است و باقی برای نفع آخرتست دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل دعاء یدعی الله عز و جل به محجوب عن السماء
حتی یصلی علی محمد و آل محمد شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است یازدهم اصل جاء رجل الی رسول الله صلی الله
علیه و آله فقال اجعل نصف صلواتی لک قال نعم ثم قال اجعل صلواتی کلها لک قال نعم فلما مضی قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کفی هم الدنیا و الآخرة شرح اجعل بتقدیر استفهام و برای استقبال است و مضمون این ظاهر است از شرح
حدیث سیوم این باب دوازدهم اصل قال ابو عبد الله ع ان رجلا اتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله
انی جعلت ثلث صلواتی لک فقال له خیرا فقال یا رسول الله انی جعلت لک نصف صلواتی لک فقال له ذاک افضل
فقال انی جعلت کل صلواتی لک فقال اذن یکفیک الله عز و جل ما اهمک من امر دنیاک و آخرتک فقال له رجل اصلحک
الله کیف یجعل صلواته له فقال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل الله عز و جل الا بدأ بالصلوة علی محمد و آله شرح جعلت فداک
برای انشاء است پس راجع بمعنی اجعل میشود که در حدیث سیوم و یازدهم گذشت ضمیر مجرور در قال له راجع بامام جعفر صادق ع
راست و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سیوم و چهارم این باب سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله ارفعوا اصواتکم بالصلوة علی فانها تذهب بالنفاق شرح رفع اصوات عبارت از اتفاق نمودن بر کلام است چه باجتماع
آوازها آواز هر یکی بلندتر میشود یا عبارت از بلند گفتن هر یکی علیحده است برای اظهار جد ضمیر فانها راجع بالصلوة
علی است و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث هشتم این باب است چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن اسحق بن
فروخ مولی آل طلحة قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا اسحق بن فروخ من صلی علی محمد و آل محمد عشرا صلی الله
علیه و ملائکته الفا اما تسمع قول الله عز و جل هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان
بالمؤمنین رحیما شرح در سوره احزاب سابق بر این آیت دو آیت است اول یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا دوم
و سبحوه بکرة و اصیلا و بیان میشود در حدیث اول باب بیست و دوم و در این حدیث اشارتست باینکه ذکر الله که در آیت
اول مذکور است و مصداق تسبیح او که در آیت دوم مذکور است درود بر محمد و آل محمد است یعنی بر روی ایشان که معیار آن
احتراز از خودرائی و اختلاف و دوی ظن است و اشارت باول میشود در حدیث دوم باب آینده و اشارت بادوم شده
در سورة الواقعة فسبح باسم ربک العظیم عشرا اشارتست باینکه اقل ذکر کثیر که در آیت اول مذکور است ده است الفا
اشارتست بعدد صفوف ملائکه موکلین بتوفیق مؤمنان چنانچه بیان شد در حدیث ششم این باب که پس و ملائکته که
در آیت سیوم مذکور است عبارت از جمیع ملائکه نیست بلکه عبارت از هزار صف است که مذکور شد پس اضافه ملائکته

برای عهد خارجیست وشاید که ملائکة الحجب که در دعای دوم صحیفه کامله مذکور است عبارت از ایشان باشد زیرا که حجب
بضم حا و ضم جیم جمع حجاب بکسر حاء است یعنی پردها است چون ایشان صفوفند مانند پردها اند و ایضا چون محافظت
مومنان میکنند از بلاها مانند پردها اند و اقسام دیگر ملائکه در آن دعا بسیار است مخفی نماند که و ملائکته عطف است
بر ضمیر مستتر در یصلی و تاکید بضمیر منفصل نشده برای اینکه علیکم فاصل شده میان معطوف و معطوف علیه و چون کیفیت صلوة
و عدد صلوة هر یک از صفوف هزارگانه در اینجا مذکور نیست منافات نیست میان این حدیث و حدیث ششم چه میتواند که
صلوة ایشان که مذکور است در این حدیث ده برابر صلوة ایشان که مذکور است در حدیث ششم باشد باعتبار کیفیت یا کمیت
یعنی روایتیست از اسحق بن فروخ بفتح فا و تشدید را بی نقطه مضمومه و سکون واو و خاء با نقطه که تابع و ملازم اولاد طلحه
است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای اسحق بن فروخ هر که درود کند بر محمد و آل محمد ده بار درود میکند الله
تعالی بر او و درود میکنند ملائکه او هزار بار آیا نشنیدی قول الله عز و جل را برای بیان جزای ده صلوة بر محمد و آل محمد در سوره
احزاب الله تعالی است آنکه محافظت میکند بر شما او و ملائکه او که هزار صفند و موکل بتوفیق مومنانند تا بیرون کند الله تع
شما را از تاریکیهای جهالت حقائق کتاب و سنت که از پیروی ائمه ضلالت بهم میرسد بسوی نور معرفت حقائق کتاب و سنت که
از پیروی محمد و آل محمد بهم میرسد و در زمان هر است بود الله تعالی با مومنان مهربان پانزدهم حل عن احدهما علیهما السلام قال
ما فی المیزان شیء اثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد و ان الرجل لیوضع اعماله فی المیزان فیمیل به فیخرج صلی الله علیه و آله
الصلوة علیه فیضعها فی میزانه فیرجح به شرح مراد بمیزان محکمات کتاب الهی است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و
خود رائی هست و در روز قیامت هر عملی که با آنها موافق است مقبول و صاحب وزن است و الا فلا و مراد بصلوة بر محمد و آل
محمد درود بر ایشان است بقصد تصدیق امام مفترض الطاعة بودن ایشان یکی بعد از یکی تا انقراض تکلیف و مراد بسنگین تر
بودن صلوة از جمیع ما عدا اینست که توحید و تصدیق رسالت و سایر طاعات بی این تصدیق باطلست و اصلا وزنی ندارد و بسبب
انضمام این تصدیق صاحب وزن میشود فیمیل بصیغه مضارع غائب معلوم معتل العین باب ضرب است المیل کج ایستادن تر
از او برای سبکی موزون ضمیر مستتر راجع بالمیزان است یا برای صاحب است ضمیر به راجع بمصدر لیوضع است الصلوة عبارت از
قبیل اکتفا است برای اشعار باینکه درود بر رسول بی درود بر آل او درود نیست فیخرج برای بی نقطه و جیم و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع است و نصر و ضرب است الرجحان کمال و مراد اینجا استقامت ترازو و عدم کجی و اینست
ضمیر مستتر راجع بالمیزان است یا برای صاحب است ضمیر مستتر راجع بمصدر فیضعها است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق
علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد بدرستیکه مرد هر آینه
گذاشته میشود جمیع عملهای او بی درود بر محمد و آل محمد در ترازوی اعمال پس کج می ایستد ترازو با آن گذاشتن پس بیرون آورد نبی
محمد صلی الله علیه و آله درود بر او و آل او را پس میگذارد در ترازوی آن مرد پس مستقیم می ایستد آن ترازو با آن گذاشتن
شانزدهم حل قال ابو عبد الله علیه السلام قال من کانت له الی الله عز و جل حاجة فلیبدأ بالصلوة علی محمد و آله ثم یسأل حاجته
ثم یختم بالصلوة علی محمد و آل محمد فان الله عز و جل اکرم من ان یقبل الطرفین و یدع الوسط اذ کانت الصلوة علی محمد و آل محمد
لا تحجب عنه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که باشد او را بسوی الله عز و جل حاجتی پس باید که ابتدا کند بدرود بر محمد و آل
محمد بعد از آن طلب کند حاجت خود را بعد از آن ختم کند دعای خود را بدرود بر محمد و آل محمد چه بدرستیکه الله عز و جل
کریمتر است از اینکه قبول کند دو طرف را و واگذارد میانه را چه همیشه بوده درود بر محمد و آل محمد برین صفت که در پرده نبوده

از الله تعالی که همیشه مقبول بوده و هرگز رد نشده هم هفتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم انی دخلت البیت و لم
یحضرنی شیء من الدعاء الا الصلوة علی محمد و آله فقال اما انه لم یخرج احد افضل مما خرجت به شرح گفتم امام جعفر صادق ع
را بدرستی که من داخل کعبه شدم و بخاطرم نرسید چیزی از دعا مگر صلوة بر محمد و آل محمد پس امام گفت آگاه باش بدرستی
که شان اینست که بیرون نشده هیچ احدی از کعبه چیزی که بهتر باشد از آنچه بیرون آوردی تو مراد اینست که صلوة
بر محمد و آل محمد افضل هر دعائیست هژدهم اصل دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم فقال لی ما معنی قوله و ذکر اسم
ربه فصلی قلت کلما ذکر اسم ربه قام فصلی فقال لقد کلف الله عز و جل هذا شططا فقلت جعلت فداک فکیف هو
فقال کلما ذکر اسم ربه صلی علی محمد و آله شرح مراد بذکر اسم رب یاد کردن محمد و آل محمد است چنانچه ظاهر است از آنچه
گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سیوم است که نحن والله الاسماء الحسنی یا مراد یاد
کردن بعنوان رب العلمین است خواه بظاهر دل و خواه بظاهر و باطن. لقد کلف بتقدیر اذن لقد کلف است و تکلیف نمید
میشود از قول الله تعالی قد افلح من تزکی چه اشعار باین وارد که غیر این قسم کسی از اهل فلاح نیست الشطط بفتح
شین با نقطه و فتح طاء بی نقطه و طاء دیگر مشدد از باب ضرب تجاوز از حد و دوری از حق و نصب آن بر مفعول که است
یعنی داخل شدم بر امام رضا علیه السلام پس گفت مرا که چیست معنی قول الله تعالی در سورة الاعلی و ذکر اسم ربه فصلی
گفتم اینکه هر گاه که یاد کند ربوبیت رب العلمین را برخیزد و پس نماز کند پس گفت مراد این هنگام هر آینه بتحقیق تکلیف
کرده خواهد بود الله عز و جل این را از روی تجاوز از حد تکلیف اشارتست بقول الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها
پس گفتم قربانت شوم پس چونست معنی آن پس گفت اینکه هر وقت که یاد کند نشان ربوبیت رب العلمین را درود و تحیت
فرستد بر محمد و آل محمد مراد اینست که مصداق ربوبیت نهی خلایق از خودرائی و امر خلایق است به پیروی امام عالم بجمیع
احکام الهی بوسیله وحی الهی خواه نبی و خواه وصی نبی پس مصداق اعتراف بربوبیت اعتراف باین قسم امامیست و مصداق
این اعتراف صلوة بر محمد و آل محمد است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب نبذ و نکت
و نتف من التنزیل فی الولایة است اینکه آن اعتراف را تصلیه مینامند نوزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا صلی احدکم
و لم یذکر النبی صلی الله علیه و آله فی صلوته یسلک بصلوته غیر سبیل الجنة و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ذکرت عنده فلم
یصل علی فدخل النار فابعده الله و قال صلی الله علیه و آله من ذکرت عنده فنسی الصلوة علی خطی به طریق الجنة شرح یسلک
بصیغه مجهول باب نصر است السلوک روانه شدن و روانه کردن و مراد اینجا معنی اول است چه باء در بصلوته برای تعدیه است و طی
نایب فاعلست غیر منصوبست بر ظرفیت فابعده الله جمله دعائیه است خطی بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی مجهول
باب منع است الخطاء بکسر خاء و الف ممدوده جدا شدن و کسیدن از چیزی و چون باء در به برای تعدیه است اینجا معنی کسیاندن
از راه است و از این مأخوذ است خطاءت القدر بزبدها یعنی اینکه جدا کرد دیگ کف خود را ضمیر به راجع بمن ظرفست
و ظرف نایب فاعلست طریق منصوبست بظرفیت نایب مکان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که چون نماز
کند یکی از شما و ثنا نگوید نبی را و اهل بیت او را صلی الله علیه و آله در نماز خود یعنی که در تشهد نماز نفرستد
نفرستد صلوات ایشان را یکی بعد از دیگری تا انقراض سایر برده میشود نماز او را در غیر از بهشت و گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله که مذکور شدم نزد او و درود نکرد بر من و داخل جهنم شد پس خیر نیافت که خود بر سر خود آورد
و گفت صلی الله علیه و آله و هر که مذکور شدم پس فراموش کرد درود بر من را از یکی اهتمام او بان کسانیده شد

در راه بهشت یعنی که اگر بهشت رود در وی راست نمی‌رود بیستم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ذکرت
عنده فنسی ان یصلی علی خطأ به طریق الجنة شرح خطأ بصیغهٔ ماضی معلوم مهموز اللام باب منع است و
مضمون این ظاهر است از شرح سابق بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمع ابی رجلا متعلقا
بالبیت وهو یقول اللهم صل علی محمد فقال له ابی علیه السلام یا عبد الله لا تبترها لا تظلمنا حقنا قل اللهم صل علی محمد
واهل بیته شرح البتر بفتح بای یک نقطه و سکون تای دو نقطه در بالا و رای بی‌نقطه بریدن چیزی از بیخ و بریدن دنبال
چیزی و هر دو اینجا مناسب است نهی از آن اشارت است باینکه بودن درود بر نبی برای تصدیق امامت اوست و آن بی تصدیق است
امامت ائمه اهل بیت او یکی بعد از دیگری تا انقراض تکلیف نفعی ندارد اصلا یا ناقص است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنید پدرم از مردی که چسپیده بود بخانهٔ کعبه بر حالی که میگفت اللهم صل علی
محمد پس گفت او را پدرم علیه السلام که ای بنده خدا بیخ بر مکن صلوة را ظلم مکن ما را ببریدن حق ما که واجب ساخته الله
تعالی بر شما در هر نماز بگو اللهم صل علی محمد واهل بیته باب بیست و یکم اصل باب ما یجب من ذکر الله عز وجل فی
کل مجلس شرح این باب بیان چیزی است که واجب است که ثنای الله عز وجل است بربوبیت در هر مجلس و در این باب سیزده
حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون علی غیر ذکر الله الا اذا
کان حسرة علیهم یوم القیمة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن صالحان و فاسقان
یعنی که خواه صالحان باشند و خواه فاسقان باشند و خواه مختلف باشند پس برخیزند بی آنکه ثنای الله عز وجل بربوبیت
کرده باشند مگر آنکه شده آن مجلس باعث حسرت بر ایشان در روز قیامت برای ترک واجب دوم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا الله عز وجل ولم یذکرونا الا کان ذلک المجلس حسرة
علیهم یوم القیمة شرح واو در ولم یذکرونا حالیه است مراد اینست که ذکر الله تعالی بی ذکر ما متصور نیست پس مضمون این
نزدیک بسابق است و توضیح می‌آید در سوم آینده اصل ثم قال ابو جعفر علیه السلام ان ذکرنا من ذکر الله عز وجل و
ذکر عدونا من ذکر الشیطان شرح ثم بضم ثاء است و کلام ابو بصیر است و مراد اینست که پدر و پسر در یک مجلس بوده
پس آن را که مذکور شد گفت بعد از آن پدر نیز گفت برای توضیح کلام پسر بیان اینکه ذکر ما بامامت جزو ذکر الله
تعالی است بربوبیت و انتفاء جزء لازم دارد انتفاء کل را پس من در هر دو جا برای تبعیض است و حاصل اینست که کسی که
پیرو ما نیست معرفت الله ندارد آنچه در پیش او جز آن که ره نیست غایت فکر او است الله نیست شاهد عدل این آنکه
اشاعره او را ثامن ثمانیه می‌شمارند چنانچه نصاری ثالث ثلثه شمرند و ثنابیان یهود و غلاة فاعل اجسام را عقول
عشره میدانند و امثال این هذیانات بیان نا ایشان بسیار است یعنی بعد از آن گفت بعد از آن گفت امام محمد باقر
علیه السلام که بعد از آنکه ثنای ما بفرض طاعت جزو ثنای الله عز وجل است بربوبیت و ثنای دشمنان ما مثل خلفای ثلثه
و بنی امیه و بنی عباس بامامت جزو ثنای شیطان است بربوبیت پس بجا آوردن ثنای شیطان حاصل میشود حقیقة
اگرچه ظاهر نشده باشد سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی فلیقل اذا اراد
ان یقوم من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شرح
سبحان منصوب بمفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر الله یصنعه متکلم باب منع رب العزة اشارت است بآیت تعز من
تشاء وتذل من تشاء عما متعلق بسبحان است و ما مصدریه است و منسوب اند بود که ما موصوله باشد و عاید محذوف است الوصف

بیان چیزی که مراد اینجا بیان فاعل اجسام است بتمحق فکر خود بی رجوع برسولان چنانچه یهود و فلاسفه
و تابعان ایشان کردند و میکنند و بیان این شد در کتاب التوحید که در باب هفتم که باب النسبة است باز
بیان اوست باسم جامد محض مثل جسم بودن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر که خواست که بازیافت کند
ثواب را به پیمانه کاملتر پس باید که گوید چون قصد کند که برخیزد از مجلس خود آیت آخر سورة والصافات را
که منزه می شمرم منزه شمردنی صاحب کل اختیار ترا که صاحب کل اختیار عزت است از روی وصفی کردمان الخ از پیش
خود بی رجوع برسولان و ایمنی بنا بر رسولانست تا یعنی که موافقت ترک خود را لی باعث از عذاب الٰهیست
و سپاس برای الله تعالی است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است هیچ زمانی خالی از عالم الجمیع برسول آله
زمان وحی شد نگذاشته چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال المکتوب فی التورية التی لم تغیر ان موسی علیه
السلام سأل ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی انا جلیس
من ذکرنی شرح التی لم تغیر ایشان نشست با یکه کتب انبیا سابق چنانچه نازل شده بمیراث رسیده با اهل البیت
علیهم السلام سؤال الکوئی ینبغی بجهل نیست بلکه استفهام چنانچه گاهی برای تقریر نزد مخاطب میباشد مثل سؤال در وما
تلک بیمینک یا موسی همچنین گاهی استکشاف برای سامعان و مانند ایشان میباشد و اینجا برای استکشاف قائلان جسمیت
است خواه صریح و خواه غیر صریح مثل جمعی که زیاده میرنتند نزد حلقه ذکر در رفع صوت در اذان و خطبه برای ذکر
نیست بلکه برای تذکیر است یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته است در توریة الٰهی که محفوظ است
از تحریف و تغییر که موسی علیه السلام سؤال کرد صاحب کل اختیار خود را با این روش که گفت ای صاحب کل اختیار
اختیار من آیا نزدیکی تو نسبت بمن تا آهسته عرض حاجات کنم یا بلکه تو یا دوری تا فریاد زنم ترا پس
وحی کرد الله عز وجل بسوی او که ای موسی من همنشین آن کسم که یاد من کرد اصل فقال موسی علیه السلام فمن
فی سترک یوم لا ستر الا سترک قال الذین یذکروننی فاذکرهم و یتحابون فی فاحبهم فاولئک الذین اذا اردت ان
اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم شرح باء در بسوء برای تعدیه است اذا اردت تا آخر استعاره
تمثیلیه است چه اراده الٰهی مستلزم وقوع مراد اوست پس مراد اینست که با وجود ایشان باعث عدم اراده میشود
و اگر ایشان نمیبودند اراده واقع میشد یعنی پس گفت موسی علیه السلام پس کیست در پرده عافیت تو در روزی
که کسی را پرده نیست مگر پرده تو گفت جمعی که یاد میکنند مرا بربوبیت پس یاد میکنم ایشان را بهمسازی در دفع حاجت
و دوست میدارند یکدیگر برای من پس دوست میدارم ایشان را پس ایشان جمعیند که چون اراده کنم که برخورانم اهل زمین را
بلائی مثل طاعون و قحط یاد ایشان میکنم پس دفع میکنم از اهل زمین آن بلا را بوسیله ایشان پنجم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه وآله ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا اسم الله عز وجل ولم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلک المجلس
حسرة و وبالا علیهم شرح مضمونش ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا بأس بذکر الله وانت تبول فان ذکر الله عز وجل حسن علی کل حال فلا تسأم من ذکر الله شرح روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت باکی نیست بذکر الله تعالی در حالی که تو بول میکرده باشی چه بدرستی که ذکر الله عز وجل بر حالتی که باشد
پس دلزده مشو از ذکر الله تعالی یعنی که بول کردن را بهانه مکن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی الله
عز وجل الی موسی یا موسی لا تفرح بکثرة المال ولا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب وان ترک

ذکری یقسی القلوب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی تا با خود
اعلام کند که ای موسی خوشحال مشو به بسیاری مال و وامگذار یاد ربوبیت مرا بر هر حالی چه بدرستی که بسیاری مال باعث
ترك استغفار از گناهان میشود و بدرستی که ترك یاد ربوبیت من باعث قساوت دلها میشود هشتم اصل عن ابی جعفر علیه
السلام قال مکتوب فی التوریة التی لم تغیر ان موسی سأل ربه فقال الهی انه یأتی علی مجالس اعزك و اجلك ان اذکرك
فیها فقال یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال شرح ان اذکرك بفتح همزه و تخفیف نون تقدیر من ان است
و ظرف متعلق باعزك و اجلك است متضمن معنی تبعید و تنزیه روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نوشته شده است
در توریتی که محفوظ است از تغییر نزد ائمه اهل البیت علیهم السلام است که موسی سؤال کرد صاحب کل اختیار خود را
پس گفت ای معبود من بدرستی که شان اینست که من در حالی چند می باشم که بزرگ و منزه میشمرم ترا
از اینکه ذکر کنم ترا در آنها مثل بیت الخلاء پس گفت ای موسی بدرستی که ذکر من خوبست بر هر حالی که داشته باشی نهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال الله عز وجل لموسی اکثر ذکری باللیل و النهار و کن عند ذکری و تعبدنی و لا تشرك بی شیئا الی
المصیر یا موسی اجعلنی ذخرك وضع عندی کنزك من الباقیات الصالحات شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت الله عز وجل موسی را که بسیار ذکر کن مرا در شب و روز و باش نزد ذکر من که فروتنی کننده باشی یعنی که ذکر مرا با کمال توجه کن
و باش نزد بلای من شکیبا و خاطر جمع باش نزد ذکر من باین معنی که اضطراب و تعجیل مکن و فرمان برداری کن مرا و شریك مکن
بامن چیزی را بسوی من است بازگشت باین معنی که حکم ان حکم من باشد مثل رسولان و اوصیا راجع بفرمان برداری من است و
فرمان برداری با شراك است ای موسی بگردان مرا ذخیره برای روز بیچارگی خود و بگذار نزد من گنج خود را که کلماتیست که
باقی میماند اثر آنها برای روز قیامت و بی عیب و نقص است مثل تسبیحات اربع که بیان میشود در حدیث چهارم باب بیست و
نهم و الباقیات الصالحات در سورة الکهف مذکور است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عز وجل لموسی
اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم و اکثر ذکری باللیل و النهار و لا تتبع الخطیئة فی معدنها فتندم فان الخطیئة موعد
اهل النار شرح لا تتبع صیغه نهی حاضر باب علم یا باب افتعال یا باب افعال است المعدن بفتح میم و سکون عین
و فتح و کسر دال جای کثرت چیزی و نادر فان برای بیان است موعد بفتح میم و سکون واو و کسر عین مصدر میمی و اسم مکان
باب ضرب است و هر دو اینجا مناسب است و حمل برای مبالغه است و اضافه موعد باهل اضافه بفاعل است یا اضافه بمفعول
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز وجل موسی را که بگردان زبانت را تابع دلت تا بی آفت
شوی مراد امر بفکر در خوبی سخن است پیش از گفتن و بسیار کن یاد ربوبیت مرا در شب و روز و مرو از پی گناه در جائی
که کثرت گناه که پشیمان شوی بیان اینست بدرستی که گناه وعده گاه فجار است باین معنی که از بس که گناه در مجلس فجار بسیار است
گویا که غیر آن چیزی در مجلس ایشان نیست و وعده ضیافت ایشان وعده گناه است بلکه خوردن طعام ایشان بی ضرورت
حرام است در اکثر اوقات یا مراد اینست که گناه وعده و وعده کردن نسبت بفجار را بر رفتن بضیافت ایشان حاصل هر دو
یکیست یازدهم اصل و باسناده قال فیما ناجی الله سبحانه به موسی قال یا موسی لا تنسنی علی کل حال فان نسیانی
یمیت القلب شرح و بسند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم که در جمله آنچه مناجات و وحی کرد
الله عز وجل سبحانه بآن موسی را گفت ای موسی فراموش مکن ربوبیت مرا بر هر حالی که داشته باشی چه بدرستی که
فراموش کردن ربوبیت من میمیراند دل را دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اذکرنی

في ملاءٍ اذكرك في ملاءٍ خير من ملئك شرح الملأ بفتح ميم وفتح لام وهمزه جماعت بزرگان وهر دو اينجا مناسب است
يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که گفت الله عز وجل در حديث قدسي اي فرزند آدم ياد کن مرا در
جماعتي تا ياد کنم ترا در جماعتي که بهتر باشند از جماعت تو مراد ملائکه عليهم السلم است چنانچه بيان شد در حديث ششم
و چهاردهم باب سابق سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل من ذکرني في ملاء من الناس
ذکرته في ملاء من الملائکة شرح مضمون اين ظاهر است از شرح سابق باب بيست و دوم اصل باب ذکر الله عز
وجل کثيرا شرح اين باب به بيان فضيلت ياد الله عز وجل است ياد بسيار مخفي نماند که عموم کثرت ذکر اينست که در ظاهر
و باطن دل و در زبان بود در آشکار و نهان باشد در اين باب پنج حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال ما من شيء الا وله حد ينتهي اليه الا الذکر فليس له حد ينتهي اليه فرض الله عز وجل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن
وشهر رمضان فمن صامه فهو حده والحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله عز وجل لم يرض منه الا بالقليل ولم
يجعل له حدا ينتهي اليه ثم تلا يا ايها الذين آمنوا اذکروا الله ذکرا کثيرا وسبحوه بکرة واصيلا فقال لم يجعل الله
عز وجل له حدا ينتهي اليه شرح شيء عبارت از مکلف به است ينتهي بصيغه مضارع غايب معلوم است و ضمير مستتر
راجع بشيء است و بر اين قياس است سه جاي ديگر الا الذکر در اول استثناي متصل است و مستثني منه الفرائض
ضمير له است و در دوم منقطع است و مستثني منه الفرائض و شهر رمضان والحج است الفرض مصدر باب ضرب جدا
کردن چيزي بقرار دادن طرفي که آن باشد الفرائض چيزي جمع فريضه چيزيست که واجب لازم است و مراد اينجا نماز پنج
وقت است ضمير فهو در اول راجع بمصدر اداهن است و مبتدا است و بجاي عايد موصول است بتقدير فمن اداهن اياهن
و در دوم راجع بمصدر صامه است بتقدير فصومه اياه و در سيوم راجع بمصدر حج است بتقدير فحجه حدهن خبر مبتدا است
يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نيست هيچ مکلف به مگر بر حالي که آن را کناريست که ميرسد
بسوي آن مگر ياد ربوبيت رب العالمين بيان اين آنکه نيست براي آن کناري که رسد بسوي آن بيان اين آنکه مثلا
جدا کرده الله تعالي عز وجل نماز پنجگانه را از ساير عبادات پس هر که بجا آورد آنها را پس بجا آوردن او آنها را کنار
آنها است يا بمعني که لازم دارد رسيدن بکنار آنها را وجدا کرده ماه رمضان را از ماههاي با بجا صوم آن پس هر که
روزه گرفت آن را پس صوم او آن را لازم دارد رسيدن بکنار آن را وجدا کرده حج را از ساير عبادات باينکه يکبار در عمر تا
کرد بشرط استطاعت پس هر که حج کرد پس حج او لازم دارد رسيدن بکنار حج را ليکن جدا نکرده ذکر را چه بدرستي که
الله عز وجل راضي نشده از جمله ذکر بکم و نکرد اينده براي آن کناري که رسد بسوي آن و بعد از آن تتمه آن تکليف
نمانده باشد بعد از آن امام عليه السلام براي استشهاد خواند از سوره احزاب اين را که اي جمعي که مؤمن شده ايد ياد کنيد
الله تعالي را ياد بسيار و تنزيه کنيد او را از نقص در ربوبيت و راضي شدن بشريک در حکم بخالي گذاشتن روي زمين
از خليفه عالم بجميع احکام الهي در اول روز و در آخر روز پس امام عليه السلم گفت نکرد اينده الله عز وجل براي ذکر کناري
که رسد بسوي آن اصل قال وکان ابي عليه السلم کثير الذکر لقد کنت امشي معه وانه ليذکر الله وآکل معه الطعام وانه
ليذکر الله ولقد کان يحدث القوم وما يشغله ذلک عن ذکر الله وکنت اري لسانه لازقا بحنکه يقول لا اله الا الله
وکان يجمعنا فيأمرنا بالذکر حتي تطلع الشمس ويأمر بالقراءة من کان يقرأ منا ومن کان لا يقرأ منا امره بالذکر
شرح امام عليه السلم گفت که بود پدرم بسيار ذکر بيان اين آنکه هر آينه که ميرفتم با او بر حالي که بدرستي که او

یاد میکرد الله تعالی را بربوبیت و گاهی میخوردیم با او طعام را بر حالیکه بلد نیستی که او هر این یاد میکرد الله تعالی

بربوبیت و هر اینه گاهی سخن میگفت بمردمان بر حالیکه و انمیدانست او را آن سخن گفتن از ذکر الله تعالی و منیر بود

زبان او را چسبیده بناک او میگفت لا اله و عادت این بود که جمع میکرد فرزندان را و اهل خانه را پس میکرد ما را

بذکر تا انکه طلوع کند آفتاب و امر میکرد بقرائت قرآن هر کرا که قدرت بر قرائت قرآن میداشت از جمله ما و هر که قدرت

بر قرائت قرآن نداشت از جمله ما امر میکرد او را بذکر اصل والبیت الذی یقرأ فیه القرآن و یذکر الله عز وجل فیه تکثر

برکته و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین و یضیء لاهل السماء کما یضیء الکوکب الدری لاهل الارض والبیت الذی

لا یقرأ فیه القرآن ولا یذکر الله فیه تقل برکته و تهجره الملائکة و تحضره الشیاطین شرح و خانه که خوانده میشود در آن

قرآن و یاد کرده میشود الله عز وجل بربوبیت بسیار در آن میشود برکت آن و حاضر میشوند در آنجا ملائکه و دوری

میکنند از آن خانه شیاطین و میدرخشد برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد ستاره برای اهل آسمان بسیار روشن

برای اهل زمین و خانه که خوانده نمیشود در آن قرآن و یاد کرده نمیشود الله تبارک و تعالی بربوبیت در آن کم میشود برکت آن

آسمان خانه و دوری میکنند از آن خانه ملائکه و حاضر میشوند در آن خانه شیاطین اصل و قال رسول الله صلی الله

علیه و آله الا اخبرکم بخیر اعمالکم لکم ارفعها فی درجاتکم و ازکاها عند ملیککم و خیر لکم من الدینار والدرهم و خیر لکم

من ان تلقوا عدوکم فتقتلوهم و یقتلوکم فقالوا بلی قال ذکر الله عز وجل شرح ارفعها و نظائر آن مجرور است تا عطف

بیان بخیر اعمالکم باشد یعنی و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا خبر نکنم شما را به بهتر عملهای شما برای شما که بلند

پایه تر اعمال شما است در پایهای بهشت شما و نمو کننده تر عملهای شما است نزد پادشاه شما و بهتر است برای شما از زر طلا

و زر نقره و بهتر است برای شما از اینکه ملاقات کنید دشمن خود را در میدان جهاد پس بقتل آورید شما ایشان را و بقتل

آورند ایشان شما را پس گفتند بلی خبر کن گفت یاد الله عز وجل بربوبیت یاد بسیار اشارتست باینکه جهاد در سایر عبادات

برای حفظ تصدیق بربوبیت رب العالمین است تا فتنه که اختلاف از روی ظن تخود رایی است و بدتر از کشتن

بغیر حقست برطرف شود اصل ثم قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال من خیر اهل المسجد فقال اکثرهم

لله ذکرا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة و قال فی قوله تعالی

ولا تمنن تستکثر قال لا تستکثر ما عملت من خیر لله شرح تقدیر ظرف متعلق در لله ذکرا برای حصر است ضمیر و قال

فی راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است و ظرف متعلق بقال در قال لا تستکثر است و این ضمیر راجع برسول است و

میتواند بود که هر دو ضمیر راجع برسول یا امام جعفر صادق باشد ثانی تکرار اول باشد المن مصدر باب نصر ناقص

دست شدن در کاری و بریدن عملی و هر دو اینجا مناسب است محتمل است تستکثر مرفوع است و جمله حال از ضمیر مستتر

در لا تمنن است و نهی متوجه استکثار است چه جمله که مشتمل بر قید خبری باشد نهی در آن متوجه قید میشود و لهذا در

تفسیر گفت لا تستکثر پس ناقص کردن یا بریدن عمل برای مانعی دیگر منهی عنه نیست من بیانیه است یعنی بعد از ان امام

گفت که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت کیست بهتر اهل این مسجد مدینه پس گفت انکه بیشتر باشد با عتبار

یاد الله تعالی و پس بربوبیت و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که داده شده زبان ذاکر پس بتحقیق داده شده

خیر دنیا و آخرت و امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در تفسیر قول الله تعالی در سوره مدثر و سست مشو بر حالی

که بسیار شمری گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار مشمر آنچه را که کردی که عمل صالحیست که برای رضای

الله تعالی است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال شیعتنا الذین اذا خلوا ذکروا الله کثیرا شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت شیعه ما جمعیند که چون در خلوت شوند یاد الله تعالی کنند بسیار این کلام
تعریضست بر منافقان که در آشکارا اظهار خدا ترسی میکنند و در نهانی کافرند سیوم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من اکثر ذکر الله عز وجل احبه الله ومن ذکر الله کثیرا کتبت له براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق
شرح فرق میان اکثار ذکر و میان ذکر کثیر اینجا اینست که اول تکرار و استمرار دوم است و دوم عبارت از موافقت است
دل با زبان و موافقت باطن دل با ظاهر دل است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب بیست و پنجم یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تکرار بسیار کرد یاد الله عز وجل را دوست داشت اورا الله تعالی و هر که یاد کرد
الله تعالی را یاد بسیار نوشته شد برای او دو براءت یکی براءت از آتش جهنم که منزل صاحبان سابقانست بهشت و میان
اهل حجاب چنانچه گفته در سوره اعراف و بینهما حجاب و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم کتاب
معرفة الامام والرد الیه است دیگر براءت از نفاق که مخصوص سابقان به بهشت است چهارم اصل عن ابی عبد الله عم
علیه السلم قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلم من الذکر الکثیر الذی قال الله عز وجل اذکروا الله ذکرا کثیرا
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بعد از هر فریضه از جمله ذکر
بسیار است که گفته الله عز وجل در سوره احزاب یاد کنید الله تعالی را یاد بسیار مخفی نماند که مراد تسبیح صحیح است
و آن با شرط موافقت دل با زبان و باطن دل با ظاهر دل است پس مخالفان هر چند که بزبان و ظاهر دل تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلم گویند باطلست چه منکر ربوبیت شده اند بشریک قرار دادن با رب العلمین در حکم چون خود رائی می
کنند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فان من اکثر ذکر الله عز وجل اظله الله فی جنته شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت هر که تکرار بسیار کند یاد الله عز وجل را در سایه رحمت خود میکند او را در بهشت الله تعالی
خود توضیح اکثار ذکر شد در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم اصل باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا شرح
الصاعقة آتشی که فرود آید از آسمان و هر که بر خورد هلاک کند یعنی این باب بیان اینست که صاعقه بر نمیخورد یاد
کننده الله تعالی بربوبیت را در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یموت المؤمن بکل
میتة الا الصاعقة لا تاخذه وهو یذکر الله عز وجل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بمیرد مؤمن
بهر نوع مردن مگر نوعی که از صاعقه باشد بیان این آنکه نمیگیرد صاعقه او را بر حالی که او یاد میکرده باشد الله عز وجل
را تحقیقا یا تقدیرا چنانچه بیان میشود در حدیث آینده دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الصواعق لا تصیب
ذاکرا قال قلت وما الذاکر قال من قرا مائة آیة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که صاعقها
بر نمیخورد یاد کننده الله بربوبیت را راوی گفت گفتم چیست ذاکر یعنی که آیا ذکر تحقیقی میخواهی یا اعم از تحقیقی
و تقدیری امام گفت برای تعمیم که هر که خواند صد آیت قرآن را در روزی داخل ذاکر است تقدیرا هر چند که در وقت
صاعقه غافل شود سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن میتة المؤمن قال یموت المؤمن بکل میتة یموت
غرقا ویموت بالهدم ویبتلی بالسبع ویموت بالصاعقة ولا تصیب ذاکرا لله عز وجل شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از نوع مردن مؤمن که کدام از انواع است گفت میمیرد مؤمن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق
شدن و میمیرد بفرود آمدن خانه مثلا و مبتلا میشود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و بر نمیخورد صاعقه ذکر کننده

الله عزوجل را تحقیقا یا تقدیرا چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب بیست و چهارم اصل باب الاشتغال
بذکر الله عزوجل شرح این باب بیان مشغول شدنست بذکر الله عزوجل چنانچه باعث غفلت از طلب حاجت شود
در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل یقول من شغل بذکری عن
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی من سالنی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز
وجل میگوید در حدیث قدسی که هر که غافل شد یا تغافل کرد بوسیله ذکر من از طلب حاجت خود از من دادم او را
افضل از آنچه دادم کسی را که طلب حاجت از من کرد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد لیکون له
الحاجة الی الله عزوجل فیبدا بالثناء علی الله والصلوة علی محمد وآل محمد حتی ینسی حاجته فیقضیها الله من غیر
ان یسأله ایاها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که بنده گاهی می باشد او را حاجتی
که طلب کند از الله عزوجل پس ابتدا میکند بثنا بر الله تعالی و درود بر محمد و آل محمد و طول میدهد چندانکه فراموش
میکند حاجت خود را پس بر آورده میشود میکند آن حاجت را الله تعالی برای او بی آنکه طلب کند از الله تعالی آن حاجت را
باب بیست و پنجم اصل باب ذکر الله عزوجل فی السر شرح این باب بیان فضیلت ذکر الله عزوجل است در
پنهان مثل میان دل و مثل میان خانه در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
الله عزوجل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عزوجل
در حدیث قدسی هر که یاد کرد و بپرستید مرا در پنهان یاد کردم او را باظهار شرف او در آشکارا در عرصات قیامت مانند
آن دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من ذکر الله عزوجل فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا یذکرون الله
عزوجل علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله عزوجل یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا شرح گفت امیر المؤمنین
علیه السلام هر که یاد و پرستش الله عزوجل کرد در پنهان دل یعنی که صلوة بر محمد و آل محمد کرد چنانچه گذشت در شرح
حدیث چهاردهم باب بیستم پس بتحقیق ذکر کرد الله تعالی را بسیار بدرستی که منافقان ذکر میکردند و میپرستیدند الله
عزوجل را آشکارا و ذکر نمیکردند و نمیپرستیدند او را در پنهان دل پس گفت الله عزوجل در سوره نساء آیه میمایند عمل خود مردمان
را و یاد و پرستش الله تعالی نمیکنند مگر اندکی که در زبان است نه در دل یا در ظاهر است نه در باطن بیان این شد
در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب صد و شصت و هشتم سیوم اصل رفعه قال قال الله عزوجل لعیسی علیه
السلام یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملائک اذکرک فی ملاء خیر من ملاء الآدمیین یا عیسی
الن لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات واعلم ان سروری ان تبصبص الیّ وکن فی ذلک حیا ولا تکن میتا شرح نفس
اینجا عبارت از اراده است مثل تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک سروری عبارت از مکلف به بعنوان ندب است
التبصبص بدو باء یک نقطه و دو صاد بی نقطه [illegible] جنبانیدن سگ دم خود را برای طمع یا ترس و
مراد اینجا اظهار انقیاد کمال است یعنی بالا برد راوی سند روایت را تا امامی که روایت از اوست گفت که گفت
الله عزوجل عیسی علیه السلام را ای عیسی یاد کن مرا در اراده خاطر خود یعنی که بمحض زبان نباشد تا یاد کنم
ترا در اراده خود یعنی که کاری کنم که موجب درجات تو در بهشت باشد و یاد کن مرا در جماعت خود تا یاد کنم ترا
در جماعتی از ملائکه که بهتر از جماعت آدمیان باشند ای عیسی نرم کن برای من دلت را [illegible] و مانند آن و بسیار
کن یاد مرا در خلوتها و بدانکه مستجب تر [illegible] من اینست که التفات کنی و تملق کنی نزد من و باش در آن التفات کننده در

و مباش مرده دل یعنی که از روی کمال توجه دل باشد نه از روی سهل انکاری چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام
قال لا یکتب الملک الا ما سمع وقال الله عز وجل واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا یعلم ثواب ذلک
الذکر فی نفس الرجل غیر الله لعظمته شرح ما در ما سمع عبارت از ذکر بهیچ رب العالمین است پس منافات
ندارد با اینکه ملک افعال جوارح را نیز مینویسد لا یکتب الملک الا ما سمع برای بیان عظمت ذکر دل و کمال دوری آن
از ریا است چه هرگاه ملک مطلع بر آن نشود دیگران مطلع بر آن نمیشوند بطریق اولی و این منافات ندارد با آنچه گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و نودم که باب من یهم بالحسنة والسیئة است که ملک قصد حسنه و سیئه را
ببوی نفس آدمی میشناسد زیرا که میتواند بود که چون قصد متعلق است بافعال ظاهره معلوم شود ببوی نفس و چون
ذکر متعلق بآنها نیست ببو معلوم نشود و قال الله تا آخر برای تاکید بیان عظمت ذکر دلست بدو وجه اول اینکه در تتمه
آیت اینست و دون الجهر من القول و تقیید ذکر دل بر قوله دلالت بر رجحان و عظمت ذکر دل میکند دوم اینکه تخصیص تضرعا و خیفه
بذکر دل دلالت بر این میکند که عمده تضرع و خیفه در ذکر دلست نه در ذکر زبان فلا یعلم برای تفریع است و میتواند بود
که بیانیه باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نمی نویسد فرشته ذکر را مگر ذکری
که شنیده باشد گفته الله عز وجل در سوره اعراف و یاد کن صاحب کل اختیار خود را در دل خود از روی زاری و ترس پس
نمیداند ثواب آن ذکر را در دل هر کسی غیر الله تعالی برای کمال بزرگی آن ذکر یا بزرگی آن ثواب باب بیست و ششم اصل باب
ذکر الله عز وجل فی الغافلین اصل این باب بیان فضیلت یاد الله عز وجل بربوبیت است در میان جمعی که غافل باشند
از یاد او و در این باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الذاکر الله عز وجل فی الغافلین کا
لمقاتل فی الهاربین شرح فی در اول برای ظرفیت است و در دوم برای سببیت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام یاد
کننده الله عز وجل بربوبیت در میان جمعی که غافل اند از یاد او مانند کسی است که جنگ میکرده باشد برای گریختگان اشاره است
باینکه چنانچه اگر کسی پا قایم کند و لشکر دشمن را نگذارد که گریختگان را تعاقب کنند باعث دفع ضرر دشمن از ایشان میشود همچنان
اگر کسی ذکر الله تعالی کند در میان غافلان باعث دفع ضرر لشکر شیطان میشود از آن غافلان دوم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل عن الفارین والمقاتل عن الفارین له الجنة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله یاد کننده الله تعالی در میان غافلان مانند جنگ کننده است از جانب گریختگان اهل اسلام و جنگ کننده از جانب
گریختگان او راست بهشت باب بیست و هفتم باب التحمید والتمجید شرح التحمید مبالغه حمد یعنی اعتراف بنعمت منعم و ذکر
آن بزبان التمجید تعظیم الله تعالی بذکر صفات کمال و مراد بتحمید اینجا تمجید است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب
این باب بیان فضیلت اعتراف باحسان الله تعالی و تعظیم اوست و در این باب هفت حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده
شرح احمد الله یعنی احمد الله قبل دعا اینست چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم یقول جمله حالیه است و یا جمله
شرطیه است پس احد یصلی بر عموم خود است و میتواند بود که یقول استینافی باشد و احد یصلی مخصوص باشد یعنی یصلی کاملا
چه سمع الله لمن حمده از جمله مستحبات نماز است سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است موضع آن بعد از برداشتن سر از رکوع
است و سماع کنایت از استجابت دعا و قبول عبادت است چنانچه در عرف میگویند زید گوش انداخت برای عمرو یعنی که
هر چه عمرو گفت زید قبول کرد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی که مشتمل بر شرطها

اجابت دعا باشد یا مراد اینست که مشتمل بر دعای های بسیار باشد پس گفت مرا حمد کن الله تعالی را پیش از شروع در دعا
چه بدرستی که شان اینست که نمیماند یکی که نماز کند مگر آنکه دعا کرده برای تو بر حالی که میگوید گوید کویش کناد الله تعالی برای
کسی که حمد کرد او را دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ای الاعمال احب الی الله عز و جل فقال ان تحمده شرح گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را کدام از جمله عملها محبوبتر است نزد الله تعالی عز و جل پس گفت اینکه حمد کنی او را سیوم اصل
کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحمد الله فی کل لیلة و یوم ثلثمائة مرة و ستین مرة عدد عروق الجسد یقول الحمد لله
رب العالمین کثیرا علی کل حال شرح الف لام الحمد برای استغراق یا برای جنس است و لام در لله برای ملکیت است و ملکیت
الله تعالی هر حمدی را منافات ندارد با استحقاق دیگری حمدی را چه آن کس مستقل در قدرت بر باعث استحقاق آن حمد
نیست اگرچه فاعل آن است بقدرت و اختیار یعنی عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که حمد میگفت الله تعالی
را در هر روز سیصد بار و شصت بار بعدد رگهای بدن هر بار میگفت سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز
است حمدی بسیار برای هر حالی که در تحت قضا و قدر الهی است چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فی
ابن آدم ثلثمائة و ستین عرقا منها مائة و ثلثون و ثمانون متحركة و منها مائة و ثمانون ساكنة فلو سكن المتحرك لم ينم و لو
تحرك الساكن لم ينم و كان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اصبح قال الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال ثلثمائة
و ستین مرة و اذا امسی قال مثل ذلك شرح لم ینم بکسر تاء دو نقطه در بالا و فتح میم مشدده صیغه مضارع معلوم باب
ضرب است التمام بی عیب بوده. گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است
از آن جمله صد و هشتاد همیشه در حرکت است و از آن جمله همیشه ساکن است بیان اینکه اگر ساکن میشد متحرک عیبناک میشد و اگر متحرک
میشد ساکن عیبناک میشد و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون بصبح رسد گوید سپاس الله را است
که صاحب کل هر کس و هر چیز است سپاسی بسیار برای هر حال سیصد و شصت بار و چون بشام رسد گوید مثل آن پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال اربع مرات اذا اصبح الحمد لله رب العالمین فقد ادی شکر یومه و من
قالها اذا امسی فقد ادی شکر لیلته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گوید چهار بار چون بصبح
رسد سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است پس تحقیق ادا کرده شکر آن روز خود را و هر که گوید آن
کلمات را چهار بار چون بشام رسد پس تحقیق ادا کرده شکر آن شب خود را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کل دعاء لا یکون قبله تحمید فهو ابتر ثم الثناء قلت ما ادری ما یجزی من التحمید و التمجید قال تقول اللهم انت الاول فلیس
قبلك شیء و انت الآخر فلیس بعدك شیء و انت الظاهر فلیس فوقك شیء و انت الباطن فلیس دونك شیء و انت العزیز الحکیم
شرح التحمید مبتدا است ثم بفتح ثاء است الثناء مرفوع و خبر مبتدا او است و مراد از ثنا تمجید است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر دعائی که نباشد پیش از آن تحمید الله تعالی پس آن بریده شده است از خیر یا یمن که الی آثار است
جز این نیست که مراد بتحمید آنجا تمجید است مراد اینست که چون تحمید مستعمل میشود در ذکر نعمت منعم و در تعظیم کسی بذکر صفات
ربوبیت مطلقا خواه نعمت و خواه غیر نعمت مراد اینجا معنی دوم است گفتم نمیدانم که چه چیز کافیست از جمله تحمید و تمجید
که بمعنی است گفت میگوئی بار خدایا توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و توئی آخر پس نیست بعد از تو چیزی و توئی
غالب پس نیست بالای تو چیزی و توئی درون پس نیست پیش تو چیزی که مانع علم بلطایف پنهان شود و توئی بی زوال
رعایت کننده مصالح در هر عملی هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام ما ادنی ما یجزی من التحمید قال تقول الحمد

لله الذي علا فقهر والحمد لله الذي ملك فقدر والحمد لله الذي بطن فخبر والحمد لله الذي يحيي الموتى ويميت الأحياء
وهو على كل شيء قدير شرح العلو بلندي مرتبه و مراد اینجا بی‌نقص بودن است فا در فقهر ودر نظر آن برای تفریع است
باعتبار علم خلائق پس از قبیل تفریع مدلول بر دلیل است [illegible] برای افادهٔ عموم بتقدیر فقهر کل
شيء القهر غالب بودن بمعنی استقلال در قدرت و این فقره اشارتست باینکه محال است که در میان موجودات دو بی نقص
باشد مثل اینکه دو واجب الوجود بالذات باشد والا هر کدام ایشان هم قاهر دیگری وهم مقهور او خواهد بود ملک
بصیغهٔ ماضی باب نصر است و ضرب است الملک بضم میم و سکون لام پادشاهی و مراد اینجا نفوذ اراده و ایجاد بعنوان
کن فیکون است و آنرا ملکوت نیز مینامند فقدر بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر و ضرب و علم است و این فقره
اشارتست باینکه محال است که در میان موجودات دو مجرد قادر باشد والا هر کدام هم قادر بر دیگری وهم مقدور او خواهد
بود در بیان این شد در شرح حدیث عنوان باب اول کتاب التوحید بطن ببا یکنقطه و طا بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم
باب نصر است فخبر بفا با نقطه و با یکنقطه و را بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب حسن است و این فقره اشارتست باینکه
محال است که مجرد جاهل بچیزی باشد زیرا که او چون بجائی نیست ظاهر و باطن هر چیز نزد او برابر است در انکشاف
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست آنچه کافیست از تحمید پیش از دعا گفت میگوئی مثلا
سپاس الله راست که بلند است باعتبار مرتبه پس غالب است بر هر چیز و سپاس الله راست که پادشاهست پس قادر است
بر هر چیز و سپاس الله راست که پوشیده است بدرون هر چیز پس خبردار است از هر چیز و سپاس الله راست که زنده میکند
مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر هر چیز بغایت توانا است باب بیست و هشتم اصل باب الاستغفار شرح این باب بیان
فضیلت طلب آمرزش است و در این باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر الدعاء الاستغفار
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر دعا طلب آمرزش است باعتبار اینکه آمرزش بهترین مطلبها است در دنیا و آخرت
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته وهي تتلألأ شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام چون بسیار کند بنده از جمله طلب آمرزش بالا برده میشود صحیفهٔ اعمال او بر حالی که آن میدرخشد از
روشنی سیوم اصل عن الرضا علیه السلام قال مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة تحرک فتناثر والمستغفر من ذنب
ویفعله کالمستهزئ بربه شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت صفت استغفار و گناهان مانند صفت برگها است
که بر درختی است که حرکت میکند پس متفرق میشود آن برگها مراد تشبیه گناهان با آن برگها و تشبیه استغفار بحرکت درخت است در
در فصل خزان و طلب آمرزش کننده از گناهی بر حالی که میکند آنرا بروش اصرار مانند کسی است که استهزا کند با صاحب
کل اختیار خود چهارم اصل ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان لا یقوم من مجلس وان خف حتی یستغفر الله عز و جل
خمسا و عشرین مرة شرح بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله عادتش این بود که بر نمیخاست از مجلسی هر
چند که سبک باشد بمعنی که اندکی در آن مجلس نشسته باشد مگر آنکه استغفار میکرد الله عز و جل را برای
گناهکاران شیعهٔ خود بیست و پنج بار حقیقت استغفار رسول الله صلی الله علیه و آله بی‌آنکه خودش گناهی
کرده باشد بیان این آنکه خودش شده در کتاب الایمان والکفر در باب صد و نود و نهم که باب نادر ایضا است پنجم
اصل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یستغفر الله عز و جل کل یوم سبعین مرة ویتوب الی الله عز و
جل سبعین مرة قال قلت کان یقول استغفر الله واتوب الیه قال کان یقول استغفر الله استغفر الله سبعین مرة

ويقول اتوب الى الله ما اتوب اليه سبعين مرة شرح تبديل الى الله باليه در آخر اشارتست باينكه درمقام
عليحده گفتن فقره دوم را بدو طريق ميتوان گفت ورسول عليه السلام گاهى بطريق اسم ظاهر ميگفت چنانچه
مناسب عليحده گفتن است وگاهى بطريق ضمير ميگفت چنانچه مناسب وصلست يعنى عادت رسول الله صلى الله عليه
وآله اين بود كه طلب آمرزش ميكرد از الله عز وجل هر روز هفتاد بار براى گناهكاران مؤمنين ومؤمنات وبازگشت ميكرد
بسوى الله عز وجل هفتاد بار راوى گفت گفتم آيا ميگفت هفتاد بار كه استغفر الله واتوب اليه امام گفت ميگفت استغفر الله
استغفر الله تا هفتاد بار وميگفت اتوب الى الله يا ميگفت اتوب اليه تا هفتاد بار مراد اينست كه اول را عليحده هفتاد
بار ميگفت وبعد از آن دوم را عليحده هفتاد بار ميگفت ششم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله الاستغفار
وقول لا اله الا الله خير العبادة قال الله العزيز الجبار فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك شرح مراد باستغفار
استغفار ذنب است براى مؤمنين ومؤمنات كه از جمله ايشان است داعى اگر غير معصوم باشد والا فلا بقرينه اينكه
در تتمه آيت چنين و للمؤمنين والمؤمنات واين معطوف است بر ذنبك واز قبيل عطف براى اشعار باينكه ذنب اينجا
مستعمل شده در معنى مجاز چه تعديه استغفار بذنب بلام نميشود بلكه بنفس ميشود بلكه مثل استغفر ذنبه يا بمن ميشود
مثل استغفر من ذنبه ولهذا او ذنب المؤمنين والمؤمنات وقول منصوبست بر مفعول معه مراد استغفار بعد از اين قول است
چنانچه از استشهاد ظاهر ميشود ومراد بعباده دعاست واين تعبير براى اشعار باينست كه دعا افضل عبادات است چنانچه
گذشت در حديث اول باب اول وليس منافات ندارد با پس آنچه مى آيد در حديث دوم باب آينده ذكر العزيز الجبار اشارت است
بآنچه در سابق اين آيت مذكور است وفا در فاعلم براى تفريع بر آنست وآن وقوع قيامت وجزاى عمل كافران ومؤمنانست
چه مستنبط ميشود كه آنچه مذكور بعد از فا است بهتر عبادات است يعنى گفته رسول الله صلى الله عليه وآله طلب
آمرزش يا گفتن اينكه نيست مستحق عبادتى مگر الله بهتر دعا است بيان اين آنكه گفت الله كه بى شك است بغايت تمام است در
در سوره محمد صلى الله عليه وآله چون داستى حال كافران ومؤمنان را در ساعت قيامت پس بدانكه شان اينست كه
نيست مستحق مگر الله مراد امر بعمل بمقتضاى اين حكمت علمست بگفتن اين كلمه از روى تصديق وكمال الاخلاص وطلب
آمرزش كن براى گناه خود استغفار معصوم تحقيق شد در كتاب الايمان والكفر در باب صد ونود ونهم كه باب ندرة الرضا
است باب بيست ونهم اصل باب التسبيح والتهليل والتكبير شرح اين باب بيان فضيلت گفتن سبحان الله و
گفتن لا اله الا الله وگفتن الله اكبر است در اين باب پنج حديثست اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال
جاء الفقراء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا يا رسول الله ان الاغنياء لهم ما يعتقون وليس لنا ولهم ما
يحجون وليس لنا ولهم ما يتصدقون وليس لنا ولهم ما يجاهدون وليس لنا شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه
السلام گفت آمدند نيازمندان بسوى رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفتند اى رسول الله بدرستى كه بى نيازان
ايشان راست آنچه آزاد ميكنند از بندگان ونيست ما را وايشان راست آنچه بوسيله آن حج ميكنند ونيست ما را و
ايشان راست آنچه تصدق ميكنند ونيست ما را وايشان راست آنچه بوسيله آن جهاد ميكنند ونيست ما را اصل
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من كبر الله عز وجل مائة مرة كان افضل من عتق مائة رقبة ومن سبح الله
مائة مرة كان افضل من سياق مائة بدنة ومن حمد الله مائة مرة كان افضل من حملان مائة فرس فى سبيل الله
بسرجها ولجمها وركبها ومن قال لا اله الا الله مائة مرة كان افضل الناس عملا ذلك اليوم الا من زاد شرح

البدنة بفتح با یکنقطه وفتح دال بینقطه ونون شتری که قربان شود در مکه یا منی الحملان بضم حا بی نقطه
وسکون میم مصدر باب ضرب سوار کردن السرج بضم سین بینقطه وضم را بینقطه وجیم جمع سرج زینها
اللجم بضم لام وضم جیم جمع لجام بضم را الرکب بضم را بینقطه وضم کاف وبا یکنقطه جمع رکاب بکسر را آنچه در وقت
سواری پا در آن میباشد یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که الله اکبر گوید صد بار میشود عمل او
افضل از آزاد کردن صد بنده و هر که سبحان الله گوید صد بار میشود عمل او افضل از راندن صد شتر در حج و
هر که الحمد لله گوید صد بار عمل او افضل از سوار کردن صد اسپ یعنی سوار کردن صد مرد بر صد اسپ در راه الله
تعالی که چهار است یعنی پایهای آنها و لجامهای آنها و رکابهای آنها و هر که گفت لا اله الا الله صد بار میشود فاضل ترین
مردمان باعتبار عمل در آن روز مگر کسی که زیاد از صد بار گفته باشد شاید که بهتر بودن صدور این اقوال باعتبار
این باشد که دور است از ریا و رعایت نسبت با حقوق که واجب است در اعمال ظاهره در این نیست و اعمال ظاهره
بی شائبه ریا نادر است ریا نادر است و ایضا صدور آن اعمال ظاهره بعد از ادای حقوق واجبه نادر است اصل
قال فبلغ ذلک الاغنیاء فصنعوه قال فعاد الفقراء الی النبی صلی الله علیه وآله فقالوا یا رسول الله قد بلغ
الاغنیاء ما قلت فصنعوه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء شرح امام گفت پس
رسید آن خبر به توانگران پس بجا آوردند آنرا امام گفت پس برگشتند فقرا زمندان بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس
گفتند ای رسول الله بتحقیق رسید به توانگران آنچه گفتی پس بجا آوردند آنرا پس گفت رسول الله صلی الله علیه و
آله آن تصدیق اوصیای رسول علیهم السلام عمده فضل الله تعالی است میدهد الله تعالی بوسیله توفیق خود آنرا
بهر که خواهد فضل در سوره جمعه چنین است هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم
ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء در این آیات چند احتمال است از آنجمله اینکه فی الامیین گفته نه الی الامیین برای اینکه مبعوث
الیهم اعم از امیین اند و مبعوث در میان ایشان بوده خواه از ایشان باشد وخواه از غیر ایشان و لفظ منهم در رسولا منهم
برای احتراز از قسم دوم است و امیین منسوب بام یعنی اصل است و عبارت از ائمه مرحومه است و ایشان امت
عربی اند و اصل اند نسبت بسایر امم چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است عبارت از اهل مکه است و مکه را ام القری مینامند بدرجه
تشبیه آن چه احتمال است از آنجمله اینکه ام یعنی اصل است باعتبار اینکه وهو الارض اگر وجود محمد وآل محمد علیهم السلام
که از آنجا اند نمیبود هیچ آدمی در مواضع دیگر و هیچ موضعی نمیبود و اینکه اگر وجود کعبه که از آنجا است نمیبود احوال
مردمان موضع خلل پذیر میشد جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس و کتاب عبارت از واجبات است و حکمت
عبارت از مستحبات است و آخرین معطوف بر رسولان و عبارت از ائمه اثنا عشر است چه برانگیختن شرکت است
میان برانگیختن رسول و برانگیختن اوصیا که رسالت و نبوت اصلا ندارند و برای تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم
کتاب و حکمت معین شده اند و ضمیر لما یلحقوا راجع بامیین است و ضمیر بهم راجع بآخرین است و مراد بلحوق ادراک
زمان امامت آخرین و تصدیق بامامت ایشان است بعنوان شنیدن آیات و تزکی و تعلم کتاب و حکمت مشار
الیه ذلک لحوق بآخرین است و جمله ذلک فضل الله اشارتست بعمده بودن آن فضل و سهولت مال دنیا و بکار

اهل توفیق تصدیقا اما مفترض الطاعة بعد از رسول فضل از اهل تصدیق رسول اند که در زمان رسول وفات
باشند پس مراد رسول علیه السلام بخواندن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اینست که هر کدام از فقرا و اغنیا که
تصدیق اوصیای من خواهد کرد از افضل [illegible] فقرا آنکه تصدیق نزدیکتر ند از اغنیا دوم ح عن احدهما علیهما السلم
قال سمعته یقول اکثروا من التهلیل والتکبیر فانه لیس احب الی الله عز وجل من التهلیل والتکبیر شرح روایتست از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بسیار کنید از جمله گفتن لا اله الا الله
و گفتن الله اکبر چه بدرستی که شان اینست که نیست چیزی از تعظیم الهی محبوبتر نزد الله عز وجل از گفتن لا اله الا الله و گفتن
الله اکبر منافات نیست میان این و حدیث ششم باب سابق چه این در تعظیم است و آن در دعا است سیوم ح قال امیر
المؤمنین صلوات الله علیه التسبیح نصف المیزان والحمد لله یملأ المیزان والله اکبر یملأ ما بین السماء والارض شرح
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سبحان الله نصف ترازوی معرفت الله است و الحمد لله پر میکند ترازوی معرفت الله را
اشارتست باینکه اصل معرفة الله دو نصف دارد یکی معرفت صفات سلبیه و آن مدلول سبحان الله است و دیگری معرفت
صفات ثبوتیه است و آن مدلول الحمد لله است و الله اکبر پر میکند میان آسمان و زمین اشارتست باینکه معرفت الله تعالی بزرگتر
است از اینکه موصوف شود چنانچه تحقیق این شد در کتاب التوحید در حدیث نهم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها
داخل کمال معرفت الله است چهارم ح عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول الله صلی الله علیه وآله برجل یغرس غرسا
فی حائط له فوقف علیه وقال الا ادلک علی غرس اثبت اصلا واسرع ایناعا واطیب ثمرا وابقی قال بلی فدلنی یا رسول
الله فقال اذا اصبحت وامسیت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر فان لک ان قلته بکل تسبیحة
عشر شجرات فی الجنة من انواع الفاکهة وهن من الباقیات الصالحات شرح یغرس بغین با نقطه و راء بی نقطه و سین بی
نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است الغرس بفتح غین و سکون راء درختی که نشانیده شود در زمین و نشانیدن
درخت الایناع بیاء دو نقطه در پائین و نون و عین بی نقطه مصدر باب افعال رسیدن میوه بحدی که بایدش چید و مراد
اینجا رسیدن درخت است بحدی که میوه دهد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت گذشت رسول الله صلی
الله علیه وآله بمردی که می‌نشانید درختی در بستانی که از او بود پس ایستاد بر سر او و گفت آیا راهنمائی بکنم ترا بر درختی که
مستحکمتر است بیخ آن و شتابانتر است رسیدن آن بحد میوه دادن و پاکیزه تر است میوه دادن آن و پاینده تر است آن
میوه یا آن درخت آن مرد گفت بلی پس راهنمائی کن مرا ای رسول الله پس رسول علیه السلام گفت چون بصبح رسی و بشام
رسی پس بگو این کلام را که مشتمل است بر تسبیحات اربع چه بدرستی که برای تو اگر گفتی آن کلام را بوسیله هر یک تسبیح از آنها
ده درختست در بهشت از انواع میوه و آن تسبیحات اربع از جمله باقیات صالحات است که الله تعالی گفته در سوره الکهف المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا ه ح قال فقال الرجل فانی اشهدک یا رسول الله
ان حائطی هذا صدقة مقبوضة علی فقراء المسلمین اهل الصدقة فانزل الله عز وجل آیات من القرآن فاما من
اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری شرح علی متعلق بمقبوضة است یعنی که وقف عام نیست بلکه مخصوص
فقرا است تفسیر این آیات می آید در کتاب زکوة در حدیث پنجم باب هشتاد و چهارم که باب النوادر است یعنی امام گفت
پس گفت آن مرد پس بدرستی که من گواه میگیرم ترا ای رسول الله بدرستی که بستان من وقف محبوس بر فقرای مسلمانان است
که اهل زکوة باشند پس فرو فرستاد الله عز وجل چند آیت از قرآن در سوره اللیل که پس اما آنکه داد صدقه و پرهیزکار

کرد از عذاب جهنم یا یعنی که در آن دادن تصدیق یا مثلا نکرد و تصدیق کرد بعطیه بهتر که بهتر از جانب الله تعالی است
در مقابل حسنه پس نزد مستطیع میکنیم او را برای جایی که بسیار کثیر است [illegible] مشهور این سوره از مکیات است
و ظاهر این روایت اینست که مدنیه باشد والله اعلم پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر العبادة قول لا اله الا
الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر عبادت گفتن لا اله الا الله است که تصدیق بر رسل و کتب سماویه و ائمه
که اوصیای رسل اند در تحقیق آن منده جست باب سی ام اصل باب الدعاء للاخوان بظهر الغیب شرح
یا در بظهر یعنی بذات الظهر بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه و اینجا استعاره شده برای نوت و کمال جزوی
الغیب بفتح غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مصدر باب ضرب ضد حضور یعنی این باب فضیلت
دعای برادران مومنست در وقت نوت غایب بودن ایشان یعنی که در محض غیبت باشد و احتمال رسانیدن کسی
خبر آن را با ایشان نباشد تا مبادا که شایبه ریا و طمع دنیا در آن بهم رسد در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اوشک دعوة و اسرع اجابة دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب شرح اوشک مرفوع و مبتدا است
و اسرع مرفوع و معطوف بر اوشک است و مضاف الیه محذوف است بتقدیر اسرعها اجابة منصوب بر تمیز است یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نزدیکتر دعا و شتابانتر آن باعتبار بجا آوردن الله تعالی اثر دعا را دعای
مرد است برادر مومن خود در وقت نوت غیبت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب
یدر الرزق و یدفع المکروه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعای مرد برای برادر مومن خود در
وقت نوت غیبت زیاد میکند روزی دعا کننده را و دفع میکند آزار را از دعا کننده سیوم اصل عن ابی جعفر علیه
السلام فی قوله تبارک و تعالی و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله قال هو المومن یدعو لاخیه بظهر الغیب
فیقول له الملک آمین و یقول الله العزیز الجبار و لک مثلا ما سالت و قد اعطیت ما احببت باه شرح فرق میان استجابت
و اجابت اینست که استجابت قبول دعاست خواه با تعجیل اجابت باشد و خواه با تاخیر آن باشد برای مصلحتی و اجابت برای
بجا آوردن اثر دعاست الذین تقدیر للذین است عمل صالح عبارت از تصدیق امام مفترض الطاعة است چنانچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است
و جمع در عملوا الصالحات برای وجوب تصدیقات بخلفای الهی است از زمان آدم تا انقراض دنیا خواه آن خلفای رسل باشند
و خواه اوصیای رسل و هو راجع ببعضی است که مدلول الذین آمنوا است چه مراد استجابت دعای بعضی برای بعضی دیگر است
الف لام المومن برای عهد خارجیست ذهنی است و چون در حکم نکره است جمله صفت آن شده است آمین بهمزه با الف
یا الف و بی الف بتخفیف و تشدید میم مکسوره و سکون یاء و فتح نون اسم فعل است یعنی استجب یقول تا آخر سخن ندیم
که تتمه کلام ملک باشد نظر آنچه در حدیث آینده است میتواند بود که کلام امام باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره شوری و الله تعالی قبول دعای بعضی در حق بعضی دیگر میکند برای جمعی
که مومن شدند بر نبوت و رسالت و تصدیق جمیع خلفای الهی کردند که هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و
زیاد میدهد آن مومنان را از فضل رحمت خود امام گفت او مومنیست که دعا میکند برای برادر مومن خود در نوت
غیبت پس میگوید برای او فرشته که خدایا قبول کن و میگوید الله که بی شکست بغایت توانا است که برای تست دو برابر
آنچه طلب کردی و بتحقیق دادم آن مومن را آنچه طلب کردی بوسیله بودن دوستی تو او را چهارم اصل قال ابو جعفر ع

اسرع الدعاء نجحا للاجابة دعاء الاخ للاخ بظهر الغيب يبدأ بالدعاء لاخيه فيقول له ملك موكل به آمين ولك مثلاه

شرح اسرع بصیغه ماضی مبنی باب افعال است الدعاء منصوب و مفعول به است و میتواند بود که اسرع بصیغه افعل التفضیل و مرفوع باشد و الدعاء مجرور و مضاف الیه باشد النجح بضم نون و سکون جیم و حاء بی نقطه مصدر باب نصر ظفر یافتن و نصب آن بر تمیز است للاجابة صفت نجحا است. گفت امام محمد باقر علیه السلم شتابان کرد دعا را باعتبار ظفری که بوسیله بجا آوردن آن تو دعا باشد برادر مومن برای برادر مومن خود در وقت فوت غیبت ابتدا میکند پیش از دعا برای خود بدعا برای برادر مومن خود پس میگوید برای او فرشته موکل باو که خدایا قبول کن و تراست دو برابر آنچه طلب کردی

پنجم صح قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من مومن دعا للمومنین و المومنات الا رد الله عز و جل علیه مثل الذی دعا لهم به من کل مومن و مومنة مضی من اول الدهر او هو آت الی یوم القیمة ان العبد لیومر به یوم القیمة الی النار فیسحب فیقول المومنون و المومنات یا رب هذا الذی کان یدعو لنا فشفعنا فیه فیشفعهم الله عز و جل فینجو

شرح ان العبد تا آخر از قبیل استعاره تمثیلیه است چه امر الهی مطیع را از پیش از وقوع مامور به منسوخ نمیشود پس مراد اینست که گناه بعض مومنان بحدی است که اگر دعای او برای مومنین و مومنات و شفاعت ایشان برای او نمیبود در مومن نمیبود و امر باو داخل او در جهنم میشد و کشیده میشد تا جهنم یسحب بسین بی نقطه و حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع مجهول باب منع است التشفیع قبول شفاعت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست هیچ مومنی که دعا کرده باشد برای مومنین و مومنات مگر آنکه بر گرداند الله تعالی عز و جل بر او مثل آنچه دعا کرده برای ایشان با آن دعا از جانب هر مرد مومن و زن مومنه که گذشته از اول زمان تکلیف یا او آینده است تا روز قیامت بیان این آنکه بدرستی که بنده هر آینه میشود در روز قیامت که برده شود بسوی آتش جهنم پس کشیده میشود بجانب جهنم پس میگویند هر یک از مومنین و مومنات که از ابتداء تکلیف تا آخر آن بدنیا آمده اند که ای صاحب کل اختیار من این آنکس است که دعا میکرد برای ما پس قبول شفاعت ما کن در حق او پس قبول شفاعت ایشان میکند الله عز و جل پس نجات می یابد

ششم صح رایت عبد الله بن جندب فی الموقف فلم ار موقفا کان احسن من موقفه ما زال مادا یدیه الی السماء و دموعه تسیل علی خدیه حتی تبلغ الارض فلما صدر الناس قلت له یا ابا محمد ما رایت موقفا قط احسن من موقفك قال و الله ما دعوت الا لاخوانی و ذلك ان ابا الحسن موسی علیه السلام اخبرنی ان من دعا لاخیه بظهر الغیب نودی من العرش و لك مائة الف ضعف فكرهت ان ادع مائة الف مضمونة لواحدة لا ادری تستجاب ام لا

شرح موقف بفتح میم و سکون واو و فتح قاف و فاء در اول اسم مکان است بمعنی محل وقوف که عرفات است در بابی مصدر میمی است بمعنی ایستادن در عرفات در روز نهم ذی الحجه از ظهر تا شام مائة الف ضعف منافات ندارد با احادیث سابقین و مثل چه این تفاوت بسبب تفاوت این دو حال مخاطبین است در اخلاص پس هر کدام گمان نمود عبد الله بن جندب باشد این مرتبه را در می یابد و الا فلا یعنی دیدم عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم و فتح دال بی نقطه و باء یک نقطه را که کنیت او ابو محمد است در عرفات با بهترین روش که ندیدم وقوفی را که باشد بهتر از وقوف او بیان این آنکه در تمام وقت وقوف کشیده بود دو دست خود را بسوی آسمان و اشکهای او روان میشد بر دو گونه او تا آنکه میرسید بزمین پس چون بیرون رفتند مردمان از عرفات گفتم او را ای ابو محمد ندیدم وقوفی را هرگز بهتر از وقوف تو گفت بخدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مومن خود و آن بسبب این بود که امام موسی کاظم علیه السلم خبر داد مرا که هر که دعا کند برای برادر مومن خود در وقت غیبت ندا کرده میشود از جانب عرش با معنی که آنچه میگویم مدلول قرآن است یا با معنی که ملائکه مقربین میگویند که و برای تست صد هزار برابر پس خواستم که واگذارم

صد هزار درا که امام علیه السلام ضامن آن شده باشد که مدلول قرآن است برای یک دعا برای خود که امیدوارم که جامع شروط
زمان استجابت دعا هست باشد زیرا که یکی از شروط اینست که غیر رضا چیزی که بخاطر نگذرد چنانچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث یازدهم باب سی و یکم که باب الرضاء بالقضاء است و دیگری از شروط ناامیدی است از دیگران است
چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب شصت و هفتم که باب الاستغناء عن الناس است و دیگر
از شروط طمع نداشتن و نداشتن ظالم است در طلب چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هژدهم باب صد و سی و
ششم که باب الظلم است هفتم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الملائکة اذا سمعوا المؤمن یدعو لاخیه
المؤمن بظهر الغیب او یذکره بخیر قالوا نعم الاخ انت لاخیک تدعو له بالخیر وهو غائب عنک وتذکره بخیر قد اعطاک الله عز
وجل مثلی ما سالت له واثنی علیک مثلی ما اثنیت علیه ولک الفضل علیه واذا سمعوه یذکر اخاه بسوء ویدعو
علیه قالوا له بئس الاخ انت لاخیک کف ایها المستر علی ذنوبه وعورته واربع علی نفسک واحمد الله الذی ستر علیک
واعلم ان الله عز وجل اعلم بعبده منک شرح مستر بضم میم وفتح سین و فتح تای با نقطه و تشدید تاء مفتوحه و دو نقطه در بالا
مفتوحه و راء بی نقطه است علی ذنوبه نائب فاعل ستر است و اربع برای بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه امر حاضر از باب منع است
النفس بفتح نون و سکون فاء و سین بی نقطه عیب یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت بدرستی
که ملائکه چون شنیدند از مؤمن که دعا میکند برای برادر مؤمن خود در وقت غیبت یا یاد میکند او را بخوبی میگفتند خوب برادری
تو برای برادر خود دعا میکنی برای او بخوبی و او غائب است از تو و یاد میکنی او را بخوبی بتحقیق که داد ترا الله عز وجل دو برابر آنچه
طلب کردی برای او و ثنا گفت الله تعالی بر تو دو برابر آنچه ثنا گفتی بر او و ترا است زیادتی بر او که باعث رحمت الهی برای او شد و
چون شنیدند از مؤمن که یاد میکند برادر مؤمن خود را به بدی و نفرین میکند بر او گفتند او را که بد برادری برای برادرت هستی
ای پوشیده شده بر گناهان و عیبش و بساز با عیب خود و حمد کن الله تعالی که پوشیده بر تو عیبهای ترا تا مردمان مطلع بر آن نشوند
و بدانکه الله عز وجل داناتر است به بنده خود از تو مراد اینست که اگر باعث این نفرین و بدگوئی استجابت طلب است این بی تقصیری
است در حق مؤمن و مستجاب نمیشود و اگر باعث بری بودن تو از عیب است همین عیب ترا بس است که نفرین و بدگوئی برادر
مؤمن میکنی و دلالت بر عیوب بسیار در تو میکند و اگر برای عرض حال او است الله تعالی بهتر میداند از تو باب سی و یکم
اصل باب من یستجاب دعوته شرح این باب بیان کسی است که مقبول میشود دعائی که کرده باشد یعنی اجابت باشد خواه با اطلاع
اجابت باشد در این باب هشت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلثة دعوتهم مستجابة الحاج
فانظروا کیف تخلفونه والغازی فی سبیل الله فانظروا کیف تخلفونه والمریض فلا تغیظوه ولا تضجروه شرح ثلثة مبتدأ نکره
است مثل کوکب انقض الساعة تخلفونه بخاء با نقطه و فاء بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است لا تغیظوه بغین با نقطه و
یاء دو نقطه در پائین و ظاء با نقطه بصیغه حاضر باب افعال است لا تضجروه بضاد با نقطه و جیم و راء بی نقطه بصیغه نهی
حاضر باب افعال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سه کس دعای ایشان مستجاب است اول حج گزار
پس ملاحظه کنید که چون بجا نشینی او میکنید در رسیدگی به اهل او و مانند آن و دوم جهاد کننده در راه خدا پس
ملاحظه کنید که چون جانشینی او میکنید سیوم بیمار پس خشم آلود مکنید او را و دلگیر مکنید او را بآزار او دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان ابی یقول خمس دعوات لا یحجبن عن الرب تبارک وتعالی دعوة الامام المقسط ودعوة المظلوم
یقول الله عز وجل لانتقمن لک ولو بعد حین ودعوة الولد الصالح لوالدیه ودعوة الوالد الصالح لولده ودعوة

المؤمن لاخيه بظهر الغيب فيقول ولك مثلاه شرح منافات نيست ميان اين حديث وحديث سابق چه اين تفاوت بسبب
تفاوت حال مخاطبين است در هر مقام به اهتمام بيكر چيز نيست يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت
پدرم ميكفت كه پنج دعا محجوب نميشود از صاحب كل احتياط تبارك وتعالى يعني كه البته مستجاب ميشود اول دعائي
كه از امام عادل صادر شود ودوم دعائي كه از مظلوم صادر شود بيان اين آنكه ميكويد الله عزوجل هر آينه انتقام ميكشم البته
براي تو هرچند كه بعد از زماني باشد وسيوم دعائي كه از فرزندي كه از شيعه اماميه باشد صادر شود براي پدر و مادر خود
چهارم دعائي كه از پدري كه از شيعه اماميه باشد براي فرزند خود صادر شود وپنجم دعائي كه از مومن صادر شود براي
برادر مومن خود در وقت غيبت خود يا يعني كه احتمال نرسد عجز يا آن برادر نباشد پس ميكويد صاحب كل احتياط
كه براي نيست دو برابر آن سيوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اياكم ودعوة المظلوم فانها فوق السحاب حتى ينظر
الله عزوجل اليها فيقول ارفعوها حتى استجيب له واياكم ودعوة الوالد فانها احد من السيف شرح ترفع فوق
السحاب تا آخر از من قبيل استعاره تمثيليه است ومراد كمال استجابت است بنظر مرفوع ومنصوب ميتواند بود استجيب بصيغه
مضارع متكلم وحده است يعني كفت رسول الله صلى الله عليه وآله نكاه داريد خود را از نفرين مظلوم را از يكديكر
چه بدرستي كه آن نفرين برداشته ميشود بالاي ابر تا آنكه نظر ميكند الله عزوجل بسوي آن پس ميكويد ملائكه را كه بر
داريد آن را تا مستجاب كنم ونكاه داريد خود را از نفرين پدر را از يكديكر چه بدرستي كه آن نفرين تيزتر است از شمشير يعني
يعني كه ضرري كه از آن بهم ميرسد بيشتر از ضرر شمشير تيز است چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام يقول قال كان
يقول اتقوا الظلم فان دعوة المظلوم تصعد الى السماء شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام راوي كفت كه
امام ميكفت پرهيز كنيد از ظلم چه بدرستي كه نفريني كه از ظلم مظلوم صادر شود بالا ميرود بسوي آسمان يا يعني كه البته مستجاب
ميشود پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قدم اربعين من المؤمنين ثم دعا استجيب له شرح روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلام كفت هر كه پيش اندازد دعا براي خود دعا كند براي چهل كس از مومنان بعد از آن دعا كند براي
خود مستجاب ميشود ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام بن طلحة النهدي عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله اربعة لا يرد لهم دعوة حتى يفتح لهم ابواب السماء او تصير الى العرش الوالد لولده و
المظلوم على من ظلمه والمعتمر حتى يرجع والصائم حتى يفطر شرح او تصير براي شك عبد الله وحاصل هر دو يكيست
يعني روايتست از عبد الله بن طلحة نهدي بفتح نون وسكون هاء ودال بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام
كفت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله چهار كس رد كرده نميشود براي ايشان دعائي تا آنكه كشوده ميشود درهاي
آسمان يا تا آنكه ميرسد آن دعا بسوي عرش پدري كه دعا كند براي فرزند خود ومظلوم كه نفرين كند بر كسي كه ظلم كرده او را
وعمره كننده تا آنكه بر كردد بمنزل خود وروزه دار تا آنكه بعد از شام افطار كند هفتم اصل قال النبي صلى الله عليه
وآله ليس شيء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب شرح كفت نبي صلى الله عليه وآله نيست چيزي زودتر از روي تر
باعتبار رسيدن اثر آن از دعاي غائب براي غائب هشتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله دعا موسى عليه السلام
وامن هرون عليه السلام وامنت الملائكة عليهم السلام فقال الله تبارك وتعالى قد اجيبت دعوتكما فاستقيما
ومن غزا في سبيل الله استجيب له كما استجيب لكما الى يوم القيمة شرح التامين مصدر باب تفعيل كفتن آمين اجيبت
يعني استجيب است بقرينه آخر حديث وفايده اين تعبير افاده تحقق وقوع اجابت است پس كويا كه شده واين منافات

نداد و با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب نوزدهم که اجابت بعد از چهل سال شد چه صبر الهی بسبب راستی این
مدت در نظر الهی کمست و من غرا تا آخر جزو قرآن نیست بلکه حدیث قدسی است یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله نفرین بر فرعون و جماعت او کرد موسی علیه السلام و آمین کرد هرون و آمین گفتند ملائکه علیهم السلام
پس گفت الله تبارک و تعالی چنانچه در سوره یونس و در حدیث قدسی است که بتحقیق داده شد اثر دعای شما پس
راست باشید در کار خود و هر که جهاد کرد در راه خدا مستجاب شد برای او چنانچه مستجاب شد برای شما تا روز قیامت

باب سی و دوم اصل باب من لا یستجاب دعوته شرح این باب بیان کسی است که مستجاب نمیشود دعاء او و درین باب
سه حدیث است اول اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال صحبته بین مکة و المدینة فجاء سائل
فأمر ان یعطی ثم جاء آخر فأمر ان یعطی ثم جاء آخر فأمر ان یعطی ثم جاء الرابع فقال ابو عبد الله علیه السلام یشبعک الله ثم
التفت الینا فقال اما ان عندنا ما نعطیه و لکن اخشی ان نکون کاحد الثلاثة الذین لا یستجاب لهم دعوة رجل اعطاه الله
مالا فانفقه فی غیر حقه ثم قال اللهم ارزقنی فلا یستجاب له و رجل یدعو علی امرأته ان یریحه منها و قد جعل الله عز و جل امرها
الیه و رجل یدعو علی جاره و قد جعل الله عز و جل له السبیل الی ان یتحول عن جواره و یبیع داره شرح یشبعک الله بصیغه
مضارع معلوم باب افعال جمله دعائیه است فی غیر حقه عبارت است از خرج مال در غیر واجب و مستحب و این مختلف میشود
باختلاف احوال مثل سفر و حضر چه چون آدمی در سفر حج و مانند آن جمیع اموال خود را با خود ندارد و کسی که قرض دهد
کمتر از بهم میرسد احتیاط در حفظ نفقه بر او بیشتر لازم است و قد جعل الله عز و جل امرها الیه است برای احتراز
از صورتی که طلاق یا انتقال میسر نباشد یعنی دو ایتست اول ولید بفتح واو و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین و دال بی
نقطه ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
ولید گفت همراه بودم با امام علیه السلام میان مکه و مدینه پس آمد گدایی پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدایی دیگر
پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدایی دیگر پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدای چهارم پس گفت امام جعفر
صادق علیه السلام سیر کناد ترا الله تعالی بعد از آن التفات کرد بسوی ما پس گفت آگاه باشید بدرستی که نزد ما بود آنچه
دهیم باو و لیکن میترسیم که باشیم در این سفر مانند یکی از سه کس که مستجاب نمیشود برای ایشان دعا یکی مردی که داد
او را الله تعالی مالی که نفقه خود و عیال خود و تصدقات واجبه و مستحبه کند پس خرج کرد آن را در غیر بکار آمدنی آن بعد از آن
گفت خدایا روزی ده مرا پس مستجاب نمیشود آن دعا برای او و دوم مردی که نفرین میکند بر زن خود که خلاص کند الله
تعالی او را از آن زن بمردن آن زن بر حالی که الله عز و جل کرده باشد کار آن زن را مفوض بسوی آن او و ملک طلاق
آن زن نباشد و سیوم مردی که نفرین میکند همسایه خود بر حالی که کرده باشد الله عز و جل برای او راهی بسوی اینکه
انتقال کند از همسایگی او و فروشد سرای خود را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اربعة لا یستجاب لهم
دعوة الرجل جالس فی بیته یقول اللهم ارزقنی فیقال له الم آمرک بالطلب و رجل کانت له امرأة فدعا علیها فیقال
له الم اجعل امرها الیک و رجل کان له مال فافسده فیقول اللهم ارزقنی فیقال له الم آمرک بالاقتصاد الم آمرک بالاصلاح
ثم قال و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و رجل کان له مال فادانه بغیر بینة فیقال له
الم آمرک بالشهادة شرح منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق چه اختلاف میان ثلثه و اربعه باعتبار
اختلاف حال مخاطبین است و در هر مقامی اهتمام بذکر چیزی داشت چون الف لام الرجل برای عهد ذهنی است در

درحکم نکره است وجالس نعت الرجل است فدعا علیها بتقدیر فدعا علیها وقد جعل الله عزوجل امرها الیه
تفریع حدیث سابق وتتمه آینده الشهاده گواه شدن وگواهی دادن ومراد اینجا گواه کرفتن است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که چهار کس مستجاب نمیشود برای ایشان دعائی اول مردی که نشسته
درخانه خود بی نفقه که او را کافی باشد میکوید خدایا روزی ده مرا پس کفته میشود او را از جانب الله تعالی که آیا امر
نکردم ترا بطلب روزی بتجارت وزراعت وصنعت ومانند آنها دوم مردی که بود او را زنی پس نفرین کرد بر آن زن
بر آن زن بحالی که طلاق او میسر است پس کفته میشود او را که آیا نکردانیدم کار او را مفوض بسوی تو وسیوم مردی که
بود او را مالی پس تلف کرد آنرا در غیر حق پس میکوید خدایا روزی ده مرا پس کفته میشود او را که آیا امر نکردم ترا
بمیانه روی در خرج آیا امر نکردم ترا بنکاه داشتن خود از جهت ضرب بعد از آن امام علیه السلام کفت از سوره فرقان
وبندکان رحمن جمعی اند که چون خرج کنند زیاده از حق نمیکنند وتنک نمیکیرند وشد انفاق میان اسراف وقتر عدالت
یا یعنی که نه مایل باسراف است ونه مایل بقتر وچهارم مردی که بود او را مالی پس بقرض داد آنرا بی کواه مقبول الشهاده پس
کفته میشود او را که آیا امر نکردم ترا بکواه کرفتن سیوم اصل عن الولید بن صبیح قال سمعته یقول ثلثة ترد علیهم
دعوتهم رجل رزقه الله مالا فانفقه فی غیر وجهه ثم قال یا رب ارزقنی فیقال له الم ارزقک ورجل دعا علی امرأته وهو لها
ظالم فیقال له لم اجعل امرها بیدک ورجل جلس فی بیته وقال یا رب ارزقنی فیقال له الم اجعل لک السبیل الی طلب
الرزق شرح چون ولید از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است ضمیر منصوب در سمعته راجع باو علیه السلام است
هو ظالم لها جمله حالیه است ودر آن وضع لازم در موضوع ملزوم شده چه مراد میسر شدن بودن طلاق است که لازم
دارد این را که نفرین وطلب مرک بیجا وظلم باشد ومضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول ودوم این باب باب
سیوم وسیوم اصل باب الدعاء علی العدو شرح این باب بیان کیفیت نفرین بر دشمن دین ودنیا است ودر این باب پنج
حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام جارا لی وما القی منه قال فقال
لی ادع علیه قال ففعلت فلم ار شیئا فعدت الیه فشکوت الیه فقال لی ادع علیه قال فقلت جعلت فداک قد فعلت فلم ار شیئا
قال کیف دعوت علیه فقلت اذا لقیته دعوت علیه فقال ادع علیه اذا ادبر واستدبر ففعلت فلم البث حتی اراح الله منه
شرح حتی اراح بتقدیر حتی ان اراح است وحتی متعلق بنفی نیست بلکه متعلق بمنفی است ومراد تحقق اراحه بی درنگست
ونظیر این می آید در حدیث اول باب آینده یعنی روایتست از اسحق بن عمار کفت شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق ع
از همسایه که مرا بود واز آنچه میکشیدم از او ومراد اینست که هم بد مذهب بود وهم آزار من میکرد اسحق کفت پس امام کفت مرا که
نفرین کن بر او اسحق کفت پس نفرین کردم پس ندیدم اثری پس برکشتم بسوی امام علیه السلام پس شکایت بردم بسوی او
پس کفت مرا که نفرین کن بر او پس کفتم قربانت کنم شوم بتحقیق نفرین کردم پس ندیدم اثری امام کفت چون نفرین کردی
بر او پس کفتم وقتی که برخوردم او را نفرین کردم بر او پس امام علیه السلام کفت نفرین کن بر او وقتی که ادبار کند یعنی
که شروع در پشت کردانیدن کند واستدبار کند یعنی که پشت کرداند باهتمام مراد اینست که این وقت اولی است
از آنچه تو اختیار کردی چه مستولی نبود که مراد ضم این دو وقت باشد با آن ورای موافق بعض نسخ است که اذا اقبل واستدبر
ودر هر تقدیر در بعض نسخ اذا اسکر است پس چهار نسخه در اینجا هست پس کردم با آن روش پس درنک نکردم تا اینکه
خلاص کرد مرا الله تعالی از او دوم اصل وروی عن ابی الحسن ع قال اذا دعا احدکم علی احد قال اللهم اطرقه

بالبتة لا اخذها ولا بحر حريمه شرح روی بصیغه معلوم وضمیر راجع باسحق است اطرق اطرقا بی‌نقطه ورآ و بی‌نقطه
وقاف بصیغه امر حاضر باب نصر است الطرق بفتح طآء وسکون رآء کوفتن درا بح ببآء یکنقطه بصیغه امر حاضر معتل العین
وادی باب افعال است الحریم بفتح حآء بی‌نقطه وکسر رآء بی‌نقطه حریم کسی مخصوص باشد و بجا دن او دیگری در آن
تصرف نکند یعنی روایت کرد اسحق از امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون دعا کند یکی از شما بر یکی از دشمنان
دین یا دنیا کو بی خدایا بکوب اورا ببلائی که هیچ نباشد آنرا و مباح کن قرینقاورا یعنی کرفتار کن اورا تا آنچه در تصرف
او هست در تصرف دیگران درآید سیوم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی جارا من
قریش من آل محرز قد نوه باسمی وشهرنی کلما مررت به قال هذا الرافضی یحمل الاموال الی جعفر بن محمد قال فقال
لی ادع الله علیه اذا کنت فی صلوة اللیل وانت ساجد فی السجدة الاخیرة من الرکعتین الاولیین فاحمد الله عز وجل
ومجده وقل اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی ونوه بی وغاظنی وعرضنی للمکاره اللهم اضربه بسهم عاجل تشغله
عنی اللهم وقرب اجله واقطع اثره وعجل ذلک یا رب الساعة الساعة قال فلما قدمنا الکوفة قدمنا لیلا فسألت
اهلنا عنه قلت ما فعل فلان فقالوا هو مریض فما انقضی آخر کلامی حتی سمعت الصیاح من منزله وقالوا قد مات
شرح محرز بضم میم وسکون حآء بی‌نقطه وکسر رآء بی‌نقطه و زای با نقطه اسم دو کس از اصحاب رسول علیه السلام است
یکی ابن زهیر و دیگری ابن نضله و بضم میم و فتح حآء و تشدید رآء بی‌نقطه مفتوحه و رآء بی‌نقطه ابن عامر اسم یکی دیگر
از اصحاب رسول علیه السلام است و بعضی گفته اند اسم ابن نیز مثل اول است نوه بنون وتشدید واو بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است التنویه بلند کردن شهر بصیغه ماضی باب تفعیل برای مبالغه است یا از باب منع است اذا شرطیه است و
جزای آن فاحمد است تشغله بشین با نقطه وغین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب منع است یعنی روایت است
از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر علیه السلام را در سفر حج بدرستی که مرا همسایه ایست در کوفه از قریش از اولاد
محرز بتحقیق بلند کرد نام مرا و بغایت مشهور کرد حال مرا هر بار که گذشتم باو گفت اینرا فضی میبرد مالهای مردمانرا
بسوی جعفر بن محمد یونس گفت پس امام گفت مرا نفرین کن در درگاه الهی بر او بیان این آنکه چون باشی در نماز شب
و تو ساجد باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس حمد کن الله عز وجل را و تعظیم کن الله تعالی را و بگو خدایا بدرستی
که فلان پسر فلان بتحقیق بغایت کرد حال مرا و بلند کرد آوازه مرا و بخشم آورد مرا و نزدیک کرد مرا بآزارها خدایا بزن او را بتیری
شتابان که باز دارد او را از من خدایا و نزدیک کن اجل او را و ببر اثر او را که اثری از آثار او نماند و تعجیل کن آنرا
که طلب کردم ای صاحب کل اختیار من همین زمان همین زمان یونس گفت پس چون آمدیم بکوفه آمدیم در شب پس پرسیدم
مردم مانرا از احوال آن همسایه گفتم در چه کار است فلان پس گفتند او بیمار است پس تمام نشد تتمه سخن من که گوئی بیمار شد
و چه بیماری دارد تا آنکه شنیدم فریاد او را از منزل آن همسایه و گفتند بتحقیق مرد چهارم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه
السلام فقال له العلاء بن کامل ان فلانا یفعل بی ویفعل فان رأیت ان تدعو الله عز وجل فقال هذا ضعف بک قل
اللهم انک تکفی من کل شیء ولا یکفی منک شیء فاکفنی امر فلان بم شئت وکیف شئت ومن حیث شئت وانی شئت شرح
بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را علاء بفتح عین بی‌نقطه والف ممدوده ابن کامل که بدرستی که فلان
از جمله نفاق میکند با من و میکند یعنی که آزار من میکند پس اگر در خود بینی که نفرین کنی بر او در درگاه الله عز وجل
خوب خواهد بود پس امام گفت این بی قوتی است با تو یعنی که این تکرار آزار از تقصیر تست یا یعنی که این طلب نفرین از

من از ناشناسی قدر خود در درگاه الهی است یا از ناشناسی دردش نفرین است بگو خدایا بدرستی که تو کفایت میکنی
از هر چیز و کفایت نمیکند از تو چیزی یا بمعنی که با دوستی تو بدوستی دیگران حاجت نیست و دوستی دیگران بی دوستی تو
بکار کسی نمی آید پس کفایت کن مرا امر او فلان یا بمعنی که شر او را از من دفع کن بهر وسیله که خواستی و بهر روشی که خواستی
و از راهی که خواستی و هر جائی که خواستی بیم اصل عن حماد بن عثمان عن المسمعي قال لما قتل داود بن علي المعلى بن خنيس
قال ابو عبد الله عليه السلام لادعون الله على من قتل مولاي واخذ مالي فقال له داود بن علي انك لتهددني بدعائك
شرح داود بن علي بن عبد الله بن عباس عم ابراهیم برادر سفاح و منصور است و ایشان برادران یکدیگر و اول و دوم و سیوم
خلفای عباسیه اند و داود حاکم مدینه بوده از جانب خلفای عباسیه و معلی در وقت گرفتاری اقرار کرده در حضور خلایق
که آنچه در تصرف منست جعفر بن محمد است یعنی روایتست از حماد بن عثمان از مسمعی بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح
میم و عین بی نقطه گفت چون کشت داود بن علی معلی بن خنیس را گفت امام جعفر صادق علیه السلام داود را که هر آینه
نفرین خواهم کرد در درگاه الله تعالی بر کسی که کشت نوکر مرا و گرفت مال مرا پس گفت او را داود بن علی بدرستی که تو هر آینه
تهدید میکنی مرا بدعای خود مراد اینست که پروا ندارم از نفرین تو اصل قال حماد قال المسمعي فحدثني معتب ان ابا عبد الله
عليه السلام لم يزل ليلته راكعا وساجدا فلما كان في السحر سمعته يقول وهو ساجد اللهم اني اسالك بقوتك القوية
وبجلالك الشديد الذي كل خلقك له ذليل ان تصلي على محمد وآل محمد وان تاخذه الساعة الساعة فما رفع رأسه حتى
سمعنا الصيحة في دار داود بن علي فرفع ابو عبد الله عليه السلام رأسه وقال اني دعوت الله عليه بدعوة بعث الله عز وجل
عليه ملكا فضرب رأسه بمرزبة من حديد انشقت منها مثانته فمات شرح معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تاء دو
نقطه در بالای مکسوره و باء یکنقطه الجمله کلام امام علیه السلام بوصف قوت بقویه برای مبالغه است و همچنین است وصف جلال
بشدید جمله بعث الله صفت دعوه است و ضمیر علیه راجع بدعوه است که در مصدر به تذکیر و تانیث مساوی است و علیه ثانیه
است یا ضمیر علیه راجع بداود است و علی برای اضرار است یعنی بعاید محذوف است تقدیر به علیه المرزبة بکسر میم و سکون راء بی نقطه
و فتح زاء با نقطه و باء یکنقطه مشدده و بعضی مخفف گفته اند عصای کوچک و چکش آهنگران و هر دو اینجا مناسبست
المثانه بفتح میم و ثاء سه نقطه و الف و نون بروزن فعاله آب بولدان یعنی گفت حماد که گفت مسمعی که پس حکایت کرد مرا معتب
که امام جعفر صادق علیه السلام در تمام آن شب در رکوع و سجود بود یا بمعنی که بنماز مشغول بود و رکوع و سجود هر را طول میداد پس
چون شد در سحر آن شب شنیدم از او که میگفت بر حالی که او در سجده بود خدایا بدرستی که طلب میکنم از تو بقوت کامل تو
بجلال مستحکم تو که جمیع مخلوقات تو برای آن فروتنی دارند اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه گرفتار کنی داود را
همین زمان همین زمان پس امام علیه السلام برنداشت سر خود را از سجده تا شنیدیم فریاد و شیون را در سرای داود
بن علی پس برداشت امام جعفر صادق علیه السلام سر شریف را از سجده و گفت بدرستی که من نفرین کردم در درگاه الله تعالی بر
داود بنفرینی که برانگیخت الله عز و جل بنا بر آن نفرین فرشته را پس زد سر داود را بعصای کوچکی از آهن که شکافته شد از آن
عصا بولدان او پس مرد باب سی و چهارم اصل باب المباهلة شرح مباهله بباء یکنقطه و فتح هاء مصدر باب مفاعله
ماخوذ است از بهل بفتح باء و سکون هاء مصدر باب نصر بمعنی لعن بر دشمن دین وقتی که منکر حق شود دانسته یعنی
این باب بیان کیفیت اتفاق دو کس بر لعن یکدیگر است بر تقدیر انکار حق دانسته در این باب پنج حدیث است اول
اصل عن ابي مسروق عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت انا نكلم الناس فنحتج عليهم بقول الله عز وجل اطيعوا الله

و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فیقولون نزلت فی امراء السرایا فنحتج علیهم بقول الله عز وجل انما ولیکم الله و
رسوله الی آخر الآیة فیقولون نزلت فی المؤمنین و نحتج علیهم بقول الله عز وجل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی فیقولون نزلت فی قربی المسلمین قال فلم ادع شیئا مما حضرنی ذکره من هذا و شبهه الا ذکرته
از ابو مسروق از امام جعفر صادق علیه السلام ابو مسروق از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابو مسروق گفتم بدرستی
که ما گفتگو میکنیم با مخالفان پس استدلال میکنیم بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عز وجل در سوره نساء فرمان
برداری کنید الله را و فرمان برداری کنید رسول او را و صاحبان کاری که صادر شود از کار شما را پس مخالفان میگویند که
نازل این آیت در سرداران لشکرهای کوچک که جدا شده باشند از لشکر بزرگ پس استدلال میکنیم بر بطلان مذهب
ایشان بقول الله عز وجل در سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون پس میگویند نازل شده در مؤمنان مطلقا خواه ائمه و خواه غیر ائمه و استدلال میکنیم بر بطلان
مذهب مخالفان بقول الله عز وجل در سوره شوری بگو نمیطلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی شما را
نزدیکان من از جمله خویشان بیان دو احتمال در این آیت شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دهم این باب ما نص الله عز وجل
و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است پس میگویند نازل شده در قربی مسلمانان
نه قربی رسول ابو مسروق گفت پس نگذاشتم چیزی را از جمله آنچه بخاطرم رسید که این باشد که مذکور شد و مانند باشد
مگر آنکه گفتم آنرا با امام علیه السلام مخفی نماند که جواب مخالفان در آیت اولی ظاهر البطلان است بسه وجه اول اینکه
امر باطاعت الله و اطاعت رسول از دو شق خالی نیست یکی اینکه با انضمام آنها در این آیت شد آیت تکلیف علیحده باشد و
این باطل است چه تکلیف الله تعالی مؤمنان را باطاعت خود و اطاعت رسول لغو است چون تصدیق بالله تعالی و رسولش کرده اند پس
اطاعت ایشان را بر خود فرض میدانند و الا این تکلیف را نیز نخواهند شنید دیگری اینکه مراد این باشد که اگر اطاعت اولی الامر کنند
اطاعت الله و رسولش نکرده اند و این مستلزم عصمت اولی الامر از خطا در حکم ایشان است و امرای سرایا و مجتهدان چنین نیستند
و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است دوم اینکه تفریع در فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله والرسول منافات دارد با اینکه مراد امرای سرایا و مجتهدان باشد چه اگر مراد رد بمحکمات است
پس اکثر محل تنازع صریح نشده در آنها خصوصا اینکه مراد بمحکمات قیاس بر آنها باشد چه در این صورت تنازع بیشتر خواهد شد
چنانچه میان مجتهدان اهل قیاس واقع و مشهور است و اگر مراد رد با علم از محکمات و متشابهات است دفع تنازع نخواهد کرد پس
مراد رد بمحکمات است بواسطه اینکه تکلیف باطاعت اولی الامر در آنها هست مثل سابق این فقره و راجع میشود بامر بتسلیم و لکن
از رای خود و اعتماد بر الله و رسول در امر باطاعت اولی الامر مطلقا بی تخصیص بصورتی از صور توضیح این آیت شد در کتاب الحجة
در شرح اول باب ان الامام علیه السلام یعرف الامام الذی یکون من بعده تا آخر که باب پنجاه و نهم است سیوم اینکه صفة اولی
الامر بعلم بهر کار که پیش آید کسی را یعنی علم بحکم هر واقعه باستنباط از قرآن مذکور است در تتمه همین سوره که لعلمه الذین
یستنبطونه منهم و این منافات دارد با اینکه مراد امرای سرایا مذکور است و مجتهدان باشد چه علم ضد توقف و ضد ظن است
و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله و رسوله علی الائمة واحدا فواحدا است
و بیان آیت ثانیه گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب بیست و سیوم و در کتاب الحجة در حدیث هشتم و
شانزدهم باب هفتم و در حدیث سیوم و چهارم و ششم و هشتم باب شصت و چهارم و در حدیث هفتاد و هفتم باب

صد و هفتم در بیان آیت ثالثه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دهم باب شصت و چهارم و شانزدهم باب هشتادم و در چهارم باب
نود و چهارم و هفتم باب صد و هفتم و نوزدهم باب صد و دهم اصل فقال لي اذا كان ذلك فادعهم الى المباهلة قلت
وكيف اصنع قال اصلح نفسك ثلثا واظنه قال وصم واغتسل وابرز انت وهو الى الجبان فشبك اصابعك من يدك
اليمنى في اصابعه ثم انصفه وابدأ بنفسك وقل اللهم رب السموات السبع ورب الارضين السبع عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم ان كان ابو مسروق جحد حقا وادعى باطلا فانزل عليه حسبانا من السماء او عذابا اليما
ثم رد الدعوة عليه فقل وان كان فلان جحد حقا وادعى باطلا فانزل عليه حسبانا من السماء او عذابا اليما ثم
قال لي فانك لا تلبث ان ترى ذلك فيه فوالله ما وجدت خلقا يجيبني اليه شرح واغتسل عطف بر اصلح است يا عطف
بر صم است و ابرز بباء یک نقطه و را بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر حاضر از باب نصر است و عطف بر اصلح است الجبان
بفتح جیم و تشدید باء یک نقطه زمین هموار بلند صحرا و هر دو اینجا مناسب است انصفه بنون و صاد بی نقطه و فاء بصیغه
امر حاضر باب افعال است انصاف در اینجا باعتبار اینست که ابتدا بخود شده در نفرین و بعد از آن شروع در نفرین خصم
شده پس وابدأ بنفسك از قبیل عطف تفسیری است الارضين السبع اشارتست بقول الله تعالى در سورة الطلاق ومن
الارض مثلهن و بیان شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوییم که سموات سبع
عبارتست از هفت قبه که بالای فوق حقیقی کعبه است و ارضين سبع عبارتست از هفت عکس قبه که پائین فوق حقیقی کعبه
است تقدیم غیب بر شهادت باعتبار اینست که علم الهی پیش از خلق مخلوقات علم بغایب است و بس و بعد از آن علم بشهادة
نیز هست الرحمن الرحيم اگر بدل باشد مبنی بر ضم است مثل منادی علیحده و اگر نعت باشد منصوب است و اگر عطف بیان
باشد منصوب و مرفوع میتواند بود نزد اخفش و نزد باقی نحاة منصوب است الحسبان بضم حاء بی نقطه و سکون سین بی نقطه و با
یک نقطه عذابی که کافی باشد در استیصال چیزی مثل صاعقه وصف عذاب باليم برای مبالغه است و عبارت از اذیتی است
بی درمان که مزمن شود و مستاصل نکند ان ترى بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر حتى ان ترى است و متعلق بنفی ستة
بنفی و نظیر این گذشت در حدیث اول باب سابق یعنی پس امام گفت مرا چون شود آن مکابره آنجانب مخالفان بیخوان
ایشان را بسوی مباهله گفتم و چون میکنم مباهله را گفت اصلاح خود کن بعبادت سه روز گمان دارم امام را که گفت و
روزه بگیر و غسل کن و ظاهر شو تو و آنکه با او مباهله میکنی بسوی موضعی بلند تا مردمان مشاهده کنند و گواه حال
شما باشند پس پنجه دست راست خود را در پنجه دست راست او کن بعد از آن از روی انصاف با او مباهله کن و ابتدا
کن در نفرین بخود و بگو خدایا ای صاحب کل اختیار هفت آسمان و هفت زمین دانای هر غایب و حاضر ای کل مدبر
کل عالم که مهربان بمؤمنان است اگر ابو مسروق منکر شده حق ثابت محکمات قرآن را و دعوی کرده بکار بیان مدعی ایشان فرود
آور او را عذابی کافی از آسمان یا عذابی دردناک بعد از آن برگردان نفرین را بر مخالف با نیرو شکن بگو و اگر فلان منکر
شد حق را و دعوی کرد باطل را پس فرود آور بر او عذابی کافی از آسمان یا عذابی دردناک بعد از آن امام علیه السلام
برای بیان فایده این مباهله گفت مرا چه بد دستی که تو درنگ نمیکنی تا آنکه ببینی آنرا که طلب کردی در آن مخالف یعنی
معنی که زود که و بی درنگ می بینی آنرا در او پس بخدا قسم که نیافتم مخلوقی را از جمله مخالفان که اجابت کند مرا بسوی
آن مباهله با این معنی که هر که گفتم که بیا که تا مباهله کنیم راضی نشد مانند نصارای نجران که راضی نشدند بمباهله
رسول علیه السلام که مذکور است در سورة آل عمران ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين دوم اصل

عن ابي جعفر عليه السلام قال الساعة التي يباهل فيها ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس شرح يباهل بصيغه
مضارع غايب مجهول يا حاضر معلوم باب مفاعله است الفجر بفتح فا و سكون جيم و را يعني خط روان كردن آب و
مراد اينجا صبح صادق است براي تشبيه آن بنهر روان يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت ساعتي كه مباهله
كرده ميشود در آن يا يعني كه مباهله در آن بهتر است ميان طلوع صبح صادق تا طلوع آفتابست سيوم اصل عن بعض
اصحابنا في المباهلة تشبك اصابعك في اصابعه ثم تقول اللهم ان كان فلان جحد حقا واقر بباطل فاصبه بحسبان من
السماء او بعذاب من عندك وتلاعنه سبعين مرة شرح اين حديث موقوفست و اصحابنا عبارتست از جماعتي كه سخن
ايشان از پيش خود نيست بلكه منقول از امامست ضمير اصابعه راجع بمنكر حقست كه مفهوم ميشود از مباهله ان كان فلان
تا من عندك را دو بار بايد گفت يكي براي خود و ديگري براي منكر اصبه بصيغه امر حاضر باب افعالست با در بحسبان
و در بعذاب براي تعديه بمفعول دوم است يعني روايتست از بعضي شيعه اماميه در مباهله اينكه پنجه در پنجه منكر حق
ميكني بعد از آن ميگوئي خدايا اگر فلان كس منكر شد حق ثابت بمحكمات قرآن را و اقرار كرد بچيزي كه بكار دنيا مدني است
و ضد آن حقست پس برسان او را عذابي كافي از آسمان شئي مثل صاعقه كه مستاصل كند او را يا عذابي از جانب تو
كه درد بي درمان و مزمن باشد و مباهله ميكني با آن منكر بهمين روش هفتاد بار چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
في المباهلة قال تشبك اصابعك في اصابعه ثم تقول اللهم ان كان فلان جحد حقا واقر بباطل فاصبه
بحسبان من السماء او بعذاب اليم من عندك وتلاعنه سبعين مرة شرح اين موافق سابقست پنجم اصل عن ابي جميلة
عن بعض اصحابه قال اذا جحد الرجل الحق فان اراد ان يلاعنه قال اللهم رب السموات السبع ورب الارضين السبع و
رب العرش العظيم ان كان فلان جحد الحق وكفر به فانزل عليه حسبانا من السماء او عذابا اليما شرح جحد بصيغه
مجهولست ضمير مستتر در اراد و در يلاعنه راجع بالرجل است الحق منصوب بمفعوليت دوم جحد است و ضمير بارز منصوب
در يلاعنه راجع بفاعل محذوف جحد است العرش العظيم عبارتست از كتاب الهي است كه محل ديوان الله تعالى در
خلايقست ديهر مختلف فيه ان كان تا آخر را دو بار بايد گفت يكبار براي خود و ديگري براي آن منكر يعني نقلست
از ابو جميله از بعض اصحاب ابو جميله گفت چون انكار كرده شود مرد مؤمن حق ثابت بمحكمات قرآن را پس اگر اراده كند
آن مرد كه مباهله كند با آن منكر گويد خدايا اي صاحب كل اختيار هفت آسمان و هفت زمين و صاحب كل اختيار تخت بزرگ
اگر فلان كس منكر شد حق را و ترك كرد حق را پس فرود آور بر او عذابي كافي از آسمان كه مستاصل كند او را يا عذابي كند كه دردناك
باشد يعني درد بي درماني كه مزمن شود باب سي و پنجم اصل باب ما يمجد به الرب تبارك وتعالى نفسه شرح ما موصوله است يمجد
بصيغه مضارع معلوم باب تفعيل است التمجيد بزرگ بزرگ شمردن بذكر صفات كمال يعني اين باب بيان چيزيست از صفات كمال
كه تعظيم ميكند با آن صاحب كل اختيار تبارك و تعالى خود را تا بخلق آوازند در سموات يا بزبان حال در وقت غفلت اكثر مردمان
از ذكر او و در اين باب دو حديثست اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان لله عز وجل ثلث ساعات في الليل وثلث
ساعات في النهار يمجد فيهن نفسه فاول ساعات النهار حين تكون الشمس هذا الجانب يعني من المشرق مقدارها من العصر يعني
من المغرب الى الصلوة الاولى واول ساعات الليل في الثلث الباقي من الليل الى ان ينفجر الصبح شرح گاهي شبانه روز را به بيست و
چهار حصه برابر ميكنند و آنها را ساعات مستويه مينامند و گاهي هر يك از شب و روز را بدوازده حصه برابر ميكنند و آنها را
ساعات معوجه مينامند و مراد اينجا ساعات معوجه است سه ساعت آخر شب وقت غفلت و خواب اكثر اهل شغل شب و وقت

استراحت مسافران روشب است وآخر اوقات نخربين ميباشد و سه ساعت متصل بزوال آفتاب وقت غفلت وخواب اکثر اهل شغل
روز و وقت استراحت حماران روز است وآخر اوقات قيلوله ميباشد بهن يعني في كل واحدة منهن است چنانچه ظاهر
ميشود از حديث آينده كه در هر يك از روز وشب سه بار تهجد خود ميكند وفا در فاول براي بيان است اول مبتدا است حين
مرفوع وخبر مبتدا است ومضاف است بجمله تكون از افعال ناقصه است هذا كان منصوب مفعول فيه است يعني من المشرق كلام
راوي است وهمچنين يعني من المغرب ومراد بمشرق اينجا نصف اول قوس النهار است ومراد بمغرب اينجا نصف دوم قوس
النهار است ومن سه جا بمعني في است ودر چهارم براي تبعيض است مقدارها منصوب وخبر تكون است وتقدير على
مقدار ارتفاعها است الى الصلوة ظرف مستقر است وخبر مبتداي محذوفست كه مفهوم ميشود از كلام سابق زيرا كه اول ساعات
النهار حين يكون تا آخر اينست كه ساعات النهار من حين تكون تا آخر بر اين قياس است الى ان ينتهي الى صلوة الاولى عبارت
از نماز ظهر است واضافه آن اگر از قبيل اضافه موصوف بصفه است چنانچه مذهب كوفيين است پس باعتبار اينست كه او
نمازيست كه واجب شده بر امت رسول عليه السلام اول چه نزول اقم الصلوة لدلوك الشمس در سوره بني اسرائيل پيش از نزول
واقم الصلوة طرفي النهار در سوره هود است وميايد در كتاب الصلوة در حديث اول باب وقت الظهر والعصر كه
باب پنجم است واگر اضافه آن از قبيل اضافه موصوف بصفت نيست چنانچه مذهب بصريين است پس تقدير صلوة الساعة الاولى
است باعتبار اينكه در اول حدوث اين نظام عالم قرص آفتاب در نصف النهار وسط دنيا حادث شده چنانچه شيخ طبرسي نقل
كرده در تفسير مجمع البيان از امام رضا عليه السلام در تفسير آيت سوره يس ولا الليل سابق النهار ووسط دنيا مكه است يا تقدير
صلوة الاية الاولى است باعتبار اينكه لدلوك آيت اولى از آيات قرآن است كه نازل شده در تكليف بنماز في الثلث الباقي
اشارتست باينكه آخر شب وقت طلوع مركز آفتاب است نه طلوع [illegible] ولا ميكفت واول ساعات الليل اذا الربع الباقي من الليل
الانفجار روانه شدن آب ومراد اينجا بهن شدن سفيدي صبح صادقست كه مانند نهر آب روانست يعني روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي كه الله عز وجل را سه ساعت است در شب وسه ساعت است در روز كه تعظيم ميكند در
هر يك از آن شش ساعت خود شرا بيان اين آنست كه اول ساعتهاي روز وقتيست كه ميباشد آفتاب در اينجا يعني در جانب مشرق
بر قدر ارتفاع آفتاب در وقت فضيلت نماز عصر يعني در جانب مغرب تا نماز ظهر مخفي نماند كه از اين ظاهر ميشود كه وقت فضيلت نماز
عصر آخر سه ربع روز است وميايد در كتاب الصلوة در حديث اول باب وقت الظهر والعصر وتحقيق اين آنجا ميشود واول ساعات
شب ديدود ذلك ما باقيمانده از جمله شب است تا طلوع صبح صادق اصل يقول اني انا الله رب العلمين اني انا الله العلي العظيم
اني انا الله العزيز الحكيم اني انا الله الغفور الرحيم اني انا الله الرحمن الرحيم اني انا الله مالك يوم الدين اني انا الله لم ازل
ولا ازال اني انا الله خالق الخير والشر اني انا الله خالق الجنة والنار اني انا الله بدئ كل شيء واليّ يعود اني انا الله احد
الصمد اني انا الله عالم الغيب والشهادة اني انا الله الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر اني انا الله الخالق
الباري المصور لي الاسماء الحسنى اني انا الله الكبير شرح رب العلمين ونظاير آن خبر مبتداي محذوفست بتقدير انا رب
العلمين چه اگر صفت الله باشد لازم ميايد در اني انا الله بديع كل شيء عدم مطابقه موصوف وصفت در تعريف وتنكير لم ازل
ولا ازال از افعال تامه است يعني لم ازل انفصل منه ولا انفصل منه واين موافق ظاهر كلام سيبويه است ومخالف قول جمهور
نحاة است كه آنها هميشه از افعال ناقصه ميباشد البدي بفتح باء يكنقطه وكسر دال بينقطه وسكون ياء وهمزه او الي
بحرف جر وضمير متكلم است القدوس بضم وفتح قاف وتشديد دال بينقطه بغايت پاكيزه از عيب السلام بفتح سين بينقطه بيان ميشود

در حدیث بیست و چهارم باب شصتم المهیمن بضم میم و فتح ها و سکون یا و دو نقطه در پایین و کسر و فتح میم شاهد
حافظ و نگاهبان و همه اینجا مناسب است الباری بباء یک نقطه و الف و را بی نقطه و همزه اسم فاعل باب علم کسی که شباهت در
اسم جامد محض نیست میان او و مخلوقات تا اینجا یعنی بیان تمجید الله تعالی خود را اینکه میگوید این پانزده تمجید را
اول بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیزم دوم بدرستی که من که منم آن مستحق
عبادت مشهورم بلند مرتبه بزرگم سیوم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بی تنگ استوار کارم چهارم
بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بخشاینده معاصی محسنان مهربان با مؤمنانم بتوفیقم پنجم بدرستی که من که
منم آن مستحق عبادت مشهورم مدبر کل عالم مهربان بخلایقم ببعثت رسل و انزال کتب و حجج معصومین ششم بدرستی که من که
منم آن مستحق عبادت مشهورم جدا نشدم از استحقاق و جدا نمیشوم از آن هستم صاحب اختیار روز جزاام هفتم بدرستی
که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم جدا نشدم از استحقاق عبادت و جدا نمیشوم از آن هشتم بدرستی که من که منم آن
مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده طاعت و معصیتم نهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده بهشت و آتش
دوزخم دهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم اول هر چیزم و بسوی من بر میگردد هر چیزی باین معنی که هر چیز معدوم میشود
چنانچه گویا که از من بدر آمده بود و در من فرو رفت و این منافات ندارد با خلود بهشت و اهل دوزخ چه اعاده آن معدومات
میشود یازدهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم یگانه محل عرض حاجاتم دوازدهم بدرستی که من که منم آن مستحق
عبادت مشهورم دانای غایب و حاضرم سیزدهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم پادشاه بعنایت یا کرمم صاحب
اقوی مراتب عدالتم ایمن کننده خلایقم از دروغ و خلف وعده و جور در حکم گواهی دهنده‌ام برای رسولان بمعجزات و برای
بشواهد ربوبیت و محکم کاری نیکم نافذ الاراده‌ام صاحب بزرگی از پیش خودم چهاردهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت
مشهورم آفریدگارم بی مانند صورت دهنده هر حیوان در رحم مادر و مانند آنم مراست نشانهای بهتر بمعنی خلفای عالم
بجمیع احکام من چنانچه گذشت در التوحید کتاب در حدیث باب النوادر که باب بیست و سیوم است که نحن والله الاسماء الحسنی
باین معنی که در جمیع مفهومات اهل ایشان از نقیضین که بهتر است برای من است پانزدهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم
اصل ثم قال ابو عبد الله علیه السلام من عنده والکبریاء ردائی فمن نازعنی شیئا من ذلک اکبه الله فی النار ثم قال ما من عبد
مؤمن یدعو بهن مقبلا قلبه الی الله عزوجل الا قضی حاجته ولو کان شقیا رجوت ان یحول سعیدا شرح ضمیر عنده راجع
بابو عبدالله علیه السلام است و اشارتست باینکه این داخل تمجید نیست بلکه برای بیان منکر است که در تمجید سیزدهم مذکور شد
قلبه مرفوع و فاعل مقبلا است قضی بصیغه مجهول است و حاجته نایب فاعلش یا بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بالله است و
حاجته منصوب است الشقی نا عاقبت بخیر در علم الهی و مراد اینجا کسی است که عملش مانند عمل نا عاقبت بخیر در علم الهی باشد
چنانچه می آید در حدیث آینده که حال شقوه زیرا که خلاف معلوم هرگز نمیشود و یحول بصیغه مجهول باب تفعیلست یعنی راوی گفت
که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام از پیش خود و تکبر صفت خاص الله تعالی است پس هر که دعوی کند با الله تعالی
چیزی را از آن تکبر سرنگون میکند او را الله تعالی در آتش جهنم بعد از آن امام علیه السلام گفت نیست هیچ بنده مؤمنی که دعا
کند بوسیله آن کلمات پانزده گانه بر حالی که رو آورنده باشد دل او بسوی الله عزوجل باین معنی که فکر او در جائی دیگر نباشد و
بیان میشود در حدیث آینده چگونگی تلفظ بدان کلمات بآنها مگر آنکه بر آورده میشود حاجت او که بعد از آن کلمات طلب
شود و اگر بوده باشد بدحال شقاوت امید دارم که گردانیده شود صاحب سعادت دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام

قال ان الله تبارک و تعالی مجّد نفسه فی کل یوم و لیلة ثلث مرات فمن مجّد الله بما مجّد الله به نفسه ثم کان فی حال الشقوة
حوّله الله عز و جل الی السعادة شرح ثم برای تعجب است الشقوة بفتح و کسر شین تا عاقبت بخیری در علم الهی حال شقوت عبارت
از عملیست که مانند عمل شقی باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تمجید
میکند خود را در هر روزی و شبی سه بار که مجموع تمجید شود در شش ساعت که بیان شده در حدیث اول پس هر که تمجید کند الله
تعالی را بآنچه الله تعالی تمجید کرده است بآن خود را با وجود آن باشد در حالی که اهل شقاوت باشد بعد میگرداند او را الله
عز و جل بسوی حالی که اهل سعادت میکنند اصل یقول انت الله لا اله الا انت رب العالمین انت الله لا اله الا انت الرحمن
الرحیم انت الله لا اله الا انت العزیز الکبیر انت الله لا اله الا انت مالک یوم الدین انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم انت
الله لا اله الا انت العزیز الحکیم انت الله لا اله الا انت منک بدء الخلق و الیک یعود انت الله لا اله الا انت لم تزل و لا تزال انت الله
لا اله الا انت خالق الخیر و الشر انت الله لا اله الا انت خالق الجنة و النار انت الله لا اله الا انت احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد انت الله لا اله الا انت الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم الی آخر السورة انت الله لا اله الا
انت الکبیر و الکبریاء ردائک شرح یقول بصیغه مضارع معلوم غایب است یعنا فیاتی فمن مجد الله بما مجد به نفسه است و
ضمیر مستتر راجع بمن است رب العالمین و نظایر آن مرفوع بتقدیر یا لا اله الا انت انت رب العالمین بدء بباء یک نقطه و دال بی نقطه
همزه بصیغه ماضی مهموز اللام معلوم باب منع است البدء بضم باء و ضم دال و سکون واو و همزه بیرون آمدن از جایی و بیرون استعمال
است گویا که مخلوقات الله تعالی از او بیرون و میتواند بود که بالف باشد بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب نصر البدو
بفتح واو و سکون دال و واو و البدو بضم واو و ضم دال و تشدید واو ظهور الخلق مرفوع و فاعل بدا است الملک القدوس تا
الحکیم از آخر سوره حشر است یس الی آخر السورة متعلق بفعل محذوف است بتقدیر تقرأ الی آخر السورة و ذکر این برای تاکید
سابق و بیان اینست که آنچه در حدیث اول گذشت مشتمل بر اختصار است و دو فقره از آخر سوره حشر که یکی سبحان الله عما یشرکون
است و دیگری یسبح تا آخر است می باید که گفته شود و بعضی میگویند که الی آخر السورة از تصرف کاتبان است و اسقاط آن
بهتر است و العلم عند الله مخفی نماند که این سیزده تمجید است و مضمون آنها نزدیک است بمضمون پانزده تمجید در حدیث
سابق است و ما به التفاوت ظاهر است و احتیاج بشرح اینجا ندارد باب سی و ششم باب من قال لا اله الا الله شرح
این باب بیان کسی است ثواب که گفت مستحق عبادتی نیست مگر الله مراد اینست که این کلمه را فهمیده گفت در این باب دو حدیث است
اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما من شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله ان الله عز و جل لا یعدله
شیء و لا یشرکه فی الامور احد شرح ان الله بفتح همزه و تشدید نون عطف بیان ان لا اله الا الله است لا یعدله بصیغه مضارع
معلوم باب ضرب است لا یشرکه بصیغه مضارع معلوم باب علم است الامور جمع امر ایماء است یعنی شنیدم از امام محمد باقر ع
میگفت نیست هیچ چیزی بزرگتر باعتبار ثواب آخرت از گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله اینکه الله عز و جل برابری نمیکند
با او چیزی یعنی که حکم هیچکس غیر او در مشکلاتی که اختلاف در آنها و در دلیل آنها رو داد پیش خود معقول نیست و شریک
نمیشود با او در حکومتها هیچکس یا یعنی که تعیین امام از هیچکس غیر او معقول نیست دوم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من قال لا اله الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوتة حمراء منبتها فی مسک ابیض احلی من العسل و اشد بیاضا
من الثلج و اطیب ریحا من المسک فیها امثال ثدی الابکار تعلو عن سبعین حلة شرح من در من یاقوته ابتدائیه است

یعنی اینکه ماده آن درخت یک یاقوت است منبتها بضم میم و سکون نون و فتح با و یک نقطه و تشدید تای دو نقطه در
بالا صیغه اسم فاعل مضاعف باب انفعال مرفوع و مبتدا است و ضمیر راجع بشجره است یعنی میوه که چیده میشود از آن
درخت الانبات برید و جدا شدن فی مسک بکسر میم و سکون نون سین بی نقطه خبر مبتدا است ابیض که بعد صفت
مسک است اخلیج خبر دیگر مبتدا است پس اشد و اطیب مرفوعست الثدی بضم تای سه نقطه و کسر دال بی نقطه و تشدید یا
جمع ثدی بفتح تا و سکون دال و تخفیف یا پستانها چنانچه تشبیه طلع درخت زقوم بمعنی میوه آن در اول ظهورش به سرهای
شیاطین شده در سوره صافات که طلعها کانه رؤس الشیاطین تشبیه طلع این درخت به پستانهای دختران بکر
شده که بیرون آمده و نمایان شده باشد از هفتاد جامه و هر دو از قبیل تشبیه بامر خیالی است یکی برای کمال التقبیح
دیگری برای کمال التحسین تعلو بعین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب نصر است العلو بلندی و تعدیه آن بعن
برای تضمین معنی انفصال است الحلل بضم حا بی نقطه و تشدید لام جامه نفیس که استر داشته باشد یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند که ضمیمه گفت لا اله الا الله نشانیده شد برای او یک درخت در بهشت که یک صفت آن
درخت اینست که از یاقوت سرخست صفت دیگر آن درخت اینست که میوه بریده شد از آن درخت در غلافیست از مشک
سفید آن میوه شیرین تر است از عسل و سفید تر است از برف و خوشبو تر است از مشک صفت دیگر آن درخت این است
که در آن درخت پیدا شد میوههای تازه ظاهر شده مانندهای پستانهای دختران بکر که جدا شود از هفتاد جامه یا بیش
معنی کرده اشته از آنها هفتاد حجاب یا بمعنی که برداشته شود از آنها هفتاد که برای محافظت از آلایش گرد و چرک
و نگاه بیگانه پوشیده شده باشد بر آن بدانکه بنا بر اینکه درخت درخت انار باشد که مذکور است در قول الله تع
در سوره الرحمن فیها فاکهة و نخل و رمان میتواند بود که من ابتدائیه است یعنی این باشد که دو پیدا است اینکه انار که
مانند یکدانه یاقوت است خواه این از خواص بهشت باشد و خواه در دنیا نیز ممکن باشد و منبت بمعنی حصل از حصص دانه های
انار باشد که در غلافی علیحده می باشد و اخلیج صفت مسک ابیض باشد برای اشارت باینکه غلافهای حصص دانهای
انار دنیا تلخی میدارد و اشد و ابیض مجرور باشد و جر آن بفتحه باشد و مراد بالمسک مسک دنیا باشد و تشبیه مجموع
هر انار به پستانی شده باشد مخفی نماند که بر هر یک از این دو احتمال میتواند بود که منبتها بفتح نون و تشدید بای یک
نقطه مفتوحه و تخفیف تای دو نقطه در بالا صیغه اسم مفعول باب تفعیل باشد یعنی پرورش داده شده و کامل
رسیده از جمله میوهٔ آن درخت اصل وقال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر العبادة قول لا اله الا الله وقال خیر
العبادة الاستغفار و ذلک قول الله فی کتابه فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک شرح مضمون این گذشت
در حدیث ششم باب بیست و هفتم باب سی و هفتم اصل باب من قال لا اله الا الله والله اکبر شرح این ظاهر
میشود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثمن الجنة لا اله الا الله
والله اکبر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بهای بهشت گفتن اینست که مستحق عبادتی
نیست مگر الله والله بزرگتر است از اینکه صفت او کنند بشنو و مگر خود بی رجوع برسل چنانچه یهود و فلان
ایشان و ثنا بیان ایشان کردند یا مراد صفت باسم جامد محض است باب سی هشتم باب من قال لا اله الا الله
وحده وحده وحده شرح الوحد بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب ضرب تنهائی و نصب آن
بنیابت ظرف است نزد بعضی بتقدیر مع وحده و بنیابت حالست نزد بعضی بتقدیر منفردا وحده و بر هر تقدیر ذکر آن

اینجا برای تاکید است و تاکید سه بار اشارتست باینکه شرک اهل کتاب سه قسم است اول شرک در ربوبیت
الله تعالی چنانچه مذهب ثنویه است دوم شرک در رسالت رسول چنانچه مذهب جمعی است که نسبت علم غیب نمود
میدهند بی توسط وحی برسول سیوم شرک امامت امام مفترض الطاعة چنانچه مذهب مخالفان شیعه امامیه است و باین
اشارت شده در سورهٔ مدثر و بیان شد در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة است که نوزده فرشته موکلند بر آتش جهنم و هر ده دیگر تابعان اویند و هر یکی از هر ده موکلست بر عذاب قسمی
از اقسام ثلثه مشرکان یکی از در شش شریعت که شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و
شریعت محمد علیهم السلام است شرح این عنوان ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال جبرئیل علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله طوبی لمن قال من امتک لا اله الا الله وحده
وحده وحده شرح حقیقت طوبی بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب هشتاد و هشتم که باب
اطعام المؤمن است و در حدیث سی ام باب نود و نهم که باب المؤمن و علاماته و صفاته است است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله که خوشا باد برای کسی که گفت از
جملهٔ تو که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی تنها تنها و تنها باب سی و نهم اصل باب من قال لا اله الا الله
وحده لا شریک له عشرا در این عنوان اختصاری هست خصوصا بنابر نسخه که له الملک را حذف کرده اند و شرح این ظاهر میشود از
شرح حدیث در این باب دو حدیث است اول اصل عن عبد الکریم بن عتبة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس و قبل غروبها لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت
و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کانت کفارة لذنوبه ذلک الیوم شرح له الملک تا آخر اشارتست
بمضمون آیت سورهٔ آل عمران قل اللهم مالک الملک تا آخر لام در له الملک برای ملکیت است و تقدیم ظرف برای حصر است زیرا که
مراد بملک پادشاهی حقیقت و مدار آن بر دادن او و وا گرفتن اوست چنانچه گفته در آیت آل عمران قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء پس در دیگران عاریتست و از این قبیل نیابتست و بیان میشود در
کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث نوح صلی الله علیه و آله یوم القیمة مخفی نماند که اگر مراد اعم از حق و باطل میبود نیز
لام برای ملکیت میبود زیرا که مدار آن بقضای و قدر اوست چه بندگان مستقل در قدرت بر افعال خود نیستند و
همچنین است لام له الحمد چه مراد حمد حقیقتست و راجع میشود باستحقاق حمد و مدار آن بر توفیق و خذلان اوست چنانچه
گفته در تتمهٔ آیت سورهٔ آل عمران و تعز من تشاء و تذل من تشاء احیاء و اماته در یحیی و یمیت و یمیت و یحیی عبارتست از اعزاز
و اذلال است و اعزاز عبارتست از هدایت و توفیق اعزازست چنانچه گفته در سورهٔ منافقین و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و
اذلال عبارتست از اضلال و خذلان است و این فقره اشارتست باینکه غنا چه هر یک از اعزاز و اذلال الهی آدمی را که هی
مستمر آخر عمر آن آدمی میباشد که هی منقطع میباشد و بعد از آن ضد آن بر آن آدمی وارد میشود لا یموت صفت حی است بیده
الخیر استینافست برای بیان حی لا یموت ذلک الیوم عبارتست از مجموع شبانه روز است و اگر عبارت از روز باشد ناظر خواهد
بود به قبل غروبها و در کلام اختصار خواهد بود بتقدیر کانت کفارة لذنوب تلک اللیلة و ذلک الیوم یعنی روایتست از عبد
الکریم بن عتبه بضم عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و با یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت شنیدم از او که میگفت هر که ده بار پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها

او شریکی نیست او را در استحقاق عبادت مملوک اوست و بس پادشاهی و مملوک اوست و بس ستایش جمیع
عزیز و زنده میکند بایمان در ابتدای تکلیف و در عاقبت خوار و مرده میکند ایشانرا بکفر و جمعی را خوار و مرده میکند
در ابتدای تکلیف بکفر و در عاقبت عزیز و زنده میکند ایشانرا بایمان و او زنده عزیز است که مرده و خوار نمیشود
اصلا بیان آنکه او بدست توفیق اوست زندگی خلایق و او بر همه چیز بغایت توانا است شد آن کلمات کفاره گناهان
او شبانه روز یا یعنی که مصیبتی که مومنانرا واقع میشود در دنیا تا کفاره گناهان صغیره و کبیره بجا مراد شود
از او برطرف میشود چنانچه گفته میشود در سوره شوری و یعفوا عن کثیر دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و
آله من صلی الغداة فقال قبل ان ینقض رکبتیه عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت
و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و فی المغرب مثلها لم یلق الله عز و جل عبد بعمل افضل من
عمله الا من جاء بمثل عمله شرح ینقض بنون و قاف و صاد با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است النقض خراب
کردن دیوار و مانند آن و اینجا استعاره شده برای تغییر وضع زانوها که در حالت تشهد و سلام بوده و فی المغرب عطف است
بر قبل ان ینقض تا آخر مثلها منصوب است و در مثل بودن دو احتمال است اول اینکه مثل آنها باشد در عدد ده بار و بس
مراد پیش از غروب آفتاب است چنانچه در حدیث سابق بود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و
پنجم باب التعقیب بعد الصلوة و الدعاء که باب سی و دوم است که تاکید در این تهلیل بعد از غداة میشود و بعد از
مغرب نمیشود و مانند این می آید در حدیث سی و چهارم باب چهل و هشتم دوم اینکه آنها مثل باشد در این نیز که بعد از گذاردن
نماز و پیش از نقض رکبتین باشد پس مراد بعد از غروب آفتاب است افضل اسم التفضیل است و در آن دو احتمال است
اول اینکه بر حقیقت محمول شود پس مراد مستثنی بعض من جاء بمثل عمله است چه استثنا افاده عموم در مستثنی نمی
کند و افضل کسی خواهد بود که مثل عمل او کرده باشد و زیاده نیز کرده باشد دوم اینکه بر مجاز محمول شود چنانچه در عرف
میگویند لیس فی البلد افضل من زید یعنی که زید افضل از جمیع اهل بلد است پس مراد مستثنی جمیع من جاء بمثل عمله است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که کسی که گذارد نماز صبح را پس گفت پیش از آنکه تغییر دهد وضع دو زانوی خود را ده بار
آن کلمات را که بیان شد در حدیث سابق و گفت در غروب آفتاب مثل آن کلمات را ملاقات نکند الله عز و جل را در وقت مرگ یا در
قیامت بنده از بندگان او با عملی که افضل باشد از عمل او مگر کسی که آورده باشد مثل عمل او را یا این معنی که هیچ عملی بعد از فرایض
مثل این عمل نیست باب چهلم اصل باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب یک حدیث است و در بعض که عنوان باب نکرده نیست سه حدیث است اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله کتب الله
له الف الف حسنة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت که گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست
مگر الله تنها آنکه او شریکی در استحقاق عبادت نیست او را و گواهی میدهم اینکه محمد بنده اوست نه پسر او چنانچه یهود
عزیر را و بعض نصاری عیسی را خیال کرده اند و نه عین او چنانچه بعض نصاری در عیسی خیال کرده اند فرستاده اوست بخلاف
نوشت الله تعالی برای او در دیوان اعمال او هزار هزار حسنه باب چهل و یکم اصل باب من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا شرح این باب را عنوان در بعض نسخ نیست
و شرح این ظاهر میشود از شرح در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال فی کل یوم عشر مرات

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا كتب الله له خمسة واربعين الف حسنة
ومحا عنه خمسة واربعين الف سيئة ورفع له خمسة واربعين الف درجة شرح الها منصوب بتقدير اعني است از ضمير له چون در حكم
مفعول به است تانيث صاحبة دو احتمال دارد اول اينكه مراد از آن زن باشد دوم اينكه مراد بآن سما باشد باعتبار اينكه يهود وغلاة صفيه
ميكويند كه فاعل ما عقل عاشر است وسماء آسمان وشريك اوست كه در مرتبه وجود ليس تانيث باعتبار اينست كه سماء مونث است ولد
دو احتمال دارد اول فرزند متعارف دوم آنچه صادر شود از كسي بعنوان ايجاب چنانچه كذشت در كتاب التوحيد در شرح احاديث باب
النسبة يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت هر كه كفت در هر روزي ده بار كواهي ميدهم كه مستحق عبادتي نيست مكر الله
تنها با او شريكي در استحقاق عبادت نيست او را ميخواهم مستحق عبادتي را كه يكانه است بجز و فرد است متوجه شده بسوي او است
در حاجتها نكرفته براي خود جفتي ونه فرزندي نوشت الله تعالى براي او در ديوان اعمال او چهل و پنج هزار حسنه ومحو كرد از او چهل
و پنج هزار كناه وبلند كرد براي او در بهشت چهل و پنج هزار پايه ثواب دوم اصل وفي رواية اخرى وكن له حرزا في يومه من الشيطان و
السلطان ولم تحط به كبيرة من الذنوب شرح ودر روايتي ديكر از امام جعفر صادق عليه السلام اين تتمه نيز هست كه ميشد آن
كلمات براي او پناه در آن روز از شر شيطان وضرر پادشاه واحاطه نكرد بآنكس كبيره از كباير كناهان يا يعني كه آن كلمات باعث ميشد احتراز
بر كباير ميشوند اشارتست بقول الله تعالى در سوره بقره بلي من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
حكايت استادي شيخ بهاء الدين محمد رحمه الله تعالى ميكفت تقريبي در كيلان واقع شده بود در منزل خود بودم وملازمان حاضر
نبودند ناكاه شخصي آمد وكفت كسي شما را طلب ميكند من غافل شدم كه ملازمان را خبر كنم وبا او تنها رفتم تا شدم داخل پيش شده
ورسيدم بجمعي از علماء زيديه كه نشسته بودند چون مرا ديدند كفتند اي شيخ چون ميكوئي كه بعض مرتكب كبيره مخلد در جهنم نيست
وحال آنكه الله تعالى ميكويد بلي من كسب سيئة واحاطت به خطيئته كفتم احاطه در صورت اصرار بر كبيره است وايمان وتوحيد
باعث حسنه عظيم ومانع اصرار بر كبيره است چون اين را شنيدند هيچ جواب نكفتند وبآن شخص كفتند تا او را بمنزل خود
رسان باب چهل و دوم اصل باب من قال يا الله يا الله عشر مرات شرح اين ظاهر ميشود از شرح حديث در اين باب
يك حديث است اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال يا الله يا الله عشر مرات قيل له لبيك ما حاجتك شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت هر كه كفت يا الله يا الله تا ده بار يا يعني كه ده بار يا الله كفت پيش از شروع
در طلب حاجت خود كفته شد او را از جانب ملائكه كه موكلند بقضاء حاجات خلايق چنانچه مي آيد در حديث اول باب چهل
و ششم كه اقضوا حاجته لبيك جنس حاجت تو مراد اينست كه حاجت او البته روا ميشود باب چهل و سيوم اصل باب
من قال لا اله الا الله حقا حقا شرح در اين عنوان اختصاري هست ظاهر ميشود از حديث در اين باب يك حديث است
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال في كل يوم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودية ورقا لا اله الا
الله ايمانا وصدقا اقبل الله عليه بوجهه ولم يصرف وجهه عنه حتى يدخله الجنة شرح حقا منصوب است بر حاليت از الله
چون در حكم مفعول به است حال موكده است وتاكيد دو بار اشارتست بدو قسم اخير توحيد كه در شرح عنوان باب سي
وهشتم مذكور شد عبودية ورقا منصوبست بر مفعول له فعل محذوف تقدير اقول لا اله الا الله عبودية الرق بكسر راء بي نقطه
وتشديد قاف مملوكيت واشارتست بدو قسم مذكور توحيد وهمچنين است نصب ايمانا وصدقا اقبل الله عليه بوجهه
تا آخر كنايتست از اراده ثواب بروش تمام است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت هر كه كفت در هر روز نيست
مستحق عبادتي مكر الله بر حالي كه بكار آمدنيست در حالي كه بكار آمدنيست نيست مستحق عبادتي مكر الله از روي

بندگی وغلامی نیست مستحق عبادتی مگر الله از روی گرویدن داسپنه دو می آورد الله تعالی برا و بتمام روی خود
نمیکرداند روی خود را از او وفا آنکه او را در بهشت باب چهل وچهارم اصل باب من قال یا رب یا رب عشر مرات
شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من
قال عشر مرات یا رب یا رب قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت
پیش از شروع در طلب حاجت خود ده بار ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من گفته میشود او را از جانب
ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق لبیک چیست حاجت تو دوم اصل مرض اسمعیل بن ابی عبدالله فقال له ابو عبدالله
علیه السلام قل یا رب یا رب عشر مرات فان من قال ذلک نودی لبیک ما حاجتک شرح بیمار شد اسمعیل پسر امام جعفر
صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام پیش از طلب شفای
خدا ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من تا ده بار چه بدرستیکه هر که گفت آنرا پیش از طلب حاجت خود ندا
داده میشود از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق لبیک چیست حاجت تو سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه
السلام قال من قال یا ربی یا الله یا ربی یا الله حتی ینقطع نفسه قیل له لبیک ما حاجتک شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که گفت پیش از طلب حاجت خود ای صاحب کل اختیار من ای مستحق عبادت مشهور ای صاحب کل اختیار
من ای مستحق عبادت مشهور تا آنکه بریده شود نفس او گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلائق که
لبیک چیست حاجت تو باب چهل وپنجم اصل باب من قال لا اله الا الله مخلصا شرح مخلصا حالست از ضمیر مستتر در
قال وشرح این ظاهر میشود از حدیث در این باب یک حدیثست اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله علیه السلام
قال یا ابان اذا قدمت الکوفة فاروِ هذا الحدیث من شهد ان لا اله الا الله وجبت مخلصا له الجنة قال
قلت له انه یأتینی من کل صنف من الاصناف فاروی لهم هذا الحدیث قال نعم یا ابان انه اذا کان یوم القیمة وجمع الله
الاولین والآخرین فتسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر شرح روایتست از ابان بن تغلب که از اهل
کوفه است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در سفر حج ای ابان چون رسیدی بکوفه پس روایت کن از من این
حدیث را که هر که گواهی داد از روی اخلاص که نیست مستحق عبادتی مگر الله واجب شد برای او بهشت ابان گفت گفتم او را
بدرستیکه شان اینست که می آیند نزد من از هر قسمی از اقسام مردمان مراد اینست که جمعی که می آیند بزیارت من وقت بر
گشتن از حج منحصر در شیعه امامیه نیستند بلکه زیدیه وکیسانیه وحشویه ومعتزله و مانند ایشان می آیند پیش
نیز گویند این کلمه را از روی اخلاص آیا پس روایت کنم برای ایشان نیز این حدیث را گفت آری ای ابان بدرستیکه چون
شود روز قیامت وجمع کرد الله تعالی برای دیوان بزرگ امتان انبیای سابق مثل آدم ونوح وابراهیم وامتان انبیای لاحق
را مثل موسی وعیسی ومحمد علیهم السلام پس برطرف کرده میشود لا اله الا الله از جمیع اولین وآخرین مگر کسی که شده باشد
بر این امارت باین معنی که قایل باشد باین معنی باینکه در هر زمانی از زمان آدم تا انقراض دنیا امامی مفترض الطاعه که عالم بجمیع
احکام الهی باشد لازم است مراد اینست که دیگران از روی اخلاص نگفته اند بلکه مشرک شده اند چون خود را پیشوا و
کرده اند پس گفتن ایشان باطل وبی اعتبار است باب چهل وششم اصل باب من قال ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث موخرا موصولا است ومرفوع است محلا تا مبتدا باشد بتقدیر
ما شاء الله کان یعنی آنچه خواست الله شد واین دلالت بر قدریه لا حول استثنائیا نیست ما شاء است الحول بفتح حا

بی‌نقطه و سکون واو مصدر باب نصر بمعنی سست شدن عزم بمعنی انقباض نفس از فعلی مثل انقباض نفس مطیع از عصیان
انقباض نفس مطیع از عصیان و عاصی از طاعت القوة و در منده عزم بمعنی رغبت نفس در فعلی مثل رغبت نفس مطیع در طاعت
و رغبت نفس عاصی در عصیان و معنی لا حول و لا قوة الا بالله اینست که هیچ یک از ترک افعال اختیاریه بندگان و هیچ یک از افعال
اختیاریه بندگان نمی‌باشد مگر بوسیله انگیزی و مشیت الله تعالی و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع
قال اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله قال الله عز و جل استبسل عبدی و استسلم لامری اقضوا حاجته
شرح ما در ما دعا مصدریه است ما در ما شاء الله الاستبسال به با یک نقطه و سین بی‌نقطه مصدر باب استفعال خود را
در حرب انداختن بقصد اینکه یا کشد یا کشته شود و مراد اینجا قرار ضرر دادن با خود است الاستسلام بسین بی‌نقطه
مصدر باب استفعال کار خود را بدیگری واگذاشتن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کند
مرد پس گوید بعد از دعا کردن آنچه خواست الله تعالی شد نمی‌باشد گجی و سستی عزمی از کاری و نه قوت عزمی بکاری مگر
بوسیله انگیزی الله عز و جل گفت الله عز و جل قرار ضرر با خود داد بنده من و واگذاشت کار خود را برای فرمان من روا کنید ای
ملائکه موکل بقضای حاجات خلایق روا کنید حاجت او دوم اصل عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله سبعین مرة صرف عنه سبعین نوعا من انواع البلاء ایسر ذلک الخنق قلت جعلت فداک
و ما الخنق قال لا یعتل بالجنون شرح الخنق بفتح خاء با نقطه و کسر نون و قاف مصدر باب نصر خفه کردن لا یعتل بعین
بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب العتل کشیدن چیزی بعنوان مبالغه و در نسخ
بجای عین قاف است و بر هر تقدیر مضمون خنق است فیخنق بصیغه مجهول منصوب است یعنی روایت است از جمیل از امام جعفر
صادق گفت جمیل گفت شنیدم از او که میگفت هر که گوید آنچه خواست الله تعالی شد نیست انقباضی و نه رغبتی مگر بوسیله انگیزی
الله تعالی هفتاد بار برمیگرداند الله تعالی از او هفتاد قسم از اقسام بلا را آسانتر آن هفتاد خفه کردن گفتم قربانت
شوم چون است بیچیست خفه کردن گفت بنهایت مجذوب نمیشود بدیوانگی تا خفه کرده شود بصرع باب چهل و هفتم اصل
باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه شرح این ظاهر میشود از شرح
حدیث در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال فی دبر کل صلوة الفریضة قبل ان یثنی
رجله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه ثلث مرات غفر الله عز و جل له ذنوبه و لو
کانت مثل زبد البحر شرح اضافه در صلوة الفریضه از قبیل اضافه موصوف بصفت است نزد کوفیین و ماول است نزد غیر
ایشان بصلوة العبادة الفریضة از قبیل اضافه جزئی بکلی است مثل بنو هاشم بجای قریش چه فریضه شامل زکوة
و صوم و حج و جهاد نیز هست تا الفریضه برای نقل از وصفیت باسمیت است چه فریضه ماخوذ است از فرض بمعنی قطع
و خصوصیتی در فاعل ماخوذ است در فریضه چه معنی آن عبادتی است که جدا کرده شده باشد از سایر عبادات بنوعی از
تشدید در آن از جانب الله تعالی و اقسام آن بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب الحرم باید اهل
و قد قضی بعض مناسککم با بصد و نیم است یثنی بثاء سه نقطه و نون و یاء بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب
ضرب است الزبد بفتح زاء با نقطه و فتح باء یک نقطه و دال بی‌نقطه کف یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
هر که گفت در عقب نماز واجب لازم پیش از پیچانیدن پای خود از وضعی که در حالت تشهد و سلام داشته که طلب آمرزش
میکنم از الله که مستحق عبادتی نیست مگر او و است زنده ایستاده کننده بکار رعایا و صاحب عظمت و عظیم شمردن

متقیان چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بازگشت میکنم بسوی او سه بار بخشایش کرد الله عز وجل
برای گناهان او اگر چند که باشد مانند کف دریا در بسیاری باب چهل و هشتم اصل باب القول عند الاصباح
والامساء شرح این باب بیان سخنی است که باید گفت نزد رسیدن بصباح و نزد رسیدن بمساء صباح عبارت از طلوع
آفتاب است و رسیدن بآن اینجا عبارت از نزدیک شدن بآن است خواه اندکی پیش از آن باشد و خواه اندکی بعد از آن باشد
و برابر این قیاس است مساء که عبارت از غروب آفتاب است و در این باب سی و هشت حدیث است اول صل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله تبارک و تع و ظلالهم بالغدو والآصال قال هو الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها وهی ساعة اجابة
شرح الظلال جمع ظل بکسر ظله پناه هنگام چیزی و مراد اینجا مؤمنانند که اگر ایشان نباشند هیچیک از آسمانها و زمین
باشد نمیماند پس ایشان پناه و نگاهدار دیگران اند الغدو جمع غداة اول روز الآصال جمع اصیل بفتح همزه و کسر صاد
و سکون یاء دو نقطه در پایین آخرهای روز ضمیر هو راجع بسجود است که در صدر آیت مذکور است ضمیر وهی بهریک از قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها است و تأنیث باعتبار خبر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
تبارک و تعالی در سوره رعد و لله یسجد من فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها و ظلالهم و برای الله تعالی زمین
میکنند هر که در آسمانها است و هر که در زمین است خواهی نخواهی یعنی که هریک از احوال ایشان در تحت قضا و قدر الهی است
شل بودن و نبودن و صحت و بیماری و زیستن و مردن و فروتنی میکنند پناههای از جملهٔ ایشان در اول روز و آخر روز
امام گفت آن فروتنی پناهها دعا است پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و هریک از آن دو ساعت ساعت اجابت دعا است
دوم صل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابلیس علیه لعائن الله یبث جنوده من حین تغیب الشمس و حین تطلع فاکثروا
ذکر الله عز وجل فی هاتین الساعتین و تعوذوا بالله من شر ابلیس و جنوده و عوذوا صغارکم فی هاتین الساعتین
فانهما ساعتا غفلة شرح من در من حین یعنی فی است و حین هر دو مجاز و مضاف بجمله است فانهما ساعتا غفلة اشارت است
بتفسیر آیت سورهٔ اعراف بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین و بیاید در شرح حدیث هفدهم یعنی روایتست از امام محمد باقر
ع گفت ابلیس که بر او باد لعنتهای الله تعالی پراگنده میکند لشکرهای خود را از وقتی که فرو میرود آفتاب و از وقتی که طلوع میکند
آفتاب یعنی که دو ساعت مرکب از جزء آخر روز و جزء اول شب و ساعت مرکب از جزء آخر شب و جزء اول روز لشکرهای ابلیس تا زمین روند
در غافل کردن اکثر مردمان از یاد الهی پس بسیار کنید یاد الله عز و جل را در این دو ساعت یعنی که شروع در ذکر
کنید پیش از غروب و پیش طلوع و پناه برید بالله تعالی از شر ابلیس و لشکرهای او و پناه دهید اولاد کوچک خود را بالله تعالی
در این دو ساعت چه بدرستی که آنها دو ساعت غفلتند سیوم صل عن احدهما علیهما السلم قال من قال اللهم انی اشهدک
واشهد ملائکتک المقربین و حملة عرشک المصطفین انک انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم و ان محمدا عبدک و رسولک
و ان فلان بن فلان امامی و ولیی و ان اباه رسول الله صلی الله علیه و آله و علیا و الحسن و الحسین و فلانا و فلانا حتی
ینتهی الیه ائمتی و اولیائی علی ذلک احیی و علیه اموت و علیه ابعث یوم القیمة و ابرأ من فلان و فلان و فلان فان مات فی
لیلته دخل الجنة شرح حاملان عرش و صفت صنف اول از بنی آدم است و گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب
سیم که باب العرش و الکرسی است در شرح حملة العرش و العرش العلم ثمانیة اربعة منا و اربعة ممن شاء الله تعالی و
صنف دوم از ملائکه است چنانچه ظاهر حدیث چهاردهم این باب است الرحمن خبر دیگر ان است یا خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر انت الرحمن اباه بصیغه مفرد است و رسول عطف بیان اباه است و علیا عطف اباه است یعنی بصیغه معلوم نیست

وضمیر مستتر راجع بمن قال است الاولیاء جمع ولی جمیع کاولی بتصرف اند درکسی از خودش فلان در اول منون است و در
دوم و سیوم بی تنوین است بر اینجا ینکه کنایت است از ابی بکر که منصرفست و دوم و سیوم کنایاست از عمر و عثمان که غیر منصرف است
و میتواند بود که هر سه با تنوین باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در
اول شب خدایا بدرستیکه من گواه میگیرم ملائکه تر اکه مقربان درگاه تواند و گواه میگیرم حاملان عرش تر اکه برگزیدگانند
بر اینکه تو که توئی آن مستحق عبادت مشهود که نیست مستحق عبادتی مگر تو مدبر کل عالمی مهربان بمؤمنانی و بر اینکه محمد بنده تو
و رسول تست و اینکه حجة بن الحسن مثلا امام منست و ولی بتصرف است در من از خودم و بر اینکه پدر او رسول الله صلی الله
علیه و آله و علی و حسن و فلان و فلان تا آنکه برسد بسوی حجة بن الحسن مثلا امامان من و ولی بتصرف اند در من از خودم یعنی
که هر یک در زمان خود حکمی که کرده باشند و شامل من باشد در زمان خودم آن حکم در من جاری و مفترض الطاعة است بر این
تصدیق تو زندگانی میکنم و بر آن میمیرم و بر آن بر انگیخته میشوم در روز قیامت و میگریزم از ابی بکر و عمر و عثمان پس اگر مرد در شب
خود کاین کلمات را دارد داخل بهشت شد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی جعفر علیه السلام
قال یقول اذا اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم و آمنت بسرهم و علانیتهم
و شاهدهم و غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیهم علیه السلام و الاوصیاء و
ارغب الی الله فیما رغبوا الیه لا حول و لا قوة الا بالله شرح اصبحت از افعال تامه است بالله متعلقست بمؤمنا و تقدیم
برای حصر است مؤمنا حال است از ضمیر اصبحت سنتهم صیغه جمع است سرهم اشارت بتصدیق وجوب تقیه کلیه است در نگاه
داشتن راز است در موضع آن و غائبهم اشارت بوجوب امامت امام در وقت غیبت صاحب الزمان علیه السلام است ارغب
برای بی نقطه و غین با نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است الرغبة میل و چون متعدی بالی شود
بچیزی که ممکن نیست متضمن معنی تضرع است و تعدیه آن بفی برای تضمین است معنی طمع است ضمیر الیه راجع بالله است
و عاید بما محذوفست بتقدیر الیه فیه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام که گفت میگوئی
چون صبح بسیی که صبح رسیدم بر حالی که مؤمنم بربوبیت الله تعالی و بس بر اسلام که دین محمد است و بر راه و روش او یعنی
در مسائل حرام و حلال و بر اسلام علی یعنی راه و روش او یعنی و بر اسلام اوصیای محمد و علی و راهها و روشهای ایشان
اشارتاست باینکه همچشمان ایشان و نا بینا آن همچشمان مشرکند مؤمن شدم بپنهان محمد و علی و اوصیاء آشکار
ایشان و حاضر ایشان و غایب ایشان و پناه میگیرم بالله تعالی از انچه پناه گرفتند از ان رسول الله صلی الله علیه و آله
و علی علیه السلام و اوصیای و تضرع میکنم بسوی الله تعالی با طمع در آنچه تضرع کردند محمد و علی و اوصیای بسوی
الله تعالی با طمع در آن و نیست بچیده شدن عزم از کاری و نه قوت عزم در کاری مگر بتدبیر الله تعالی پنجم اصل [illegible]
ابو عبد الله علیه السلام ان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا کان اذا اصبح قال ابتدی یومی هذا بین
یدی نسیانی و عجلتی بسم الله و ما شاء الله فاذا فعل ذلک العبد اجزاه مما نسی فی یومه شرح باء در بسم الله متعلق
با بتدی است و ما شاء الله عطف بر ابتدی تا آخر است ما شاء الله مبتدا است و خبرش محذوف بتقدیر ما شاء الله یکون
فاذا فعل تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه امام زین
العابدین صلوات الله علیه چون بصبح میرسید میگفت ابتداء و افتتاح میکنم امروز خود را پیش از فراموشی
خود چیزیرا که باید کرد و پیش از شتاب زدگی در چیزی که آهستگی در آن باید که تا چیزی فراموش نشود بنام الله تعالی

وآنچه خواسته باشد الله تعالی بقضا و قدر خود از نسیان و عجله و غیر آنها خواهد شد پس چون کرد آنرا بنه بآن
معنی که گفت آنچه را که علی بن الحسین علیهما السلام میگفت کائن میشود او را از آنچه فراموش کرد در آن روز مخفی
نماند که ذکر عجله در اینجا نشاید برای اشارت با نکه عجله از قبیل عطف است باعث چیزی بران چیز است مفسد عجله
نسیان است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال هذا حین یمسی حف بجناح من اجنحة جبرئیل
علیه السلام حتی یصبح استودع الله العلی الاعلی الجلیل العظیم نفسی و من یعنینی امره استودع الله نفسی
المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته کل شیء ثلث مرات شرح حف بحای بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی مضاعف
مجهول باب نصر است احاطه جناح جبرئیل عبارت از کمال محفوظ بودن است چون جبرئیل حافظ مومنان است چنانچه می آید
در حدیث یازدهم باب بیست و پنجم الاستیداع طلب اینکه با مانت نگاهدارد کسی چیزی را یعنینی بعین بی نقطه و نون و یای
دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است امره مرفوع و فاعل امره است تصف الله المرهوب صفت الله است
المتضعضع بضاد و صاد با نقطه و دو عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعلل منصوب است کل مرفوع و فاعل المتضعضع است
ثلث منصوب است بنا بر صفت مفعول مطلق قالا است که محذوف است بتقدیر قولا ثلث مرات یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که گفت این را که میگویم در وقتی که بشام میرسد احاطه کرده شد به بالهای جبرئیل علیه السلام تا
وقتی که بصبح رسد میسپارم با الله که بلند مرتبه است بلند مرتبه تر از هر چیز است بزرگ است بغایت بزرگ است خودم را و
هر کرا که بفکر می اندازد مرا کار او یا بیمعنی که دوست میدارم او را می سپارم بالله خودم را صفت الله اینست که ترسیده
شده است بغایت ترسیده شده است فروتنی میکند برای بزرگی او هر چیز سه بار هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا امسیت فقل اللهم انی اسألک عند اقبال لیلک و ادبار نهارک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ادع بما احببت شرح صلوات عبارت از نماز شام است و جمع باعتبار تعدد مکلفان است الدعاة
بضم دال بی نقطه جمع داعی موذنان که خوانندگان خلایق اند بسوی نماز میتوانند بود که مراد طلب کنندگان حاجتها باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بشام رسی پس بگو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
نزد آوردن شب تو و پشت گردانیدن روز تو و حاضر شدن نمازهای تو و آوازهای خوانندگان تو مردمان را بسوی
نماز اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و دعا کن بآنچه دوست داشتی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما
من یوم یأتی علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم انا یوم جدید و انا علیک شهید فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا
اشهد لک به یوم القیمة فانک لن ترانی بعدها ابدا قال و کان علی علیه السلام اذا امسی یقول مرحبا باللیل الجدید
والکاتب الشهید اکتبا علی اسم الله ثم یذکر الله عز و جل شرح ذلک الیوم منصوب است بر ظرفیت مجازی و مرفوع
بر فاعلیت میتواند بود بنا بر اول در قال ضمیر راجع بیوم مستتر است نسبت قول و شهادت بروز با وجود آنکه امر موهوم
و اعتباری است و موجود خارجی نیست اصلا باعتبار اینست که آدمی را در هر روز اقوال و افعال و حرکات مخصوص آن روز
هست و اثر و علامت آن در اعضا و جوارح آدمی میماند آنها میمانند در روز قیامت شهادت میدهند بزبان حال
بر آن اقوال و افعال و حرکات پس روز بزبان حال میترساند آدمی را از شهادت اثر آنچه در آن روز واقع شود که مانند
شهادت آن روز است بعدها مبنی بر ضم است بتقدیر بعد هذا ها بالف مقصوره و ممدوده اسم فعل است بمعنی خذ بها
بمد و دو همزه آن مفتوح است و ها بالف مقصوره گاهی مستعمل میشود برای خواندن شتران باب علف میتواند بود

که اینجا ماخوذ از ان باشد و حاصل همه یکیست ابدا بکسر همزه و سکون با و فتح دال بی‌نقطه و سکون همزه بصیغه
امر باب منع است و در صورتی که ها با الف مقصوره باشد الف آن بالتقاء ساکنین می‌افتد در صورت وصل و نمی‌افتد در
صورت وقف یا ساکن و در اواخر کتاب من لا یحضره الفقیه در باب النوادر چنین است فانک لن ترانی بعد هذا ابدا و شرح این
ظاهر است مرحبا بفتح میم و سکون را بی‌نقطه و فتح حاء بی‌نقطه و با یک نقطه منصوبست بمفعولیت فعل محذوف و تقدیر
صادفت رحبا المرحب مصدر میمی باب علم و حسن بمعنی وسعت در حال یعنی خوشحالی باد بدل و برای سببیت است پس مرحبا
باللیل یعنی اینست که دریافتیم خوشحالی را بسبب این شب و بجای خوش آمد شب مستعمل میشود الشهید حاضر و گواه
و هر دو اینجا مناسب است علی بالفجر حرف است اسم مجرور است الکتاب خطاب یا دو کاتب است پس مراد بالکاتب جنس
نویسنده است بذکر بصیغه مضارع معلوم غایب است و ضمیر مستتر راجع بعلی علیه السلام است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روزی که می‌آید بر سر فرزند آدم مگر آنکه گفت حال او را گر در همان روزی که آ
فرزند آدم که من روزی تازه ام و من بر تو گواهم پس بگو در من خیر را و بکن در من خیر را تا گواهی دهم برای تو بآن خیر در روز
قیامت چه بعد ازین که تو نخواهی دید مرا بعد از این فرا گیر این پند را و شروع کن دعا را و الصبح بذکر آنکه امام گفت امیر المؤمنین
علیه السلام چون شام میرسید میگفت دریافتیم خوشحالی را بوسیله این شب تازه و نویسنده و حاضر بنویسید بنام
الله تعالی را آنچه اگر می‌نویسید باین معنی که اول نام الله تعالی را بنویسید بعد از آن هرچه میکنم بنویسید بعد از آن
امیر المؤمنین علیه السلام شروع در ذکر الله عز و جل میکرد ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا تغیرت الشمس
فاذکر الله عز و جل وان کنت مع قوم یشغلونک فقم وادع شرح الشمس مستعمل میشود در قرص و در پرتو و هر دو اینجا مناسب است
چه هر کدام در وقت غروب تغییر دیسنک می‌یابد یشغلونک بصیغه مضارع معلوم باب منع یا باب افعال است یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت چون متغیر گردد نور آفتاب در وقت نزدیک شدن غروب پس یاد
الله عز و جل میکند کن بدعا و اگر باشی با جمعی که باز میدارند ترا از ذکر پس برخیز و متوجه خلوت شو و دعا کن دهم اصل
عن شریف بن سابق عن الفضیل بن ابی قرة عن ابی عبد الله علیه السلام قال تلک تناسخها الانبیاء من آدم علیه
السلام حتی وصلن الی رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا اصبح یقول اللهم انی اسالک ایمانا تباشر به قلبی و
یقینا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی و رضنی بما قسمت لی و رواه بعض اصحابنا و زاد فیه حتی لا احب تعجیل ما
اخرت و لا تاخیر ما عجلت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اصلح لی شانی کله و لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین ابدا و صلی الله علی محمد و آله شرح تناسخها بنون و سین بی‌نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل
است التناسخ گرفتن جمعی چیزی را بنوبت بوسیله تغیر احوال روزگار یا وجود بقای آن چیز بحال خود و از آن ماخوذ است
تناسخ و مناسخه در میراث یعنی انتقال میراث از جمعی بجمعی دیگر پیش از قسمت آن میراث ضمیر کان در اصبح و یقول
راجع برسول الله است یا راجع بکل واحد از انبیا است و حاصل هر دو یکیست حتی اعلم یعنی حتی اعمل بمقتضی علمی
و عبارت از توکل است در آیت سوره توبه و علی الله فلیتوکل المتوکلون المومنون الشان بفتح شین با نقطه و سکون
همزه و گاهی منقلب بالف میشود کار و رواه عبارت شریف بن سابق است یا حی تا آخر مخصوص روایت بعض اصحاب است
یا مشترک است میان هر دو روایت یعنی روایتیست از شریف از فضل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کلمه از یکدیگر
بمیراث بردند پیغمبران از زمان آدم تا آنکه رسیدند آن سه کلمه بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این آنکه

رسول علیه السلام چون بصبح میرسید میگفت این سه کلمه را اول حالا یا بعد ستی که من طلب میکنم از تو توفیق
ایمانی را بربوبیت تو که ملاقات تو کنی بوسیله آن ایمان دل مرا بایمعنی که ایمان من بظاهر دل و باطن دل هر دو باشد
نه مانند ایمان اهل شک دوم و طلب میکنم از تو توفیق کمال قرار خاطر بر ولایت تو مومنان را بمعنی همسازی تو برایشان
ایشان تا آنکه قرار دهم با خود اینرا که شان اینست که برنمیخورد مرا مصیبتی و آزاری در دنیا مگر آنچه سرنوشت کردی برای
نفع من تا در روز قیامت اثر آن ظاهر شود اشارتست بآیت سوره توبه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون سیوم و طلب میکنم از تو توفیق راضی بودن بآنچه قسمت من کردی در دنیا اشارتست بآیت
سوره حدید لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب شصت و یکم که باب ذم
الدنیا والزهد فیها است و روایت کرده است حدیث را بعض یاران ما غیر فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق علیه السلام و
زیاد کرده در کلمه سیوم اینرا که تا بخدمت که دوست ندارم شتابان کردن چیزیرا که واپس انداختی آنرا مثل اینکه گاهی جاهلان
میگویند که فلان باران اگر زودتر میبارید بهتر میبود و نه واپس انداختن چیزیرا که شتابان کردی آنرا مثل اینکه گاهی جاهلان
میگویند که فلان باران اگر دیرتر میبارید بهتر میبود ای زنده ای ایستاده کننده بکار خلایق بمهربانی تو زاری میکنم اصلاح
کن برای من کار مرا همگی آن و مگذار مرا بخودم در زمانی بچشم زدن هرگز درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او یازدهم

اصل وعن ابی عبد الله علیه السلام الحمد لله الذی اصبحنا والملک له اصبحت عبدک وابن عبدک ابن امتک فی قبضتک
اللهم ارزقنی من فضلک رزقا من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب واحفظنی من حیث احتفظ ومن حیث لا احتفظ اللهم
ارزقنی من فضلک ولا تجعل لی حاجة الی احد من خلقک اللهم البسنی العافیة وارزقنی علیها الشکر یا واحد یا احد یا صمد
یا الله الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یا الله یا رحمن یا رحیم یا مالک الملک ورب الارباب وسید السادات
ویا الله لا اله الا انت اشفنی بشفائک من کل داء وسقم فانی عبدک وابن عبدک اتقلب فی قبضتک

شرح وعن ابی عبد الله علیه السلام عطف است بر عن ابی عبد الله علیه السلام در حدیث سابق و اشارتست باینکه سند این حدیث
و حدیث سابق یکیست و تصریح باین نشده که در صبح باید گفت یا در ظهر اصبحت عبدک از قبیل التفات از غیبت بخطاب
است القبضه بفتح و ضم قاف چیزیکه در کمال تصرف کسی باشد چنانچه گویا که در مشیت اوست و مراد اینجا مملکت پادشاهی
من کل داء متعلق بشفائک است و میتواند بود که متعلق باشفنی باشد و براین تقدیر ذکر بشفائک احتراز است از شفای
اندک و بی اعتبار چنانچه گویا که شفای الهی نیست اتقلب بقاف و با یکنقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب انفعال یا
تفعل است الانقلاب گردیدن از حالی بحالی مثل گردیدن از طفولیت بجوانی و از جوانی به پیری التقلب تصرف در کارها باختیار
یعنی و در روایتست از فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق علیه السلام در ادعیه صبح که سپاس الله تعالی راست که بصبح رسیدیم
برحالی که پادشاهی از آن اوست بصبح رسیدم برحالی که بنده توام و پسر بنده توام و پسر کنیز توام در مملکت توام خدایا روزی
ده مرا از فضل رحمت تو روزئی از راهی که میشمرم آنرا از راههای روزی دادن تو مرا و از راهی که نمیشمرم و نگاهدار مرا
از ضرر راهی که خود داری میکنم از ضرر آن راه و ضرر راهی که خود داری نمیکنم خدایا روزی ده مرا از فضل رحمت تو و مگردان
برای من حاجتی بسوی هیچیک از مخلوقات تو که گدائی کنم از او خدایا بپوشان مرا لباس فراغت و روزی کن مرا شکر آن
عافیت ای یگانه ای بیجزو قرین ای مقصود خلایق در حاجتها ای مستحق عبادت شهود که نزاییده و زاده نشده و نبوده
او را همتا هیچیک ای مستحق عبادت شهود ای مدبر کل عالم ای مهربان بمومنان ای صاحب پادشاهی و صاحب کل اختیار

هر صاحب اختیاری مالک هر مالکی ای مستحق عبادت مشهود نیست مستحق عبادتی مگر تو خلاصی ده مرا خلاصی که از
شستن از هر دردی و بیماری خواه بدنی و خواه نفسانی چه بد است که من بنده تو و بنده زاده توام میگردم از حالی بحالی بد
مملکت تو دوازدهم متن دعاء امیر المؤمنین علیه السلام انه کان یقول اللهم انی وهذا النهار خلقان من خلقک اللهم
لا تبتلنی به ولا تبتله بی اللهم ولا تره منی جرأة علی معاصیک ولا رکوبا لمحارمک اللهم اصرف عنی الازل واللاواء والبلوی
وسوء القضاء وشماتة الاعداء ومنظر السوء فی نفسی ومالی شرح الابتلاء مصدر باب افتعال در آزار و محنت انداختن
کسی را ابتلاء آدمی بوسیله روز عبارت از قضای بیماریها و انواع بلا در آن روز داشتن و ابتلای روز بوسیله آدمی عبارت از قضای
شرک و کفر در آن روز است نه معاصی دیگر بقرینه واو عطف در ولا تره اگرچه میتواند بود که از قبیل عطف خاص بر عام باشد
مراد بمعاصی اینجا کبایر است المحارم جمع محرم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل چیزهایی که نهی الهی متعلق بآنها شده مراد
اینجا صغایر است الازل بفتح همزه و سکون زای با نقطه مصدر باب ضرب محبوس کردن و بکسر همزه دروغ و بلای سخت
اللاواء بفتح لام و سکون همزه و واو و الف ممدوده سختی روزگار البلوی بفتح باء یکنقطه و سکون لام و فتح واو
و الف مقصوره اندوهی که بدنرا لاغر کند السوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب نصر آزرده کردن مبالغه
بفاعلست الشماتة بفتح شین با نقطه مصدر باب علم خوشحال شدن ببلای دشمن منظر بفتح میم و سکون نون و فتح
ظای با نقطه و راء بی نقطه مصدر میمی باب نصر است مضاف است بمفعول السوء بضم سین بی نقطه بدی و مراد اینجا بدیست فی
نفسی بمنظر است یعنی راوی بالا بر دو سند روایت کرد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که او میگفت در اول روز خدایا من و
این روز دو آفریده ایم از آفریده تو خدایا مبتلا مکن مرا بوسیله این روز و مبتلا مکن این روز را بوسیله من خدایا و منما
بعد از جانب من جرأتی بر معاصی ترا و نه ارتکاب حرامهای ترا خدایا برگردان از من حبس را و سختی را و اندوه را و آزرده
کردن قضا و قدر را و دشمنکامی را و نگاه متعلق ببد را در خودم و مالم متن قال ومامن عبد یقول حین یمسی ویصبح رضیت
بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبالقرآن بلاغا وبعلی اماما ثلثا الا کان حقا علی الله العزیز
الجبار ان یرضیه یوم القیمة شرح ربا و نظایر آن منصوب است بر تمیز از نسبت در جمله یا بر حالیت از مفعول باء بناء
اختلاف نحاة در مثل لله دره فارسا البلاغ بفتح باء یکنقطه و غین با نقطه آنچه کافی باشد اشارتست بآنکه
معرفت محکمات قرآن کافیست برای تمیز میان امام حق و امام باطل در هر زمان بلکه برای تمیز میان حق و باطل در هر مشکل باعتبار
اینکه امام حق هر زمان عالم است بجمیع متشابهات و مشکلات چنانچه گفته در سوره البقره شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان و بیان شد در خطبه مصنف در شرح وخطر علی غیرهم تا آخر باآنکه نیست
آنچه می آید در حدیث سیزدهم او کتاب فضل القرآن که لو مات من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان
یکون القرآن معی اگر بمیرد هر که میان مشرق و مغرب است هر آینه دلگیر نمیشدم بعد از آنکه باشد علم قرآن و عمل بقرآن
با من یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گوید در شام و صبح راضی شدم بالله تعالی که صاحب کل
اختیار من باشد و راضی شدم بدینی شریف که دین من باشد و راضی شدم بمحمد صلی الله علیه وآله که پیغمبر من باشد
و راضی شدم بقرآن که کافی باشد در تمیز میان حق و باطل و راضی شدم بعلی که امام من باشد بی واسطه سه بار مگر
آنکه شد لازم بر الله تعالی که لجی فنک بغایت توانا است اینکه راضی کند او را در روز قیامت باینمعنی که آنقدر عطا
باو کند که راضی شود متن قال وکان یقول علیه السلام اذا امسی اصبحنا لله شاکرین وامسینا لله حامدین

فلك الحمد كما امسينا لك مسلمين سالمين قال واذا اصبح قال امسينا لله شاكرين واصبحنا لله حامدين
والحمد لله كما اصبحنا لك مسلمين سالمين شرح لله متعلق است بشاكرين وتقديم براي حصر است وفرق ميان شكر وحمد
اينجا اينست كه اول تعظيم براي جوارح بجميع جوارحست كه از ايض متعلق بآنها شده ودوم تعظيم بزبان است پس
شاكرين هر دو جا حال المقدرة است حامدين هر دو جا حال محققه است چون تقدير الله تعالى شكر را در روز كه ماضي
شده معلوم ما ميشود در اول شب بسبب اداي فرائض مثل نماز وتقدير الله تعالى شكر را در شب معلوم ما نميشود در اول
شب بلكه آنچه معلوم ماست حمد است وپس شكر را نسبت بماضي داد وحمد را نسبت بحال داد وبراين قياس است فقره دوم
كاف در كما هر دو جا براي تشبيه است وما مصدريه است ظرف قائم مقام مفعول مطلق براي نوع است بتقدير حمدا كما
واينجا افاست مقتضي در مقام مقتضا شده زيرا كه امسا و اصبا است مثلا اقتضا ميكند نوعي عظيم از حمد را پس كه ميآيد
در آن وقت آن حمد واقع شده ودر اين وقت انشا مانند آن ميشود ونظاير اين بسيار است مثل احسن كما احسن
الله اليك لك متعلق است بهريك از مسلمين وسالمين مراد با سلام اينجا انقياد است ومراد بسلام خالص بودن از غش
بودن است يعني راوي ميگفت وامير المؤمنين عليه السلام ميگفت چون بشام ميرسيد بصبح رسيديم برحالي كه مقدر بود كه
شكر گذاران باشيم در روز براي الله تعالى وبس وبشام رسيديم برحالي كه حامدانيم براي الله تعالى وبس پس براي تست
حمد چنانچه بشام رسيديم برحالي كه براي تو وبس فرمان بردارانيم خالصانيم راوي ميگفت وچون بصبح ميرسيد ميگفت
بشام رسيديم برحالي كه مقدر بود كه شكر گذاران باشيم در شب براي الله تعالى وبس وبصبح رسيديم برحالي كه حامدانيم براي
الله تعالى وبس براي تست حمد چنانچه بصبح رسيديم برحالي كه براي تو وبس فرمان بردارانيم خالصانيم سيزدهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي عليه السلام يقول اذا اصبح بسم الله وبالله والى الله وفي سبيل الله وعلى
ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم اليك اسلمت نفسي واليك فوضت امري وعليك توكلت يا رب العالمين اللهم احفظني
بحفظ الايمان من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي لا اله الا انت لا حول ولا قوة الا
بالله نسالك العفو والعافية من كل سوء وشر في الدنيا اللهم والآخرة اني اعوذ بك من عذاب القبر ومن ضغطة
القبر ومن ضيق القبر واعوذ بك من سطوات الليل والنهار شرح ظرف در بسم الله وچهار نظير آن متعلق است بفعل
محذوف بتقدير ابتدي او اسلم الله مراد بسبيل الله پيروي علم وترك پيروي ظن است كه مصداق آن در رعيت پيروي امام
حق است كه راه قبول الله تعالى است عمل وراه سلوك خلائق است بسوي خلائق رضاي الهي وغير آن راه راه سخط الهي است
نه راه رضا باء اينجا در بحفظ بسبب هست سيوم اين باب براي سببيت مجازي است مثل ضربته بضرب شديد واضافه مصدر
بمفعول است واين فقره بجاي مفعول مطلق براي نوع است مثل اينكه گويي احفظني حفظ الايمان يعني احفظني حفظا
شديدا واشارتست باينكه الله تعالى آسمانها وزمين را وساير عالم را بطفيل حفظ ايمان مؤمنان حفظ ميكند
پس حفظ او ايمان را اشد از حفظ او چيزي هر چيزهاي ديگر است عن اشمست يعني جانب چه يمين وشمال عبارت از عضو
مخصوص است نه جانب بخلاف بين يدي وخلفي وفوقي وتحتي پس عن يميني وعن شمالي بتقدير من عن يميني ومن عن شمالي است
وترك من شده براي اجتماع دو حرف جر بحسب صورت وكاهي مذكور ميباشد مثل قول قطري ولقد اراني للرماح دريئة
من عن يميني مرة وشمالي من در من قبلي بفتح ميم وسكون نون موصوله است عطف است بر ضمير منصوب در احفظني
قبلي بكسر قاف وفتح باء يك نقطه ظرف وصله موصول ما است الحول الحيلة غرم يعني سستي قصد وكرديدن از كار بعبر از

آن بر سبیل اختیار القوه راستی و درستی عزم یعنی توجه بسوی کاری بکردن آن بر سبیل اختیار مراد بسوء بضم سین
بی‌نقطه اینجا عذاب دنیاست و مراد بشر عذاب آخرتست پس فی الدنیا والآخرة نشر مرتبست یا مراد بسوء اینجا
و مراد بشر عذاب بدن است السطوات بفتح سین بی‌نقطه و فتح طاء بی‌نقطه جمع سطوه بسکون طاء یعنی حمله بر کسی
بر کردن و مراد اینجا عذابهای الٰهیست مردمان را در دنیا که گاهی اثر آنها بر ایشان مترتب میشود مثل آنکه عذاب قوم
یونس و بیان شد در باب سیوم که باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء است و گاهی مترتب نمیشود مثل آنکه عذاب قوم عاد
و ثمود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم چون بصبح میرسید میگفت ابتدا میکنم افعال امروز را
بنام الله و بوسیله انگیزی الله و بسوی رضای الله تعالی و در راه الله تعالی بقبول عمل و بر دین رسول الله صلی الله علیه و آله
که دین اسلام است خدایا بتو سپردم خودم را و بتو واگذاشتم کارم را و بهر چه کنی با من راضی شدم ای صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز خدایا نگاه دار مرا بنگاه داشتن ایمان از پیش من و از پس من و از جانب راست من و جانب چپ من و از
بالای من و از پایین من و نگاه دار هر که از نزد من است از اهل من و دوستان من نیست مستحق عبادتی مگر تو نیست
پیچیدگی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مثل توفیق و خذلان طلب میکنم از تو
تجاوز از گناهان او حفاظت از هر بد کرده در دنیا و آخرت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از عذاب قبر و از فشردن و از
تنگی قبر و پناه میگیرم بتو از حملها که در شب و روز بر مردمان واقع میشود و بلاها بر سر ایشان می‌آورد اللهم رب
المشعر الحرام ورب البلد الحرام ورب الحل والاحرام ابلغ محمدا وآل محمد عنی السلام اللهم انی اعوذ بدرعک الحصینة
واعوذ بجمعک ان تمیتنی غرقا او حرقا او قودا او شرقا او صبرا او سما او تردیا فی بئر او اکیل سبع او موت الفجأة او بشیء
من میتات السوء ولکن امتنی علی فراشی فی طاعتک وطاعة رسولک صلی الله علیه وآله مصیبا للحق غیر مخطئ او فی
الصف الذی نعتهم فی کتابک کانهم بنیان مرصوص اعیذ نفسی وولدی وما رزقنی ربی بقل اعوذ برب الفلق حتی
یختم السورة واعیذ نفسی وولدی وما رزقنی ربی بقل اعوذ برب الناس حتی یختم السورة المشعر بفتح و کسر میم و سکون
شین با نقطه و فتح عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه کوچک کوهی که در پشت مسجد مزدلفه است الحرام بفتح حاء بی‌نقطه آنچه
عظیم القدر است و حرمت آن نگاه باید داشت البلد الحرام مکه است الحل بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید لام میتواند بود که
مصدر باب ضرب و ضد احرام بکسر همزه باشد که مصدر باب افعال است یعنی دخول کسی در عملی از اعمال عمره یا حج که با آن
ممنوع شود از چیزی چند که ممنوع نبود پیشتر از آنها و میتواند بود که بمعنی مواضع حل و ضد احرام بفتح همزه باشد که
جمع حرم بفتح حاء و فتح راء است یعنی مواضع احرام بکسر همزه و بر این تقدیر حل بصیغه جمع نیست برای اینکه اصل آن
مصدر است و بنا بر بعض نسخ که الحل والحرام است میتواند بود که حل مصدر باب ضرب و ضد حرام بفتح حا باشد که مصدر
باب حسن است یعنی باعث استحقاق مذمت بودن عملی ابلغ بصیغه امر باب افعال است الدرع بکسر دال و سکون راء بی‌نقطه
و عین بی‌نقطه زره الحصینة بفتح حاء بی‌نقطه و کسر صاد بی‌نقطه و نون مستحکم مراد بزره مستحکم الٰهی تقویست با عافیت از هر
بلاء است چنانچه حال خاصان الٰهیست که نگاه میدارد ایشان را از بلا در دنیا و آخرت در جمیع احوال و بیان شد در کتاب الایمان
والکفر در باب دویست و هفتم الجمع بفتح جیم و سکون میم فراهم آوردن و جماعت بضم و کسر جیم پوشیده از دیگران
چنانچه گویا که در مشت گرفته شده و همه اینجا مناسب است و بنا بر اول مراد فراهم آوردن جمیع اسماء حسنی است و بنا بر
دوم و سیوم مراد خاصانست مثل اهل تقوی مطلقا یا مثل خاصانی که با امام زمان‌اند و پنهان شده‌اند از اکثر خلق بنی

آنکه بتقدیر من آن است نصب غرقا و معطوفات بر آن بر حالیت است و در مصادر مضاف محذوف است مثل غرقا
که بتقدیر ذا غرق است و در غیر مصادر مضاف محذوف نیست مثل اکیل فعیل بمعنی مفعول ب بشیء برای ملابست است و ظرف مستقر است
الغرق بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه و قاف مصدر باب علم فرو رفتن در آب الحرق بفتح حاء بی نقطه و
فتح راء بی نقطه و قاف مصدر باب علم سوخته شدن الشرق بفتح شین با نقطه و فتح راء بی نقطه و قاف مصدر
باب علم گلوگیر شدن بآب و طعام و مانند آنها القود بفتح قاف و فتح واو و دال بی نقطه مصدر باب نصر قصاص الصبر
بفتح صاد بی نقطه و سکون با یکنقطه و را بی نقطه مصدر باب کشتن کسی بحبس او در زندان و مانند آن چه انکه عرض
از گرسنگی یا تیر انداختن بجانب او یا مانند آنها السم بفتح سین بی نقطه و تشدید میم مصدر باب نصر زهر اشامانیدن
کسی را التردی براء بی نقطه و کسر دال بی نقطه مشدده و یاء دو نقطه در پایین تفعل افتادن از بالا به پایین الاکیل بفتح
همزه و کسر کاف خورده شده الفجاءة بضم فاء و جیم و الف و همزه مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن چیزی بر سر کسی البنات
بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین انواع مردن السوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب نصر آزرده
کردن و اضافه میتات بان از قبیل اضافه فاعل بفعل صادر از آنست ادخال حرف جر بر صیغه امر با وجود آنکه حرف جر مخصوص
اسم است مبنی بر اینست که مجموع قل اعوذ تا آخر اسم است چه مراد لفظ است چنانچه شیخ رضی رحمه الله تع در شرح کافیه
در اول بحث مفعول مطلق گفته ضربت باعتبار انه مقول لیس بفعل بل هو اسم لان المراد هذا اللفظ المقول حتی بختم
السور تمهید دعا کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر علیه السلام است بختم منصوب
و مرفوع میتواند بود البنیان ضد فرود آوردن و مراد اینجا مبنی است المرصوص مستحکم ماخوذ است از رصاص بفتح راء بی
بمعنی قدر مشترک میان سرب و قلعی گو یا کن آن مبنی از رصاص ساخته شده یعنی خدایا ای صاحب کل اختیار مشعر صاحب
حرمت و صاحب کل اختیار شهر صاحب حرمت و صاحب کل اختیار بجا اختیار بودن و احرام بر سان محمد را و آل محمد را انجاب
من سلام خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بر تو که مستحکم است در پناه میگیرم بفراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را یا بجا
توانا اینکه میرانی مرا بر حالت فرو رفتن در آب یا سوختن یا ماندن چیزی در حلق یا قصاص یا محبوس کردن یا زهر دادن یا
افتادن در چاهی یا بر حالی که ماکول درنده باشم یا بر حالت مردن ناگاه آمدن ملک الموت یا بر حالی که بر وجهی از انواع
مرگها آزرده کردن باشم غیر آنچه مذکور شد و لیکن میراند مرا بر بستر مردن فرمان برداری تو و فرمان برداری رسول تو
صلی الله علیه و آله بر حالی که در یافته باشم حق ترا غیر متجاوز از حق باشم یا در موضعی که مدح کرده ای ایشان را در کتاب خود در
سورة الصف که گویا که ایشان دیوار بندکه از رصاص ساخته شده پناه میدهم خودم را و فرزندانم را و آنچه را که روزی کرده
مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ برب الفلق تا آنکه آخر کند آن سوره را که من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من
شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ برب
الناس تا آنکه آخر کند آن سوره را که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس
اصل و یقول الحمد لله عدد ما خلق و الحمد لله مثل ما خلق و الحمد لله ملاء ما خلق و الحمد لله مداد کلماته و الحمد لله زنة عرشه و الحمد
لله رضا نفسه و لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات و الارضین و ما بینهما
و رب العرش العظیم اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء و من شماتة الاعداء و اعوذ بک من الفقر و الوقر و اعوذ بک من
سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد و یصلی علی محمد و آل محمد عشر مرات شرح یقول بصیغه مضارع غایب و ضمیر راجع بامام

محمد باقر علیه السلام مرفوع و معطوف بر یقول است در سابق عدد و نظایر آن منصوبست بنیابت مفعول مطلق لیکن بدل بعضی
حرف جر نیز مقدر است مثل اینکه عدد بتقدیر حمدا بعدد است و مداد بتقدیر حمدا کمداد است الملاء بکسر میم و الف ممدوده
جمع ملاء بکسر میم و سکون لام و همزه چیزی برابر آنچه ظرف گنجایش آن داشته باشد چون پر شود المداد بکسر میم و تخفیف
دال بی‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه مرکب که بآن خط نوشته میشود و مداد کلمات اشارتست بقول الله تعالی در سوره الکهف
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و در سوره لقمان و لو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله الزنة بکسر زا و با نقطه و تخفیف نون همزن
مراد بعرش هر دو جا قرآن است که محل دیوان الهی میان خلایق است یا جمیع مخلوقات است که تحت پادشاهی الله تعالی است
رضا بکسر را و الف مقصوره بمعنی مرضی است الفقر بفتح فا و سکون قاف و دال بی‌نقطه مبالغه در جدل با مردمان الوقر بفتح
واو و سکون قاف و دال بی‌نقطه کینه و دشمنی که از جدل با مردمان بهم میرسد و میتواند بود که مراد بفقر تنگدستی در معرفت
حق و مراد بوقر کری از شنیدن حق باشد یا مراد بفقر تهی‌دستی از مال و بوقر ثقل کثرت عیال باشد و یصلی بصیغه مضارع
غایب و ضمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلام عطف بر یقول است یعنی و میگفت حمد الله را است حمدی بعدد آنچه آفریده کرد
و حمد الله را است چندین برابر آنچه آفریده و حمد الله را است حمدی تمام مرکب کلمات که او بانبیا وحی کرده و نزد ایشان معصومین
محفوظ است و حمد الله را است حمدی هموزن عرش او و حمد الله را است حمدی مرضی خودش نیست مستحق عبادتی مگر الله
بردبار صاحب کرم و نیست مستحق عبادتی مگر الله بلند مرتبه بزرگ تنزیه او از هر عیب و قبیح میکنم تنزیه الله که او است صاحب
کل اختیار آسمانها و زمینها و آنچه میان آن دو است و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است خدایا بدرستی که من
پناه میگیرم بتو از دریافتن شقاوت مراد در آخر عمر و از خوشحالی شدن دشمنان ببلای من و پناه میگیرم بتو از تنگدستی و عداوت
و پناه میگیرم بتو از بدی نگاه بسوی اهل و مال و فرزند و درود میفرستاد بر محمد و آل محمد ده بار چهاردهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال کان من عبد یقول اذا اصبح قبل طلوع الشمس الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا
والحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله الا ابتدرهن ملک و جعلهن فی جوف جناحه و صعد بهن
الی السماء الدنیا فتقول الملائکة ما معک فیقول معی کلمات قالهن رجل من المؤمنین و هی کذا و کذا فیقولون رحم الله من قال
هؤلاء الکلمات و غفر له شرح کبیرا بابای یکنقطه صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر تکبیرا کبیرا و عامل مفعول مطلق مضمون جمله اوّل است
چه الله اکبر بمعنی اکبر الله است بکرة بضم بای یکنقطه و سکون کاف و رای بی‌نقطه و اصیلا بفتح همزه و کسر صاد بی‌نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین منصوبست بظرفیه و عامل آن مضمون جمله است چه سبحان الله بمعنی اسبح الله است کثیرا
بثای سه نقطه صفت مفعول مطلق محذوف است بتقدیر حمدا کثیرا الابتدار بابای یکنقطه و دال بی‌نقطه و رای بی‌نقطه مصدر باب
افتعال فرا گرفتن چیزی پیشتر فی جوف جناحه کنایتست از عزیز داشتن او آن کلمات را السماء الدنیا اینجا عبارتست از آسمان نزدیک
تر یا عبارتست از آسمان پست‌تر و حاصل هر دو یکیست و مراد آسمان قمر است و این منافات ندارد با اینکه السماء الدنیا در
سوره الصافات عبارت باشد از آنچه پایین فوق سبع سموات است چنانچه بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم
باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گوید چون صبح
رسید پیش از طلوع آفتاب الله تعالی بزرگتر است از اینکه دانسته شود باسم غیر جامد محض الله تعالی بزرگتر است تکبیری
بزرگ و تنزیه میکنم تنزیه الله تعالی در اول روز و آخر روز و سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است سپاسی

بسیار نیست شهر یکی او را در این تکبیر و تسبیح و تحمید و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد او مکرر انکه ربودان کلمات را
فرشته و کرد آنها را در میان بال خود و بالا برد آنها را بسوی آسمان دیگری پس میگویند فرشتگان آن آسمان که چیست با تو
پس میگوید که با من کلماتیست که گفته آنها را مردی از مؤمنان و آنها چنین و چنین است پس که فرشتگان میگویند رحمت
کناد الله تعالی کسی را که گفت آن کلمات را و آمرزاد گناهان را برای او اصل فکلما مر بسماء قال لاهلها مثل ذلك فيقولون
رحم الله من قال هؤلاء الكلمات وغفر له حتى ينتهي بهن الى حملة العرش فيقول لهم ان معي كلمات تكلم بهن رجل من المؤمنين وهي
كذا وكذا فيقولون رحم الله هذا العبد وغفر له انطلق بهن وحفظة كنوز مقالة المؤمنين فان هؤلاء كلمات الكنوز حتى
تكتبهن في ديوان الكنوز شرح ينتهي مرفوع است تقدير انضمير فيقولون مراد بحملة العرش ملائكه است و حمل حاملان
که بیان شده مفصلاً در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیستم که العرش باب والکرسی است حتی تکتبهن
تا آخر کلام امام است و تکتبهن بصیغه غایبه مرفوع است یعنی امام گفت و هر بار که گذشت باسمانی گفت اهل آن آسمان
مثل آنچه گفت اهل آسمان اول را پس اهل آن آسمان میگویند رحمت کناد الله تعالی کسی را که گفت آن کلمات را و آمرزاد
برای او گناهان او را تا آنکه میرسانند آن کلمات را بسوی ملائکه حاملان عرش پس میگوید حاملان را که با من سخنی که به من
چند کلمه است که تکلم کرده با آنها مردی از مؤمنان و آنها چنین و چنین است پس حاملان میگویند رحمت کناد الله تعالی
این بنده را و آمرزاد برای او گناهان او را روانه سازید آنها را بسوی حافظان گنجهای گفته مؤمنان چه بدرستی که آنها کلمات
گنجهاست تا آنکه حافظان گنجها مینویسند آن کلمات را در دفتر گنجها پانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اصبحت
فقل اللهم اني اعوذ بك من شر ما خلقت وذرأت وبرأت في بلادك وعبادك اللهم اني اسألك بجلالك وجمالك و
حلمك وكرمك كذا وكذا شرح ذرأت بذال با نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است الذرء
آفریدن چیزی بعنوان کثرت برأت بباء یک نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است البرء آفریدن
چیزی بعنوانی که اسم جامد محض مشترک نباشد میان آن بنده و آفریده الجلال بفتح جیم مصدر باب ضرب بری بودن از نقصان
در صفات و از قبیح در افعال الجمال بفتح جیم مصدر باب حسن نیکو بودن در صفات و در افعال کذا و کذا کنایتست از
مطلبها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بصبح رسیدی پس بگو خدایا بدرستی که من پناه میگیرم
بتو از بدی آنچه آفریدی و بسیار آفریدی و بی مشابهت بخود آفریدی در شهرهای خود و بندگان خود خدایا بدرستی که
من طلب میکنم از تو بوسیله عظمت تو و نیکی تو و بردباری تو و بخشندگی تو چنین حاجت را و چنین حاجت را شانزدهم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان عليا صلوات الله عليه كان يقول اذا اصبح سبحان الملك القدوس ثلاثا اللهم اني
اعوذ بك من زوال نعمتك ومن تحويل عافيتك ومن فجاءة نقمتك ومن درك الشقاء ومن شر ما سبق في الليل اللهم اني
اسألك بعزة ملكك وشدة قوتك وبعظم سلطانك وبقدرتك على خلقك ثم سل حاجتك شرح فجاءه بضم فاء و جیم و الف
و همزه مصدر باب علم و منع است ما سبق عبارتست از سخنی است مثلاً که پیش از تأمل از کسی سر زده چنانچه گویا که ندا نسنجیده
صادر شده و در آنچه میآید در حدیث سیم این باب بجای في الليل في الكتاب است و تحقیق طلب متعلق بماضی میآید انجا
در تحقیق بیست و یکم این باب ثم سل عطفست بر جمله که مفهوم میشود از سابق چه مقصود از این نقل گفتن امیر المؤمنین
علیه السلام امر مخاطب است بگفتن آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که علی صلوات الله علیه
میگفت چون میرسید تنزیه از هر نقصان و قبیح میکنم تنزیه پادشاهی که بغایت پاکیزه از نقصان و قبیح است از

سه بار گفت و بعد از آن میگفت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از برطرف شدن نعمت تو و از گردانیدن تو
فراغت ترا که بمن دادی و از ناگاه آمدن بلائی تو و از دریافتن ناعاقبت بخزی مراد آخر عمر و از بدی آنچه پیش از
مکر از من سر زده باشد و بعد از آن میگفت خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیلهٔ تنگی پادشاهی تو و بسیاری توانائی تو و
بوسیلهٔ بزرگی تسلط تو بر خلایق و بتوانائی تو بر آفریدن هر چه را که خواهی اینرا که بگو بعد از آن طلب کن حاجت خود را
هفدهم صل عن العلاء بن کامل قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
ودون الجهر من القول عند المساء لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو علی کل شیء قدیر
قال قلت بیده الخیر قال ان بیده الخیر ولکن قل کما اقول لک عشر مرات واعوذ بالله السمیع العلیم حین تطلع الشمس وحین
تغرب عشر مرات شرح بعض مردمان خیال میکنند که من القول اینجا تمام آیتست و حال آنکه ابتداء کلام امام است اگر چه آن لفظ
موافق لفظ تمام آیتست چه در سورهٔ اعراف چنین است ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین پس در نقل
آیت اقتصار بیشتر از خیال ایشان شده و من القول اینجا خبر مبتدا است و لا اله الا الله تا آخر مبتدا است چه مراد لفظ است و اعوذ
بالله السمیع العلیم اقتصاری هست و تمام آن می آید در حدیث نهم این باب و این اقتصار در اینجا مثل اقتصار در ذکر سابق است برای
تنگی وقت مخاطب میتواند بود که مثل اقتصار در نقل آیت باشد و تمه را باید گفت یعنی روایت کرده است ابن العلاء بن کامل که گفت شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آیت سورهٔ اعراف که یاد کن صاحب کل الاختیار خود را در دل خود از روی زاری و ترس و
آهسته از جملهٔ سخن. دیگر اول روز و آخر و مباش از غافلان از ذکر الهی و میگفت نیز که از جملهٔ سخنی است که باید گفت نزدیک
شام لا اله الا الله تا قدیر راوی گفت گفتم بیده الخیر مراد اینست که این نیز جزو این سخن ذکر است مع شیء نابود چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب و حدیث دهم پس چرا نگفتی امام گفت بدرستی که قدرت بدست اوست خیر یعنی که این خواست لیکن بگو چنانچه
میگویم برای تو ده بار مراد اینست که اقتصار کردم برای علم من بتنگی وقت تو بسبب کثرت عیال و ضیق معاش تو و نظر این آیکه در
حدیث سیم و دوم این باب و از این ظاهر میشود که ترک این ذکر در صباح نیز برای تنگی وقت است و بگو پناه میگیرم بالسمیع
که بغایت شنوا و بغایت شنواست و بغایت دانا است وقتی که طلوع کند آفتاب و وقتی که طلوع کند غروب ده بار مراد اینست که
ذکر سابق مقدم بر غروب است و این دیگر متقدم بر طلوع است هژدهم صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول اذا اصبحت
الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح ثلث مرات اللهم افتح لی باب الامر الذی فیه الیسر والعافیة اللهم هیئ لی سبیله
وبصرنی مخرجه اللهم ان کنت قضیت لاحد من خلقک علی مقدرة بالشر فخذه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله
ومن تحت قدمیه ومن فوق رأسه واکفنیه بما شئت من حیث شئت وکیف شئت شرح مراد بصباح بفتح صاد صبح صادق است
که بمنزلهٔ دانه شکافته فالق الاصباح در سورهٔ انعام هست و مراد باصباح بکسر همزه صبح کاذب است که مانند دم گرگ است و
مصدر اینجا مستعمل در معنی اسم فاعل شده چه اصباح در اصل بمعنی مقارن صبح صادق بود نیست مثل اغداد در اغدا البعیر که
بمعنی مقارن غده بود نیست و مراد بمقارن اینجا اتصال است و تمه بیان فالق الاصباح می آید در شرح حدیث سیم ثلث
مرات مفعول مطلق تقول است الامر بفتح همزه و کسر میم و را بی نقطه مبارک و بسکون میم چیز عمده و بر هر تقدیر مراد اینجا
زر نقد است که برای هر نفع خرج میتوان شد مخرجه بفتح یا و ضم میم اسم مکان است از باب نصر یا باب افعال و ضمیر
راجع بامر است انتخاب کن و بعد از آن شرطیه که ناقل فعل ماضی بمستقبل است و میان فعل ماضی برای بیان گردانیدن فعل
ماضی بجای خود است المقدرة بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر دال بی نقطه توانائی با در بالشر برای ملابست است

وظرف صفت مقدره است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت میکویی بعد از صبح صادق سپاس صاحب
کل اختیار صبح صادق راست سپاس شکافنده صبح کاذب راست سه بار بعد از آن میکویی خدایا بکشای برای من در
مبارکی را که در آنست آسانی و فراغت خدایا مهیا کن برای من راه آن مبارک را و بشناسان مرا محل خرج آن تا مبادا که محل
خرج آن شود در معصیت خرج شود خدایا اکر در زمان سابق قضا و قدر کرده باشی برای یکی از مخلوقان توانیرا
که بمن قدرت داشته باشد یا قصد بدی با من پس کرفتار کن او را از پیش او و از پس او و جانب راست او و جانب چپ او
و از پایین دو پای او و از بالا سر او و از من دفع کن او را بهر وسیله که خواستی و از راهی که خواستی و هر روش که خواستی
نوزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال اذا اصبح اللهم انی اصبحت فی ذمتک وجوارک اللهم انی استودعک
دینی ونفسی ودنیای وآخرتی واهلی ومالی واعوذ بک یا عظیم من شر خلقک جمیعا واعوذ بک من شر ما یبلس به ابلیس و
جنوده اذا قال هذا الکلام لم یضره یومه ذلک شیء واذا امسی فقالها لم یضره تلک اللیلة شیء ان شاء الله شرح الذمه
بکسر ذال بانقطه و تشدید میم عهد و مراد اینجا عهد الهیست در هر شر یعنی که مردمان بر وی ظلم نکنند الجوار بکسر جیم
و را بی نقطه پناه دادن کسی را که وفا بعهد کرده باشد یبلس بیا و یکنقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب
باب افعال است الابلاس ساکت و ملزم شدن کسی در وقت اتمام حجت بر او و نا امید شدن از رحمت الهی و هر دو اینجا مناسب
است و بنا بر اول ما موصوله عبارت از اتمام حجت الهی است در قیامت بر کسی است که با در به برای سببیت است و بنا بر
دوم ما موصوله عبارت از آتش جهنم میتواند بود و با در به بمعنی فی میتواند بود و بر هر تقدیر از آن ماخوذ است ابلیس که نام
عزازیل است جنوده عبارت از مجرمان انس و جن است چنانچه کفته در سوره روم و یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون
اذا قال هذا الکلام تکرار مضمون من قال اذا اصبح است برای طول الفصل یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه
السلام کفت هر که کفت چون صبح کند خدایا بدرستی که من صبح رسیدم در پیمان تو و بر خلاف تو و در پناه تو خدایا بدرستی
که من میسپارم بتو دین خود را و خود را و دنیای خود را و آخرت خود را و آخرت خود را و متعلقان خود را و مال خود را
و پناه میکیرم بتو ای بزرک ای شر مخلوقات تو همکی و پناه میکیرم بتو از شر آنچه در روز قیامت حیران در جواب و ساکت
میشوند بسبب آن ابلیس و لشکرهای او چون کفت این سخن را ضرر نمیکند او را در آن روز هیچ چیز و چون شام مسید
پس کفت آن مضمون را یا یعنی که بجای اصبحت امسیت کفت ضرر نمیکند او را در آن شب چیزی ان شاء الله بیستم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت المغرب والغداة فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم سبع مرات فانه من قالها لم یصبه جذام ولا برص ولا جنون ولا سبعون نوعا من انواع البلاء شرح ضمیر قالها
راجع بسبع مرات است و مفعول مطلق است و مفعول به محذوفست برای ظهور و میتواند بود که راجع بکلمات باشد
و مفعول به باشد و مفعول مطلق محذوف باشد برای ظهور یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت
چون کذاردی نماز شام و نماز صبح را پس بکو یا یعنی که بعد از هر کدام آنها علی الحده بکو ابتدا میکنم آنچه را که ابتدا
کنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمومنان است نیست بیچاره عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مکر
بوسیله یاری الله که بلند مرتبه است هفت بار بکو بیچه بدرستی که شان اینست که هر که کفت آن کلمات را برنخورد
او را خوره و لکه پیسی و نه دیوانکی و نه هفتاد قسم از اقسام بلا مراد بتمه هفتاد داشت که شصت و هفت باشد چنانچه
ظاهر میشود در حدیث بیست و پنجم این باب اصل قال و تقول اذا اصبحت و امسیت الحمد لرب الصباح الحمد

لفالق الاصباح مرتين الحمد لله الذي ذهب بالليل بقدرته وجاء بالنهار برحمته ونحن في عافيته وتقرأ آية الكرسي وآخر
الحشر وعشر آيات من الصافات وسبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين فسبحان
الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون وكذلك يخرج الحي من الميت
ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبقت رحمتك
غضبك لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم شرح تفسير
صباح واصباح بكسر همزه گذشت در شرح حديث هژدهم اين باب مرتين مفعول مطلق تقول است باعتبار ما بعد
و مراد اينست كه الحمد لله الذي تا آخر را دو بار ميبايد گفت يعني كه هم در صبح و هم در شام ميبايد گفت بخلاف الحمد لله رب
الصباح تا آخر كه آنرا يكبار ميبايد گفت يعني كه مخصوص وقت صبح صحيح است و در شام نيست پس منافات ندارد با
حديث هژدهم كه دلالت بر سه بار دارد مخفي نماند كه در شام بجاي ذهب بالليل بقدرته وجاء بالنهار ميبايد گفت ذهب بالنهار
بقدرته وجاء بالليل در آيات سوره روم چند احتمال است اول آنكه فا در فسبحان براي تفريع بر سابق است كه در آن
مذكور شده كه مكذب آيات الله كه عبارت است از ائمه عالمين بجميع احكام است در جهنم است فسبحان منصوب باغراء است بتقدير
فالزموا سبحان الله امساء رسيدن بغروب آفتاب يعني نزديك شدن بآن الاصباح رسيدن بطلوع آفتاب وله الحمد في
السموات والارض جمله حاليه است و اشارتست باينكه تسبيح بالحمد ميبايد چنانچه گفته در سوره ق وسبح بحمد ربك
قبل طلوع الشمس وقبل الغروب واو در وعشيا بمعني مع است چنانچه مي آيد در حديث سي و يكم يا براي عطف بر حين
تمسون است و مراد اول وقت غروب است الاظهار رفتن براه كه در بيرون است و مراد اول وقت طلوع آفتاب است تخصيص
اين اوقات اربعه براي اينست كه مرگ از آنها و ساعت غفلت خلايق است چنانچه مذكور شد در حديث دويم اين باب سبب
سابق بودن رحمت بر غضب شامل هر چند وجه است اول چشم نعمت و گوش و مانند آنها سابق است بر تكليف و غضب بعد از
تكليف مي باشد دوم اينكه راه رحمت آسان تر و سهل تر است از راه عقب چنانچه گفته اند در تفسير آيت سوره بقره لها ما كسبت
وعليها ما اكتسبت و چنانچه بعض عبادات سهل كفاره گناهان فاعلش و منسوبان فاعلش ميشود مثل آنچه مي آيد در كتاب
فضل القرآن در حديث يازدهم باب سيزدهم كه باب فضل القرآن است سيوم اينكه امام رحمت و هدايت را پيشي گرفته بر امام
غضب و ضلالت باعتبار كمال وضوح برهان حقيت اول و بطلان دوم از شواهد ربوبيت و محكمات كتب الهي كه در آنها امر به
پيروي علم و نهي از پيروي ظن تصريح شده چنانچه گفته در سوره مائده ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون و باعتبار اينكه هيچ امامي كه باطل باشد دعوي امامت نكرده و نخواهد كرد مگر وقتي كه پيش از آن وقت و در آن وقت
امام حق باشد چنانچه آدم عليه السلام واوصياي او پيش از دعوي قابيل امامت را بودند يعني امام گفت ميگويي چون صبح
رسيدي و بشام رسيدي يعني در صبح اين را كه سپاس از صاحب كل اختيار و صبح صادق است سپاس از شكافنده صبح هادي
كاذب است هم در صبح و هم در شام اين را كه سپاس الله تعالى راست كه برد شب را بتوانائي خود و آورد روز را بمهرباني خود با خلايق برحالي كه
ما در فراغت او بوديم و ميخواني آيت الكرسي را كه الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من
ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات و
الارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم و ميخواني آخر سوره حشر را كه هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى
يسبح له ما في السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العزيز الحكيم و ميتواند بود كه دو آيت سابق بر اين نيز بايد خواند

یکی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم دیگر هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون و میتواند بود که دو آیت سابق بر اینها را نیز باید خواند یکی
لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون دیگری لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون و میخواند ده آیت را از سورهٔ الصافات که والصافات
صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا ان الهکم لواحد رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق انا زینا السماء الدنیا
بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب
الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب و میتواند بود که مراد سوای بسمله باشد یعنی که بسمله را نیز باید خواند تا
مجموع یازده آیت باشد توضیح این آیت میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب فی لیلة القدر که بیست و
نهم است و میخواند آخر سورهٔ الصافات را که سبحان ربک تا العالمین و میخواند از سورهٔ الروم سه آیت که فسبحان الله حین
تمسون وحین تصبحون یعنی ملازم باشید تنزیه الله تعالی را از شریک و مانند آن وقتی که نزدیک میشوید بغروب آفتاب
و وقتی که نزدیک میشوید بطلوع آفتاب وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون بر حالی که تنزیه کنید
که برای او ولیس و باشد سپاس در آسمانها و زمین و تنزیه باین قید کنید بعد از غروب آفتاب و وقتی که از منزلهای
رود یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون بیرون می آورد زنده را از مرده
مثل اخراج مؤمن از نطفهٔ کافر و بیرون می آورد مرده را از زنده مثل اخراج کافر از نطفهٔ مؤمن و زنده میکند زمین را در
بهار مثلا بعد از مردن آن در زمستان مثلا و همچنین بیرون خواهید آورد آمدن از قبرها و میگویی آنها اثر که بغایت منزه
از عیب و بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار و ملائکه و باعث زندگی که نازل شده برسول و ائمه اهل بیت علیهم السلام چنانچه
بیان شده در کتاب الحجة در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است یعنی کرفته رحمت تو
بیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم تنزیه لائق تو بدرستی که من ستم کردم بر خودم را بمعصیت پس بنا بر این اقرار بیامرز
مرا و رحم کن مرا و بازگشت برحمت کن بر من بدرستی که تویی بسیار بازگشت کننده مهربان بجهت و بکم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام اللهم لک الحمد احمدک واستعینک وانت ربی وانا عبدک اصبحت علی عهدک ووعدک و اومن بوعدک
واوفی بعهدک ما استطعت ولا حول ولا قوة الا بالله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اصبحت علی فطرة الاسلام
وکلمة الاخلاص وملة ابراهیم ودین محمد علی ذلک احیی واموت ان شاء الله اللهم احینی ما احییتنی وامتنی اذا امتنی علی
ذلک وابعثنی اذا بعثتنی علی ذلک ابتغی بذلک رضوانک واتباع سبیلک الیک الجأت ظهری والیک آل محمد ائمتی
لیس لی ائمة غیرهم بهم ائتم وایاهم اتولی وبهم اقتدی اللهم اجعلهم اولیائی فی الدنیا والآخرة واجعلنی اوالی اولیاءهم واعادی
اعداءهم فی الدنیا والآخرة والحقنی بالصالحین و آبائی معهم شرح ابی از باب تفعیلست برای مبالغه و اشارتست بآیت سورهٔ
والنجم وابراهیم الذی وفی یعنی آید در حدیث سیصد و هشتم و میتواند بود که از باب افعال باشد عهدک عبارتست از
بیعتی که خدا گرفته چنانچه در سورهٔ اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ما دام ما استطعت یعنی مادام است
و متعلق بهر یک از او من و اوفی است الاستطاعت و سعت در قدرت چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب الاستطاعة
فطرة الاسلام عبارتست از خلقتی که مقتضی اقرار بربوبیت چنانچه گفته در سورهٔ روم فطرة الله التی فطر الناس علیها کلمة
الاخلاص عبارتست از قول لا اله الا الله است ملة ابراهیم عبارتست از اصول دینست که محفوظ است در هر شریعتی و نسبت آن

با براهیم برای شهرت او باینست چنانچه گفته در سوره انعام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر دین محمد
عبارت از احکام شرعیه است که مختلف میشود باختلاف شرعها و شرایع انبیا و ما در ما احییتنی بمعنی ما دام است ابتغی استیناف
بیانیست برای اینکه آنچه مذکور شد وقتی فایده میکند که محض ظاهر زبان نباشد بلکه وسیله رضای الهی و اتباع سبیل
مؤمنان باشد که ترک پیروی ظن باشد و اقتدا بامام عالم بجمیع احکام الهی است الیه بکسر و بفتح همزه یا آ است و اصل آی و همزه بوده
قلب شده قیاساً و قراءت عاصم و سایر کوفیان و ابن عامر ایه بدو همزه اول مفتوحه و ثانی مکسور خلاف قیاس است ائتم بفتح همزه
و الف صیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال است و اصل الف همزه ساکنه بوده و او در ولا آبی معهم حالیه است اگر کوئی
طلب کردن پدران ما صالحا طلب صلاح پدرانست در زمان ماضی چه لحاظ که سی با صالحان نمی باشد و طلب آنچه گذشته
در ماضی معقول نیست گوئیم گذشته بر دو قسم است اول آنچه تابع فعل مکلف نیست دوم آنچه تابع فعل مکلف است مثل اثبات
افعال مکلفین در قرآن یا لوح محفوظ و مثل خلق سعادت و شقا برای هر مکلفی در وقت خلق طینت بعض مکلفان از علیین
و طینت بعضی از سجین و مانند اینها و طلب گذشته نیز دو قسم است اول طلب رفع چیزی که معلوم باشد وجود
آن در ماضی یا طلب وجود چیزی که معلوم باشد عدم آن در ماضی دوم طلب عدم یا وجود چیزی در ماضی که معلوم نباشد و داعی
تجویز کند که آن وجود یا عدم تابع دعای داعی در وقتی که بعد از آنست باشد چنانچه تحقیق شد در کتاب حدیث نهم باب
سیوم که الله تعالی چون داند که در فلان وقت شخصی فلان بفعت دعا خواهد کرد پس از آن وقت منافی مطلب او را بر طرف میکند و چون داند
که دعا نمیکند آن منافی مطلب را بر طرف نمیکند و طلب چیزی در ماضی معقول است اگر از قسم آخر باشد چه تابع چیزی هر چند که
مقدم در زمان باشد بر آن چیز در حکم مؤخر در زمانست از آن چیز و باین تحقیق ظاهر میشود صحت نمود از درک شقا یعنی محو آن
در حدیث سیوم این باب و صحت طلب محو اسم خود از دیوان اشقیا و اثبات آن در دیوان سعدا در ام الکتاب چنانچه
تحقیق آن می آید در شرح حدیث بیست و سیوم و پنجم این باب و امثال اینها بسیار است در دعاها بلکه بعد از تامل ظاهر
میشود که جمیع دعاها بلکه افعال اختیاریه که برای نفع مترتب بر آنها است از این قبیل است چه اثبات در قرآن متعلق به
حادث شد پس طلب و قصد چیزی در مستقبل از قبیل طلب عدم اثبات الهی است در قرآن خلاف آن چیز را یعنی در روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در دعای صبح خدایا مملوک تست دست بسته سپاس سپاس میکنم ترا و طلب مدد میکنم از تو در صاحب
کل اختیار منی و من بنده توام بصبح رسیدم بر قصد بپیمان تو و بوعده ثواب تو مطیعانه عمل میکنم بعد از این بمقتضای وعده تو
و بجای می آورم مقتضای پیمان ترا چندانکه استطاعت آنها داشته باشم بتوفیق تو نیست بیچیدکی عزم کسی از کاری بدون توفیق تو
عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی با ستعانت بنهانی بی شریکی که او را باشد در استقلال در آن بی وسیله انگیزی در کواهی
که محمد بنده او است و فرستاده اوست نخلائق بصبح رسیدم بر خلقت اسلام و سخن اخلاص و ملت ابراهیم و دین محمد بر
فطرت و کلمه و ملت و دین زندگی میکنم و میمیرم اگر خواسته باشد الله تعالی خدایا زنده دار مرا چندانکه داشته مراد تبرایک
مرا چون میرانیدی مرا بر آن و بر انگیز مرا چون برانگیختی مرا از قبر بر آن بیان این آنکه طلب میکنم با آن رضای ترا و پیروی راه ترا
که راه حجج معصومین بیان این آنکه بتو پناه دادم پشت خود را و بسوی تو واگذاشتم کار خود را بیان این آنکه آل محمد امامان
مااند نیستند بر آیا ما بغیر خود را ایشان ایشان را امام خود میکنم و ایشان را دوست میدارم و ایشان را پیروی میکنم
در احکام شریعت خدایا بگردان ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت و بگردان مرا چنین که دوست دارم دوستان
ایشان را و دشمن دارم دشمنان ایشان را در دنیا و آخرت و ملحق کن مرا در دنیا به صالحان بر حالیکه پدران من با

ایشان باشند بیست و دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له علمني شيئا اقوله اذا اصبحت واذا امسيت
فقال قل الحمد لله الذي يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره الحمد لله كما يحب ان يحمد الحمد لله كما هو اهله اللهم ادخلني
في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل محمد واخرجني من كل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلى الله على محمد وآل محمد شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را تعلیم کن مرا چیزی که گویم آنرا چون بصبح رسیدم
وچون بشام رسیدم پس امام گفت بگو سپاس از الله است که میکند آنچه را که میخواهد یعنی که بعد از مشیت او چیزی را آن
اراده وقدر وقضا تعلق بآن چیز میگیرد و پشیمانی و عجز در او محالست وبیان اینها شده در کتاب التوحید در باب
بیست و پنجم که باب في انه لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعة است و نمیکند آنچه را که میخواهد دیگری یعنی
که گاهی بنده مشیت چیزی میکند و مشیت الهی تعلق بآن نمیگیرد پس نمیکند آنرا حمد از الله است بر وجهی که دوست میدارد الله
تعالی که محمود شود بآن و حمد از الله است چنانچه او مستحق آن حمد است خدایا داخل کن مرا در هر خوبی که داخل کردی در آن
محمد را و آل محمد را و بیرون کن مرا از هر بدی که بیرون کردی از آن محمد و آل محمد را درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد بیست و سوم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال مهما تركت من شيء فلا تتركه ان تقول في كل صباح ومساء اللهم اني اصبحت استغفرك
في هذا الصباح وفي هذا اليوم لاهل رحمتك وابرأ اليك من اهل لعنتك اللهم اني اصبحت ابرأ اليك في هذا اليوم وفي
هذا الصباح ممن نحن بين ظهرانيهم من المشركين ومما كانوا يعبدون انهم كانوا قوم سوء فاسقين اللهم اجعل ما انزلت
من السماء الى الارض في هذا الصباح وفي هذا اليوم بركة على اوليائك وعقابا على اعدائك اللهم وال من والاك وعاد
من عاداك شرح مهما بفتح میم و سکون ها اسمی است بمعنی هر کدام و متضمن معنی شرط است و منصوب است محلا و مفعول ترکت
ومن بیانیه است برای بیان مهما و افاده این میکند که عمومی که مفهوم میشود از مهما در شیء مطلقست نه در جنسی مخصوص وازین
کمال اهتمام باین دعا مفهوم میشود مراد بشیء دعاهای غیر فریضه است و شام بجای اصبحت امسیت میباید گفت و بجای
في هذا الصباح وفي هذا اليوم في هذا المساء وفي هذه الليلة میباید گفت مراد برحمتک امام عالم بجمیع احکام است و مراد
بلعنتک امام ضلالت است چنانچه گفته در سوره اعراف عذابي اصيب به من اشاء ورحمتي وسعت كل شيء فساكتبها للذين
یتقون من موصوله عبارت از خلفای ثلثه و امثال ایشان است و در بعض نسخ ممن است ظهرانیهم بفتح ظاء بانقطه و سکون ها و
فتح راء بی نقطه و الف و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضمیر جمع راجع بمن موصوله است و حقیقت این آنست که ظهر بفتح
و سکون هاء بمعنی پشت مستعمل میشود و مراد اینجا اعانت است که پشت و پناه متبوع میباشند و زیادتی الف و نون برای
مبالغه است و الحاق علامت تثنیه برای تاکید است مثل لبیک و سعدیک و از این ماخوذ است ظهرانیهم بمعنی وسطهم چه جمعی از
لشکر که در وسط میباشند پشت جمعی اند که در اطراف اند و جایز است بحسب عربیت که ظهرانیهم بکسر نون و تشدید یاء مکسوره
باشد و منسوب بظهر باشد مثل وحدانی که منسوب بوحدت است و حاصل هر دو یکیست من در من المشرکین تبعیضیه است
یا بیانیه است و بر هر تقدیر حال از من موصوله است یا حال از ظهرانیهم است ما در مما کانوا عبارت از بت ها و مانند آن است
و اشاره است باینکه خلفای ثلثه از بت پرستی برنگشته بوده اند و ضمیر کانوا راجع بمن موصوله است یعبدون بصیغه مضارع
معلوم بیاء تحتانی است و ضمیر راجع بمن موصوله است ضمیر انهم کانوا راجع بمن موصوله است و این جمله استینافیه است برای بیان
وجه برائت سوء بفتح سین و سکون واو مصدر باب نصر است بمعنی آزرده کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر کدام را ترک کنی از چیزی که دعای نافله باشد پس ترک مکن آنرا که گویی در هر صبح و شام خدایا بدرستی که من صبح

رسیدم بحالی که طلب آمرزش میکنم از تو در این صبح و در این روز برای اهل رحمت تو که شیعه امامیه باشند و بیزاری میکنم بسوی
تو از اهل لعنت که مخالفان شیعه امامیه باشند خدایا بدرستی که من بصبح رسیدم بدرستی که من بصبح رسیدم بحالی
که من بیزاری میکنم بسوی تو در این روز و در این صبح از جمعی که ما شیعه امامیه در میان تا بعان ایشانیم از مشرکان و از آنچه
میپرستیدند از جمع آنرا بدرستی که آن جمع بودند جمعی آینده کنندگان اولیای الهی سرکشان از حکم الهی خدایا بگردان
آنچه را که نازل کردی از آسمان بسوی زمین در این صبح و در این روز مبارک و بسیار نفع بر دوستان تو و عذابی بر دشمنان تو
خدایا دوستی کن با کسی که تابع حکم تو شد و دشمنی کن با کسی که دشمنی با تو کرد و تابع آن جمع شد **متن** اللهم اختم لي بالامن
والايمان كلما طلعت شمس او غربت اللهم اغفر لي ولوالدي وارحمهما كما ربياني صغيرا اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات انك تعلم متقلبهم ومثواهم اللهم احفظ امام المسلمين وانصره نصرا عزيزا وافتح له
فتحا يسيرا واجعل له من لدنك سلطانا نصيرا **شرح** مراد بوالدین اینجا پدر و مادر نیست که استاد ایکس باشند در تعلیم دین
حق خواه پدر و مادر نسبی باشند و خواه نه مراد بمؤمنین اینجا جمعی است از شیعه امامیه که پیروی ظن نکرده اند اصلا و دو تعبیر
از ایشان شده در یک آیت سوره مؤمن اول الذین آمنوا دوم الذین تابوا واتبعوا سبیلک و مراد بمسلمین اینجا ام از ایشان
و از جمعی است از شیعه امامیه که بسبیل ندرت و بجا مراد کاهی پیروی ظن کرده اند و تعبیر از ایشان شده در آیت سوره مؤمن که ومن صلح
من آبائهم وازواجهم وذریاتهم و بیان شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث پنجم که باب صد و دوم منقل بفتح لام مصدر میمی است
و ضمیر راجع بمسلمین است یا راجع بمجموع مؤمنین و مسلمین و مراد روکردان ایشان از امام ضلالت است مثوی مصدر میمی باب علم
است الثواء بفتح ثاء سه نقطه والف ممدوده ایشان بسیار در مقامی و مراد ماندن در تصدیق امام حق است بحفظ الایمان بیان شد
در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی خدایا تمام کن برای من یا یعنی ایمان هر وقت که طلوع کند آفتابی یا غروب کند یا میخواهم که
چون طلوع کند تا آخر روز با امن و ایمان باشم و چون غروب کند تا آخر شب با امن و ایمان باشم خدایا بیامرز گناهان را برای من برای
مادر و پدر من و رحمت کن مادر و پدر مرا قدر آن که تربیت کردند مرا بر دین حق بحالی که کوچک بودم خدایا بیامرز گناهان را
برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین زندگان از جمله ایشان و مردگان بدرستی که تو میدانی رو کردن شدن ایشان را از باطل
و ماندن ایشان بر حق خدایا نگاهدار امام مسلمین را نگاهداری تمام و مدد کن او را امداد و بی نهایت و گشاده کار کن برای
او گشادی آسان و بکردن برای او و برای آثار تو تسلطی که منصور باشد از جانب تو **متن** اللهم العن فلانا وفلانا والفرق
المختلفة على رسولك وولاة الامر بعد رسولك والائمة من بعده وشيعتهم واسالك الزيادة من فضلك والاقرار بما جاء من
عندك والتسليم لامرك والمحافظة على ما امرت به لا ابتغي به بدلا ولا اشتري به ثمنا قليلا **شرح** فلانا و فلانا عبارت است از
دو کس مخصوص نیست بلکه کنایت است از رؤسای ضلالت مثل خلفای ثلثه و میتواند بود که عبارت از شیخین مخالفان باشد
الفرق منصوب و معطوف بر فلانا است المختلفة بکسر لام و بفتح است و على برای اضرار است یعنی جمعی که از روی پیروی ظن با هم
اختلاف در مسایل کردند مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و دشمنی با رسول و شیعه است با نفاق است و على صله
مختلفه است یعنی جمعی که افترا بر رسول و ائمه و شیعه کردند در نقل مدایح خلفا و مذمت مخالفان ایشان و ولاة مجرور و
معطوف بر رسولک است والائمه مجرور و معطوف بر ولاة است بعطف تفسیری یعنی و ایست و شیعتهم مجرور و معطوف بر رسولک
الزیادة زیاد شدن و زیاد کردن و مراد اینجا یعنی اولاست من برای سببیت است فضلک اشارت است بقول الله تعالى در سوره
جمعه ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و مراد پیروی ولاة امر بعد از رسول است چه مشار الیه ذلک ملحوق با آخرین است چنانچه بیان

شد در شرح حدیث اول باب بیست و نهم لا تبتغی استیناف یا حالست از فاعل المحافظة خبره راجع بماست
الثمن بفتح ثاء سه نقطه و فتح میم نقدیکه بهای جنسی باشد و آن بر دو قسم است یکی زر طلا و مانند آن چه آنها بهای
اجناس دنیا است و دیگری عبادات چه آنها بهای اجناس آخرتست و تعلق اشترای بثمن بتعرضست بانکه مخالفان ثمن آخرت
را داده اند که بآن ثمن دنیا را گرفته اند پس ثمن دنیا مانند شده جنس در اینجا و نگفت متاعا قلیلا برای اشارت بانکه
مقصود اولیای اهل باطل نقد است مثل زر طلا و نقره یعنی لعنت کن فلان و فلان را و فرقهای که اختلاف باهم در جنبانیدن
کردند بر شیعه رسول تو و متولیان امارت مؤمنان بعد از رسول تو و امامان حق در زمان بعد از رسول تو و تابعان امامان
حق و طلب میکنم از تو توفیق زیاد شدن مرتبه من بسبب زیاد شدن فضل تو که بر دین ایمه اهل البیت علیهم السلام است ای
و توفیق اقرار بانچه آمد از نزد تو و توفیق قبول کردن من فرمان ترا و توفیق نگاهداری آنچه امر کردی بآن یعنی امام بجای آنچه امر کرده
بآن عوض داد خریداری نمیکنم بآن بهای کم را اصل اللهم اهدنی فیمن هدیت وقنی شر ما قضیت انک تقضی ولا یقضی علیک
ولا یذل من والیت تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت تقبل منی دعائی وما تقربت به الیک من خیر فضاعفه لی اضعافا
کثیرة وآتنا من لدنک اجرا عظیما رب ما احسن ما ابلیتنی واعظم ما اعطیتنی واطول ما عافیتنی واکثر ما سترت علی فلک الحمد
یا الهی کثیرا طیبا مبارکا علیه ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شاء ربی کما یحب ربی ویرضی وکما ینبغی لوجه ربی ذی
الجلال والاکرام شرح ما در ما تقربت موصوله یا مبتدا است و چون متضمن معنی شرطست فا در فضاعفه جزا یا خبر است ما احسن صیغه
تعجب است ما در ما ابلیتنی و نظایر آن مصدریه است و میتواند بود که موصوله باشد و عاید محذوف باشد ابلا مصدر باب
خبردار کردن کسی را و مراد اینجا اعلام فضل ایمه اهل البیت و محکمات قرآن که در آنها امر بطلب علم و نهی از خود رایی و
اختلاف از دین ظن هست کثیرا صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حمدا کثیرا علیه خبر مبتدا است ضمیر راجع بمفعول
مطلق است ملاء بفتح میم و فتح لام و همزه مرفوع و مبتدا است و جمله صفت دیگر مفعول مطلق است الملاء جماعت اشراف
و مطلق جماعت و هر دو اینجا مناسب است ما شاء ربی عبارت از جمعی است که مشیت ایشان شده است در وقت احداث
آب که اول حوادث و ماده هر چیز است اما هنوز موجود نشده اند یا عبارت از جن و فرشتگان نیست که نه ساکن
آسمانند و نه ساکن زمین بلکه در حرکت اند در میان آسمان و زمین کما یحب صفت دیگر مفعول مطلق است یعنی خدایا
راهنمائی کن مرا در جمله جمعی که راهنمائی کردی ایشانرا و نگاهدار مرا از شر آنچه حکم تو بوقوع آن تعلق گرفت بدرستیکه تو
حکم بوقوع احوال بر خلایق میکنی و حکم بوقوع احوال کرده نمیشود بر تو و خوار نمیشود کسیکه دوستی کردی با او بغایت متصف
بصفات کمال شدی و بغایت مبرا از نقصان و قبایح شدی و تنزیه از نقصان و قبایح میکنم تنزیه توای صاحب کمال اختیار
کعبه خوب قبول کن از من دعای مرا و آنچه نزدیکی جستم بوسیله آن بسوی تو از جمله عبادات پس مضاعف کن آنرا بوسیله
باعتبار ثواب برای من چندبرابر بسیار و بده ما را از نزد تو مزدی بزرگ ای صاحب کمال اختیار من چه خوب است خبردار
کردن تو مرا و چه بزرگ است بخشیدن تو مرا فضل خود و چه دراز است فراغت دادن تو مرا و چه بسیار است پوشانیدن تو
بر من عیبهای مرا تا مردمان مطلع نشوند پس ترا است حمد ای مستحق عبادت من حمدی بسیار پاکیزه مبارک که پر کند
اشراف آسمانها و اشراف زمین و اشراف آنچه مشیت کرده آنرا صاحب کمال اختیار من حمدی چنانچه دوست میدارد آنرا صاحب
کمال اختیار من و راضی میشود بآن و چنانچه سزاوار است برای جانب صاحب کمال اختیار من که صاحب بزرگی و کرامی داشتن
منقبانست بیست و چهارم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لمن قال لما شاء الله کان لا حول ولا قوة الا

بالله العلي العظيم مائة مرة حين يصلي الفجر لم يره في ذلك اليوم شيئا يكرهه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه
السلام میگفت هر که گفت که آنچه خواسته باشد الله تعالی شد بیان این اینکه نیست هیچ شدنی عزم کسبی انکاری
و نه قوت عزم کسبی بکاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه است و بزرگ مرتبه است صد بار وقتی که نماز صبح میکند نبیند
در آن روز چیزی را که کراهت از آن میدارد بیست و پنجم اصل عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال من
قال في دبر كل صلوة الفجر و في دبر صلوة المغرب سبع مرات بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
دفع الله عز وجل عنه سبعين نوعا من انواع البلاء اهونها الريح والبرص والجنون وان كان شقيا محي من الشقاء و
كتب في السعداء شرح الريح بكسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و حاء بی نقطه بود و باد و مراد اینجا متشعر شدن
بعض اعضا است چنانچه در خوره میشود و گذشت در حدیث بیستم این باب یا چنانچه در کند ذهن میشود یا مراد باد
کردن بعض اعضا از مرض است یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
گفت در عقب نماز صبح و در عقب نماز شام هفت بار ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمؤمنان نیست گردیدن
عزم کسبی انکاری و نه قوت عزم کسبی برکاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است دفع کرد الله تع
از او هفتاد قسم از اقسام بلا را که سهلتر آنها تعفن اعضا و لکه پیسی و دیوانگی است و اگر ناعاقبت بخیر باشد بر طرف
کرده میشود و نام او از دیوان ناعاقبت بخیری نوشته میشود در دیوان جمعی که عاقبت بخیرند بدانکه این محو و اثبات بر سبیل
استعاره تشبیه است چه نام این قسم کسی در دیوان شقاوت نیست نوشته والا لازم می آید که علم الهی جهل باشد بلکه مراد اینست که در
جز بعضی از مکلفان الله تعالی اینست بیانست که اگر آن دعا را نمیکرد اسم او در دیوان اشقیا نوشته میشد و چون این
دعا خواهد کرد نام او در آن دیوان نوشته نشده چنانچه تحقیق شد در شرح بیست یکم این باب و میتواند بود که مراد
محو و اثبات در دیوان اعمال شبیه باعمال اشقیا و دیوان اعمال شبیه باعمال سعدا باشد چنانچه ظاهر حدیث آینده است
بیست و ششم اصل و في رواية سعدان عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام مثله الا انه قال اهونه الجنون والجذام
والبرص وان كان شقيا رجوت ان يحوله الله عز وجل الى السعادة شرح و در روایت سعدان از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام مثل آنست که علی بن ابی حمزه روایت کرده در همه چیز مگر اینکه سعدان گفت در روایت خود که سهلتر
آنها دیوانگی و خوره و لکه پیسی است و اگر شخص بفعل اشقیا کرده باشد امیدوارم که گرداند او را الله عز وجل بتوفیق خود
بسوی افعال اهل سعادت بیست و هفتم اصل عن الحسن بن الجهم عن ابي الحسن عليه السلام مثله الا انه قال يقولها ثلث
مرات حين يصبح وثلث مرات حين يمسي لم يخف شيطانا ولا سلطانا ولا برصا ولا جذاما ولم يقل سبع مرات قال ابو الحسن
عليه السلام وانا اقولها مائة مرة شرح يقولها تا آخر در این روایت بجای قال في دبر صلوة الفجر تا آخر است و در روایت علی بن
ابی حمزه و سعدان پس یعنی من یقولها است و ضمیر برای اختصار است چه امام بجای این گفته که من یقول بسم الله الرحمن
الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثلث مرات حين يصبح تا آخر لم يخف خبر مبتدا است و آن مبتدا من است که در اینجا
تصریح بآن نشده یعنی روایتست از حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام مثل آنچه در روایت
علی بن ابی حمزه و سعدان روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام مگر اینکه امام رضا یا امام موسی کاظم علیه السلام
گفت هر که گوید آن کلمات را سه بار وقتی که بصبح میرسد و سه بار وقتی که بشام میرسد نترسد از وسوسه شیطان
و نه از ضرر پادشاه زمان و نه از لکه و از خوره و امام نگفت هفت بار را گفت امام علیه السلام و من میگویم آن کلمات را

صد بار بیست وهشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت الغداة والمغرب فقل بسم الله الرحمن
الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبع مرات فانه من قالها لم یصبه جنون ولا جذام ولا برص ولا سبعون
نوعا من انواع البلاء شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث بیست وپنجم این باب بیست ونهم اصل قال ابو
الحسن علیه السلام اذا صلیت المغرب فلا تبسط رجلک ولا تکلم احدا حتی تقول مائة مرة بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ومائة مرة فی الغداة فمن قالها دفع الله عنه مائة نوع من انواع البلاء ادنی نوع
منها البرص والجذام والشیطان والسلطان شرح واو در ومائة برای عطف نیست بلکه برای استیناف نحوی است
ومائة مرفوع ومبتدا است فی الغداة خبر مبتدا است فاء در فمن برای بیان است یعنی گفت امام رضا علیه السلام یا امام
موسی کاظم علیه السلام چون گذاری نماز شام را پس پهن مکن پای خود را یعنی که بر وضع تشهد وسلام باقی
دار پای خود را وسخن مگو با هیچکس تا آنکه گوئی صد بار آنرا که بیان شد در شرح حدیث بیست وپنجم این باب وصد بار
در نماز صبح است یعنی که صد بار بگو همان را بعد از نماز صبح پیش از بسط رجل وتکلم میباید گفت پس آن آنکه
آنرا در آن دو وقت دفع کرد الله تعالی از او صد قسم از اقسام بلا را که سهلترین قسمی از آن اقسام لکه پیسی وخوره و
وسوسه شیطان وآزار پادشاه زمان است سی ام اصل عن ابی عبد الله بن ابراهیم الجعفری قال سمعت ابا الحسن
علیه السلام یقول اذا امسیت فنظرت الی الشمس فی غروب وادبار فقل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لم
یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک الحمد لله الذی یصف ولا یوصف ویعلم ولا یعلم یعلم خائنة الاعین وما تخفی
الصدور اعوذ بوجه الکریم وباسم الله العظیم من شر ما ذرأ وما برأ ومن شر ما تحت الثری ومن شر ما ظهر وما بطن
ومن شر ما کان فی اللیل والنهار ومن شر ابی مرة وما ولد ومن شر الرسیس ومن شر ما وصفت وما لم اصف الحمد لله رب
العالمین ذکر انها امان من السبع ومن الشیطان الرجیم ومن ذریته شرح نزدیک باین فقرات می آید در حدیث
چهارم باب پنجاه وهفتم که باب الحرز والعوذة است وظاهر این است که مراد بابو الحسن اینجا امام موسی کاظم باشد و
میتواند بود که مراد امام رضا باشد ولا یعلم بصیغه مجهول باب علم است وبعضی میگویند که از باب تفعیل است الخائنة
مصدر باب نصر است یا اسم فاعل است ابو مرة بضم میم وتشدید را بی نقطه کنیت ابلیس الرسیس بفتح را بی نقطه
وکسر سین بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وسین بی نقطه غیر معلوم ومراد هوسی است که ملکه شده باشد
وابتدا دوستی دنیا ومانند آن میل بدنیا که پنهان کرده شده باشد در دل ومانند آن وهم اینجا مناسب است یعنی
شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام میگفت چون بشام رسیدی پس نگاه کردی بسوی آفتاب در
فرو رفتن وپشت گردانیدن پس بگو ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان با مؤمنان است سپاس الله
راست که نگرفته برای خود فرزندی ونبوده هرگز برای او شریکی در پادشاهی سپاس الله راست که میداند چگونگی ذات
وصفات هر چیز را ودانسته نمیشود نزد دیگران چگونگی ذات وصفات او یا یعنی که ادراک میکند هر چیز را باسم جامد
محض مثل بلور وچشم ومانند آنها وادراک کرده نمیشود باسم جامد محض ومیداند چگونگی حمل مشتقات را بر موصوفات
آنها ودانسته نمیشود چگونگی حمل مشتقات بر او ونه مشتقاتی که از صفات ذات است مثل عالم وقادر که ازلا وابدا بر او
محمول میشود ونه مشتقاتی که از صفات فعل است مثل خالق ومرید که خواهشت مثلا نمیتوانیم دانست که موافقت
نفس الامر در حمل صفات ذات ازلا وابدا این است که در محکی تعددی باعتبار اجزاء مقارنات باشد چون میشود وصدق

افعال اند او که مصداق صفات فعل است بی تعدد در اجزاء و در مقارنات مثل قصد و عزم چون میشود میل اند خیانت
چشمها را یعنی نگاه دزدیده آنها را یا یعنی نگاه بقصد صریح ضرر آنها را نمیداند آنچه را که میپوشانند سینهها از
صاحبان سینهها مثل علم بربوبیت در باطن دل با وجود انکار آن در ظاهر چنانچه گفته در سوره انعام بل بدا لهم
ما کانوا یخفون و پناه میگیرم براه الله تعالی که کرامیست و بنام الله تعالی که بزرگست مراد رب العالمین است و مصداق
آن وجود امام مفترض الطاعة در هر زمانیست که پناه میگیرم از شر آنچه خلق کرده بعنوان کثرت و آنچه خلق کرده بعنوان
اینکه اسم جامد محض مشترک میان خالق و آن مخلوق نیست و از شر آنچه در پایین خاک نمناک است و از شر آنچه ظاهر
شد و آنچه درون شد و از شر آنچه باشد در شب و روز و از شر ابلیس و اولاد او و از شر هر چیزی که معلوم من نباشد
و از شر آنچه گفتم و آنچه نگفتم سپاس الله راست که صاحب کمال اختیار هر کس در هر چیزاست امام علیه السلام گفت که
آن کلمات باعث ایمنیاست از درنده و از وسوسه شیطان ملعون و از وسوسه اولاد او اصل قال و کان امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه یقول اذا اصبح سبحان الله الملک القدوس ثلثا اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک
ومن تحویل عافیتک ومن فجاءة نقمتک ومن درک الشقاء ومن شر ما سبق فی الکتاب اللهم انی اسالک بعزة ملکک
وشدة قوتک وبعظیم سلطانک وبقدرتک علی خلقک شرح نزدیک باین گذشت در حدیث شانزدهم این باب
لیکن بجای فی الکتاب فی اللیل بود و تحقیق تعوذ از شر نوشته در قرآن یا لوح محفوظ که ماضی است بیان شده در
حدیث بیست و یکم این باب سی و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الدعاء قبل طلوع الشمس وقبل
غروبها سنة واجبة مع طلوع الشمس والمغرب تقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و
یمیت ویحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات وتقول اعوذ
بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم عشر مرات
قبل طلوع الشمس وقبل الغروب فان نسیت قضیت کما تقضی الصلوة اذا نسیتها شرح الواجب ثابت لازم
ما یعنی که کمال اهتمام بآن باشد خواه ترک آن گناه صغیره باشد و خواه کبیره باشد و خواه گناه نباشد اصلا مثل
نافلة اشارتست بآیت سوره نعم که گذشت در حدیث بیستم این باب و آیة سوره احزاب و سبحوه بکرة واصیلا
مع طلوع اشارتست بابکرا و عشیا در آیت سوره بمعنی مع است و مراد شروع پیش از طلوع و اتمام بعد از طلوع
و شروع پیش از غروب و اتمام بعد از غروب است المغرب مصدر میمی است لا اله الا الله تا قدیر بیان شد در شرح
حدیث اول باب سی و نهم در سوره مؤمنون چنین است و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ
بک رب ان یحضرون الهمز انجا در آوردن حیوان با چیزی مثل سر انگشت و مهماز که آنرا در فارسی مهمیز مینامند
مراد اینجا ترغیب مردمانست در اختلاف در احکام شرع چنانچه در سابق آیت گفته فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب
بما لدیهم فرحون مراد بالصلوة فریضه یا نافله یومیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بدرستی که دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب بطریقه لازم با اول وقت طلوع آفتاب و غروب آفتاب
آن میگویی در جمله آن دعا لا اله الا الله تا آخر ده بار و میگویی پناه میگیرم بالله که بغایت شنوا است بغایت دانا است
از سخن چینی دن نها شیاطین که باعث میشود که هر طایفه سخن چینی شیطان همراه آن شیطان بمذهبی جانبی روند
و اختلاف باهم کنند و پناه میگیرم بتو ای صاحب کمال اختیار من از اینکه حاضر شوند و جمع شوند شیاطین نزد من تا را

بر معصیت دانسته و فهمیده وا دارند بدرستی که الله تعالی اوست بس شنوا بغایت بینا بغایت دانا ده بار پیش از طلوع و
غروب آن پس اگر فراموش کرده باشی قضا کنی چنانچه قضا میکنی نماز سی و دوم اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قل استعیذ بالله من الشیطان الرجیم واعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم وقل لا اله
الا الله وحده لا شریک له یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر فقال له رجل مفروض هو قال نعم مفروض محدود تقوله
قبل طلوع الشمس وقبل الغروب عشر مرات فان فاتک شیء فاقضه من اللیل والنهار شرح مراد بالشیطان جنس است و
چون در معنی متعدد است ضمیر جمع راجع بآن شده یحضرون بتخفیف نون وقایه مکسوره است و یاء متکلم محذوف شده
المفروض محدود شده بمعنی اینکه جدا کرده شده تا شد از چیزی که اکثر با آن می باشد مثل اینکه در این فقره له الملک وله
الحمد مذکور نیست و ایضا ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر مذکور نیست و در حدیث سابق مذکور بود الحی و تمیز
کرده شده بمعنی انتخاب کرده شده مثل اینکه چیزی که بسیار ضرور نباشد اسقاط کنند برای تنگی وقت مخاطب و میتواند بود که
مراد بمفروض محدود مامور به در قرآن باشد چنانچه مذکور شد در حدیث سابق من بمعنی فی است یعنی روایتست از محمد بن
مروان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو پناه میگیرم بالله تعالی از جنس شیطان ملعون و پناه میگیرم بالله تعالی از آنکه
حاضر شوند نزد من بدرستی که الله تعالی اوست بغایت شنوای بغایت بینا و بگو بعض آنرا که در حدیث سابق گذشت محمد بن
مروان گفت پس گفت امام را مردی که بریده شده است آنچه گفتی گفت آری بریده شده است انتخاب کرده شده است میگوئی
آنرا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب ده بار پس اگر فوت شود از چیزی از آن ده پس قضا کن آنرا در هر وقت شب و روز
که باشد سی و سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان من الدعاء ما ینبغی لصاحبه اذا نسیه ان یقضیه یقول بعد الغداة
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات
ویقول اعوذ بالله السمیع العلیم عشر مرات فاذا نسی من ذلک شیئا کان علیه قضاؤه شرح الغداة زمانی که مرکب است از
جزء آخر شب و جزء اول روز و طلوع آفتاب بعض اجزاء آنست و مراد به بعد الغداة بعد حدوث الغداة است نه بعد انقضاء
الغداة گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله دعا دعائیست که سزاوار است برای صاحبش چون فراموش
کرده باشد آنرا اینکه قضا کند آنرا میگوید بعد از صبح آنچه را که مذکور شود در حدیث سی و یکم ده بار و میگوید که پناه میگیرم بالله
که بغایت شنواست بغایت بیناست ده بار پس چون فراموش کرد از آنچه مذکور شد چیزی را بر اوست که قضا کند آنرا در وقتی
دیگر یا بمعنی کما نند نوافل یومیه است که در میان مستحبات اهتمام بآنها بیشتر است و مراد وجوب قضای فرائض نیست بقرینه
لفظ ینبغی سی و چهارم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت موظفا غیر تسبیح فاطمة الزهراء علیها
السلام وعشر مرات بعد الفجر یقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ویسبح ما شاء
تطوعا شرح یقول ویسبح بصیغه غائب است و ضمیر راجع بمکلف است که مرکوز است در خاطرها یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه
السلام را از عدد تسبیحی که بعد از آن نماز باید گفت پس گفت ندانم چیزی را که معین باشد یعنی که بکمال اهتمام بعد از آن باشد
و کم نباید کرد غیر تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و ده بار بعد از طلوع صبح صادق مکلف میگوید بعض آنچه که مذکور
شد در حدیث سی و یکم و تسبیح میکند آنچه خواهد از روی استحباب یعنی که آنچه مذکور شد افضل است و این منافات ندارد
با فضلیت باقی افراد تسبیح سی و پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام من قال حین یطلع الفجر لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات وصلی علی محمد وآله عشر

مرات وسبح خمسا وثلاثين مرة وهلل خمسا وثلاثين مرة وحمد الله خمسا وثلاثين مرة لم يكتب في ذلك الصباح من الغافلين
وإذا قالها في المساء لم يكتب في تلك الليلة من الغافلين شرح مراد بصباح اینجا تمام روز است یا مراد بصباح بلیله شام است
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر که گفت وقتی که طلوع میکند صبح صادق بعض آنچه را که مذکور شد در حدیث سی یکم
ده بار و درود کرد بر محمد و آل او ده بار و سبحان الله گفت سی و پنج بار و لا اله الا الله گفت سی و پنج بار و لا اله الا الله و الحمد
لله گفت سی و پنج بار نوشته نشد در آن روز از جمله غافلان و چون گفت آنها را در شام نوشته نشد در آن شب از جمله غافلان مراد
بآیت سوره اعراف بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین و بیان شد در شرح حدیث هفدهم مخفی نماند که این غیر تسبیح فاطمه
زهرا است و پیش از نماز صبح و نماز شام است سی و ششم اصل کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام اسأله ان یعلمنی دعاء فکتب الی
تقول اذا اصبحت وامسیت الله الله الله ربی الرحمن الرحیم لا اشرک به شیئا وان زدت علی ذلک فهو خیر ثم تدعو بما
بدا لک في حاجتك فهو لكل شيء باذن الله يفعل الله ما يشاء شرح نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام طلب میکردم از او اینکه
تعلیم کند مرا دعائی یعنی که روش دعائی را که زود مستجاب شود تعلیم کند پس نوشت بسوی من که میگوئی چون بصبح رسیدی
و بشام رسیدی الله الله الله صاحب کل اختیار مرا است که مدبر کل عالم است مهربان است بمؤمنان شریک نمیکنم با او در ربوبیت
چیزی را و اگر زیاد کنی بر آن تسبیح نشستنهای دیگر را پس آن بهتر است بعد از آن دعا میکنی با آنچه بخاطرت رسیده در حاجت خود
بیان این آنکه آن روش دعا برای هر حاجتی است یعنی که باعث اجابت دعای هر حاجتی است بتوفیق الله تعالی کسی را برای
بجای آوردن آن روش میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد یعنی که بعضی را توفیق آن روش دعا میدهد و بعضی را نمیدهد
سی و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تدع ان تدعو بهذا الدعاء ثلاث مرات اذا اصبحت وثلاث مرات
اذا امسیت اللهم اجعلنی فی درعک الحصینة التی تجعل فیها من ترید فان ابی علیه السلام کان یقول هذا من الدعاء المخزون
شرح درعك الحصينة بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب الدعاء اشارت است بیکی از جمله کلمات کنوز مقاله
امیر المؤمنین است که بیان شد در حدیث چهاردهم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام وامگذار اینرا
که دعا کنی باین دعا سه بار چون بصبح رسیدی و چون سه بار چون بشب رسیدی خدایا داخل ساز مرا در زره محافظت
تو که مستحکم است آنچنان زرهی که داخل میکنی در آن هر کرا که میخواهی او را یعنی که محبوب تر است چه پدرم که
علیه السلام میگفت که این از جمله دعائیست که در خزینه گنجهای کلمات مؤمنان نگاه داشته سی و هشتم اصل عن ابی حمزة
عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما عنی بقوله وابراهیم الذی وفی قال کلمات بالغ فیهن قلت وما هن قال کان اذا
اصبح قال اصبحت وربی محمود اصبحت لا اشرك بالله شیئا ولا ادعو معه الها ولا اتخذ من دونه ولیا ثلاثا واذا امسی قال ثلاثا
قال فانزل الله عز وجل فی کتابه وابراهیم الذی وفی قلت فما عنی بقوله فی نوح انه کان عبدا شکورا قال کلمات بالغ فیهن
قلت وما هن قال کان اذا اصبح قال اصبحت اشهدك ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فانها منك وحدك
لا شریك لك فلك الحمد علی ذلك ولك الشکر کثیرا کان یقولها اذا اصبح ثلاثا واذا امسی ثلاثا قلت فما عنی بقوله فی
یحیی وحنانا من لدنا وزکوة قال تحنن الله قال قلت فما بلغ من تحنن الله علیه قال کان اذا قال یا رب قال الله عز
وجل لبیك یا یحیی شرح در سوره النجم چنین است افرأیت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی أعنده علم الغیب فهو یری
ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی ان لا تزر وازرة وزر اخری و در این جا احتمال است اینکه بجمله آنست که
گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب هشتم که باب النهی عن الکلام فی الکیفیة است التوفیة ادا کردن

جمیع حق ولایت بر وجه کامل کلمات هر دو جا منصوبست بتقدیر یعنی کلمات سؤال در اول از مفعول دوم است و در دوم
از آلت مبالغه در شکر است کلمات نوح گذشت با تغییر در خودش و عدد ش در کتاب الایمان والکفر در باب چهل و هشتم
که باب الشکر است الحنان بفتح حاء بی نقطه اسم تحنن است که مصدر باب تفعلست یعنی ترحم بر کسی یعنی روایتست از
ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام ابو حمزه گفت گفتم او را که الله تعالی چه خواسته است بقول او در سوره النجم و ابراهیم
که بر وجه کامل ادا کرد حق ولایت الهی را گفت خواسته کلمه چند را در تصدیق ولایت الهی که مبالغه کرد در آنها بشکر از آنها
گفتم و چیست آن کلمات گفت چون بصبح میرسید میگفت بصبح رسیدم بر حالی که صاحب کل اختیار من ستایش کرده شده است
بصبح رسیدم بر حالی که شریک نمی‌سازم با الله تعالی در حکم دیگری را و نمیخوانم با او معبودی را و فرا نمیگیرم بی او ولی و حاکمی را
سه بار میگفت اینرا و چون بشام میرسید میگفت سه بار آن کلمات را و بجای اصبحت میگفت امسیت امام گفت برای اینست که
نازل ساخت الله عز و جل در قرآن و ابراهیم الذی وفی گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقول او در سوره بنی اسرائیل در
حق نوح که بود بسی که او بود بنده بغایت شکر گذار امام گفت خواسته کلمه چند را که مبالغه کرد در آنها نوح بشکر از آنها
گفتم و چیست آن کلمات امام گفت چون بصبح میرسید میگفت بصبح رسیدم بر حالی که گواه میگیرم ترا که آنچه بصبح رسید با من
از نعمتی یا فراغتی در دین یا دنیا پس بدرستی که آن از تست یا بمعنی که مملوک تست تنها بی تو که شریکی نیست ترا در
مالکیت آن یا بمعنی که هر نعمتی که دیگری با من کرده مالک آن نیست بلکه بقضا و قدر تست پس مملوک تست حمد برآن
و مملوک تست شکر بر حالی که بسیار است میگفت آن کلمات را چون بصبح میرسید سه بار و چون بشام میرسید میگفت
آن مضمون را سه بار گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقول خود در سوره مریم در حق یحیی و آتیناه الحکم صبیا و حنانا من
لدنا دادیم یحیی را علم بجمیع احکام الهی بر حالی که کوچک بود و دادیم او را مهربانی از جانب خود و دادیم او را عمل صالح
روز بروز زیاد شود گفت خواسته بحنان مهربانی الله تعالی را او را گفت گفتم پس چه حد رسید یحیی که بسبب مهربانی الله تعالی
برا او گفت چون می گفت ای صاحب کل اختیار من میگفت الله عز و جل لبیک یا یحیی یا بمعنی که هر دعا میکرد مجاب میشد

باب چهل و نهم باب الدعاء عند النوم والانتباه شرح این باب بیان دعا است نزد اراده شروع در خواب و نزد

بیدار شدن در این باب هژده حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال حین یاخذ مضجعه

ثلث مرات الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی

الموتی و یمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر خرج من الذنوب کهیئة یوم ولدته امه شرح ابن تحمید ظاهر شد از شرح
حدیث هفتم باب بیست و هفتم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت وقتی که فرا گرفت
خوابگاه خود را در شب یا در روز نیز این تحمید را سه بار بیرون آمد از گناهان مانند حال خودش در روزی که زاید

او را مادرش دوم مجل رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال اذا آوی احدکم الی فراشه فلیقل اللهم انی احتبست

نفسی عندک فاحتبسها فی محل رضوانک و مغفرتک و ان رددتها فارددها مؤمنة عارفة بحق اولیائک حتی تتوفاها
علی ذلک شرح اوی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است یا باب تفعیلست فراش بکسر فاء است یعنی راوی بالا
برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قرار گیرد یکی از شما در بستر خود پس باید که گوید خدایا
بدرستی که بند کردم روح خود را نزد تو یا بمعنی که قصد خواب کردم تا بند شود پس بند کن روح مرا در محل رضای تو
و آمرزش تو پس و اگر برگردانی آنرا بسوی بدن من پس برگردان آنرا بر حالی که معتقد باشد که ایمان بر ربوبیت تو

داشته باشد شناسا باشد بحق امامان تو تا وقتی که قبض کنی آنرا بر آن ایمان و معرفت ذکر علی ذلک برای آنست
که گاهی ما بعد حتی داخل در حکم ما قبل نمی باشد پس تصریح بدخول بهتر است سیوم حـ عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کان یقول عند منامه آمنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که او میگفت نزد خواب خود که مؤمن شدم بربوبیت الله تعالی و بی اعتقاد شدم بشریک الله تعالی
و در حکم از پیش خود خدایا نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من چهارم حـ قال ابو عبد الله علیه السلام الا اخبرکم
بما کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول اذا آوی الی فراشه قلت بلی قال کان یقرأ آیة الکرسی ویقول بسم الله آمنت
بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر نکنم شما را بآنچه
رسول الله صلی الله علیه وآله السلام میگفت چون قرار میگرفت در بستر خود گفتم بلی خبردار کن گفت میخواند آیة الکرسی را که الله لا
اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و میگفت
ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت پنجم حـ کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاحتلام ومن سوء الاحلام وان یلعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام شرح الاحلام بفتح همزه و سکون
حاء بی نقطه جمع حلم بضم حاء و سکون و ضم لام خیالها که در خواب واقع میشود با در بی برای تعدیه است و برای جمعیت
میتواند بود یعنی عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نزد خواب میگفت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از
جنب شدن در خواب و پناه میگیرم از بدانی جمله خیالهای خواب و پناه میگیرم از اینکه بازی دهد مرا شیطان در بیداری و
خواب ششم حـ عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر
الله اربعا وثلثین واحمده ثلثا وثلثین وسبح ثلثا وثلثین وتقرأ آیة الکرسی والمعوذتین وعشر آیات من اول
الصافات وعشرا من آخرها شرح تسبیح منصوبست باغراء بتقدیر ادرک تسبیح یا مفعول مطلق فعل محذوفست
بتقدیر سبح تسبیح و بر هر تقدیر اذا شرطیه است و فا در فکبر جزائیه است و جمله شرط و جزا استینافیه بیانیست و میتواند بود
که تسبیح مرفوع باشد با بتدا و اذا برای محض ظرفیت خبر مبتدا باشد و فا در فکبر برای تفریع باشد یا بیانیه باشد و تقرأ
خبر بمعنی امر است المعوذتین بکسر واو مشدده سورة الفلق و سورة الناس یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت در باب تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام که چون فرا گرفتی خوابگاه خود را پس تکبیر الله تعالی کن سی و چهار
بار و حمد الله تعالی کن سی و سه بار و تسبیح الله تعالی کن سی و سه بار و میخوانی آیة الکرسی را که در شرح حدیث چهارم
گذشت و دو سوره پناه دهنده از آفات را که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق
اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس ملک الناس
اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و میخوانی ده آیت را از اول سورة
الصافات چنانچه بیان شد در شرح حدیث بیستم باب سابق و ده آیت را از آخر آن سوره که وان جندنا لهم الغالبون فتول
عنهم حتی حین وابصرهم فسوف یبصرون افبعذابنا یستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین وتول عنهم
حتی حین وابصر فسوف یبصرون سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
هفتم حـ عن داود بن فرقد عن اخیه ان شهاب بن عبد ربه سألنا ان نسأله ابا عبد الله علیه السلام وقال قل له ان

امراة تفزعني في المنام بالليل فقال قل له اجعل سبحا وكبر الله اربعا وثلثين تكبيرة وسبح الله ثلثا و
وثلثين تسبيحة واحمد الله ثلثا وثلثين وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت و
يميت ويحيي بيده الخير وله اختلاف الليل والنهار وهو على كل شيء قدير عشر مرات شرح روایتست از داود بن فرقد
از داود بن فرقد انبرادرش بندیا عبد الحمید یا عبد الرحمن که شهاب بن عبد ربه طلب کرد از ما برادران که سؤال
کنیم امام امام جعفر صادق علیه السلام را وگفت مرا که بگو امام را بدرستی که زنی میترساند مرا در خواب در شب پس چون
گفتیم آنرا امام گفت بگو شهاب را که بسازد برای خود آلت تسبیح را وتکبیر کن الله را سی و چهار تکبیر و تسبیح کن الله را سی و
چهار تسبیح وحمد کن الله را سی و سه بار وبگو ده بار آنچه را که گذشت در حدیث اول باب سی و نهم بنقصان وهو حی
لا یموت وبزیادتی اینکه و مملوک الله تعالی است دیگر گون شدن شب و روز باین معنی که فاعل موجب نیست در فعل آن بلکه
مختار مستقل در قدرت است هشتم اصل عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام انه اتاه ابن له ليلة فقال
يا ابة اريد ان انام فقال يا بني قل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده صلى الله عليه واله عبده ورسوله اعوذ
بعظمة الله واعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله ان الله على كل شيء قدير واعوذ بعفو
الله واعوذ بغفران الله واعوذ برحمة الله من شر السامة والهامة ومن شر كل دابة صغيرة او كبيرة بليل او نهار و
من شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والعجم ومن شر الصواعق والبرد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
شرح الصواعق جمع صاعقة آوازهای رعد که بغایت شدید باشد و آتشها که از ابر پایین آید در برقها وهمه اینجا مناسب
است یعنی روایتست از معوية بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام که شان اینست که آمد نزد او پسری که از او بود
شبی پس گفت ای پدر میخواهم که خواب کنم پس امام گفت ای پسرک من بگو گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر
الله و اینکه محمد صلی الله علیه واله بنده او و فرستاده او بخدا آنست پناه میگیرم به بزرگی الله و پناه میگیرم به بزرگی
الله و پناه میگیرم بتوانائی الله و پناه میگیرم به بزرگی الله و پناه میگیرم بتسلط الله بر هر چیز بدرستی که الله بر هر
چیز بغایت توانا است و پناه میگیرم بگذشت کردن الله از گناهان بندگان مؤمن و پناه میگیرم بپوشانیدن گناهان مؤمنان
و پناه میگیرم بمهربانی الله با مؤمنان از ضرر جانوران زهردار و جانوران باعث اندوه و از ضرر هر جنبنده کوچک یا بزرگ
در شب یا روز و از ضرر فاسقان جن و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقها و تگرگ خدایا درود کن بر محمد
که بنده تو و رسول تست اصل قال معوية فتقول الصبي الطيب عند ذكر النبي المبارك قال نعم يا بني الطيب المبارك
شرح فتقول بصیغه ماضی معلوم باب تفعلست التقول از پیش خود گفتن دیگری چون آن حسب این کلماترا
در شبهای دیگر شنیده بوده کلماتا اینها بی تلقین بخاطر خود رسانیده و گفته الصبي مرفوع و فاعل است و الطيب
مجرور است بر سبیل حکایت چون صفت رسولک است یا منصوب است بتقدیر مفعول تقول است النبي المبارك
مجرور است و از کلام معویه است و تعبیر از رسولک الطيب المبارك مجرور و صفت رسولک است یعنی گفت معوية
پس معویه پس از پیش خود گفت آن پسر کوچک الطيب نزد ذکر پیغمبر برکت داده شده باین معنی که امام علیه السلام
و رسولک گفت و هنوز تمام نگفته بود که آن صبی گفت و رسولک الطيب امام گفت آری ای پسرک من الطيب
المبارك باین معنی که در تمام آن دعا الطيب هست چنانچه گفتی و المبارك نیز هست نهم اصل عن مفضل بن عمر قال قال
لي ابو عبد الله عليه السلام ان استطعت ان لا تبيت ليلة حتى تعوذ باحد عشر حرفا قلت اخبرني بها قال قل

داشته باشد شناسا باشد بخدا و امامان تو تا وقتی که قبض کنی آنرا بر آن ایمان و معرفت و ذکر علی ذلک برای آنست
که کاف هم ما بعد حتی را داخل در حکم ما قبل نمی باشد پس تصریح بدخول بهتر است سیوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کان یقول عند منامه آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که او میگفت نزد خواب خود که مؤمن شدم بربوبیت الله تعالی و بی اعتقاد شدم بشریک الله تعالی
او در حکم از پیش خود خدایا نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من چهارم ح قال ابو عبد الله علیه السلام الا اخبرکم
بما کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول اذا آوی الی فراشه قلت بلی قال کان یقرأ آیة الکرسی و یقول بسم الله آمنت
بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر نکنم شما را بآنچه
رسول الله صلی الله علیه وآله السلام میگفت چون قرار میگرفت در بستر خود گفتم بلی خبر دار کن گفت میخواند آیة الکرسی را که الله لا
اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و میگفت
ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت پنجم ح کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاحتلام و من سوء الاحلام و ان یلعب بی الشیطان فی الیقظة و المنام شرح الاحلام بفتح همزه و سکون
حاء بی نقطه جمع حلم بضم حاء و سکون و ضم لام خیالها که در خواب واقع میشود با در بی برای تعدیه است و برای مصاحبت
میتواند بود یعنی عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نزد خواب میگفت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از
جنب شدن در خواب و پناه میگیرم از بدی جمله خیالهای خواب و پناه میگیرم از اینکه بازی دهد مرا شیطان در بیداری و در
خواب ششم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر
الله اربعا و ثلثین و احمده ثلثا و ثلثین و سبحه ثلثا و ثلثین و تقرأ آیة الکرسی و المعوذتین و عشر آیات من اول
الصافات و عشرا من آخرها شرح تسبیح منصوبست باغرا بتقدیر ادرک تسبیح یا مفعول مطلق فعل محذوف است
بتقدیر سبح تسبیح و بر هر تقدیر اذا شرطیه است و فا در فکبر جزائیه است و جمله شرط و جزا استینافیه بیانی است و میتواند بود
که تسبیح مرفوع باشد بابتدا و اذا برای محض ظرفیت و خبر مبتدا باشد و فا در فکبر برای تفریع باشد یا بیانیه است و تقرأ
خبر بمعنی امر است المعوذتین بکسر واو مشدده سورة الفلق و سورة الناس یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام که گفت در باب تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را چون فرا گرفتی خوابگاه خود را پس تکبیر الله تعالی کن سی و چهار
بار و حمد الله تعالی کن سی و سه بار و تسبیح الله تعالی کن سی و سه بار و میخوانی آیة الکرسی را که در شرح حدیث چهارم
گذشت و دو سوره پناه دهنده از آفات را که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق
اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس ملک الناس
اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و میخوانی ده آیتها از اول سورة
الصافات چنانچه بیان شده در شرح حدیث بیستم باب سابق و ده آیت را از آخر آن سوره که و ان جندنا لهم الغالبون فتول
عنهم حتی حین و ابصرهم فسوف یبصرون افبعذابنا یستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین و تول عنهم
حتی حین و ابصر فسوف یبصرون سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
هفتم ح عن داود بن فرقد عن اخیه ان شهاب بن عبد ربه سالنا ان نساله ابا عبد الله علیه السلام و قال قل له ان

امرأة تفزعني في المنام بالليل فقال قل له اجعل مسباحا وكبر الله اربعا وثلثين تكبيرة وسبح الله ثلثا و
وثلثين تسبيحة واحمد الله ثلثا وثلثين وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت و
يميت ويحيي بيده الخير وله اختلاف الليل والنهار وهو على كل شيء قدير عشر مرات شرح روايتست از داود بن فرقد
از داود بن فرقد از برادرش بن يزيد يا عبد الحميد يا عبد الرحمن كه شهاب بن عبد ربه طلب كرد از ما برادران كه سؤال
كنيم امام امام جعفر صادق عليه السلام را و گفت مرا كه بگو امام را بدو دستي كه زني ميترساند مرا در خواب در شب پس چون
گفتيم آنرا امام گفت بگو شهاب را كه بسازد براي خود آلت تسبيح را و تكبير كن الله را سي و چهار تكبير و تسبيح كن الله را سي و
چهار تسبيح و حمد كن الله را سي و سه بار و بگو ده بار آنچه را كه گذشت در حديث اول اين باب سي و نهم بنقصان وهو حي
لا يموت و بيده الخير يا دقيا اينكه و ملوك الله تعالى است ذكر كون شدن شب و روز باين معني كه فاعل موجب نيست در فعل آن بلكه
مختار مستقل در قدرت است هشتم اصل عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام انه اتاه ابن له ليلة فقال
يا ابة اريد ان انام فقال يا بني قل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده صلى الله عليه وآله عبده ورسوله اعوذ
بعظمة الله واعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله ان الله على كل شيء قدير واعوذ بعفو
الله واعوذ بغفران الله واعوذ برحمة الله من شر السامة والهامة ومن شر كل دابة صغيرة او كبيرة بليل او نهار و
من شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والعجم ومن شر الصواعق والبرد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
شرح الصواعق جمع صاعقة آوازهاي رعد كه بغايت شديد باشد و آتشها كه از ابرها بپايين آيد و برقها و همه اينجا مناسب
است يعني روايتست از معوية بن وهب از امام جعفر صادق عليه السلام كه شان اينست كه آمد نزد او پسري كه او را بود
شبي پس گفت اي پدر ميخواهم كه بخواب كنم پس امام گفت اي پسرك من بگو گواهي ميدهم كه مستحق عبادتي نيست مگر
الله و اينكه محمد صلى الله عليه وآله بنده او و فرستاده او بخدا آنو است پناه ميگيرم ببزرگي الله و پناه ميگيرم بعزت
الله و پناه ميگيرم بتوانائي الله و پناه ميگيرم ببهي عيني الله و پناه ميگيرم بتسلط الله بر هر چيز بدرستي كه الله بر هر
چيز بغايت توانا است و پناه ميگيرم بگذشت كردن الله از گناهان بندگان مؤمن و پناه ميگيرم بپوشانيدن گناهان مؤ
و پناه ميگيرم بمهرباني الله با مؤمنان از ضرر جانوران زهردار و جانوران باعث اندوه و از ضرر هر جنبنده كوچك يا بزرگ
در شب يا روز و از ضرر فاسقان جن و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقها و تگرگ خدايا درود كن بر محمد
كه بنده تو و رسول تست اصل قال معوية فنقول الصبي الطيب عند ذكر النبي المبارك قال نعم يا بني الطيب المبارك
شرح فنقول بصيغه ماضي معلوم باب تفعلست التقول از پيش خود گفتن ديگري چون آن صبي اين كلمات را
در شبهاي ديگر شنيده بوده كلمه از آنها بي تلقين بخاطر خود رسانيده و گفته الصبي مرفوع و فاعل است الطيب
مجرور است بر سبيل حكايت چون صفت رسولك است يا منصوب است بتقدير مفعول تقول است النبي المبارك
مجرور است و از كلام معويه است در تعبير از رسولك الطيب المبارك مجرور و صفت رسولك است يعني گفت معوية
پس معويه پس از پيش خود گفت آن پسر كوچك الطيب را نزد ذكر پيغمبر بركت داده شده باين معني كه امام عليه السلام
ورسولك گفت و هنوز تتمه را نگفته بود كه آن صبي گفت ورسولك الطيب امام گفت آري اي پسرك من الطيب
المبارك باين معني كه در تتمه آن دعا الطيب هست چنانچه گفتي والمبارك نيز هست نهم اصل عن مفضل بن عمر قال قال
لي ابو عبد الله عليه السلام ان استطعت ان لا تبيت ليلة حتى تعوذ باحد عشر حرفا فافعل قلت اخبرني بها قال قل

اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله واعوذ بجمال الله واعوذ بدفع الله
واعوذ بمنع الله واعوذ بجمع الله واعوذ بملك الله واعوذ بوجه الله واعوذ برسول الله صلی الله علیه وآله
من شر ما خلق وبرأ وذرأ وتعوذ به کلما شئت شرح ان شرطیه است وجزای آن محذوفست بتقدیر فافعل
تبیت ببا یکنقطه ویا دو نقطه در پائین وتاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا از باب افعال است
بمعنی تدخل فی اللیل ومراد اینجا خواب کردن در شب است چنانچه دلالت میکند بران عنوان این باب لیله منصوب
ظرفیت است حتی برای استثنا تعوذ هر دو جا بعین بی‌نقطه وذال با نقطه بصیغه مضارع باب مخاطب نظر است میتواند
بود که دوم بصیغه امر حاضر باب تفعیل باشد بادر باحی برای آن است الحرز بفتح حاء بی‌نقطه وسکون راء بی‌نقطه واحد
حروف تهجی واینجا استعاره شده برای سحر مختصر یعنی روایتست از مفضل بن عمر که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه
السلام که اگر توانی که خواب شب نکنی در هیچ شبی مگر آنکه یازده سحر پناه گیری مختصر پس بکن آنرا گفتم خبر ده مرا بآن
یازده سحر گفت بگو اول پناه میگیرم بعزت الله دوم وپناه میگیرم بتوانائی الله سیوم وپناه میگیرم ببزرگی الله چهارم
وپناه میگیرم بتسلط الله بر هر چیز پنجم وپناه میگیرم بنیکی الله با هر کس بقدر استحقاق او ششم وپناه میگیرم بدفع الله
بلاها از بعضی از مومنان بسبب بعضی دیگر چنانچه گفته در سوره بقره ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض وبیان شد در باب
دویستم کتاب الایمان والکفر هفتم وپناه میگیرم بنداده الله چیزی را بکسی که مستحق آن نیست مثل اینکه اهل خذلان
را توفیق نداده هشتم وپناه میگیرم بفراهم آوردن اسمای حسنای الله چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب حمد و ثنا
نهم وپناه میگیرم باستقلال در قدرت الله دهم وپناه میگیرم بملک الله که انبیاء واوصیائیست یازدهم وپناه میگیرم
برسول الله صلی الله علیه وآله از شر آنچه الله تعالی آفرید و بری شد از مشابهت با آن آفریده و بسیار آفرید امام گفت
وپناه میگیری با آنچه مذکور شد هر وقت که خواستی یا بمعنی که در وقت خواب شب نیز خواب است دهم اصل کان ابو عبد الله
علیه السلام یقول اذا اویت الی فراشک فقل بسم الله وضعت جنبی لله علی ملة ابراهیم حنیفا مسلما وما انا من
المشرکین شرح امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون جا گرفتی در بستر خود پس بگو ابتدا میکنم بنام الله گذاشتم پهلوی راست
خود را برای الله تعالی بر طریقت ابراهیم بر حالی که خالص ومخلص باشم برای الله ونیستم از جمله جمعی که شریک قرار میدهند
با الله تعالی در حکم یا در ملکوت آسمانها وزمین یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام احدکم من
اللیل فلیقل سبحان رب النبیین واله المرسلین ورب المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر
یقول الله عز وجل صدق عبدی وشکر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون برخیزد یکی از شما
در شب برای نماز پس باید که گوید تنزیه میکنم تنزیه صاحب کمال اختیار پیغمبران ومعبود رسولان وصاحب کمال اختیار
امامان مظلوم اشارتست بقول الله تعالی در سوره قصص ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم
ائمة ونجعلهم الوارثین وسپاس الله راست که زنده میکند مردگان را به بیدار کردن از خواب و بر هر چیز بغایت تواناست
بیان این آنکه میگوید الله عز وجل با فرشتگان که راست گفت بنده من وشکر گذاری کرد مخفی نماند که میتواند بود که مراد
بشکر اینجا حمد باشد چه آن بمحض زبانست ومیتواند بود که مراد این باشد که صدق عبدی را در وقت گفتن گوید
وشکر را در وقت شروع در نماز با مقدمات نماز گوید دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قمت باللیل
من منامک فقل الحمد لله الذی رد علیّ روحی لاحمده واعبده واذا سمعت صوت الدیک فقل سبوح قدوس رب

الملائکة والروح سبقت رحمتك غضبك لا اله الا انت وحدك عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي فانه لا یغفر
الذنوب الا انت شرح بیان سابق بودن رحمت بر غضب گذشت در حدیث بیستم باب سابق فاء در فاغفر برای تفریع
بر اقرار بوحدانیت و اعتراف بگناه هست و فاء در فانه برای بیان است و ضمیر ضمیر شان است یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت چون برخواستی در شب از خواب خود و نشستی در خوابگاه پس بگو سپاس الله راست که برگردانید
بر من روح مرا که در خواب گرفته بود تا حمد کنم او را و عبادت کنم او را پس چون شنیدی بانگ خروس را پس بگو
بغایت منزه است از هر نقصان و تسبیح بغایت پاکیزه است صاحب کمال اختیار ملائکه و روح که بیان شد در کتاب الحجة در
باب چهاردهم که باب الروح لیسدد الله بها الائمة علیهم السلام مقدم شده رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق
عبادتی مگر تو بتنهائی بد کردم و ستم کردم بر خود پس بیامرز گناهان مرا برای مرحمت بدرستی که نمی‌آمرزد گناهان را
کسی مگر تو اصل فاذا قمت فانظر فی آفاق السماء وقل اللهم لا یواری منك لیل داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات
مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجی تدلج بین یدی المدلج تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور غارت
النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا تأخذك سنة ولا نوم سبحان رب العالمین واله المرسلین والحمد لله
رب العالمین شرح الآفاق جمع افق بضم همزه وضم و سکون فاء اجزای چیزی که هر یکی نسبت بدیگری در طرف است
الداجی بدال بی‌نقط و جیم بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر بغایت تاریک الابراج بفتح همزه و سکون
باء یکنقطه و راء بی‌نقطه و الف و جیم جمع برج بضم باء و سکون راء مثل قفل اقفال حصارها و مراد اینجا سطوحی است که
احاطه کرده بکواکب و آنها را جدا کرده از سایر سماء و از این استعاره شده بروج دوازده گانه باصطلاح فلاسفه بنابر تشبیه
سطوح وهمیه که محیط بآنها است بسطوح موجوده در خارج که محیط بکواکب است اشارتست بتفسیر والسماء ذات البروج
چون کواکب است منفرد در آسمان و اختصاص هر کدام آنها بموضعی و مداری مانند آنهاست براهین ظاهره و آیات باهره است
بر تدبیر محدث عالم بعنوان کن فیکون و بطلان قول فلاسفه زنادقه دهریه طبیعیین المهاد بکسر میم مواضع هوار که
تعیش در آنها آسانست و دال بی‌نقط جمع مهد بفتح میم و سکون هاء مواضع هوار که تعیش در آنها آسان باشد و ذکر
این اشارتست بآنکه اگر زمین هوار نمی‌بود احتیاج نمی‌داشت بکوهها که مانع زلزله زمین باشد چنانچه گفته در سوره
النباء الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا پس مراد اینست که کوهها که واسطه شده میان مواضع هوار ساتر ما در بیخ
از تو نیست ظلمات تا لجی اشارتست بقول الله تعالی در سوره النور او کظلمات فی بحر لجی تا آخر و تفسیر برای آن گذشت در کتاب
الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم تدلج بدال بی‌نقط و جیم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است الادلاج بسکون
دال سیر از اول شب یا از باب افتعال است منقلب تاء بدال و ادغام الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب و بر این
قیاس است المدلج الخائنة مصدر یا اسم فاعل باب نصر نگاه دزدی تا لائق یا چشمی که نگاه دزدی تا لائق کند و هر دو محتمل است
اینجا او در وانت حالیه است السنة ما تکلم ابکاری چنانچه می‌آید در کتاب العشرة در باب بیست و یکم که باب الجلوس است و
بمعنی غفلت نیز مستعمل میشود و بمعنی بیهوشی میشود یعنی پس چون برخاستی از خوابگاه پس نگاه کن در مواضع آسمان
و بگو خدایا نمیپوشاند از تو چیزی را شبی که بغایت تاریکست و نه آسمانی که صاحب کواکب است و نه زمینی که صاحب مواضع
هوار است و نه تاریکیها که بعضی آنها بر بالای بعضی دیگر است و نه دریائی که بر هم خورده و مواج باشد سیر در شب میکنی
با شبرو از جمله مخلوقات تو میدانی خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میکند در خود سینه‌ها از جمله رازها که مردمان

دیگر نمیدانند یا از جمله ضلالتها که صاحبان آن سینها خود را از آن میپوشانند و از خود پنهان میکنند چنانچه گفته در سوره
انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون فرو رفتند اکثر ستارگان که در اول شب بنظر در می آمدند و خوابیدند اکثر چشمهای خلایق
که در اول شب بیدار بودند و تو زنده ایستاده بکارسازی خلایق نمیگیرد ترا ماندگی و نه خواب منزه است از هر نقصان و قبیح
منزه بودن خود شو صاحب کل اختیار من که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است معبود بحق سوای تو نیست سوای الله را است
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است سیزدهم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام اذا قام من آخر اللیل یرفع صوته حتی
یسمع اهل الدار و یقول اللهم اعنی علی هول المطلع و وسع علی ضیق المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد
الموت شرح یسمع بصیغه مضارع معلوم باب افعال است منصوب اهل منصوب است اعانت یعنی یاری عبارتست از دفع مشقت
و عجز و یقول مرفوع و عطف بر یرفع الهول بفتح هاء و سکون واو مصدر باب نصر اضطراب از روی ترس و مضطرب کردن و هر دو
اینجا مناسب است و بنا بر اول اضافه بسبب است و بنا بر دوم اضافه بفاعل است المطلع بضم میم و فتح طاء بی نقطه مشدده که
دوم منقلب از تاء است و فتح لام و عین بی نقطه مصدر میمی یا اسم مکان باب افتعال اشراف شدن بر قبر در وقت دفن یا موضع
مشرف شدن بر قبر که لب قبر است یعنی عادت امام جعفر صادق علیه السلام اینچنین بود که چون بر میخواست در آخر شب برای
نماز شب بلند میکرد آواز خود را تا بشنوند اهل آن سرای و هر که اراده نماز شب داشته باشد و بیدار باشد دانند که وقت شده
و برخیزد بنماز و میگفت خدایا مدد کن مرا بر اضطراب اشراف بر قبر یا بمعنی که آن اضطراب را سهل و آسان کن بر من ذکر این
دعاء در این وقت برای مناسبت است میان تاریکی شب و تنهایی در آن وقت و میان تاریکی قبر و تنهایی در آنست و فراخ کن
بر من تنگی خوابگاه قبر را و روزی کن مرا بهتر آنچه پیش از مردنست و روزی کن مرا بهتر آنچه بعد از مردنست چهاردهم
اصل رفعه قال تقول اذا اردت النوم اللهم ان امسکت نفسی فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها شرح راوی بالا برد
سند حدیث را تا امامی که گفت میگوئی چون اراده کنی خواب را خدایا اگر باز داری روح مرا در این خواب یا بمعنی که بر نگردانی
ببدن من پس رحم کن آنرا و اگر فرستی آنرا بسوی بدن من پس نگاه دار آنرا از معاصی و آفات پانزدهم اصل عن یحیی
الحلبی عن ابی اسامة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یاخذ مضجعه غفر له
ما قبل ذلک خمسین عاما قال یحیی فسألت سماعة عن ذلک فقال حدثنی ابو بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ذلک و قال یا ابا محمد اما انک ان جربته وجدته سدیدا شرح روایتست از یحیی حلبی از ابو اسامه که گفت شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که خواند سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که فرا گیرد خوابگاه خود را آمرزیده
شد گناهان برای او آنچه از گناهان پیش از آن شده در پنجاه سال مراد اینست که اگر عمر کسی کمتر از پنجاه سال باشد
بطریق اولی آمرزیده میشود گفت یحیی پس پرسیدم سماعه را از آن حدیث که آیا چه شنیدی از امام آنرا گفت یا نه پس سماعه گفت
حکایت کرد مرا ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آنرا و امام گفت ای
ابو محمد آگاه باش بدرستی که تو اگر تجربه کنی آنچه را که گفتم می یابی آنرا درست مخفی نماند که این تجربه در وجدان سداد
بای نوش میشود که شخصی که مومن باشد و پنجاه سال از زمان تکلیف او گذشته باشد مثل ابو محمد آزارها میکشیده باشد
پس از این عمل و چون این عمل کند محفوظ شود از جمیع آزارها زیرا که آزارهای سابق آن مومن علامت گناهانیست که
بخشیده نشده چنانچه گفته در سوره شوری و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و برطرف شدن
آن آزارها بعد از این عمل علامت بخشایش جمیع گناهانست بسبب این عمل شانزدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله

عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا آوى الى فراشه قال اللهم باسمك احيى وباسمك اموت فاذا قام
من نومه قال الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتني واليه النشور شرح النشور بضم نون وضم شين با نقطه وسكون واو
وراء بی نقطه مصدر باب نصر زنده شدن خلائق بعد از مردن ایشان وآن مبتدا است واليه خبر است مقدم شده برای
حصر روایتست از عبد الله بن میمون القداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت رسول الله صلی الله
علیه وآله این بود که چون قرار میگرفت در بستر خود میگفت خدایا بنام تو زندگی میکنم وبنام تو میمیرم پس چون بر میخواست از
خواب خود میگفت سپاس الله راست که زنده میکند کرد مرا بعد از میرانیدن من ومعوض بسوی اوست زنده شدن خلائق
در روز قیامت باین معنی که قدرت بر آن وعلم بخصوص وقت آن مخصوص باوست اصل وقال قال ابو عبد الله علیه السلام من
قرأ عند منامه آية الكرسي ثلث مرات والآية التي في آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وآية السخرة وآية آخر
السجدة وكل به شيطانان يحفظانه من مردة الشياطين شاءا او ابوا ومعهما من الله ثلثون ملكا يحمدون الله عز وجل
ويسبحونه ويهللونه ويكبرونه ويستغفرونه الى ان ينتبه ذلك العبد من نومه وثواب ذلك له شرح آية السخرة بضم سين بی
نقطه وسکون خاء با نقطه وراء بی نقطه در سوره اعراف اینست ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة
ايام ثم استوى على العرش يغشي الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق تبارك
والامر تبارك الله رب العالمين وآية در وآية آخر السجدة منصوبست بعطف بر مفعول قرأ ومضاف است بآخر بهمزه والف
وکسر خاء با نقطه وآن مضافست بالسجده ومراد آیتی است که اول آن متصل است بجزء آخر سجده چنانچه مراد بآية السجدة
آیتی است که آخر آن متصل است بجزء اول سجده والف ولام السجده برای عهد خارجی است مثل سورة السجدة ومراد سجده واجب
در سوره ایست که بعد از سوره لقمان است ومؤخر از آن سجده اینست تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم
خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون شاءا او ابوا جملة شرط است نزد بعض نحاة بتقدير ان شاءا او ابوا وجمله حاليه است نزد
بعضی دیگر که شرط نمیکنند وحال ماضی قد دارند در ظاهر ونزد تقدیر یعنی وگفت ابن القداح که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هر که خواند نزد خواب خود آية الكرسي را که مذکور شد در شرح حدیث چهارم سه بار وآیتی را که در سوره آل
عمران است شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ترجمه آیت آل عمران
اینست گواهی داد الله بنصب شواهد ربوبیت در آسمانها وزمین ومانند آنها بر اینکه شان اینست که نیست مستحق
عبادتی یعنی حاکمی در حلال وحرام از پیش خود که پیروی او باید کرد مگر او وگواهی دادند بر آن ملائکه بانزال قرآن معجز که تبیان
کل شیء است با آن که الفاظ ومشتمل است بر نهی صریح از خودرائی واختلاف از روی ظن وگواهی دادند بر آن صاحبان علم
باحکام الهی ومتشابهات قرآن که آن علم دعا کنند در جمیع مسائل مشکله بغیر آن عدلی که در محکمات قرآن است وآن نهی از خودرائی
واختلاف از روی ظن است باین معنی که صاحبان آن علم در هیچ مسئله احتیاج به پیروی ظن نداشته باشند بلکه عالم بجمیع مسائل
ومتشابهات باشند زیرا که این علم بغیر است ما بعث حکم که خواست نیست مستحق عبادتی مگر او نیکست باین معنی که عذاب
میکند هر که را که شریک شود با او در حکم از پیش خود بعنوان امر او برعایت کننده مصالح است باین معنی که وحدانیت عزت
خود را در ضمن ادله عقلیه وکتاب معجز وامام معجز بروشی که صریح کرده که خالی از معارضات ووهم ودواعی انکار نباشد تا فایده
تکلیف واستحقاق ثواب وعقاب بر آن مترتب شود مخفی نماند که این تقریر مبنا بر این است که قائما حال باشد از العلم که مضاف
اليه فاعل است الى معدم وآية سخره را وآیه بعد از سجده را از سوره الم تنزيل الكتاب موکل شد با او دو شیطان که

که نگاه میدارند او را از سرکشان شیاطین خواستند آن شیاطین محافظت آن دو شیطان را یا خواستند مراد ابلیست
که چون آن شیاطین ملاحظه میکنند که حافظ او از جنس شیاطین اند پشت غناک میشوند و با آن دو شیطان از جانب
الله تعالی سی فرشته است که حمد میکنند الله عز وجل را و تسبیح میکنند او را و تهلیل میکنند او را و تکبیر میکنند او را و
طلب آمرزش میکنند از او تا وقتی که بیدار شود آن بنده از خواب خود و ثواب آن حمد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار
برای آن بنده است که باعث آنها شده باین عمل هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من احد یقرأ آخر
الکهف عند النوم الا تیقظ فی الساعة التی یرید شرح تیقظ بیا و دو نقطه در پایین و قاف و ظا با نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب حسن و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچیک که میخواند آخر
سورة الکهف را نزد خواب خود که قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرك بعبادة ربه احدا مگر آنکه بیدار میشود در آن ساعت که قصد میکند هژدهم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله
من اراد شیئا من قیام اللیل واخذ مضجعه فلیقل اللهم لا تؤمنی مکرك ولا تنسنی ذکرك ولا تجعلنی من الغافلین اقوم
ساعة کذا وکذا الا وکل الله عز وجل به ملکا ینبهه تلك الساعة شرح مستثنی در الا وکل محذوف است تقدیر ما قال
الا وکل است اقوم بمعنی اقصد ان اقوم است یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله که قصد کرد چیزی از شب خیزی را و فرا
گرفت خوابگاه خود را پس باید که گوید خدایا ایمن مکن مرا از مکر تو که با کراهان میکنی بنعمت و مهلت با وجود معاصی
ایشان تا باعث خودپسندی ایشان میشود و فراموش مساز مرا یاد تو بمعنی یاد ربوبیت تو که مصداق آن پیروی محکمات
قرآن و امام عالم بجمیع احکام و ترک خود رائیست و مگردان مرا از جمله غافلان از ذکر تو اشارتست بآیت سورة اعراف
که مذکور شد در حدیث هفتم هفدهم باب سابق قصد میکنم که برخیزم ساعت چنین و چنین بیان این آنکه نگفت آنرا
که مذکور شد مگر آنکه موکل کرد الله عز وجل باو فرشته را که بیدار کند او را در آن ساعت که قصد کرده باب پنجاهم
باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله شرح این باب بیان دعا است چون بیرون آمد آدمی از منزل خود در این
باب دوازده حدیثست اول اصل عن ابی حمزة قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام یحرك شفتیه حین اراد ان یخرج
وهو قائم علی الباب فقلت له انی رأیتك تحرك شفتیك حین خرجت فهل قلت شیئا قال نعم ان الانسان اذا خرج
من منزله قال حین یرید ان یخرج الله اکبر الله اکبر ثلاثا بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله اتوکل ثلاث مرات
اللهم افتح لی فی وجهی هذا بخیر واختم لی بخیر وقنی شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم لم یزل فی
ضمان الله عز وجل حتی یرده الی المکان الذی کان فیه شرح قال حین یخرج حال الیست اذ فاعل خرج بتقدیر قد
مثل جاؤکم حصرت صدورهم انت آخذ برای اشتینا فیانی است یا صفت موضحه دابه است لم جزای اذا خرج است
یعنی روایتست از ابو حمزه گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که حرکت میداد دو لب خود را وقتی که اراده کرد که
از منزل خود بیرون آید و او ایستاده بود بر در منزل که میان درون و بیرونست پس گفتم او را که بدرستی که من دیدم
ترا که حرکت میدادی دو لب خود را وقتی که بیرون آمدی از درون منزل پس آیا گفتی چیزی را گفت آری بدرستی که آدمی
چون بیرون آمد از در منزل خود بر حالی که گفت در وقتی که اراده میکند که بیرون آید از در منزل خود الله اکبر الله اکبر
سه بار بوسیله انکیزی الله تعالی بیرون میروم و بوسیله انکیزی الله تعالی داخل میشوم و بر الله تعالی توکل میکنم سه بار
خدایا ابتدا کن برای من در راه من که در پیش دارم بخیر و انتها کن برای من بخیر و نگاه دار مرا از شر هر جنبنده

بیان اینکه تو گرفته پیشانی هر جنبنده را یعنی که جمیع حیوانات در قبضهٔ قدرت تست بدرستی که ما
کل اختیار من موکل است بر راهی که راست است از جمله راههای یعنی که مؤمنان را که در راه راست حفظ میکند
از آنچه شر ایشان در آنست و نصیب ایشان میکند آنچه را که خیر ایشان در آنست مانند کسی که موکل باشد بر راهی
تا با اهل آن راه ضرری نرسد و بمطلب خود رسند همیشه در حفظ الله عز وجل میباشند تا وقتی که برگرداند الله
عز وجل او را بسوی مکانی که بود در آن مکان دوم اصل عن حمزة قال اتيت باب علي بن الحسين عليه السلام
فوافقته حين خرج من الباب فقال بسم الله آمنت بالله وتوكلت على الله ثم قال يا ابا حمزة ان العبد اذا خرج
من منزله عرض له الشيطان فاذا قال بسم الله قال الملكان كفيت فاذا قال آمنت بالله قالا هديت فاذا قال توكلت على
الله قالا وقيت فيتنحى الشيطان فيقول بعضهم لبعض كيف لنا بمن هدي ووقي وكفي قال ثم قال اللهم ان عرضي لك اليوم ثم قال
يا ابا حمزة ان تركت الناس لم يتركوك وان رفضتهم لم يرفضوك قلت فما اصنع قال اعطهم من عرضك ليوم فقرك وفاقتك
شرح مراد بالشيطان جنس شیاطین است ولهذا ارجع ضمیر جمع شده العرض بکسر عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و
صاد با نقطه آنچه کسی بآن ممدوح و مذموم شود عرضی لک یعنی اینست که برای رضای تو از عرض خود گذشتم و اگر مردمان عرض
مرا دشنام دهند و مذمت من کنند صبر میکنم رفضتهم برای بی نقطه و فا و صاد بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است الرفض
بضم را و سکون فا نوبت قرار دادن در ضیافت و مانند آن یعنی روایتست از ابو حمزه گفت آمدم بدر خانهٔ امام زین العابدین
علیه السلام پس موافق افتادم با او وقتی که بیرون آمد از خانه پس گفت ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم بالله و توکل کردم بر الله
بعد از آن امام گفت ای ابو حمزه بدرستی که بنده چون بیرون آمد از منزل خود سر راه میگیرند برای او جنس شیاطین پس چون
گفت بسم الله گفتند دو فرشته که موکل اویند مهمسازی کرده شدی پس چون گفت آمنت بالله آن دو فرشته گفتند راه
نموده شدی پس چون گفت توکلت علی الله آن دو فرشته گفتند نگاه داشته شدی از شر شیاطین پس گوشه گیر شوند
جنس شیاطین پس میگوید بعض آن شیاطین برای بعض دیگر که چون معامله برای ما باشد با کسی که راه نموده شده
مهمسازی کرده شده نگاه داشته شد از شر ما ابو حمزه گفت که بعد از آن امام گفت خدایا عرض من برای تست امروز تا روز قیامت
تسلیم من کنی بعد از آن امام ای ابو حمزه اگر واگذاری مردمان مخالف را وا نمیگذارند ترا یعنی که اگر ساکت باشی از گفتگوی ایشان
ساکت نمیشوند از گفتگوی تو باین معنی که غیبت تو و بهتان بر تو میکنند و قصد آزار تو میکنند و اگر معاشرت با ایشان نکنی معاشرت
میکنند با تو گفتم پس چه کار کنم گفت بده بایشان چیزی از جملهٔ عرض خود برای روز نیازمندی و کمال احتیاج تو که روز قیامت است
مراد اینست که ترک معاشرت ایشان مکن و ساکت باش از گفتگوی ایشان هر چند که ایشان بغیبت و بهتان بعض عرض ترا برند
سیوم اصل عن ابي حمزة قال استأذنت على ابي جعفر عليه السلام فخرج الي وشفتاه تتحركان فقلت له فقال افطنت
لذلك يا ثمالي قلت نعم جعلت فداك قال اني والله تكلمت بكلام ما تكلم به احد قط الا كفاه الله تعالى ما اهمه من امر دنياه
وآخرته قال قلت له اخبرني به قال نعم من قال حين يخرج من منزله بسم الله حسبي الله توكلت على الله اللهم اني اسألك
خير اموري كلها واعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة كفاه الله ما اهمه من امر دنياه وآخرته شرح روایتست از ابو
حمزه ثمالی گفت طلب رخصت دخول بر مجلس امام محمد باقر علیه السلام کردم پس بیرون آمد بسوی من و دو لب او حرکت میکرد پس
گفتم او را یعنی که گفتم که دیدم که دو لب تو حرکت میکرد پس گفت آیا تفطن و زیرکی دریافتی آنرا ای ثمالی مراد استفهام
حقیقی نیست بلکه مراد اظهار تفطن مخاطب و عدم غفلت اوست گفتم آری قربانت شوم امام گفت بدرستی که من

بخدا قسم که سخن گفتم بسخنی که سخن نگفت با آن هیچیک هرگز مگر آنکه ساخت برای او الله تعالی هرچه را که بفکر
انداخته او را از کار دنیای او و آخرت او ابو حمزه گفت گفتم او را که خبر کن مرا با آن سخن گفت آری خبر میکنم هر که گفت وقتی
که بیرون می آید از منزل خود که ابتدا میکنم بنام خدا بس است مرا الله توکل کردم بر الله خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خیر
کارهای خود را بهمگی آنها و پناه میگیرم بتو از رسوائی دنیا و عذاب آخرت ساخت برای او الله تعالی هرچه را که بفکر انداخته
او را از کار دنیای او و آخرت او چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قال حین یخرج من باب داره اعوذ بما
عاذت به ملائکة الله من شر هذا الیوم الجدید الذی اذا غابت شمسه لم یعد من شر نفسی ومن شر غیری ومن شر الشیاطین
ومن شر من نصب لاولیاء الله ومن شر الجن والانس ومن شر السباع والهوام ومن شر رکوب المحارم کلها اجیر نفسی بالله
من کل شر غفر الله له وتاب علیه وکفاه الهم وحجزه عن السوء وعصمه من الشر شرح ضمیر مستتر در لم یعد راجع بالیوم است
من شر نفسی تا آخر بدل تفصیل من شر هذا الیوم است النصب بفتح نون وسکون صاد بی نقطه و باء یکنقطه عداوت ظاهر
و اداشتن و دشمنی برای کسی الاولیاء امامان و دوستان الهوام جمع هامه جانورانی که در اندوه اندازند کسی را که بگزیدن مانند
آن یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت وقتی که بیرون آید از در سرای خود پناه میگیرم بآنچه پناه گرفتند
بآن فرشتگان الله تعالی از شر این روز تازه که چون فرو رفت آفتاب آن برنگشت آن روز از شر خودم و از شر غیر خودم و از شر
دیوان و از شر هر که وا داشت دشمنی را برای امامان الله تعالی و از شر سباع و آدمیان و از شر درندگان و جانوران آزار رساننده
و از شر ارتکاب محرمات همگی پناه میدهم خود را بالله تعالی از هر شر بخشایش کرد الله تعالی برای او و باز گشت برحمت کرد بر او
و مهمات او را کفایت کرد و پرده کرد او را از بد و نگاه داشت او را از شر پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا خرجت
من منزلک فقل بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم انی اسألک خیر ما خرجت له واعوذ بک من شر ما خرجت
له اللهم اوسع علی من فضلک واتمم علی نعمتک واستعملنی فی طاعتک واجعل رغبتی فیما عندک وتوفنی علی ملتک وملة
رسولک صلی الله علیه وآله شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آمدی از منزل خود پس بگو
بیرون آمدم بنام الله توکل کردم بر الله تعالی نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله
انگیزی الله تعالی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خیر آنچه را که بیرون آمدم برای آن و پناه میگیرم بتو از شر آنچه بیرون آمدم
برای آن خدایا وسعت ده بر من از فضل رحمت تو و تمام کن بر من نعمت ترا و بکار وادار مرا در فرمان برداری تو و بگردان رغبت مرا
در آنچه نزد تست و بمیران بر دین تو و دین رسول تو صلی الله علیه وآله السلام است ششم اصل عن ابی خدیجة قال کان
ابو عبدالله علیه السلام اذا خرج یقول اللهم بک خرجت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت اللهم بارک لی فی یومی
هذا وارزقنی فوزه وفتحه ونصره وطهوره وهداه وبرکته واصرف عنی شره وشر ما فیه بسم الله وبالله والله اکبر والحمد لله
رب العالمین اللهم انی قد خرجت فبارک لی فی خروجی وانفعنی به قال واذا دخل فی منزله قال ذلک شرح روایتیست از ابو
خدیجه گفت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون بیرون می آمد از منزل میگفت خدایا بوسیله انگیزی تو بیرون آمدم و برای
تو انقیاد کردم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم خدایا برکت ده برای من در این روز من و روزی کن مرا بمطلب رسیدن
در این روز و کشادها در این روز و پاکیزگی از گناهان در این روز و راه یافتن بحق در این روز و برکت در روزی و مانند آن
در این روز و برگردان از من شر این روز را و شر آنچه را که در این روز است بیرون آمدم بنام الله تعالی و بوسیله انگیزی او تعالی
والله تعالی بزرگتر است از اینکه صفت کرده شود با شمع حامد محض و سپاس مر الله تعالی راست که صاحب کل اختیار هر کس و

هر چیز است خدا یابد بستی که من بتحقیق بیرون آمدم چنانچه گفتم پس برکت ده برای من در بیرون آمدن من و نفع رسان
مرا بآن بیرون آمدن ابو خدیجه گفت چون داخل میشد در منزل خود میگفت آنرا یا بمعنی که آن مضمون را میگفت با اندک
تغییری مثل انکه بجای خرجت میگفت دخلت هفتم حل عن الرضا علیه السلام قال کان ابی علیه السلام اذا خرج من منزله
قال بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله وقوته لا بحول منی ولا قوتی بل بحولک وقوتک یا رب متعرضا لرزقک فأتنی
به فی عافیة شرح باء بالحول برای سببیت است الحول بحیله کی عزم کسی از کاری واضافه آن بالله از قبیل اضافه مصدر
بوسیله سان آنست و بر این قیاس است وقوته و نظایر آنها و تکرار برای مبالغه در رد مذهب معتزله قدریه است که مجوس
این امتند میگویند افعال عباد در تحت قضا و قدر الهی نیست و عباد مستقلاند در قدرت بر افعال خود المتعرض متصدی باب
تفعیل عرض کردن کسی خود را بچیزی یعنی اینکه خود را در برابر آنچیز در آورد تا ملاقات واقع شود یعنی روایتست از امام
رضا علیه السلام این بود که چون بیرون می آمد از منزل خود میگفت ابتدا بخروج میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بیرون
است بیرون آمدنم بسبب کردن عزم من از سکون در منزل که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است و بسبب قوت عزم من در
بیرون آمدن که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است نه بکردن عزمی که از جانب وسیله انگیزی من باشد و نه بقوت عزمی که از
جانب وسیله انگیزی من باشد بلکه بکردن عزمی که از جانب تست و بقوت عزمی که از جانب تست ای صاحب کل اختیار من
در حالیکه خود را در برابر روزی تو در آوردم تا بمن رسد پس برسان بمن آنرا در فراغت هشتم حل قال ابو عبد الله علیه
السلام من قرأ قل هو الله احد حین یخرج من منزله عشر مرات لم یزل فی حفظ الله عز وجل وکلائته حتی یرجع الی منزله
شرح الکلاءة بکسر کاف و الف مقصوره و کاهی که بعد از الف ممدوده و تاء تانیث نیز میباشد مصدر باب منع نگاه
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خواند سوره قل هو الله احد را ده دفعه وقتی که بیرون می آید از منزل خود همیشه باشد
در نگاهداری الله عز وجل و نگاهبانی او است تا برگردد بسوی منزل خود نهم حل عن صباح الحذاء قال قال ابو الحسن
علیه السلام اذا اردت السفر فقف علی باب دارک واقرأ فاتحة الکتاب امامک وعن یمینک وعن شمالک وقل هو
الله احد امامک وعن یمینک وعن شمالک وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق امامک وعن یمینک وعن
شمالک ثم قل اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی بلاغا حسنا ثم قال الم تر ان
الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معه ویسلم ولا یسلم ما معه ویبلغ ولا یبلغ ما معه شرح تقدیم قل اعوذ برب الناس بر قل
اعوذ برب الفلق مشعر بانست که ترتیب میان سور منظور نیست ولهذا در جمیع حدیث یازدهم این باب قل هو الله
احد بعد از معوذتین مذکور است و شاید که جمع این سوره در هر یک از سه جانب نیز جایز و مجزی باشد البلاغ بفتح باء
یکنقطه اسم تبلیغ بمعنی رسانیدن اما رایت تا آخر برای بیان فایده ضم دعا برای ما معی است یعنی روایتست از صباح
کفشگر گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام چون اراده سفر کنی پس بایست بر در سرای خود بعد از خروج از آن
بخوان سوره فاتحه را رو بمقصدی که متوجه آن میشوی و رو بجانب راست خود باین نحو که بدن برحال اول باشد
رو بجانب راست پیچیده شود یا باین روش که بدن نیز پیچیده شود و رو بجانب چپ خود و سوره قل هو الله احد را رو بمقصد
خود و رو بجانب خود و رو بجانب چپ خود و سوره قل اعوذ برب الناس تا آخر که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و سوره قل اعوذ برب الفلق تا آخر من شر ما خلق ومن شر
غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد رو بمقصد خود و رو بجانب راست خود و رو بجانب چپ

خود بعد از آن بگو خدایا نگاه دار از تلف شدن مرا و آنچه را که با من است و سلامت دار از آفت مرا و آنچه را که با من است و برسان
بمقصد مرا و آنچه را که با من است برسانیدنی که خوب باشد بعد از آن امام گفت آیا نمی‌بینی مرد را که محفوظ از تلف
می‌شود خودش و محفوظ از تلف نمیشود آنچه با اوست و محفوظ از آفت میشود خودش و محفوظ از آفت نمیشود آنچه با
اوست و بمقصد خود میرسد خودش و بمقصد نمیرسد آنچه با اوست مثل اینکه یکی از رفقا یا چیزی از اسباب شخصی
بی تلف و بی آفت باشد اما برای ضرورتی در راه توقف کند تا آن شخص از آن سفر بر گردد و همراه شود دهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام انه کان اذا خرج من البیت قال بسم الله خرجت و علی الله توکلت لا حول و لا قوة الا بالله شرح
روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که او چون بیرون میرفت از خانه میگفت بنام الله تعالی بیرون آمدم و بر الله تعالی توکل
کردم نیست گردیدنی از عملی و وسعت در قدرت بر عملی مگر بوسیله انگیزی الله تعالی یازدهم اصل عن صباح الحذاء عن ابی
الحسن علیه السلام قال یا صباح لو کان الرجل منکم اذا اراد سفرا قام علی باب داره تلقاء وجهه الذی یتوجه له فقرأ الحمد امامه
وعن یمینه وعن شماله والمعوذتین امامه وعن یمینه وعن شماله وقل هو الله احد امامه وعن یمینه وعن شماله وآیة الکرسی
امامه وعن یمینه وعن شماله ثم قال اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغ
الحسن الجمیل لحفظه الله وحفظ ما معه وسلمه وسلم ما معه وبلغه وبلغ ما معه اما رأیت الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معه
ویبلغ ولا یبلغ ما معه ویسلم ولا یسلم ما معه شرح الف لام الرجل برای عهد ذهنی است اذا اراد سفرا تا الجمیل خبر کان
است قام تا الجمیل جزای اذا است لحفظه الله تا بلغ ما معه جزای لو است و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث
نهم است تفاوت اینست که در نهم آیة الکرسی مذکور نبود و اینجا هست و آیة الکرسی اینست الله لا اله الا هو الحی
القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما
خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم.
دوازدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا خرجت من منزلک فی سفر او حضر فقل بسم الله آمنت بالله
توکلت علی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله فتلقاه الشیاطین فتنصرف الملائکة وجوهها وتقول ما سبیلکم
علیه وقد سمی الله وآمن به وتوکل علیه وقال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله شرح ما شاء بتقدیر ما شاء الله کان
است فاء در فتلقاه برای بیان است و ضمیر غایب منصوب راجع بقائل است این کلام است و مبنی بر التفات از خطاب
بغیبت است برای اشارت باینکه آنچه مذکور میشود مخصوص مخاطب نیست یعنی روایتیست از امام رضا علیه السلام یا
امام موسی کاظم علیه السلام که گفت چون بیرون آمدی از منزل خود خواه در سفر باشی و خواه در حضر باشی پس بگو
ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم بالله توکل کردم بر الله آنچه خواست الله تعالی شد نیست بجنبیدنی عزم از کاری
و نه قوت عزم بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی بیان این آنکه بر میخورند بقائل را شیاطین برای اضلال او پس بر
میگردانند ملائکه روهای شیاطین را چنانچه کسی بر روی دیگری زند تا رو گردان شود و ملائکه میگویند شیاطین را
که چیست راه تسلط شما براو و حال آنکه نام برد الله تعالی را و مؤمن شد باو و توکل کرد براو و گفت آنچه خواست الله شد
و نیست گردیدنی از فعلی و نه قوت عزم بفعلی مگر بالله تعالی باب پنجاه و یکم اصل باب الدعاء قبل الصلوة
شرح این باب بیان دعا است پیش از شروع در این باب سه حدیث است اول اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه یقول من قال هذا القول کان مع محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اذا قام من قبل ان یستفتح الصلوة

اللهم اني أتوجه اليك بمحمد وآل محمد واقدمهم بين يدي صلوتي واتقرب بهم اليك فاجعلني بهم عندك
وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين مننت علي بمعرفتهم فاختم لي بطاعتهم ومعرفتهم وولايتهم فانها السعادة
اختم لي بها فانك على كل شئ قدير شرح مشار اليه هذا القول مجموع دو دعا است اول دعاء استفتاح دوم
دعاء انصراف كه مي آيد در تتمه حديث پس اذا ابراي ظرفيت است و اذا قام تا آخر اين حديث بدل تفصيل قال هذا
القول است وضمير مستتر در قام راجع بمن است ظاهر اينست كه مراد باستفتاح صلوة تكبير احرام باشد كه پيش از آن شش
تكبير مستحب است وموافق اين مي آيد در كتاب الصلوة در حديث اول باب صد و نهم كه باب النوادر است ومصنف رحمه الله تع
مانند اين دعا را مذكور ميكند در كتاب در حديث سيوم باب القول عند دخول المسجد كه باب نوزدهم است اللهم تا قدير
مفعول به قال است كه محذوفست بتقدير اذا قام من قبل ان يستفتح قال اللهم يعني امير المؤمنين صلوة الله عليه هر گاه ميگفت
كه اين سخن را شد با محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله در سراي ايشان در بهشت چون ايستاد بنماز پيش از انكه ابتدا
كند نماز را خدايا بدرستي كه من رو مي آورم بسوي تو بوسيله محمد و آل محمد و پيش مي دارم ايشان را در پيش نمازهاي خود
باين معني كه در مسائل نماز پيروي فتواهاي ايشان ميكنم و نزديكي ميجويم بوسيله ايشان بسوي تو پس بگردان مرا بوسيله
ايشان نزد تو خوشرو در دنيا و آخرت و از جمله مقرباني كه با محمد و آل محمد اند در بهشت بيان اين آنكه بتوفيق خود منت كردي
بر من بشناخت امامت ايشان پس ختم كن براي من عمر مرا بفرمان برداري ايشان و شناخت امامت ايشان و مدد
كردن ايشان چه بدرستي كه آنها مذكور شد سعادت است نه مال و جاه دنيا ختم كن براي من عمر مرا با نها كه مذكور شد
چه بدرستي كه تو بر هر چيز بنهايت توانائي پس ميتوالي كه اين توفيق كرامت مرا اصل ثم يصلي فاذا انصرفت قلت اللهم اجعلني
مع محمد وآل محمد في كل عافية وبلاء واجعلني مع محمد وآله في كل مثوى ومنقلب اللهم اجعل محياي محياهم ومماتي
مماتهم واجعلني معهم في المواطن كلها ولا تفرق بيني وبينهم ابدا انك على كل شئ قدير شرح ثم يصلي بصيغه غايب ميتواند بود و بصيغه
مخاطب ميتواند بود بعنوان التفات از غيبت بخطاب و اين جمله عطف بر اذا قام من قبل ان يستفتح الصلوة اللهم است اين
فقرات تتمه كلام امير المؤمنين است فاذا انصرفت قلت مشتمل است بر التفات از غيبت بخطاب و معطوفست بر اذا قام چه
معنا اينست كه فاذا انصرف قال اللهم اجعلني تا آخر مثوى ومنقلب مصدر ميمي است و اسم مكان ميتواند بود همچنين
از محيي و ممات نيز مصدر ميمي است يا اسم مكان است يعني اعمال و اعتقادات كه در آنها زندگي ميشود يا مردن واقع
ميشود يعني بعد از آن نماز پس چون فارغ شدي گفتي خدايا بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر عافيت و مصيبت بگردان
مرا با محمد و آل محمد در ايستادن در حق و در هم كرديدن از باطل بگردان زندگي مرا مانند زندگي ايشان و مردن مرا مانند
مردن ايشان و بگردان مرا با ايشان در محلهائي كه ايشان توطن در بهشت ميكنند آنها و جدا مكن ميان من و ميان ايشان
هرگز بدرستي كه تو بر هر چيز بنهايت توانائي دوم اصل رفعه قال تقول قبل دخولك في الصلوة اللهم اني اقدم محمدا
نبيك صلى الله عليه وآله بين يدي حاجتي واتوجه به في طلبتي فاجعلني به وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين اللهم
اجعل صلواتي بهم متقبلة وذنبي بهم مغفورا ودعائي بهم مستجابا يا ارحم الراحمين شرح راوي بالا برد سند حديث را تا امام
كه روايت او است گفت ميگوئي پيش از داخل شدن تو در نماز خدايا بدرستي كه من پيش ميدارم محمد پيغمبر ترا صلى الله عليه
و آله پيش حاجت خود و رو مي آورم بوسيله او در مطلوب خود پس بگردان مرا بوسيله او خوشرو در دنيا و آخرت
از جمله مقرباني كه با او يند در بهشت خدايا بگردان نمازهاي مرا بوسيله مقربان بنهايت مقبول و گناه مرا بوسيله

مقربان مستجاب باشد یعنی رحیم تر رحم کنند کان سیوم اصل شهدت اباعبدالله علیه السلام واستقبل القبلة
قبل التکبیر و قال اللهم لا تؤیسنی من روحک و لا تقنطنی من رحمتک و لا تؤمنی مکرک فانه لا یأمن مکر الله الا
القوم الخاسرون قلت جعلت فداک ما سمعت بهذا من احد قبلک فقال ان من اکبر الکبائر عند الله الیأس من روح الله
و القنوط من رحمة الله و الامن من مکر الله شرح لا تؤیسنی بهمزه و یاء دو نقطه در پایین و یا بواو و همزه و سین بی نقطه
بصیغه مخاطب باب افعال است الروح بفتح راء بی نقطه و سکون واو راحت و نعمت لا تقنطنی بقاف و نون و طاء
بی نقطه بصیغه مخاطب از تفعیل یا باب افعال است و اشارتست بآیت سوره زمر قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله و سوره شوری و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته فرق میان یأس و قنوط اینست
که اول متعلق بروح میشود و دوم متعلق برحمت میشود و فرق میان روح و رحمت اینست که اول راحت و نعمت علیحده است
متضمن بخشایش گناه بنده نیست و دوم بخشایش گناه کار است مثل جمعی که بسبب گناه ایشان باران بریده شود و آنچه در
سوره یوسف است در حکایت یعقوب علیه السلام که به پسران خود گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه و لا
تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون مبنی بر اینست که پیدا شدن یوسف و برادرش متضمن
بخشایش گناه برادران دیگر او نیست یا مبنی بر ظاهر است چه برادران یوسف اعتراف بگناه خود نکرده بوده اند در آن لا تؤمنی
بسکون همزه و کسر میم و تشدید نون بصیغه مخاطب باب افعال است فانه لا یأمن تا آخر اقتباس از سوره اعراف است
یعنی حاضر شدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و رو بقبله آورده بود و کرد پیش از تکبیر اول اذان و گفت خدایا نا امید
مکن مرا از بخشش تو و نا امید مکن مرا از بخشایش تو و خاطر جمع مکن مرا از فریب تو ظالمان را بنعمت و مهلت چه بدرستیکه
خاطر جمع نمیشوند از فریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران گفتم قربانت شوم نشنیدم این دعا را از هیچیک پیش از تو
پس گفت بدرستیکه از جمله بزرگتر گناهان کبیره است نزد الله تعالی نا امید شدن از راحت الله تعالی و نا امید شدن از
بخشایش الله تعالی و خاطر جمع شدن از فریب الله تعالی باب پنجاه و دوم اصل باب الدعاء فی ادبار الصلوات شرح
این باب بیان دعاءاست در عقبهای نمازها در این باب دوازده حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا فرغ من الزوال اللهم انی اتقرب الیک بجودک و کرمک و اتقرب
الیک بمحمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک المرسلین و بک اللهم انت الغنی
عنی و بی الفاقة الیک انت الغنی و انا الفقیر الیک اقلتنی عثرتی و سترت علی ذنوبی فاقض الیوم حاجتی و لا تعذبنی
بقبیح ما تعلم منی فان عفوک و جودک یسعنی شرح فرق میان جود و کرم مثل فرق میان روح و رحمت است که در شرح
حدیث سابق گذشت اقلتنی در نسخه بیع و مانند آن العثرة بفتح عین بی نقطه و سکون ثاء سه نقطه و راء بی نقطه و
تاء وحدت مصدر باب نصر و ضرب و علم و حسن بسر در آمدن و مراد اینجا لغزش گناهیست نسبت بمعصوم گناه و اینجا مبنی
بر اینست که گناه شیعه خود را از خود شمرده یا از کمال تواضع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه السلام این بود که میگفت چون فارغ میشد از نماز ظهر خدایا بدرستیکه
که من نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله بخشش تو و بخشایش تو و بوسیله محمد بنده تو و فرستاده تو و نزدیکی میجویم
بسوی تو بوسیله ملائکه تو که مقربانند و پیغمبران تو که فرستادگانند و بوسیله خود تو خدایا تو بی نیازی از من و با منست
حاجت بسوی تو تو بی نیاز از همه چیز و منم نیازمند بسوی تو فسخ کردی لغزش مرا و پوشانیدی بر من گناهان مرا

پس روا کن امروز حاجت مرا و عذاب مکن مرا بسبب بدیهایی که میدانی که از من صادر شده چه بدبختی که بخشایش
تو و بخشش تو گنجایش میدارد مرا اصل قال ثم یخر ساجداً و یقول یا اهل التقوی یا اهل المغفرة یا بر یا رحیم انت
ابر بی من ابی و امی و من جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجاباً دعائی مرحوماً صوتی قد کشفت انواع البلاء
عنی شرح یخر بخاء با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضرب است به فتح باء یکنقطه و تشدید
راء بی‌نقطه اقلبنی بقاف و باء یکنقطه بصیغه امر باب ضرب است یا اهل التقوی تا آخر اشارتست بایه سوره
مدثر و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی و اهل المغفرة و مراد بتقوی نگاهداری ذاکران از فساد است
یا مراد نگاهداری خود از خلاف رضای اوست نظیر قراءت بعضی آیت در آیت سوره فاطر انما یخشی من عباده
العلماء برفع الله و نصب العلماء و مؤید این می‌آید در کتاب المعیشة در حدیث پنجم باب اکتساب النجارة که باب پنجاه و چهارم است
که اتقی الله یا مراد پرهیزکاری مؤمنان است و آیت برای بیان کمال کرم است ببیان اینکه بعضی مؤمنان را توفیق تقوی میدهد
و بعضی دیگر را از ایشان که عاصیانند مغفرت میکند و مناسب آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب النهی عن
الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب دهم است که انت اهل الخیر و در حدیث ششم باب المشیة و الارادة
که باب بیست و ششم است که و ذاک رایی و لی بحسنات منک و صاحب قاموس گفته هو اهل التقوی ای اهل ان یتقی
عقابه و بیضاوی گفته حقیق بان یتقی عقابه و این ملایم عطف اهل المغفرة نیست و الله اعلم با در بقضای برای بلا
است طی و منصوبست محلا و حال است از مفعول اقلبنی فرق میان مجاب و مستجاب اینست که اجابت دادن مطلوب در دعاست
و استجابت قبول دعاست هر چند بذخیره کردن اثر آن باشد نسبت مرحوم بصوت از قبیل مجاز است و مراد مرحوم بودن
صاحب صوتست بوسیله صوت یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام می‌افتاد
بسجده و میگفت ای اهل نگاهداری ذاکران از فساد ای اهل بخشایش گناهان مؤمنان ای نیکوکار ای بخشایش کننده مؤمنان
تو نیکوکارتری با من از پدرم و مادرم و از جمیع مخلوقات برگردان مرا از حالتی که برآنم بحالتی که با روا کردن حاجت
من باشد مجاب باشد دعای من بخشایش کرده شده تضرع و گریه من تحقیق برطرف کرده با شیء اقسام بلا را از من
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال اذا صلی المغرب ثلث مرات الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و ٧
لا یفعل ما یشاء غیره اعطی خیراً کثیراً شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که چون گذارد نماز
مغرب را سه بار که ستایش الله راست که میکند هر چه را که میخواهد و نمیکند هر چه را که میخواهد غیر او داده شد خیر
بسیار مراد بفقره دوم رفع ایجاب کلی است خیر بسیار عبارت از ثواب آخرتست یا فراغت دنیاست اختصاص این
بنماز مغرب باین اعتبار است که مؤمن هر روز در کسب معاش و دعاء مطلبی چند پیش نهاد خاطر خود میکند که آنها را
برای خود خیر کثیر میشمرد و چون الله تعالی میداند که خیر او در آنها نیست بعض آنها را حاصل نمیکند پس چون بعد از
انقضای روز و ادای عبادت فریضه اعتراف باین مضمون کند حاصل میشود برای او خیر بسیار عوض مطالب او یا بان
معنی که ثواب این اعتراف خیر بسیار است یا باین معنی که همین اعتراف خیر بسیار است که چه باعث اینست که دل فارغ شود از
غم بود و نبود بوسیله معرفت حق این نعمت زیرا که اگر چه کسی خواهد شود عالم خراب میشود بخواهش حاسدان نعمت و
ظالمان بی مروت مخفی نماند که بنا بر آنچه می‌آید در حدیث نهم این باب میتواند بود که مراد بخیر بسیار این باشد
که هر حاجتی که بعد از آن خواهد روا شود سیوم اصل نعم قال تقول بعد العشائین اللهم بیدک مقادیر اللیل

والنهار ومقادير الدنيا والآخرة ومقادير الموت والحيوة ومقادير الشمس والقمر ومقادير النصر والخذلان ومقادير
الغنى والفقر اللهم بارك لي في ديني ودنياي في جسدي واهلي وولدي اللهم ادرأ عني شر فسقة العرب والعجم
الجن والانس واجعل منقلبي الى خير دائم ونعيم لا يزول شرح ركذي بالا بر دسند حديث تا امامي كه گفت بايد كه گوئي بعد
از آنكه نماز شام وخفتن را گذارده باشي خدايا بدست قدرت تست نفعها وقدر توانست مقدارهاي شبها وروزهاي مقدار
اعمالي كه براي نفع دنيا است واعمالي كه براي نفع آخرت است ومقدارهاي مردن خلايق وزنده شدن ايشان در شكم مادران
در هر روز وهر شب ومقدارهاي آفتاب وماه باعتبار كسوف وخسوف وباعتبار حاجب شدن ابر وحاجب نشدن وباعتبار
بدر وهلال وماننده آنها در ماه وباعتبار بعد ميان آفتاب وماه بتربيع وتثليث وماننده آنها ومقدارهاي مدد ومدد جويان
وترك مدد ايشان ومقدارهاي بي نيازي ونيازمندي خدايا بركت ده براي من در اعمال باعث نفع آخرت من واعمال باعث
نفع دنياي من ودر باعث بدن من بصحت وطول عمر ودر اهل من واولاد من خدايا دفع كن از من شر فاسقان عرب وعجم را
از جن وانس وبگردان انقلاب ورفتن مرا از دار دنيا بسوي خيري كه دائم است ونعمتي كه بر طرف نميشود مراد بهشت است
چهارم صل دفعه قال من قال بعد كل صلوة وهو آخذ بلحيته بيده اليمنى يا ذا الجلال والاكرام ارحمني من النار ثلث
مرات ويده اليسرى مرفوعة بطنها الى ما يلي السماء ثم يقول اجرني من العذاب الاليم ثم يؤخر يده عن لحيته ثم يرفع
يده ويجعل بطنها مما يلي السماء ثم يقول يا عزيز يا كريم يا رحمن يا رحيم ويقلب يديه ويجعل بطونهما مما يلي السماء
ثم يقول اجرني من العذاب الاليم ثلث مرات صل على محمد وآل محمد والملائكة والروح غفر له ورضي له ووصل
بالاستغفار له حتى يموت جميع الخلائق الا الثقلين الجن والانس شرح در اينجا سه صورت دعا است يكي بعد از ديگري
اول گذاشتن دست راست بر ريش وبر داشتن دست چپ وگردانيدن شكم آن بجانب آسمان دوم پائين آوردن
دست راست از ريش اولا وبر داشتن آن وگردانيدن شكم آن بسوي آسمان مانند دست چپ ثانيا سيوم گردانيدن
شكمهاي هر دو دست بسوي زمين اولا وگردانيدن شكمهاي آنها بسوي آسمان ثانيا من قال مبتدا است ثم يقول خبر
من براي تضمين معني دور كردن است بطنها مبتدا است الى ما يلي السماء خبر مبتدا است ثم يقول ونظاير آن عطف بر قال
در من قال است واتيان بصيغه مضارع بجاي ماضي براي اشعار باينست كه بجا آوردن بعض صورت اول از سه صورت
دعا لازم دارد بجا آوردن تتمه دو صورت ثاني را واكتفا بصورت اول قبيح است وميتواند بود كه ثم يقول ونظاير آن
عطف باشد بر ويده اليسرى مرفوعة كه حال از فاعل قال در من قال است ودر معني اينست كه ويرفع يده اليسرى اگر گوئي
اين قول مقابل قول اول نيست بلكه متصل بآنست گوئيم در حال گاهي اتصال جاري براي مقارنت ميشود وايضا ميتوانم
بود كه حال مقدره باشد ثم يؤخر شروع در بيان صورت دوم است ويقلب بقافين بآنكه يكنقطه بصيغه مضارع معلوم
غائب باب ضرب يا باب تفعيل شروع در بيان صورت سيوم است بطونهما مبني بر جواز استعمال جمع در اثنين است
نظر آنچه مي آيد در كتاب الحيض در حديث اول باب جامع في الحائض والمستحاضة كه سن لها الاقراء وادناها حيضتان
يا باعتبار اجزاي هر كدام است گذشت در باب پنجاه وششم كتاب الحجة كه باب الروح التي يسدد الله بها الائمة
است اينكه روح مخلوقيست بزرگتر از جبرئيل وميكائيل مخصوص محمد وآل محمد است وآن نوعي از بصيرت وفهم وحفظ
وعقل است كه اعلاي جميع انواع آنست پس درود بر آن با وجود آنكه آن از غير ذوي العقول است بمعني رعايت جانب
آن بحفظ آنست تا انقراض دنيا غفر بصيغه مجهول خبر من قال است ورضي نيز بصيغه مجهول است وظرف هر دو جا

نایب فاعل است و وصل بصیغهٔ مجهول است ضمیر مستتر در یموت راجع بمن قال است جمیع نایب فاعل وصل است
الا الثقلین استثنا از جمیع الخلائق است مراد اینست که جمیع ملائکه استغفار میکنند برای او و تعبیر از این معنی باین
عبارت برای اشعار بکثرت ملائکه و قلت مجموع جن و انس در جنب ملائکه است چه غالب در استثنا این است
که مستثنی نسبتا کمتر از باقی مستثنی منه باشد الجن و الانس منصوب و عطف بیان الثقلین است و اطلاق
ثقل بفتح ثاء و فتح قاف برایشان برای سنگینی یعنی کاهلی در فرمان الهی است یعنی راوی یا ابو بصیر حدیث را
تا امامی که گفت هر که بجا آورد سه صورت دعا را اول اینکه گفت بعد از هر نماز بی حالی که فرا گرفته باشد ریش
خود را بدست راست خدای صاحب بزرگی و گرامی کردن مومنان بخشایش کن مرا بدور کردن از آتش جهنم
این را سه بار گفت بر حالیکه دست چپ او برداشته شده است شکم این آن بسوی جانب آسمان است بعد از آن
یکبار میگوید که پناه ده مرا از عذاب دردناک که عذاب جهنم است دوم اینکه بعد از آن پایین می آورد دست راست
خود را از ریش خود بعد از آن برمیدارد دست خود را و میگرداند شکم آن را بجانب آسمان تا مثل دست چپ شود بعد
از آن میگوید ای جلیل بنده ای بخشش کننده ای مدبر کل عالم ای بخشایش کننده با مومنان سیوم اینکه بر میگرداند
هر دو دست را یعنی که پشت هر دو دست را بجانب آسمان میکند اولا و میگرداند شکمهای دو دست را ثانی بسوی
جانب آسمان ثانیا بعد از آن میگوید پناه ده مرا از عذاب دردناک این را سه بار میگوید و یکبار میگوید که درود
کن بر محمد و آل محمد و ملائکه و روح آمرزیده شد برای آنکس و راضی کرده شد از او و پیوند کرده شد با استغفار برای او
تا آخر عمر او جمیع مخلوقات الله تعالی مگر دو طایفه سنگین که جن و انس است اصل و قال اذا فرغت من تشهدک
فارفع یدیک و قل اللهم اغفر لی مغفرة عزما لا تغادر ذنبا و لا ارتکب بعضها بعدها محرما ابدا و عافنی معافاة
لا بلوی بعدها ابدا و اهدنی هدی لا اضل بعده ابدا و انفعنی یا رب بما علمتنی و اجعله لی و لا تجعله علی و ارزقنی
کفافا و ارضنی به یا رباه و تب علی یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم ارحمنی
من النار ذات السعیر و ابسط علی من سعة رزقک و اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک و اعصمنی من الشیطان
الرجیم و ابلغ محمدا صلی الله علیه و آله عنی تحیة کثیرة و سلاما و اهدنی بهداک و اغننی بغناک و اجعلنی من
اولیائک المخلصین و صلی الله علی محمد و آل محمد آمین اذا فرغت من تشهدک یعنی بنا بر اینست که سلام جزء تشهد است
و تتمه صلوة بر محمد و آل محمد است العزم بفتح عین بی نقطه و سکون زای با نقطه مصدر باب ضرب است کردن کاری
با قطع و فیصل آن بر وجهی که باز گشتنی از آن از آن راه دیگر نباشد المغادرة بضم میم و غین با نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه مصدر
باب مفاعله و اگذاشتن البلوی بفتح باء یک نقطه و سکون لام و فتح واو و الف آخر اسم است در اینجا برای اشتغال است یعنی
در علی برای ضرر است الکفاف بفتح کاف و دو فای که با آن احتیاج بخواستن چیزی از کسی نباشد الف یاربّاه برای استغاثه
است و الحاق هاء برای اظهار ندبه است چون خفی است خصوصا الف و این هاء ساکن است در وقف و در وصل محذوف
و کاهی با تحریک باشد و مکسوره است یا مضمومه است و نزد بعضی مفتوحه نیز میباشد من تبعیضیه است نیز میباشد الحق بیان
ما اختلف فیه از اینجا معلوم است که بعد از اختلاف است در بعض آن شده باذنک متعلق با اختلاف است و تحقیق آن در
بیان شده در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم و آن منافات ندارد با حرام بودن اختلاف در حق المخلصین
بفتح لام و کسر لام جایز است یعنی و امام گفت چون فارغ شدی از تشهد آخر نماز خود پس بردار دو دست خود را

و بگو خدایا بیامرز مرا آمرزیدنی که قطع و فصل با شد وا نگذارد وآن مغفرت گناهی را که آمرزیده شده باشد
مرتکب نشوم بعد از آن مغفرت حرامی را هرگز و فراغت ده مرا فراغت دادنی که آزاری نباشد بعد از آن هرگز و راه نمائی
کن مرا راه نمودنی که گمراه نشوم بعد از آن هرگز و منتفع کن مرا ای صاحب کل اختیار من با آنچه تعلیم کردی مرا که محکمات
قرآن و مانند آن است و بگردان آنچه را که تعلیم کردی نفع برای من بتوفیق عمل بآن و مگردان آن را ضرر بر من بخذلان ترک
عمل و روزی کن مرا رزقی بقدر حاجت و راضی کن مرا بآن ای صاحب کل اختیار و بازگشت برحمت کن بر من ای مستمع عبادت
مشهور بسر با رای محلیه کل عالم سربار ای بخشاینده مؤمنان سربار بخشایش کن مرا بدور کردن از آتش صاحب زبانه
و فراخ کن بر من از فراخی رزق تو و راهنمائی کن مرا برای آنچه در وی اختلاف در آن شده از جمله بکار آمدنی برخصت تو و نگاهدار
مرا از شیطان که ملعون است از هر طرف و برسان ... اصلی الله علیه و آله از جانب من درود بسیار و سلامی تمام و راهنمائی
کن مرا براهنمائی تو بجانب یاری کن مرا به جدا بازی تو و بگردان مرا از دوستان تو که خالص کرده شده اند از شرک و معاصی یا خالص
کنندگان عبادت خود از انشاء بر ریا و مانند آن و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او مستجاب باد اصل قال من قال هذا
بعد کل صلوة رد الله علیه روحه فی قبره و کان حیا مرزوقا ناعما مسرورا الی یوم القیمة شرح مشار الیه هذا اللهم اغفر لی
تا آخر است یعنی امام گفت هر که گفت این را بعد از هر نمازی بر گرداند الله تعالی بر او روح او را در قبرش و شده زنده و رزق
داده شده متنعم و خوشحال کرده شده تا روز قیامت اصل دفعه قال تقول بعد الفجر اللهم لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک
ولک الحمد حمدا لا منتهی له دون رضاک ولک الحمد حمدا لا امد له دون مشیتک ولک الحمد حمدا لا جزاء لقائله الا رضاک
اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان اللهم لک الحمد کما انت اهله الحمد لله بمحامده کلها علی نعمائه کلها حتی ینتهی
الحمد الی حیث ما یحب ربی و یرضی شرح منتهی مصدر میمی یا اسم مکان است دون بمعنی قدام است المشیة خواهش و مراد
اینجا تجویز و تکلیف است المحامد بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع محمده بفتح میم اول و کسر و فتح میم دوم که مصدر میمی است بمعنی
حمد حیث مبنی بر ضم است یعنی بر ضم و گاهی بر فتح و بر کسر نیز میباشد و نزد اکثر مضاف بجمله میشود و مانند اینجا است بجهت مضاف
الیه حیث است بنا بر مذهب بعضی که تجویز اضافه حیث بمفرد میکنند ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است. راوی
بالا بر سند حدیث تا امام که گفت که میگوئی بعد از نماز صبح خدایا تراست سپاسی که همیشگی است با همیشگی بودن تراست
سپاسی سپاسی که آخر شدن نیست آن را پیش از راضی شدن تو تراست و تراست سپاسی سپاسی که امتدادی نیست آن را در
آن را پیش از خواهش تو در تکلیف یعنی که داخل آن نشده قیدی که آن را نامشروع کند و مثل حمد بر راضی بودن بر امامت
ایمه ضلال تراست سپاسی سپاسی که نزدیک نیست گوینده آن را مگر راضی شدن تو خدایا تراست سپاس و بسوی تست
شکایت از ظالمان و توئی طلب کرده شده خدایا تراست سپاس چنانچه تو لایقی آن سپاس الله راست باقسام سپاس او
بهمگی آنها بر نعمت او بهمگی آن تا آنکه برسد سپاس بجائی که دوست میدارد صاحب کل اختیار من و راضی میشود اصل تقول
بعد الفجر قبل ان تتکلم الحمد لله ملاء المیزان و منتهی الرضا و زنة العرش و سبحان الله ملاء المیزان و منتهی الرضا
و زنة العرش و لا اله الا الله ملاء المیزان و زنة العرش و الله اکبر ملاء المیزان و منتهی الرضا و زنة العرش تعید ذلک اربع
مرات ثم تقول اسالک مسئلة العبد الذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لنا ذنوبنا و تقضی لنا حوائجنا فی
الدنیا و الاخرة فی یسر منک و عافیة شرح الملاء بکسر میم و سکون لام و همزه آنچه بقدر پری ظرفی باشد و نصب آن بر مفعول
مطلق نیابة که گاهی غیر مصدر نایب مصدر میشود در مفعول مطلق مثل کلمه کلا تا و مانند آن فعلیست که مفهوم میشود

ادنسا بو مثل احمد و اسبح و اکبر و اهلل منتهی اسم مکان است یا مصدر میمی است الزنة بکسر زای با نقطه و نون
هم همو زن و سنجیدن مراد بر شما اینجا قرآنات کرتخت پادشاهی است الله تعالی است مشار الیه ذلک ملاء المیزان و
منتهی الرضا و زنة العرش است تعیید ذلک اربع مرات از قبیل تاکید است تا کسی اکتفا بیکبار در تحمید نکند و از تسبیح تا
بیست تا مجموع سابق را چهار بار باید گفت یعنی در نیسر بمعنی سر است یعنی و میگوئی بعد از نماز صبح پیش از آنکه
سخن گوئی سپاس الله راست بقدر نهایت آرزوی عمل و آخر رضای الهی و هموزن قرآن یعنی اینکه بقدر تکلیف الهی در
قرآن مرد مان را حمد باشد و کمی از آن و زیادتی بر آن نداشته باشد و تنزیه میکنم تنزیه الله تعالی بقدر نهایت آرزو
و آخر رضای و هموزن قرآن و نیست مستحق عبادتی مگر الله بقدر نهایت آرزو و آخر رضای و هموزن قرآن والله بزرگتر
از آنست که ادراک کرده شود بقدر نهایت آرزو و آخر رضا و هموزن قرآن اعاده میکنی آنرا چهار بار بعد از آن میگوئی
طلب میکنم از تو طلب بنده خوار ذلیل اینرا که درود کنی بر محمد و آل محمد و اینرا که آمرزی برای ما گناهان ما را و روا کنی
برای ما حاجتهای ما را در دنیا و آخرت با آسانی که از جانب تو باشد و فراغت اشارت باینست که کاهی حاجت کسی
روا میشود و از آن آزار میکشد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان
عجولا و نظیر این می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب صلوة الاستخارة که باب نود و سیوم است ششم اصل عن محمد
بن الفرج قال کتب الی ابو جعفر بن الرضا علیهما السلام بهذا الدعاء و علمنیه و قال من قال فی دبر صلوة الفجر لم یلتمس
حاجة الا تیسرت له و کفاه الله ما اهمه شرح ظاهر اینست که کتب الی خوب نیست و بجای آن کتب لی میباید و ما اینجا ذکر
اینجاست شرح میکنیم یا در بهذا برای تقویت است مشار الیه هذا الدعاء بسم الله تا العرش العظیم است که
مذکور میشود من قال بتقدیر من قال است یعنی روایتست از محمد بن الفرج بفتح فا و فتح را بی نقطه و جیم گفت نوشت
بسوی من امام محمد تقی ع این دعا را و بعد از آنکه رسیدم بخدمت او تعلیم کرد مرا آن دعا باین معنی که معانی الفاظ آن و
مقاصد ترکیب آنرا بمن یاد داد و در بیان فایده و اثر آن دعا گفت که هر که گفت آن دعا را در عقب نماز صبح طلب نکرد حاجتی
را مگر اینکه میسر شد برای او و کفایت کرد الله تعالی مهم او را اصل بسم الله و صلی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد فوقاه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه
من الغم و کذلک ننجی المؤمنین حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا
حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من
المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی منذ قط حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم شرح و افوض تا مکروا از سوره مؤمن است و اول آن تا العباد تتمه نقل کلام مؤمن آل فرعون
است و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن بایه اینجا برای حسن طلب مضمون آنست و معنی آن گذشت در کتاب الایمان
و الکفر در حدیث اول باب نود و ششم که باب سلامة الدین است یعنی پس که الله تعالی او را نگاهداشت از بدیهای
دین باطل که آن قوم مکر برای آن میکردند اگر چه آخر الامر کشته شد لا اله الا انت تا المؤمنین از سوره انبیاء است و اول
آن تا الظالمین نقل دعای یونس علیه السلام است که در شکم ماهی گفت وقتی که دانست که خطا کرده در بیرون آمدن
از میان قوم خود باراده عدم عود بسوی ایشان نظر باینکه قدر الهی بتوبه و ایمان آن قوم و عود او بسوی ایشان
نخواهد شد و خطا اگر چه از امت مرحوم ما مرفوع است اما از انبیاء مرفوع نیست باین معنی که در دنیا معاتب میشوند

بآن میشوند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دویست و هشتم که باب پنج عنوان است پس مناقات
با عصمت ایشان ندارد و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای حسن مضمون آنست حسبنا ناسواء از سوره
آل عمرانست و اول آن نقل کلام جمعی از مجاهدانست و باقی آن کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای حسن طلب
مضمون آنست ماشاء الله مبتداء است خبرش محذوفست بتقدیر ما شاء الله کان قطع بفتح قاف و تشدید طاء بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است القطع بفتح قاف آفریدن چیزی بجدا کردن ماده آن از ماده چیزهای دیگر آن
دعا اینست ابتدا میکنم بنام الله تعالی و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او و وا گذاشتم کار خود را بسوی الله تعالی یعنی
که خود را بی دخل در احکام و ترک افعال خود نمیکنم و پیروی حکم الله تعالی در آنها میکنم بدرستی که الله تعالی بیناست
باحوال بندگان نیک و بد و افعال و متروکات ایشان مؤمن آل فرعون در الله تعالی از ضررهای آنچه آل فرعون مکر کردند و ایمان
او محفوظ ماند نیست مستحق عبادتی بجز تو تنزیه میکنم تنزیه تو بدرستی که من بودم در پیش آمدن از قوم خود از روی
غضب و اراده عدم بسوی ایشان از جمله بیجا کنندگان که خطا کردند پس مستجاب کردیم دعای او را برای او و نجات دادیم
او را از غم و چنین نجات میدهیم مؤمنان را چون ایشان دعا کنند بس است مارا الله تعالی و خوب وکیلی است پس بازگشت کردند با
نعمتی که از جانب الله تعالی است و فضلی که بیان نمیتوان کرد نرسید بایشان آزاری آنچه خواست الله تعالی شد بیان این آنکه نیست
بجید عزم کسی انکاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه بزرگ و ترتیب بلند مرتبه است آنچه خواست
الله تعالی شد نه آنچه خواستند مردمان آنچه خواست الله تعالی شد هر چند که نخواهند مردمان بس است مرا صاحب کمال اختیار
عوض کسانی که کمال اختیار ایشان بدست دیگر است بس است مرا روزی دهنده عوض روزی داده شدگان بس است مرا آنکه
همیشه بس بوده مرا از وقتی که آفریده مرا بس است مرا الله که نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب تخت پادشاهی
بزرگست اصل و قال اذا انصرفت من صلوة مکتوبة فقل رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا
و بفلان و فلان ائمة اللهم ولیک فلان فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد
له فی عمره واجعله القائم بامرک والمنتصر لدینک و اره ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و ذریته و فی اهله و ماله و فی شیعته و فی
عدوه و ارهم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه و اشف صدورنا و صدور قوم مؤمنین شرح ربا منصوبست بر
تمییز از الله و از قسم تمییز از نسبت است اصل آن رضیت بربیة الله بوده بتنوین رب و جر الله بر بدلیة یا عطف بیان چنانچه
شیخ رضی رحمه الله بر بحث غیر شرح کافیه تصریح بمثل آن کرده در کفی بنبیه حلا و بر این قیاس است نظائر آن فلان و فلان
فلان عبارت از ائمه گذشته است مراد دو کس نیست فلان عبارت از امام زمان است که زنده است عن در عن یمینه مثلا
اسم است بمعنی جانب بتقدیر من عن یمینه و حذف من برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر است عدم ذکر عن در خلفه برای
اینست که خلف عبارت از جانبی است بخلاف یمین چه آن عبارت از عضویست و اجعله القائم تا آخر دعای حقیقی نیست بلکه
خبر است در صورت انشاء است و مراد اینست که مرا راضی بقائم بودن او و این جمع میشود با علم بعدم قائم بودن او
و با علم بقائم بودن و نظیر این است اللهم العن فلانا چه طلب لعن اگرچه با تجویز عفو است بخیل است و اگر با عدم تجویز
عفو است لغو است المنتظر بفتح ظاء و کسر ظاء میتواند بود و ما تقر عینه بقاف و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم غایب باب انفعال است و نصب عینه است و در بعض نسخ بجای آن و تقر به عینه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
علم و ضرب و رفع عینه است مثل آنچه بعد از آنست یعنی و امام محمد تقی علیه السلام گفت چون فارغ شدی از نماز

واجب پس بگو راضی شدم بالله که صاحب کل اختیار باشد و بمحمد که پیغمبر باشد و بمعنی شریک کردیم باشد و
بقرآن که کتاب شریعت و بفلان و فلان تا آخر ائمه گذشته که ائمه باشند خدایا اولی تو حفظ کن مومنان از خود سان
از جانب تو امر و نفلان کس است کس نگاه دار از پیش او و از پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ
او و از بالای او و از پایین او و مدد کن برای او در عمر او و بتطویل آن و بگردان او را ایستادگی کننده بکار تو که پر کردن
زمین از عدلست و انتظار کشیده شده برای دین اسلام تو که مهدی موعود است و بنما او را آنچه دوست میدارد
و آنچه روشن میکند چشم او را در خودش و فرزندانش و در متعلقانش و مالش و در شیعه او و در دشمنان
او و بنما بدشمنان او از جانب او آنچه را که احتراز از آن میکنند و بنما او را در آن دشمنان آنچه دوست میدارد و روشن
میشود با آن چشم او و شفا از اندوه بده سینهای ما را و سینهای جمیع مومنان را اصل قال و کان النبی صلی
الله علیه و آله یقول اذا فرغ من صلوته اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت واسرافی علی
نفسی وما انت اعلم به منی اللهم انت المقدم والموخر لا اله الا انت بعلمک الغیب وبقدرتک علی الخلق اجمعین
ما علمت الحیوة خیرا لی فاحیینی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی اللهم انی اسالک خشیتک فی السر والعلانیة
وکلمة الحق فی الغضب والرضا والقصد فی الفقر والغنی واسالک نعیما لا ینفد وقرة عین لا تنقطع واسالک
الرضا بالقضاء وبرکة الموت بعد العیش وبرد العیش بعد الموت ولذة المنظر الی وجهک وشوقا الی
رویتک ولقائک من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین اللهم اهدنا فیمن
هدیت اللهم انی اسالک عزیمة الرشاد والثبات فی الامر والرشد واسالک شکر نعمتک وحسن عافیتک واداء
حقک واسالک یا رب قلبا سلیما ولسانا صادقا واستغفرک لما تعلم واسالک خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم
فانک تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب شرح نسبت معصوم گناه را بخود باعتبار اینست که گناه مومنان را گنا
خود میشمرد و استغفار از آن میکند چنانچه بیان میکنند شد در کتاب الایمان والکفر در باب نوزدهم که باب نادر
است الاسراف بجا و زاز حدی که قرار یافته بعصیان الهی و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی جرات است چه عاصی بر خود
ستم و جرات میکند بعلمک متعلق است باحیینی الغیب منصوب و مفعول علمک است ما در ما علمت شرطیه زمانیه است
مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم القرة بضم و فتح قاف و تشدید یا که بی نقطه مصدر باب علم و ضرب روشنی چشم
برویت محبوب و جمله عبارت از انبیا و اوصیا است یا عبارت از ثواب اعمال صالح است رویت عبارت از دیدن ملک
الموت و مانند آن است لقائک عبارت از حضور در دیوان بزرگ قیامت است من غیر ضراء اشارت باینکه بعضی مشتاق مرگ خود
میشوند برای شدت آزار یا برای خیال محال قبول طلب ایشان بی معرفت امام زمان که عالم بجمیع احکام الهی باشد
و ما شد این الضراء بفتح ضاد با نقطه و تشدید را که بی نقطه و الف ممدوده ضرر مضرة بصیغه اسم فاعل باب افعال برای تاکید
است الفتنة مضلة بصیغه اسم باب افعال برای مبالغه است و لا تعلم بصیغه مجهول مخاطب باب تفعیل است یعنی امام محمد تقی گفت
و پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که میگفت چون فارغ میشد از نماز خود که خدایا بیامرز برای من گناهی را که پیش کردم و گناهی را که پس انداختم
کردم و گناهی را که پنهان کردم و گناهی که آشکارا کردم و ستم را بر خود کردم و گناهی را که تو داناتری به آن از من خدایا تو مقدم سلکی هر کرا که تقدم اوراخواهی
و موخری هر کرا که تاخیر او را خواهی مثل بعضی امام حق نیست مستحق عبادتی مگر تو بدانستن تو غیب را و بتوانائی تو بر مخلوقات تو همگی
هر گاه که دانستی زندگی را خیر برای من پس زنده دار مرا و بمیران مرا چون دانستی مردن را خیر برای من خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو ترسیدن تو را
در پنهان و آشکارا و توفیق سخن حق را در حالت غضب بکسی و راضی بودن از کسی و توفیق میانه روی در دنیا زمندگی و بی نیازی

بآن میشوند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب دویست و هشتم که باب عنوان است پس منافات
با عصمت ایشان ندارد و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای حسن مضمون آنست حسبنا ناسواء از سوء
آل عمران است و اول آن نقل کلام جمعی از مجاهدانست و باقی آن کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای حسن طلب
مضمون آنست ماشاء الله مبتدا است خبرش محذوف است بتقدیر ماشاء الله کان قط بفتح قاف و تشدید طا از انقطاع
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است القط بفتح قاف آخرین چیزی بجدا کردن ماده آن از ماده چیزهای دیگر. آن
دعا اینست ابتدا میکنم بنام الله تعالی و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او و وا گذاشتم کار خود را بسوی الله تعالی یا
معنی که خود رائی در احکام و ترک افعال خود نمیکنم و پیروی حکم الله تعالی در آنها میکنم بدرستی که الله تعالی بیناست
باحوال بندگان نیک و بد افعال و متروکات ایشان مومن آل فرعون بود الله تعالی از ضررهای آنچه آل فرعون مکر کردند ایمان
او محفوظ ماند نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم تنزیه تو بدرستی که من بودم در پیش آمدن از قوم خود از روی
غضب و اراده عدم بسوی ایشان از جمله بجا کنندگان که خطا کردند پس مستجاب کردیم دعاء او را برای او و نجات دادیم
او را از غم و چنین نجات میدهیم مومنان را چون ایشان دعا کنند پس است مارا الله تعالی و خوب وکیلی است پس بازگشت کردند با
نعمتی که از جانب الله تعالی است و فضلی که بیان نا بود آنکه نرسید بایشان آزاری آنچه خواست الله تعالی شد بیان این آنکه نیست
پیچیدن عزم کسی از نکاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه بزرگ مرتبه بلند مرتبه است آنچه خواست
الله تعالی شد نه آنچه خواستند مردمان آنچه خواست الله تعالی شد هر چند که نخواهند مردمان بس است مرا صاحب کل اختیار
عوض کسانی که کل اختیار ایشان بدست دیگر است بس است مرا روزی دهنده عوض روزی داده شدگان بس است مرا آنکه
همیشه بس بوده مرا از وقتی که آفریده مرا بس است مرا الله که نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب تخت پادشاهی
بزرگست اصل و قال اذا انصرفت من صلوة مکتوبة فقل رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا
و بفلان و فلان ائمة اللهم ولیک فلان فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد
له فی عمره واجعله القائم بامرک والمنتصر لدینک و اره ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و ذریته و فی اهله و ماله و فی شیعته و فی
عدوه و ارهم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه و اشف صدورنا و صدور قوم مؤمنین شرح ربا منصوبست بر
تمیز از الله و از قسم تمیز از نسبت است اصل آن رضیت بربّ الله بوده بتنوین رب و جر الله بر بدل یا عطف بیان چنانچه
شیخ رضی رحمه الله در بحث تمیز شرح کافیه تصریح بمثل آن کرده در کفی بزید رجلا و بر این قیاس است نظایر آن فلان و
فلان عبارت از ائمه گذشته است مراد دو کس نیست فلان عبارت از امام زمان است که زنده است عن در عن یمینه مثلا
اسم است بمعنی جانب و تقدیر من عن یمینه و حذف من برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر است و عدم ذکر عن در خلفه برای
اینست که خلف عبارت از جانبی است بخلاف یمین چه آن عبارت از عضو است و اجعله القائم تا آخر دعای حقیقی نیست بلکه
خبر است در صورت انشاء است و مراد اینست که من راضیم بقایم بودن او و این جمع میشود با علم بعدم قایم بودن او
و با علم بقایم بودن و نظیر این است اللهم العن فلانا چه طلب لعن اگرچه با تجویز عفو است محال است و اگر با عدم تجویز
عفو است لغو است المنتظر بفتح ظاء و کسر ظاء میتواند بود و ما تقر عینه بقاف و تشدید را منقطع بصیغه مضارع
معلوم غایب باب انفعال است و نصب عینه است و در بعض نسخ بجای آن و تقر به عینه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
علم و ضرب و رفع عینه است مثل آنچه بعد از آنست یعنی و امام محمد تقی علیه السلام گفت چون فارغ شدی از نماز

واجبی پس بگو راضی شدم بالله که صاحب کل اختیار باشد و بمحمد که پیغمبر باشد و بمنفی شرهک که دین باشد
بقرآن که کتاب شریعت و بفلان و فلان تا آخر ائمه گذشته که ایشه با شند خدایا اولی بحفظ مؤمنان از خود شان
از جانب تو امروز فلانکس است پس نگاه دار از پیش او و از پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ
او و از بالای او و از پایین او و مدد کن برای او و در عمر او و بسطویل آن و بگردان او را ایستاده کننده بکار تو که پر کردن
زمین از عدل است و استظار کشیده شده برای دین اسلام تو که مهدی موعود است و بنما با و آنچه دوست میدارد
و آنچه روشن میکند چشم او را در خود او و در فرزندان او و در متعلقان او و مال او و در شیعه او و در دشمنان
او و بنما بدشمنان او از جانب او آنچه را که احتراز از ان میکنند و بنما با و در آن دشمنان آنچه دوست میدارد و روشن
میشود با آن چشم او و شفا از اندوه بده سینهای ما را و سینهای جمیع مؤمنان را اصل قال و کان النبی صلی
الله علیه و آله یقول اذا فرغ من صلوته اللهم اغفر لی ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت واسرافی علی
نفسی وما انت اعلم به منی اللهم انت المقدم والمؤخر لا اله الا انت بعلمک الغیب وبقدرتک علی الخلق اجمعین
ما علمت الحیوة خیرا لی فاحینی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی اللهم انی اسالک خشیتک فی السر والعلانیة
وکلمة الحق فی الغضب والرضاء والقصد فی الفقر والغنی واسالک نعیما لا ینفد وقرة عین لا تنقطع واسالک
الرضا بالقضاء وبرکة الموت بعد العیش وبرد العیش بعد الموت ولذة المنظر الی وجهک وشوقا الی
رؤیتک ولقائک من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین اللهم اهدنا فیمن
هدیت اللهم انی اسالک عزیمة الرشاد والثبات فی الامر والرشد واسالک شکر نعمتک وحسن عافیتک واداء
حقک واسالک یا رب قلبا سلیما ولسانا صادقا واستغفرک لما تعلم واسالک خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم
فانک تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب شرح نسبت معصوم گناه را بخود با عتبار انیست که گناه مؤمنان را
خود میشمرد و استغفار از ان میکند چنانچه بیان میکند شد در کتاب الایمان والکفر در باب نوزدهم که باب ناد ابیقه
است الاسراف بجاوز از حد که قرار یافته بعصیان الهی و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی جراءت چه عاصی بر خود
ستم و جراءت میکند بعلمک متعلق است باحیینی الغیب منصوب و مفعول علمک است ما در ما علمت اسمیه شرطیه زمانیه است
مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم القرة بضم و فتح قاف و تشدید راء بی نقطه مصدر باب علم و ضرب روشنی چشم
برؤیت محبوب و جهک عبارت از انبیاء و اوصیا است یا عبارت از ثواب اعمال صالحه است رؤیت عبارت از دیدن ملک
الموت و مانند آن است لقائک عبارت از حضور در دیوان بزرگ قیامت است من غیر ضراء اشارتست باینکه بعضی مشتاق مرگ خود
میشوند برای شدت آزار یا برای خیال محال قبول طلقاء ایشان بی معرفت امام زمان که عالم بجمیع احکام الهی باشد
و مانند این الضراء بفتح ضاد با نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف ممدوده ضرر مضرة بصیغه اسم فاعل باب افعال برای تاکید
است الفتنة مضلة بصیغه اسم باب افعال برای مبالغه است و لا نعلم بصیغه مجهول مخاطب باب تفعیل است یعنی امام محمد تقی که
پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که میگفت چون فارغ میشد از نماز خود که خدایا بیامرز برای من گناهی را که پیش کردم و گناهی را که پس
کردم و گناهی را که پنهان کردم و گناهی که آشکار کردم و ستم را بر خود دم و گناهی را که تو دانا تری بآن از من خدایا تو مقدم میکنی هر که را که تقدیم او را خواهی
مثل ایمن و تو موخر میکنی هر که را که تاخیر او را خواهی مثل عثمان امام حق نیست مستحق عبادتی مگر تو بدانستن تو غیب را و بتوانائی تو بر مخلوقات تو بگی
هرگاه که دانسته زندگی با خیر برای من پس زنده دار مرا و بمیران مرا چون دانسته مردن را خیر برای من خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو ترس از تو
در پنهان و آشکار و توفیق سخن حق را در حالت غضب بکسی و راضی بودن از کسی و توفیق میانه روی در دنیا زمندی و بی نیازی

دنیا زمندی و بی نیازی و طلب میکنم از تو نعمتی را که بپایان نرسد و روشنی چشمی را که بریده نشود و طلب میکنم از تو توفیق
رضا بقضا را و نفع مردن بعد از زندگی را و خنکی زندگی بعد از مردن را و لذت نظر در روی تو را و اشتیاق بسوی
دیدن تو و ملاقات ترا بی ضرری که ضرر کننده باشد و فتنه گمراهی که گمراه کننده باشد خدایا آرایش ما را بآرایش ایمان تو و بگردان
ما را راه نمایان راه نموده شدگان نه مانند جمعی که هدایت مردمان میکنند و خود راه نموده نشده اند بلکه بخود راه
راه می نمایند دیگران را خدایا راه نمای کن ما را در جمعی که راه نمودی ایشان را خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق
جدا ساختن توفیق باقی ماندن در کار تو و دوستی را و طلب میکنم از تو توفیق شکر نعمت تو را و خوبی فراغ از جانب
ترا و توفیق بجا آوردن حق ترا و طلب میکنم از تو خیر آنچه را که میدانی از احوال من و پناه میگیرم بتو از شر آنچه میدانی از احوال
من چه بدرستی که تو میدانی احوال مرا و تعلیم کرده نمیشوی و تو بغایت دانائی عیبها فصل هفتم سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول جاء جبرئیل علیه السلام الی یوسف علیه السلام و هو فی السجن فقال له یا یوسف قل فی دبر کل صلوة
اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب ترجمه شنیدم از امام جعفر علیه السلام میگفت
آمد جبرئیل علیه السلام بسوی یوسف علیه السلام بر حالی که او در زندان مصر بود پس گفت او را که ای یوسف بگو در عقب هر نماز
خدایا بگردان برای من گشادی و بدر رویی و روزی ده مرا از جایی که آنرا راه رزق تو میشمرم و از جایی که آنرا راه رزق
تو نمی شمرم فصل هشتم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال هذه الکلمات عند صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه و داره
و ماله و ولده اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و کل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق الی آخرها و برب الناس الی
آخرها و بآیة الکرسی الی آخرها شرح در و برب الناس و در بآیة الکرسی اقتصاری هست و مراد اینست که اجیر تا منتهی بجا آنم
باید گفت آیة الکرسی الی آخرها تعبیر است از الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی
الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه
السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و در وقت دعا امر فرمود میتوان خواند بحکایت مجرد میتوان
خواند بجز نجرد قول امام که و بآیة الکرسی مؤید اول است و لا میگفت که بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی آخرها و بر هر تقدیر داعی
در وقت دعا میگوید بآیة الکرسی و شان نزول آیة الکرسی می آید در کتاب العزة در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب
الجلوس است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت این چند کلمه را نزد هر نماز واجبی در تعقیب آن
محفوظ میشود در حد ذات خود و سرای خود و مال خود و فرزندان خود اینست پناه میدهم خودم را و مالم را و فرزندانم را
و متعلقانم را و سرای خود را و هر چه را که آن از من است بالله که یگانه است بخیر او و فردیست محل عرض حاجاتست آنکه
نزائیده و زاده نشده و نبوده او را همتا هیچ یک و پناه میدهم خودم را و مالم را و فرزندانم را و هر چه را که آن از من است
بصاحب کل اختیار صبح کاذب از شر آنچه آفرید بعد از آن در رود تا آخر سوره و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی
العقد و من شر حاسد اذا حسد و از شر شب که تاریک است چون داخل شود چه آن وقتی است که جنود شیاطین و بلاها
شروع در اضلال خلایق میکنند و از شر نفوس شریره که دمدمه و افسون میکنند و اعتقادهای حق و نیتهای درست
و بر میگردانند خلایق را از آنها با وجود آنکه چون دمدمه ایشان خالی از علامات صدق است مانند دمیدن باد
از دهن است و از شر هر رشک خور چون رشک خورد یعنی که ظاهر سازد بزبان و مانند آن حسد را اشارتست

بانیکه هیچ جائی خالی از حسد نیست لیکن مؤمن عمل بآن نمیکند تا صاحب کمال اختیار مردم تا آخر سوره که ملک الناس اله الناس من
شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس پادشاه مردمان مستحق عبادت مردمان از شر وسوسه
کننده پس رونده یا یعنی که وسوسه او بمحض آواز و بی علامات صدقست چنانچه کفته و اجلب علیهم بخیلک آنکه وسوسه
میکند در سینهای مردمان برای فسخ اعتقاد حق از جنیان و بانیکه الله نیست مستحق عبادتی مکر او زنده ایستادکی کننده بکار
خلایق است نمیکیرد او را ماندکی و نه خواب ملک اوست هر چه در آسمانها است و هر چه در زمین است کیست که شفاعت
کند نزد او کناهکاری را مکر برخصت او میداند آنچه را که در پیش مردمانست و آنچه را که در پس مردمانست و غایبست و احاطه
نمیکنند بچیزی از علم غیب او مکر بچیزی که خواسته باشد و بانبیا وحی کرده باشد کنجایش دارد علم او و آسمانها و زمین را و سنکین
نمیکند او را حفظ آسمانها و زمین از زوال و اوست بلند مرتبه بزرک مرتبه نهم اصل عن معویة بن عمار قال من قال فی دبر الفریضة
یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره ثلثا ثم سال اعطی ما سال شرح روایتست از معویة بن عمار که از اصحاب امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است کفت هر که کفت در عقب نماز فریضه ای آنکه میکند هر چه را که میخواهد و نمیکند
هر چه را که میخواهد یکی غیر او سه بار بعد از آن طلب کرد حاجت خود را داده شد آنچه طلب کرد نزدیک باین مضمون بیان شد در
شرح حدیث دوم این باب دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فامر یدک علی جبهتک و قل بسم الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن ثلث مرات شرح تقدیم غیب بر شهادت باعتبار ترقی نیست
بلکه اشارت بحدوث عالم است چه بنا بر آن غیب بودن جمیع معلومات الله تعالی پیش از شهادت بودن بعض آنها است الهم اندوه
بر مستقبل الحزن بضم حاء و سکون زاء و بفتح حاء و فتح زای آزردکی بر ماضی و حال ثلث مرات متعلقست بامر تا آخر یا متعلق است
بقل تا آخر یا متعلق است باللهم تا آخر یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلام چون کذاردی نماز شام را پس بمال دست خود را
بر پیشانی خود و بکو ابتدا میکنم بنام خدا آنکه نیست مستحق عبادتی مکر او دانای غایب و حاضر است مدبر کل عالم است بخشاینده
مؤمنانست خدایا برطرف کن از من اندوه را و آزردکی را سه بار یازدهم اصل کنت کثیرا ما اشتکی عینی فشکوت ذلک الی ابی
عبد الله علیه السلام فقال الا اعلمک دعاء لدنیاک و آخرتک و بلاغا لوجع عینک قلت بلی قال تقول فی دبر الفجر و دبر المغرب
اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد علیک صل علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص
فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی شرح کثیرا منصوبست بر ظرف زمان و ما زایده است
برای ابهام یا برای مبالغه کثرت چنانچه در قلیلا ما یؤمنون برای مبالغه قلتست نزد بعضی اشتکی برای مبالغه بصیغه متکلم
وحده از باب افتعال است عینی بکسر نون و تخفیف یا مفعول اشتکی است و بلاغا عطف است بر لدنیاک که صفت دعا است و
میتواند بود که عطف بر دعا باشد علیک متعلق بحق است بتضمین معنی واجب صل تا آخر استینافست و دعا دلالت میکند بر اینکه
حق محمد و آل محمد درود الله تعالی است بر ایشان و او در والشکر بمعنی مع است ابدا ظرف اجعل است و میتواند بود که ظرف الشکر
باشد ما حرفیه مصدریه زمانیه است مثل ما دمت حیا پس ما ابقیتنی بمعنی زمان ابقاء تو ایای است و آن تاکید ابدا است البلاغ
بفتح باء یکنقطه و غین با نقطه آنچه بآن اکتفا توان کرد یعنی بسیار درد چشم میکشیدم پس شکایت آنرا بردم بسوی امام جعفر
صادق علیه السلام پس کفت آیا تعلیم نکنم ترا دعائی که برای دنیای تو و آخرت تو باشد و کافی باشد برای درد تو کفتم بلی تعلیم
کن کفت میکوئی در عقب نماز صبح و عقب نماز شام خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله حق محمد و آل محمد در نزد تو
و آل محمد در نزد تو که آن حق واجب است بر تو که رعایت آن کنی مراد اینست که پیش از طلب حاجت خود از تو طلب آن حق میکنم از تو

بیان این آنکه درود کن بر محمد و آل محمد و بگردان روشنی را در چشم من و دیده وری را در دین من که مراد دیده دل کن یقین
اسلام و کمال اطمینان خاطر را با اسلام در دل من و خالص گردان از ریا و تمامی آزار در عمل من و خالص کرده از عیب دنیا
بودن در ذات من و فراخ گردان در رزق من با شکر آن فراخی رزق برای تو همیشه چند آنکه باقی داشتی مرا دوازدهم اصل
حدثنی رجل بالشام یقال له هلقام بن ابی هلقام قال اتیت ابا ابراهیم علیه السلام فقلت له جعلت فداک علمنی دعاء جامعا
للدنیا والآخرة واوجز فقال قل فی دبر الفجر الی ان تطلع الشمس سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واسأله من فضله قال
هلقام لقد کنت من اسوء اهل بیتی حالا فما علمت حتی اتانی میراث من قبل رجل ما ظننت ان بینی وبینه قرابة وانی الیوم
لمن ایسر اهل بیتی وما ذلک الا بما علمنی مولای العبد الصالح علیه السلام شرح قریب بمضمون این حدیث می آید در کتاب
المعیشة در حدیث چهل و هفتم باب النوادر للدنیا صفة دعاء دیگر است یا متعلق بجامعا است و اوجز بجیم و زا با نقطه بصیغه امر باب
افعال است و عطف بر علمنی است یا بصیغه افعل التفضیل است و عطف بر جامعا است سبحان الله بتقدیر اسبح سبحان الله است
وبحمده اسبح بتقدیر وبحمده اسبح است و با برای ملابست است و از قبیل عطف جمله بر جمله است و افاده این میکند که نفی صفات
ذم مجامع صفات اثبات است یعنی حکایت کرد برای من مردی در شام که گفته میشد او را هلقام بن ابی هلقام بکسر ها و سکون
لام و قاف و الف گفت آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گفتم او را قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی که جمع کننده جمیع
حاجتها باشد برای نفع دنیا و آخرت باشد و مختصر کن پس گفت بگو در عقب نماز صبح مکرر تا آنکه طلوع کند آفتاب که تنزیه از نقص
و قبیح کنم تنزیه الله تعالی و با حمد او و این تسبیح میکنم طلب آمرزش گناهان میکنم از الله تعالی و طلب میکنم از او که از فضل و رحمت خود
انعام کند گفت هلقام که هر آینه بتحقیق بودم از جمله بدتر قبیله خود باعتبار حال دنیا پس خبردار نشدم از راه تجارت خواز ان بعد ط
تا آنکه آمد نزد من میراثی از جانب شخصی که در جائی دیگر فوت شده بود گمان نداشتم که میان من و او خویشی باشد مراد اینست
که اندوه بسیار در فوت او بمن نرسید و بعد بسبب آن من امروز از جمله مالدارتر قبیله خودم و نیست آن مگر بوسیله آنچه تعلیم
کرد مرا امام من بنده صالح علیه السلام باب پنجاه و سیوم اصل باب الدعاء للرزق شرح این باب دعاست برای فراخی
رزق و در این باب سیزده حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام ان یعلمنی دعاء للرزق فعلمنی دعاء ما رأیت
اجلب للرزق منه قال قل اللهم ارزقنی من فضلک الواسع الحلال الطیب رزقا واسعا حلالا طیبا بلاغا للدنیا والآخرة صبا صبا
هنیئا مریئا من غیر کد ولا من من احد من خلقک الا سعة من فضلک الواسع فانک قلت واسألوا الله من فضله فمن فضلک
اسأل ومن عطیتک اسأل ومن یدک الملأی اسأل شرح البلاغ بفتح با یکنقطه و غین با نقطه آنچه
کافی باشد الصب بضم صاد بی نقطه و تشدید با یکنقطه آنچه فرو ریخته شود از رزق و مانند آن و تکرار برای طلب تجدد نعمت
است چنانچه مشهور است که رزق روز بروز بهتر است در گوارائی از رزق کهنه الهنیء بفتح ها و کسر نون و تخفیف یا دو نقطه در
پایین ساکن و همزه رزقی که زود بمعده رسد و در حلق نماند المریء بفتح میم و کسر را بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین
و همزه آنچه زود بمعده رسد و گوارا باشد در معده الا سعة منصوب و مستثنای منقطع است از من من احد الملأی بفتح
میم و سکون لام و فتح همزه و الف مؤنث ملآن بفتح میم و سکون لام و همزه و الف و نون بمعنی پر اشارت است بقول الله تع
ولله ما فی السموات وما فی الارض یعنی طلب کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که تعلیم کند مرا دعائی برای فراخی
رزق پس تعلیم کرد مرا دعائی که ندیدم دعائی را که کشاینده تر باشد رزق را از آن دعا گفت بگو خدایا روزی کن مرا از نعمت
تو که فراخ است حلال است پاکیزه است روزی بسیار که فراخ باشد حلال باشد پاکیزه باشد کافی باشد برای نفع

حاجت در دنیا و براي اعمال آخرت مثل حج بلكه بكر بير بخته باشد بر من كلو كير نباشد كوارا باشد بي تعبي كه در تحصيل آن
رسد و بمعني باشد كه انكي انمخلوقان تو باشد ليكن فراخي باشد از نعمت تو كه فراخست چه بد و سنجا كه تو كفتي در سوره
نساء و دعا كنيد الله تعالى را از زيادتي رحمت او پس از زيادتي رحمت تو طلب ميكنم و از عطاي تو طلب ميكنم و از دست تو كه پر است
از نعمتهاي تو در امر دنيا و آخرت طلب ميكنم دوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام لقد استبطأت الرزق فغضب ثم قال لي
قل اللهم انك تكفلت برزقي و برزق كل دابة يا خير مدعو و يا خير من اعطى و يا خير من سئل و يا خير من افضل ارتجي افعل بي كذا و
كذا شرح استبطأت بباء يك نقطه و طاء بي نقطه و همزه بصيغه ماضي متكلم وحده از باب استفعال است الاستبطاء چيزي را
كاهل شمردن يعني كفتم امام جعفر صادق عليه السلام كه از اينه بتحقيق كاهل و ناشتاباي شمردم رزق خود را پس غضبناك
شد براي جلالت اين كلام بر عدم رضاي من بقضاي الهي بعد از آن كفت مرا كه بكو خدايا ضامن شدي رزق مرا و رزق هم
چرنده را انشا ندشت بآيت سوره هود و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها اي بهتر خوانده شده و اي بهتر كسي كه
عطا داده و اي بهتر كسي كه طلب حاجت از او كردند و اي فاضلتر محل اميد بكن با من چنين مطلب و چنين مطلب مراد از آن
است كه هر مطلبي كه داشته باشي بعد از اين كلمات طلب كن سيوم اصل ابطأ رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه و آله عنه
ثم اتاه فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله ما ابطأ بك عنا فقال السقم و الفقر فقال له افلا اعلمك دعاء يذهب الله
عنك بالسقم و الفقر قال بلى يا رسول الله فقال قل لا حول و لا قوة الا بالله توكلت على الحي الذي لا يموت و الحمد لله الذي لم
يتخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الذل و كبره تكبيرا فما لبث ان عاد الى النبي صلى الله عليه و آله
فقال يا رسول الله فقد اذهب الله عني السقم و الفقر شرح الابطاء مصدر باب افعال ضد شتاب و تعديه آن بعن
براي تضمين معني تخلف است و با در بك براي تعديه است و همچنين با در بالسقم يذهب الله بتقدير يذهب الله به است
الولي امامي كه خليفه الهي است در زمين و جود خليفه كسي در اكثر از روي خواري و عجز انكس از كاري ميباشد تقييد
شده بقول او من الذل و ميتواند بود كه ولي بمعني ناصر باشد چنانچه كفته در سوره محمد ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم
و كبره عطف بر قل است تكبيرا مفعول مطلق براي نوع است پس اين فقره جزء دعا نيست بلكه امر است بتكرار آن كلمات كه بكويد
شد چنانچه تصريح بآن ميآيد در حديث سيوم باب پنجاه و چهارم و ميتواند بود كه امر باشد بتعظيمي بعد از آنچه مذكور شد و
اقسام تعظيم بسيار است از انجمله آنچه كذشت در حديث دوازدهم باب دهم سابق ان عاد بفتح همزه و تخفيف نون فاعل
لبث است يا فاعل لبث ضمير مستتر راجع برجل است و ان عاد بتقدير في ان عاد يعني دير كرد و باز ماند مردي از ياران نبي
صلى الله عليه و آله از او بعد از آن آمد نزد او پس كفت او را رسول الله صلى الله عليه و آله چه چيز باز داشت ترا از ما پس
آن مرد كفت بيماري و تنكدستي پس رسول عليه السلام كفت او را آيا پس تعليم نكنم ترا دعائي كه بر طرف كند الله تعالى
بوسيله آن از تو بيماري و تنكدستي را آن مرد كفت بلي تعليم كن اي رسول الله پس رسول عليه السلام كفت بكو نيست كرديدن
از كاري و نه رغبت در كاري مكر بوسيله انكيزي الله تعالى توكل كردم بر زنده كه نميرد و سپاس الله راست كه نكرفته براي خود
فرزندي كه از پيش خود حكم كند و او هيچ نكويد و هركز نبوده او را شريكي در پادشاهي و هركز نبوده او را امامي از روي خواري
عجز يا خواري تجويز خود را اين امام بلكه از روي حكمت و مصلحت پي تعيين ائمه از جنس بشر ميكند و تجويز خود را اين مردم
ايشان ميكند و تعظيم كن الله تعالى را تعظيمي لائق پس دير نشد ليكه آن مرد بر كشت بسوي نبي صلى الله عليه و آله پس
كفت اي رسول الله بتحقيق بر طرف كرد الله از من بيماري و تنكدستي را چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام

قال ادع في طلب الرزق في المكتوبة وانت ساجد يا خير المسئولين ويا خير المعطين ارزقني وارزق عيالي من فضلك
فانك ذو الفضل العظيم شرح روايتيست از امام محمد باقر عليه السلام گفت دعا كن در طلب روزي در اثناي نماز فرضيه
بر حالي كه تو در سجده باشي باين روش كه اي بهتر جميع كه از ايشان طلب حاجت كنند واي بهتر جمعي كه دهند كه تا روزي ده
مرا و روزي ده عيال مرا از نعمت تو بدرستي كه تو صاحب نعمت بزرگي بيحد اصل شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام الحاجة
وسالته ان يعلمني دعاء في الرزق فعلمني دعاء ما احتجت منذ دعوت به قال قل في صلوة الليل وانت ساجد يا خير مدعو ويا خير
مسئول ويا اوسع من اعطى ويا خير مرتجى ارزقني واوسع علي من رزقك وسبب لي رزقا من قبلك انك على كل شيء قدير شرح
وانت ساجد جمله حاليه است ميتواند بود كه مراد تكرار دعا در هر سجده باشد و ميتواند بود كه يك سجده كافي باشد هر كدام كه
باشد و ميتواند بود كه سجده دوم ركعت دوم باشد چنانچه گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث سيم از باب صد و ششم
كه باب شدة ابتلاء المؤمن است و مي آيد در حديث چهارم از باب پنجاه و ششم يعني شكايت بردم بسوي امام جعفر صادق
عليه السلام از افلاس و طلب كردم از او كه تعليم كند مرا دعائي براي رزق پس تعليم كرد مرا دعائي كه مفلس نشدم از آن وقت
كه دعا كردم بآن دعا گفت بگو در نماز شب بر حالي كه تو در سجده باشي كه اي بهتر خوانده شده واي بهتر طلب كرده شده اي
توانا تر هر كه چيزي داد واي بهتر اميد داشته روزي ده مرا و فراخ كن بر من از روزي تو و بوسيله حاصل كن براي من روزي
را كه از جانب تو باشد يا بمعني كه حلال طيب باشد بدرستي كه تو بر هر چيز بغايت توانائي ششم اصل جاء رجل الى النبي صلى الله
عليه وآله فقال يا رسول الله اني ذو عيال وعلي دين وقد اشتدت حالي فعلمني دعاء ادعو الله عز وجل به ليرزقني ما اقضي
به ديني واستعين به على عيالي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا عبد الله توضأ واسبغ وضوءك ثم صل ركعتين تتم
الركوع والسجود ثم قل يا ماجد يا واحد يا كريم اتوجه اليك بمحمد نبيك نبي الرحمة صلى الله عليه وآله يا محمد يا رسول الله اني اتوجه
بك الى الله ربك وربي ورب كل شيء ان تصلي على محمد واهل بيته واسألك نفحة كريمة من نفحاتك وفتحا يسيرا ورزقا
واسعا الم به شعثي واقضي به ديني واستعين به على عيالي شرح الاسباغ بسين بي نقطه وبا يك نقطه وغين بي نقطه مصدر
باب افعال كامل كردن نعمت و مانند آن تتم بصيغه مخاطب مضارع باب افعال حال است از ضمير مستتر در صل ماجد بجيم است
و بجاي بي نقطه ميتواند بود يا محمد تا كل جمله معترضه است از قبيل توسل و استمداد است در اثناي اجزاي دعا تا مدد اجابت
شود بشفاعت ان تصلي بصيغه مخاطب تمام اجزاي دعا است مجرور است تا بدل اشتمال محمد باشد و ميتواند بود كه بتقدير لان تصلي
باشد و ظرف متعلق با توجه باشد النفحة بفتح نون و سكون فا و حاء بي نقطه و تاء وحدت مصدر باب منع رسانيدن مشك
و مانند آن بوي خوش خود را بكسي و اينجا استعاره شده براي نعمت دادن الم بتشديد ميم بصيغه مضارع متكلم وحده از باب نصر است
الشعث بفتح شين با نقطه و فتح عين بي نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب علم پراكندگي و مراد اينجا پراكندگي است و اطلاق مصدر
بر آن براي مبالغه است و ميتواند بود كه بكسر عين و صفت مشبهه باشد يعني آمد مردي بسوي پيغمبر صلى الله عليه وآله پس گفت اي
رسول الله بدرستي كه من عيالمندم و بر من قرضي هست و بتحقيق سخت شده حال من پس تعليم كن مرا دعائي كه بخوانم الله
عز و جل را بآن تا روزي كند مرا آنچه ادا كنم بآن قرض خود را و مدد جويم بآن بر نفقه عيالم پس گفت رسول الله صلى الله عليه
وآله كه اي بنده خدا وضو بساز و كامل كن وضوي خود را باشتمال بر مستحبات وضو بعد از آن بگذار دو ركعت نماز بر حالي
كه كامل كني ركوع و سجود را باشتمال بر مستحبات آنها بعد از آن بگو اي بزرگ اي دارا اي بخشنده رو بسوي تو مي آورم بوسيله
محمد پيغمبر تو پيغمبر رحمت صلى الله عليه وآله اي محمد اي رسول الله بدرستي كه من رو مي آورم بوسيله تو بسوي الله كه صاحب

کل اختیار تو و صاحب کل اختیار من و صاحب کل اختیار هر چیز است این که درود کنی بر محمد و خانوادهٔ او و طلب میکنم از
تو انعام‌ها را انعام‌های تو که گشادی را که آسان باشد و روزی را که فراخ باشد جمع کنم با آن پراکندگی خود را و ادا کنم با آن
قرض خود را و مدد جویم با آن بر نفقهٔ عیال هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال علّم رسول الله صلی الله علیه و آله
هذا الدعاء یا رازق المقلّین یا راحم المساکین یا ولیّ المؤمنین یا ذا القوّة المتین صلّ علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و
عافنی و اکفنی ما اهمّنی شرح المقلّ بضم میم و کسر قاف و تشدید لام اسم فاعل باب افعال کم مال یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت تعلیم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله این دعا را برای رزق ای روزی دهندهٔ مفلسان ای رحم کنندهٔ شکستگان
ای مددکار مؤمنان ای صاحب قدرت مستحکم درود کن بر محمد و خانوادهٔ او و روزی ده مرا و فراغت ده مرا و کفایت مهم من
کن یعنی به کار رسانی من هشتم اصل نظر ابو جعفر علیه السلام الی رجل و هو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال
ابو جعفر علیه السلام سألت قوت النبیین قل اللهم انی اسألک رزقا واسعا طیبا من رزقک شرح اضافه رزقک باعتبار
اینست که مراد رزقیست که الله تعالی تجویز تصرف در آن کرده باشد الحلال بفتح حاء بی‌نقطه منصوب مفعول اسألک است
یعنی نگاه کرد امام محمد باقر علیه السلام بسوی مردی بحالی که او میگفت خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو روزی تو
حلال را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام طلب کردی قوت پیغمبران بگو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو روزی فراخ
باشد پاکیزه باشد از جملهٔ روزی که جایز کردی تصرف در آن از این اشارت است باینکه حلال اند جملهٔ رزق در اصل یعنی این است
که بقدر بجا آوردن قسم باشد و آنرا اتحاد و تحلیل نیز مینامند و هر دو برین مصدر باب تفعیل است و این الفاظ چون ذکر
وسعت باشد مستعمل میشود در مقام مبالغه در کمی و مقصود اینست که الله تعالی قسم خورده که روزی هر کسی را رسانده چنانچه
گفته در سورهٔ ذاریات و فی السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون و قدر بجا آوردن قسم
قوت لا یموت است چنانچه قوت پیغمبران بوده و من رزقک در کلام رجل مقویست این معنی اصلی است برای حلال نهم اصل
قلت للرضا علیه السلام جعلت فداک ادعوا الله عزوجل ان یرزقنی الحلال فقال اتدری ما الحلال قلت الذی عندنا الکسب
الطیب فقال کان علی بن الحسین علیه السلام یقول الحلال هو قوت المصطفین ثم قال قل اسألک من رزقک الواسع شرح اسألک
من رزقک الواسع دلالت بر این میکند که راوی در دعا میگفته اسألک من رزقک الحلال پس تقویت معنی اصلی حلال که در شرح
حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز هست الکسب بفتح کاف و سکون سین بی‌نقطه و باء یک‌نقطه مصدر باب ضرب جمع مال و مراد
اینجا مالیست که جمع کرده شده باشد یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم دعا میکنم الله عزوجل را که روزی کند مرا
حلال پس امام گفت آیا میدانی که چیست یعنی حلال گفتم آنچه نزد ما است در معنی حلال کسب پاکیزه است باین معنی که جایز است
تصرف میکنی در آن پس امام گفت که امام زین العابدین علیه السلام میگفت حلال قوت برگزیدگان است که پیغمبرانند توضیح این شد
در شرح حدیث سابق بعد از آن امام گفت بگو طلب میکنم از تو از رزق تو که جایز کردی تصرف در آن فراخ دهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قل اللهم اوسع علیّ فی رزقی و امدد لی فی عمری و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری شرح
و اجعلنی ممن تنتصر تا آخر اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ توبه الا تنفروا یعذبکم الله عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم
و لا تضروه شیئا و در سورهٔ مائده یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو خدایا فراخ کن بر من در رزق من و مدد کن برای من در عمر من تطویل آن و بگردان
مرا از جمعی که تو نصرت حاصل میکنی با ایشان برای دین تو و بجای من قرار مده کسی را که حال او ضد حال من باشد در اینکه

من عاصی باشم و او مطیع باشد برای نصرت دین یازدهم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلام دعاء فی الرزق یا الله یا الله
اسألک بحق من حقه علیک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان ترزقنی العمل بما علمتنی من معروف حقک وان تبسط علی ما حظرت
من رزقک شرح من در من معروف حقک بیانیه است المعروف مشهور در جمیع شرایع انبیاء بخوبی و آن ضد منکر است که بمعنی مشهور
بدی است در جمیع شرایع انبیاء و اضافه آن بحق تقدیر من تبعیضیه است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا جنس احکام الهی
است که معلوم است از علمای قرآن چنانچه گفته در سوره یونس و سوره النجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی روا نیست
امام موسی کاظم علیه السلام دعائی برای فراخی روزی آن اینست یا الله سر بار طلب میکنم از تو بحق آنکه حق او بر تو بندگان است
با نیمعنی که بر خود واجب کردی که هر که او را وسیله سازد محروم نشود اینکه درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه روزی کنی مرا عمل با نچه
تعلیم کردی مرا از آن مشهور حقوق است که در قرآن است مراد بمعروف حقک در مضمون محکمات نیست که دلالت نمانی صریح از برای
ظن و دلالت صریح بر وجود امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی نه وجوب سؤال اهل الذکر هست چنانچه گفته در سوره آل عمران
و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اینکه پهن کنی بر من آنچه را که منع کردی از من از جمله رزق تو که جائز کردی تصرف را
در آن دوازدهم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام انا قد استبطانا الرزق فغضب ثم قال قل اللهم انک تکفلت برزقی
و رزق کل دابة فیا خیر من دعی ویا خیر من سئل ویا خیر من اعطی ویا خیر من افضل ارتجی افعل بی کذا وکذا شرح مضمون این دعا
حدیث دوم این باب است سیزدهم اصل کان علی بن الحسین علیهما السلام یدعو بهذا الدعاء اللهم انی اسألک حسن
المعیشة معیشة اتقوی بها علی جمیع حوائجی واتوصل بها فی الحیوة الی آخرتی من غیر ان تترفنی فیها فاطغی او تقتر بها
علی فاشقی اوسع علی من حلال رزقک وافض علی من سیب فضلک نعمة منک سابغة وعطاء غیر ممنون ثم لا تشغلنی
عن شکر نعمتک باکثار منها تلهینی بهجته وتفتننی زهرات زهرته ولا باقلال علی منها یقصر بعملی کده ویملأ صدری
همه اعطنی من ذلک یا الهی غنی عن شرار خلقک وبلاغا انال به رضوانک شرح حسن بضم حاء و سکون سین و بفتح حاء
و فتح سین میتواند بود و حاصل هر دو یکی است معیشة منصوب و عطف بیان حسن است یا مجرور و عطف بیان المعیشة است
تترفنی بتاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و فاء بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است الاتراف دادن نعمت زیاده بر قدر
حاجت بکسی اطغی بصیغه مضارع معلوم باب علم است تقتر بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
باب افعال یا باب تفعیل است الاقتار و التقتیر تنگ کردن معاش بر کسی اشقی بصیغه مضارع معلوم باب علم است در اتراف
فیها مستعمل شده و در اقتار بها مستعمل شده برای اینکه در اول ظرفیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر باقی مانده و وسیع شده
و در دوم بدلیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر زائل شده و بجای آن تنگی آمده اوسع و افض بصیغه امر باب افعال است السیب
بفتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مصدر باب ضرب روان شدن بشتاب مصدر اینجا بمعنی اسم
فاعل است و لا تشغلنی بصیغه نهی باب منع یا باب افعال است البهجة بفتح باء یک نقطه و سکون هاء و جیم مصدر باب حسن
خوش صورت بودن مصدر باب منع خوشحال کردن و مصدر باب علم خوشحال شدن و قیاس اینجا در این فتح هاست مثل
فرح تفتننی بفاء و تاء دو نقطه در بالا و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل است زهرات
بفتح زاء با نقطه و فتح هاء و راء بی نقطه جمع زهره بفتح زاء و سکون و فتح هاء شکوفه‌ها و اینجا استعاره شده برای لطیفه‌ها
و مضاف است الزهرة بفتح و ضم زاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه شاد لی یقصر بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن
بادر بعملی برای تعدیه است الکد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه مصدر باب نصر جد در طلب چیزی سخت من در ذلک

برای بدلیت است ومشار الیه ذلک اقلال است یا هر یک از اکثار و اقلال است یعنی امام زین العابدین علیه السلم
دعا میکرد باین دعا خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو خوبی معاش را معاشی را که قوت کیرم بآن بر جمیع حاجتهای
خود و در رسم بآن در زندکی بسوی ثواب آخرت خود بی آنکه زیاده دهی مرا در آن معاش پس تجاوز از حد کنم یا تنک کیری عوض
آن معاش بر من پس آزاد کشتم بیان این آنکه فراخ کن بر من از حلال رزق تو و انعام کن بر من از شتابان نعمت تو نعمتی را از
جانب تو که فراخ باشد و عطائی را که بر بنده نشود بعد از آن بازندارد مرا از شکر نعمت تو بسیاری دادن از آن نعمت که
غافل کند مرا حسن آن اکثار و کراه کند مرا شکو نعمتها شادابی آن اکثار و نه بکم دادن و تنک کردن بر من از آن نعمت که کوتاه کند
عمل و عبادت مرا سعی آن اقلال و پیر کند سینه مرا اندوه آن اقلال دیده مرا عوض آن اقلال ای مستحق عبادت من بی نیاز
از بدان مخلوقان در رزقی که در یابم بآن رزق که رضای ترا اصل واعوذ بک یا الهی من شر الدنیا وشر ما فیها
لا تجعل علی الدنیا سجنا ولا فراقها علی حزنا اخرجنی من فتنتها مرضیا عنی مقبولا فیها عملی الی دار الخلود ومساکن
الاخیار وابدلنی بالدنیا الفانیة نعیم الدار الباقیة اللهم انی اعوذ بک من ازلها وزلزالها وسطوات شیاطینها
ونکالها ومن بغی من بغی علی فیها شرح الفتنة بکسر فاء و سکون تا محنت تکلیف و مانند آن یعنی تاب فاعل مرضیا آ
الازل بفتح همزه و سکون زا با نقطه تنکی و سختی النکال بفتح نون عقوبتی که بآن مردمان عبرت کیرند و ترک باعث آن کنند
و پناه میکیرم بتو ای مستحق عبادت من از شر دنیا و از شر آنچه در آنست بیان این آنکه مکردان بر من دنیا را زندان از بسیاری
آزار و کمی معاش و نه مفارقت دنیا را اندوه در وقت مردن از بسیاری اسباب دنیا و دلبستکی بآنها بیرون کن مرا از محنتهای
دنیا بر حالی که از من راضی باشی مقبول باشد در دنیا عبادات من بسوی سرای زندکی و جاهای نیکان و بعوض بده مرا از دنیای
بی اعتبار نعمت سرای پایدار را خدایا بدرستی که من پناه میکیرم بتو از سختی دنیا و اضطراب دنیا و حملهای شیاطین دنیا و سلاطین
دنیا و عقوبت دنیا و از زیاده روی هر که زیاده کرد و جبر کرد بر من در دنیا با این معنی که زیاده روی او در طرف کن که ظلم بر من نکند اصل
اللهم من کادنی فکده ومن ارادنی فارده وفل عنی حد من نصب لی حده واطف عنی نار من شب لی وقوده واکفنی مکر المکرة
وافقا عنی عیون الکفرة واکفنی هم من ادخل علی همه وادفع عنی شر الحسدة واعصمنی من ذلک بالسکینة والبسنی درعک
الحصینة واحینی فی سترک الواقی واصلح لی حالی وصدق قولی بفعالی وبارک لی فی اهلی ومالی شرح الکید بفتح کاف و
سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر معتل العین باب ضرب بمعنی مکر کردن با کسی فکد بضم فاء و تشدید لام مفتوحه
صیغه امر باب نصر است الفل رخنه کردن و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است الحد بفتح حاء بی نقطه بتشدید دال تندی غضب و
شمشیر و مانند آن اطف بفتح همزه و سکون طاء بی نقطه و کسر فاء صیغه امر باب افعال بمعنی الاطفاء همزه منقلب بیاء بجزم
اتاده الاطفا خاموش کردن زبانه آتش و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است شب شین با نقطه و تشدید با و یک نقطه صیغه
ماضی مجهول معلوم یا مجهول باب نصر است الشب بفتح شین والشبوب بضم شین امر افروختن و بر افروخته شدن و قود بفتح
واو منصوب و مرفوع میتواند بود واکفنی بقطع همزه صیغه امر حاضر معتل اللام باب ضرب است الکفایة بکسر کاف مهم سازی کسی کردن
بجای آنکس مانند آنچه وکیل کسی کند و آن متعدی میشود بدو مفعول بنفسه اما مفعول اول باعتبار اشتمال بر معنی مهم سازی
و اما مفعول دوم باعتبار اشتمال بر معنی دفع مکروه چه مهم سازی کسی دفع مشقت آن کس میکند و لهذا متعدی میشود بمفعول
دیگر بمن چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث هفتم باب نجاه و پنج افقا بقطع همزه صیغه امر باب فتح است الفقو بفتح
فا و سکون قاف همزه کندن چشم و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است اضافه در هم من ادخل از قبیل اضافه مصدر بفاعل است

آنست و اضافه در هم از قبیل اضافه مصدر بمحل میتواند بود مثل اینکه کسی افلاس در داشته باشد و بظلم از دیگری تا
گیرد او را صاحب افلاس کند و خود مالدار شود و این منافات ندارد با استحاله اشتقاق العرض و از قبیل اضافه بمصدر
میتواند بود حقیقت درع حصینه بیان شد در حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی خدایا هر که جنگ کرد با من جنگ کن با او
و هر که اراده جنگ من کرد اراده جنگ او کن و بر هم زن و دفع کن از من تندی کسی را که وا داشته برای من تندی خود را و
خاموش کن و دفع کن از من آتش کسی را که افروخته برای من هیزم خود را و دفع کن از جانب من مکر مکر کنندگان را و بکن و دفع
از من چشم کافران را و دفع کن از جانب من اندوه کسی را که داخل ساخت بر من اندوه خود را و دفع کن از من شر حاسدان را
و نگاه دار مرا از شر حسد خود بوسیله آرام دل و بپوشان مرا از زره تو که مستحکم است و زنده دار مرا در پرده تو که نگاه دارنده است
و اصلاح کن برای من حال مرا و راست کن دعوی ایمان مرا بعملها و برکت ده برای من در متعلقان من و مال من

باب پنجاه و چهارم اصل باب الدعاء للدین شرح الدین بفتح دال بی نقطه مالی که در ذمت کسی است و اجلی دارد
و آنچه اجل ندارد قرض است و هر کدام بجای دیگری مستعمل و در قدر مشترک نیز مستعمل میشود در این باب چهار حدیث است
اول اصل شکوت الی ابی عبدالله علیه السلام دینا لی علی اناس فقال قل اللهم لحظة من لحظاتك تیسر علی غرمائی بها القضاء
وتیسر لی بها الاقتضاء انك علی كل شیء قدیر شرح لحظة منصوب بفعل محذوف است بتقدیر اطلب لحظة اللحظة بفتح لام و
سکون حاء بی نقطه و ظاء با نقطه و تاء وحدت مصدر باب منع نگاهی بگوشه چشم اندوی التفات و مراد اینجا انعام است
الغرماء بضم غین و فتح راء طلبکاران یعنی جمعی که از ایشان طلبیده میشود و مراد اینجا معنی دوم است یعنی شکایت
بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از دینی که مرا بود بر جمعی که میسر نبود ایشان را اداء آن دین پس گفت بگو طلب میکنم
انعامی از انعامهای تو که آسان کنی بر قرضداران من بوسیله آن اداء حق را و آسان کنی برای من بوسیله آن طلب حق را بدرستی
که تو بر هر چیز بغایت توانائی مخفی نماند که گرفتن کسی حق خود را از دیگران با آسانی لذیذتر است از اینکه مالی علیحده که
مساوی آن باشد بدست آید نکس آید زیرا که شغل خاطر در این صورت برطرف میشود و لهذا اینجا امر بدعا برای غرما شده
دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اتی النبی صلی الله علیه وآله رجل فقال له یا نبی الله الغالب علی الدین و وسوسة
الصدر فقال له النبی صلی الله علیه وآله قل توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم
یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا قال فصبر الرجل ما شاء الله ثم مر علی النبی صلی الله علیه
وآله فهتف به فقال ما صنعت فقال ادمنت ما قلت لی یا رسول الله فقضی الله دینی واذهب وسوسة صدری شرح
تفسیر صاحبة و ولد گذشت در شرح حدیث اول باب چهل و یکم و کبره تکبیرا عطف بر قل است و داخل مقول نیست یعنی دوا
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد نزد نبی صلی الله علیه وآله مردی پس گفت ای نبی الله آنچه مرا گرفتار کرده دین است و وسوسه
سینه است در سر تقضاء وقدر الهی پس گفت او را نبی الله صلی الله علیه وآله بگو توکل کردم بر زنده که هرگز نمیرد و سپاس الله
را است که نگرفت برای خود زنی و نه فرزندی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و نبوده او را امامی بر خلاف او از روی خواری چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سیوم باب سابق و تکبیر کن الله تعالی تکبیری عظیم مثل الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و
اصیلا امام گفت پس صبر کرد آن مرد آن قدر که خواست الله تعالی بعد از آن گذر کرد بر نبی صلی الله علیه وآله پس نبی آواز زد
او را بنزد خودش که گفت چه کردی پس آن مرد گفت ورد کردم آنچه را گفتی پس ادا کرد الله تعالی دین مرا و برطرف کرد وسوسه
سینه مرا سیوم اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله لقد لقیت شدة من وسوسة الصدر وانا رجل

مدين معيل محوج فقال له كرر هذه الكلمات توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ولم
يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا فلم يلبث ان جاءه فقال قد اذهب الله عني وسوسة صدري
وقضى عني ديني ووسع علي في رزقي شرح مدين ومعيل ومحوج بصيغه اسم فاعل باب افعال است يعني صاحب دين وصاحب
عيال وصاحب حاجت مضمون اين نزديك بسابق است چهارم اصل عن عبد الله بن المغيرة عن موسى بن بكر عن ابي ابراهيم
عليه السلام قال اكتب لي في قرطاس اللهم اردد الى جميع خلقك مظالمهم التي قبلي صغيرها وكبيرها في يسر منك وعافية وما لم
تبلغه قوتي ولم تسعه ذات يدي ولم يقو عليه بدني ويقيني ونفسي فاده عني من جزيل ما عندك من فضلك ثم لا تخلف علي منه شيئا
تقضيه من حسناتي يا ارحم الراحمين شرح كتب مشتمل بر اضمار قبل الذكر نيست زيرا كه موسى اين سخن را بعد از ذكر ع گفته
بوده وعبد الله پيشتر از آن نقل كرده المظالم جمع مظلمه بفتح ميم وسكون ظاء با نقطه وكسر لام حقهاي مردمان كه گرفته شده
باشد از ايشان بظلم قبلي بكسر قاف وفتح با يك نقطه است صغيرها منصوب وبدل تفصيل مظالم است في بمعني مع است ذات بذال
با نقطه والف وتاء دو نقطه در بالا بمعني حقيقت است ماخوذ است از ذو كه بمعني صاحب است چه حقيقت هر چيز آن چيز را صاحب
كرده وبيان حقيقت آن چيز هيچست ودر تانيث وتذكير تابع مضاف اليه است مثل ذات ليلة وذو صباح وذات يد عبارت از
مالي است كه تصرف است باعتبار اينكه گويا كه دست بيان آن مال هيچ است يا باعتبار اينكه دست مشتمل بر آنست چنانچه هر شخص مشتمل بر حقيقت
خود است ويقيني عطف بر ذات يدي است اليقين كمال الخاطر جمعي ومراد اينجا كمال خاطر جمعي بر دادن عوض خرج است النفس بفتح
نون وسكون خاء مهملة لا تخلف عنا با نقطه وفا صيغه نهي باب تفعيل است التخليف واگذاشتن چيزي بعد از بطرف شدن چيزي
ديگر من در منه براي بدليت است ضمير راجع بما است شيئا مفعول لا تخلف است عبارت از نحو الله است كه بعد از بطرف شدن
حق الناس مانده باشد در ذمت من وتقضيه صفت شيئا است من در من حسناتي ابتدائيه است يعني روايتست از عبد الله بن المغيرة بضم
ميم وكسر غين با نقطه وسكون يا دو نقطه در پايين ورا بي نقطه از موسى بن بكر بفتح با يك نقطه وسكون كاف وراء بي نقطه
از امام موسى كاظم عليه السلام موسى گفت امام نوشت اين دعا را براي من در كاغذي خدايا برگردان بسوي جميع مخلوقات تو مظالم
ايشان را كه بر من است يا بمعني كه توفيق ده مرا براي اينكه برگردانم آنها را كوچك آنها را وبزرگ آنها را با آساني كه از جانب تو باشد وعافيت
وآنچه از مظالم كه نرسيد بآن توانائي من وگنجايش نداشت آنرا مالي كه در دست دارم وتوانا نشد بر آن بر بدن من وكمال خاطر جمعي
ونيت وقصد من پس ادا كن آنرا از بزرگ آنچه نزد تست از نعمت تو بعد از آن وامگذار بر من عوض آن چيزي كه طلب كني آنرا از
حسنات من يا بمعني كه چيزي از حسنات مرا عوض آن كم كني اي بخشاينده ترين بخشايندگان اصل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان الدين كما شرع وان الاسلام كما وصف وان الكتاب كما انزل وان القول كما حدث
وان الله هو الحق المبين ذكر الله محمدا واهل بيته بخير وحيى محمدا واهل بيته بالسلام شرح كما شرع بصيغه ماضي مجهول باب
منع است واشارتست بآيه سوره شورى شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم و
موسى وعيسى وبآيه سوره آل عمران ان الدين عند الله الاسلام كما وصف بصيغه مجهول باب ضرب است واشارتست بتتمه آيت
سوره شورى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه انزل بصيغه ماضي مجهول باب افعال است حدث بصيغه ماضي مجهول باب تفعيل
ذكر بصيغه ماضي معلوم باب نصر است واين جمله تا آخر دعائيه حيى بصيغه ماضي معلوم باب تفعيل است يعني گواهي ميدهم
كه نيست مستحق عبادتي مگر الله بتنهائي وشريكي نيست او را وگواهي ميدهم كه محمد بنده او وفرستاده اوست واينكه دين چنانست
كه مشروع شده ميان جميع انبياء كه اسلام بمعني نفي شريك باشد واينكه حقيقت اسلام چنانست كه تفسير كرده شده بانر

تحصیل علم بمسایل دین ونهی از اختلاف از روی ظن و خود رائی و اینکه کتاب الهی چنانست که فرو فرستاده شده یا یعنی
که کتابی دیگر از جانب الله تعالی نخواهد آمد که نسخ قرآن کند تجویز پیروی ظن و تفرق در مسائل و اینکه سخن رسول و
اوصیای او در تفسیر متشابهات قرآن و مانند آن چنانست که حدیث کرده شده باین معنی که سنتی دیگر نخواهد آمد از جانب
رسولی یا وصی رسولی که ناسخ احادیث رسول و اهل بیت او باشد تجویز پیروی ظن و تفرق در دین و اینکه الله تعالی او است
و بس بکار آمدنی ظاهرا باین معنی که پیروی طاغوت و ائمه ضلالت بکار نمی آید یاد کناد الله تعالی محمد را و اهل بیت او را بخوبی
و هدیه دهاد محمد را و اهل بیت او را بسلام باب پنجاه و پنجم اصل باب الدعاء للکرب والهم والخوف شرح الکرب
بفتح کاف و سکون را و با یکنقطه اندوهی که راه نفس آدمی را تنگ کند الهم بفتح ها و تشدید میم آنچه آدمی بدفکر آن باشد
یعنی این باب دعا است برای اندوه بسیار و آنچه اهتمام بآن باشد و ترس از وقوع چیزی و در این باب بیست و پنج حدیث است
اول اصل عن ابی حمزة قال قال محمد بن علی علیهما السلام یا با حمزة ما لک اذا اتی بک امر تخافه ان لا تتوجه الی بعض
زوایا بیتک یعنی القبلة فتصلی رکعتین ثم تقول یا ابصر الناظرین ویا اسمع السامعین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین
سبعین مرة کلما دعوت بهذه الکلمات مرة سالت حاجة شرح ما استفهامیه است اذا برای محض ظرفیت است الف همزه و نون
والف بصیغه ماضی معتل اللام باب ضرب است الانی بفتح همزه و سکون نون و یا سببی و مراد اینجا فکر و تامل است و با در بک
برای تعدیه است تخافه صفت امر است ان بفتح همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است و بتقدیر فی انا است و اسم
ضمیر محذوف است لا تتوجه بصیغه نفی مخاطب باب تفعل مرفوع و خبر ان است یعنی القبلة کلام ابو حمزه است و ضمیر راجع بامام
علیه السلام است فتصلی عطف بر منفی در لا تتوجه است و لا کل در کلما منصوب است بنیابت ظرف و منصوبه نهان و متعلق است
بسالت که جمله حالیه است بتقدیر قد سالت و ما مصدریه است و مصادر بجای زمان میباشد مثل رایته قدوم الحاج مرة منصوب است
بنیابت مفعول مطلق دعوت بتقدیر دعوة مرة یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای ابو حمزه چیست
ترا چون اندیشناک کرد ترا کاری که میترسی از آن در اینکه این نیکی که متوجه شوی بسوی بعض کنجهای خانه خود امام علیه السلام
میخواست بلفظ زوایا بیتک قبله را پس گذاری دو رکعت نماز را بعد از آن گوئی که ای بیناترین بینندگان و ای شنواترین شنوندگان
و ای شتابان ترین حساب کنندگان و ای بخشاینده ترین بخشایندگان هفتاد بار بحالی که هر وقت خواندی تو الله تعالی را باین کلمات
یکبار طلب کرده باشی حاجتی را مراد اینست که هر بار همان حاجت را بخواه اگر بسیط باشد و جزئی از اجزای آن را بخواه اگر مرکب
باشد دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اصابه غم او هم او کرب او بلاء او لاواء فلیقل الله ربی لا اشرک به شیئا
توکلت علی الحی الذی لا یموت شرح غم اندوه بوسیله گذشته است و هم فکر نشده است برای خواهش شدن آن کرب
کثرت اندوه است بلاء التضرر است که قضا تعلق بآن گرفته و امضا تعلق بآن نگرفته لاواء بفتح لام و سکون همزه و فتح واو والف
ممدوده سختی در معاش و مانند آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که برخورد او را اندوهی یا اهتمامی یا آزردگی یا
بلائی یا تنگدستی پس باید که گوید الله تعالی صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در بودن چیزی تا توکل کردم بر زنده
که نمیرد هرگز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نزلت برجل نازلة او شدیدة او کربه امر فلیکشف عن رکبتیه وذراعیه
ولیلصقها بالارض ولیلزق جؤجؤه بالارض ثم لیدع بحاجته وهو ساجد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون فرود آید بمردی آفتی که سماوی باشد یا سختی که از اهل زمین باشد یا بغایت اندوهناک کند او را کاری که هنوز فرود
نیامده باشد و خوف آن باشد پس باید که پوشش بردارد از دو زانوی خود و دو ساعد خود و باید که متصل کند آنها را

بزمین بزمین و باید که بچسباند سینه خود را بزمین بعد از ان باید که دعا کند بحاجت خود بر حالی که او در سجده باشد

چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما طرح اخوة يوسف يوسف في الجب اتاه جبرئيل فدخل عليه فقال يا غلام

ما تصنع هٰهنا فقال ان اخوتي القوني في الجب قال فتحب ان تخرج منه قال ذلك الى الله عز وجل ان شاء اخرجني قال فقال له ان الله

يقول لك ادعني بهٰذا الدعاء حتى اخرجك من الجب فقال له وما الدعاء فقال قل شرح روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت چون انداختند برادران یوسف یوسف را در چاه آمد نزد او جبرئیل پس داخل بر او در چاه پس گفت ای

پسر چه میکنی اینجا پس یوسف گفت بدرستی که برادران من انداختند مرا در چاه جبرئیل گفت پس دوست میداری که بیرون

روی تو از چاه یوسف گفت این مفوض بسوی الله عز وجل است اگر خواسته باشد بیرون میکند مرا امام گفت پس جبرئیل

گفت او را بدرستی که الله تعالی میگوید ترا که بخوان مرا باین دعا تا بیرون کنم ترا از چاه پس گفت او را چیست آن دعا گفت بگو

اصل اللهم اني اسالك بان لك الحمد لا اله الا انت المنان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلي على محمد

وآل محمد وان تجعل لي مما انا فيه فرجا ومخرجا قال ثم كان من قصته ما ذكر الله في كتابه شرح لام در لك الحمد برای ملکیت است

و تقدم ظرف افاده اختصاص میکند و این کلام ابطال قول معتزله است که بنده کان را مستقل در قدرت بر افعال خود می شمرند

المنان مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر انت المنان یعنی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله اینکه تراست پس

سپاس باینمعنی که کسی مستقل بقدرت بر فعلی که باعث سپاس باشد نیست مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو توئی

بغایت بخشنده اختراع کننده آسمانها و زمینی بی ماده صاحب عظمت و گرامی کردن مؤمنان باینکه درود کنی بر محمد و آل

محمد و اینکه گردانی برای من از آنچه من در انم گشادی و بدر روی امام گفت بعد از ان شد از حکایت یوسف علیه السلام

آنچه ذکر کرد الله تعالی در کتاب خود در سوره یوسف پنجم اصل عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام ان الذي دعا

به ابو عبد الله عليه السلام على داود بن علي حين قتل المعلى بن خنيس واخذ مال ابي عبد الله عليه السلام اللهم اني اسالك

بنورك الذي لا يطفى وبعزائمك التي لا تخفى وبعزك الذي لا ينقضي وبنعمتك التي لا تحصى وبسلطانك الذي كففت به

فرعون عن موسى شرح مراد بحصری که مفهوم است از ان الذی تا آخر حصر اول دعا است پس منافات ندارد با آنچه گذشت

در حدیث پنجم باب سی و سیوم داود بن علی بن عبد الله بن عباس عم منصور بن محمد است که دوم خلفای عباسیه است و بعد از ابو العباس سفاح

است سیوم در زمان منصور حاکم مدینه شد و معلی بن الخنیس از وکلای امام جعفر صادق علیه السلام بود لا یطفی بطاء بی نقطه

و فاء و الف بصیغه مضارع معلوم باب علم است و اصل الف همزه بوده الطفو بضم طاء و ضم فاء و سکون واو و همزه خاموش

شدن زبانه آتش و مانند آن العزائم جمع عزیمه جدها در کارها و مراد اینجا حکمهاست که الله تعالی جد کرده در آنها بتصریح یعنی

مراد از آنها لا ینقضی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است لا تحصی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال است

یعنی روایتست از معاویة بن عمار از احوال امام جعفر صادق علیه السلام اینکه آنچه نفرین کرد با آن امام جعفر صادق علیه السلام

بر داود بن علی وقتی که کشت معلی بن خنیس را و گرفت مال امام جعفر صادق علیه السلام را این بود که خدایا بدرستی که من طلب میکنم

از تو بروشنی تو که فرو نمی نشیند مراد امام زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی باشد و بآیات محکمات تو که پنهان نیست و بنیکی

تو که آخر نمیشود باین معنی که هرگز راضی نخواهی شد که کسی با تو شریک در حکم شود بخود را لی و بپرهیز طرف تو این نیک را بخود

قرار دهی که او را عذاب نکنی و بنعمت تو که شمرده نمیشود و بپادشاهی تو که باز داشتی با آن شر فرعون را از موسی ششم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام في الهم قال تغتسل وتصلي ركعتين وتقول يا فارج الهم ويا كاشف الغم يا رحمن الدنيا والآخرة

ودرجیمها فرج همی واکشف غمی یا الله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اعصمنی وطهرنی واذهب
ببلیتی واقرأ آیة الکرسی والمعوذتین شرح هم اندوه بر مستقبل است وغم اندوه بر واقع شده است اذهب بصیغه امر باب
منع است باء در ببلیتی برای تعدیه است المعوذتین بکسر واو مشدده است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در اندوه بر آینده گفت غسل میکنی به نیت استحباب غسل طلب حاجت و دو رکعت نماز میگذاری و میگوئی ای گشاده کننده
اندوه وای برطرف کننده اندوه بر شده ای مهربان دنیا و آخرت و بخشاینده آن دو گشاده اندوه بر مستقبل را و برطرف کن
اندوه بر شده مرا ای الله یکانه بی جزء و ترتیب محل حاجتها عرض آنکه نزائید و زاده نشد و نبوده او را همتا هیچ نگاه دار مرا
و پاکیزه کن مرا و برطرف کن بلا مرا و بخوان آیة الکرسی و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس که مذکور شد
در حدیث هشتم باب پنجاه و دوم هفتم اصل عن سماعة عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اخفت امرا فقل اللهم انک
لا یکفی منک احد وانت تکفی من کل احد من خلقک فاکفنی کذا و کذا شرح من در منک و من کل برای بدلیت است
و دو مفعول یکفی محذوفست بتقدیر لا یکفی منک احد احدا مؤنة چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیزدهم باب پنجاه و دوم سیوم
یعنی روایتست از سماعة از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ترسیدی از کاری پس بگو خدایا بدرستی که تو کفایت
نمیکند عوض تو هیچ کسی را مشقتی و تو کفایت میکنی عوض هر یک از مخلوقان کسی را مشقتی پس کفایت کن مرا چنین و چنین
مشقت هشتم اصل وفی حدیث آخر قال تقول یا کافیا من کل شیء ولا یکفی منک شیء فی السموات والارض اکفنی ما
اهمنی من امر الدنیا والآخرة وصلی الله علی محمد وآله شرح من در من کل شیء و در منک اینجا حدیث سابق برای بدلیت
است من در من امر بیانیه است و بتقدیر من مؤنة امر است یعنی و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام است این
که گفت میگوئی ای کفایت کننده عوض هر چیز بر حالی که کفایت نمیکند عوض تو چیزی در آسمانها و زمین کفایت کن برای آنچه بفکر انداخته
مرا که مشقت کار دنیا و آخرتست و درود کند الله تعالی بر محمد و آل او نهم اصل وقال ابو عبدالله علیه السلام من دخل علی
سلطان یهابه فلیقل بسم الله استفتح وبالله استنجح وبمحمد صلی الله علیه وآله اتوجه اللهم ذلل لی صعوبته وسهل لی حزونته
فانک تمحو ما تشاء وتثبت وعندک ام الکتاب ولیقل ایضا حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و
امتنع بحول الله وقوته من حولهم وقوتهم وامتنع برب الفلق من شر ما خلق ولا حول ولا قوة الا بالله شرح و گفت امام جعفر
صادق علیه السلام هر که اراده کرد که داخل شود بر حاکمی که میترسد از او و بیم باید که گوید بالله تعالی طلب گشاد کار میکنم و بالله
تعالی طلب رسیدن مطلب میکنم و بمحمد صلی الله علیه و آله متوجه این حاکم میشوم خدایا رام کن برای من سرکشی او را و هموار کن
برای من ناهمواری او را چه بدرستی که تو برطرف میکنی آنچه را که میخواهی به برطرف شدن آن را و اثبات میکنی هر چه را که میخواهی
ثبوت آن را و نزد تست اصل کتاب این مضمون آیه سوره رعد است و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب البداء که
باب بیست و چهارم است و باید که گوید نیز بس است مرا الله بس است مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار
تخت پادشاهی بزرگ است و احتراز میکنم به بیچیدگی عزمی که بوسیله انگیزی الله تعالی است و قوت عزمی که بوسیله انگیزی
الله تعالی است از بیچیدگی عزمی که بوسیله انگیزی حاکم و تابعان اوست و قوت عزمی که بوسیله انگیزی حاکم و تابعان اوست و
احتراز میکنم بصاحب کل اختیار صبح که از بدی شر آنچه خلق کرده و نیست بیچیدگی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری
مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مراد اینست که سررشته کارها و تدبیر آنها بدست قدرت الله تعالی است نه بدست قدرت
حاکم و تابعان او پس اگر ایشان نخواهند که عزم کسی را بیجا نند از نفع رسانیدن بمن یا عزم کسی را قوی کنند بر ضرر رسانیدن

بمن بنيتوا تبدلي خواهش الله تعالى و وسيله انگيزي با و ذهم اصل دعوة الى ابي عبد الله عليه السلم قال كان من
دعاء ابي عليه السلام في الامر يحدث اللهم صل على محمد وآله واغفر لي وارحمني وزك عملي ويسر منقلبي واهد قلبي
وآمن خوفي وعافني في عمري كله وثبت حجتي واغفر خطاياي وبيض وجهي واعصمني في ديني وسهل مطلبي ووسع علي في
رزقي فاني ضعيف وتجاوز عن سيئ ما عندي بحسن ما عندك ولا تفجعني بنفسي ولا تفجع بي حميما وهب لي يا الهي لحظة
من لحظاتك تكشف بها عني جميع ما ابتليتني وترد بها علي ما هو احسن عاداتك عندي فقد ضعفت قوتي وقلت حيلتي
وانقطع من خلقك رجائي ولم يبق الا رجاؤك وتوكلي عليك وقدرتك علي يا رب ان ترحمني وتعافيني كقدرتك
علي ان تعذبني وتبتليني شرح زك بزاي با نقطه وتشديد كاف صيغه امر معتل اللام واوي باب تفعيل است منقلب
مصدر ميمي باب انفعال است ايمن كردن خوف از قبيل مجاز است و مراد ايمن كردن مخافت است لا تفجعني بفا و جيم و عين
بي نقطه صيغه نهي باب منع يا باب تفعيل است اللحظة بفتح لام و سكون حاء بي نقطه و ظاء با نقطه نگاه بگوشه چشم
از روي التفات و مراد اينجا انعام است از روي رضا و توكلي عطف بر رجاء است و قدرتك مبتدا است علي خبر
جر بضمير متكلم است ان ترحمني بفتح همزه و تخفيف نون بدل اشتمال ضمير متكلم است و همچنين است ان تعذبني يعني راويان
بالا بردند سند حديث را تا امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بود از جمله دعاي پدرم عليه السلام در كاري كه
حادث ميشد اينكه خدايا درود بر محمد و آل محمد و بيامرز گناهان را براي من و بخشايش كن با من و صاحب نمو كن عملم را
و آسان كن برگشتن مرا بسوي راحت و راهنمائي كن دلم را بسوي تدبير كار خود و ايمن كن ترس مرا و فراغت ده مرا در عمر من
همگي آن و مستحكم كن حجت مرا در روز قيامت و بشو خطاهاي مرا و روسفيد كن مرا و نگاه دار مرا در اعمال من كه براي روز
جزا ميكنم و آسان كن مطلب مرا و فراخ كن بر من در روزي من چه بدرستي كه من ناتوانم و بگذر از بد آنچه نزد من است
از اعمال بخوبي آنچه نزد تست با معني كه عفو كن و انتقام مكش و آزرده مكن مرا بهلاي خودم و آزرده مكن بهلاي من
خويشي را از خويشان من و ببخش بمن اي مستحق عبادت انعامي از انعامهاي تو كه بر طرف كني بان از من جميع آنچه را
كه بان مبتلا كردي مرا و برگرداني بان بر من آنچه را كه آن خوبتر عادت تواست نزد من چه بتحقيق ناتوان شد قوت من و
كم شد تدبير من و بريده شد از مخلوقان تو اميد من و نماند مگر اميد از تو و مگر توكل من بر تو و توانائي تو بر من اي صاحب كل
اختيار من اينكه بخشايش كني مرا و فراغت دهي مرا مانند قدرت تست بر من اينكه كيفر كني مرا و مبتلا كني مرا اصل الهي عوائد
يونسني والرجاء لانعامك يقويني ولم اخل من نعمائك منذ خلقتني وانت ربي وسيدي ومفزعي وملجاي والحافظ لي
والذاب عني والرحيم بي والمتكفل برزقي وفي قضائك وقدرك كل ما انا فيه فليكن يا سيدي ومولاي فيما قضيت
وقدرت وحتمت تعجيل خلاصي مما انا فيه جميعه والعافية لي فاني لا اجد لدفع ذلك احدا غيرك ولا اعتمد فيه الا عليك
فكن يا ذو الجلال والاكرام عند احسن ظني بك ورجائي لك وارحم تضرعي واستكانتي وضعف ركني وامنن بذلك علي
وعلى كل داع دعاك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله شرح العوائد جمع عائدة بهره و منفعت و نفع و عطاء
ويونسني بهمزه و نون و سين بي نقطه صيغه مضارع باب افعال است الذاب بذال با نقطه و با يك نقطه مشدده
صيغه اسم فاعل باب نصر دفع كننده حقيقت قضا و قدر بيان شد در كتاب التوحيد در باب بيست و پنجم كه باب
فيانه لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعة است حتمت صيغه ماضي مخاطب باب نصر و ضرب يا باب تفعيل است
فليكن دعاي ماضي است و بيان شد حقيقت صحت آن در حديث بيست و يكم باب چهل و هشتم طلب رحم تضرع مجاز است

و مراد طلب رحم متضرع است الرکن بضم را و سکون کاف و نون آنچه ممکن باشد که بآن توانائی یعنی خدایا ای مهربانیها
تو یا آرام میدهد مرا امید نعمت دادن تو قوت میدهد مرا بخالی نبودم از نعمت تو از وقتی که آفریدی مرا و تو صاحب کل
اختیار منی و مالک منی و گریزگاه منی و پناه منی و نگاهدارنده منی و دفع کننده بلا از منی و مهربانی بمن و رساننده رزق منی
و در حکم تو و تدبیر تست هر آنچه من در آنم پس باید که باشد ای مالک من و ولی نعمت من در جمله آنچه حکم کردی و تدبیر کردی
و لازم کردی شتابان کردن خلاص من از بلائی که من در آنم همگی آن و فراغت برای من از آن بلا چه بدرستی که نمی یابم برای
دفع آن بلا هیچ یک را غیر تو و اعتماد نمیکنم در آن در دفع بلا مگر بر تو پس باش ای صاحب نیکی نزد خوبتر گمان من بتو و خوبتر امید
من برای تو یعنی که آن خوبتر گمان و امید را اثر مکن و بخشایش کن زاری مرا و فروتنی مرا و ناتوانائی الکن توانائی مرا
و انعام کن بآن رحم تضرع و اشتکا انت و ضعف رکن ای بخشایش کننده ترین بخشایش کنندگان و درود فرستد الله تعالی بر محمد
و آل او یازدهم اصل عن اسمعیل بن یسار عن بعض من رواه قال قال اذا احزنک امر فقل فی آخر سجودک یا جبرئیل یا محمد یا
جبرئیل یا محمد تکرر ذلک اکفیانی ما انا فیه فانکما کافیانی و احفظانی باذن الله فانکما حافظای شرح اسمعیل بن یسار
بیاء دو نقطه در پائین و تخفیف سین بی نقطه و در بعض نسخ بیاء یکنقطه و تشدید شین با نقطه است از اصحاب امام جعفر
صادق علیه السلام است رواه بتشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر مستتر راجع بمن است و ضمیر منصوب راجع باسمعیل
است الترویة کسی را راوی حدیثی کردن بنقل آن حدیث برای او تا بدیگران نقل کند یا رواه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
و بتقدیر روی عنه است و ضمیر مستتر در روی راجع باسمعیل است و ضمیر مجرور راجع بمن است و بر هر تقدیر بعض من رواه عبارت
از امام جعفر صادق علیه السلام است و در بعض نسخ بجای فی سجودک چنین است فی آخر سجودک و بنا برین مراد سجده آخر
از سجدهای نماز است یا مراد بعد از فراغ از ذکر سجود است در هر سجده نماز که باشد خواه اول و خواه میان و خواه آخر تکرر ذلک
داخل دعا نیست برای تاکید است تا کسی بیکبار اکتفا نکند یا برای تاسیس است یعنی که زیاده بر دو بار هر چه میسر شود تکرار
شود اکفیانی بصیغه امر تثنیه معتل اللام باب ضرب است و تحقیق کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاه و سیوم کافیان
حافظان بکسر نون است و در بعض نسخ کافیای و حافظای است و حقیقت اذن بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست و نهم
که باب انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است یعنی روایتست از اسمعیل بن یسار از بعض جمعی که راوی
کردند اسمعیل را اسمعیل گفت که گفت چون اندوهناک کرد ترا کاری پس بگو در سجده خود ای جبرئیل ای محمد ای جبرئیل ای
محمد بر حالی که تکرار کنی آنرا که مذکور شد کفایت کنید مرا دفع کنید آن اندوه را که من در آنم چه بدرستی که شما کفایت کنندگان
و نگاهدارید مرا برخصت الله تعالی چه بدرستی که شما نگاهدارندگان منید دوازدهم اصل کان علی بن الحسین علیهما السلام
یقول یا ابالی اذا قلت هذه الکلمات لو اجتمع علی الجن و الانس بسم الله و بالله و من الله و الی الله و فی سبیل الله و علی
ملة رسول الله اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک وجهت وجهی و الیک الجات ظهری و الیک فوضت امری اللهم احفظنی
بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و ما قبلی و ادفع عنی بحولک و قوتک فانه لا حول
و لا قوة الا بک شرح اکثر این فقرات بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی امام زین العابدین علیه
السلام میگفت باک ندارم چون گفتم این کلمات را اگر جمع شوند بر من جن و انس بقصد ضرر آن کلمات اینست ابتدا
میکنم بنام خدا و بسبب اکرامی الله تعالی و از جانب الله تعالی و بسوی الله و در راه الله تعالی و بر ملت رسول الله کرام
است خدایا بتو وا گذاشتم خودم را و بسوی تو متوجه کردم روی خود را و بسوی تو پناه دادم پشت خود را و بسوی تو وا

گذاشتم کار خود را بخدا یا آنکه هدا ز مرا چنانچه ایمان از آنگاه میداری از پیش من و از پس من و از جانب دست راست
من و از جانب دست چپ من و از بالای من و از پائین من و از حفظ لکن بحفظ ایمان آنچه را که نزد منست و دفع کن از من
ضرر را به پیچیدگی عزمی که از جانب تست و قوت عزمی که از جانب تست چه بدرستی که نیست پیچیدگی عزم کسبی از کاری و نه
قوت عزم کسبی در کاری مگر بوسیله انگیزی تو سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام قال لی رجل ای شیء قلت حین
دخلت علی ابی جعفر بالربذة قال قلت اللهم انک تکفی من کل شیء ولا یکفی منک شیء فاکفنی بما شئت وکیف شئت
ومن حیث شئت وانی شئت شرح ربذه بفتح راء بی‌نقطه و فتح بای یکنقطه و ذال با نقطه موضعی است میان مدینه
و مکه در چهار روزه مدینه و در آنجاست قبر ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی ظاهر اینست که بجای قال قلت چنین باشد قلت
قلت بیان حقیقت کفایت شده در شرح آخر باب پنجاه و سیوم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت مرا مردی
که چه چیز گفتی وقتی که داخل شدی بر منصور دوانیقی در ربذه گفتم که گفتم خدایا بدرستی که تو کفایت میکنی عوض هر چیز و
کفایت نمیکند عوض تو چیزی پس کفایت کن مرا بآنچه خواستی و چنانچه خواستی و از هر راهی که خواستی و هر جا که خواستی.
چهاردهم اصل عن علی بن میسر قال لما قدم ابو عبد الله علیه السلام علی ابی جعفر اقام ابو جعفر مولی له علی راسه وقال
له اذا دخل علی فاضرب عنقه فلما دخل ابو عبد الله علیه السلام نظر الی ابی جعفر واسر شیئا فیما بینه وبین نفسه لا یدری
ما هو ثم اظهر یا من یکفی خلقه کلهم ولا یکفیه احد اکفنی شر عبد الله بن علی شرح مولی بمعنی ملازم مخصوص است و نام آن مولی عبد الله
بن علی بوده و امام علیه السلام باستنباط از قرآن که تبیان کل شیء است تمهید میان منصور و مولی را دانسته بوده
لا یدری بصیغه معلوم متکلم مع الغیر است و میتواند بود که بصیغه مجهول غائب باشد حقیقت کفایت بیان شده در شرح آخر باب
پنجاه و سیوم خلقه میتواند بود که مفعول اول باشد و مفعول دوم محذوف باشد و میتواند بود که مفعول دوم باشد بتقدیر
شر خلقه و مفعول اول محذوف باشد و میتواند بود که بتقدیر من خلقه باشد و راجع شود بآنچه گذشت در حدیث سابق این باب
و بر این تقدیر هر دو مفعول بی واسطه محذوف است یعنی روایتست از علی بن میسر بضم میم و فتح یا دو نقطه در پائین و فتح
سین بی‌نقطه مشدده و راء بی‌نقطه گفت چون آمد از مدینه امام جعفر صادق علیه السلام بربذه که منصور دوانیقی آنجا بود
اقامت داشت منصور ملازمی را که از او بود بر سر خود و گفت او را که چون جعفر بن محمد داخل شد بر من پس بزن گردنش را پس چون
داخل شد امام جعفر صادق علیه السلام در مجلس منصور نگاه کرد بسوی منصور و پنهان گفت کلامی را میان او و خودش نمیدانیم
که چیست آن کلام بعد از آن ظاهر گفت که ای کسی که کفایت میکند مخلوقان خود را و کفایت نمیکند او را هیچ یک کفایت
کن مرا شر عبد الله بن علی را اصل قال فصار ابو جعفر لا یبصر مولاه وصار مولاه لا یبصره فقال ابو جعفر یا جعفر بن محمد لقد عنیتک
فی هذا الحر فانصرف فخرج ابو عبد الله علیه السلام من عنده فقال ابو جعفر لمولاه ما منعک ان تفعل ما امرتک به فقال لا والله
ما ابصرته ولقد جاء شیء فحال بینی وبینه فقال ابو جعفر له والله لئن حدثت بهذا الحدیث احدا لاقتلنک شرح یعنی
علی بن میسر گفت پس گردید منصور باین حال که نمیدید ملازم خود را و گردید ملازم او باین حال که نمیدید امام علیه السلام را.
پس گفت منصور که ای جعفر بن محمد هر آینه بتحقیق رنج دادم ترا درین گرما که از مدینه طلب کردم ترا پس برگرد بسوی مدینه پس بیرون
آمد امام جعفر صادق علیه السلام از نزد منصور پس گفت منصور که ملازم خود را که چه مانع شد ترا از اینکه کنی آنچه امر کردم
ترا بآن پس ملازم گفت نه بخدا قسم که ندیدم او را و هر آینه بتحقیق آمد چیزی پس حایل شد میان من و میان او پس گفت
منصور ملازم را که بخدا قسم که اگر هر آینه اگر حکایت کنی باین حکایت که با من کردی یکی را هر آینه میکشم البته ترا پانزدهم

أصل عن عبد الله بن عبد الرحمن عن أبي جعفر عليه السلام قال قال لي ألا أعلّمك دعاءً تدعو به انا اهل البيت اذا كربنا امرٌ وتخو
فنا من السلطان امراً لا قبل لنا به ندعو به قلت بلى بأبي انت وامي يا ابن رسول الله قال قل يا كائناً قبل كل شيء ويا مكوّن كل شيء
ويا باقياً بعد كل شيء صلّ على محمد وآل محمد وافعل بي كذا وكذا شرح انّا بفتح همزه بتقدير لانّا است وبکسر همزه استینافِ بیانی
است برای تعلیل وحاصل هر دو یکی است اهلَ منصوب باختصاص است لا قبل بکسر قاف وفتح با یعنی طاقت مکوّن بضم میم وسکون
کاف وکسر واو بصیغه اسم فاعل باب افعال است برای تعریض واشارتست بآیت سوره انعام ویوم یقول کن فیکون ودر
که میگوید الله تعالی چیز را که بشو پس میشود وبیان این مجمل اینکه لفظ کن امر است وامر گاهی ایجاب برای وگاهی برای اباحت
میباشد ولفظ کن در افعال الهی استعاره از ایجاب شده وایجاب مشتمل است بر اباحت مع شیء زایدی ودر افعال بندگان
خواه طاعت وخواه عصیان استعاره از اباحت شده وپس مراد بآیت انعام اینست که هیچ چیز حتی کفر کافر از قضا وقدر الهی
بیرون نیست پس اضطراب وتشویش خاطر خود نباید رسانید از دیدن معاصی بندگان وصاحب یقین یعنی کمال اطمینان خاطر
باید بود چنانچه در سوره انعام بعد از این گفته وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین وبیان
شده در کتاب التوحید در حدیث اول باب بیستم که باب العرش والکرسی است واین منافات ندارد با اینکه بندگان فاعل افعال
افعال خود باشند باقی بودن الله تعالی بعد از هر چیز اشارتست بآنچه در نهج البلاغه در خطبه که اولش این است که ما وحّده من
کیّفه مذکور است که وانه سبحانه یعود بعد فناء الدنیا لا شیء وحده معه کما کان قبل ابتدائها تا قول او که ثم یعیدها بعد
الفناء یعنی روایتست از عبد الله بن عبد الرحمن از امام محمد تقی علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام
گفت آیا تعلیم نکنم ترا دعائی که دعا کنی بآن برای اینکه ما اهل بیت رسول چون بغایت اندوهگین کند ما را کاری یا بترسیم
از جانب پادشاه کاری که طاقت آن نداشته باشیم دعا میکنیم بآن دعا گفتیم بلی تعلیم کن فدای تو باد پدرم ومادرم ای
پسر رسول الله گفت بگو ای موجود پیش از هر چیز وای صاحب کل اختیار در صدور هر چیز که صادر شود از کسی وای باقی بعد از
هر چیز درود بر محمد وآل محمد وبکن با من چنین وچنین مراد اینست که حاجت خود را تفصیل کن شانزدهم أصل کتب محمد بن
حمزة الغنوي إليّ يسألني أن اكتب إلى أبي جعفر عليه السلام في دعاء يعلّمه يرجو به الفرج فكتب إليّ أما ما سأل محمد بن حمزة
الغنوي من تعليمه دعاء يرجو به الفرج فقل له يلزم يا من يكفي من كل شيء ولا يكفي منه شيء اكفني ما اهمّني مما هو فيه فاني
ارجو ان يكفي ما هو فيه من الغم ان شاء الله فاعلمته ذلك فما اتى عليه الا قليل حتى خرج من الحبس شرح في در في دعاء
برای سببیت است یعلّمه از باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است وضمیر منصوب راجع بمحمد بن حمزه است
وجمله صفت دعاء است ضمیر مستتر در یرجو راجع بمحمد بن حمزه است وضمیر به راجع بدعاء است وجمله صفت دیگر دعاء است
یلزم بصیغه مضارع غایب یا مخاطب باب علم مرفوع است وبر هر تقدیر خبر بمعنی امر است وداخل مقول قل است وبر تقدیر
اول تغلیب حال امر بر حال مأمور به شده چنانچه می‌آید در حدیث بیستم که قل لها فلتقل حقیقت کلها بت بیان شد در شرح
آخر باب پنجاه وسیوم من در مما هو فیه بیانیه است واین داخل دعا نیست ومراد اینست که نام آن آزار که دارد که در دعا مذکور نبود
ودر بعض نسخ این لفظ نیست یکفی بصیغه غایب مجهول است وضمیر مستتر راجع بمحمد بن حمزه است ومفعول اول است که
نایب فاعل شده وما مفعول دوم است یعنی نوشت محمد بن حمزه غنوی بفتح غین با نقطه وفتح نون بسوی من طلب میکرد
از من اینکه بنویسم بسوی امام محمد تقی علیه السلام برای دعائی که تعلیم کند محمد بن حمزه را امیدوار شود محمد بن حمزه
بآن دعا نجات از زندان پس چون نوشتم نوشت بسوی من که اما آنچه طلب کرد محمد بن حمزه که تعلیم او باشد دعائی

کرامیدوار باشد بآن دعا نجات از زندان را پس بگو او را که مداومت کند این را که ای آنکه کفایت میکند عوض هر چیز و کفایت
نمیکند عوض او چیزی کفایت کن مرا آن آزاری که مرا باندوه انداخته از آن آزار که او در آنست چه بدرستی که من امیدوارم
که کفایت کرده شود آنچه او در آنست از غم اگر خواسته باشد الله تعالی پس اعلام کردم محمد بن حمزه را آن دعا پس نگذشت بر او مگر
اندک زمانی تا وقتی که بیرون آمد از زندان معتمد اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول لابنه یا بنی من اصابه
منکم مصیبة او نزلت به نازلة فلیتوضأ ولیسبغ الوضوء ثم یصلی رکعتین او اربع رکعات ثم یقول فی آخرهن یا موضع کل شکوی
ویا سامع کل نجوی ویا شاهد کل ملاء وعالم کل خفیة ویا دافع ما یشاء من بلیة یا خلیل ابراهیم ویا نجی موسی و
یا مصطفی محمد صلی الله علیه وآله ادعوک دعاء من اشتدت فاقته وقلت حیلته وضعفت قوته دعاء الغریب الغریق المضطر
الذی لا یجد لکشف ما هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین فانه لا یدعو به احد الا کشف الله عنه ان شاء الله شرح الشاهد گواه
الملاء بفتح میم و فتح لام و همزه مشورت جمیع با یکدیگر و مراد اینجا سخن آشکارا است انت در اصل ضمیر مرفوع منفصل است
و اینجا بجای ضمیر مرفوع متصل مستعمل شده چنانچه در قول حاتم هکذا فزدی انه تاکید ضمیر مجرور متصل شده زای با نقطه در
فزدی منقلب از صاد بی نقطه است و ها در انه برای سکت است منقولست که اسیری از اسیران حاتم آزار بود داشته که محتاج
بفصد بوده و بحاتم گفتند که آنرا فصد کن او آنرا برای مهمان نحر کرد با و گفتند سبب نیست که فصد کنی گفت چنین است که فصدت
که منم یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت بپسر خود ای پسرک من هر که دریافت او را از شما مصیبتی یا فرود آمد
باو بلائی که هنوز در نیافته او را و خوف دریافتن آن هست پس باید که وضو سازد و باید که کامل کند وضو را یعنی که مستحبات
وضو را بجا آورد بعد از آن میگذارد دو رکعت نماز را یا چهار رکعت بدو سلام را بعد از آن میگوید در آخر آنها ای محل هر شکایت
و ای شنوای هر راز و ای گواه هر سخن ظاهر و دانای هر پنهان و ای دفع کننده آنچه میخواهد دفع آنرا از جمله بلا ای صاحب دوستی
ابراهیم و ای همراز موسی و ای برگزیننده محمد صلی الله علیه و آله طلب میکنم از تو طلب کسی که سخت شد حاجت او و کم شده
تدبیر او و ناتوان شده توانائی او مر طلب غریب فرو رفته بیچاره که نمی یابد برای برطرف کردن بلائی که او در آنست مگر ترا ای
بخشاینده ترین بخشایندگان بدرستی که دعا نمیکند بآن دعا هیچ احدی مگر آنکه برطرف میکند الله تعالی از او بلا را اگر خواسته باشد
الله تعالی هژدهم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام یدخلنی الغم فقال اکثر من ان تقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا فاذا خفت
وسوسة او حدیث نفس فقل اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک عدل فی حکمک ماض فی قضاؤک اللهم
انی اسالک بکل اسم هو لک انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی
محمد و آل محمد وان تجعل القرآن نور بصری وربیع قلبی وجلاء حزنی وذهاب همی الله الله ربی لا اشرک به شیئا شرح گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که گاهی داخل دل من میشود اندوه از آزار افلاس و مانند آن پس گفت بسیار کن اینرا که
گوئی الله الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را پس چون ترسیدی از اینکه دیگری نیز آید وسوسه
کند بباطل یا اینکه خود فکر باطل افتی که چرا این آزار از من برطرف نشد پس بگو خدایا بدرستی که من بنده توام و پسر بنده توام
و پسر کنیز توام پیشانی من بدست قدرت تست عدل است در من فرمان تو گذرا است در من قضا و قدر تو خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بوسیله هر نامی که آن از تست نازل ساختی آنرا در کتاب خود یا تعلیم کردی آنرا بیکی از مخلوقات خود
به نصب دلیل عقلی بر آن یا اختصاص دادی خود را بآن در علم غیب نزد تو اینرا که درود کنی بر محمد و آل محمد و اینرا که گردانی
قرآنرا روشنی دیده بصیرت من و بهار دل من و جلای اندوه من که از واقع بهم رسیده و برطرف شدن اندوه من که [illegible]

وقوع بهم رسید ای الله الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را نوزدهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال کان من دعاء النبي صلی الله علیه وآله لیلة الاحزاب یا صریخ المکروبین ویا مجیب المضطرین ویا
کاشف غمی اکشف عنی غمی وهمی وکربي فانك تعلم حالي وحال اصحابي واکفني هول عدوي شرح لیلة الاحزاب شبی است
که احزاب یعنی ابوسفیان ولشکرهای بسیار که دور مدینه را احاطه کرده بودند وخندق برای احتیاط بر دور مدینه کنده
شده بود در آن شب که نجات یافتند از هجوم باد و سرما الصریخ بفتح صاد بی نقطه و را بی نقطه و خاء فریادرس و دادخواه و مراد اینجا
معنی اول است کاشف غمی اشارت است بعبارت امیر المؤمنین با عمرو بن عبدود در جنگ خندق و کشته شدن عمرو
بیک ضربت امیر المؤمنین علیه السلام حقیقت کفایت بیان در شرح آخر باب پنجاه و سیوم یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بود دعای نبی صلی الله علیه وآله در شب احزاب اینکه میفرمود ای فریادرس غمناکان وای جواب دهنده بیچارگان وای
برطرف کننده غم من برطرف کن از من اندوهی که از وقوع مکروهست و از اندوه مرا که از ترس وقوع مکروه است و بغایت اندوهگین
شده ام را چه بدرستی که تو میدانی حال من و حال یاران من و مرا کفایت کن مرا از ترس من از دشمنان من بیستم اصل عن ابراهیم
بن ابی اسمعیل عن الرضا علیه السلام قال خرج بجاریة لنا خنازیر فی عنقها فاتانی آت فقال یا علی قل لها فلتقل یا
رؤف یا رحیم یا رب یا سیدی تکرره قال فقالته فاذهب الله عز وجل عنها قال وقال هذا الدعاء الذي دعا به جعفر بن سلیمان
شرح آت عبارت از فرشته ایست که در خواب یا در بیداری برای تحدیث وتذکر آمده بوده برای تعلیم چه آن مخصوص انبیا است
علی اسم امام رضا علیه السلام است فلتقل بصیغه امر غایبه است و در اینجا تغلیب حال امر بر حال مأمور به است چه مأمور به در قل
لها فقولی است که بصیغه امر حاضره است و بر این قیاس است تکرره بصیغه غائبه بجای تکرر به بصیغه حاضره تکرره حال است
از ضمیر مستتر در فلتقل رؤف مشتمل بر مبالغه است بنسبت برحیم پس تقدیم آن بر رحیم برای اشارت باینست که اول النسبت
باهل سبقت بهشت است و دوم نسبت بجمیع دیگران است از اهل بهشت ضمیر اول در قال و قال راجع بابراهیم است و ضمیر دوم
راجع بامام رضا علیه السلام است هذا الدعاء تا آخر برای نص بر اینست که آن گفتن ملک برای تذکیر بود نه تعلیم جعفر بن سلیمان
از امام موسی کاظم علیه السلام است مراد اینست که این دعا معلوم من بود و پدرم تعلیم کرده بود جعفر بن سلیمان را برای خلاص
از محبوس بودن و مانند آن مخفی نماند که اگر مراد دفع خنازیر یا آفتی دیگر مثل آن بود این حدیث بباب آینده مناسب میبود نه این
باب یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی اسمعیل از امام رضا علیه السلام گفت بیرون آمد در دختر ما از ما خیمه ای و ماده چند که آنرا
خنازیر مینامند در گردن او پس آمد نزد من آینده پس گفت ای علی بگو آن دختر را که پس باید که بگوید ای بغایت مهربان نسبت بجمیع ای
مهربان نسبت بجمیع ای صاحب کل اختیار من ای مالك من برحالی که تکرار میکرده باشد امام گفت پس گفت آن دختر آنرا پس برطرف
کرد الله عز وجل از آن دختر ابراهیم گفت و امام گفت این دعائیست که دعا کرد بآن جعفر بن سلیمان بیست و یکم اصل عن الحسین
قال سالت ابا الحسن علیه السلام دعاء وانا خلفه فقال اللهم انی اسالك بوجهك الکریم واسمك العظیم وبعزتك التی لا ترام و
بقدرتك التی لا یمتنع منها شیء ان تفعل بی کذا وکذا شرح خلفه بضم خاء با نقطه و فتح لام و فتح فاء و تاء ثانیه صیغه مبالغه است
بمعنی بیابان صاحب است یعنی ماخوذ است از خلفه بکسر خاء و سکون لام که اسم خلاف بمعنی تردد و آمد و رفت است ببیت الخلاء و مانند
آن وجهك یعنی راه تو است و عبارتست از انبیاء و اوصیاء است اسمك یعنی نام تو است و عبارت از ثبوت است که مصداق آن
تعیین انبیاء و اوصیاء است ترام براء بی نقطه و الف بصیغه مضارع مجهول غائبه باب نصر است از روم بفتح راء و سکون واو بمعنی
طلب چیزی یعنی روایتست از حسین بن سعید اهوازی گفت طلب کردم از امام رضا علیه السلام تعلیم دعائی بحالی که

من بغایت صاحب اسهالی بودم پس گفت خدا طلب میکنم از تو برای تو که کرامی است و تمام تو که نزول است و برای بلایی که
طلب کرده نمیشود باین معنی که دیگران ما یوسند از دریافتن آن مرتبه عزت تو و توانائی تو که سرباز نمیزند از آن چیزی باین معنی
که متعلق است بهر چیز اینکه کنی با من چنین و چنین اصل قال و کتب الیه رقعة بخطه قل یا من علا فقهر و بطن فخبر یا
من ملک فقدر و یا من یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا ثم قل یا لا اله الا الله
ارحمنی بحق لا اله الا الله ارحمنی شرح بعض فقرات با اندک تغییری بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیست و هفتم مخاطب
در ارحمنی اول لفظ لا اله الا الله است که منادی شده چون در حکم اسم است که مراد استمداد بوسیله آنست که لیس منادات
ندارد با عدم شعور آن و مخاطب در ارحمنی دوم الله تعالی است پس تقدیر اینست که یا الله بحق لا اله الا الله ارحمنی بحق
متعلق بارحمنی دوم است و مضاف الیه حق لفظ لا اله الا الله چون در حکم اسم است چه غیر ظرف زمان مضاف بجمله نمیشود
حسین گفت و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه بخط خود که بگو ای آنکه بلند است باعتبار مرتبه پس غالب است بر
هر چیز و رسیده است بدرون هر چیز پس خبردار است از هر چیز ای آنکه پادشاه است پس قادر است بر هر چیز و ای آنکه زنده
میکند مردگان را و او بر هر چیز بغایت توانا است درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین و بعد از آن بگو ای لا اله
الا الله بخشایش کن مرا ای الله بحق لا اله الا الله بخشایش کن مرا اصل و کتب الیه رقعة اخری یأمرنی ان اقول اللهم
ادفع عنی بحولک و قوتک اللهم انی اسألک فی یومی و شهری هذا و عامی هذا برکاتک فیها و ما ینزل فیها من عقوبة او
مکروه او بلاء فاصرفه عنی و عن ولدی بحولک و قوتک انک علی کل شیء قدیر شرح الحول الحیلة و سستی عزم کسی القوة
زورمندی عزم کسی بر کاری طلب دفع الله تعالی اسهال را مثلا بوسیله حول و قوة الله تعالی عبارتست از طلب آنست بوسیله
علاجی که در آن علاج ترک مضرات و فعل نافعات باشد بوسیله انگیزی الله تعالی برای آن ترک و برای آن فعل یعنی
و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه دیگر امر میکرد مرا که گویم خدایا دفع کن از من اسهال را بوسیله انگیزی تو
برای ترک ضرر و بوسیله انگیزی تو برای فعل نافع خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو در این روز من و در این ماه من و
در این سال من منفعتهای ترا که در آنها قضا و قدر میکنی و آنچه نازل شود در آنها از عذابی برای جمعی یا خلاف طبعی
برای جمعی یا محنتی برای جمعی پس برگردان آنرا از من و از فرزندان من بحول تو و قوت تو بدرستی که تو بهر چیز بغایت
توانائی و بدرستی که الله تعالی اصل اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک و من فجاة نقمتک و من شر کتاب
قد سبق اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انک علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط
بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا شرح بعض این فقرات بیان شد در شرح حدیث شانزدهم و سی ام باب چهل و
هشتم یعنی خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از برطرف شدن نعمت تو و برگردانیدن فراغت تو و از ناگاه
آمدن عذاب تو و از شر نوشته که بتحقیق گذشت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از شر خودم مثل عصیان و مثل
علاج مرض بمضرات و از شر هر چرنده که تو بدست قضا و قدر خود فرا گرفته پیشانی او را بدرستی که تو بر هر چیز بغایت
توانائی و بدرستی که الله تعالی بتحقیق فرا گرفته بهر چیز باعتبار علم باین معنی که احاطه بعلم باحوال هر چیز کرده و شمرده هر چیز را
باعتبار عدد باین معنی که عدد هر چیز را شمرده بیست و دوم اصل عن عمر بن یزید یا حی یا قیوم لا اله الا انت برحمتک استغیث
فاکفنی ما اهمنی و لا تکلنی الی نفسی تقوله مائة مرة و انت ساجد شرح حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب
پنجاه و سیوم یعنی روایت است از عمر بن یزید که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است

در دعای برای دفع هم اینکه ای زنده ای ایستاده که کننده بکار خلایق نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشایش تو را از
میطلبم پس کفایت مرا و دفع کن آنچه را که بفکر انداخته مرا و وامگذار مرا بسوی خودم میگوئی آن دعا را صد بار در حالی
که در سجده باشی بیست و سیوم صل عن سماعة قال قال لی ابو الحسن علیه السلم اذا کان لک یا سماعة الی الله
عز و جل حاجة فقل اللهم انی اسالک بحق محمد و علی فان لهما عندک شأنا من الشأن و قدرا من القدر فبحق ذلک
الشأن و بحق ذلک القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا فانه اذا کان یوم القیمة لم یبق ملک مقرب
و لا نبی مرسل و لا مؤمن ممتحن الا و هو محتاج الیهما فی ذلک الیوم شرح الشأن بفتح شین با نقطه و سکون همزه و
گاهی منقلب بالف میشود کار بزرگ مثل اهم است تنوین شأنا برای تعظیم است و همچنین تنوین قدرا و اشارتست بعظمت
روحی که بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است فبحق
بتقدیر فانا اسالک بحق است کذا و کذا کنایت از حاجت است که مذکور باید ساخت فانه تا آخره داخل دعا نیست بلکه برای بیان
عظمت شان و قدر محمد و علی صلوات الله علیهما است یوم منصوب بر ظرفیت و مرفوع بفاعلیت میتواند بود و بنا بر اول
ضمیر مستتر در کان اسم آنست و راجع بما لم است و ظرف خبر آنست و بنا بر دوم کان تامه است یعنی روایتست از سماعة
گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلم چون باشد ترا ای سماعه بسوی الله تعالی عز و جل حاجتی پس بگو خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدرستی که برای ایشان است نزد تو شانی عظیم از جمله شان و منزلتی عظیم از جمله
منزلت پس طلب میکنم از تو بحق آن شان و بحق آن منزلت اینکه درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه کنی با من چنین و چنین چه
بدرستی که چون شود جهان در روز قیامت نمیماند فرشته مقربی و نه پیغمبر رسولی و نه مؤمنی که آزموده شده باشد مثل اوصیای
انبیاء و شیعه ایشان مگر در حالی که او محتاج است بایشان در آن روز در کارهای آن روز مثل طلب اذن در شفاعت برای
خود یا شمه لقاء خدا از الله تعالی بوسیله ایشان بیست و چهارم صل لما بعث ابو الدوانیق الی ابی عبد الله علیه السلام رفع
یده الی السماء ثم قال اللهم انک حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمد و علی و الحسن و الحسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی اللهم انی ادرا بک فی نحره و اعوذ بک من شره ثم قال للجمال سر شرح الدوانیق جمع دنق
بفتح دال بی نقطه و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین جماعتی که از خست طبع در روز پنهان چیزی خورند و در شب
در پنهانی خورند بی چراغ تا کسی مطلع نشود و منصور که دوم یا سیوم خلفای بنی عباس است مسمی بابو الدوانیق شد برای
اشارت باینکه او با کل جمیع خسیسان پدر ایشان است و وجههای دیگر برای این تسمیه گفته اند
حفظت الغلامین اشارتست بآیت سورة الکهف و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان
ابوهما صالحا ابویهما اشارتست باینکه خضر علیه السلام نیز پدری ایشان کرده چون در رعایت جانب ایشان کوشیده
و لهذا امام حسن در جمله پدران شمرده شده یا اشارتست باینکه مادر ایشان نیز صلاح داشته اگرچه در صریح قرآن
مذکور نیست ادرا بدال بی نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع است و مفعول آن
محذوفست بتقدیر ادراه الدرء بفتح دال و سکون را و همزه دفع چیزی با در بک برای استعانت است فی نحره متعلق است
بادرا و برای تعیین محل دفع است النحر بفتح نون و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه بعض سینه که جای قلاده است
یعنی چون فرستاد منصور دوانیقی کسی را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام تا او را ببغداد آورد امام علیه السلم
در وقت توجه بآن جانب برداشت دست خود را بسوی آسمان بعد از آن گفت خدایا بدرستی که تو نگاهداشتی

دو پسر را از ضرر بوسیله حق پدر و پدر ایشان پس نگاه دار مرا از ضرر بوسیله پدران من محمد و علی و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی خدایا بدرستیکه من دفع میکنم منصور را از خود بمدد تو در سینه او یا بمعنی که چنان دفع
میکنم او را که گویا که پیش سینه او میزنم و پناه میگیرم بتو از شر منصور بعد از آن گفت شر دار را که رو از شر او اصل
فلما استقبله الربیع بباب ابی الدوانیق قال له یا ابا عبد الله ما اشد باطنه علیک لقد سمعته یقول والله لاترکت لهم
نخلا الا عقرته ولا مالا الا انهبته ولا ذریة الا سبیتها قال فهمس بشیء خفی وحرک شفتیه شرح ربیع بفتح را بی نقطه
و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه حاجب منصور بوده در بان در دست امام علیه السلم
بوده ما اشد بشین با نقطه صیغه تعجب است حکایتی شبیه باین می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء آن
حکایت بعد از قتل منصور محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسن را بوده و غضب منصور بر جمعی از اهل مدینه بوده که
مدد محمد و ابراهیم کرده بوده اند نخل بفتح نون و کسر خا و سکون خا با نقطه درخت خرما است و در اینجا عبارت از مردان
اهل بیت رسول علیه السلام است عقرت بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر است العقر
بریدن سر درخت خرما که آن مانند آدمی است در اینکه همانند او خشک میشود همس بسین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
نصر است الهمس آهسته کردن آواز خواه شنیده و دانسته شود و خواه نه خفی احتراز از شنیده شدن و دانسته شدن است
یعنی پس چون استقبال کرد امام علیه السلام را ربیع در در خانه منصور دوانیقی گفت او را که ای ابو عبد الله بغایت
غضبناک است باطن منصور بر تو هر آینه شنیدم از او که میگفت بخدا قسم که نخواهم گذاشت برای اهل بیت رسول
مردی را مگر آنکه میبرم سر او را و نه مالی را مگر آنکه غارت میکنم آنرا و نه فرزندان را مگر آنکه اسیر میکنم ایشان را او وی گفت پس
آهسته تکلم کرد بسخنی پنهان و جنبانید دو لب خود را اصل فلما دخل سلم فقعد فرد علیه السلم ثم قال اما والله لقد هممت
ان لااترک لکم نخلا الا عقرته ولا مالا الا اخذته فقال ابو عبد الله علیه السلام یا امیر المؤمنین ان الله عز وجل ابتلی
ایوب فصبر واعطی داود فشکر وقدر یوسف فغفر وانت من ذلک النسل ولا یاتی ذلک النسل الا بما یشبهه فقال صدقت
قد عفوت عنکم شرح قدر بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و ظاهر اینست که بمعنی اقتدر
بصیغه ماضی معلوم باب افتعال باشد مثل خبر بمعنی اخبر و مثل اینکه بعض مفسران گفته اند در قول الله تع در سوره فرقان لولا
نزل علیه که بمعنی لو انزل علیه است و این محتمل است در سوره الاعلی والذی قدر فهدی الاقتدار توانا کردن و اگر قدر از باب
نصر یا باب ضرب یا باب علم باشد و یوسف مرفوع باشد عطف بر آن الله خواهد بود مشار الیه ذلک النسل نسل ابراهیم
علیه السلام است یا نسل هاشم است یا نسل عباس است و در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء شبیه باین می آید
و در آنجا چنین است یا امیر المؤمنین ان داود اعطی فشکر وان ایوب ابتلی فصبر وان یوسف عفی بعد ما قدر فاعف فانک
من نسل اولئک یعنی پس چون داخل مجلس منصور شد سلام کرد و نشست پیش منصور جواب داد سلام او گفت
بعد از آن منصور گفت آگاه باش بخدا قسم که بتحقیق قصد کردم که وانگذارم برای شما درختی مگر آنکه سرش را ببرم و نه مالی
را مگر آنکه بگیرم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای فلان بدرستیکه الله عز وجل مبتلا کرد ایوب را پس صبر کرد
بر بلا و نعمت داد داود را پس شکر نعمت کرد و قادر کرد یوسف را بر انتقام از برادران پس بخشایش گناه ایشان کرد
و تو از آن نسلی که ایوب و داود و یوسف نیز از آن نسل اند و نمیکنند آن نسل مگر کاری را که مناسب آن نسل باشد
پس منصور گفت راست گفتی بتحقیق گذشتم از گناه شما اصل فقال له یا امیر المؤمنین انه لم ینل منا اهل البیت احد دما

الا سلبه الله ملكه فغضب لذلك واستشاط فقال لعلي رسلك يا امير المؤمنين ان هذا الملك كان في آل ابي
سفيان فلما قتل يزيد حسيناً سلبه الله ملكه فورثه آل مروان فلما قتل هشام زيداً سلبه الله ملكه فورثه مروان بن محمد
فلما قتل مروان ابراهيم سلبه الله ملكه فاعطاكموه شرح اهل منصوب باختصاص است استشاط بشين با نقطه والف و
طاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الرسل بکسر راء بی نقطه و سکون سین بی نقطه آهستگی ظرف در
علی رسلک منصوبست محلا و جر فعل ناقص محذوفست بتقدیر کن علی رسلک فورثه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
و ما بعد آن منصوب است با صیغه معلوم باب علم است و ما بعد آن مرفوع است ابراهیم مشترک است میان چند کس
از انجمله است ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که برادر امام جعفر صادق علیه السلام بوده و منسوبند
بود که مراد ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب باشد چنانکه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
هفدهم باب هشتادم که او و برادرش محمد در زمان منصور کشته شده اند و چون بنیاد بنای بسیاری از ایشان صادر شده
بوده نسبت بامام علیه السلام کشتن ایشان باعث زوال ملک منصور نشده یعنی پس امام علیه السلام گفت منصور را
ای فلان بدرستی که دنیا فت آن ما اهل بیت رسول علیه السلام هیچ خونیرا که بظلم و تعدی ریخته باشد مگر آنکه بر طرف کرد
از او و اولاد او الله تعالی پادشاهی را پس منصور غضبناک شد برای آن سخن و افروخته شد از کمال غضب یعنی که شروع در
تعدی کرد پس امام علیه السلام گفت بر آهستگی خود باش ای فلان بدرستی که این پادشاهی که شما دارید بود در خانواده ابو
سفیان صخر بن حرب بن امیه پس چون کشت یزید بن معویه حسین بن علی بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و اولاد او الله
تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را بخانواده مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه پس چون کشت از روی ظلم
تعدی هشام بن عبد الملک بن مروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و اولاد او الله تعالی پادشاهی
او را پس داد آن پادشاهی را بمروان بن محمد بن مروان بن الحکم مخفی نماند که این بعد از آن بود که متصل بهشام ولید بن یزید
بن عبد الملک بن مروان یکسال و دو ماه یا سه ماه پادشاهی کرد و بعد از او یزید بن عبد الملک بن مروان پنج ماه و دوازده
روز کرد و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبد الملک سه ماه یا کمتر کرد پس چون کشت مروان ابراهیم را بر طرف کرد از او و اولاد
او الله تعالی پادشاهی او را پس داد بشما آن پادشاهی را مخفی نماند که این منافات ندارد با کشتن هرون امام موسی کاظم
علیه السلام را و بقای این پادشاهی در اولاد او تا مدتی زیرا که این برای بیان قاعده کلیه نیست بلکه اخبار از ماضی است برای
تخفیف منصور چه پادشاهان از امثال اینها احتراز میکنند اصل فقال صدقت هات ارفع حوائجك فقال الاذن فقال هو في
يدك متى شئت فخرج فقال له الربيع قد امر لك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذن تغضبه فخذها ثم تصدق
بها شرح هات بالف و کسر تاء دو نقطه در بالا اسم فعلست بمعنی بده و مراد اینست که هر سخنی که داری بگو ارفع براء بی نقطه
و فاء و عین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب منع استیناف بیان هات است الاذن منصوبست بفعل محذوف بتقدیر ارفع الاذن
یا اطلب الاذن اذن عمل نصب میکند در مضارع بشرط اینکه آن مضارع برای استقبال باشد تغضبه بغین با نقطه و ضاد با نقطه
و باء یک نقطه بصیغه مضارع باب افعال مرفوع است چون بمعنی حال است مثل اینکه در جواب کسی که گوید اتیت الحق گوئی
اذن اظنک کاذبا برفع اظنک و این منافات ندارد با اینکه منصوب حاضر نباشد چه حال وسعتی میدارد و ممکن است که بود که منصوب
باشد بمعنی استقبال باشد معنی اما باشد باین معنی که اگر نگیری این سخن را غضبناک میکنی او را و کتابت اذن بنون شود بد
احتمال اول است نزد فراء چه نزد او و اگر اذن عمل نصب کند با الف نوشته میشود یعنی پس منصور گفت راست گفتی

بگو عرض کن حاجتهای خود را تا روا کنم پس امام گفت عرض میکنم رخصت ده تا برگردم بجای خود پس منصور گفت رخصت دادمت
تست هر وقت که خواهی پس بیرون رفت گفت امام را ربیع که بتحقیق فرمود برای تو که ده هزار درهم تسلیم کنند امام گفت نیست حاجتی
مرا در آنها ربیع گفت در این وقت غضبناک میکنی او را پس فرا گیر آنها را بعد از آن تصدق کن بیست و پنجم اصل کان علی بن
الحسین صلوات الله علیه یقول ما ابالی اذا قلت هذه الکلمات لو اجتمع علیّ الجن والانس بسم الله وبالله ومن الله والی
الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الیک اسلمت وجهی والیک الجأت ظهری والیک فوضت
امری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی ومن قبلی و
وادفع عنی بحولک وقوتک فانه لا حول ولا قوة الا بالله شرح مضمون این موافق حدیث دوازدهم این باب است باب
پنجاه و ششم اصل باب الدعاء للعلل والامراض شرح العلل بکسر عین بی‌نقطه و فتح لام جمع علة بکسر عین آفتی که به بدن
رسد خواه مرض که باعث تغییر مزاج میشود مثل تب و خواه غیر آن مثل جراحت یعنی این باب دعاهای برای آفتهای بدن و
مرضها است و در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان یقول عند العلة اللهم انک عیّرت
اقواما فقلت قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا فیا من لا یملک کشف ضری ولا تحویله عنی
لا عنی احد غیره صل علی محمد وآل محمد واکشف ضری وحوّله الی من یدعو معک الها آخر لا اله غیرک شرح عیّرت بعین بی‌نقطه
و یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه صیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است التعییر سرزنش اقواما اشاره است بکفار این آیت جاری است
در جمیع امثال مخاطبان تا انقراض دنیا فاء در فقلت برای بیان سرزنش است ادعوا برای حقیقت طلب نیست بلکه برای سرزنش است
فانهم لا یملکون برای بیان آن ادعوا است یا بمعنی که برای توضیح سرزنش است فاء در فیا من برای تفریع یا برای تعقیب است
واو در وحوّله بمعنی او است غیرک مرفوع است و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت امام علیه السلام گفت نزد آفت بدن خدایا بدرستی که تو سرزنش کردی جمعی چند را که پیروی فتواهای علمای خود می
میکنند بگمان اینکه آن علما وسیله اند میان ایشان و رب ایشان و انتخاب میکنند میان آن علما نزد دیگر ایشان را بسوی رب
و باین پیروی امید رحمت الهی و خوف عذاب الهی دارند باین روش که گفتی در سوره بنی اسرائیل بگو ای محمد که بخوانید برای کشف
ضر آن جماعت را که گمان کردید که پیروی ایشان میتوان کرد در فتواها تا وسیله نجات شما باشند یا اینکه الله تعالی وحی کرده بسوی
خود رخصت در آن پیروی داده باشد بیان این آنکه آن جماعت نمیتوانند که برطرف کنند آزار را از شما باعدام آن بالکلیه و
گردانیدن آن آزار را از شما بسوی منکران خود پس ای آنکه توانائی ندارد در برطرف کردن آزار من و نه برگردانیدن آزار
من و نه برگردانیدن آزار من از من بسوی منکران وحدانیت او هیچکس غیر او درود کن بر محمد و آل محمد و برطرف کن آزار را
یا برگردان آن آزار را بسوی کسی که میخواند با تو معبودی دیگر را نیست مستحق عبادتی غیر تو مخفی نماند که ظاهر من یدعو
معک الها آخر اینست که ادعوا برای تعییر مخاطبان است در دعوتی که از ایشان صادر شده و میشود و موید اینست ما بعد این آیت
که اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا
بنا بر اینکه اولئک مبتدا باشد و مشار الیه اولئک مخاطبان در ادعوا باشد و الذین یدعون صفت اولئک باشد تا دلالت
کند بر اینکه امر در آیت سابقه برای تعییر بر چیزی است که واقع شده و عاید الذین ضمیر مستتر در یدعون باشد و مفعول
یدعون محذوف باشد بتقدیر یدعونهم الذین زعموا من دون الله چه آیت سابقه دلالت بر آن میکند و یبتغون خبر مبتدا
باشد و ایهم اقرب مبتدا و خبر باشد بتقدیر قائلین ایهم اقرب و این حال از فاعل یبتغون باشد و ضمیر ایهم راجع

با الذین زعموا باشد که مفعول یدعون است و مدلول آیت سابق است و بنا بر این آیت تصویر و تقبیح حال پیروان ظن
کنند که بی اذن الله تعالی پیروی رؤسای خود میکنند و ایشانرا وسیله حاجات اخرویه و دنیویه خود میکنند و انتخاب میکنند برای
تقلید در میان رؤسای خود افضل و اصلح را باعتقاد خود چنانچه حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه در آن کارند
این عمل امید ثواب دارند و توقع نجات از عذاب دارند و غافلند از اینکه این عمل ابطال ثواب و الزام عذاب میکند دوم
اصل عن داود بن زربی قال مرضت بالمدینة مرضا شدیدا فبلغ ذلك ابا عبد الله علیه السلام فکتب الی وقد بلغنی
علتك فاشتر صاعا من بر ثم استلق علی قفاك وانثره علی صدرك کیفما انتثر وقل اللهم انی اسالك باسمك الذی اذا
سالك به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتك علی خلقك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعافینی
من علتی ثم استو جالسا واجمع البر من حولك وقل مثل ذلك واقسمه مدا مدا لکل مسکین وقل مثل ذلك قال داود
ففعلت ذلك فکانما نشطت من عقال وقد فعله غیر واحد فانتفع به شرح ظاهر فاشتر اینست که اگر کسی گندم داشته باشد
بهتر اینست که گندمی تازه خریداری کند صاع در اصل بمعنی جام آبخوری است و مراد اینجا پیمانه ایست که بقدر چهار مد است
و مد بمعنی قدر دست است که زیاد بر آن نگنجد در دو دست گشاده متصل بیکدیگر و وزن آن مختلف میشود باختلاف اجناس نظیره که
و امکان آن که صاع خرما است معادل نوهزار و صد هفتاد و منقال شرعی است و هفت مثقال شرعی موافق است در وزن با ده درهم
شامی که آنرا درهم اموی نیز گویند و هر درهم شامی موافق چهل و هشت دانه جو میانه است در وزن و بیان اینها میشود در کتاب
الزکوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است و در کتاب الصیام در شرح حدیث نهم
باب الفطرة که باب هفتاد و پنجم است پس صاع جو گندم و مانند آنها کمتر از اینست در وزن و نظر در این نقل کرده ابن بابویه که در فقیه
در کتاب الزکوة در باب الاصناف التی تجب علیها الزکوة در کلام خود گفته که والصاع اربعة امداد والمد وزن مائتین و اثنین
و تسعین درهما و نصف اسمد در بسمك عبارت از انا ارحم الراحمین است و اذا برای شرط نیست بلکه برای محض ظرفیت است
مثل و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و المضطر عبارت از ایوب است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره انبیاء و
ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة من
عندنا و ذکری للعابدین و مکنت له فی الارض تفسیر رحمة من عندنا است و اشارتست باینکه رحمة حال است از ضمیر منصوب
در آتیناه چه حاکم مستقل رحمت الهی است و جعلته خلیفتك علی خلقك تفسیر و ذکری للعابدین است و اشارت است باینکه
آن معطوف بر حال از ضمیر منصوب در آتیناه است چه امام زمان تذکره ربوبیت رب العالمین است برای عابدان و ظاهر این
اینست که امامت ایوب بعد از نجات از بلیه حادث شده باشد نشطت بنون و شین با نقطه و طاء بی نقطه صیغه ماضی معلوم
متکلم وحده از باب ضرب است العقال بکسر عین بی نقطه و کسر قاف ریسمانی که بر دست شتر میبندند تا راه نرود روایتست
از داود بن فرقد زربی بفتح زاء بی نقطه و کسر زاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت بیمار شدم در مدینه بیماری سخت
پس رسید خبر آن بامام جعفر صادق علیه السلام پس نوشت بسوی من که بتحقیق رسیده بمن کوفت تو پس خریداری کن صاعی را
از گندم بعد از آن بر پشت بخواب و پراکنده کن آن گندم را بطوری که پراکنده شود و بگو خدایا بدرستی که من طلب میکنم از
تو بوسیله نام تو که وقتی که طلب کرد از تو بآن نام بیچاره برطرف کردی آنچه را که با او بود از ضرر و تمکین کردی برای او در
زمین و گردانیدی او را امام از جانب خود بر مخلوقان خود اینکه درود دهی بر محمد و آل محمد و اینکه فراغت دهی مرا از
کوفت من بعد از آن راست شو نشسته و جمع کن آن گندم را از دور خود و بگو مثل آنرا که گفتی و قسمت کن آن گندم را

بر مساکین مومن برای هر مسکینی یک مد با این معنی که هماره وقت آنها را تسلیم چهار مسکین کن یا السویه و بکو شل الزاکم
کفتی کفت داود پس بجا آوردم آنرا پس کویا که بیرون آمدم از بندی که بر من بود و بتحقیق بجا آوردند آنرا جمیع بیوستیع شدند
با آن سیوم اصل عن الحسین بن نعیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اشتکی بعض ولده فقال یا بنی قل اللهم اشفنی
بشفائک وداونی بدوائک وعافنی من بلائک فانی عبدک وابن عبدک شرح روایتست از حسین بن نعیم از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی کفت که بیمار شد بعض اولاد امام علیه السلام پس امام علیه السلام کفت او را ای پسر من
بکو خدایا شفا ده مرا بشفای تو و دوا کن مرا بدوای تو و فراغت ده مرا از بلای تو چه بدرستی که من بنده توام چهارم م
اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک هذا الذی قد ظهر بوجهی یزعم الناس ان الله
عز وجل لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لی لا لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا و یمد یده و یقول
یا قوم اتبعوا المرسلین شرح مضمون این حدیث کذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و ششم که
باب شدة ابتلاء المؤمن است و بعض این مضمون در حدیث دوازدهم این باب نیز کذشت و بیان شد در آنجا که مؤمن آل فرعون
که در زمان موسی بوده و در سوره مؤمن و سوره قصص مذکور است بنابر طویل العرشه وهمان حبیب نجار است که در زمان
عیسی بوده و در سوره یس مذکور است و گفتیم که این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر مع
المراة اذا بلغ المؤمن اربعین سنة امنه الله من الادواء الثلثة البرص والجذام والجنون زیرا که این در نادر قوی م
الایمان است و آنچه در کتاب الروضه است در غالب ضعیف الایمان است چنانچه اشعار بآن شد در حدیث دوم باب صد و ششم
کتاب الایمان والکفر المکنع بتاء و نقطه دار بالا و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل انکشتی که افتاده باشد مرض
خوره مفعول یقول در اول محذوفست و آن جاری مجرای فعل لازم است امام در وقت کفتن هکذا انکشتان دست خود را
خوابانیده بوده تا مانند دست بی انکشتان شود یعنی روایتست از یونس بن عمار کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
قربانت شوم این برصی که بتحقیق نمایان شده بروی من دعوی میکنند مردمان که الله عز وجل مبتلا نکرده بآن بنده را که برای الله
تعالی در آن بنده حاجتی باشد باین معنی که داخل مؤمنان باشد که خلق آسمانها و زمین بطفیل ایشانست پس امام کفت مرا نه
چنانست که مردمان کفتند هر آینه بتحقیق بود حبیب نجار که مؤمن آل فرعون است افتاده انکشتان بسبب خوره پس میکفت همچنین و میکشید
دست خود را و میکفت ای قوم من تابع شوید رسولان را اصل قال ثم قال اذا کان الثلث الاخیر من اللیل فی اوله فتوضأ و
قم الی الصلوة التی تصلیها فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من الرکعتین الاولیین فقل وانت ساجد یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم
یا سامع الدعوات و یا معطی الخیرات صل علی محمد وآل محمد واعطنی من خیر الدنیا والاخرة ما انت اهله واصرف عنی من شر الدنیا
والاخرة ما انت اهله واذهب عنی هذا الوجع وسمه فانه قد غاظنی وحزننی والح فی الدعاء قال فما وصلت الی الکوفة حتی
اذهب الله به عنی کله شرح یونس کفت که بعد از آن امام علیه السلام کفت چون شد کار تو مایم در دو دانک آخر از شب در اول آن
دو دانک پس وضو بساز و برخیز بسوی نماز شب خود که عادت داری که میکذاری آنرا پس چون شدی در سجده آخر از جمله
رکعت اول پس بکو در حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای بزرک مرتبه ای مدبر کل عالم ای بخشایش کننده مومنان
ای شنوای دعاها و ای دهنده نیکوها درود کن بر محمد و آل محمد و بده مرا از جمله نیک دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل دادن
آنی دیکری قادر بر آن نیست و بر کردان از من از جمله بد دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل بر کرداندن آنی دیکری قادر بر آن
نیست و بر طرف کن از من این آزار را که وانام بر آنرا با این معنی که بکو که بر طرف کن از من این برص را چه بدرستی که آن بتحقیق

خشمناک کرده مرا و اندوه ناک کرده مرا و الحاح کن در دعا و زاری بکن گفت پس نرسیدم بسوی کوفه که تا انکه برطرف
کرد الله تعالی بسبب آن دعا از من همه آن برص را پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا رأیت الرجل من اهل البلاء فقل الحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به و فضّلنی علیک وعلی کثیر ممن خلق ولا تسمعه شرح این مضمون گذشت در کتاب الایمان والکفر
در بعض احادیث باب الشکر که باب چهل و هشتم است رأیت بصیغه ماضی معلوم باب نصر صفت الرجل است چه الف و لام
آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است و خبر مبتدا است البلاء مبتدا است و تقدیم خبر برای حصر اضافی است
بایمعنی که آن بلا با تو نیست و جمله مبتدا و خبر صفت دیگر الرجل است و علی کثیر اشارتست بقول الله تعالی در سوره بنی
اسرائیل و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و لا تسمعه بصیغه نهی حاضر باب افعال است و تمه مفعول اول است ضمیر
راجع بالرجل است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون دیدی مردی را که گذشت با او بلا خواه بلای
بدنی و خواه بلای نفسانی مثل مذهب باطل پس بگو سپاس الله راست که فراغت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و ترجیح
داده مرا بر تو و بر بسیاری از مخلوقین او و مشنوان آنچه گفتی آن مرد را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع
یدک علی الموضع الذی فیه الوجع و تقول ثلث مرات الله الله ربی حقا لا اشرک به شیئا اللهم انت لها و لکل عظیمة ف
فرّجها عنی شرح حقا صفت مشبهه و حال مؤکده ربی است یا مصدر و مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر حق حقا الحق بکار
آمدنی و بکار آمدنی بودن ضمیر لها راجع بوجع است باعتبار اینکه عظیمه است و در عظیمه برای نقلست از وصفیت باسمیت یعنی
بلای بزرگ یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگذاری دست خود را بر جائی از بدن که در آن است
درد و میگوئی سه بار که الله الله صاحب کل اختیار منست حقا شریک نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را خدایا تو آماده برای
دفع آن دردی و آماده برای هر بلائی عظیمی بایمعنی که کسی دیگر از عهده دفع آن بلا و امثال آن بدنی آید در وقت آنها
پناه بآنها برده شود پس گشاده ده آنرا از من هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام للاوجاع تقول بسم الله و بالله کم
من نعمة لله فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر و تأخذ لحیتک بیدک الیمنی بعد صلوة مفروضة و تقول
اللهم فرّج عنی کربتی و عجّل عافیتی و اکشف ضرّی ثلث مرات و احرص ان یکون ذلک مع دموع و بکاء شرح کم برای تکثیر است
و مبتدا است من بیانیه است نعمة تمییز است که مجرور شده بمن لله صفت نعمة است فی عرق خبر مبتدا است بیان شد در حدیث
چهارم باب بیست و پنجم هفتم که در بدن سیصد و شصت رگ است نصف آنها ساکن است و نصفی غیر ساکن علی عبد خبر دیگر
مبتدا است و تأخذ حال است از فاعل تقول بسم الله و تقول عطف است بر تقول و جمله حالیه اینجا نیز ملحوظ است و
ثلث مرات متعلق بمعطوفست نه بمعطوف علیه بنا بر مذهب اکثر نحاة که جمله حالیه هرگاه مضارع مثبت باشد بی واو می باشد
واو و تأخذ عاطفه است احرص بصیغه امر حاضر باب ضرب و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام برای دفع
دردها اینکه میگوئی ابتدا میکنم بنام الله تعالی که پروردگار العالمین است و بوسیله اینکه ذکر الله تعالی است انعمت الهی در رگ
ساکن و غیر ساکن است بر بنده شکر گذار و غیر شکر گذار است بر حالیکه میگیری ریش خود را بدست راست خود بعد از
نماز واجب ایضا میگوئی بر این حال خدایا گشاده ده از من آزار مرا و تعجیل کن فراغت مرا و برطرف کن ضرر مرا سه بار و سعی کن در اینکه
باشد آن عمل و دعا با اشکها و گریه هشتم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فشکوت الیه وجعا بی فقال قل بسم الله
ثم امسح یدک علیه و قل اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدرة الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بجمع الله و
اعوذ برسول الله و اعوذ باسماء الله من شر ما احذر و من شر ما اخاف علی نفسی تقولها سبع مرات قال ففعلت فاذهب الله

عزوجل فقلت الوجع عني شرح معني جمع گذشت در شرح سیزدهم باب چهل وهشتم احفر بجای سقط وذال با نقطه
وراء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم است بتقدیر اخفیه است الحذر اضطراب دل بلائی که حادث شده باشد
یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پیش شکایت بردم بسوی او از دردی که با من بود پس گفت بگو که ابتدا
میکنم بنام الله تعالی بعد از ان بمال دست خود را بر آنجا که درد در آنست وبگو پناه میبرم بعزتکی الله تعالی وپناه میبرم بتوانائی
الله تعالی وپناه میبرم بهیبت الله تعالی وپناه میبرم ببزرگی الله تعالی وپناه میبرم بفراهم آوردن الله تعالی جمیع اسماء حسنی را و
پناه میبرم برسول الله تعالی وپناه میبرم بوسول الله تعالی وپناه میبرم بنامهای الله تعالی از شر آن دردی که اضطراب میکنم
در آن واز شر آنچه میترسم که مبادا بر سر من آید میگوئی آن کلمات را هفت بار راوی گفت پس کردم آنچه را که فرمود پس برطرف
کرد الله عزوجل درد را از من تمام اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ابن سنان عن عون قال امر يدك على موضع
الوجع ثم قل بسم الله وبالله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم
امسح عني ما اجد ثم تمر يدك اليمنى وتمسح موضع الوجع عليه ثلث مرات شرح عبد الله بن سنان از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلام است وخازن منصور ومهدی وهادی از خلفای عباسیه بوده پس میتواند بود که عون بفتح عین بی‌نقطه وسکون
واو عبارت از امام علیه السلام باشد یعنی مددکار دین واین تعبیر برای تقیه باشد ومیتواند بود که عبارت از دیگری باشد
وحدیث موقوف باشد وروایت حدیث آینده مؤید احتمال اول است محمد مرفوع باستینا ونحوی میتواند بود ومجرد
بعطف بر الله میتواند بود وبنابر دوم بهتر اینست که مراد بلا حول تا آخر لفظ باشد واین منافات ندارد با اینکه مفعول قل لفظ
میباشد المسح بفتح میم وسکون سین وحاء بی‌نقطه مصدر باب منع قطع چیزی وما لیدن دست بر چیزی برای برطرف
کردن چیزی از ان واول مراد است در اول ودوم در دوم اليمنى در اول نیز مراد است لیکن اقتصار شده علی در علیه
است وضمیر راجع بمفعول ثم قل است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از عون گفت بمال دست راست خود را بر جای
درد بعد از ان بگو ابتدا میکنم بنام الله تعالی وبمدد الله تعالی ومحمد که رسول الله تعالی است صلی الله علیه وآله ونیست
پیچیدگی عزمی که ونه قوت عزمی مگر بوسیله یاری الله که بلند مرتبه بزرگ مرتبه است خدایا برطرف کن وبریده کن از من
دردی را که در خود می یابم بعد از ان بمال دست راست خود را بر همان جا بر نهج همان قولی که مذکور شد سه بار یعنی
کرد دو بار دیگر میمالی ومیگوئی تا مجموع سه بار شود دهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال
تضع يدك على موضع الوجع ثم تقول بسم الله وبالله ومحمد رسول الله صلى الله عليه وآله لا حول ولا قوة اللهم امسح
عني ما اجد وتمسح الوجع ثلث مرات شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عن علي بن عيسى
عن عمه قال قلت له علمني دعاء ادعو به لوجع اصابني قال قل وانت ساجد يا الله يا رحمن يا رب الارباب واله الآلهة
ويا مالك الملوك ويا سيد السادات اشفني بشفائك من كل داء وسقم فاني عبدك اتقلب في قبضتك شرح ضمير
قال راجع است بعمه وضمیر له راجع بامامی است که اسمش او صریح نشده الهه اگر عبارت از جمعی است که اهل ضلالت
پیروی ایشان میکنند وآنرا خوب میشمارند وآن پیروی عبادت ایشانست پس اله بمعنی مستحق عبادتست بر سبیل حقیقت
واگر الهه شامل بتان سنگ وما نند آنست پس اله بمعنی مستحق اطاعت حکم او در غیر حق آنهاست یا بمعنی غالب بر آنهاست
در هر چه اراده در حق آنها کند شفائک عبارت از شفای کامل است چنانچه متعارف شده که هر عظیم را بالله تعالی
نسبت میدهند خواه فعل الهی مثل اشفني بشفائك وخواه فعل عباد مثل لله درك یعنی اینکه ان الله استعمل تو

که از صاحب بعضي شده و نازل شده چنانچه شير از پستان و باران از ابر نازل ميشود يعني روايتست از علي بن عيسي
از عموي او گفت که گفتم امام عليه السلام را که تعليم کن مرا دعائي که دعا کنم بآن براي دفع دردي که برخورده مرا
امام گفت بگو بر حالي که تو در سجده باشي اي آن مستحق عبادت مشهور اي مدبر کل عالم اي صاحب کل اختيار صاحبان اختيار
و مستحق عبادت جمعي که باعتقاد مردمان مستحق عبادت‌اند و اي پادشاه پادشاهان و مالک مالکان شفا ده مرا بشفاي خود
از همه دردي و بيماري چه بدرستي که بنده توام ميگردم از حالي بحالي و از جائي بجائي در قبضه قدرت تو دوازدهم اصل
عن احدهما عليهما السلام قال اذا دخلت على مريض فقل اعيذك بالله العظيم رب العرش العظيم من شر كل عرق نعار
ومن شر حر النار سبع مرات شرح النعار بفتح نون و غين با نقطه و راء بي نقطه صيغه مبالغه باب علم و ضرب و منع جرحي
که درون آن بغايت بجوش آمده باشد و بعين بي نقطه رگي که خون از آن جهنده شود يا خون آن بند نشود يعني روايتست
از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت چون داخل شدي بر بيماري پس بگو پناه ميدهم ترا بالله که بزرگ است
صاحب اختيار تخت پادشاهي بزرگ از شر هر رگي که خون در آن بغايت بجوش آمده باشد از شر گرمي آتش تب هفت بار بگو اين را سيزدهم
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا اشتكى الانسان فليقل بسم الله وبالله ومحمد رسول الله صلى الله عليه وآله اعوذ بعزة الله
واعوذ بقدرة الله على ما يشاء من شر ما اجد شرح ومحمد مجرور و مرفوع ميتواند بود چنانچه گذشت در حديث نهم يعني روايتست
از امام محمد باقر عليه السلام گفت چون گرفتار شد آدمي پس بايد که بگويد ابتدا ميکنم بنام الله و بالله و محمد که رسول الله است
صلى الله عليه وآله پناه ميگيرم به بي همتائي الله و پناه ميگيرم بتوانائي الله بهر چيز ميخواهد از شر آنچه که از خود مي يابم چهاردهم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام يا منزل الشفاء ومذهب الداء انزل على ما بي من داء شفاء شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام در دعاي طلب شفا که اي فرود آرنده شفا و برطرف کننده درد فرود آور بر آنچه با من است از درد
شفائي را پانزدهم اصل شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام وجعا بي فقال اذا صليت فضع يدك موضع سجودك ثم قل بسم الله
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله اشفني يا شافي لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقما شفاء من كل داء وسقم
شرح لا شفاء الا شفاؤك اشارتست باينکه منافعي که بعد از معالجه و دواها حاصل ميشود فاعل آنها الله تعالى است بي واسطه
و فاعل آنها طبيعت و دواها نيست چنانچه فلاسفه بنا در خيال کرده اند بلکه استمرار بنا بر اجراي عادت الهي است براي نظام عالم شفاء
هر دو جا منصوبست و مفعول مطلق اشفني است و ما بين واسطه جمله معترضه است يا منصوبست بتقدير طلب شفاء يعني شکايت بردم
بسوي امام جعفر صادق عليه السلام از دردي که با من بود پس گفت چون نماز گذاردي پس بگذار دست خود را در جائي که سجده بر آن
کردي بعد از آن بگو ابتدا کردم ميکنم بنام الله و محمد رسول الله صلى الله عليه وآله شفا ده مرا اي شفا دهنده نيست شفائي مگر شفاي تو
شفائي بده که وانگذارد بيماري را شفائي بده از هر دردي و بيماري شانزدهم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال مرض علي صلوات
الله عليه فاتاه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له قل اللهم اني اسألك تعجيل عافيتك وصبرا على بليتك وخروجا الى
رحمتك شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت بيمار شد علي صلوات الله عليه پس آمد نزد او رسول الله صلى الله
عليه وآله پس گفت او را که بگو خدايا بدرستي که من طلب ميکنم از تو اينکه زود بجا آري فراغت مرا که از جانب تو باشد يا تو بخ
صبر دهي مرا بر بلائي که از جانب تو مستمر شود يا بيرون بري مرا از دنيا بسوي رحمت هفدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان
النبي صلى الله عليه وآله كان ينشر بهذا الدعاء تضع يدك على موضع الوجع وتقول ايها الوجع اسكن بسكينة الله وقر
بوقار الله وانحجز بحاجز الله واهدأ بهدء الله اعيذك ايها الانسان بما اعاذ الله عز وجل به عرشه وملائكته يوم الرجفة و

والزلازل تقول ذلك سبع مرات ولا اقل من الثلاث شرح یبشر بنون بشین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غائب باب تفعیل است التبشیر طلب صحت کسی بچیزی که تاثیر طبیعت در آن محتمل نیست مثل دعا و مثل مکتوب تضع بصیغه مخاطب
کلام امام است و نقل تنزیل بنبی علیه السلام است بالمعنی قر بکسر قاف و سکون راء بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب
است وقار بفتح واو است انجر بعاء بی نقطه و جیم و راء با نقطه بصیغه امر باب انفعال است اهدا بدال بی نقطه و همزه بصیغه
امر باب منع است هدا بفتح هاء و فتح دال و همزه مصدر باب منع است ما اعاذ عبارت از قدرت و ملکوت الله تعالی است و ذکر
ماضی بجای مضارع برای تحقق وقوع است عرش عبارت از کتاب الهی است و مراد اهل التصدیق بکتاب الهی است که در آن روز در پناه
حفظ الهی اند یوم الرجفة اشارتست بآیت سوره والنازعات یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و آیت سوره مزمل یوم ترجف الارض
والجبال والزلازل بصیغه جمع است برای مبالغه و اشارتست بآیت سوره حج ان زلزلة الساعة شیء عظیم و آیت اذا زلزلت الارض
زلزالها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله عادتش این بود که تعویذ میکرد و صاحب مردم را
با این دعا میگذاری دست خود را بر جای کوفت و میگوئی ای کوفت آرام گیر با آرامی که از جانب الله تعالی باشد و هموار باش بهمواری
که از جانب الله تعالی باشد و ممنوع شو بمانعی که از جانب الله تعالی باشد و فرو نشین بفرو نشستنی که از جانب الله تعالی پناه میدهم
ترا ای آدمی بملکوتی که پناه داد الله عزوجل بآن مؤمنان عمل کننده بکتاب او را و فرشتگان خود را در روز حرکت زمین و بسیاری
اضطراب زمین میگوئی آنرا هفت بار و نمیباشد کمتر از سه بار هژدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع یدک علی موضع
الوجع و تقول اللهم انی اسالک بحق القرآن العظیم الذی نزل به الروح الامین و هو عندک فی ام الکتاب علی حکیم ان
تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک ثلث مرات و تصلی علی محمد و آله شرح القرآن العظیم عبارتست
از محکماتی که در آنها نهی از اختلاف بر وی ظن است زیرا که آنها ام الکتاب است و هر متشابه از آنها معلوم میشود بسبب
دلالت آنها بر امام بجمیع متشابهات و در هر زمان و این اشارتست بآیت سوره حجر و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن
العظیم نزل به الروح الامین اشارتست بسوره شعرا نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی
مبین و در این حدیث اشارتست باینکه ضمیر راجع بالکتاب المبین ست که در اول سوره شعرا مذکور است و آن عبارتست
از قرآن عظیم و مبین بمعنی ظاهر کننده هر متشابه است و این موافق است چنانچه با آنچه می آید در حدیث بیستم باب آخر
کتاب فضل القرآن که ظاهر کننده زبانها نیست که در کتبها بقرآن است و آن زبانها ظاهر کننده آن نیست ضمیر و هو راجع
است بالقرآن العظیم عندک فی ام الکتاب علی حکیم اشارتست بقول الله تعالی در سوره زخرف و الکتاب المبین انا جعلناه
قرانا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم معنی کتاب مبین مذکور شد حال ام الکتاب در سوره رعد و در
سوره آل عمران است نیز هست و آن عبارتست از محکمات الهی که در آنها نهی از اختلاف بر وی ظن هست و آنها دال است بر
بطلان امامت ائمه ضلالت و اثبات ائمه امامت عالمین بجمیع متشابهات الهی پس از آن محکمات ظاهر میشود جمیع کتاب الهی مانند
مادری که از او ظاهر شود فرزند لدینا ظرفیت است باعتبار اینکه مضمون آن آیات در زیر اولین نیز بوده بزبانهای دیگر و در
آنها نیز ام الکتاب بوده پس آنچه در قرآن است بعض ام الکتاب است و جزو در کل نیز میباشد لدینا لعلی حکیم اشارتست
باینکه اکثر مردمان اعراض از مضمون آن آیات میکنند و جمعی که ایمان بآن آیات می آورند نیز هراسان و لرزان میشوند و لا
چنانچه گفته در سوره الرعد و من الاحزاب من ینکر بعضه و در سوره الزمر الله نزل احسن الحدیث متشابها تقشعر منه جلود
الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله زیرا که احسن الحدیث عبارتست از آن آیات ترجمه قسم بکتاب

مبین که بدرستیکه ما گردانیدیم این کتاب مبین را قرآن موافق گفتگوی عرب در محاورات تا شاید که شما فهم کنید آنرا و بدرود محمد
آن کتاب مبین در جمله محکمات ناهیه از اتباع ظن نزد ما هر آینه عالی رتبه است مشتمل بر رعایت مصالح است فرق میان شفا و
مداوات اینجا اینست که اول شامل تشبیر است که در حدیث سابق مذکور شد و دوم مخصوص دادن مسهل و مانند آنست یا
اینست که اول مخصوص است از آنچه مرض است مثل تب و دوم مخصوص است از آنچه درد سر و مانند آنست و فرق میان آن دو و معافات است
که آن مخصوص از آنچه علت بدنست مثل تب و درد سر و سیوم شامل از آلت اندوهست و گاهی هر یکی بجای دیگری مستعمل میشود
یعنی روایتست از امام جعفر صادق که گفت میگذاری دست خود را بر جائی که درد میکند و میگوئی خدایا بدرستیکه طلب میکنم از تو بحق قرآن
بزرگ مرتبه که فرود آورد آنرا جبرئیل بر دل رسول تو و آن در نزد تو در محکمات ناهیه از اتباع بلند مرتبه است مشتمل است بر
رعایت مصالح آنرا میطلبم که شفا دهی مرا بشفای تو و دوا کنی مرا بدوای تو و فراغت دهی مرا از بلائی تو سه بار میگوئی اینرا
و درود بر محمد و آل او دو بار آخر یا هر بار نوبت دهم ح عن ابی حمزة قال عرض لی وجع فی رکبتی فشکوت ذلک الی ابی جعفر
علیه السلام فقال اذا انت صلیت فقل یا اجود من اعطی ویا خیر من سئل ویا ارحم من استرحم ارحم ضعفی وقلة
حیلتی واعفنی من وجعی قال ففعلته فعوفیت شرح اعفنی بعین بی‌نقطه و فا صیغه امر حاضر از باب تفعیل الاعفاء رهائی
دادن کسیرا از چیزی عوفیت بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب مفاعله المعافات دادن کسی را یعنی روایتست از
ابوحمزه که گفت عارض شد مرا درد در زانوی من پس نقل آزار آنرا بردم بسوی امام محمد باقر علیه السلام پس گفت چون تو نماز
گذاردی پس بگو ای کریمتر کسیکه عطا داد و ای بهتر کسیکه چیزی از او طلبیده شد و ای مهربانتر کسیکه طلب مهربانی از او شد
مهربانی کن بناتوانی من و کمی چاره من یعنی که مهربانی با من کن بسبب عجز من و بیچارگی من و معاف کن مرا از دردم ابوحمزه
گفت پس کردم آنرا که امام گفت پس عافیت بخشیده شدم باب پنجاه و هفتم الحرز والعوذة شرح الحرز بکسر
حای بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و زای با نقطه دعائیکه بآن دفع حدوث ضرر کند العوذة بضم عین بی‌نقطه و سکون واو و
ذال با نقطه دعائیکه بآن پناه جویند از حدوث ضرری حاصل هر دو یکیست میتواند بود که اول برای خود باشد و دوم برای
دیگری باشد و فرق میان اینها و تشبیر که در حدیث هفدهم باب سابق مذکور شد اینست که اینها برای دفع ضرر است و تشبیر برای
رفع یعنی این باب دعای احتراز از ضرر و پناه جستن از ضرر است و در این باب چهارده حدیثست اول ح عن ابن المنذر قال
ذکرت عند ابی عبدالله علیه السلام الوحشة فقال الا اخبرکم بشیء اذا قلتموه لم تستوحشوا بلیل ولا نهار بسم الله وبالله
توکلت علی الله انه من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم اجعلنی فی کنفک وفی
جوارک واجعلنی فی امانک وفی منعک فقال بلغنا ان رجلا قالها ثلثین سنة وترکها لیلة فلسعته عقرب شرح اسم ابن
المنذر جارود است و در بعض نسخ ابو المنذر است و این غیر صحیح است چه کنیت جارود بن المنذر ابو المنذر است الوحشة
بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه و شین با نقطه رمیدگی بسبب ترس حدوث ضرر در منزلی من یتوکل تا قدرا ماخوذ از سورة
طلاق است الکنف بفتح کاف و فتح نون و فا جانب الجوار بکسر جیم مصدر باب مفاعله و گاهی بضم جیم میباشد همسایگی الامان
بفتح همزه مصدر باب علم ضد خوف المنع بفتح میم و سکون نون و عین بی‌نقطه نگاهداری کسی بدفع ضرر از او یعنی
روایتست از جارود بن المنذر که گفت یاد کردم نزد امام جعفر صادق علیه السلام رمیدگی را پس گفت آیا خبر دهم شما را
بچیزی که چون گفتید آنرا رمیده نگردید در شب و نه روز آن اینست ابتدا میکنم بنام خدا و بوسیله خدا اعتماد کردم بر الله
بدرستیکه شان اینست که هر که اعتماد کند بر الله پس الله بس است برای او بدرستیکه الله رساننده کار خود است تحقیق که گردانیده

برای هر چیز تدبیری را از جانب خود خدایا بگردان مراد بپهلوی تو و در همسایگی تو و بگردان مراد را بمنی از جانب تو
و در حفظ تو پس امام گفت رسید بما اینکه مردی گفت این کلمات را سی سال هر شب یکبار و ترک کرد آنها را در یک شب
پس گزید او را عقرب دوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله
واعوذ بعظمة الله واعوذ بعفو الله واعوذ بمغفرة الله واعوذ برحمة الله واعوذ بسلطان الله الذی هو علی کل شیء
قدیر واعوذ بکرم الله واعوذ بجمع الله من شر کل جبار عنید وکل شیطان مرید وشر کل قریب او بعید او ضعیف او شدید
ومن شر السامة والهامة والعامة ومن شر کل دابة صغیرة او کبیرة بلیل او نهار ومن شر فساق العرب والعجم ومن شر فسقة
الجن والانس شرح فرق میان عفو و مغفرت و رحمت اینست که اول ترک مواخذه است در دنیا چنانچه گفته در سوره شوری
ویعفو عن کثیر و دوم ترک مواخذه است در آخرت چنانچه گفته در سوره نساء ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن
یشاء و رحمت بخشایش بعنوان مهربانی است هم در دنیا و هم در آخرت و میتواند بود که رحمت عبارت از امام زمان باشد چنانچه
گفته در سوره اعراف ورحمتی وسعت کل شیء وبیان شد در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که باب فیه
نکت ونتف من التنزیل فی الولایة سامة بسین بی نقطه والف و تشدید میم بیا زهردار که مخصوص بعض مردمان میباشد
و مرکب و جانور زهردار و همه اینها اینجا مناسبت الهامة به تشدید میم اینجا طلب آزار اینکس که مثل دشمنان العامة بعین بی نقطه
والف و تشدید میم بلیه که فرو گیرد مردمان را مثل قحط و طاعون فرق میان فساق و فسقه اینست که فعال جمع فاعل میباشد
خواه از عاقل و خواه از غیر عاقل و مراد اینجا غیر عاقل است باجرای نادان در مجرای حیوان بی عقل و فعله جمع فاعل از ذوی
العقول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو برای حرز پناه میگیرم به بی نیازی الله و پناه میگیرم به توانایی
الله و پناه میگیرم به بیرا بودن الله از هر قبیح و نقصان و پناه میگیرم به بزرگی مرتبه الله و پناه میگیرم به ترک مواخذه الله در دنیا و
آخرت و پناه میگیرم به پادشاهی الله که او بر هر چیز بغایت توانا است و پناه میگیرم به بخشندگی الله و پناه میگیرم به خاصان الله
از شر هر بغایت متکبر صاحب عناد و هر شیطان صاحب جرات و از شر هر نزدیک یا دور یا سست یا سخت و از شر فقر و قصد
آزار کننده و بلیه که فرا گیرنده باشد و از شر هر جنبنده کوچک یا بزرگ در شب یا روز و از شر فاسقان نادان عرب و عجم و از شر
فاسقان دانای جن و انس سیوم قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه رقی النبی صلی الله علیه وآله حسنا وحسینا
فقال اعیذکما بکلمات الله التامة واسمائه الحسنی کلها عامة من شر السامة والهامة ومن شر کل عین لامة ومن شر حاسد اذا حسد
ثم التفت النبی صلی الله علیه وآله الینا فقال هکذا کان یعوذ ابراهیم اسمعیل واسحق علیهم السلام شرح رقی براء
بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است ماخوذ است از رقیه بضم راء و سکون قاف یعنی عوذه
که در عنوان باب مذکور شد عامة به تشدید میم تاکید دوم است و تفسیر سامة و هامة مذکور شد در شرح حدیث سابق
یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تعویذ کرد نبی صلی الله علیه وآله حسن و حسین را باین دستور که گفت پناه میدهم
شما را بکلمات یعنی الله تعالی یعنی چیزی چند که بر خود لازم کرده مثل اینکه گفته هیچ زمانی خالی از امام دانا بجمیع احکام نگذارد
و حشر کند مردمان را برای جزای عمل و بنامهای او که بهترین نامها است همه آنها جمیعا از شر نفر یا طلب کننده آزار و از شر
چشم درد رساننده و از شر رشک خورد چون بعمل آورد در رشک خوردن خود را بعد از آن رو آورد نبی صلی الله علیه وآله
بسوی ما پس گفت همچنین تعویذ میکرد ابراهیم اسمعیل و اسحق را علیهم السلام چهارم عن سلیمان الجعفری
قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول اذا امسیت فنظرت الی الشمس فی غروب و ادبار فقل بسم الله وبالله والحمد

لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل والحمد لله الذي يصف ولا يوصف
ويعلم ولا يعلم ويعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور واعوذ بوجه الكريم وباسم الله العظيم من شر ما برأ وذرأ ومن
شر ما تحت الثرى ومن شر ما بطن وظهر ومن شر ما وصفت به وما لم اصف والحمد لله رب العالمين شرح نزدیک
باین فقرات گذشت در حدیث سیم از باب چهل وهشتم وراوی آنجا عمری راوی اینجا است پس راوی عم ظاهر است
که مراد بابو الحسن اینجا امام رضا علیه السلام باشد و میتواند بود که امام موسی کاظم علیه السلم باشد اصل ذکر انهما امان من
کل سبع ومن الشيطان الرجيم وذريته وكل ما عض او لسع ولا يخاف صاحبهما اذا تكلم بهما لصا ولا غولا شرح اللص بضم
فتح و کسر لام و تشدید صاد بی نقطه دزد الغول بضم غین با نقطه و سکون واو جن صحرایی که روی راست در بیابان تا راه گم کند
و هلاک بکند یعنی امام علیه السلام مذکور کرد که آن کلمات بلغت ایمنی است از هر درنده و از شیطان ملعون و فرزندان او
از هر جانوری که بدندان گزد مردمان را مثل مار یا بنیش گزد مثل عقرب و نمیترسد دارای یعنی آن کلمات وقتی که تکلم کند آنها
از دزد و نه از صحرایی اصل قال قلت له انی صاحب صید لسبع وانا ابیت في الليل في الخرابات واتوحش فقال لي اذا دخلت
فقل بسم الله ادخل وادخل رجلك اليمنى واذا خرجت فاخرج رجلك اليسرى وسم الله فانك لا ترى مكروها شرح راوی
گفت که گفتم امام علیه السلام را که بدرستی که من دارای صیدم مرد رنده را یعنی که شیر و گرگ و مانند آنها را شکار میکنم و من
میمانم در شب در مواضع خراب و رمیدگی بهم میرسانم از تنهائی آنجا پس امام گفت مرا که بگو چون داخل خرابه شدی بنام الله
داخل میشوم و داخل کن پای راست خود را پیش از پای چپ و چون بیرون آمدی پس بیرون کن پای چپ خود را پیش از
پای راست خود و بسم الله اخرج بگو چه بدرستی که تو نمی بینی چیزی را که نخواهی پس اصل علمني ابو عبد الله عليه السلام قال
قل بسم الله الجليل اعيذ فلانا بسم الله العظيم من الهامة والسامة واللامة والعامة ومن الجن والانس ومن العرب
والعجم ومن نفثهم وبغيهم ونفخهم وبآية الكرسي ثم تقرأها ثم تقول في الثانية بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل حتى تأتي عليه
شرح هامه و سامه و عامه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب و مراد بلامه چشم دریابنده است چنانچه مذکور شد در حدیث
سیوم این باب النفث بفتح نون و سکون فاء و ثاء سه نقطه مشدد با نفخ یعنی انداختن چیزی از دهن و مستعمل میشود بمعنی
افسونی که باعث بطلان اعتقادات شود و مراد اینجا شعر است چنانچه هروی گفته که تفسیره في الحديث انه الشعر وانما سمي الشعر
نفثا لانه كالشيء ينفثه الانسان من فيه كالرقية نفثهم اشارتست باینکه النفاثات سورة الفلق ومن شر النفاثات في
العقد عبارت از جماعات شاعران است از جن وانس و از عرب و عجم و اشارتست بکمال شهرت شعر در میان اهل باطل که
مردمان را گمراه میکنند پس العقد جمع عقده بضم عین و فتح قاف و سکون ها است یعنی اعتقادها که باطل میشود بسبب معانی شعر البغي
بباء یک نقطه و غین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین دروغ و ظلم و زیاده روی و تجاوز از حد و همه اینجا مناسب است النفخ بفتح
نون و سکون فاء و حاء بی نقطه ابری که بی باران است در تابستان میباشد و مراد اینجا خودبینی است و در نسخ بفاء و خاء
با نقطه است و این تصحیف مینماید حتی تاتی علیه یعنی ضم من الهامة تا آخر است یعنی تعلیم کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام
دعوذه گفت بگو ابتدا میکنم بنام الله تعالی که مبرا از عیب و نقصان است پناه میدهم فلان را بالله که بزرگ است از قصد کننده
آزار و نفرو چشم بد و بلائی که فرو گیرنده مردمان باشد از جن و انس و از عرب و عجم و از شعر ایشان و دروغ ایشان و از
خود بینی ایشان و بآیة الکرسی بعد از آن میخوانی آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا
نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء

من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم بعد از ان ميكويي دوبار دوم
بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل من الهامة تا اخر كه تمام كرد دعا را ششم حل عن اسحق بن عمار قال قلت لابي عبد الله
جعلت فداك اني اخاف العقارب فقال انظر الى بنات نعش الكواكب الثلثة الاوسط بجنبه كوكب صغير قريب منه تسميه
العرب السها ونحن نسميه اسلم احد النظر اليه كل ليلة وقل ثلث مرات اللهم رب اسلم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم
وسلمنا قال اسحق فما تركته منذ دهري الا مرة واحدة فضربني العقرب شرح نعش بفتح نون وسكون عين بي‌نقطه و شين
بانقطه بانتوين مجرور است تا مضاف اليه باشد الكواكب مجرور و بدل كل يا عطف بيان بنات است و بنا بر اينكه بنات نعش
مستعمل شده باشد در مجموع هفت ستاره الكواكب بدل بعض خواهد بود الثلثة مجرور و صفت الكواكب است الاوسط مجرور و بدل
بعض الكواكب است يا مرفوع و مبتدا است و جمله استينافيه بياني سابقست جمله بجنبه كوكب استينافيه بياني سابق است يا خبر
مبتدا است السها بضم سين و فتح ها و الف مقصوره انچه از ان غافل باشند و توان شد از جهة اعتباري اسلم ماخوذ است از
فعل ماضي باب افعال الاسلام كسي را با سلامت كردن احد بفتح همزه و كسر حاء بي‌نقطه و تشديد دال بي‌نقطه بصيغه امر
مضاعف باب افعال است و ذكر اين براي اينست كه تند چشم مشكل مي‌بيند ضعيف چشم در اصل نمي‌بيند امانگاه تند
بجانب او كه براي او كافيست يعني روايتست از اسحق بن عمار كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را قربانت شوم بدرستي
كه من ميترسم از عقربها يا بمعني كه عقرب در منزل من بسيار است و ميترسم كه مرا بگزد پس امام عليه السلام گفت نظر كن در
بنات نعش آن سه ستاره ميانين آن سه ستاره بيان اين انكه در پهلوي آن ميانين ستاره ايست كوچك نزديك است نسبت بآن
ميانين مينامند آنرا عرب سها و ما اهل بيت رسول عليه السلام مينامیم آنرا اسلم براي اينكه باعث سلامت است بيان اين آنكه
تند كن نگاه را بجانب او كه در هر شب و بگو سه بار كه خدايا اي صاحب كمال اختيار اسلم درود كن بر محمد و آل محمد و شتاب كن ظهور ايشانرا
و با سلامت دار ما را اسحق گفت پس ترك نكردم آن حرز را در عمر خود مگر يكبار رسيد مرا عقرب هفتم حل عن سعد الاسكاف
قال سمعته يقول من قال هذه الكلمات فانا ضامن له ان لا تصيبه عقرب ولا هامة حتى يصبح اعوذ بكلمات الله التامات التي لا
يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرا ومن شر ما برا ومن شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم شرح
سعد اسكاف بكسر همزه و سكون سين بي‌نقطه يعني خفاف از اصحاب امام محمد باقر عليه السلام است چنانچه مي‌آيد در سند حديث اول
كتاب فضل القرآن و از امام جعفر صادق عليه السلام نيز روايت كرده و بعضي ميگويند امام زين العابدين عليه السلام نيز كرده كلمات
الله عبارتست از خلفاي اوست كه گفته كه هرگز نماني روي زمين خالي از يكي از ايشان نگذارد اشارتست بقول الله تعالى در سوره انعام
وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته و بيان شده در كتاب الحجة در باب مولد الائمة كه باب نود و دوم است يعني
روايتست از سعد كه گفت شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام مي‌گفت هر كه گفت اين كلمات را پس من ضامنم براي او كه در
نيابد او را عقربي و نه قصد كننده آزار او تا انكه صبح كند آنها اينست پناه ميگيرم بكلمات الله تعالى كه علم آنها و سعت هم
مختلف نميگرداند آن كلماتي كه در نميگذرند از آنها يا بمعني كه برهم نميزنند آنها را يا بمعني باين روش كه نماني خالي از يكي از آنها شد
نيكوكار و نه بدكار و از شر آنچه آفريد بعنوان كثرت و از شر آنچه آفريد بر عنوان بودن آواز آفريده خود و از شر هر جنبنده
كه او فرا گرفته پيشاني آنرا بدستي كه صاحب كمال اختيار من موكل است بر راهي كه راست است نگاه ميدارد اهل آن راه را از
ضرر هشتم حل عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله في بعض مغازيه اذ شكوا
اليه البراغيث انها تؤذيهم فقال اذا اخذ احدكم مضجعه فليقل ايها الاسود الوثاب الذي لا يبالي غلقا ولا بابا

عزمت عليك بام الكتاب ان لا تؤذيني واصحابي الى ان يذهب الليل ويجيء الصبح بما جاء شرح المغازي بفتح ميم و غين
با نقطه و الف و كسر زاء با نقطه و تخفيف ياء مناقب غازيان و مواضع كه بغزا رفت بتصرف در آمده باشد و مراد اينجا يعني
دوم است الغلق بفتح دوم غين با نقطه و سكون لام و قاف در بزرك العزم بفتح عين بي نقطه و زاي با نقطه مصدر
باب ضرب قسم دادن و تعديه آن بعلي براي اضطرار است ام الكتاب محكمات است چنانچه كفته در سوره آل عمران هن ام الكتاب
واخر متشابهات يا مراد كتاب محو و اثبات است كه نازل خواهد شد در شب قدر در وقت ظهور قائم عليه السلم چنانچه كفته در
سوره رعد و عنده ام الكتاب و بيان شد در كتاب التوحيد در شرح حديث سيوم باب بيست و چهارم كه باب البداء است و در
سوره زخرف وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم و بيان شد در شرح حديث هردهم باب سابق يا مراد سوره فاتحه
است باء در بما جاء براي تعديه است يا براي ملابست است يعني روايتست از علي بن ابي حمزه از امام رضا عليه السلام كفت بود
رسول الله صلي الله عليه و آله در بعض مواضع كه مفتوح شده بود ناكاه اصحاب شكايت بردند بسوي او كه اينها ايكها
آزار ميكنند اصحاب را پس كفت چون فرا كرفت يكي از شما خوابكاه خود را پس بايد كه بكويد اي سياه بغايت جهنده كه برو
مدار د بر ديكر او بر در ين قسم دادم بر تو باد در قرآن كه آزار نكني مرا و ياران مرا تا آنكه رود شب و آورد صبح هر چه را كه آورده
باشد اصل والذي نعرفه الي ان يؤب الصبح متى ما آب شرح ما در ما آب زايده است يعني و آنچه ما مي شناسيم
اينست تا آنكه بر كردد صبح هر وقت كه بر كشته باشد چون علي بن حمزه از واقفيه است اعتراض بخاطرش رسيده كه عبارت
الي ان يذهب تا آخر الي ان يؤب تا آخر مي بايد و اين اعتراض نامعقول است چه اكر مراد بصبح وقت معين است يعني مابين
خوب نيست زيرا كه وقت را و فني ديكر مي باشد و اكر مراد سفيدي است در آن وقت نيز خوب نيست زيرا كه يعني را در جايي
استعمال ميكنند كه وقت چيزي معلوم نباشد و آن سفيدي در غير وقت معين نمي باشد نهم اصل قال امير المؤمنين صلوات
الله عليه اذا القيت السبع فقل اعوذ برب دانيال والجب من شر كل اسد مستاسد شرح حكايت دانيال و چاهي كه انداخت
بخت نصر او را در آن با ماده شيري و خوردن ماده شير كل چاه را و خوردن دانيال شير آن ماده شير را و فرستادن الله تعالي ارميا
نبي را با طعام و آشاميدني بر سر آن چاه تا با و رساند و دعا و حمد دانيال و بيان نعمت و عاقبت كار بخت نصر مذكور است تفصيل
در تفسير علي بن ابراهيم در تفسير سوره بقره در تفسير آيه او كالذي مر علي قرية و هي خاوية علي عروشها و هي المستاسد بزون
اسم مفعول باب استفعال است بر انكيخته شده براي آزار كسي يعني كفت امير المؤمنين صلوات الله عليه چون برخوردي
درنده را پس بكو پناه ميكيرم بصاحب كل اختيار دانيال و چاهي كه دانيال آنجا بود از شر هر صاحب جرات بر انكيخته شده
دهم اصل عن صالح بن سعيد عن ابراهيم بن محمد بن هرون انه كتب الي ابي جعفر عليه السلام يسأله عوذة للرياح التي تعرض
للصبيان فكتب اليه بخطه بهاتين العوذتين و زعم صالح انه انفذهما الي ابراهيم بخطه شرح الرياح بكسر راء بي نقطه و
ياء دو نقطه در پايين و الف و حاء بي نقطه جمع ريح بكسر راء و سكون ياء و باد هاء و مراد اينجا اقسام صرع است كه در اطفال
بيشتر مي باشد و الم آنرا ام الصبيان مي نامند و ابن سينا در كليات قانون آنرا ريح الصبيان ناميده چون بخيال عوام از تصرف
جن در كسي بهم مي رسد و جن جسم هوائي متحرك است و ابن اثير در كتاب نهايه در حديث ضمام اني اعالج من هذه الارواح
كفته الارواح ههنا كناية عن الجن سموا ارواحا لكونهم لا يرون بمنزلة الارواح يعني روايتست از صالح بن سعيد از
ابراهيم بن محمد بن هرون كه ابراهيم نوشت بسوي امام محمد باقر عليه السلام طلب ميكرد از او تعويذي براي صرعهائي كه
عارض ميشود اطفال را پس امام عليه السلام نوشت بسوي ابراهيم بخط خود اين دو تعويذ را و دعوي كرد صالح بن سعيد

که امام علیه السلام فرستاد بدست ملازم خود آن دو تعویذ را بخط ابراهیم بخط خود با بنمعنی که نوشته خود را اعلام ابراهیم نداد و با ملازم خود فرستاد تا کسی در راه مطلع نشود اصل الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر لا اله الا الله و لا رب لی الا الله له الملک و له الحمد لا شریک له سبحان الله ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اللهم یا ذا الجلال و الاکرام رب موسی و عیسی و ابراهیم الذی وفی اله ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط لا اله الا انت سبحانک مع عددت من آیاتک و بعظمتک و بما سالک به النبیون و بانک رب الناس کنت قبل کل شیء و انت بعد کل شیء اسالک باسمک الذی تمسک به السموات ان تقع علی الارض الا باذنک و بکلماتک التامات التی تحیی بها الموتی ان تجیر عبدک فلانا من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج الیها و ما یخرج من الارض و ما یلج فی الارض فیها و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین شرح این عوذه اول است ابراهیم الذی وفی بیان شده در شرح حدیث سی و هشتم باب چهل هشتم مع اسم است بمعنی ظرف زمان یا بمعنی عند و حاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر مقصود اینجا تعجب است عددت بعین بی نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب نصر است من بیانیه است الآیات بهمزه و الف و یا دو نقطه در پائین علامتهای جزئیه مراد اینجا اسماء و صفات الهیست و تعجب این است که با وجود این کثرت اسماء و صفات که حمل آنها بر صفات ذات موافق نفس الامر باشد و اختراعی محض نباشد چون میشود که او منزه باشد از غیر ذات خود و آن اسماء و صفات باعث مقارنت آن ذات بجزئی نشود که ثابت باشد در آن ذات ثبوتی فی نفسه یا بثبوت رابطی حقی بلکه جمیع خیال کرده اند که اجرای اسماء و صفات بر الله تعالی مجاز است و این تعجب را بر مان میخوانند و جواب ایشان اینست که هر کس میداند که جز او واحد با یک نصف و او دو ثلث سه است و ربع چهار است الی غیر النهایة صادق موافق نفس الامر است و اگر موضوع موضوع این قضایا یا اثنان را سازیم همه کاذب و اختراعی محض میشود پس میگوئیم آیا در واحد پیش از توجه ذهن ما بآن و پیش از خبر یا از آن مصداقات متعدده این قضایای غیر متناهیه هست یا نه بنا بر شق اول تسلسل لازم بود غیر متناهیه بالفعل لازم می آید و بنا بر شق دوم رفع تعجب میشود فی الجمله چه میتواند بود که خصوصیت ذاتی که بسیط من جمیع الجهات باشد مصداق قضایای غیر متناهیه لا یقفی باشد بی ترکب و بی مقارنت جزئی و خصوصیت ذاتی بکر مصداق آنها نباشد پس آن قضایا در اول موافق نفس الامر است و در دوم اختراعی محض است و او در و بعظمتک برای استینا نحوی است و یا برای تعلیل مجازیست و ظرف متعلق بکثبت است و مقصود اظهار محل تعجبی دیگر است چنانچه گویا که با انضمام تعجب دوم تعجب اول کمتر شود العظمه بزرگی و مراد اینجا کنجیدن در ذهن عقلا است نه بذات و نه بخصوصیت صفات مثل خصوصیت اینکه چون پیش از هر چیز بوده و چون بعد از هر چیز پیش از اعاده آن چیز خواهد بود بی آنکه استمراری و زمانی و مکانی در آن شی و در آن وسط باشد یا در بما عبارت از اسم اعظم است و تخصیص الناس برای اشارت بآنست که انتفای جمیع ناس لازم دارد انتفای جمیع ممکنات را و همه بطفیل ناس مخلوق شده اند و در سوره حج چنین است الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض و الفلک تجری فی البحر بامره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف الرحیم مراد بسما اینجا جسم علوی است و آن اعم از سموات سبع و باران و ابر است چنانکه آن با وجود سنگینی معلوم خلائق است و در تحت الم تر که صدر آیه است داخل میتواند بود بخلاف سموات سبع چه ثقل آنها معلوم خلائق نیست مگر از اثبات صانع قادر پس مراد بسموات در این حدیث شامل باران است و مراد باسمک رؤف رحیم است کلمات تامات بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب تحیی بصیغه مخاطب باب افعال یا غائب باب علم است احیای موتی اینجا عبارت از زنده کردن زمینها بوسیله باران است یا

عبارت از تعلیم جاهلان است علم دین را یا عبارت از حشر روز قیامت برای ثواب و عقابست و بنا بر این اشارتست باینکه اگر
کلمات تامات نمیبود جزای عمل باطل میشد و خلق عالم عبث میشد و مراد بالسماء در این حدیث آسمانست یعنی الله بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود
باسم جامد محض میشود الله بزرگتر است الله بزرگتر است گواهی میدهم که محمد رسول الله است نیست الله بزرگتر است نیست
مستحق عبادتی مگر الله و نیست صاحب کل اختیار برای من مگر الله ازو است و مملوک اوست پادشاهی ازو است سپاس شریکی
نیست او را در مالکیت پادشاهی و نه در مالکیت حمد یعنی که پادشاهی عاریتی نیست دیگران مملوک ایشان نیست و حمد دیگران
نیز عاریتیست چه باعث آن توفیق الهی است برای فعل حسن که باعث استحقاق حمد میشود تنزیه میکنم تنزیه لایق الله آنچه
خواست الله شد و آنچه نخواست نشد خدایا ای صاحب بخشش عیبی و کرامت کردن مؤمنان صاحب کل اختیار موسی و عیسی و
ابراهیم که تمام بجا آورد معبود ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و سایر فرزندزادگان ابراهیم نیست مستحق عبادتی مگر تو
تنزیه میکنم تنزیه تو از هر مقاربی با وجود اینکه آنچه شر دیدیم که علامات تست و بزرگی خود و آنچه طلب حاجت کردند از تو
بوسیله آن بعزت او و باینکه تو صاحب کل اختیار مردمانی خواهی ابقا میکنی ایشان را و خواهی افنا بالکلیه میکنی ایشان را تو بودی
پیش از هر چیز تو و تو بعد از هر چیز خواهی بود طلب میکنم از تو بنام تو که نگاه میداری بان آن حسام ملوبه را از اینکه ساقط
شود بر زمین مگر برخصت تو و بخواهش تو و بکلمهای تو که بر وجه تمام است و مقتضای آنها انا نهلکها نمیشود که زنده میکنی بآنها
زمینهای مرده را ایمادن کیا نکه پناه دهی بنده تو فلان کس را از شر آنچه فرود می آید از آسمان از قضا و قدر و آنچه بالا میرود بسوی
آن از اعمال خلایق و شر آنچه بیرون می آید از زمین مثل گیاه و آنچه فرو میرود در زمین مثل آب باران و سلام ما در رسول
و سپاس از الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اصل و کتب الیه و کتبا ایضا بخطه بسم الله و بالله و الی الله و کما
شاء الله و اعیذه بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملکوت الله هذا الکتاب من الله شفاء لفلان ابن فلان عبدک و
ابن عبدک و ابن امتک عبدی الله صلی الله علیه و آله شرح این عوذه دوم است هذا المکتوب من الله شفاء تا آخر جمله
خبر است و بمعنی جمله دعائیه است من الله متعلق بشفاء است یعنی و نوشت امام محمد باقر علیه السلام نیز بخط خود که
ابتدا میکنم بنام الله و بمدد الله و بسوی الله باین معنی که آنچه شروع در آن کنم بعد از توفیق نیز از قبضه قدرت او بیرون نمیرود تا آخر
آن فعل چنانچه خواست الله میشود و پناه میدهم فلان کس را به بزرگی الله و کمال قدرت الله و توانائی الله و کمال پادشاهی الله
این مکتوب شفا داد از جانب الله تعالی فلان کس پسر فلان بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو بنده الله تعالی درود کند الله
تعالی بر رسول او و آل او یازدهم اصل عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا لقیت السبع
فاقرأ فی وجهه آیة الکرسی و قل له عزمت علیک بعزیمة الله و عزیمة محمد صلی الله علیه و آله و عزیمة سلیمان بن داود علیهما
السلام و عزیمة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و الائمة الطاهرین من بعده فانه ینصرف عنک ان شاء الله قال
فخرجت فاذا السبع قد اعترض فعزمت علیه و قلت له الا تنحیت عن طریقنا و لم تؤذنا قال فنظرت الیه قد طأطأ رأسه و
ادخل ذنبه بین رجلیه و انصرف شرح عزمت بنقطه زای بانقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است العزیمة
بفتح عین و کسر زای مصدر باب ضرب قسم دادن بر کسی الا تنحیت استثناء از مقدر است بتقدیر لا اطلب منک شیئا
الا تنحیت یعنی روایتست از عبد الله بن یحیی کاهلی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون ملاقات کنی کردی
درنده چون شیر بخوان در روی او آیة الکرسی را که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و بگو قسم دادم بر تو بقسم الله با
باین معنی که ترا بالله قسم دادم و قسم محمد صلی الله علیه و آله و قسم سلیمان بن داود علیهما السلام و قسم

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام واما مان پاکیزه از رحمی که بعد از او نبد چه بد دستی که آن درنده
بر میگردد از تو بوسیله این اگر خواسته باشد والله تعالی عبد الله گفت پس بیرون آمدم پس ناگاه درنده بتحقیق سر راه
گرفت پس قسم دادم بر او و گفتم بمطلبم از تو مگر اینکه دور شوی از راه ما و آزار نکنی ما را عبد الله گفت پس نگاه کردم
بسوی آن درنده بر حالی که پایین انداخت سرش را و داخل کرد دم خود را در میان دو پای خود و برگشت دوازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال فی دبر الفریضة استودع الله العظیم الجلیل نفسی واهلی وولدی
من یعنینی امره استودع الله المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی واهلی ومالی وولدی ومن یعنینی امره
حف بجناح من اجنحة جبرئیل علیه السلام وحفظ فی نفسه واهله وماله شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
ششم باب القول عند الاصباح والامساء که باب چهل وهشتم است سیزدهم اصل رفعه قال من بات فی دار او بیت
وحده فلیقرأ آیة الکرسی ولیقل اللهم آنس وحشتی وآمن روعتی واعنی علی وحدتی شرح راوی بالا در سند الحدیث را
تا امامی که گفت هر که در شب واقع شود در سرایی یا در خانه تنهای خود پس باید بخواند آیة الکرسی را که مذکور شد در
شرح حدیث پنجم این باب را و باید که گوید خدایا انس ده وحشت مرا وایمن کن اضطراب مرا و سود کن مرا بر تنهایی من که تحمل
آن توانم کرد چهاردهم اصل عن بکیر قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی
الا اعلمک کلمات اذا وقعت فی ورطة او بلیة فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز وجل
یصرف بها عنک ما یشاء من انواع البلاء شرح بکیر بن اعین از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
پس امیر المؤمنین مرفوع و مبتدا است یقول خبر مبتدا است و حکایت حال ماضیه است چنانچه میگویند ان الله تعالی یقول کذا و
مجموع مبتدا و خبر کلام امام محمد باقر یا امام جعفر صادق است و تصریح بذکر او نشده الا اعلمک استفهام انکاری است و مراد
نیست که تعلیم میکنم یعنی روایت است از بکیر گفت شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام میگوید که گفت مرا رسول الله صلی
الله علیه وآله که ای علی تعلیم میکنم ترا چند کلمه چون واقع شدی در مهلکه که جان در خطر باشد یا در بلایی دیگر پس بگو ابتدا
می کنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمؤمنان است نیست پیچیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری
مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه است بزرگست چه بد دستی که الله عز وجل بر میگرداند بآن چند کلمه از تو آنچه اگر بخواهد
بر گرداند آنرا باین کلمات از جمله اقسام بلا باب پنجاه وهشتم اصل باب الدعاء عند قراءة القرآن شرح این باب
بیان دعاء است بعد از خواندن قرآن در این باب یک حدیث است اصل قال کان ابو عبد الله علیه السلام یدعو عند قراءة
کتاب الله عز وجل اللهم ربنا لک الحمد انت المتوحد بالقدرة والسلطان المتین ولک الحمد انت المتعالی بالعز والکبریاء
وفوق السماء السموات والعرش العظیم ربنا ولک الحمد انت المکتفی بعلمک والمحتاج الیک کل ذی علم ربنا ولک الحمد
یا منزل الآیات والذکر العظیم ربنا ولک الحمد بما علمتنا من الحکمة والقرآن العظیم المبین شرح ضمیر مستتر در قال
راجع به بکیر است که در سند حدیث سابق این باب مذکور شد و پس آن سند اینجا ملحوظ است لام در لک برای ملکیت است
و تقدیم ظرف افاده حصر میکند با این معنی که دیگران چون مستقل در قدرت بر فعلی که باعث استحقاق حمد شود نیستند
مالک حمد نیستند اگرچه مستحق حمد باشند انت المتوحد استینافی بیانی است برای توضیح اختصاص الله تعالی بما
بالکیت حمد المتین بغایت قوی و آن مرفوع و جر دوم است مثل آیت سوره الذاریات ذو القوة المتین با جر دو صفت
السلطان است العرش العظیم عبارت از مجموع جهان است یا عبارتست از قرآن است والمحتاج مرفوع است بعطف

بر المكتفي كل هر نوع و فاعل المحتاج اسم الآيات عبارتست از قدر مشترك ميان متشابهات و محكمات والذكر الحكيم
عبارتست از متشابهات قرآن كه اكثر احكام شرع مراد ازانها مستنبط است نزد امام زمان و معني ذكر بيان شد
در كتاب الحجة در شرح حديث اول باب ان اهل الذكر الذين امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة عليهم السلام كه باب بيستم است
والقرآن العظيم المبين عبارتست از محكمات قرآن كه صريح الدلالة است و احتمال نسخ در آنها نيست بما علمنا اشارتست
بقول الله تعالى الرحمن علم القرآن و در سورهٔ جمعه يعلمهم الكتاب والحكمة و تفسير حكمت بفهم و عقل گذشت در حديث دوازدهم
باب اول كتاب العقل و تفسير آن بمعرفت امام و اجتناب از كبائر گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث نوزدهم باب صد و
دوازدهم و معني مبين مي آيد در كتاب فضل القرآن در حديث بيستم باب چهاردهم يعني بكر بن كف كه امام جعفر صادق عليه السلام
چنين دعا ميكرد بعد از خواندن كتاب الله عز وجل يعني ختم قرآن كه خدايا اي صاحب كل اختيار ما مملوك تست و بس سپاس
بيان اين انكه تويي يكتاي بي همتا بقدرت سلطنت بغايت قوي و مملوك تست و بس سپاس بيان اين آنكه تويي بغايت بلند
مرتبه بي نيكي و تكبر و مسلط بر آسمانها و تخت پادشاهي بزرگ اي صاحب كل اختيار ما و مملوك تست و بس سپاس بيان
اين انكه تويي اكتفا كننده بعلم خود و محتاج بسوي تست هر صاحب علمي اشارتست باينكه استحقاق مردمان حمد را موقوفست
بر اختياري بودن فعل ايشان و آن موقوفست بر علم بنفع و فاعل لوم خصوصا علوم ضروريه كه اصل هر علمي است الله تعالى
است اي صاحب كل اختيار ما و مملوك تست و بس سپاس اي فرو فرستنده آيات قرآنيه و متشابهات قرآن اي صاحب كل
اختيار ما و مملوك تست و بس سپاس بآنچه تعليم كردي ما را كه درست كرداريست محكمات قرآن كه صريح كننده است حق را
از باطل اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا في تعليمه و اختصصتنا به قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا كان ذلك منا منك و فضلا
وجودا و لطفا بنا و رحمة لنا و امتنانا علينا من غير حول لنا و لا حيلة و لا قوة اللهم فحبب الينا حسن تلاوته و حفظ آياته
و ايمانا بمتشابهه و عملا بمحكمه و سببا في تأويله و هدى في تدبره و بصيرة بنوره شرح الرغبة بفتح راء بي نقطه و سكون غين
با نقطه و باء يك نقطه مصدر باب علم خواهش في تعليمه متعلق برغبتنا است الزغبة بفتح زاء با نقطه و سكون عين بي نقطه و باء يك نقطه
مصدر باب منع پر شدن رود خانه باب آب بنفعه متعلق برغبة است مشار اليه ذلك مصدر علمتنا و اختصصتنا است الحول بفتح
حاء بي نقطه و سكون واو مصدر باب نصر پيچيده شدن عزم كسي از كاري الحيلة بكسر حاء بي نقطه و سكون ياء تدبير خوب در كاري
القوة راستي و درستي عزم بر كاري فحبب جزاي اذا است و ذكر اللهم تكرار سابق است براي كمال تضرع و ايمانا بمتشابهه
اشارتست بآيت سورهٔ آل عمران والراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا مخفي نماند كه ظاهر سياق اينست كه
گويد و حفظ آياته و عملا بمحكمه و ايمانا بمتشابهه و سببا في تأويل متشابهه و چنين نگفته براي اشارت باينكه اگر امامي كه عالم
بتأويل جميع متشابهات است نباشد محكمات باطل ميشود چه آنها مشتمل است بر نهي از اختلاف از روي ظن و چاره در آن وقت
بغير پيروي ظن نخواهد بود چنانچه گفته در سورهٔ زمر تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم الى
ذكر الله و بيان شد در شرح حديث دوازدهم باب اول كتاب العقل پس امام چنانچه سبب تأويل متشابهات است سبب
تأويل محكمات نيز هست اگرچه حيثيت تأويل محكم غير حيثيت تأويل متشابه است يعني خدايا تو تعليم كردي ما را قرآن پيش از
خواهش ما در تعليم آن و بتوفيق خود ممتاز كردي ما را بقرآن پيش از پر شدن ما بنفع قرآن خدايا چون بود آن تعليم
و اختصاص عطاي از جانب تو و زيادتي نعمتي و كرمي و مهرباني با ما و بخشايشي براي ما و ابتداي نعمتي بر ما بي وسيله سعيي
عزم از ما و بي وسيله تدبير ما در تحصيل آن و بي وسيله قوت عزم ما بر آن خدايا پس محبوب كن نزد ما نيكي تلاوت

قرآنرا و نگاهداري آيات قرآنرا يا ان متشابه قرآن است يعني كه ميدانند بآنكه تاويل آن داخل غيب است و كسي
مثل وحي برسول و تعليم رسول اوصياي را و تعليم اوصياي رعيت را معلوم نميشود يا يعني سخن گفتن در تاويل
متشابه از روي علم چنانچه ايمن شوند شنوندگان آن از غلط در آن تاويل و عمل را بمحكم قرآن مثل سؤال اهل
الذكر در مجهولات و سپردن را از اسباب علم در تاويل قرآن مثل احاديث اهل الذكر و جوابهاي ايشان كه بغير تقيه
باشد و راست در فكر يعني در قرآن يعني خوب فكر در تاويلهاي آيه متشابهات را ديده و دل بروشني قرآن اين زد ميشود
برجمعي كه از كمال كجي نكرده كوردي دل الحاديث مرديه در كافي و مانند آن از كتب معتمد عليها را كه در تفسير آيات واقع
شده موافق سليقه خود نمي يابند و مع هذا از قول الله تعالى بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تاويله نداند در خود
منهم نميكنند و دوقتي كه بسيار شفقت كنند ميگويند راويان غلط نقل كرده اند و ضعفاي شيعه رحمهم الله كه اهل
تسليمند چنانچه مي آيد در حديث اول كتاب فضل القرآن در امثال اين اعتماد بر نقل مشايخ بيشتر از اعتماد بر ذهن خود
دارند زيرا كه خود را مكرر آزموده اند و غلط خود را معلوم كرده اند ليس در طلب هدي در تدبر و بصيرت ميشوند صل اللهم
وكما انزلته شفاء لاوليائك وشقاء على اعدائك وعمى على اهل معصيتك ونورا لاهل طاعتك اللهم فاجعله لنا حصنا
من عذابك وحرزا من غضبك وحاجزا عن معصيتك وعصمة من سخطك ودليلا على طاعتك ونورا يوم نلقاك نستضيء
به في خلقك ونجوز به على صراطك ونهتدي به الى جنتك شرح انزلته شفاء اشارتست بآيت سوره اسرائيل وننزل من
القرآن ما هو شفاء ونورا لاهل طاعتك اشارتست بآيت سوره شوري ولكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء من عبادنا
يعني خدايا و چنانچه نازل كردي قرآنرا راحت براي دوستان تو و رنج بر دشمنان تو و كوري دل بر اهل معصيت تو و روشني
دل براي اهل طاعت تو خدايا پس بگردان قرآنرا براي ما حصاري كه نگاهدارد از عذاب تو و پناهي كه نگاهدارد از غضب تو
و مانعي كه دور كند از معصيت تو در كبيره با اصرار و نگاهدارنده از كبيره يا اصرار در صغيره كه موجب نارضائيست و راهنما
بر طاعت تو و روشني در روزي كه ملاقات ميكنيم با تو كه در كمال روشني شويم بآن در ميان اهل عرصات و گذر كنيم بآن از
صراط تو و راه يابيم بآن بسوي بهشت تو اصل اللهم انا نعوذ بك من الشقوة في حمله والعمى عن عمله والجور عن حكمه والعلو عن
قصده والتقصير دون حقه اللهم احمل عنا ثقله واوجب لنا اجره واوزعنا شكره واجعلنا نراعيه ونحفظه اللهم اجعلنا نتبع
حلاله ونجتنب حرامه ونقيم حدوده ونؤدي فرائضه شرح خدايا بدرستي كه ما پناه ميگيريم بتو از ناعاقبت بخيري در برداشتن
قرآن يا يعني كه غير آنكه در برداشتن آن نباشد چنانچه گفته كمثل الحمار يحمل اسفارا چه حمار را در برداشتن اسفار محض آزار است
نفعي نيست اصلا و پناه ميگيريم بتو از غافل شدن از حكم قرآن كه مقتضي علم است و از بيرون رفتن از جاده مستقيم حكم قرآن
و از تجاوز نارضا نه روي آن و از كوتاهي نرسيده بآنچه لايق آنست خدايا بردار از ما سنگيني عمل بقرآنرا و تمامت كن براي ما ثواب
عمل بقرآنرا و تقسيم كن بر اعضاي ما شكر قرآنرا و بگردان ما را بروشي كه مراعات كنيم قرآنرا و نگاهداري كنيم قرآنرا خدايا بگردان
ما را بروشي كه پيش داريم حلال قرآنرا و احتراز كنيم از حرام قرآن و بر پا داريم قراردادهاي قرآنرا و بجا آوريم چيزي چند كه واجب
و لازم است در قرآن اصل اللهم ارزقنا حلاوة في تلاوته ونشاطا في قيامه ووجلا في ترتيله وقوة في استعماله في آناء الليل
والنهار اللهم واشفنا من النوم باليسير وايقظنا في ساعة الليل من رقاد الراقدين ونبهنا عند الاحايين التي يستجاب
فيها الدعاء من سنة الوسنانين شرح الآناء جمع آني بكسر و فتح همزه و فتح نون و الف و بفتح همزه و فتح نون و الف
ساعتها اشفنا بصيغه امر معتل اللام يائي باب ضرب است اضافه در ساعة الليل براي عهد خارجيست و اشارتست

باول تلث آخر شب چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم با اشارتست بسحر که مذکور است در سوره حج و
بالاسحار هم یستغفرون و بیان میشود در کتاب الصلوه در شرح حدیث شانزدهم باب الصلوه باب السجود و التسبیح و الدعا
فیه الانباه بنون و با یکنقط و ها مصدر باب افعال بهوش آوردن بهوش ماخوذ است از نبه بضم نون و سکون با بمعنی
فطانت الاحایین جمع احیان جمع حین بمعنی وقتی که معین شده باشد برای چیزی السنة بکسر سین و فتح نون بهوشی
خواه از قبیل کودنی باشد و خواه از مرضی باشد و خواه از سنگینی بعد از بیدار شدن از خواب یا پیش از خواب باشد یعنی
خدایا روزی کن ما را الذتی در خواندن قرآن و جلدی در شب خیزی برای قرآن و ترسیدن از شرده خواندن قرآن و تنوعی
در کار فرمودن قرآن در ساعات شب و روز خدایا و تسلی ما را از جمله خواب باندک و بیدار کن ما را در ساعت شب که افضل ساعات
است از خواب خواب کنندگان و بهوش آور ما را نزد اوقاتی که مستجاب میشود در آنها دعا از بهوشی بهوشان خواه در آن اوقات
در روز باشد و خواه در شب متن اللهم اجعل لقلوبنا ذكاء عند عجائبه التي لا تنقضي و لذاذة عند ترديده و عبرة عند ترجيعه
و نفعا بينا عند استفهامه اللهم انا نعوذ بك من تخلفه في قلوبنا و توسده عند رقادنا و نبذه وراء ظهورنا و نعوذ بك من
قساوة قلوبنا لما به وعظتنا شرح الذكا بفتح ذال با نقطه و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب علم حسن تیزی
فهم اللذاذة بفتح و لام و دو دال با نقطه مصدر باب نصر چیزی را خوش لذت یافتن الترديد مبالغه رد برگردانیدن چیزی
چند بار مثل اینکه کسی یک سوره را ده بار بخواند العبرة بفتح عین بی نقطه و سکون با یکنقط و را بی نقطه اشک در ادن چشم
الترجيع برای بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را برگردانیده کردن مثل اینکه کسی از یاد آخرت غافل گردیده باشد
و قرآن او را برگردانیده او را از آن غفلت کنند و مشتق است از رجع بفتح را و سکون جیم مصدر باب ضرب بمعنی برگردانیدن ترجیعه
اضافه مصدر بمفعول است و بیان این می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم و سیزدهم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت
الحسن است استفهامه اضافه مصدر بمفعول است التخلف بخا با نقطه و فا مصدر باب تفعل ضد تقدم مثل اینکه قرآن در دل کسی موخر
شود و کتب دیگر مقدم شود و بخلفه اضافه مصدر بفاعل است التوسد بکسر سین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب تفعل چیزی را
بر زیر سر خود کردن در وقت خوابیدن ماخوذ است از وساده بفتح و ضم و کسر واو بمعنی مخده توسده اضافه مصدر بمفعول است
توسد قرآن کنایه است از اینکه قرآن باعث بیداری کسی نشود در شب چه وساده باعث بیداری کسی نمیباشد بلکه از
اسباب طول خواب است پس میتواند بود که کنایت از این باشد که قرآن باعث طول باشد بنا بر اعتماد بر ظاهر اینکه نوم عالم بهتر است
از عبادت جاهل الرقاد بضم را بی نقطه خواب شب یا خواب مطلقا یعنی خدایا بگردان برای دلهای ما زیرکی نزد اسلوبهای
غریب قرآن که آخر نمیشود نکتهای آنها مثل اینکه در سوره یونس گفته الذین آمنوا و کانوا یتقون چرا نگفته الذین آمنوا و اتقوا
و مذکور شده در کتاب الحجه در شرح حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل است فی الولایه
و التذاذی نزد تکریر ما قرآن را و اشک دادن چشمی نزد ترجیع دیگری قرآن را و نفعی که ظاهر باشد نزد استعلام معجزهای او
قرآن خدایا بتو پناه میگیریم از تاخر قرآن در دلهای ما و بالش خود کردن قرآن نزد خواب شب ما و انداختن قرآن
در پس پشتهای ما و پناه میگیریم بتو از نرم نشدن دلهای ما برای آنچه بآن وعظ کرده ما را از قرآن متن اللهم انفعنا بما صرفت
فيه من الآيات و ذكرنا بما ضربت فيه من المثلات و كفر عنا بتاويله السيئات و ضاعف لنا به جزاء في الحسنات و ارفعنا به
ثوابا في الدرجات و لقنا به البشرى بعد الممات شرح ما موصوله است و عاید آن محذوفست چه حرف بتقدیر صرفته است
ضمیر فیه راجع بقرآن است من تبعیضیه است و تصریف آیات مذکور است در سوره انعام انظر کیف نصرف الآیات ثم هم

يصدفون ودر آن سوره انظر نصرف الآيات لعلهم يفقهون ودر آن سوره وكذلك نصرف الآيات وليقولوا
درست ولنبينه لقوم يعلمون ودر سوره احقاف ولقد اهلكنا ما حولكم من القرى وصرفنا الآيات لعلهم يرجعون
التصريف تغيير خواه بتكرير يك مضمون بتقريرات مختلفه چنانچه در آيات محكمات ناهيه از بيرون بطن شده وخواه بعدول از
مقتضاى ظاهر مثل آنچه مذكور شد در شرح فقرات سابقه براين فقرات وخواه بعدول از موافقت آيتى ديگر مثل اينكه در
سوره انعام يكجا گفته قل أرأيتكم ودر ديگرى گفته قل أرأيتم ودر ديگرى گفته قل أرأيتكم وخواه بعدول از موافقت صدر
آيت مثل اينكه در سوره انعام گفته ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء وموافق ظاهر سابق
اينست كه گويد وما عليهم من حسابك من شيء مفسران در امثال اينها تغافل ميكنند وساكت ميشوند از نكته واگر دنا درى
سخن گويند بظن خود ميگويند با آنكه پيروى راسخان در علم كرده باشند وآن نامعقول است واظهر اينست كه اين تغيير معنى
برهانى واضح وحجتى لايحست براينكه قرآن آشناى فهم رعيت نيست وقيم قرآن امام عالم بتصريف وجميع متشابهات است پس
هركه تصديق بامام كرد منتفع شد بتصريف آيات والامثلات بفتح ميم وفتح ثاء سه نقطه جمع مثل يعنى تشبيه عجيب
مانند آنچه در سوره عنكبوت وسوره جمعه است تاويل اشارتست بآيت سوره آل عمران وما يعلم تاويله الا الله تا آخر وبيان
شد در حديث اول باب هفدهم كتاب الايمان والكفر ضمير بهم سه جا راجع بقرآنست يا راجع بتاويل است نصب تو ابنيه
از نسبت دارفعنا است لقنا بفتح لام وكسر قاف مشدده وتخفيف نون ضمير متكلم مع الغير بصيغه امر حاضر مثل اللام
يائى باب تفعيلست يعنى خدايا بهره مند كن ما را بوسيله آنچه تعبير داديم آنرا در قرآن از جمله آيات وياد وحو كن ما را
بوسيله آنچه رديف قرآن از جمله مثلها وبنظر فكر از ما بوسيله تاويل قرآن يعنى تاويل متشابه قرآن كه ماخوذ است از
بتوسط وحى برسول تو كتابها آنرا ومضاعف كن براى ما بوسيله قرآن اعمال حسنه را وبلند كن ما را بوسيله قرآن باعتبار
ثواب در بابهاى مراتب جنت وبرخوردار ما را بوسيله قرآن نويد بعد از مردن اصل اللهم اجعله زادا تقوينا به في الموقف
وفي الوقوف بين يديك وطريقا واضحا نسلك به اليك وعلما نافعا نشكر به نعمائك وتخشعا صادقا نسبح به اسمائك
اللهم شرح تقوينا بياء دو نقطه در پاين ساكن بصيغه مضارع معلوم مخاطب مثل العيتق واللام باب تفعيل است يا
بتاء دو نقطه در بالا مضموم از باب نصر است النعماء بفتح نون والف ممدوده وسكون عين نعمت ومراد ائمه هدى نعمتهاست كه
امام زمان باشد اسماء عبارت از صفات ذات وصفات فعل الله تعالى است يا عبارت از ائمه هدى است چنانچه گذشت
در حديث چهارم باب بيست وسيوم كتاب التوحيد كه باب النوادر است نحن والله الاسماء الحسنى يعنى خدايا بگردان
قرآنرا براى ما توشه كه قوت دهى ما را بآن توشه در عرصات قيامت پيش از شروع در حساب ومورد وقت ايستادن نزد تو براى
حساب ومگردان قرآنرا راههاى آشكارا كه روانه شويم بوسيله آن راه بسوى رضاى تو وبگردان قرآنرا براى ما وسيله دانش
بهره رسا كه شكر كنيم بوسيله آن دانش نعمت ترا ووسيله فروتنى بى ساختگى كه تنزيه كنيم از نقص وقبيح يا از جهل ومعصيت
بوسيله آن فروتنى نامهاى ترا خدايا مخفى نماند كه فروتنى بى ساختگى عبارت از اينست كه در اسماى الهى تجاوز از قرآن
نكنيم وبخود راه سخن در آنها نگوئيم چنانچه گذشت در باب دهم كتاب التوحيد كه باب النهى عن الصفة بغير ما وصف
به نفسه جل وتعالى است ومراد اينست كه تسبيح اسماء الهى بعض صفات ذاتست وبعض صفات فعل چنانچه گذشت در
باب دوازدهم وسيزدهم وچهاردهم كتاب التوحيد وآن فروتنى بى ساختگى نميشود بلكه آنچه بآن حاصل شود
الحاد در اسماء است مخفى نماند كه اين تقرير بنابر اين است وقف بر اللهم است وميتواند بود كه وقف بر اسمائك نكنيم و

واللهم متعلق بتعلیل آینده باشد اصل فانك لمعززت به علینا الحجة فقطعت به عذرنا واصطنعت به عندنا نعماً قصر
عنها شکرنا شرح فا برای تعلیل است واز قبیل تعلیل چیزی بر برهان آنست ومقصود ذکر برهان آنست که تسبیح اسماء
الهی بی تخشع صادق نمیشود وجمله قطعت استینافیه بیانی است ومیتواند بود که نعت حجة باشد وتذکیر ضمیر باعتبار آن باشد
که حجت عبارت از امام عالم بجمیع احکام باشد یعنی زیرا که بدرستی که تو فرا گرفتی بقرآن بر ما برهانی که خود را لی نکنیم بیان
این آنکه بونیکی بوسیله قرآن علم ما را دیر بهی ظن ونحو در آن دساخی بوسیله دلالت قرآن نزد ما نعتی راکه امام عالم
بجمیع محتاج الیه در اسماء الهی وغیر آن باشد که کوتاه شد از آن نعمت شکر ما یعنی که ما از عهده شکر آن نعمت بد
بیرون نمی آییم مخفی نماند که هر امامی از اوصیای رسول محتاج است بامام سابق بر او تا تعلیم او کند وشکر آن بر او واجب است
اصل اللهم اجعله لنا ولیاً یثبتنا من الزلل ودلیلاً یهدینا لصالح العمل وعوناً وهادیاً یقومنا من المیل وعوناً یقوینا
من الملل حتی یبلغ بنا افضل الامل شرح یثبتنا بثاء سه نقطه وبا یکنقطه ونا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب
باب تفعیل یا باب افعال است التثبیت والاثبات پا بر جا کردن وتعدیه آن بمن برای تضمین معنی حفظ است ودر بعضی
قیاس است نظایر آن در نسخ وعوناً اینجا نیز هست وظاهر اینست که از تحریف کاتبان باشد یقومنا بقاف بصیغه مضارع
باب تفعیل است المیل بفتح میم وفتح یا دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب کجی راست در چیزی یقوینا بقاف ویا دو نقطه
در پایین بصیغه مضارع باب تفعیل است الملل بفتح میم وفتح لام مصدر باب علم دلگیری وسستی عزم از کاری باء در بنا
برای تعدیه است یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما کارسازی که پا بر جا ومحفوظ دارد ما را از لغزش در فکر ودر عمل و
برهانی که رساند ما را به بی عیب از جمله عملها وراهنمائی که راست دارد وحفظ کند ما را از اینکه در ما راسخ شود کجی ومدد
کاری که قوت عزم دهد وحفظ کند ما را از سستی عزم از حق تا رساند قرآن ما را به بهترین آرزو که بهشت رضوان است
اصل اللهم اجعله لنا شافعاً یوم اللقاء وسلاحاً یوم الارتقاء وحجیجاً یوم القضاء ونوراً یوم الظلماء یوم لا ارض ولا
سماء یوم یجزی کل ساع بما سعی شرح یوم عبارت از وقت است خواه در روز وخواه در شب اللقاء بکسر لام والف ممدوده مصدر
باب مفاعله برخوردن ومراد اینجا مرگ است موافق من کره لقاء الله کره الله لقاءه ومیتواند بود که مراد حضور در دیوان
بزرگ الهی در روز قیامت باشد السلاح بکسر سین بی نقطه یراق که بآن دفع ضرر دشمن شود الارتقاء براء بی نقطه وقاف
والف ممدوده مصدر باب افتعال بالا رفتن ومراد اینجا بیرون رفتن از قبر است در روز حشر یا مراد بلند شدن در
تابوت است وذکر سلاح با ارتقا مبنی بر اینست که در آن وقت ملائکه عذاب همراه ملائکه رحمت باستقبال می آیند تا کدام
از ایشان بی نصیب خود برگردند الحجیج بفتح حاء بی نقطه وکسر جیم وسکون یاء دو نقطه در پایین وجیم بصیغه فعیل بمعنی فاعل
باب نصر که برای غلبه در وقت مغالبه است غالب شونده بحجت بر خصم وابن اثیر گفته در کتاب نهایه وفی حدیث الدجال ان یخرج وانا
فیکم فانا حجیجه ای محاجه ومغالبه باظهار الحجة علیه والحجة الدلیل والبرهان یقال حاججته حجاجاً ومحاجة فانا محاج وحجیج
فعیل بمعنی فاعل واین محل تامل است القضاء بفتح قاف وضاد بانقطه والف ممدوده دیوان کردن ومراد اینجا دیوان کردن
بزرگ الله تعالی که در روز قیامت است الظلماء بفتح ظاء بانقطه وسکون لام والف ممدوده تاریک شدن یوم دویم لا
ارض ولا سماء ومضاف بجمله است ولا برای نفی جنس است ومراد اینست که نه روی زمین نمودار است ونه روی آسمان
نزد منافقان وکافران در روز قیامت از کمال تاریکی مقام ایشان یوم در یوم یجزی نیز مضاف بجمله است ما در بما سعی
مصدریه است یا موصوله است عائد محذوف بتقدیر بما سعی له وبر هر تقدیر اشارتست بآیات سورة النجم وان لیس للانسان

الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما شفاعت کننده در دفع اهانت
دیرانی که بآن دفع ضرر میکنند آنکه عذاب میکنیم در وقت بالا رفتن و غالب بجهد در روز دیوان بزرگ قیامت و در روشنی در وقت
تاریکی وقت الکثر عرصات قیامت وقتی که پیدا نیست زمین و پیدا نیست آسمان از کمال تاریکی و وقتی که جزا داده میشود
هر سعی کننده بوسیله سعی خود اصل اللهم اجعله لنا ریّا یوم الظمأ و فوزا یوم الجزاء من نار حامیة قلیلة البقیا علی من
بها اصطلی و بحرها تلظی اللهم اجعله لنا برهانا علی رؤس الملا یوم یجمع فیه اهل الارض و اهل السماء اللهم ارزقنا
منازل الشهداء و عیش السعداء و مرافقة الانبیاء انک سمیع الدعاء شرح الری بکسر و فتح راء بی نقطه و تشدید یاء
مصدر معتل اللام العین و ادی و معتل اللام یائی باب علم سیراب شدن الظمأ بفتح ظاء با نقطه و الف ممدوده مصدر
مهموز اللام باب نصر علم غایت تشنگی و بکسر ظاء و کاهی مضموم نیز میباشد جمع ظمآن بفتح ظاء و سکون میم و همزه و
الف و نون تشنگان من نار متعلق بالجزاء است یا متعلق بهر یک از ریّا و فوزا است بتضمین معنی حفظ الحامیه بیاء
دو نقطه در پایین غضبناک و اینجا کنایت از شدّت است البقیا بضم با یک نقطه و سکون قاف و یاء دو نقطه در
پایین و الف مقصوره اسم ابقاء مصدر باب افعال اصطلی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است واو در و بحرها حالیه
است و عامل آن اصطلی است تلظی بصیغه مضارع غائبه باب تفعل است یکتا صورت شعله الملاء بکسر میم و تخفیف لام و الف
ممدوده جمع ملا بفتح میم و فتح لام و همزه جماعتها ذکر روس با ملا کنایت از کمال ظهور چنانچه آفتاب در وقتی که سمت الرأس
باشد کمال ظهور دارد فی دو فقره برای تعلیل است و ضمیر راجع بقرآن است و یوم مضاف الیه یوم خالی از عاید بآن میباشد
یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما وسیله سیرابی در روز کمال تشنگی اشقیاء و وسیله رسیدن بمطلوب در روز جزا
اشقیاء از آتشی که غضبناک است بر اشقیاء که کم ابقاء میکند بر کسی که بآن خود را گرم کرده بر حالی که آن آتش باشد
که بحرارت خود زبانه میکشد احتراز است از حال ورود سعداء با آن آتش چنانچه گفته در سورة مریم و ان منکم الا واردها و
اشارتست باینکه در وقت اصطلاء اشقیاء زبانه میکشد یا گرمی خود خدایا بگردان قرآن را برای ما حجتی بر سرهای جماعت
در روزی که جمع میکنی برای قرآن تا ظاهر شود که که عمل بآن کرده و که نکرده اهل زمین را و اهل آسمان را در عرصه قیامت تا
دیوان بزرگ خدایا روزی کن ما را مراتب کواهان اعمال خلائق که ائمه معصومین باشند و زندگانی نیکبختی که عاقبت
بخیر شود و همراهی پیغمبران بدرستیکه تو شنوای دعاهای مؤمنانی باب پنجاه و نهم اصل باب الدعاء فی حفظ
القرآن شرح این باب بیان دعا است بحفظ قرآن در این باب چهار حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول اللهم انی اسألک ولم یسأل العباد مثلک اسألک بحق
محمد نبیک و رسولک و ابراهیم خلیلک و صفیک و موسی کلیمک و نجیک و عیسی کلمتک و روحک شرح روایت است
از عبد الله بن سنان از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگوئی خدایا بدرستی که من طلب میکنم
از تو و طلب نکردند بندگان از کسی دیگر که مثل تو باشد طلب میکنم بحق محمد پیغمبر تو و فرستاده تو و بحق ابراهیم دوست
دوستی تو و برگزیده تو و بحق موسی همزبان تو و همراز تو و بحق عیسی مصداق کلمه تو که زمین را خالی از خلیفه خود
نگذاری و باعث زندگی خلائق که تو با ایشان دادی در آن زمان اشارتست باینکه اگر زمانی خالی از امام باشد همه
میمیرند بموت ظاهری یا همه گمراه میشوند بموت حقیقی اصل و اسألک بصحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل
عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و بکل وحی اوحیته و قضاء امضیته و حق قضیته و غنی اغنیته و ضال هدیته

وسائل اعطیته شرح الوحي بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه مصدر باب ضرب شناسانیدن پنهان کلامی است که الله تعالی
تعلیم کند کسی را بی توسط بشری دیگر مقصود اینجا از جهت الشان کتاب آدم و نوح است یعنی و طلب میکنم از تو بوسیله
صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و بوسیله هر شناسانیدنی که شناسانیدن
کردی آنرا و روزی رسانیدی یا سوی پیغمبری یا وصیی و هر حکمی که امضا کردی آنرا در شبهای قدر در کتاب محو و اثبات چنانچه
گفته در سوره رعد لکل اجل کتاب بیان شده مضاد در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه
في ليلة القدر و تفسيرها است که لا يستطيعون امضاء شيء منه حتى يؤمروا في ليالي القدر كيف يصنعون و هر مضمونی بکار آمده
که حکم کردی آنرا در قرآن و مانند آن و هر نیازی که بی نیاز کردی آنرا و هر نادانی که راه نمودی او را اشارتست بقول الله تعالی
در سوره والضحی و وجدک ضالا فهدی و وجدک عائلا فاغنی و هر خواهانی که دادی او را مطلب او اصل و اسالك
باسمك الذي وضعته على الليل فاظلم و باسمك الذي وضعته على النهار فاستنار و باسمك الذي وضعته على الارض
فاستقرت و دعمت به السموات فاستقلت و وضعته على الجبال فرست و باسمك الذي بثثت به الارزاق و اسالك
باسمك الذي تحيي به الموتى و اسالك بمعاقد العز من عرشك و منتهى الرحمة من كتابك شرح مراد باسمك اینجا هر اسم است
یعنی تدبیر کننده هر ممکن برعایت حکمت در آن مثل تخصیص بعض اجزای همه چیزی که متصل و متشابه الاجزا است در تمام
حقیقت بحالتی و بعضی دیگر را بحالتی دیگر چنانچه زمان متصل متشابه الاجزاست و بعض آن شب است در روی زمین با غروب
آفتاب و بعض دیگر آن روز است با طلوع آفتاب و عکس نیست و توضیح این شده در احادیث باب اول کتاب التوحید الوضع
گذاشتن مراد اینجا گماشتن و دعمت بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب منع است الاستقرار
سکون و در پایین بودن و مراد اینجا معنی دوم است الاستقلال بلند شدن مرغ در پرواز و مانند آن و رست براء بی نقطه
و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غائبه معتل اللام واوی باب نصر است بثثت بباء یک نقطه و دو ثاء سه نقطه بصیغه ماضی
مخاطب معلوم باب نصر و ضرب است المعاقد بفتح میم و عین بی نقطه و کسر قاف و دال بی نقطه جمع معقد بفتح میم و سکون
عین و کسر قاف بصیغه اسم مکان باب ضرب موضع بستن من هر دو بجا برای تبعیض است عرش در اصل یعنی تخت حکومت پادشاهی
است و اینجا عبارتست از قرآن باعتبار اینکه حکومت الهی به محکمات آن ظاهر است و معاقد العز عبارتست از آیات محکمات
که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی علم و اهل علم صریح شده باعتبار اینکه از آنها معلوم میشود که الله تعالی عزیز
حکیم است باین معنی که بی مانند است و راضی بخود رائی خود رایان و پیروان ظن نیست یا باعتبار اینکه آنها بمنزله است و
ساق است در وجوب پیروی چنانچه گفته در سوره الزمر بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه یا باعتبار
اینکه از آنها ظاهر میشود عزت ائمه هدی که عالمان بجمیع احکام شرعیه اند و ابن اثیر در نهایه گفته و في حديث الدعاء
اسالك بمعاقد العز من عرشك اي بالخصال التي استحق بها العرش العز او بمواضع انعقادها منه و حقيقته بعز عرشك
و اصحاب ابي حنيفة يكرهون هذا اللفظ من الدعاء انتهى منتهى الرحمة امام عالم بجميع احكام الهيه چنانچه گفته در سوره
آل عمران وهب لنا من لدنك رحمة و در سوره اعراف و رحمتي وسعت كل شيء و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و
سیوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است منتهی بصیغه اسم المکان است مکان باب افتعال است
یعنی آنچه موضع رسیدن علم کسی با آن باشد کتاب عبارت از قرآن است باعتبار متشابهات آن منتهى الرحمة من
کتابک عبارتست از مجموع معلم متشابهات قرآن که امام زمان بعلم آن رسیده در شبهای قدر و مانند آنها و

این منافات ندارد با اینکه علم امام بمعانی متشابهات سال بسال زیاد شود بقدر حاجت رعیت یعنی و طلب میکنم از تو بوسیله
رعایت حکمت تو که گماشتی آنرا بر جزئی از زمان که شب است پس تاریک شد با غروب آفتاب و بوسیله رعایت حکمت تو
که گماشتی آنرا بر روز پس روشن شد با طلوع آفتاب و برعایت حکمت تو که گماشتی آنرا بر زمین پس در پا ایستاده شد و
ستون دادی بآن اسم آسمانها را یا بمعنی که بآسمانها گفتی که در بالا باش پس آسمانها در بالا شد و گماشتی آنرا بر کوهها
پس ساکن شد و مخفی نماند که اگر هوا و آب دریای محیط بر زمین دور کوهها را نمیداشت آنها ساکن نمیبود و زمین را ساکن
نمیکرد پس عموم تکرار اسمک در این فقرات برای آنست که این فقرات برای نظام اجسام فوق و مرکز عالم است و جانبها
و ظاهر این آنست که آتش محلی علیحده که عنصر کلی آن در آن باشد نداشته باشد و میتواند بود که چون کره طام
نیست اشارت بآن نشده باشد و مؤید احتمال اول است آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و سیوم باب التعقیب
والدعاء که بابی بود دوم است که و سد الهواء بالسماء و بوسیله رعایت حکمت تو که پراکنده کردی بآن روزیهای حیوانات را
که پراکنده اند در شهرها و صحراها و کوهها و دریاها و مانند آنها و طلب میکنم از تو بوسیله رعایت حکمت تو که زنده می کنی
بآن اموات را و طلب میکنم از تو بوسیله آیاتی که مواضع بستن عزتست از جمله قرآن تو تا آخر آنچه بآن رسیده علم ما
خواهد جمله کتاب تو اصل أسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وان ترزقني حفظ القرآن واصناف العلم وان تثبتها
في قلبي وسمعي وبصري وان تخالط بها لحمي ودمي وعظامي ومخي وتستعمل بها ليلي ونهاري برحمتك وقدرتك فانه لا حول
ولا قوة الا بك يا حي يا قيوم شرح اصناف مجرور و معطوف بر القرآن است مراد بعلم مفید علم است و آن عبارتست از
محکمات قرآن که بعبارتهای گوناگون مذکور شده با در تخالط بها برای تعدیه است و میتواند بود که برای آلت باشد چنانچه در
تستعمل بها است و مخالطه لحم و مانند آن عبارت از کمال بصارت صاحب آنها باشد یعنی طلب میکنم از تو اینکه درود کنی
بر محمد و اهل بیت محمد و اینکه روزی کنی مرا نگاهداری قرآن و اقسام آیات محکمات قرآن را و اینکه پا برجا کنی آن آیات را
در دل من و گوش من و چشم من و اینکه آمیخته کنی آن آیات را با گوشت من و خون من و استخوانهای من و مغز من بآن معنی
که در بدن من جزئی نباشد که امتناع از آیات محکمات داشته باشد و بکار داری بآن آیات شب مرا و روز مرا بوسیله رحمت
تو و قدرت تو چه بدرستیکه نیست گشتنی از کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله یاری تو ای
زنده ای ایستاده بکار خلائق تو دوم اصل قال وفي حديث آخر زيادة واسألك باسمك الذي دعاك به عبادك الذين
استجبت لهم وانبياؤك فغفرت لهم ورحمتهم واسألك بكل اسم انزلته في كتبك وباسمك الذي استقر به عرشك و
باسمك الواحد الاحد الفرد الوتر المتعال الذي يملأ الاركان كلها الطاهر المطهر المبارك المقدس الحي القيوم نور
السموات والارض الرحمن الرحيم الكبير المتعال وكتابك المنزل بالحق وكلماتك التامات وبنورك التام وبعظمتك و
اركانك شرح زیاده مرفوع و مضاف بمجموع تا بعد چه آن مجموع در حکم اسم است چون مراد لفظ است و موضع این
زیاده بعد از منتهی الرحمة من کتابک و پیش از اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد است و انبیاؤک عطفست بر عبادک
تفسیر مراد بعرش اینجا کتاب الهی است یا مراد مجموع مخلوقات است و مراد بیا که باعث استوار عرش است حقست چنانچه گفته است
انزلناه بالحق و گفته ما خلقناهما الا بالحق اسم درو باسمک الواحد عبارت از ذاتست مراد بارکان دوازده رکن
چنانچه بیان شده در کتاب التوحید در حدیث اول باب حدوث الاسماء که سه اسم الهی ظاهر است و هر اسمی را
چهار رکن است و منسوب بهر رکنی سی اسم است مراد بپر کردن رکن بودن با هر یکی از سی اسم منسوب بآن رکن است

الطاهر و نظائر آن منصوب و جمله تفصیل ارکان است و الارض تقدیره نور الارض است و در کوفی علی محمد حسن حسین
مجموع ارکان دوازده میشود و کتابت عطف است بر کل اسم و کلمات عبارت از ائمه است و نور عبارت از امام زمان است
یعنی عبدالله بن سنان گفت که در حدیثی دیگر است از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی آن غیر ابان بن تغلب است
بیادی آن یکی و طلب میکنم از تو بنام تو که خواندند ترا بآن بندگان تو که مستجاب کردی دعا را برای ایشان و پیغمبران تو پس
آمرزیدی لغزشها را برای ایشان و رحم کردی ایشان را و طلب میکنم از تو بهر نامی که فرو فرستادی آنرا در کتابهای خود و
بنام تو که قرار گرفت بآن تخت پادشاهی تو و بنام تو پنهان تو که یکیست بی جزو و قرین است جداگانه از مخلوقین خود است
یکتا است بغایت بلند مرتبه است آنکس که پر کرده دوازده رکن را بهمگی آنها که یا کبره است و یا کبری دیگر است مسمی باسما
کمالیه است چنانچه گفته من بعدک من فی النار بغایت منزه است زنده است ایستادگی کننده بکار خلایق است هادی اهل
آسمانها است و هادی اهل زمین است عالم است عالم است مهربان بمومنان است بزرگ بغایت بلند مرتبه است طلب میکنم
از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شده بحق و ائمه تو که تمام در شروط امامت اند و هادی تو که تمام در شرط امامت است و بزرگی تو
یعنی ترا هم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را و اسماء دوازده گانه اسمای تو سیوم فصل و قال فی حدیث آخر قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من اراد ان یوعیه الله عز و جل القرآن و العلم فلیکتب هذا الدعاء فی اناء نظیف بعسل ماذی ثم یغسله
بماء المطر قبل ان یمس الارض و یشربه ثلثة ایام علی الریق فانه یحفظ ذلک ان شاء الله شرح الماذی بالفتح و الذال بالنقطه
و تشدید یاء عسل سفید تازه و عسل صاف و عسل خوب هر یک از یغسله و یشربه مجزوم است یعنی و عبدالله بن سنان
گفت در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی آن غیر راوی حدیث سابق است اینکه گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که خواسته باشد که حافظ کند او را الله عز و جل قرآن و علم یعنی قرآن اصل یاد که نویسد این دعا را
کمذکور شد در حدیث اول و در حدیث اول دوم بنزد ظرف پاکیزه بعسل سفید تازه بعد از آن بشوید آنرا باب باران
پیش از آنکه ملاقات کند آن آب باران زمین را و آشامد آنرا سه روز ناشتا چه بدرستی که آنکس حافظ میشود آنرا اگر خدا
شد اگر خواسته باشد الله تعالی چهارم فصل رفعه الی امیر المومنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اعلمک دعاء لا تنسی القرآن قل اللهم ارحمنی بترک معاصیک ابدا ما ابقیتنی و ارحمنی من تکلف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن
المنظر فیما یرضیک عنی و الزمنی حفظ کتابک کما علمتنی و ارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی اللهم نور بکتابک
بصری و اشرح به صدری و فرح به قلبی و اطلق به لسانی و استعمل به بدنی و قونی علی ذلک و اعنی علیه انه لا معین علیه الا
لا اله الا انت شرح لا تنسی بتقدیر لئلا تنسی است و حذف حرف جر از ان و ان قیاسی است پس بتقدیر لان لا تنسی است و
میتواند بود که لا تنسی بتقدیر لا تنسی معه باشد و جمله نعت دعاء باشد یعنی راوی بالاخره سند روایت را تا امیر المومنین علیه
السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم میکنم ترا دعائی برای اینکه فراموش نکنی قرآن را بگو خدایا رحم کن مرا
مرا بتوفیق ترک معاصی تو همیشه چندانکه باقی داری مرا و رحم کن و نگاه دار مرا از تعب کشیدن آنچه در کار و ضرور نیست
مرا و روزی کن مرا خوبی نظر در آنچه راضی میکند ترا از من و الزام کن مرا نگاه داری کتاب خود چنانچه تعلیم کردی مرا و روزی
کن مرا اینکه بخوانم کتاب ترا بر آن روش که راضی میکند ترا از من خدایا روشن کن بکتاب تو چشم مرا و فراخ کن بکتاب تو سینه
مرا و خوشحال کن بکتاب تو دل مرا و روان کن بکتاب تو زبان مرا و بکار در آور بکتاب تو بدن مرا و توانائی ده مرا بر آنچه گفتم
و مدد کن مرا بر آنچه گفتم بدرستی که نیست مددکاری بر آنچه گفتم مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو باب ششم

اصل باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة شرح اين باب بيان دعاهائيست كه اندك لفظ است براي
جميع حاجتها براي دنيا و آخرت در اين باب سي و شش حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قل اللهم اخشاك
كاني اراك واسعدني بتقواك ولا تشقني بنشاطي لمعاصيك وخر لي في قضائك وبارك لي في قدرك حتي لا احب تاخير ما
عجلت ولا تعجيل ما اخرت واجعل غناي في نفسي ومتعني بسمعي وبصري واجعلهما الوارثين مني وانصرني علي من ظلمني
وارني فيه قدرتك يا رب واقر بذلك عيني شرح النشط بفتح نون و سكون شين با نقطه و طاء بي نقطه مصدر باب
ضرب انجا در آمدن و در بعض نسخ بنشاطي است النشاط بفتح نون مصدر باب علم برانگيخته شدن نفس بخوشحالي
من در مني براي تبعيض است تعديه انصرني بعلي براي تضمين معني تسليط است اقر بصيغه امر حاضر مضاعف باب افعال است
يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بگو در طلب حاجات خدايا بگردان مرا بر وضعي كه ترسم از تو چنانچه گويا
كه من مي بينم در برابر خود ترا و عاقبت بخيري كن مرا به پرهيزكاري و انقباض نفس من از معاصي تو و ناعاقبت بخير مكن مرا بانجا
در آمدن من يا با انبساط نفس من براي معاصي تو و بر گزين براي من در قضاي تو يا يعني كه واقع كن آنچه را كه خير من در آن
است و مبارك كن براي من در قدر تو يا يعني كه نافع كن براي من آنچه را كه تقدير كني پيش از وقوع آن تا بعدي كه دوست ندارم
پس انداختن آنچه را كه زود كردي و نه زود كردن آنچه را كه پس انداختي مراد اينست كه اگر جميع قضا و قدر برو فق مراد
كسي باشد دوست نميدارد تغيير آنرا و بگردان بي نيازي مرا در دل من اشارت است بآنكه مالدار حريص هميشه نيازمند است
و بي مال راضي بقضا هميشه بي نياز است و بهره مند كن مرا بگوش و چشم من و بگردان آنها را دو وارث از جمله من
يا يعني كه باقي باشند بعد از معطل شدن غير آنها از جمله اعضاي من چنانچه گويا كه ايشان وارث باقي اعضااند و ياري
كن و مسلط كن مرا بر كسي كه ظلم كرده مرا بعد نما بمن در آن ظالم اثر قدرت ترا بر انتقام اي صاحب كل اختيار من و روشن كن
با آنچه گفتم چشم مرا دوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اللهم اعني علي هول يوم القيمة واخرجني من الدنيا
سالما وزوجني من الحور العين واكفني مؤونتي ومؤونة عيالي ومؤونة الناس وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين
شرح الحور بضم حاء بي نقطه و سكون واو و در آخر را بي نقطه جمع حوراء بفتح حاء و سكون واو و الف ممدوده زناني كه در ايشان
سياهي چشم ايشان بغايت باشد العين بكسر عين بي نقطه و سكون ياء دو نقطه در پائين جمع عيناء بفتح عين و
سكون ياء و الف ممدوده زنان فراخ چشم بيان اكفني شد در آخر باب پنجاه و سيوم يعني شنيدم از امام جعفر صادق ع
ميگفت خدايا مدد كن مرا بر بيم روز قيامت و بيرون كن مرا از دنيا صاحب سلامت از معاصي و جفت كن مرا بسبب حور عين
و كفايت كن مرا ثقل خودم و ثقل عيالم و ثقل مردمان و داخل كن مرا برحمت تو در بندگان نيكوكار سيوم اصل عن ابي
جعفر عليه السلام قال قل اللهم اني اسالك من كل خير احاط به علمك واعوذ بك من كل سوء احاط به علمك اللهم اني
اسالك عافيتك في اموري كلها واعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة شرح روايت است از امام محمد باقر عليه السلام
گفت بگو در دعا خدايا بدرستي كه من طلب ميكنم نصيبي از هر عمل خيري كه احاطه كرده بآن علم تو كه وحي كردي برسول در قرآن
براي امر خلايق و پناه ميگيرم بتو از هر بدي كه احاطه كرده بآن علم تو كه وحي كردي برسول خود در قرآن براي نهي خلايق خدايا
بدرستي كه من طلب ميكنم از تو فراغت دل را از جانب تو در كارهاي من همگي آنها و پناه ميگيرم بتو از رسوائي و خواري
در دنيا و از عذاب در آخرت چهارم اصل عن علي بن زياد قال كتب علي بن نصر يساله ان يكتب له في اسفل كتابه دعاء
يعلمه اياه يدعو به فيعصم به من الذنوب جامعا للدنيا والآخرة فكتب عليه السلام بخطه بسم الله الرحمن الرحيم

يا من اظهر الجميل وستر القبيح ولم يهتك الستر عني يا كريم العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة
يا صاحب كل نجوى ويا منتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئ كل نعمة قبل استحقاقها يا رباه يا سيداه يا
مولياه يا غياثاه صل على محمد وآل محمد واسألك ان لا تجعلني في النار ثم تسأل ما بدا لك شرح علي بن زياد از اصحاب امام
علي نقي عليه السلام است وعلي بن بصير بيا يک نقطه چنانچه در اکثر نسخ است يا بنون چنانچه در بعض نسخ است
بيا دو نقطه در ميان بصاد و را و در كتب رجال مذكور نيست وعلي بن نصر بنون وصاد و را از اصحاب امام محمد تقي عليه السلام است
پس ظاهر اينست كه چنين باید ضمير اسفل كتابه راجع بامام عليه السلام است واين قيد براي نوشتن تفصيل فضيلت دعا است
پيش از شروع در نوشتن دعا يعلمه اياه بصيغه مضارع معلوم باب تفعيل صفت دعا است وضمير مرفوع مستتر راجع بامام عليه
السلام است وضمير منصوب متصل راجع بعلي است وضمير منصوب منفصل راجع بدعا است ومراد تعليم تفصيل فضيلت آن دعا است
در ابتداء مكتوب يدعو صفت ديگر دعا است يا در بيرای استيعاب است جامعا صفت ديگر دعا است باسط اليدين استعاره
تمثيليه است ومراد دادن نعمتها بدوست و دشمن است در دنيا گويا كه دست راست را براي دوست كشوده و دست چپ را براي دشمن
الصفح جانب وكردانيدن رو از چيزي مثل ترك مواخذه بگناه وهر دو اينجا الف مناسب است الف و هاء ساكنه در رباه ونظاير آن
براي استغاثه است وترجمه آن مذكور نميشود واسألك از قبيل عطف خبر بر انشاء نيست چه بمعنى طلب عدم ادخال در نار است
يعني روايتست از علي بن زياد گفت نوشت علي بن نصر طلب ميكرد از امام محمد تقي عليه السلام اينرا كه نويسيد براي او بعد از شرح
در ذيل مكتوب خود دعائي كه امام تعليم كند علي را فضيلت آن دعا طلب حاجت خود كند بوسيله آن دعا پس محفوظ شود بوسيله
آن دعا از گناهان جمع كننده باشد آن دعا امر دنيا را وآخرت را پس نوشت امام عليه السلام بعد از نوشتن شرح اينرا اكرم الله
ميكنم بنام آن مستحق عبادت كه مدبر كل عالم است رحيم بمومنان باشد اي آنكه ظاهر ساخت نيكو را مثل ظاهر بدن آدمي يا مثل
آدمي و پنهان كرد بد را مثل آنچه در درون بدن آدمي است يا مثل عورتين آدمي كه بلباس پنهان ميشود ومنكشف شدن آن نزد كسان
عيب است وميتواند بود كه مراد باظهار جميل وستر قبيح آن باشد كه بيان شده در كتاب الايمان والكفر در حديث اول باب التوبة يا در
حديث اول باب الاستغفار ودر معنى اين منقول است كه نامه اعمال مؤمن دو رو دارد در يكي اعمال حسنه است ودر ديگر اعمال قبيحه چون
داده شود بدست مومن در روز قيامت نامه اعمال او روی اعمال قبيحه در طرف خودش است و روی اعمال حسنه در طرف ديگران است
تا ديگران بر نيكي او مطلع شوند و بر بدي او مطلع نشوند و پاره نكرد پرده را از رسوائي پنهان من در دنيا اي كريم بخشايش اي
خوب در گذشتن از گناه اي فراخ پوشانيدن گناه اي گشاينده دو دست برحمت اي شنونده هر راز اي مقصود در هر شكايت
اي كريم جانب يا بمعنى كه هر كه متوجه تو شود بهره مند ميشود اي بزرگ عطا اي ابتدا كننده هر نعمتي پيش از استحقاق آن نعمت و
اشارتست باينكه بعض نعمتها از قبيل چشم وگوش وما نند آنها است پيش از عمل صالح آدمي است وبعضي از نعمتها در برابر
عمل صالح است وابتداي آنها بتوفيق الهي در مقابل عمل صالحي نيست اي صاحب كل اختيار اي مالك اي كارساز اي فريادرس
درود كن بر محمد وآل محمد و داخل مكن مرا در آتش بعد از آن طلب ميكني آنچه را كه بخاطرت رسيده از حاجتها پس اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال اللهم انت ثقتي في كل كربة وانت رجائي في كل شدة وانت لي في كل امر نزل بي ثقة وعدة كم من
كرب يضعف منه الفؤاد وتقل فيه الحيلة ويخذل عنه القريب ويشمت به العدو وتعييني فيه الامور انزلته بك وشكوته اليك
راغبا فيه عمن سواك ففرجته وكشفته وكفيتنيه فانت ولي كل نعمة وصاحب كل حاجة ومنتهى كل رغبة فلك الحمد كثيرا ولك المن
فاضلا شرح الكربة بضم كاف وسكون را والكرب بفتح كاف وسكون را اندوه ومراد سبب اندوه هست العدة بضم عين

ینقطع آنچه آنرا حاضر کنند برای دفع ضرر حادثه کرده نماید که خبر است و مبتدا است من بیانیه است بضعف ابن باحسن دو حرکت
کرده است تقل از باب ضرب است یخذل از باب نصر است الخذل بفتح خا و سکون ذال گریختن یتیمن از باب علم است تعبیر بمعنی
ینقطع دو یا در نقطه در پائین بصیغه مضارع غائبه یا غائب معتل العین و اللام یائی باب افعال است الاعیاء حیران و مانده
کردن و در بعض نسخ عوض یاء او نون است و از معتل اللام یائی باب ضرب است العنایه بکسر و فتح عین بغم اندوه آمدن حاجت
و حاصل هر دو یکی است و در فیه برای ظرفیت است یا برای تعلیل است انزلته خبر مبتدا است و در این فقرات لف نشر مرتب است
میان سه فقره که هر یک مشتمل بر سه چیز است پس ولی کل نعمة ناظر است بفرجته و آن ناظر است به انزلته و ایضا و صاحب کل
حاجة ناظر است به کشفته و آن ناظر است بشکوته و ایضا و منتهی کل رغبة ناظر است بکفیتنیه و آن ناظر است به راغبا فیه عمن سواک
کثیرا اما آنکه مفعول مطلق محذوف است بتقدیر حمدا کثیرا یا حال از الحمد است بنا بر اینکه حال از مبتدا جائز است یا بنا بر اینکه الحمد
فاعل ظرف لک است و دراین قیاس است فاضلا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در دعا خدایا تو محل
اعتماد منی در هر اندوهی و محل امید منی در هر سختیی و تو برای من در هر حادثه که فرود آمد بمن محل اعتمادی و مهیائی هر کار سازی
آن بسا سبب اندوه که عاجز میشد از آن دل و کم میشد در آن تدبیر و میکرد بعید تا ازان آشنا و خوشحال میشد بان دشمن و مانده میکرد
مرا در آن کارها بایمعنی که هیچ تدبیری که از خودم باشد دفع آن بی توسط نمیکرد فرود آوردم آن سبب اندوه را بدرگاه تو
بایمعنی که دعا کردم ترا برای دفع آن و شکایت آنرا آوردم بسوی تو برحالی که رو آورده بسوی تو در آن سبب اندوه رو گردان
از غیر تو بودم پس گشاده ادی آنرا در درگاه خود و برطرف کردی آنرا و کفایت کردی مرا آن بایمعنی که کافی شدی برای من در دفع
آن و حاجت بغیر تو نشد پس تو دهنده هر نعمتی و محل عرض هر حاجتی و مقصود هر رو آوردنی پس تراست سپاس سپاسی بسیار
و تراست عطا دادن عطا دادنی کامل ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اللهم انی اسالک بجلالک و جمالک
و کرمک ان تفعل بی کذا و کذا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو در دعا خدایا بدرستیکه من طلب
میکنم از تو به بزرگی و بهنیکی تو که عذاب میکنی بان مشرکانرا و به نیکی تو که ترحم میکنی بان بر مومنان و به بخشندگی تو بهر کسی قدر
لایق او را از عطا اینرا که کنی بامن چنین و چنین هفتم اصل عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال قال لی
اکثر من ان تقول اللهم لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی من التقصیر قال قلت اما المعارون فقد عرفت فما معنی لا تخرجنی من
التقصیر قال کل عمل تعمله ترید به الله عز و جل فکن فیه مقصرا عند نفسک فان الناس کلهم فی اعمالهم فیما بینهم و بین الله عز و
جل مقصرون شرح معار بضم میم و عین بی نقطه و الف و را بی نقطه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب المعارین التقصیر کوتاهی
شمردن خود در عملی یعنی خوف کوتاهی خود در آن عمل داشتن و کوتاه کردن خود در عملی و معنی اول مراد است در اول و دوم و سیوم
و ایضا معنی اول مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بمردمان عالم باشد مثل انبیاء و اوصیای ایشان
و معنی دوم مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بمردمان جاهل باشد مثل مخالفان و مانند ایشان روایتست
از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا بسیار بجا آور از اینکه گوئی خدایا مگردان مرا از جمله جمعی
که بعاریت داده شده اند ایمان و در آخر عمر از ایشان واپس گرفته میشود و بیرون مکن مرا از تقصیر فضل گفت گفتم اما معارین پس
بتحقیق شناختیم معنی آنرا پس چه معنی دارد لا تخرجنی من التقصیر گفت هر عملی که بکنی آنرا برحالی که اراده میکنی بان رضای الله
عز و جل پس باش در آن کوتاه شمرنده خود نزد خودت بایمعنی که خود پسندی مکن و در خوف کوتاهی خود در آن باش چه بدرستی
که آن مردمان خوب جمیع ایشان در عبادات خود شان که میان ایشان و میان الله عز و جل است بایمعنی که بعد یا است م

کوتاه شمرند کان خود شانند اشارتست بقول الله تعالی در سوره مؤمنون والذین یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة و بیان
شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب دویست و سیوم که بعد از باب الاستدراج است هشتم اصل قال ابو جعفر
علیه السلام لقد غفر الله عز وجل لرجل من اهل البادیة بکلمتین دعا بهما قال اللهم ان تعذبنی فاهل ذلک انا وان تغفر لی
فاهل ذلک انت فغفر الله له شرح البادیة بیابا بیکنقطه والف و کسر دال بینقطه و همزه و گاهی همزه منقلب بیا میشود جمع بادی
گناهان کبیره که با اصرار است پس منافات با ایمان ندارد و بعد از دال صحرا. کفت امام محمد باقر علیه السلم هر اینه بتحقیق
بخشایش کرد الله عز وجل برای مردی از اهل کبائر با اصرار به دو سخن مختصر دعا کرد بآن دو سخن بیان آن اینکه کفت خدایا اگر عذاب
کنی مرا در دنیا یا آخرت پس اهل آن عذابم یعنی که ظلم نیست و از روی استحقاق نیست واگر بخشایش کنی برای من پس
اهل آن بخشایش تو ئی یا بمعنی که بفضل رحمت تست نه بخوبی من پس بخشایش کرد الله تعالی برای او نهم اصل عن الرضا علیه السلم
قال یا من دلنی علی نفسه وذلل قلبی بتصدیقه اسالک الامن والایمان فی الدنیا والاخرة شرح روایتست از امام رضا علیه
السلم که کفت در دعای ای آنکه راهنمائی کرد مرا بر خودش یا بمعنی که نصب شواهد ربوبیت کرد تا علم بربوبیت کرد تا علم
بربوبیت او بهم رسانیدم یا باین معنی که توفیق داد تا بعد از علم بربوبیت تصدیق بربوبیت کردم و رام کرد بتوفیق خود دل مرا بتصدیق
ربوبیت او طلب میکنم از تو ایمنی از آفات را و ایمن کردن دیگران از بشفاعت در دنیا و آخرت دهم اصل رایت علی بن الحسین علیهما
السلام فی فناء الکعبة فی اللیل وهو یصلی فاطال القیام حتی جعل مرة یتوکا علی رجله الیمنی ومرة علی رجله الیسری
ثم سمعته یقول بصوت کانه باک یا سیدی تعذبنی وحبک فی قلبی اما وعزتک لئن فعلت لتجمعن بینی وبین قوم طال ما
عادیتهم فیک شرح الفناء بکسر فاء و نون والف ممدوده فضای پیرون درخانه جعل از افعال مقاربه است یعنی شروع کرد
بهمزه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است کانه باک صفت صوت است و ضمیر راجع بامام است و عائد محذوف است
بتقدیر کانه باک معه و میتواند بود که ضمیر راجع بصوت باشد و در باک مضاف محذوف باشد بتقدیر صوت باک یا حمل باک
بر ضمیر صوت بر سبیل مجاز باشد برای مبالغه تعذبنی بتقدیر استفهام است اما بفتح همزه و تخفیف میم برای تاکید است چه
مرکبست از همزه که برای استفهام انکاری است و ما که برای نفی است و نفی نفی اثبات میشود ما در طال ما مصدریه است
یعنی دیدم امام زین العابدین علیه السلام را در پیش در کعبه در شب و او نماز میکرد پس دراز کرد ایستادن را تا آنکه شروع
کرد باری تکیه میکرد بر پای راست خود و باری بر پای چپ خود بعد از آن شنیدم از او که میکفت بآوازی که کویا کریه کننده
بود ای صاحب کل اختیار من آیا عذاب میکنی مرا و حال آنکه دوستی تو در دل من است بتحقیق قسم بعزت تو که هر اینه
اگر بجا آوری عذاب مرا هر اینه جمع میکنی البته در جهنم میان من و میان جمعی که در آنش بسیار عداوت میکردم با ایشان برای
تو یازدهم اصل انی کنت اسمع ابا عبد الله علیه السلم اکثر ما یلح به فی الدعاء علی الله بحق الخمسة یعنی رسول الله
وامیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین صلوات الله علیهم شرح اکثر مرفوع و مبتدا است و جمله حال از الجلالة
است مثل سمعته یقول ما موصوله است و ضمیر به مستتر است یلح بحاء بی نقطه مشدده بصیغه مضارع معلوم باب افعال
است الالحاح مبالغه کردن در طلب چیزی از کسی علی الله متعلق بیلح است بحق الخمسة خبر مبتدا است و مراد اینجا
لفظست و معنی آنکه بیست که طلب حاجت خود را از تو میکنم بحرمت بعکس یعنی تا آخر کلام راوی است یعنی بدرستی که من
بشنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه بیشتر آنچه الحاح میکرد بآن در دعا بر الله تعالی بحق الخمسه بود
میخواست بخمسه رسول الله را وامیر المؤمنین را و فاطمه را وحسن را وحسین را صلوات الله علیهم دوازدهم اصل

علمنا ابو عبد الله علیه السلام دعاء وامرنا ان ندعو به یوم الجمعة اللهم انی تعمدت الیک بحاجتی وانزلت بک الیوم
فقری ومسکنتی فانا لمغفرتک ارجی منی لعملی ولمغفرتک ورحمتک اوسع من ذنوبی فتول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک
علیها وتیسر ذلک علیک ولفقری الیک فانی لم اصب خیرا قط الا منک ولم یصرف عنی احد شرا قط غیرک ولیس ارجو لآخرتی
ودنیای سواک ولا لیوم فقری یوم یفردنی الناس فی حفرتی وافضی الیک یا رب بفقری شرح التعمد بعین بی نقطه ودال
بی نقطه مصدر باب تفعل توجه بسوی چیزی بحاجتی برای تعدیه است یا برای مصاحبت است کاف در لمغفرتک در اول
مکسور است ودر دوم مفتوح است تول بفتح لام مشدده بصیغه امر حاضر معتل اللام یائی باب تفعل التولی بکسر لام مشدد
بکردن خود گرفتن کاری بقدرتک متعلق به تول است وتیسر مصدر باب تفعل عطف بر قدرتک داست مشار الیه ذلک
مصدر تول است ولفقری عطف است بر بقدرتک نادر فانی برای بیان وتعلیل تول است لم اصب بضم همزه وکسر صاد
بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از معتل العین باب افعال است غیرک مرفوع ومنصوب میتواند بود اسم
لیس ضمیر شان مستتر در آن است وجمله خبر است یوم مجرور وبدل یوم فقری است ومضاف بجمله بودنی بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است وافضی بفا وصاد بی نقطه والف بصیغه مضارع مجهول متکلم وحده از معتل اللام واوی باب نصر یا باب
تفعیل است الفضو جدا کردن والتفصیه خالص کردن یا بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الافضا
خلاص شدن ومیتواند بود که بصاد با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب انفعال با شد ونظیر این مجا آمده در حدیث سیم کتاب
کردا القلوب الیک مفضاة وبر هر تقدیر تعدیه آن بالی برای تضمین معنی توجه است یا در بفقری برای مصاحبت است
یعنی تعلیم کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام دعائی وامر کرد ما را که دعا کنیم بآن در روز جمعه آن دعا اینست خدایا بدرستی
که من متوجه کردم بسوی تو حاجت خود را وفرود آوردم بتو امروز نیازمندی خود وشکستگی خود را پس من برای آمرزش
تو امیدوارترم از خودم برای عمل صالح خود وهر آینه آمرزش تو وهربانی تو فراختر است از گناههای من پس خود بجا آورد
روا کردن هر حاجتی را که آن از منست بتوانائی تو بر آن حاجت وآسانی آن بخود بجا آوردن بر تو وبرای نیازمندی من بسوی
توجه بدرستی که من در نیافتم خیری هرگز مگر از تو ونگردانید از من هیچیک بدی را هرگز غیر تو ونیست اینکه امیدوار شوم برای آخرت
خود ودنیای خود بغیر تو ونه اینکه امیدوار شوم غیر ترا برای روز نیازمندی من روزی که تنها میگذارند مرا مردمان در قبر من چون
کرده شدم ومتوجه بسوی تو میشوم ای صاحب کل اختیار من با نیازمندی خودم سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم
ادع الله لنا فقال اللهم ارزقهم صدق الحدیث واداء الامانة والمحافظة علی الصلوة اللهم انهم احق خلقک ان تفعله
بهم اللهم افعله بهم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که دعا کن الله تعالی برای ما شیعه امامیه پس گفت خدایا
تو فیق خود روزی کن ایشان را راستی سخن وبجا رسانیدن امانت ونگاهداری فضیلت اوقات نمازها چنانچه
کسی موکل بر چیزی باشد خدایا بدرستی که ایشان سزاوار ترین مخلوقان تواند باینکه کنی آنچه را که طلب کردم با ایشان
خدایا خدایا بکن آنرا با ایشان اشارتست باینکه دیگران هر چند که صدق حدیث واداء امانت ومحافظت اوقات
صلوات داشته باشند فایده ندارد چهاردهم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول اللهم من علی
بالتوکل علیک والتفویض الیک والرضاء بقدرک والتسلیم لامرک حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت
یا رب العلمین شرح مراد بامر اینجا قضا است حتی متعلق به تسلیم امر است یا متعلق بسابق نیز هست وبر هر تقدیر
منافات باستعمال بدعا ندارد یعنی امیر المؤمنین علیه السلم میگفت در دعا خدایا انعام کن بر من بتوفیق توکل

برتو و واگذاشتن کار خود بسوی تو و راضی شدن بتدبیر تو و گردن نهادن برای قضای تو تا حدی که دوست ندارم
پیش داشتن آنچه را که تاخیر کردی مثل اینکه کاش باران زودتر از آن وقت که باریده میبارید تا ربیع زراعات پیشتر میشد
و نه تاخیر آنچه را که پیش کردی مثل اینکه کاش باران دیرتر از آن وقت که باریده میبارید تا ربیع زراعات بیشتر میشد ای
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز پانزدهم اصل عن ابن ابی یعفور قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول وهو
رافع یده الی السماء رب لاتکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک ولا اکثر قال فما کان باسرع من ان
تحدر الدموع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله عزوجل الی نفسه اقل
من طرفة عین فاحدث ذلک الذنب قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله قال لا ولکن الموت علی تلک الحال هلاک
شرح رافع باتنوین و یده منصوبست مثل وکلبهم باسط ذراعیه که حکایت حال ماضیه است یا رافع بی تنوین و یده مجرور است
و مضاف الیه است طرفة منصوبست بر ظرفیت است بتقدیر زمان طرفة و لا ذکر اکثر مبنی برانست که متبادر از طرفة عین و
از اقل من طرفة عین آنست که منقطع الطرفین باشد و گاه میباشد که کسی کم را نخواهد با آن دارد اما بسیار را میخواهد
و نظیر اینست آیت سوره یونس و سوره سبا ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین اسم کان ضمیر مستتر راجع بمصدر
یقول است تحدر بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعلست یعنی بفتح میم و تشدید
تاء دو نقطه در بالا و الف مقصوره است ضمیر مستتر در بلغ راجع بمصدر یکله است یا راجع بذلک الذنب است باء در به برای تعدیه
است و ضمیر منصوب راجع بیونس است الهلاک بفتح هاء مردن و مراد اینجا غم است چنانچه گفته در سوره انبیاء و نجیناه من
الغم یعنی روایتست از عبدالله بن ابی یعفور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در حالی که برداشته بود دست
خود را بسوی آسمان ای صاحب کل اختیار من وا مگذار مرا بسوی خودم زمان یک چشم زدن هرگز و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن
راوی گفت پس نبود آن تو لشتنا انتر از اینکه فرو ریخت اشکها از اطراف محاسن او بعد از آن رو آورد بر من پس گفت ای ابن ابی
یعفور بدرستی که یونس بن متی واگذاشت او را خدای عزوجل بسوی خودش باین معنی که نگاه نداشت او را از خطا در کمتر
از زمان یک چشم زدن پس احداث کرد آن گناه را که در سوره انبیاء مذکور است و آن اینست که از کمال غضب بر قوم خود
گمان کرد که تقدیر نخواهد کرد الله تعالی بر او نیز اگر رجوع کند بقوم خود بسبب توبه قوم او و قبول الله تعالی توبه ایشان گفتم
پس آیا رسانید آن واگذاشتن یونس را بکفر نگاهدارد ترا الله تعالی گفت نه و لیکن مردن بر آن حال بی قبول توبه غمی
عظیمست برای انبیاء شانزدهم اصل ان جبرئیل علیه السلم الی النبی صلی الله علیه و آله یوما فقال له ان ربک یقول
لک اذا اردت ان تعبدنی یوما ولیلة حق عبادتی فارفع یدیک الی وقل اللهم لک الحمد حمدا خالدا مع خلودک ولک
الحمد حمدا لا منتهی له دون علمک ولک الحمد حمدا لا امد له دون مشیتک ولک الحمد حمدا لا جزاء لقائله الا رضاک شرح
لام لک در این چهار جا برای استحقاق است و تقدیم ظرف افاده اختصاص میکند و میتواند بود که لام برای ملکیت باشد یعنی
در تقرات آمده است یعنی آمد جبرئیل علیه السلام بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت او را بدرستی که صاحب کل
اختیار تو میگوید ترا که چون اراده کردی که عبادت کنی مرا در روزی و شبی بکار آمدنی عبادت من باین معنی که کار دنیا را پیش نکنی که عبادت
عبادت کامل متصل یکشبانه روز باشد در ثواب پس بردار دو دست خود را بسوی من باین معنی که برداد بسوی آسمان که عبادت
برداشتن بسوی منست چون اشرف از جوانب دیگر است و بگو خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشگی باشد با همیشگی
تو باین معنی که همیشه الله تعالی حوادث صادر خواهد شد باختیار بر هر یک از آنها مستحق سپاس است و در تو

نیز مستحق سپاس نیست چه آنها با ختیار است و مبنی بر حکمت است چنانچه در دعا واقع شده که یا کریم
اعطا و منعه و تراست سپاس سپاسی که آخر نیست آنرا پیش از آخر شدن علم بهرچه خواهد شد از افعال و ترکهای
الهی و هرچه شده از انها چه جمیع آنها اختیاریست و تراست سپاس سپاسی که آخری نیست آنرا پیش از آخر شدن
مشیت تو مراد تدبیریست که قضا در شد انا الله تعالی در وقت احداث آن که اول حوادث است و ماده هر فعل
و ترک الهیست الی غیر النهایة در جانب ابد و آن تدبیر متعلق بغیر متناهی شده مانند علم الهی و تراست سپاس سپاسی
که نیست جزا برای گوینده آن مگر راضی بودن تو از او اصل اللهم لک الحمد کله و لک المن کله و لک الفخر کله و لک البهاء کله و
لک النور کله و لک العزة کلها و لک الجبروت کلها و لک العظمة کلها و لک الدنیا کلها و لک الآخرة کلها و لک
اللیل و النهار کله و لک الخلق کله و بیدک الخیر کله و الیک یرجع الامر کله علانیته و سره شرح لام در لک در این دوازده جا
برای ملکیت است و اختصاص ملکیت فهمیده میشود از تقدیم ظرف و ذکر کله برای عموم افراد و اجزاست تا کسی توهم خروج
فردی یا جزئی نکند و میتواند بود که لام در بعض اینها مثل لک الجبروت برای استحقاق باشد و میتواند بود که لام در جمیع اینها
برای استحقاق باشد زیرا که اینها در برای فعل اختیاری جمیل خود مستحق حمد میشوند و چون آن فعل برای قضا و قدر الهی
است و ایشان مستقل در قدرت بر آن فعل نیستند پس مملوک عباد نیست پس حمد بر آن نیز مملوک ایشان نیست
و ایضا منافات دارد با قول الله تعالی در سوره منافقین و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و در سوره نسا و آتیناهم ملکا
عظیما و امثال اینها از آیات المن بفتح میم و تشدید نون مصدر نعمت دادن الفخر بفتح فا و سکون و فتح خا با نقطه
مصدر باب نصر خود نمائی با ظهار کمال خود و مصدر باب منع تفضیل کسی بر دیگری و هر دو اینجا مناسب است البهاء بفتح
با یک نقطه و الف ممدوده مصدر معتل اللام و اوی باب نصر و منع و علم و حسن خوبی الجبروت بفتح جیم و فتح با یک
نقطه و ضم را بی نقطه مصدر باب نصر تکبر ضمیر کله در فقره یازدهم راجع بمجموع لیل و نهار است یا راجع بکل واحد است
الامر کار و امارت و هر دو اینجا مناسب است یعنی خدایا تراست سپاس همه آن و تراست انعام همه آن و تراست خود
نمائی همه آن و تراست خوبی همه آن و تراست روشنی همه آن و تراست بی شکی همه آن و تراست تکبر همه آن و تراست بزرگی همه
آن و تراست دنیا همه آن و تراست آخرت همه آن و تراست شب و روز همه آن و تراست تدبیر همه آن و بدست قضا و قدرت است
خوب همه آن و بسوی تو بر میگردد کار خلایق همه آن خواه آشکار کار و خواه پنهان کار با این معنی که دیوان جمیع آنها خواهی
کرد در قیامت یا با این معنی که ولی آن کارها در دنیا توئی پس تعیین اولی الامر با ختیار تست نه با ختیار خلایق یا مراد این است
که بسوی تو بر میگردد و امارت همه آن خواه آشکار آن چنانچه در زمان رسول بود و خواه پنهان آن چنانچه در زمان تقیه
هست و حاصل این با معنی دوم یکیست اصل اللهم لک الحمد حمدا ابدا ابدا حسن البلاء جلیل الثناء سابغ النعماء عدل
القضاء جزیل العطاء حسن الآلاء اله فی الارض و اله فی السماء شرح خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشه است تو خوش تکلیفی بزرگ
ثنائی فراخ نعمتی در دنیائی افراط و تفریط حکمی در قیامت بسیار بخششی در بهشت خوش نعمتهای در بهشت مستحق عبادتی
از انس و جن در زمین و مستحق عبادتی از ملائکه بیان آیت سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله گذشت در
کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب نوزدهم که باب الحرکة و الانتقال است اصل اللهم لک الحمد فی السبع الشداد و
لک الحمد فی الارض المهاد و لک الحمد طاقة العباد و لک الحمد سعة البلاد و لک الحمد فی الجبال الاوتاد و لک الحمد فی اللیل
اذا یغشی و لک الحمد فی النهار اذا تجلی و لک الحمد فی الآخرة و الاولی و لک الحمد فی المثانی و القرآن العظیم شرح فی در

هفت جا برای سببیت است یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل هر دو یکیست السبع الشداد الشداد اشارتست بآیت سوره

النبا و بنینا فوقکم سبعاً شداداً الارض المهاد و الجبال الاوتاد اشارتست بآیت سوره النبا الم نجعل الارض مهاداً و الجبال

اوتاداً طاقة منصوبست بر نیابت مفعول مطلق و مضاف محذوفست بتقدیر حمداً قدر طاقته و برین قیاس است سعة في الليل اشارتست

بآیت اول سوره الليل و اتیان بلفظ مضارع در لیل و ماضی در نهار اشارتست باینکه روز پیش از شب بهم رسیده الآخرة و الاولی

اشارتست بآیت سوره اللیل و ان لنا للآخرة و الاولی فی المثانی اشارتست بآیت سوره حجر و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و

القرآن العظیم و بیانش شده در حدیث هژدهم باب پنجاه و ششم یعنی خدایا تراست سپاس برای هفت آسمان که با وجود ازمنه متطاوله

خراب نشده و تراست سپاس برای زمین که فرش است برای معاش خلایق و تراست سپاس بقدر توانائی بندگان و تراست

سپاس بقدر وسعت شهرها که بندگان در آن اند و تراست سپاس برای کوهها که میخهای زمین است تا زمین بوزیدن بادها

آن مثلا مضطرب نشود اشارتست باینکه اگر زمین برهنه دار بنا شد و هوا و آب در کوهها راه نداشته باشد باندک بادی

زمین حرکت میکند و سنگینی زمین فایده نمیکند چه مرکز ثقل آن در میان آن یا در حکم میان آنست و تراست سپاس برای

شب چون پوشاند چیزها را و تراست سپاس برای روز چون روشن شد و تراست سپاس که برای نشاه آخرت و نشاه

اولی که دنیاست و تراست سپاس برای آیاتی که مواضع تکرار مضمون نیست که از شواهد ربوبیت بدلیل عقلی معلوم میشود

که نهی از خود رائی و پیروی ظن باشد برای قرآن بزرگ که عبارت از مفصل است بیان میشود در حدیث دهم باب اول

کتاب فضل القرآن اصل و سبحان الله و بحمده و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی

عما یشرکون سبحان الله و بحمده کل شیء هالک الا وجهه سبحانک ربنا و تعالیت و تبارکت و تقدست شرح و الارض

تا یشرکون در سوره زمر است کل شیء هالک الا وجهه در سوره قصص است یعنی و تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی با سپاس

او تسبیح میکنم باین معنی که تنزیه از نقص و قبیح میکنم او را با اعتراف بصفات کمال او و زمین میکنم بهمگی گرفته اوست در روز

قیامت باین معنی که آن زمین بر طرف میشود یا باین معنی که هر جا که انسانی مدفون باشد مبعوث میشود در آن روز برای

دیوان بزرگ و جزای عمل و آسمانها پیچیده شده است بقدرت او باین معنی که در روز قیامت نوردیده میشود چنانچه

گفته در سوره انبیاء یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یا باین معنی که در دنیا این طبقات سموات مطوی بقدرت اوست

تسبیح میکنم تسبیح او و بغایت بلند مرتبه هست از اشراک مشرکان تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی و با سپاس او تسبیح

میکنم هر راهی باطلست یکره او تسبیح میکنم تسبیح توای صاحب کل اختیار ما و بغایت بلند مرتبه شدی و بغایت متصف

بصفات کمال شدی و بغایت مبرا از نقص و قبیح شدی اصل خلقت کل شیء بقدرتک و قهرت کل شیء بعزتک و علوت

فوق کل شیء بارتفاعک و غلبت کل شیء بقوتک و ابتدعت کل شیء بحکمتک و علمک و بعثت الرسل بکتبک و هدیت

الصالحین باذنک و ایدت المؤمنین بنصرک و قهرت الخلق بسلطانک شرح الخلق مصدر باب نصر تدبیر چیزی خواه

باحداث آن چیز باشد و خواه باحداث ماده آن چیز باشد که معلوم است که آن چیز از آن ماده حادث خواهد شد الشیء

چیز و این مفهوم بدیهی است و تعبیر از آن بآنچه معلوم تواند شد برای بیان خاصیت آنست و مفهوم شیء افراد حقیقیه دارد

مثل واجب الوجود بالذات و ممکن الوجود در خارج بالذات و ممکن الوجود در ذهن و بس مثل مفهوم اجتماع نقیضین

و مفهوم ادخال آسمان در بیضه در خارج ذهن بی کوچک شدن آسمان و بزرگ شدن بیضه و امثال آنها که فرد حقیقی

ندارد پس فرد حقیقی آنها داخل در شیء نیست چه ممکن نیست تعلق علم بفرد چیزی که فرد ندارد و نخواهد داشت چنانچه

گفته در سوره رعد وجعلوا لله شركاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض و در بقدرتك برای آنست که مجازی است
القدرة توانائی بر فعل چیزی و ترك آنچیز را بمعنی بدیهی است و تعبیر از آن بصحت فعل و ترك برای بیان خاصیت آنست
و قدرتك برای عهد خارجیست یعنی تقدیر نی که زاید بر ذات قادر نیست باینمعنی که در انتزاع آن از ذات قادر احتیاج
بحکم بوجود چیزی غیر ذات قادر نیست پس خلقت کل بقدرتك اشارتست ببرهان عقلی براینکه واجب الوجود
بالذات غیر صانع عالم نیست والا داخل شیء خواهد بود و مخلوق بالذات خواهد بود زیرا که چنانچه صانع عالم و شخص او
مختلف نمیشود باختلاف نسبت او با اشیاء همچنین هیچیک از صفات او که نفس ذات اوست و شخص اوست مختلف نمیشود
باختلاف نسبت او با اشیاء یعنی تدبیر کردی هر چیز را در وقت احداث آب که اول حوادث است بتوانائی تو که عین ذات
تست و خوار کردی هر چیزی را بتنگی تو که عین ذات تست و بلند شدی بالای هر چیزی بسابق بودن تو که نفس ذات تست
و غالب شدی هر چیزی را بکمال قدرت تو و اختراع بی ماده سابق کردی هر چیز را برعایت مصلحت تو و علم غیب تو بیان آنکه
هر چیز است در وقت احداث آب شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب چهل و پنجم که باب نادر فیه ذکر الغیب است و برانگیختی رسولان را
با کتابهای نور و راه نمودی جمعی را که قابل دخول جنت‌اند بتمکین تو ایشان را از پیروی امام عالم بجمیع احکام بیان مصلحان شد
در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و بیان حقیقت از آن گذشت در کتاب التوحید
در باب بیست و پنجم که باب في انه لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بسبعة است و مدد کردی مومنان کامل الایمان را بمدد
کاری تو در روز بدر و مانند آن و ذلیل کردی مخلوقات را که مشرکان روز بدر و مانند ایشان باشند بیاری شاهی تو اصل لا اله
الا انت وحدك لا شريك لك لا نعبد غيرك ولا نسأل الا اياك ولا نرغب الا اليك انت موضع شكوانا ومنتهى رغبتنا والهنا
ومليكنا شرح نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهائی نیست شریکی در استحقاق عبادت برای تو عبادت نمیکنیم غیر ترا و طلب حاجت
نمیکنیم مگر از تو عرض حاجت از روی تضرع نمیکنیم مگر بسوی تو جای شکایت مائی در هر مشکل و مقصود تضرع مائی در هر حاجت
و معبود مائی و پادشاه مائی هفدهم اصل عن معوية بن عمار قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام ابتداء منه يا معاوية
اما علمت ان رجلا اتى امير المؤمنين صلوات الله عليه فشكا اليه الابطاء في الجواب في دعائه فقال له فاين انت عن الدعاء
السريع الاجابة فقال له الرجل ما هو شرح ابتداء نائب مفعول مطلق قال است بحذف مضاف یا بحذف موصوف بتقدیر قول
ابتداء یا بتقدیر قولا ابتداء و عن الدعاء متعلق است باین باعتبار تضمین معنی بعد و اشارتست بآیت سوره اعراف ولله
الاسماء الحسنى فادعوه بها و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سیوم که باب النوادر است که
نحن والله الاسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که فرمود ابتدا از جانب خود بی طلب من که ای معویه آیا ندانستی که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات
الله علیه پس شکایت برد بسوی او دیر کردن الله تعالی را در اجابت در دعا او پس گفت او را که پس کجائی تو که دوری از
دعای زود اجابت پس گفت او را آن مرد که چیست آن دعای زود اجابت اصل قال قل اللهم اني اسألك باسمك العظيم
الاعظم الاجل الاكرم المخزون المكنون النور الحق البرهان المبين الذي هو نور مع نور و نور من نور و نور في نور و
نور على نور و نور فوق كل نور و نور يضيء به كل ظلمة ويكسر به كل شدة وكل شيطان مريد وكل جبار عنيد شرح
اسم بمعنی علامتست و مراد باسمك امام بجمیع احکام است در هر زمان که باشد خواه نبی و خواه وصی نبی و وجود او
علامت ربوبیت رب العالمین است و تصدیق بامامت او معیار تصدیق بربوبیت رب العالمین است العظیم الاعظم تا

آخر عبارت از بی آخر الزمانست و این مبنی بر خلط اولیا باالله تعالی است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در بعض
احادیث باب بیست و سیوم که باب النوادر است مثل حدیث یازدهم آن باب که ولکنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه
و ولایتنا ولایته نور در اصل بمعنی روشنی است و استعاره شده اینجا برای راهنمائی مثل آنچه گذشت در کتاب
التوحید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است که سالت الرضا علیه السلام عن قول
الله عز و جل الله نور السموات و الارض فقال هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض المبین بضم میم و کسر بای یک
نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین ظاهر و ظاهر کننده و هر دو اینجا مناسب است مع نور اشارتست باینکه امیر المومنین
علیه السلام نور است و بشمشیر در میدان جهاد مددکار اوست چنانچه گویا که پناه اوست از جهتی و این منافات ندارد با
اینکه تابع او باشد از جهتی دیگر چنانچه در آیت سوره اعراف است که والنور الذی انزل معه و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
دوم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است که النور فی هذا الموضع امیر المومنین و الائمة صلوات
الله علیهم من نور اشارتست باینکه ابراهیم علیه السلام نور است و نبی صلعم از او حاصل شده فی نور اشارتست باینکه او در حجر
تربیت ابوطالب بزرگ شده بنابر اینکه او وصیای عیسی است یا اشارتست باینکه در میان اوصیای عیسی و اوصیای خود واسطه
است و ایشان همگی نورند علی نور اشارتست باینکه جمیع کمالات ابراهیم در او هست و زیاده بر آن نیز هست نور کل نور
اشارتست باینکه او افضل است از جمیع انبیاء و اوصیاء یعنی امیر المومنین علیه السلام گفت بگو که خدایا طلب میکنم از تو بوسیله
نام تو که بزرگ کننده بزرگتر است ظاهرتر است و امیر است محفوظ است برای شفاعت در روز قیامت در پرده است از دیده دل
منافقان راهنما است بکار آمدنی است حجت واضح است آنکه او نور است با نور و نور بیست از نور و نور بیست در نور و نور بیست
بر نور و نور بیست بر روی نور و نور بیست که روشن میشود از آن هر تاریکی جهل که در دل شیعه امامیه باشد و شکسته میشود
بآن هر سختی کافران و شکسته میشود با و هر گمراه کننده سرکش و شکسته میشود با و هر منکر صاحب عناد اصل لا یقر به ارض
و لا تقوم به سماء و کا یامن به کل خائف و یبطل به سحر کل ساحر و بغی کل باغ و حسد کل حاسد و یتصدع لعظمته البر و البحر
و یستقر به الفلک حین یتکلم به الملک فلا یکون للموج علیه سبیل و هو اسمک الاعظم الاعظم الاجل الاجل النور الاکبر
الذی سمیت به نفسک و استویت علی عرشک و اتوجه الیک بمحمد و اهل بیته اسالک بک و بهم ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تفعل بی کذا و کذا شرح لا تقربها ند تشعشع دار آ ینقطر بصیغه مضارع غایبه یا غایب باب ضرب یا باب علم است و
اشارتست بآیت سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و
حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایة است که هی ولایة امیر المومنین علیه السلام . قرار نمیگیرد با تحمل مرتبه او بجانشینی او زمینی و منتظم نمیشود
با تحمل مرتبه او آسمانی بمعنی که هیچکدام آنها تاب برداشتن امانت ندارد و ایمن میشود با و هر ترسان از غلط در تاویل
متشابهات قرآن و مانند آن و باطل میشود با و ساختگی هر ساختگی کننده که کلام مشهور تا ویل متشابهات قرآن و مانند آن
نمودنی بود است و باطل میشود با و زیاده روی هر زیاده رو و رشک هر رشک خور اشارتست بآیت سوره نساء ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شد در کتاب الحجة در باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر
و هم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز و جل است برای بزرگی ذات میباشد تحمل مرتبه او و جانشینی او و صاحب
دریا این نیز اشارتست بآیت سوره احزاب و راست می ایستد با و کشتی در دریا وقتی که نام او بر زبان رانده که موکلات

است
بر کشتی پس نباشد برای موج دریا بر آن کشتی راهی که غرق کند با آن کشتی را و او نام تست که بزرگتر بزرگتر
ظاهرتر ظاهرتر است آن راهنمای بزرگتر است که نشان کردی خود را بایمعنی که اطاعت او را اطاعت خود کردی
بخلط او نحو دچنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر در تفسیر من یطع الرسول فقد اطاع
الله و راست ایستادی با و بر عرش خود بایمعنی که جمیع که جمیع مخلوقات را بطفیل او آفریدی چنانچه منقول است
در حدیث قدسی که لولاک لما خلقت الافلاک و روی اکرم بسوی تو بوسیله محمد و خانواده که ائمه معصومین اند و طلب
میکنم وسیله تو و بوسیله ایشان ایثار کردن درود کنی بر محمد و آل محمد و ایثار کنی با من چنین و چنین باین معنی که حاجتهای
خود را در اینجا عرض میباید کرد دهم اصل املی علی هذا الدعاء ابوعبدالله علیه السلام وهو جامع للدنیا تقول
بعد حمد الله والثناء علیه اللهم انت الله لا اله الا انت الحلیم الکریم وانت الله لا اله الا انت العزیز الحکیم وانت الله
لا اله الا انت الواحد وانت الله لا اله الا انت الملک الجبار وانت الله لا اله الا انت الرحیم الغفار وانت الله لا اله
الا انت الشدید المحال وانت الله لا اله الا انت الکبیر المتعال شرح خواند بر من تا نوشتم این دعا را امام جعفر صادق
و آن دعا جمع کننده است مر حاجات عمده دنیا و آخرت را میگوئی بعد از سپاس الله تعالی و ستایش بر او که خدایا تو آن مستحق
عبادت بر او معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بردباری بخشش کننده ای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق
عبادتی مگر تو بنیکی رعایت کننده مصالحی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو یکتای خوار کننده
ای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو پادشاهی منکبری و تو آن مستحق عبادتی مگر تو مهربانی بعطا بنده
ای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو مستحکم کیدی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق
عبادتی مگر تو بنیکی غایت بلند مرتبه ای اصل وانت الله لا اله الا انت السمیع البصیر وانت الله لا اله الا انت المنیع
القدیر وانت الله لا اله الا انت الغفور الشکور وانت الله لا اله الا انت الحمید المجید وانت الله لا اله الا انت الغفور
الودود وانت الله لا اله الا انت الحنان المنان وانت الله لا اله الا انت الحلیم الدیان شرح المنیع بضم میم و کسر نون
و سکون یا و نقطه دار بنون و عین بی نقطه اسم فاعل معتل العین واوی باب افعال کسر کرد بحکمت خود هر یک از
مخلوقات را خاصیتی داد تا اصناف و انواع مختلف بهم رسد باختیار او نه بایجاب و بفتح میم بصیغه فعیل بمعنی فاعل
کسی که هیچکس را بر او راه تسلط نیست نه بادراک ذات او و نه بجهت [illegible] و هر دو اینجا مناسب است غفور در اول نسبت
بمومنان کاملست و در دوم نسبت بصالحان است که گناه بسیار کرده اند اما قابلیت دخول بهشت بدون بستند هم
چنانچه گفته در سوره مومن و من صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم الودود بفتح واو دوستدار پنهانی یعنی دوست داشته
شده پنهانی و هر دو اینجا مناسب است و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بغایت شنوای بغایت
بینای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو نوع نوع کننده خلایقی بغایت توانائی و تو آن مستحق
عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشایش کننده بی ادبی مومنانی یا داشت دهنده شکر مومنانی و تو آن مستحق
عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ستایش کرده شده ای در جمیع افعال و ترک بزرگ مرتبه ای و تو آن
مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشایش کننده گناهان صالحانی دوستدار صالحانی در پنهان
و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بغایت مهربانی با مومنان در هر زمان بغایت عطا دهنده
مومنانی در زمان ظهور قائم و در آخر الزمان و در آخرت و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی

مگر تو کذا اشد گناه فاسقانی که بغایت حرام هستند الشبانی در آخرت اصل وانت الله لا اله الا انت الجواد
الماجد وانت الله لا اله الا انت الواحد الاحد وانت الله لا اله الا انت الغائب الشاهد وانت الله لا اله الا انت الظاهر
الباطن وانت الله لا اله الا انت بکل شیء علیم شرح و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ام
بخشنده ای بزرگ منشی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو یکتائی یا بمعنی که هیچکس در روز
میثاق انکار ربوبیت تو نکرد با وجود انکار بعضی رسالت و امامت را چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم
باب شانزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است یا جزو قریبی و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی
مگر تو عالم هر غیبی عالم هر شهادتی یا بمعنی که علم داری بهمه چیز پیش از حدوث آن و بعد از حدوث آن و تو آن مستحق
عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ظاهری نزد هر کس باعتبار ظهور برهان بر وجود تو و پنهانی از هر کس باعتبار
ذات چون هیچکس ادراک ذات تو نکرده و نمیتواند کرد و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو به همه چیز
بغایت دانائی اصل ثم نورک تهدیت وبسطت یدک فاعطیت ربنا وجهک اکرم الوجوه وجهتک خیر الجهات وعطیتک افضل
العطایا واهناها تطاع ربنا فتشکر وتعصی ربنا فتغفر لمن شئت تجیب المضطرین وتکشف السوء وتقبل التوبة وتعفو عن
الذنوب لا تجازی ایادیک ولا تحصی نعمک ولا یبلغ مدحتک قول قائل شرح نورک عبارت از کتاب الهی است که قرآن است
چه در آن محکمات هست که دلالت بر امام عالم بجمیع احکام الهی میکند و جهتک عبارت از امام است که الله تعالی تعیین کرده
و عالم بجمیع احکام الهی است خواه رسول و خواه وصی چه او آینه رونمائی ربوبیت الله تعالی است چنانچه امام ضلالت آینه رو
نمائی ابلیس است وشاید که حمل بر این تو آن کرد آنچه را که گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب یازدهم که باب
الاخلاص است کلما هو الله او الشیطان جهتک عبارت از بیرون آن امام است الایادی جمع ایدی جمع ید که در اصل
یدی بفتح یا و دال بوده احسانهای بسیار یعنی تمام شد قرآن تو پس راه نمودی خلائق را بحق و گشودی دست کرم را
پس عطا دادی ای صاحب کل اختیار و نیکوترین رویها است روی تو بهترین راهها است راه تو عطای تو فاضلترین عطاهاست
و گواراترین عطاها است فرمان برده میشوی ای صاحب کل الاختیار ما پس پاداش میدهی و نافرمانی کرده میشوی ای صاحب
کل الاختیار ما پس بخشایش گناه میکنی برای هر که خواستی حاجت روا میکنی بیچارگان را اگر دعا کنند تو را و برطرف میکنی آزار را و
قبول میکنی بازگشت از گناه را و در میگذری از گناهان پاداش داده نمیشود احسانهای بسیار تو و شمرده نمیشود از جهت
کثرت نعمتهای تو و نمیرسد بنوعی از مدح که لایق تو باشد سخن هیچ گوینده‌ای که از پیش خود مدح کند نه از قرآن اصل اللهم صل علی
محمد وآل محمد وعجل فرجهم وروحهم وراحتهم وسرورهم واذقنی طعم فرجهم واهلک اعداءهم من الجن والانس وآتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار واجعلنا من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون واجعلنی من الذین صبروا
وعلی ربهم یتوکلون وثبتنی بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة شرح الروح بفتح راء بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه
نسیم و فتح و ظفر و بفتح راء و وسعت در کار و هر دو اینجا مناسب است حسنه دنیا عبارت از معاش و حسن خلق است و حسنه
آخرت عبارت از رضای الله و بهشت است موافق آنچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الاستعانة بالدنیا
علی الآخرة که باب سیوم است و میتواند بود که حسنه دنیا و حسنه آخرت عبارت باشد از فضیلت بر سایر امم در دنیا و آخرت نظیر
آنچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سیوم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که باب
صد و هفتم است و واو در وعلی حالیه است و ظرف متعلق به یتوکلون است و تقدیم ظرف برای حصر است بادر بالقول

سببیت است و این اشارتست بآیت سوره ابراهیم و بیان میشود در کتاب الجنائز در حدیث اول باب ان المیت یمثل
له ماله و ولده و عمله قبل موته فی الحیوة متعلق به الثابت است یعنی خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و شاد بان کشاد ایشانرا
و ظفر ایشانرا بر دشمنان و فراغت ایشانرا از آزار و خوشحالی ایشان را و بچشان مرا مزه کشاد ایشان و بچشم فرست
دشمنان ایشانرا از جن و انس و بده ما را در دنیا حال نیکو و در آخرت حال نیکو و نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم
و بگردان ما را از آن جماعت که نه ترسی هست بر ایشان و نه غمگین ایشان و بگردان مرا از آن جماعت که صبر کردند بر بلای
مالی و تقیه و مانند آنها بر حالی که بر صاحب کل اختیارشان و لیس توکل میکنند یا بیکرا آنچه او تقضا و تقدر خود بر سر ایشان
آورد خیر ایشانست و یا بر جا کن مرا در آنچه محبوب و مرضی تست تو سبیل سخن یا بر جا دار دین که دنیا و آخرت اصل و بارک
لی فی المحیی والممات و الموقف و النشور و الحساب و المیزان و اهوال یوم القیمة و سلمنی علی الصراط و اجزنی علیه و ارزقنی
علما نافعا و یقینا صادقا و تقی و برا و ورعا و خوفا منک و فرقا یبلغنی منک زلفی و لا یباعدنی عنک و احببنی و لا تبغضنی
و تولنی و لا تخذلنی و اعطنی من جمیع خیر الدنیا و الآخرة ما علمت منه و ما لم اعلم و اجرنی من السوء کله بحذافیره و ما علمت منه
و ما لم اعلم شرح محیی بفتح میم و سکون حا بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف مصدر میمی باب علم است ممات بفتح میم
مصدر میمی باب نصر است موقف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است النشور بضم نون و ضم شین
و سکون واو و را بی‌نقطه مصدر باب نصر پراکنده شدن و مراد اینجا پراکنده شدن نامه‌های اعمال است در روز قیامت
حساب مصدر باب مفاعله است المیزان ترازو و مراد اینجا عدالت الله تعالی در حکم بجینی بودن و جمیعی بودن تست اجزنی بجیم و
زاء با نقطه بصیغه امر معتل العین باب افعال است التقی بضم تا دو نقطه در بالا که منقلب از واو است و فتح قاف و الف
مقصور معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب حذر کردن از چیزی و مراد اینجا حذر کردن از بدی ظاهر است در احکام
عبادات چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که تقون یعنی و لا یت غیر الامام و طاعته
بر بکسر با یک نقطه است الورع بفتح واو و فتح و سکون را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه مصدر باب حسب و علم و حسن پرهیز
کاری و مراد اینجا پرهیزکاری از معاصی جوارح است مثل زنا و دزدی الفرق بفتح فا و فتح را بی‌نقطه و قاف مصدر باب علم
اضطراب دل از ترس یبلغنی بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع به فرق است منک متعلق
به زلفی است که مفعول دوم یبلغنی است الزلفی بضم زاء با نقطه و سکون لام و فا و الف مقصوره مصدر باب نصر نزدیک مقرب
شدن نسبت بکسی و لا یباعدنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع بفرق است احببنی بصیغه
امر مضاعف باب افعال است و لا تبغضنی بصیغه نهی باب افعال است و تولنی بصیغه امر معتل اللام یائی باب تفعل است
و لا تخذلنی بصیغه نهی باب نصر است الخذل بفتح خا با نقطه و سکون ذال با نقطه و الخذلان بکسر خا و سکون ذال ترک
نصرت کسی من در من جمیع برای تبعیض است اما منصوب است محلا و مفعول دوم اعطنی است علمت بصیغه متکلم است ضمیر منه
راجع بخیر است و اجرنی بجیم و را بی‌نقطه بصیغه امر معتل اللام العین باب افعال است من برای بعد و مجاوزت است
الحذافیر بفتح حا بی‌نقطه و ذال با نقطه و الف و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه جمع حذفور بضم
حا یا جمع حذفار بکسر حا جوانب چیزی و ذکر آن بعد از کل برای بیان احاطه جمیع افراد است بعد از بیان احاطه جمیع
اقسام زیرا که اگرچه طلب جمیع افراد خیر قبیح است و لهذا انجا من تبعیضیه است مذکور است اما طلب بنا از جمیع افراد
شر حسن است ما موصوله مجرور است محلا و بدل السوء است علمت بصیغه مجرد متکلم است یعنی و بهره رسان با

برای مردن بفرنکی و بعد مردن و در ایستادن در روز قیامت برای حساب و در متفرق شدن صحائف اعمال در میان بلهو کدام
بصاحبش رسد بدست راست یا دست چپ و در سنجیدن اعمال و در عدالت بعد از حساب و در هول نماند که آید در روز قیامت و با سلامت
دار مرا بر صراط تا جهنم بیفتم و بگذران مرا بر صراط تا توقف بسیار نکنم و روزی کن مرا در دنیا علمی که نفع رسان باشد و
اطمینان خاطری که هیچ ساختگی و دروغ باشد احتراز است از حال اهل مذاهب باطله که دعوی یقین میکنند و مع هذا
یقین ندارند زیرا که باطل همیشه مضطرب است در ذهن صاحبش و روزی کن مرا هم انکاری خود در عبادت طاغوت و نیکو کاری
و پرهیز کاری از معاصی مثل زنا و سرقه و ترسی از عذاب تو و اضطرابی از ترس تو که آن اضطراب رساند مرا بنزدیکی نسبت بتو
و دور نکند آن اضطراب مرا از تو احتراز است از اضطرابی که نزدیک کند از جهتی و دور کند از جهتی دیگر چنانچه کار بعض
عابدان بجائی میرسد که خود رائی صاحب نقص نمیشمرند و خود پسندی میکنند و دوست دار مرا و دشمن مدار مرا احتراز است از
دوستی از جهتی و دشمنی از جهتی دیگر و کار رسانی کن مرا شوقی و خذلان مکن مرا بترک توفیق احتراز است از توفیق از جهتی
و خذلان از جهتی دیگر و بده مرا از جمله جمیع اقسام خیر دنیا و آخرت آنچه را که دانستم که خیر است از جمله آن خیر و آنچه را که ندانستم
که خیر است و پناه ده مرا از بدی کل اقسام آن بهمگی افراد آن خواه آنچه دانستم بدی آنرا از جمله بد و خواه آنچه ندانستم نوزدهم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الا تعلمنی دعاء قال بلی قل یا واحد یا ماجد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد یا عزیز یا کریم یا حنان یا سامع الدعوات یا اجود من سئل و یا خیر من اعطی یا الله یا الله یا الله
قلت و لقد نادانا نوح فلنعم المجیبون شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا تعلیم نمیکنی مرا دعائی
که تعلیم کنی مرا تا در حاجتهای خود آنرا گویم گفت بلی تعلیم میکنم بگو ای یگانه آنچه اراده کند ای بزرگ منش ای یکتا در
ای مقصود در همه حاجات اهل حاجات ای آنکه نزائید و زاده نشد و نبود هرگز او را همتا هیچکس ای جبار ای بخشنده ای
بغایت مهربان با مومنان ای شنوای دعاها ای بخشنده ترکسی که طلب کرده شد از او چیزی و ای بهتر کسی که عطا داد ای
مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم گفتم در سوره صافات
که بتحقیق ندا کرد ما را نوح پس هر آینه ما خوب اجابت کنندگانیم دعا و ندا اویم اصل ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول نعم لنعم المجیب و نعم المسئول اسالک بنور وجهک و اسالک بعزتک و قدرتک
و جبروتک و اسالک بملکوتک و درعک الحصینة و بجمعک و ارکانک کلها و بحق محمد و بحق الاوصیاء بعد محمد ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا شرح مقصود در اینجا اینست که متصل بفقرات سابقه اسالک بنور وجهک تا آخر
میتوان گفت و اگر کسی در میان آن و این گوید آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت بهتر است نعم بفتح نون و فتح
عین بسقط حرف تصغیر است لنعم بفتح لام و سکون نون و سکون عین و فتح میم بلام تاکید و فعل مدح است و جمله عبارت
از امامی است که الله تعالی تعیین کرده چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق و نور او هدایت او و علم او و معصوم بودن
اوست درعک الحصینة و جمعک شد در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم و بیان ارکانک شد در شرح حدیث دوم
باب سابق بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میگفت بعد از
خواندن آیت صافات یا بعد از فقرات سابقه که آری هر آینه خوب مجیبی تو و خوب طلب کرده شده برای حاجاتی طلب میکنم
از تو بوسیله روشنی روی تو و طلب میکنم از تو بوسیله بی شکی تو و توانائی تو و تکبر تو و طلب میکنم از تو بوسیله غایت
پادشاهی تو و زره تو که مستحکم است و بوسیله فراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را و بوسیله ارکان دوازده گانه اسماء تو

همه اینها وسیله حق محمد و وسیله خود میسازی که بعد از حمد ثنا نیز اگر درود کنی بر محمد و آل محمد داخل اگر کنی یا
چنین و چنین یا یعنی که حاجات خود را اینجا عرض میباید کرد بیست و سیم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام علمنی دعاء
ادعو به فقال نعم قل یا من ارجوه لکل خیر و یا من آمن سخطه عند کل عثرة و یا من یعطی بالقلیل الکثیر یا من اعطی من
سأله تحننا منه و رحمة یا من اعطی من لم یسأله و لم یعرفه صل علی محمد و آل محمد و اعطنی بمسألتی من جمیع خیر الدنیا و جمیع خیر
الآخرة فانه غیر منقوص ما اعطیتنی و زدنی من سعة فضلك یا کریم شرح التحنن ترحم و مراد اینجا کرم است من در من جمیع
برای تبعیض است و توضیح این شد در شرح حدیث هژدهم ما اعطیتنی عبارت از صلوة بر محمد و آل محمد است یعنی معرفت
ایشان و وسیله دعای خود کردن ایشان من در من سعة بیانیه است که در تمیز میباشد مثل عز من قائل لیس سعة
تمیز از نسبت زدنی است اگرچه مجرور شده بحرف جر یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعا
که دعا کنم با آن برای حاجتهای خود پس گفت آری تعلیم میکنم بگو ای آنکه امید میدارم او را برای هر خیر دنیا و آخرت و ای آنکه
ایمن میباشم از غضب او نزد هر لغزش یعنی در آمدن یعنی اینکه میدانم که در خطا و نسیان غضب بر من نمیکند و ای
آنکه عطا میکند بسبب عبادت کم ثواب بسیار را ای آنکه داده هرکرا که طلب کرد از او از کرمی که از اوست و رحمتی ای آنکه
داده کسی را که طلب نکرد از او و نشناخت او را با این صفت که قاضی الحاجات اوست درود کن بر محمد و آل محمد و بده
مرا بوسیله طلب من از جمله جمیع خیر دنیا و جمیع خیر آخرت چه بدرستی که شأن اینست که کم شمرده شده نیست آنچه دادی
مرا و وسیله اجابت دعا و زیاده کن مرا باعتبار وسعت فضل تو ای کریم بیست و یکم اصل دفعه الی ابی جعفر علیه السلام
علم اخاه عبد الله بن علی هذا الدعاء اللهم ارفع ظنی صاعدا و لا تطمع فی عدوا و لا حاسدا و احفظنی قائما و قاعدا
و یقظانا و راقدا اللهم اغفر لی و ارحمنی و اهدنی سبیلك الاقوم و قنی حر جهنم و احطط عنی المغرم و المآثم و اجعلنی
من خیار العالم شرح المغرم بضم میم و سکون غین با نقطه و فتح را یسقط العجز لازم باشد ادای آن از حقوق الناس
و مانند آن یعنی راوی گفت بالا بر دسند حدیث با آنکه امام محمد باقر علیه السلام که او تعلیم کرد برادر خود عبد الله بن
الحسین را این دعا که خدایا بالا بر امید مرا بفضل رحمت تو بجایی که باسمان رسد یا یعنی که امید مرا در مکن و طمع
میندازد در من دشمنی را و نه رشك خوری را یا یعنی که ضعیف مکن و نگاه دار مرا خواه در حالی که ایستاده باشم و خواه
نشسته و خواه بیدار و خواه در خواب خدایا بیامرز و رحم کن مرا و راهنمایی کن مرا براه تو که مستقیمتر است و نگاه دار مرا از
گرمی جهنم و دور کن از من غرامت را و گناه را و بگردان مرا از جمله خوبان عالم بیست و دوم اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول لا تحملنی بما لا طاقة لی به و لا صبر لی علیه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در دعا که رحم کن مرا
مرور کردن آنچه تاب نیست مرا بآن و صبر نیست مرا بر آن مراد خواری است چنانچه ظاهر میشود در کتاب الجهاد
در باب کراهیة التعرض لما لا یطیق بیست و سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له علمنی دعاء فقال فاین انت
عن دعاء الالحاح قال قلت و ما دعاء الالحاح فقال اللهم رب السموات السبع و ما بینهن و رب العرش العظیم
و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رب القرآن العظیم و رب محمد خاتم النبیین انی اسالك بالذی تقوم به السماء
تقوم الارض و به تفرق بین الجمع و به تجمع بین المتفرق و به ترزق الاحیاء و به احصیت عدد الرمال و وزن الجبال و کیل
البحور ثم تصلی علی محمد و آل محمد ثم تسأل حاجتك و الح فی الطلب شرح روایتست از محمد بن مسلم که از یکی از دو امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم بامام علیه السلم را تعلیم کن مرا دعایی پس گفت پس

کجانی تو که دوری یا نه دعای الحاح راوی گفت که گفتم وچیست دعای الحاح پس امام گفت خدایا ای صاحب کل
اختیار آسمانهای هفتگانه وآنچه درمیان آنهاست از ملائکه وصاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ که قرآن
مانند آنست وصاحب کل اختیار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وصاحب کل اختیار قرآن بزرگ که عبارت از مفصل است
چنانچه بیان شد در حدیث هژدهم باب بیست وششم وصاحب کل اختیار محمد که آخر پیغمبران است بدرستی که من
طلب میکنم از تو بحق آنکه باقی میماند با او آسمان وبه او باقی میماند زمین دعا وتفرقه میکنی میان جماعتی که تفرقه ایشان
را خواهی وبه او جمع میکنی میان متفرقی که جمع آنرا خواهی دعا وروزی میدهی زندگانرا وبه او بشمردی عدد ریگهارا وسنگینی
کوههارا وپیمانه دریاهارا یا بمعنی که با او آفریدی اینهارا بعد از آن درود میکنی بر محمد وآل محمد اشارتست بآنکه آنچه
مذکور شد همه بطفیل امام رحمت است که محمد وآل محمد باشد اگر یکی از ایشان نباشد عالم باین نظام نمیماند واگر ایشان
مخلوق نمیشدند ریگ بیابان مخلوق نمیشد ونحو این دیگر پس الذی عبارت از ایشانست بعد از آن طلب میکنی
از الله تعالی حاجت ترا والحاح کن در طلب حاجت وطریق الحاح مذکور شد در حدیث یازدهم این باب بیست وچهارم
اصل عن ابی جعفر عبد الله علیه السلام اللهم املأ قلبی حبا لک وخشیة منک وتصدیقا وایمانا بک وفرقا منک و
شوقا الیک یا ذا الجلال والاکرام اللهم حبب الی لقاءک واجعل لی فی لقائک خیر الرحمة والبرکة والحقنی بالصالحین
ولا تؤخرنی مع الاشرار والحقنی بصالح من مضی واجعلنی مع صالح من بقی وخذ بی سبیل الصالحین واعنی علی نفسی
بما تعین به الصالحین علی انفسهم ولا تردنی فی شر استنقذتنی منه یا رب العالمین اسألک ایمانا لا اجل له دون لقائک
تحیینی وتمیتنی علیه وتبعثنی علیه اذا بعثتنی وابرئ قلبی من الریاء والسمعة والشک فی دینک روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام که او میگفت در دعای سحر خدایا پر کن دل مرا از دوستی من ترا وترس من از تو وگرویدن بربوبیت تو وایمان
بتو که عبارتست از جمیع فرایض است واضطراب از ترس تو وکمال میل بسوی تو ای صاحب بزرگی وگرامی داشتن مومنان
خدایا محبوب کن بسوی من ملاقات ترا که عبارت از مرگ است وبگردان برای من در ملاقات تو بهتر رحمت وبرکت را و
والحاق کن مرا بصالحان وواپس مدار مرا با بدان والحاق کن مرا در وقت مرگ بصالح جمعی که رفتند از دنیا وبگردان مرا
در دنیا با صالح جمعی که باقیمانده اند در دنیا وسلوک فرما مرا در راه صالحان ومدد کن مرا بر نفس من که بمخالفت هوای
او کنم بآنچه مدد کنی بآن صالحان را بر نفسهای ایشان وبرمگردان مرا در بدی که خلاصی دادی مرا از آن مثل
اینکه پیروی ظن شود بعد از اعتراف بوجود امام مفترض الطاعة در هر زمان واین اشارتست بآیت سوره آل عمران ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا ای صاحب کل اختیار عالمیان وطلب میکنم از تو ایمانی که انقضا نباشد برای آن
پیش از ملاقات با تو بیان این آنکه زنده داری مرا وبمیرانی مرا بر آن ایمان وبرانگیزانی مرا با آن ایمان چون مرا برانگیخته
مرا از قبر وبری کن دل مرا از عملی که در آن نمودن بمردمان [illegible] باشد واز قولی که در آن شنوانیدن بمردمان باشد
یا بمعنی که اخلاص در آن فعل وقول نباشد واز اضطراب خاطر که ضد یقین شود [illegible] درعبادت تو اصل اللهم
اعطنی بصرا فی دینک وقوة فی عبادتک وفهما فی خلقک وکفلین من رحمتک وبیض وجهی بنورک واجعل رغبتی فیما
عندک وتوفنی فی سبیلک علی ملتک وملة رسولک خدایا بده مرا مدد کردنی در دین تو که اسلام است مراد
مدد متکلم است یا مراد مدد مخاطبست وبر هر تقدیر اشارتست بآیه سوره محمد ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم
وبده مرا قوة عزمی ونشاطی در عبادت تو وفهمیدگی در تدبیر تو بآن معنی که راضی باشم بقضا وقدر تو در تمکین

ظالمان دراز منه متطاوله دانم که خیر مؤمنان در آنست و به مراد و نصیب از رحمت تو و روشن کن روی مرا بروشنی
تو اشارتست بآیت سورهٔ حدید که اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون
به و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است
که یعنی اماما تا تمون به و بگردان شوق مرا در ثوابی که نزد تواست و دبستان مرا از دنیا در راه رضای تو بر طریقت تو
و طریقت رسول تو که ولایت امام عالم بجمیع احکام است اصل اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والجبن والبخل
والغفلة والقسوة والفترة والمسکنة واعوذ بک یا رب من نفس لا تشبع ومن قلب لا یخشع ومن دعاء لا یسمع
ومن صلوة لا تنفع واعیذ بک نفسی واهلی وذریتی من الشیطان الرجیم شرح الکسل بفتح کاف و فتح سین بی نقطه
مصدر باب علم سنگینی در رفتار بسبب بسیاری پیری و مانند آن و کاهلی در جهاد و مانند آن و هر دو اینجا مناسب است
الهرم بفتح ها و فتح را بی نقطه مصدر باب علم بغایت پیر شدن و بفتح نا با نقطه مصدر باب علم گریختن در جهاد
و مانند آن و هر دو اینجا مناسب است الغرة بکسر غین با نقطه و تشدید را بی نقطه جرات بسبب غفلت و مراد اینجا خود پسندیست
و در بعض نسخ بفتح فا و سکون تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه است بمعنی فاصله میان دو چیز مثل اینکه کسی مدتی
ترک عبادتی کند یعنی خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از سنگینی در رفتار و از منتهای پیری و از ترسناک شدن
و از خود داری از ادای حق و از غافل بودن از حق و از سختی دل و از خود پسندی و از شکستگی در معاش و پناه میگیرم
بتو ای صاحب کل اختیار من از نفسی که سیر نشود بسبب کمال حرص دنیا و از دلی که زاری نکند در عبادت و از دعائی که
مستجاب نشود بسبب عدم توجه و از نمازی که فائده نرساند بسبب عدم استجماع شروط و پناه میدهم بتو خود را و اهل
خود را و اولاد خود را از شر شیطان ملعون اصل اللهم انه لا یجیرنی منک احد ولا اجد من دونک ملتحدا فلا تخذلنی
ولا تردنی فی هلکة ولا تردنی بعذاب اسالک الثبات علی دینک والتصدیق بکتابک واتباع رسولک اللهم اذکرنی
برحمتک ولا تذکرنی بخطیئتی وزدنی من فضلک انی الیک لراغب شرح لا یجیرنی تا ملتحدا اشارتست بآیت سورهٔ جن
قل انی لن یجیرنی من الله احد ولن اجد من دونه ملتحدا و در آیت بعد از آن چنین است الا بلاغا من الله و رسالاته و در ترک
ذکر این اشارتست باینکه استثنائی منقطع است بنا بر آنکه ملتحدا مستثنی منه است و بلاغ عبارت از قرآن است
باعتبار اینکه آنچه در آن مذکور است در کار دین و مراد برسالات تعدیهای ملائکه و روح است در شب قدر و مانند آن که از برای
استنباط امام احکام حوادث را از قرآن پس اگر مراد بمن دونه ملتحدا من دون انزال الوحی او الملائکة والروح است استثنا
منقطع است و اگر مراد بمن دونک من دون وحی متجدد منک است استثنا متصل است فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة
از قبیل آیت سورهٔ آل عمران است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و ناظر است به ولا اجد من دونک ملتحدا ولا تردنی بعذاب
ناظر است به لا یجیرنی منک احد اسالک تا آخر استینافیست بیانی فلا تخذلنی ولا تردنی فی هلکة است فضلک عبارت از لحوق
بائمهٔ هدی بمعرفت حق ایشان است که مذکور است در سورهٔ جمعه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی خدایا بدرستی که
شان این نیست که پناه نمیدهد مرا از عذاب تو هیچیک و نمی یابم بی انزال تو وحی را با ملائکه و روح را مستندی در حکم آنچه
اختلاف مکابره در آن رود پس بی توفیق مکن مرا و برمگردان مرا از این هلاک که اعتقاد وجدان مستندی
دیگر است چنانچه پیروان ظن دارند و برمگردان مرا بعذابی که هیچیک پناه نمیدهد مرا از آن و لازم هلاکت است بیان این
آنکه طلب میکنم از تو باقیماندن بر دین تو و گرویدن بقرآن تو و تابع شدن برسول تو خدایا یاد بود کن مرا در دنیا برحمت تو

که بهرهٔ امام حقست و یاد مکن مرا بگناه من که باعث نقصان بهرهٔ امام حق شود و زیاده بمن از فضل تو بدرستی که

تو بسوی تو بسیار صاحب توجهی اصل اللهم اجعل ثواب منطقی و ثواب مجلسی رضاک عنی واجعل عملی و دعائی خالصا لک

واجعل ثوابی الجنة برحمتک واجمع لی جمیع ما سألتک وزدنی من فضلک انی الیک راغب شرح خدایا بگردان ثواب گفتن

مرا و ثواب نشستن مرا برای دعا راضی بودن تو از من و بگردان عبادت مرا و دعای مرا بیغش برای تو و بگردان ثواب مرا

بهشت بوسیلهٔ رحمت تو که امام حق است و جمع کن برای من آنچه را که طلب کردم از تو و زیاده مرا از فضل تو بدرستی که

بسوی تو بسیار صاحب توجهم اصل اللهم غارت النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا یواری منک لیل ساج ولا سماء

ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا بحر لجی ولا ظلمات بعضها فوق بعض تدلج الرحمة علی من تشاء من خلقک تعلم خائنة

الاعین وما تخفی الصدور شرح تدلج بصیغهٔ مضارع مخاطب باب افتعال است و دال دوم منقلب از تاء است الادلاج بتشدید

دال مکسوره سیر در آخر شب یا از باب افعال است الادلاج بتخفیف دال ساکنه سیر در تمام شب الرحمة منصوب است بمفعول له

ومفعول له گاهی معرفه میباشد مثل حذر الموت و باقی ظاهر است از شرح حدیث دوازدهم باب جهل و نهم اصل اشهد بما

شهدت به علی نفسک وشهدت ملائکتک واولوا العلم لا اله الا انت العزیز الحکیم ومن لم یشهد علی ما شهدت علی نفسک

وشهدت ملائکتک واولوا العلم فاکتب شهادتی مکان شهادته اللهم انت السلام ومنک السلام اسألک یا ذا الجلال و

الاکرام ان تفک رقبتی من النار شرح با در بما شهدت برای ملابست است وما موصوله و عبارت از نهج شهادتیست که عنوان

توحید حقست و اشارتست بآیت سورهٔ آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم تا آخر علی در علی ما شهدت

بمعنی باست و ما مصدریه است و علی در علی نفسک هم و حاصله شهدت است السلام بفتح سین بی نقطه آنچه از جانب آن

ضرری نباشد و الکرمی بوسیلهٔ آن بکسی رسد از مخالفت آن حق شد مثل عدالت الهی چنانچه می‌آید در کتاب العشره در حدیث

چهارم باب التسلیم که افشوا السلام فان سلام الله لا ینال الظالمین و چون سلام محمول شود بر شخصی عدالت مشتق در او

مراد اینست که صاحب اقوای مراتب عدالت است و چون محمول شود بر فعلی مراد اینست که مشتمل است بر عدالت و اول مراد است

در اول و ثانی مراد است در ثانی یعنی گواهی میدهم بنهجی که گواهی دادی بآن نهج بخودت و گواهی دادند فرشتگان تو و همه صاحبان

علم بنیست مستحق عبادتی مگر تو توئی بی‌نیکی نهایت کننده مصالحی که هر که گواهی نداد بنهج گواهی تو بر خودت و گواهی فرشتگان

تو و صاحبان علم باین معنی که گواهی نداد اصلا یا گواهی داد اما بنهج نفاق پس بنویس گواهی مرا بجای گواهی او خدایا توئی

و بس صاحب اقوای مراتب عدالت و از تست و بس عدالت یعنی که احکام حلال و حرام معلوم نمیشود مگر بوحی تو بانبیا و

طلب میکنم از تو ای صاحب عظمت و کرامت داشتن آیات خود که ائمهٔ هدی اند آنکه رهائی دهی گردن مرا از آتش جهنم که برای

آیات تست بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اباذر اتی رسول الله صلی الله علیه وآله ومعه جبرئیل

علیه السلام فی صورة دحیة الکلبی وقد استخلاه رسول الله صلی الله علیه وآله فلما رآهما انصرف عنهما ولم یقطع کلامهما

فقال جبرئیل علیه السلام یا محمد هذا ابوذر قد مر بنا ولم یسلم علینا اما لو سلم لرددنا علیه یا محمد ان له دعاء یدعو به معروفا

عند اهل السماء فاسأله عنه اذا عرجت الی السماء شرح دحیه بکسر و فتح دال بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و یاء دو نقطه

در پائین ابن خلیفه بن فروه بن فضاله بن زید بن امرئ القیس بن الخزرج الکلبی بفتح کاف و سکون لام و باء یک نقطه از

جانب رسول علیه السلام میرفت نزد پادشاهان برای پیغام و لهذا جبرئیل گاهی بصورت او می‌آمده برای رعایت ادب

رسول علیه السلام وقد استخلاه حال است از دحیه و ضمیر استخلاه راجع بدحیه است ضمیر مستتر در رآهما راجع باباذر است

وضمیر با زدراجع برسول است وجبرئیل است ع روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام است که بدرستی که ابوذر
غفاری آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله برحالی که با او بود جبرئیل علیه السلام در صورت دحیه کلبی برحالی که در خلوت
خوانده باشد او را رسول الله صلی الله علیه وآله پس چون ابوذر دید ایشانرا روکردان شد از ایشان و نبرید سخن ایشانرا
پس گفت جبرئیل علیه السلام ای محمد این ابوذر است بتحقیق گذشت بما و سلام نکرد بر ما و آگاه باش اگر سلام میکرد
برما هر آینه جواب سلام او میگفتیم و نفع او را دران میبود ای محمد بدرستی که او را دعائیست که دعا میکند بان که مشهور
است نزد ملائکه که در آسمانند پس سوال کن او را ازان دعا که کدام است چون بالا رود بسوی آسمان ص ل فلما ارتفع
جبرئیل علیه السلام جاء ابوذر الی النبی صلی الله علیه وآله فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله ما منعک یا باذر ان تکون
سلمت علینا حین مررت بنا فقال ظننت یا رسول الله ان الذی کان معک دحیة الکلبی قد استخلیته لبعض شانک
فقال ذاک جبرئیل علیه السلام یا باذر وقد قال اما لو سلم علینا لرددنا علیه فلما علم ابوذر انه کان جبرئیل علیه السلام
دخله من الندامة حیث لم یسلم علیه ما شاء الله ش ح پس چون بالا رفت جبرئیل علیه السلام آمد ابوذر بسوی نبی صلی الله
علیه وآله پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله چه مانع شد ترا ای ابوذر از اینکه سلام میکردی بر ما وقتی که گذشتی
بما پس ابوذر گفت گمان کردم ای رسول الله که آنکه بود با تو دحیه کلبی است بتحقیق بخلوت خوانده او را برای بعضی
از تو شل بعضیه که به پادشاهی از پادشاهان روی زمین گوید پس رسول علیه السلام گفت او جبرئیل علیه السلام بود ای ابوذر
و بتحقیق گفت آگاه باش اگر ابوذر سلام میکرد بر ما هر آینه جواب سلام او میدادیم پس چون دانست ابوذر اینکه او بود جبرئیل
علیه السلام داخل او شد از پشیمانی از راه اینکه سلام نکرد بر او آنچه خواست الله تعالی یا بمعنی که بنهایت پشیمان شد ص ل
فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله ما هذا الدعاء الذی تدعو به فقد اخبرنی جبرئیل علیه السلام ان لک دعاء تدعو به
معروفا فی السماء فقال نعم یا رسول الله اقول اللهم انی اسالک الامن والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع
البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس ش ح پس گفت ابوذر را رسول الله صلی الله علیه وآله چیست این دعا که
دعا میکنی بآن پس بدرستی که بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که ترا دعائیست که دعا میکنی بآن مشهور است در
آسمان پس ابوذر گفت آری دعائی دارم ای رسول الله میگویم خدایا طلب میکنم از تو ایمن بودن از مکر شیطان را و گرویدن
بربوبیت ترا و راستگو دانستن پیغمبر ترا و خلاص از جمیع بلاها را و توفیق شکر بر آن خلاص را و بی نیازی از بدان مردمان را
بیست و ششم ص ل عن ابی حمزة قال اخذت هذا الدعاء من ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام قال وکان ابو جعفر
علیهما السلام یسمیه الجامع بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
آمنت بالله وبجمیع رسله وبجمیع ما انزل به علی جمیع الرسل وان وعد الله حق ولقاءه حق وصدق الله وبلغ
المرسلون والحمد لله رب العالمین ش ح ما در بما انزل موصوله است که عبارتست از نهی از ذوی ظن در مسائلست جمیع که
عبارت از نهی از ذوی ظن در اصول دین و نهی اتباع در اصول فقه و نهی اتباع در فروع فقه است انزل بصیغه ماضی معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یا بالله تعالی است و مفعول انزل محذوفست بنابر عموم بتقدیر انزل ما انزل
یا در به برای سببیت است و ضمیر راجع بما موصوله است و این فقره اشارتست بامثال قول الله در سوره نساء وما ارسلنا
من رسول الا لیطاع باذن الله تا قول فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم
حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و وعد الله اشارتست بوعده جمع خلایق در قیامت چنانچه گفته در سوره آل عمران

ربنا انك جامع الناس ليوم لاريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد لقاءه عبارت از حساب اعمال حلال نيست در قيامت

روايتست از ابو حمزه ثمالي كفت فرا كرفتم اين دعا را از امام محمد باقر عليه السلام ابو حمزه كفت كه امام محمد باقر عليه
السلام مينا ميدان دعا را جمع كنند آداب و انواع دعا ابتدا ميكنم بنام الله تعالى كه تدبير كننده كل عالم است بيان
بموسنان است كواهي ميدهم كه نيست مستحق عبادتي مكر الله بتنهائي او شريكي در استحقاق عبادت نيست او را كواهي
ميدهم كه محمد بنده اوست و رسول اوست كرويدم بالله تعالى و بجميع رسولان او و بجميع آنچه فرود آورده الله تعالى احكام
حلال و حرام را براى آن بر جميع از آدم تا خاتم و كرويدم بانكه وعد الله حق است و ملاقات خلائق بالله تعالى بحساب اعمال
ايشان حقست و راست كفت الله تعالى و رسانيدند كفته او را رسولان و سبحان الله راست كه صاحب كل اختيار هر كس
و هر چيز است اصل وسبحان الله كلما سبح الله شيء وكما يحب الله ان يسبح والحمد لله كلما حمد الله شيء وكما يحب الله
ان يحمد ولا اله الا الله كلما هلل الله شيء وكما يحب الله ان يهلل والله اكبر كلما كبر الله شيء وكما يحب الله ان يكبر شرح
و تسبيح ميكنم الله را چندانكه تسبيح كرد الله را چيزي و چنانچه دوست ميدارد الله كه تسبيح كرده شود و حمد ميكنم
الله را چندانكه حمد كرد الله تعالى را چيزي و چنانچه دوست ميدارد الله كه حمد كرده شود و تهليل ميكنم الله را چندانكه تهليل كرد
الله را چيزي و چنانچه دوست ميدارد الله كه تهليل كرده شود و تكبير ميكنم الله را چندانكه تكبير كرد او را چيزي و چنانچه دوست
ميدارد الله كه تكبير كرده شود اصل اللهم اني اسئلك مفاتيح الخير وخواتيمه وسوابغه وفوائده وبركاته وما بلغ علمه علمي وما
قصر عن احصائه حفظي اللهم انهج لي اسباب معرفته وافتح لي ابوابه وغشني بركات رحمتك ومن علي بعصمة عن الازالة عن
دينك وطهر قلبي من الشك ولا تشغل قلبي بدنياي وعاجل معاشي عن آجل ثواب آخرتي واشغل قلبي بحفظ ما لا تقبل مني
جهله وذلل لكل خير لساني وطهر قلبي من الرياء ولا تجره في مفاصلي واجعل عملي خالصا لك شرح المفاتيح جمع مفتاح كليدها
و مراد اينجا توفيقاتست الخير بهتر و مراد اينجا جنس عمل صالح است الخواتيم جمع خاتم بفتح تا و دو نقطه در بالا چيزي چند كه
با آنها مهر كنند چيزي را و مراد اينجا قبولهاي الله تعالى اعمال صالحه را است بروشي كه حاجت باعاده آنها نباشد السوابغ بسين بي نقطه
و با يك نقطه و غين با نقطه جمع سابغه فراخها و مراد اينجا انواع بهتر از جمله عمل صالح است الفوائد جمع فائده نفعي كه صريح باشد
در عقب هر چيزي البركات جمع بركة نفعي كه غير صريح باشد غير ترتب بر چيزي ها در ما بلغ موصولست و عبارت از چيز
علمه منصوبست رسيد علم كسي بعلم چيزي عبارتست از تعلم آنكس است تا حصول علم بآن چيز براى آنكس انهج بنون و جيم
صيغه امر باب افعالست يا باب منع است لا انهاج و النهج واضح نمودن ساختن چيزي ضمير معرفته و ضمير ابوابه راجع بما
قصر است رحمتك عبارت از امام زمانست لا تشغل بصيغه نهي باب منع است و تعديه آن بعن براى تضمين معنى اعراض است
ولا تجره بجيم و راء بي نقطه بصيغه نهي معتل اللام باب افعال ترحم است يعني جمعي كه خيال ميكنند كه ريا نميكنند بدارند جالا
آنكه در جميع بندهاي بدن ايشان جاري و مستحكم شده يعني خدايا بدرستي كه من طلب ميكنم از تو كليدهاي بهتر را و عاقبتهاي
آنرا و فراخهاي آنرا و فايدهاي آنرا و بركتهاي آنرا و آنچه را از جمله بهتر كه رسيد علم من بعلم آنچيز و آنچه را از جمله بهتر كه
كوتاهي كرد از شمردن آن حفظ من مراد طلب بياد انداختن عمل صالحي است كه فراموش شده و كسب آن بجا نمي آيد بار الها
طلب تعليم عمل صالحي است كه مجهول مانده و بجاى آن بجا نمي آيد خدايا واضح ساز براى من شناختن آنرا و بكشا براى
من درهاي آنرا و محيط كن بر من بركتهاي رحمت ترا و انعام كن بر من بنكاهداشتن تو مرا از كيا نيدن شياطين
مرا از دين تو و پاك كن دل مرا از اضطراب در دين تو و مشغول مكن دل مرا بدنياي من و حاضر معاش من بروشي كه اعراض

کندا از آینده ثواب آخرت من و مشغول کن دل مرا بنگاهداشتن آنچه قبول میکنی از من بشناختن حق آنرا و وام کن
برای هر سخن بغیر زبان مرا و پاک کن دل مرا از خودنمائی و روان مکن خودنمائی را در میان من و بگردان عمل مرا خالص برای
تو که از شائبه ریا مبرا باشد اصل اللهم انی اعوذ بک من الشره وانواع الفواحش کلها ظاهرها وباطنها وغفلاتها وجمیع
ما یریدنی به الشیطان الرجیم وما یریدنی به السلطان العنید مما احطت بعلمه وانت القادر علی صرفه عنی شرح
الغفلات بفتح غین با نقطه و فتح فا جمع غفلت بفتح غین و فتح فا آنچه باعث فحش شود مثل مال و دنیا و دوستی عیش
و شهوت و مانند آنها از دامهای که مردمان از بطلان آن غافل اند و بضم عین و سکون فا جمع غفل بضم و سکون فا شعری
که قائل آن معلوم نباشد و هر دو اینجا مناسبست و بنابر دوم مراد حکم الله و وعظ است یعنی خدایا بدرستی که من پناه
میگیرم بتو از عملی که بدتر باشد و از اقسام بدیهای همه آنها خواه ظاهر آنها مثل ائمه ضلالت و خواه پنهان آنها مثل
تابعان ائمه ضلالت و از دامهای ایشان و از جمیع دامی که اراده میکند مرا با آن دام شیطان ملعون و جمیع دامی که اراده میکند
مرا با آن دام پادشاه منکر حق دانسته از جمله آنچه احاطه کردی بعلم آن و تو توانائی بر برگردانیدن جمیع آن از من اصل اللهم انی
اعوذ بک من طوارق الجن وزوابعهم وبوائقهم ومکائدهم ومشاهد الفسقة من الجن والانس وان استزل عن دینی فتفسد
علی آخرتی وان یکون ذلک منهم ضررا علی فی معاشی او یعرض بلاء یصیبنی منهم لا قوة لی به ولا صبر لی علی احتماله فلا تبتلنی
یا الهی بمقاساته فیمنعنی ذلک عن ذکرک ویشغلنی انت العاصم المانع الدافع الواقی من ذلک کله شرح الطوارق
بفتح طا بی نقطه و کسر را بی نقطه جمع طارق بکسر را بمعنی آینده بی عقل و مراد اینجا کسی است که فاسق باشد نزد
اینکس آید بنابر تشبیه فاسق بغیر ذوی العقول الزوابع بفتح زا با نقطه و کسر با یکنقطه و عین بی نقطه جمع زوبعه بفتح
زا و سکون واو و فتح با گردبادها و مراد اینجا سرداران فاسقانست که کثرت از جائی حرکت میکنند و باد غرور بیخ در سر دارند
مانند گردباد و با آن مکر و تدبیر کار ضلالت میکنند ضمیر در زوابعهم راجع بطوارق است و ضمیر بوائقهم و مکائدهم راجع بمجموع
طوارق و زوابع است اگرچه اول ناظر است باول و دویم بدوم میتواند بود که آنها نیز راجع بطوارق باشد و حاصل هر دو
یکی است البوائق بفتح با یکنقطه و کسر یا دو نقطه در پائین و قاف جمع بائقه بلاها المکائد بفتح میم و کسر یا دو نقطه
در پائین و دال بی نقطه جمع مکیده بفتح میم و کسر کاف و سکون یا مصدر میمی باب ضرب مکرها و حیلتها برای بازی دادن
المشاهد جمع مشهد جاهای حضور فاسقان و مانند ایشان استزل بزای با نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع متکلم
وحده از مضاعف باب استفعال است الاستزلال لغزیدن خود بخود بی باعث شدن دیگری مشار الیه ذلک در اول مصدر
اعوذ است یا اعاذه است که مدلول و مطلوب اعوذ است و حاصل هر دو یکیست و ضمیر حال ان حرفها است مقدم بر آن شده
مشار الیه ذلک در دوم ابتلاء مذکور در فلا تبتلنی است یعنی خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از شر آیندگان نزد من
بی عقل باشد از جمله جن و انس و از شر وسوسهای ایشان و از شر بلاهای ایشان و از شر مکرهای ایشان و از شر اینکه
من روم بجاهای حضور فاسقان از جمله جن و انس و از شر اینکه بی آمدن ایشان نزد من و رفتن من نزد ایشان
لغزیده شوم از دین خود پس ضایع شود بر من آخرت من و از شر اینکه باشد آن پناه گرفتن و پناه دادن باعث ضرری از
فاسقان بر من در معاش من مثل غصب مال و مانند آن یا اینکه بهم رسد بلائی که برخورد مرا از ایشان که توانائی نباشد
مرا با آن و صبر نباشد مرا بر تحمل آن مثل دشنام دادن و مانند آن پس مبتلا مکن مرا ای الهه ای معبود من بکشیدن آن بلا
مانع شود مرا آن بلا از یاد تو و مشغول میکند و میگرداند مرا از عبادت تو توئی نگاهدارنده مانع و دافع و واقی از آنها

همه آنها مخفی نماند که عاصم ناظر است بطوارق و مانع ناظر است بزوابع و دافع ناظر است با متزلزل و واقی ناظر است
بضربه بلا اصل اسالك اللهم الرفاهية في معيشتي ما ابقيتني معيشة اقوى بها على طاعتك وابلغ بها رضوانك
واصير بها الى دار الحيوان غدا ولا ترزقني رزقا يطغيني ولا تبتليني بفقر اشقى به مضيقا على اعطني حظا وافرا في
آخرتي ومعاشا واسعا هنيئا مريئا في دنياي ولا تجعل الدنيا على سجنا ولا تجعل فراقها على حزنا اجرني من فتنتها
واجعلني واجعل عملي فيها مقبولا وسعيي فيها مشكورا شرح المعيشة بفتح میم و کسر عین بی‌نقطه زندگانی و آنچه
بآن زندگانی کنند و اول و دوم مراد است در اول و دوم مراد است در دوم ما بمعنی ما دام است معيشة منصوب بدل
الرفاهية است على بتشدید یا مفتوحه نایب فاعل مضيقا است المعاش بفتح میم آنچه بآن زندگانی کنند و زندگانی و
اول مراد است اینجا الهنیء بفتح ها و کسر نون و سکون یا و همزه آنچه بی مشقت بهم رسد و ایضا المریء میم و کسر را بی‌نقطه و یا و
همزه طعام گوارا گوارا زنا و لکن خوری بهم نرسد یعنی طلب میکنم از تو خدایا فراغت را در زندگانی چندانکه باقی دارد
مرا زندگانی طلبم که توانا شوم بآن بطاعت تو و برسم بآن برضای تو و روم بآن بسوی بهشت که دهناوی سرای زندگانی
جاودانی است در فردای قیامت و روزی مکن مرا روزی که صاحب طغیان نماید و از حد در گذرد مرا و مبتلا مکن البته
مرا بنیاز مندی که آزار کشم بآن بر حالی که تنگ شده بر من باشد بده مرا نصیبی فراوان در آخرت من و معاشی که بی
مشقت بدست آید گوارا باشد در دنیای من و مگردان دنیا را بر من زندان از کثرت آلام و کدورات و اسقام و مگردان مفارقت
دنیا را بر من اندوه از کثرت فراغت آلام و دلبستگی بدنیا پناه ده مرا بدور کردن از فریفتن دنیا مرا و بگردان عمل مرا در
دنیا مقبول و سعی مرا در دنیا با داشت داده شده اصل اللهم ومن ارادني بسوء فارده بمثله ومن كادني فيها فكده واصرف
عني هم من ادخل على همه وامكر بمن مكر بي فانك خير الماكرين وافقأ عني عيون الكفرة الظلمة والطغاة الحسدة شرح
ضمیر مثله راجع بمن است یا راجع بسوء است فرق میان کید و مکر اینجا اینست که اول ضرر رسانیدن صریح است و دوم
ضرر رسانیدن بعنوان بازی دادن است افقا بفا و قاف و همزه بصیغه امر باب منع است الفقء بفتح فا و سکون قاف
و همزه چشم کندن و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی دفع است یعنی خدایا و هر که اراده من کرد ببدی پس اراده او را
کن بمثل خودش و قصد بدو هر که بد و صریح کرد با من در دنیا پس بدی صریح کن با او و برگردان از من اندوه کسی را
که اندوهناک کرد مرا و ضرر غیر صریح برسان بکسی که ضرر غیر صریح رسانید بمن چه بد دستی که تو بهتر ضرر رسانندگان
غیر صریحی و بکن و دفع کن از من چشمهای کافران که بیجا کنند کافران و طاغیان که رشک خورانند اصل اللهم وانزل
علي منك سكينة والبسني درعك الحصينة واحفظني بسترك الواقي وجللني عافيتك النافعة وصدق قولي و
فعالي وبارك لي في ولدي واهلي ومالي شرح درعك الحصينة بیان شد در حدیث سیزدهم و چهل و هشتم الستر
بکسر سین بی‌نقطه پرده الفعال بفتح فا عمل خوب یعنی خدایا و فرود آور بر من از جانب تو آرامی و بپوشان مرا زره
تو که مستحکم است و نگاهدار مرا بپرده تو که نگاهدار از معاصی و مانند آنست و فرو گیران مرا فراغت که نفع رساننده است
و راست آور سخن مرا مثل گفتن لا اله الا الله با اینمعنی که محض زبان نباشد و راست آور عبادت مرا مثل نماز با اینمعنی
که باطل نباشد و برکت ده مرا در اولاد من و در اهل بیت و در مال من اصل اللهم ما قدمت وما اخرت وما اغفلت وما
تعمدت وما توانيت وما اعلنت وما اسررت فاغفره لي يا ارحم الراحمين شرح ما همه جا موصوله است بقرینه فاغفره الاغفال
بغین بانقطه و فا قصد بباب افعال ترک چیزی از روی غافل شدن یعنی خدایا آنچه پیش داشتم و پس داشتم

وآنچه پس داشتم و پیش میبایست وآنچه ترک از روی غفلت کردم وآنچه دانسته کردم از افعال و تروک قبیحه
آنچه کاهلی در آن کردم از افعال واجبه وآنچه آشکارا کردم از قبیح وآنچه پنهان کردم از قبیح بیامرز آنرا برای من
ای رحم کننده ترین رحم کنندگان بیست و هفتم صل عن ابي جعفر عليه السلام قال قل اللهم اوسع علي في رزقي و
امدد لي في عمري واغفر لي ذنبي واجعلني ممن تنتصر به لدينك ولا تستبدل بي غيري شرح مضمون این ظاهر است از
آنچه گذشت در شرح حدیث دهم باب پنجاه و سیوم که باب الدعاء للرزق است بیست و هشتم صل عن ابي
عبد الله عليه السلام انه كان يقول يا من يشكر اليسير ويعفو عن الكثير وهو الغفور الرحيم اغفر لي الذنوب التي
ذهبت لذتها وبقيت تبعتها شرح التبعة بفتح تا دو نقطه از بالا و کسر با یک نقطه و عین بی نقطه بازخواست
گناه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت در دعا که ای آنکه یاد داشت میدهد عبادت کم را و
در میگذرد از گناهان بسیار و اوست بخشایش کننده رحم کننده بخشایش کن برای من گناهانی که رفت لذت
آنها و باقی ماند بازخواست آنها بیست و نهم صل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان من دعائه يقول يا نور يا
قدوس يا اول الاولين ويا آخر الآخرين يا رحمن يا رحيم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم واغفر لي الذنوب التي
تحل النقم واغفر لي الذنوب التي تهتك العصم واغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء واغفر لي الذنوب التي تديل الاعداء
واغفر لي الذنوب التي تعجل الفناء واغفر لي الذنوب التي تقطع الرجاء واغفر لي الذنوب التي تظلم الهواء واغفر لي
الذنوب التي تكشف الغطاء واغفر لي الذنوب التي ترد البلاء، الدعاء واغفر لي الذنوب التي ترد غيث السماء شرح
يقول اگر بيا یک نقطه حرف جر و صیغه مصدر باشد ظرف متعلق بدعا است اشارتست باینکه صدور این قسم دعا
از معصوم بمحض اظهار لفظ است پس یا از قبیل تواضع و تذلل است یا برای شیعه خود است و گناه شیعه را بخود نسبت
داده در ظاهر لفظ و بر این تقدیر یا نور تا آخر مرفوع و اسم کان است زیرا که در حکم مفرد است چون مراد از آن لفظ است
یا طلب مغفرت بمعنی استعاده است چنانچه مذکور شد در حدیث دوم باب صد و نود و هفتم کتاب الایمان والکفر که
باب في تفسير الذنوب است و اگر بيا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب مرفوع یا منصوب است بتقدیر ان ناصبه است یا
اهمال آن یا با اعمال آن و بر این تقدیر اسم کان است و یا نور تا آخر منصوب است و مفعول یقول است تفسیر بعض این گناهان
گذشت در کتاب الایمان والکفر در باب في تفسير الذنوب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
بود از جمله دعاهای او بظاهر لفظ ای راهنمای اهل آسمانها و زمین ای بغایت پاکیزه از هر نقصان و قبح ای موجود پیش از
پیشینیان ای موجود پس بعد از پسینیان اشارتست بآنچه در نهج البلاغه در خطبه که اولش اینست ما وحده من
کیفه مذکور است که وانه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه تا قول او ثم يعيدها بعد الفناء ای مدبر کل عالم
ای مهربان بمؤمنان بیامرز برای من گناهانی را که تغییر میدهند نعمتها را آنها زیرا دروغی بر پروردگار است و بیامرز برای من گناهانی را
که فرود می آورند عقوبتها را آنها ظلمست و بیامرز برای من گناهانی را که پاره میکنند پردها را آنها شرب خمر است و بیامرز برای
من گناهانی را که فرود می آورند بلاها را شاید که آنها زنا زنای با نقطه و نون باشد که باعث زلزله میشود و بیامرز برای من
گناهانی را که دولت میدهند دشمنان را آنها نقض عهد است و بیامرز برای من گناهانی را که شتابان میکنند مرگ را آنها
قطع رحم است و بیامرز برای من گناهانی را که قطع امید میکنند شاید که آنها خون ناحق باشد که قطع امید حیات است در آن
و باعث پشیمانی است و بیامرز برای من گناهانی را که تاریک میکنند فضا را بامعنی که آدمی را سرگردان میکنند آنها عقوق

والدین است و بیامرز برای من گناهانی را که میدانند و برده را از عیبها و رسوا میکنند شاید که آنها غیبت و افترا و عن

باشد و بیامرز برای من گناهانی را که میکردانند دعا را آنها نیز عقوق والدین است و بیامرز برای من گناهانی را که بر

میکردانند باران ابر را آنها جور در حکم است سی ام اصل عن ابي عبد الله عليه السلام يا عدتي في كربتي ويا صاحبي في

شدتي ويا وليي في نعمتي ويا غياثي في رغبتي شرح العدة بضم عين وتشديد دال بی‌نقطه آنچه مهیا کرده شود برای حوادث

زمانه الكربة بضم کاف وسکون راء بی‌نقطه و باء یک‌نقطه اندوه فراوان الرغبة بضم راء بی‌نقطه و سکون غین با نقطه و باء

یک‌نقطه و بفتح راء و فتح غین زاری کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مقدمه دعای مهیا کرده

شده من در اندوه فراوان من و ای همراه من در سختی من و ای کارساز من در نعمت من و ای فریادرس من در زاری

اصل قال كان من دعاء امير المؤمنين عليه السلام اللهم كتبت الآثار وعلمت الاخبار واطلعت على الاسرار فحلت بيننا

وبين القلوب فالسر عندك علانية والقلوب اليك مفضاة وانما امرك لشيء اذا اردته ان تقول له كن فيكون فقل

برحمتك لطاعتك ان تدخل في كل عضو من اعضائي ولا تفارقني حتى القاك وقل برحمتك لمعصيتك ان تخرج من كل

عضو من اعضائي فلا تقربني حتى القاك وارزقني من الدنيا وزهدني فيها ولا تزوها عني ورغبني فيها يا رحمن شرح

كتبت اشارتست بآیت سوره یس ونکتب ما قدموا وآثارهم علمت از باب تفعیل است و اشارتست به تتمه آن آیت وكل

شيء احصيناه في امام مبين و بیان این شد در شرح حدیث چهارم باب شصت و یکم کتاب الحجة که باب ان الائمة عليهم السلام

لم يفعلوا شيئا ولا يفعلون الا بعهد من الله عز وجل وامر منه لا يتجاوزونه است فا در فحلت برای تعقیبست و این جمله اشارتست

بآیت سوره انفال واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه و ابن بابویه در کتاب توحید در باب السعادة والشقاوة نقل کرده

در تفسیر آن که یحول بینه و بین ان یعلم ان الباطل حق فا در فالسر برای تفریع است مفضاه بفاء و ضاد با نقطه بصیغه اسم

مفعول از باب انفعال است الافضاء بیرون آوردن چیزی از درون و اینجا بر سبیل استعاره است و انما امرك تا اشارتست

بآیت سوره یس باء در برحمتك ظرف و جار برای آلت است و مراد برحمت توفیق است و اشارتست باینکه طاعت و معصیت فعل

بواسطه ماست و فعل بواسطه الله تعالی نیست و ترغبني بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال منصوب

است بتقدیر ان ناصبه و واو بمعنی مع است یا حالیه است که جمله اسمیه میشود غالبا و بنا بر دوم مضارع در اینجا در حکم

مفرد است که مبتدا واقع شده و خبرش محذوف است نحو بتقدیر و ترغیبك ایای فیها ثابت و محتمل است بنا بر دوم اینکه

ترغبني مرفوع باشد لیکن این احتمال متروک است زیرا که واو اینجا مشتبه محتمل میشود بواو استینافی نحوی و اگر واو

استینافی نحوی باشد فعل مضارع بمعنی امر خواهد بود و افاده طلب ترغیب خواهد کرد چنانچه نحاة منع نموده اند در لا

تاكل السمك وتشرب اللبن بنا بر اینکه مراد امر بشرب لبن باشد بعد از نهی از اکل سمک و لهذا کوفیان و اوی که فعل

مضارع بعد از آن منصوب میباشد واو الصرف مینامند یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت و بود از جمله دعای امیر المؤمنین

علیه السلام خدایا نوشتی در نامه اعمال خلائق چیزهایی را که باعث این شدند که بعد از ایشان بعمل آمد مثل بدعتهایی که

معمول میشود و در هر عملی واضع آن بدعت داخلست و تعلیم کردی جمیع چیزها را برسول و اوصیای او در قرآن که تبیان

کل شیء است و آگاه شدی بر آنهای در نهای خلائق پس حائل و مانع شدی برای اتمام حجت تو بر مشرکان میان

ما و میان دلهای ما تا نتوانیم که جزم کنند بمذهب باطل کنیم دلهای خود را مانند علم آنها بمذهب حق پس راز

درون دل نزد تو آشکار است و دلهای بسوی تو بیرون آورده شده است بفضا و جز این نیست که کار تو برای وجود

جزئي چون اراده کني آنچيز را اينست که کوئي آنرا بشو پس ميشود باين معني که کار تو از قبيل افعال انس و جن و ملک
نيست که محتاج بحرکت خود شان است زيرا که مجردي غير الله تعالى نميباشد نزد اهل اسلام پس بکو بوسيله توفيق تو طاعت
ترا اينکه داخل شود در هر عضوي از اعضاي من و اينکه جدا نشود از من تا وقتي که ملاقات کنم ترا در روز مرک يا روز مرک
يا روز حساب و بکو بوسيله توفيق تو معصيت ترا اينکه بيرون رود از هر عضوي از اعضاي من پس از آن نزديک من نشود تا
وقتي که ملاقات کنم ترا و روزي ده مرا از دنيا بقدر کفايت و بحريص کن مرا در دنيا و باز مکير دنيا را از من بر حالي که حريص
ميکرده باشي مرا در آن اي مدبر کل عالم سميع عليم اصل عن ابن محبوب عن العلاء بن رزين عن عبد الرحمن بن سيابة قال
اعطاني ابو عبد الله عليه السلام هذا الدعاء الحمد لله ولي الحمد واهله ومنتهاه ومحله اخلص من وحده واهتدى
من عبده وفاز من اطاعه وامن المعتصم به شرح روايتست از حسن بن محبوب از علاء بن رزين از عبد الرحمن بن سيابه
که کفت داد مرا امام جعفر صادق عليه السلام باينمعني که تعليم من کرد اين دعا را تا بعمل آورم و ممکنست که امام نيز اين دعا
ميکرده باشد باعتبار آنکه محمد کويند در شرح حديث بيست و نهم اين باب سبحان الله داست که صاحب اختيار ستايش است
و اهل آنست و آخر آنست باينمعني که استحقاق ديکران ستايش را باو ميرسد زيرا که بتوفيق اوست و جاي فرود آمدن
آنست باينمعني که بعد از رسيدن باو از او تجاوز نميکند بالاتر عبادت خالص از عيب کرد کسي که هيچ شريک کردد در
عبادت خود او را و راه بحق يافت کسي که عبادت او کرد و بمطلوب خود رسيد کسي که فرمان برداري او کرد و ايمن از شر
شيطان شد کسي که پناه برنده باوست اصل اللهم يا ذا الجود والمجد والثناء الجميل والحمد اسألك مسألة من خضع
لك برقبته ورغم لك انفه وعفر لك وجهه وذلل لك نفسه وفاضت من خوفك دموعه وترددت عبرته واعترف لك بذنوبه
وفضحته عندك خطيئته وشانته عندك جريرته فضعفت عند ذلك قوته وقلت حيلته وانقطعت عنه اسباب خدايعه
واضمحل عنه كل باطل والجاته ذنوبه الى ذل مقامه بين يديك وخضوعه لديك وابتهاله اليك شرح الثناء بكسر ثاء سه
نقطه فضاي وسيع پيش درخانه و بفتح ثاء آن وصف کسي بعنوان مدح يا خواه بعنوان مدح و خواه بعنوان ذم الحمد
ستايش و مراد اينجا فعل باعث استحقاق ستايش است رغم براي بي نقطه و غين با نقطه بصيغه معلوم باب تفعيل است التعفير
پست کردن و خوار شمردن و تعلق آن بانف باعتبار اينست که متکبر بيني خود را بالا ميکند عفر بعين بي نقطه و فاء و راي بي
نقطه بصيغه ماضي معلوم باب تفعيل است العبرة بفتح عين بي نقطه و سکون باء يک نقطه و راي بي نقطه کريه کردن سينه
و کلو پيچيده شده باشد شانته بشين با نقطه و الف و نون است الجريرة بفتح جيم و کسر راي بي نقطه و سکون ياء دو
نقطه در پايين و راي بي نقطه کناه بزرک که کسي دانسته مرتکب آن شده باشد خدايعه بهمزه بعد از الف است المقام
بضم ميم مصدر ميمي باب افعال است بمانستن در جائي و بفتح ميم مصدر نصر ايستادن و بر هر تقدير نسبت ذل بمقام نسبت
مجازيست و مراد نسبت ذل بصاحبش است و خضوعه عطف بر ذل است يا عطف است بر مقام و همچنين ابتهاله يعني
خدايا اي صاحب کرم و بزرکي و در کار خوب و ستايش طلب ميکنم از تو طلب کسي که فروتني کرد براي تو بکج کردن
کردن خود و پست کرد براي تو بيني خود را و بخاک مالند براي تو روي خود را و خوار کرد براي تو خود شد را و روان شد
از ترس تو اشکهاي او و آمد و رفت کرد در سينه و کلوي او کريه کره شده او و اعتراف کرد نزد تو بکناهان او و
رسوا کرد او را خطاي او و زشت کرد او را نزد تو کناه دانسته او پس ناتوان شد نزد آنچه مذکور شد از اعتراف و
رسوائي و زشتي قوت کفتار او و کم شد تدبير کار او و در عذرخواهي بريده شد از او سببهاي فريبهاي شيطاني

اورا و برطرف شد ازو هر بکار نیامدنی که شیطان او را بآن خواند و مبتلا کرد او را گناهان او و بسوی خواری ماندن
او نزد تو و فروتنی نزد او و زاری او بسوی تو اصل اسالك اللهم سؤال من هو بمنزلته ارغب اليك كرغبته واتضرع
اليك كتضرعه وابتهل كاشد ابتهاله اللهم فارحم استكانة منطقي وذل مقامي ومجلسي وخضوعي اليك برقبتي شرح
الرغبه بضم را بی نقطه و سکون غین با نقطه و با یکنقطه و بفتح را و فتح غین زاری کردن منطق بفتح میم و کسر طاء
بی نقطه و مقام بضم میم و مجلس بفتح میم و سکون جیم و کسر لام مصادر میمیه است یعنی طلب میکنم از تو خدایا طلب
کسی که او بمرتبه آنکس است که مذکور شد احوال او و زاری میکنم بسوی تو مانند زاری او و فروتنی میکنم بسوی تو مانند
فروتنی او و بغایت زاری میکنم بسوی تو مانند سخت ترین زاری بغایت او خدایا پس رحم کن فروتنی سخن گفتن من
و خواری ماندن من و نشستن من و فروتنی من بسوی تو بکج کردن گردن خود را اصل اسالك اللهم الهدى من الضلالة
والبصيرة من العمى والرشد من الغواية واسالك اللهم اكثر الحمد عند الرخاء واجمل الصبر عند المصيبة وافضل الشكر
عند موضع الشكر والتسليم عند الشبهات واسالك القوة في طاعتك والضعف عن معصيتك والهرب اليك
منك والتقرب اليك رب لترضى والتحري لكل ما يرضيك عني في اسخاط خلقك التماسا لرضاك شرح من همه
جا برای بدل است یا صله هدی و نظایر آنست بتضمین معنی بعد یعنی طلب میکنم از تو خدایا توفیق راه یافتن بدل گمراهی
و دیده وری بدل کوردلی و راست روی بدل کج روی و طلب میکنم از تو خدایا توفیق بیشتر سپاس نزد فراغت و بهتر صبر نزد
مصیبت و ثنا و شکر نزد نعمتی که جای شکر است و قبول سخن اولیای تو نزد شبهه‌ها یعنی نادانسته و امثال آن و طلب
میکنم از تو توفیق قوت عزم در طاعت تو و سستی عزم از معصیت تو و گریز بسوی رحمت تو از عذاب تو و نزدیکی
جستن بسوی تو ای صاحب کل اختیار من تا راضی شوی و توفیق انتخاب برای هر چه راضی کند از من اصل رب من
ارجوه ان لم ترحمني او من يعود علي ان اقصيتني او من ينفعني عفوه ان عاقبتني او من آمل عطاياه ان حرمتني او من يملك
كرامتي ان اهنتني او من يضرني هوانه ان اكرمتني شرح ای صاحب کل اختیار من کرا امیدوار باشم اگر رحم نکنی مرا
یا که بر میگردد بسوی من برای مهربانی اگر دور کنی مرا از خود یا که نفع میرساند مرا بخشایش او اگر عذاب کنی مرا یا کرا امید
وار بخششهای او باشم اگر محروم کنی مرا از بخشش خود یا که صاحب اختیار میشود عزت مرا اگر خوار کنی مرا یا که ضرر
میرساند مرا خواری او که با من کند اگر عزیز کنی مرا اصل رب ما اسوا فعلي واقبح عملي واقسى قلبي واطول املي واقصر اجلي
واجراني على عصيان من خلقني شرح ما اسوا و نظایر آن برای تعجب است و ما بعد آن منصوب است بمفعولیت و اگر
در اصل بمعنی استفهام بوده باینمعنی که چه چیز عظیم زشت کرده عمل مرا یعنی ای صاحب کل اختیار من چه بسیار زشت است
فعل من و چه قبیح است عمل من و چه سخت است دل من و چه دراز است آرزوی من و چه کوتاه است اجل من و چه بسیار صاحب
جرات ام بر عصیان آنکه آفریده مرا اصل رب ما احسن بلاءك عندي واظهر نعماءك علي كثرت علي منك النعم فما احصيتها
وقل مني الشكر فيما اوليتنيه فبطرت بالنعم وتعرضت للنقم وسهوت عن الذكر وركبت الجهل بعد العلم وجزت من
العدل الى الظلم وجاوزت البر الى الاثم وصرت الى اللهو من الخوف والحزن فما اصغر حسناتي واقلها في كثرة
ذنوبي وما اكثر ذنوبي واعظمها على قدر صغر خلقي وضعف شرح البلاء بفتح باء یکنقطه و الف ممدوده امتحان
بمعنی آزار و مراد اینجا امتحان بنعمت است النعماء بفتح نون و عین بی نقطه ساکنه و الف ممدوده نعمت الایلاء مصدر
معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب افعال کسی را صاحب اختیار چیزی کردن بطرت بباء یکنقطه و طاء

ینفطر وواد ینفطر بصیغه ماضی متکلم باب علم است البطر بفتح با و فتح طا از جا در آمدن بکمال خوشحالی النقم
بکسر نون و فتح قاف و بفتح نون و کسر قاف جمع نقمه بفتح نون و کسر قاف و بکسر و فتح نون و سکون قاف عذابهای که
برای انتقام است یعنی ای صاحب کل اختیار من وچه نیکو است امتحان تو بنعمت نزد من وچه آشکار است نعمت تو
بر من بیان این آنکه بسیار شد بر من از نعم جانب تو نعمتهای پس نمیتوانم که بشمار در آورم آنها را و کم شد از جانب من شکر
در آنچه بمن دادی آنرا پس از جا در آمدم بسبب نعمتها خود را در عرضه عذابها در آوردم و غافل شدم از وعظ
که در کتاب الهی است ذکر کردم جاهلی و ناخردمندی را بعد از علم من با آنچه در کتاب الهی است از وعظ و در گذشتم
از میانه روی بسوی بیجا کردن و ترک کردم نیکوکاری را تو متوجه گناه شدم و گردیدم بسوی بازیچه اعراض کردم از ترس
اعراض کردم از ترس عذاب آخرت و اندوه برای آن عذاب پس چه کم گشت حسنات من وچه چه کم است آنها در جنب
بسیاری گناهان من وچه بسیار است گناهان من وچه بزرگ گشت آنها بر قیاس بر مقدار کوچکی جثه من و نا
توانی آنچه باعث قوت نیست از طاعات و مانند آنها اصل رب وما اطول املی فی قصر اجلی واقصر اجلی فی بعد
املی وما اقبح سریرتی فی علانیتی شرح ای صاحب کل اختیار من وچه دراز است آرزوی من در جنب کوتاهی عمر من
وچه کوتاه است عمر من در جنب درازی آرزوی من وچه بد است نهان من در جنب آشکار من با آنکه در ظاهر
مردمان مرا بسیار خوب میدانند و در باطن بسیار بدم اصل رب لا حجة لی ان احتججت ولا عذر لی ان اعتذرت ولا شکر
عندی ان ابلیت واولیت ان لم تعنی علی شکر ما اولیت شرح لا شکر عندی در حکم جزای ان ابلیت واولیت است
واین دو فعل بصیغه ماضی مجهول متکلم باب افعال است مجموع این شرط و آنچه در حکم جزای آنست در حکم جزای ان لم تعنی است
لم تعنی بضم تا بضم تا و کسر عین بی نقطه و تشدید نون مکسوره و یای متکلم بصیغه مضارع مخاطب معتل العین باب
افعال است یعنی ای صاحب کل اختیار من نیست برهانی مرا اگر طلب برهان کنم تا از عذاب خلاص شوم و نیست عذری
مرا اگر طلب عذر برای خود کنم تا از عذاب خلاص شوم و نیست شکری نزد من اگر امتحان کرده شوم بنعمت و داده شوم
نعمت اگر اعانت نکنی مرا بر شکر آنچه داده شدم از نعمت اصل رب ما اخف میزانی غدا ان لم ترجحه ولیسانی ان لم تثبته
واسود وجهی ان لم تبیضه شرح المیزان وزنه وزن تو و مراد اینجا یعنی او لا شک آنچه می آید در کتاب الصلوة
در حدیث سیزدهم باب اول که الصلوة میزان من وفی استوفی تثبته با سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال است اسود مانند نظایر آن از باب افعال است پس تخفیف دال است
یعنی ای صاحب کل اختیار من چه سبک است عمل صالح من که وزنه تو آن است فردای قیامت اگر سنگین نکنی آنرا
بتفضل خود وچه لغزان است زبان عذر خواهی من در آن روز اگر پا برجا نکنی آنرا بتفضل خود وچه سیاه است روی
من آن روز اگر سفید نکنی آنرا بتفضل خود اصل رب کیف لی بذنوب التی سلفت منی قد هدت لها ارکانی شرح
هدت بتشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب نصر است یا باب ضرب یا باب علم است الهد سست
کردن الارکان جمع رکن بضم را و سکون کاف اعضائی که قوی تر اند یا اینست اعضا است یعنی ای صاحب کل اختیار
من چه حال خواهد بود برای من با گناهانی که در زمان گذشته سر زده از من بتحقیق سست کرده شده برای آنها
توانائی اعضای من یعنی که ترس و غم آنها اعضای مرا سست کرده اصل رب کیف اطلب شهوات الدنیا
وابکی علی خیبتی فیها ولا ابکی و تشتد حسراتی علی عصیانی و تفریطی شرح حبیبی بفتح حا بی نقطه و کسر با

بيكنقطه وسكون يا، دو نقطه در پائين و با، يكنقطه است يعني دوست داشته شده من ودر بعض نسخ بفتح
خا، با نقطه و سكون يا، دو نقطه در پائين و فتح با، يكنقطه و تا، تا نيتا است يعني نااميد من و تشديد منصوب
است بواو حرف چون بعد از استفهام است و واو ظرف بيان شد در شرح حديث سيم اين باب يعني اي صاحب كل
اختيار من چون طلب كنم لذتهاي دنيا را و گريه كنم بر مرگ محبوب من در دنيا و گريه نكنم با سختي حسرتهاي من بر
عصيان من و تقصير من در فرمان بردن فرمان برداري اصل رب دعتني دواعي الدنيا فاجبتها سريعا وركنت اليها
طائعا ودعتني دواعي الآخرة فتثبطت عنها وابطات في الاجابة والمسارعة اليها كما سارعت الى دواعي الدنيا
وحطامها الهامد وهشيمها البائد وسرابها الذاهب شرح تثبطت بتا، سه نقطه و با، يكنقطه و طا، بينقطه بصيغه
ماضي متكلم باب تفعل است التثبط سر پيچيدن از كاري والمسارعة مجرور و معطوف بر الاجابة است و ابطا در
عبارت از ترك مسارعت است الحطام بضم حا، بينقطه و الف آنچه ريزه و پراكنده شود از اطراف جسمي كه خشك باشد
و اينجا استعاره شده براي لذتي كه بغايت بي اعتبار است الهامد بدال بينقطه بصيغه اسم فاعل باب نصر كهنه سيا
شده الهشيم بفتح ها، و كسر شين با نقطه و سكون يا، دو نقطه در پائين گياه خشك شده ريزه شده البائد بيا، يك
نقطه و الف و همزه و دال بينقطه اسم فاعل باب ضرب آنچه رود و اثري از آن نمايد سراب بفتح بينقطه و را، بينقطه
و الف و با، يكنقطه آنچه مانند آب مينمايد در ميان روز يعني اي صاحب كل اختيار من خواندند مرا خوانندگان دنيا
مثل هواي نفس اماره و رفيقان نامناسب و آشنايان گمراه پس بطرف آنها رفتم شتابان و ميل كردم بسوي آنها از روي
اختيار و خواندند مرا خوانندگان آخرت مثل رسولان و اوصياي و مواعظ قرآن پس سر پيچيدم از آنها و سنگيني
كردم در رفتن بطرف آنها و در شتاب بسوي آنها چنانچه شتاب كردم بسوي خوانندگان دنيا و متاع دنيا كهنه بي اعتبار است
و گياه خشك دنيا كه زائل بي اثر است و سراب آن كه زود روان است اصل رب خوفتني وشوقتني واحتججت علي
كفلت لي برزقي فامنت خوفك وتثبطت عن تشويقك ولم اتكل على ضمانك وتهاونت باحتجاجك شرح خدايا ترسانيدي
مرا در قرآن از جهنم و رغبت فرمودي مرا در قرآن در بهشت و اقامت برهان كردي بر من بفرستادن رسولان و اوصياي
و محكمات كتاب آسماني و ضامن شدي براي روزي من در قرآن پس از آن ايمن شدم ترس ترا يعني كه ترس تو
نورزيدم و سر پيچيدم از رغبت فرمودن تو و اعتماد نكردم بر ضامني تو روزي را يعني كه حرص در طلب مال دنيا ورزيدم
و سهل انكاري كردم با اقامت برهان تو اصل اللهم فاجعل لي منك في هذه الدنيا خوفا وحول تثبيطي شوقا وتهاوني
بحجتك فرقا منك ثم ارضني بما قسمت لي من رزقك شرح خدايا بنا بر اين اعتراف من بگردان ايمن بودن مرا از عذاب
تو در اين دنيا ترس و برگردان سر پيچيدن مرا از رغبت و سهل انكاري مرا ببرهان تو اضطراب از ترس تو يعني كه
صفات ذميمه را از من برطرف كن و بجاي آنها اين صفات حميده بنه بعد از آن راضي كن مرا بآنچه نصيب كردي براي من از روزي
تو اصل يا كريم اسالك باسمك العظيم رضاك عند السخطة والفرجة عند الكربة والنور عند الظلمة والبصيرة عند
تشبه الفتنة شرح تفسير اسمك العظيم گذشت در شرح حديث هفدهم اين باب يعني اي صاحب كرم طلب ميكنم از
تو بحق نام تو كه بزرگ است راضي شدن ترا از من نزد غضب تو بر عاصيان و گشايش كار مرا نزد اندوه فراوان من و روشني
را نزد تاريكي قبر و مانند آن و ديده و بينائي بمحكمات قرآن كه در آنها نهي صريح از اختلاف و از روي ظن شده نزد مشتبه ساختن
امتحان مثل آنكه امتحان الله تعالي بتمكين و ظالمانرا در سالهاي دراز بر لشكر و اموال و ترويج و اسباب مشهوران

بعلم و مصنفان و قاریان قرآن که هواخواهان ایشانند باعث اشتباه حق بباطل میشوند نزد جمعی که کور باطنند
اصل رب اجعل جنتی من خطایای حصینة و درجاتی فی الجنان رفیعة و اعمالی کلها متقبلة و حسناتی مضاعفة
زاکیة شرح الجنة بضم جیم سپر و تعلق من خطایای بجنة باعتبار تضمین حفظ است الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم
بهشتها متقبلة بصیغه اسم مفعول باب تفعل برای مبالغه است یعنی ای صاحب کل اختیار من بگردان در قیامت
سپر مرا که نگاه دارد مرا از شر خطاهای من که کرده ام مستحکم و مراتب مرا در بهشتها بلند و عملهای من همه آنها را
بغایت مقبول و اعمال خیر مرا چندین برابر کرده شده پاکیزه اصل اعوذ بک من الفتن کلها ما ظهر منها و ما بطن و من
رفیع المطعم و المشرب و من شر ما اعلم و من شر ما لا اعلم شرح پناه میگیرم بتو از شر امتحانها همه آنها خواه آنچه ظاهر شد
از جمله امتحانها مثل لشکرها و اموال و اسباب ظالمان و خواه آنچه باطن شد مثل ترویج مشهوران بعلم و مصنفان
ائمه ضلالت در رسالها دراز و پناه میگیرم بتو از شر مرتبه طعام و شراب که در مجالس اهل ضلال صرف میشود که مبادا
از آنها چیزی را از مؤمنان نرسیده نکی بهم رسد و پناه میگیرم بتو از شر آنچه میدانم که فریبنده است و شر آنچه نمیدانم که
فریبنده از اسباب ضلالت اهل ضلالت اصل و اعوذ بک من ان اشتری الجهل بالعلم و الجفاء بالحلم و الجور بالعدل
و القطیعة بالبر و الجزع بالصبر و الهدی بالضلالة و الکفر بالایمان شرح در نسخ و الهدی بالضلالة است و
این از غلط کاتبان است و الضلالة بالهدی میباید یعنی و پناه میگیرم بتو از آنکه خریداری نمایم پیروی ظن را
بعلم محکمات قرآن که در آنها نهی از جهالت است باین معنی که عمل بمحکمات نکنم و پیروی ظن کنم و درشتی را بوقار و تمکین
و بی راهی را بمیانه روی و قطع صله امام او یا قطع صله مادر و پدر را یا قطع صله رحم مطلقا را به نیکوئی با ایشان
و اضطراب را بصبر و گمراهی را براستی و کفر را بایمان سیصد و دوم اصل ابن محبوب عن جمیل بن صالح انه ذکر ایضا
مثل و ذکر انه دعاء علی بن الحسین صلوات الله علیه و زاد فی آخره آمین رب العالمین شرح ضمیر انه راجع بامام موسی
کاظم علیه السلام است یا راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و لفظ ایضا مؤید اول است یعنی حسن بن محبوب که
راوی روایت سابق بود روایت کرد از جمیل بن صالح که او روایت کرد از امام موسی کاظم علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
است اینکه امام موسی کاظم علیه السلام نیز ذکر کرد مثل آن دعا را که امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کرد و امام موسی کاظم
علیه السلام ذکر کرد که این دعا امام زین العابدین است صلوات الله علیه و امام موسی کاظم علیه السلام زیاد کرد در آخر آن دعا اینرا
که مستجاب کن ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز سیصد و سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادع بهذا الدعاء اللهم
انی اسالک برحمتک التی لا تنال منک الا برضاک و الخروج من جمیع معاصیک و الدخول فی کل ما یرضیک و النجاة من کل
بلیة و المخرج من کل کبیرة اتی بها منی عمدا او زل بها منی خطاء او خطر بها علی خطرات الشیطان شرح با در برحمتک زایده
برای تقویت مینماید و میتواند بود که از غلط کاتبان باشد تقریبه ذکر میشود و بنا بر این النجاة منصوب و معطوف برحمتک است
و همچنین و المخرج و میتواند بود که با برای آلت باشد و ذکر میشود بر سبیل مثال باشد و النجاة مجرور بعطف برضاک باشد
و همچنین و المخرج المورطة بفتح واو و سکون را و پس نقطه و طا و پس نقطه مشکلی که نجات از آن باسانی میسر نشود المخرج بفتح
میم مصدر میمی است نسبت اتیان بشیء بعمد نسبت مجاز نسبت مقصود نسبت آن بعامد است و همچنین نسبت زلت بخطاء و همچنین
نسبت خطور بخطرات با در اتی بها برای تعدیه است منی حال است از عمدا و از خطاء با در زل بها برای آلت است و در خطر بها برای
تعدیه است خطر بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر و ضرب است الخطور بمعنی جری بر دل کسی

قصد کردن ان علی بخروج دیاء متکلم است و در بعض نسخ نیست الخطرات بفتح خاء و فتح طاء جمع خطره بفتح خاء و سکون
طاء در یافتن آنچه کسی را یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت دعا کن بای دعاء خدا بدرستی که من طلب میکنم
از تو رحمت را که دریافته نمیشود از تو مگر براضی بودن تو از کسی و بیرون آمدن آنکس از جمیع مخالفتهای تو و داخل شدن آنکس
در هر چه راضی میکند ترا از او و طلب میکنم از تو نجات از هر مشکل را و بیرون آمدن از هر گناه کبیره که کرده باشد آنرا از جانب
من عمدی یا لغزیده باشد بوسیله آن از من خطائی یا رسانیده باشد آنرا بر دل من بعنوان قصد من آنرا یعنی آنکه کرده باشم
آنرا در یافتنهای شیطان مرا اصل اسألك خوفا توقفني به على حدود رضاك وتشعب به عني كل شهوة خطر بها هواي
واستزل بها رأيي لتجاوز حد حلالك شرح توقفني بقاف نفا بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است تشعب بشین
با نقطه و عین بی نقطه و باء یکنقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع است الشعب متفرقه کردن باء در خطر بها
برای تعدیه است و در استزل بها برای آلت است استزل بزای با نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است
تجاوز مصدر باب تفاعل است یعنی طلب میکنم از تو ترسی را که واداری مرا بوسیله آن بر سرحدهای رضای تو و پراکنده کنی بان
از من هر میلی که بدل من رسانید آنرا خواهش نفس من و لغزید بوسیله آن دید من برای قصد در گذشتن از منتهای
حلال تو بسوی حرام اصل اسألك اللهم الاخذ باحسن ما نعلم وترك سيئ كل ما نعلم او اخطي من حيث لا اعلم او
حيث اعلم شرح نعلم هر دو جا بصیغه متکلم مع الغیر مجرد اشارتست بمسئله که ضروریه دین اسلام یا دین امامیه است اخطی
بصیغه متکلم وحده از باب نصر منصوب است بتقدیر ان ناصبه اعمال آن یا مرفوع است بتقدیر ان ناصبه و اهمال آن و بر هر
تقدیر معطوفست بر سیئ و ترک احد الامرین راجعست بکل واحد میشود نظر اینکه منطقیان گفته اند نظیر نقیض موجبه جزئیه
سالبه کلیه است اعلم هر دو جا بصیغه مضارع متکلم وحده از مجرد اشارتست بمسائل غیر ضروریه دین یعنی طلب میکنم از تو فرا
عمل کردن مر بهتر آنچه میدانیم آنرا بخوبی و ترک تقرر مشترک دو چیز اول هر چه میدانیم آنرا به بدی دوم آنکه خطا کنم از راه
که ندانم نیکی و بدی چیز را یا از راهی که دانم نیکی و بدی آنرا و مخالفت کنم اصل اسألك السعة في الرزق والزهد في
الكفاف والمخرج بالبيان من كل شبهة والصواب في كل حجة والصدق في جميع المواطن وانصاف الناس من نفسي فيما
علي ولي والتذلل في اعطاء النصف من جميع مواطن الرضا وترك قليل البغي وتقليل كثيره في القول مني والفعل
وتمام نعمك في جميع الاشياء والشكر لك عليها لكي ترضى وبعد الرضا واسألك الخيرة في كل ما يكون فيه الخيرة
بميسور الامور كلها لا بمعسورها يا كريم يا كريم يا كريم شرح مراد بوسعت در رزق آنست که کمتر از قدر کفاف نباشد و
در في الكفاف برای ظرفیت است صله زهد نیست و مراد دقت بمر سیدن کفاف است الکفاف بفتح کاف رزقی که
باز دارد کسی را از طلب رزق قرض و مانند آن المخرج بفتح میم و فتح راء مصدر میمی باب نصر است یعنی بیرون آمدن بالبیان
و من کل متعلق بالمخرج است الانصاف برابر کردن کسی را با خود بمعنی دادن حق کسی بالتمام و رعایت عدالت با او النصف
بفتح نون و فتح صاد اسم انصاف است من در من جمیع بمعنی فی است الخیرة بکسر خاء با نقطه و فتح و سکون یاء دو
دریا نقطه و را بی نقطه بر گزیده هر یک از میسور و معسور مانند محصول است در اینکه گاهی مفعول بمعنی فاعل است
و گاهی مصدر است فرق اینست که اول از باب ضرب است و دوم از باب علم و خسیست و سیوم از باب نصر است و بر
تقدیر ظرف در بمیسور متعلق بالخیره است و باء برای ملابست است یا برای آلتست و مقصود طلب دادن بر گزیده است
بروشی که آسان باشد چنانچه در دعاء استخاره واقع شده است که اللهم خر لي فيه برحمتك خيرة في عافية یعنی و طلب میکنم

از تو وسعت درروزي را و بي حرصي را در دوق بهمرسيدن رزقي كه كافيست وخروج بوسيله واضح ساختن را
از هر شبهه و داست روي را در هر برهان و راستكوئي را در جميع جاها و برابر كردن مردمان را با خود از جانب خودم
بي حاجت بحكم حاكمي ديكر خواه در آنچه حق مردمان بر كردن من باشد خواه در آنچه حق من بر كردن مردمان باشد و
فروتني را در دادن انصاف در جميع جاها خواه ناراضي باشم از صاحب حق وخواه راضي باشم و واكذاشتن زياده
كذاشتن زياده روي را بر مردمان خواه كم وخواه بسيار كه خواه در سخني كه از من سر زند وخواه در كاري وكامل بودن
نعمتهاي ترا در جميع چيزها و شكر را براي تو بر نعمتها تا بحدي كه راضي شوي از من و بعد از راضي شدن نيز و طلب
طلب ميكنم از تو بركزيده را در هر چه ميباشد در آن بركزيده باينمعني كه تفاوت در خوبي در آن ميباشد بيان كرده شده
كارها نه بدشوار كرده شده كارها اي كريم اي كريم اي كريم اصل وافتح لي باب الامر الذي فيه العافية والفرج وافتح
لي بابه و يسر لي مخرجه و من قدرت له علي مقدرة و من خلقك فخذ عني بسمعه و بصره و لسانه و يده و خذه عن يمينه و عن
يساره و من خلفه و من قدامه و امنعه ان يصل الي بسوء عز جارك و جل ثناء وجهك و لا اله غيرك انت ربي و انا عبدك
شرح مضمون بعض فقرات بيان شد در شرح حديث هژدهم باب چهل و هشتم با در بسمعه زائده باشد براي تقويت يا در بسوء
براي تعديه است يا براي ملابست التثناء بكسر ثاء سه نقطه و تخفيف نون و الف و همزه منقلب از ياء فضاي وسيع كه در پيش
دركاه خانه ميباشد و بفتح ثاء اسم مصدر باب افعال يا باب تفعيل ستايش الوجه جانب و ذات و بنابر اول مراد انبياء و اوصياء
است چنانچه كذشت در كتاب التوحيد در حديث بيست و سيوم باب النوادر كه باب بيست و سيوم است كه نحن وجه الله
يعني وبكشاي براي من در سبب كاري كه در آنست فراغت وكشاد كار و بكشا براي من در آنرا و آسان كن براي من محل خروج
خروج آنرا كه دانم كه نه اسراف در آن ميشود و نه تنك كرفتن و هر كه قرار داده باشي بقضا و قدر خود براي او بر من قدرتي يا بد
يعني كه تواند كه ضرري بر من وارد سازد پس خوب واكير از من آنكس شنوائي او را و آنكس بينائي او را و زبان او را و دست او را
و فرا كير او را از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او و از جانب پشت او و از جانب پيش او و منع كن او را از اينكه رساند
بسوي من بدي را عزيز است پناه آورنده تو و بزركست دركاه امام تو باينمعني كه كنجايش جميع كل خلايق با تمام براي حل مشكلات
ايشان دارد و نيست مستحق عبادتي غير تو صاحب كل اختيار مني و من بنده توام اصل اللهم انت رجائي في كل كربة و
انت ثقتي في كل شدة و انت لي في كل امر نزل بي ثقة و عدة فكم من كرب يضعف عنه الفؤاد و تقل فيه الحيلة و يشمت فيه
العدو و تعيي فيه الامور انزلته بك و شكوته اليك راغبا اليك فيه عمن سواك ففرجته و كفيته فانت ولي كل نعمة و
صاحب كل حاجة و منتهي كل رغبة فلك الحمد كثيرا و لك المن فاضلا شرح مضمون اين ظاهر است از شرح آنچه كذشت
در حديث پنجم اين باب و تفاوت سهل است از الجمله اينكه فقد رحمته خبر ديكر براي مبتدا است يا استيناف بياني
از لفظ است كه خبر مبتدا است يا بتقدير عاطفه خبر مبتدا است و از الجمله اينكه كشفته اينجا مذكور نيست پس لفظ نشر
مرتب اينجا نيست و از الجمله اينكه در كيفيت مفعول اول محذوف نيست و چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قل
اللهم اني اسالك قول التوابين و عملهم و نور الانبياء و صدقهم و نجاة المجاهدين و ثوابهم و شكر المصطفين و نصيحتهم
و عمل الذاكرين و يقينهم و ايمان العلماء و فقههم و تعبد الخاشعين و تواضعهم و حكم الفقهاء و سيرتهم و خشية
المتقين و رغبتهم و تصديق المؤمنين و توكلهم و رجاء المحسنين و برهم شرح الايمان اين كردن دل و بدن و بنا بر
اول مراد اينجا حكمي است كه از روي ظن نباشد بلكه از روي علم باشد الفقه دانش دقايق مسايل باستنباط از

دلایل یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو در دعاء سحر خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
توفیق گفتار بغایت بازگشت کنندگان از معاصی را و عمل ایشان را در طاعات و روشنی گفتار پیغمبران را و راستی گفتار
ایشان را و نجات از شر جهاد کنندگان را و ثواب ایشان را و شکر برگزیدگان را و خالص گفتگوی ایشان را و عمل یاد
آورندگان ربوبیت ترا و اطمینان خاطر ایشان را بر ثواب آخرت و ایمن کردن کسی را از غلط در حکم علما ایشان در
دانش دقایق ایشان را و مبالغه در عبادت رعایت کنندگان ادب را در آواز و نگاه و مانند آنها و فروتنی ایشان را
در بدن و اعضا و حکمت دانشوران در دقایق را و روشن سلوک ایشان را در خلاص از شبهات و مانند آن و ترس پرهیزکاران از راه
از عبادت طاغوت و مانند آن را و تضرع ایشان را و راست کوشش کردن کنندگان خدا و رسول را و وا گذاشتن کار ایشان
کار خود را بخدا و رسول و امید نیکو کاران و نیکی ایشان را اصل اللهم انی اسألك ثواب الشاكرين ومنزلة المقربين ومرافقة
النبيين اللهم انی اسألك خوف العاملين لك وعمل الخائفين منك وخشوع العابدين لك ويقين المتوكلين عليك
وتوكل المؤمنين بك اللهم انك بحاجتي عالم غير معلم وانت لها واسع غير متكلف وانت الذي لا يحفيك سائل ولا
ينقصك نائل ولا يبلغ مدحتك قول قائل انت كما تقول وفوق ما نقول اللهم اجعل لي فرجا قريبا واجرا عظيما وسترا
جميلا شرح معلم بصيغه اسم مفعول از باب تفعيل يا باب افعال است يحفيك بحاء بی نقطه و فاء و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع غایب از باب افعال است و در این مواضع ضمیر مخاطب قائم مقام ضمیر غایب عاید بموصول شده النائل بنون
و الف و همزه آنچه داده شود کسی را از عطا و آنکه در یابد عطا را و هر دو اینجا مناسب است المدحة بکسر میم نوعی از مدح کما
تقول بصیغه مخاطب است و فوق منصوب بنا بر ظرفیت ما نقول بصیغه متکلم مع الغیر است یعنی خدایا بدرستی که من طلب
میکنم از تو ثواب شکرگذاران نعمتهای ترا و مرتبه مقربان درگاه ترا و رفاقت پیغمبران ترا در بهشت خدایا بدرستی که
من طلب میکنم از تو ترس عمل کنندگان برای رضای ترا و عمل ترسندگان از عذاب ترا و رعایت ادب عبادت
کنندگان برای رضای ترا و اطمینان خاطر توکل کنندگان بر ترا و توکل کنندگان بر ربوبیت ترا خدایا بدرستی که
تو بحاجت من بغایت دانائی تعلیم کرده شده نیستی و تو برای آن حاجت صاحب وسعت در قدرتی زحمت کشنده در روا
کردن آن نیستی و تو آن کسی که بی چیز نمیکند ترا طلب کار حاجاتی و کم خزینه نمیکند ترا عطا آئی و نمیرسد نوعی از مدح
که لایق تو باشد گفتار سخنوری که از پیش خود مدح تو کند یا نه این انکه تو چنانی که میگوئی در مدح خود در قرآن و در بالا
آنی که ما میگفته باشیم در مدح تو از پیش خود خدایا مکردان برای من گشادی که نزدیک باشد و ثوابی که بزرگ باشد
و پرده بر عیبها که خوشنما باشد اصل اللهم انك تعلم اني على ظلمي لنفسي واسرافي عليها لم اتخذ لك ضدا ولا ندا ولا
صاحبة ولا ولدا يا من لا تغلطه المسائل يا من لا يشغله شيء عن شيء ولا سمع عن سمع ولا بصر عن بصر ولا يبرمه الحاح
الملحين اسألك ان تفرج عني في ساعتي هذه من حيث احتسب ومن حيث لا احتسب انك تحيي العظام وهي رميم انك
على كل شيء قدير شرح على ظلمي متعلق بمنفی در لم اتخذ است و علی بمعنی علاوه اشتمال اسراف تجاوز از حد و تعدیه
آن بعلی برای تضمین معنی جنایت و ضرر است تفسیر صاحبة و ولد گذشت در حلینا و در اول باب جهل و بکم یعنی خدا
بدرستی که تو میدانی که من با آنکه ظلم من برای خودم و تجاوز از حد و جنایت بر خودم فرا نگرفتم برای تو شریکی که
اراده او برخلاف اراده تو باشد و نه شریکی که اراده او موافق اراده تو باشد و نه جفتی و نه فرزندی ای آنکه
بغلط نمی اندازد ورا طلبهای خلائق حاجات خود را از او با این معنی که کثرت طلب باعث غفلت او از بعضی نمیشود

اي آنکه وا نميدارد او را کردن چيزي از کردن چيزي ديگر و نه شنيدن چيزي از شنيدن چيزي ديگر و نه ديدن چيزي از
ديدن چيزي ديگر و ملول نميکند او را الحاح الحاح کنندگان در طلب حاجتها که در مصلحت در تاخير اجابت آنهاست
ميکنم از تو اينرا که گشاده هي از غم مرا در اين ساعت که در آنم از راهي که بحساب در نمي آورم که گشاده باشد و از راهي که بحساب
در نمي آورم که راه گشاده باشد يا بمعني که از هر کدام اين دو راه که خواهي گشاده بيان قدرت تو بر گشادن از هر راهي
از اين دو راه اينکه بدرستي که تو زنده ميکني استخوانهاي مرده را و حال آنکه آنها پوسيده است بدرستي که تو بر هر
چيز بغايت توانائي اصل يا من قل شکري له فلم يحرمني و عظمت خطيئتي فلم يفضحني و رآني علي المعاصي فلم يجبهني ولم
خلقني للذي خلقني له فضيعت الذي خلقتني له فنعم المولي انت يا سيدي و بئس العبد انا وجدتني و نعم الطالب
انت لي و بئس المطلوب الفيتني عبدک ابن عبدک ابن امتک بين يديک ما شئت صنعت بي شرح الجبه بفتح جيم و سکون
باء يکنقطه و هاء مصدر باب منع بد برخوردن با کسي و برگردانيدن کسي را ضيعت بضاد با نقطه و ياء دو نقطه در زير
مشدده بصيغه ماضي متکلم وحده از باب تفعيل است و در بعض نسخ بجاي ضيعت الذي فصنعت غير الذي بصاد با
نقطه و نون بصيغه متکلم وحده از باب منع است وجدتني بجيم و دال بي نقطه بصيغه ماضي متکلم وحده از باب ضرب است
و نون براي وقايه است و ياء ضمير متکلم و مفعول اول وجدت است و از خصائص افعال قلوب اينست که جايز است که فاعل
آنها و مفعول اول آنها دو ضمير متصل باشد که عبارت از يک چيز باشد و مفعول دوم آن بئس العبد انا است که مقدم شده
براي افاده حصر يا بمعني که هيچ وقتي خوبي ندارم و مضمون جمله انشائيه جايز است بر مفعول دوم واقع شود مثل وجدت
الناس اخبر تقله يا بمعني که يافتم مردمانرا آزموده کن تا ... الکذاري رها براي ... است و بر اين قياس است الفيتني بفاء
ياء دو نقطه بصيغه وحده از باب افعال فرق اينست که مخصوص بهم در اول مذکور است و در اينجا محذوف است تقدير
و بئس المطلوب انا الفيتني و حذف آن با امن التباس جايز است نظير نعم الماهدون طلب اينجا بمعني امر است يا مطلوب
بمعني مطلوب منه است لا الفاء يا فتن که از افعال القلوب است يعني اي آنکه کم شد شکر من براي او پس از آن محروم نکرد
مرا از نعمت خود و بزرگ شد گناه من پس از آن رسوا نکرد و ديد مرا بگناهان پس از آن دست زد بر پيشاني من و
نگذاشت و آفريد مرا براي عبادت که آفريد مرا براي آن چنانچه گفته در سورة الذاريات و ذکر فان الذکري تنفع المؤمنين
و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون پس از آن ضايع کردم آنرا که آفريد مرا براي آن پس خوب آقائي تو اي
پادشاه من و يافتم خود را که بد بنده ام من و پس که خوب طلبکاري تو اي صاحب کل اختيار من و يافتم خود را که بد
ماموريم و پس بنده تو پسر بنده تو پسر کنيز تو نزد تست آنچه خواستي کردي با من خواه قبول دعا و بخشايش گناه و خواه
رد دعا و مواخذه بگناه و غير آنها اصل اللهم هدأت الاصوات و سکنت الحرکات و خلا کل حبيب بحبيبه و خلوت
بک انت المحبوب الي فاجعل خلوتي منک الليلة العتق من النار شرح خدايا فرو نشست آوازهاي اکثر خلايق و
ساکن شد حرکتهاي اکثر خلايق و خلوت کرد با هر دوستي با دوست خود مثل دو مصاحب و مثل شوهر و زن و مانند
ايشان و خلوت کردم با تو و توئي محبوب بسوي من پس بگردان جزاي خلوت کردن مرا از جانب تو امشب آزادي از آتش
جهنم اصل يا من ليست لعالم فوقه صفة يا من ليس لمخلوق دونه منعة يا اول قبل کل شيء و يا آخر بعد کل شيء يا
من ليس له عنصر و يا من ليس لآخره فناء و يا اکمل منعوت و يا اسمح المعطين و يا من يفقه بکل لغة يدعي بها
و يا من عفوه قديم و بطشه شديد و ملکه مستقيم اسألک باسمک الذي شافهت به موسي يا الله يا رحمن

یا رحیم یا الله الا انت اللهم انت الصمد اسألك ان تصلي علی محمد وآل محمد وان تدخلني الجنة برحمتك شرح عالم بکرم لا

است فوقه منصوب بر ظرفیت است وظرف مستقر است ونعت عالم است الصفة آنچه محمول بر غیر شود خواه حمل مواطاة مثل
عالم وقادر وخواه حمل اشتقاق مثل علم وقدرت وخواه ثبوتی باشد مثل آنچه گذشت وخواه سلبی مثل غنی وغنا
اگر گویی مفهوم فوقه ومفهوم لیس له صفة نیز صفتی است پس این کلام مشتمل بر تناقض است گوییم این شبیه نظیر المجهول
المطلق لا یخبر عنه است وجواب هر دو اینست که مفهوم عالم فوقه ومفهوم المجهول المطلق تحقق ندارد در غیر ذهن ودر
ذهن بر چیزی محمول نشده ومراد بصفت در صفتی وخبریست که در غیر قضیه طبیعیه باشد واین دو قضیه طبیعیه است دونه منصوب است
بر ظرفیت وظرف لغو است ومتعلق بلیس است نعت متعلق مخلوق نیست ومیتواند بود که مستقر ونعت مخلوق باشد ومراد
حصر عزت در الله تعالی واثبات آن برای دیگری بتوفیق الله تعالی منافات باهم ندارد ولهذا گفته در سوره منافقین ولله العزة و
لرسوله وللمؤمنین ونگفته ولله ولرسوله وللمؤمنین العزة المنع بفتح میم وفتح وسکون نون وعین بی نقطه مصدر باب حسب
عز جلیله بوسیله خواهان بهم رسید اول منصوبست چون منادای شبه مضافست وحذف تنوین اینست برای که غیر منصرف است بسبب
وزن الفعل ووصفیت مثل احمر واصل او وأول است نزد بعضی همزه است ومأخوذ است از وأل بفتح واو وسکون همزه مصدر باب ضرب
بمعنی مبادرت وجایز است منصرف بودن اول در مقامی که ملحوظ ظرفیت آن باشد مثل لقیته عاما اولا بمعنی عاما قبل عامنا واینجا
جایز نیست زیرا که در منادی ظرفیت نمیباشد العنصر بفتح عین بی نقطه وسکون نون وفتح وضم صاد بی نقطه وراء بی نقطه
اصل مثل ناعل چیزی یا ماده چیزی لاخره بکسر خاء با نقطه واضافه بضمیر است وعبارتست از آفریده بار دوم باعتبار اختلاف در بعض اجزاء
یا از آفریدن بار دوم واشارتست بآنچه گذشت در حدیث پانزدهم باب پنجاه ونهم که جهان بار دیگر حادث میشود وعدم
واسطه است یفقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است تدبیر اینجا ضد تازه است نه بمعنی اصطلاحی متکلمان شاهد این
است بقول الله تعالی در سوره نمل نودي ان بورك من في النار ومن حولها تا آخر یا الله یا انت تا ای اسماء الهی است برای استمداد
وتوسل بآنها وبعض آنها بعنوان ندا داشت مثل الله ورحمن ورحیم وبعضی دیگر بعنوان جمله است مثل لا اله الا انت
یعنی ای آنکه نیست برای دانایی که در بالای او باشد تا داناتر از او باشد صفتی ای آنکه نیست برای آفریده شده بی توفیق او عزتی
ای اول پیش از هر چیز وای آخر بعد از فنای هر چیز ولا مخلوق شده ای آنکه نیست او را فاعلی ونه ماده وای آنکه نیست نشاء
آخرت او را فنایی وای کاملتر وصف کرده شده بصفات کمال وای کریمتر دهندگان وای آنکه خوب دانا میباشد بهر زبانی که
دعا کرده میشود بآن وای آنکه بخشایش او کهنه ومکرر اسمع تا در نیست وعذاب او سخت است وپادشاهی او لجی است طلب میکنم
از تو بنام تو که بواسطه فرشته تکلم کردی بآن با موسی ای نام الله ای نام رحمن ای نام رحیم ای نام لا اله الا انت خدایا تو
مقصود در حاجاتی طلب میکنم از تو که درود کنی بر محمد وآل محمد واینکه داخل کنی مرا در بهشت برحمت تو سی ونهم [illegible] قلت

للرضا علیه السلام علمنی دعاء واوجز فقال قل یا من دلني علی نفسه وذلل قلبي بتصديقه اسألك الامن والايمان شرح
گفتم امام رضا علیه السلام را که تعلیم کن مرا دعائی ومختصر کن پس گفت بگو باقی ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب

سی ودوم صل عن ابي عبد الله علیه السلام ان رجلا اتی امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا امیر المؤمنین کان لي مال
ورثته ولم انفق منه درهما في طاعة الله تعالی ثم اکتسبت مالا لم انفق منه درهما في طاعة الله تعالی فعلمني دعاء یخلف
علي ما مضی ویغفر لي ما عملت او عملا اعمله قال قل قال وای شیء یدا اقول یا امیر المؤمنین قال قل کما اقول شرح یخلف بخاء
بالنقطه وفاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر مجزوم است در جواب امر الخلافة بفتح خاء جانشین شدن چیزی

ومیتواند بود که از باب انفعال باشد الاخلاف جانشین دادن چیزی را و بنابر اول اراده مالی که عوض رفته باشد [نیست]
بنابر دوم هست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است علی مجرور ضمیر متکلم متعلق به یخلف است بتضمین [معنی]
اشراف یا موصوله مفعول به یخلف است و بعضی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب مجزوم و معطوف بر یخلف است [مترادف]
بود که هر یک از یخلفه بغفر مرفوع باشد و ضمیر مستتر راجع بدعا باشد و جمله نعت دعا باشد و نسبت مجازی باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤ[منین]
بود برای من مالی که بمیراث گرفته بودم آنرا و صرف نکردم از آن یک درهم را در فرمان برداری الله تعالی باین معنی که همه را
ضایع کردم در معاصی بعد از آن کسب کردم مالی که پس صرف نکردم از آن یک درهم را در فرمانبرداری الله تعالی بهمان معنی
پس تعلیم کن مرا دعائی که خلیفه شود الله تع مر آنچه را که رفت از دست من یا مراد اینست که عوض رساند الله تع مر آنچه
را که رفت از دست من و آمرزش کند برای من گناهی را که کردم یا تعلیم علمی کن که کنم آنرا مثل نمازی یا روزه برای آنچه گفتم
امیر المؤمنین علیه السلام گفت بگو آنچه گفت و چه چیز را گویم ای امیر المؤمنین گفت بگو چنانچه من میگویم ظاهر اینست که
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از گفتن قل اندکی ساکت شده باشد تا آن مرد مهیای موافقت در دعا شود برای اینکه میتوا[ند نیست]
که یکبار آن دعا را ازبر کند لیکن اندک اندک امیر المؤمنین علیه السلام میگفت و او موافقت میکرد تا ازبر کند و[صل] یا نوری
في كل ظلمة ويا انسي في كل وحشة ويا رجائي في كل كربة ويا ثقتي في شدة ويا دليلي في الضلالة انت دليلي اذا انقطعت
دلالة الادلاء فان دلالتك لا تنقطع ولا يضل من هديت انعمت علي فاسبغت ورزقتني فوفرت ووعدتني فاحسنت عطائي
واعطيتني فاجزلت عطائي بلا استحقاق لذلك بفعل مني ولكن ابتداء منك لكرمك وجودك فتقويت بكرمك على
معاصيك وتقويت برزقك على سخطك وافنيت عمري فيما لا تحب [شرح] ولكن بتخفیف نونست و ابتداء مرفوع و خبر مبتدا
محذوفست بتقدیر ولکن هو ابتداء مثل ولکن هو ابتداء مثل ولکن کانوا هم الظالمین و بر این تقدیر لکن نزد بعض نحاة برای
محض استدراکست و عاطفه نیست و نزد بعضی دیگر عاطفه جمله بر جمله است یا ابتداء مجرور است و در لکن نحاة چهار [مذهب هست]
اول اینکه معطوف بر لا استحقاق است بعطف مفرد بر مفرد و عاطفه آن لکن است و واو زایده لازمه است دوم اینکه واو زایده
غیر لازمه است سیوم اینکه عاطفه آن واو است و لکن برای محض استدراکست چهارم اینکه عاطفه واو است و از قبیل عطف
جمله بر جمله است بتقدیر و لکن اجزلت عطائی با ابتداء پس جر آن بجار مقدر است و جایز است ابقاء عمل عامل محذوف برای [تقدم]
دلیل بر آن برای اعتبار تقدم ذکر آن در جمله معطوف علیها مثل صفت ابتداء است لام در لکرمک برای تقویت است مثل
لام در لذلک کرمک مفعول بواسطه ابتداء است الجود بفتح جیم باران بسیار و اینجا استعاره شده برای رزق و سیع
السخط بالضم و بفتح خاء با نقطه و طاء بی نقطه جمع سخط بضم سین و سکون خاء و تاء بمعنی آنچه بغضب آورد کسی را
و اصل آن مصدر است بمعنی غضب مثل قرب بضم قاف و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و قرب [یعنی] دعاء اینست ای روشنی
من در هر تاریکی و ای آرام من در هر دلگیری از تنهائی و ای امید من در هر اندوه و ای اعتماد من در هر سختی و ای راه نمای
من در هر راه گم کرده تو راه نمائی منی چون بریده شود راه نمائی راه نمایان چه بدرستی که راه نمائی تو بریده نمیشود و گمراه [نمیشود]
کسی که تو راه نمائی کرده باشی انعام کردی بر من در شکم مادر بدادن دست و پا و چشم و گوش و مانند آنها با پرورش که
فراخ کردی و روزی دادی مرا از پستان مادر با پرورش که وافر کردی و طعام دادی مرا بعد از آن از پدر مثلا با پرورش
که نیکو کردی طعام مرا و عطا دادی مرا مالی که بمیراث بمن رسید مثلا با پرورش که بزرگ کردی عطای مرا بی استحقاقی آنرا که

بوسیله کاری باشد که از من صادر شده باشد ولیکن آنچه مذکور شد ابتدائی بود از جانب تو کرم خود را و بارانِ رزق

وسیع خود را پس قوت گرفتم بکرم تو بر مخالفتهای تو و قوت گرفتم برزق تو بر افعالی که باعث غضب میباشد و صرف کردم

عمر گذشته خود را در آنچه دوست نمیداری اصل فلم یمنعک جرائی علیک ورکوبی لما نهیتنی عنه ودخولی فیما حرمت علی

ان عدت علی بفضلک ولم یمنعنی حلمک عنی وعودک علی بفضلک ان عدت فی معاصیک فانت العواد بالفضل وانا

العواد بالمعاصی شرح ان بفتح همزه و تخفیف نون هر دو جا بتقدیر عن ان است و ظرف متعلق بلم یمنعک است یعنی

پس مانع نشد ترا دلیری من بر تو و ارتکاب من چیزی را که نهی کردی مرا از آن و داخل شدن من در آنچه حرام کردی بر من

از اینکه بازگشت کردی بر من بتفضل خود و بنعمتها و مانع نشد مرا کذا انیدن تو مرا کذا نیدن تو از من و بازگشت تو بر من

بتفضل و بنعمتها از اینکه بازگشت کردم بر معصیتهای تو پس تو بغایت بازگشت کننده بتفضلی و من بغایت بازگشت

کننده ام بمعصیتها اصل فیا اکرم من اقر له بذنب واعز من خضع له بالذل لکرمک اقررت بذنبی ولعزک خضعت بذلی

فما انت صانع بی فی کرمک واقراری بذنبی وعزک وخضوعی بذلی افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله شرح

من موصول و مضاف الیه است اقر و خضع بصیغه مجهول است نائب فاعل است یا در بذنب صله اقر است و در بالذل برای

ملابست است و در بعض نسخ بذلی بجای الف لام است لکرمک متعلق باقررت است و لعزک متعلق بخضعت است و ما استفهامیه

است و فی بمعنی مع است کرمک و اقراری بذنبی ناظر است بکرمک اقررت بذنبی و عزک و خضوعی بذلی ناظر است به لعزک

خضعت بذلی. پس ای کریمتر کسیکه اقرار کرده شد برای او بگناهی و عزیزتر کسیکه فروتنی کرده شد برای او با خواری

برای کرم تو اقرار کردم بگناه خود و برای عزت تو فروتنی کردم با خواری خود پس

چه خواهی کرد با من با وجود کرم تو و اقرار من بگناه تو من و با وجود عزت

تو و فروتنی من با خواری من بکن با من آنچه را که تو لایق آنی

که کرم و عفو باشد و مکن با من آنچه را که من لایق آنم که عدل و

عذاب باشد اصل تم کتاب الدعاء و یتلوه کتاب فضل

القرآن شرح تمام شد کتاب دعاء و بعد از آن متصل

با آنست کتاب فضل القرآن ٥ تم الشارح الفقیر

خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما

شرح کتاب الدعاء فی یوم الخمیس الخامس

عشر من شهر ربیع الثانی

سنه تسع وستین و

الف هجریه حامدا

ومصلیا ٥

مسلما ٥

٥

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مأمور شد
بصافی شرح کافی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی را نجید بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید
و کتاب الحجة و کتاب الایمان و الکفر و کتاب الدعاء شروع نمود در شرح کتاب فضل القرآن که کتاب ششم است بتاریخ
شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و نه هجری بالله المستعان اصل کتاب فضل القرآن شرح این کتاب ششم است
از سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافی است ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است فضل
بفتح فاء و سکون ضاد با نقطه است یعنی این کتاب بیان فضیلت و شرف قرآن است بدانکه در اینجا اقتصار شده و تقدیر
اینست که کتاب القرآن باب فضل القرآن و مقصود در این باب بیان فضیلت و شرف کل قرآن است بعنوان اجمال نه بعنوان بیان
منافع خصوص آیات یا سوره چه آن می آید در باب سیزدهم و در فهرست شیخ طوسی از جمله کتب کافی کتاب فضائل القرآن است و این
کتاب چهارده باب است اول آنچه مذکور شد دوم باب حامل القرآن ۲۸۸ سیوم باب من یتعلم القرآن بمشقة ۲۹۱ چهارم باب من حفظ ۲۹۱
القرآن ثم نسیه پنجم باب فی قراءته ۲۹۵ ششم باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن ۲۹۴ هفتم باب ثواب قراءة القرآن ۲۹۳ هشتم باب قراءة ۲۹۳
القرآن فی المصحف نهم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن دهم باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن یازدهم باب فی کم یقرأ
القرآن و یختم دوازدهم باب ان القرآن یرفع کما انزل سیزدهم باب فضل القرآن چهاردهم باب النوادر بدانکه آنچه در قرآن
مقام توضیح متشابهات قرآن و حدیث میگوئیم محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگریست نه تفسیر نیست بدانکه تعریف
سوره و تعریف آیت مذکور میشود در حدیث دوم باب پنجم در باب اول چهارده حدیث است اول اصل عن سعد الخفاف عن
ابی جعفر علیه السلام قال یا سعد تعلموا القرآن فان القرآن یأتی یوم القیمة فی احسن صورة نظر الیها الخلق و الناس صفوف
عشرون و مائة الف صف ثمانون الف صف امة محمد و اربعون الف صف من سائر الامم شرح جمله نظر الیها الخلق صفت
صوره است جمله و الناس صفوف حال از فاعل یأتی است الصفوف بضم صاد بی نقطه و دو نقطه فاء جمع صف بفتح صاد و
تشدید فاء است و مراد اینجا صفت دور بست چنانچه در روز دیوان پادشاهان دنیا خلائقی که دیوان ایشان باید کرد احاطه
مجلس دیوان میکنند چندین صف بقدر مراتب ایشان و سوای ایشان در صف دیگر مهیا شده یکی متصل بمجلس دیوان و ایشان نوکرانند
که مهیای اجرای حکم پادشاهند نه برای ایشان دیوان و در اینجا ملائکه مانند نوکرانند و دیگری نزدیک بمجلس دیوان و ایشان
گواهان دیوانند و اینجا انبیاء و رسل مانند ایشانند یعنی روایتست از سعد کفشگر از امام محمد باقر علیه السلام گفت ای
سعد یاد گیرید معانی قرآن را یا بمعنی که فکر در محکمات آن کنید تا یاد گیرید و سؤال کنید اهل ذکر را از متشابهات آن چه
بدرستی که قرآن می آید در روز قیامت در بهتر صورتی که دیده باشند آن را مخلوقان بحالی که مردمان چندین صف شده
باشند صد و بیست هزار صف اند هشتاد هزار صف امت محمد اند و چهل هزار باقی امتها اند مخفی نماند که ظاهر حدیث دوم
باب چهارم اینست که آمدن قرآن عبارت از مخلوقیست علیحده که از جنس انس و جن و ملائکه نیست و اگر بر فرض محال
قرآن جوهر میبود صورت او میبود و اگر بر فرض محال سخن قرآن بزبان حال سخن بزبان قال دیار از بسو چنانکه مکلف

کرآن مخلوق میکویند از این ظاهر شد که ضرور نیست حمل آمدن قرآن و تتمه آنچه مذکور میشود در این حدیث بر استعاره تشبیه
دبرهم تقدیر لانهم بمجاز آید انقلاب عرض بجوهر و نه اتحاد عرض و جوهر در ذات اصل فیأتی علی صف المسلمین فی صورة رجل
فیسلم فینظرون الیه ثم یقولون لا اله الا الله الحلیم الکریم ان هذا الرجل من المسلمین نعرفه بنعته وصفته غیر
انه کان اشد اجتهادا منا فی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور مالم نعطه شرح اتیان چون متعدی
بعلی شود بمعنی آخر کردنست و مراد اینجا گذر کردن برهر یک از اجزای جزء علی صف المسلمین در اول عبارت از جمعی است از
عوام امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل نکرده بوده اند و بر اقل مراتب ایمان باشند و در دوم اعم از ایشانست لیکن از
امت محمد است صلی الله علیه و آله فی صورة رجل در مقابل فی صورة رجل ملک است که می آید در تتمه این حدیث یسلم بضم مضارع
غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بقرآن است میتواند بود که یقولون اینجا و نظایر اینجا بمعنی یظنون باشد از قبیل
حدیث نفس باشد و میتواند بود که بزبان باشد النعت بفتح نون و سکون عین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا خوش صورت
بودن غیر منصوب است مانند مستثنی منقطع یا مبنی بر فتح است یعنی پس قرآن می آید و گذر میکند بر یک یک از صف مسلمانان
در صورت مردی پس سلام میکند بر ایشان پس نظر میکنند بسوی قرآن بعد از آن میکویند از روی تعجب که نیست مستحق عبادتی
مگر الله که گذاشته بدیهای مردمان بندگان است بخشنده است بدرستی که این مرد از مسلمانانست میشناسیم او را بخوی
صورت او و حال او مگر اینکه او بوده صاحب جد تر از ما در ترویج قرآن پس از اینجا داده شده از خوش صوتی و از خوش صفتی و
روشنی قدری که داده نشده ایم آنقدر اصل ثم یجاوز حتی یأتی علی صف الشهداء فینظر الیه الشهداء ثم یقولون لا اله الا الله
الرب الرحیم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته وصفته غیر انه من شهداء البحر فمن هناک اعطی من البهاء والفضل مالم
نعطه شرح مجاوزت اینجا عبارت از گذشتن از مؤخر بسوی مقدم است مانند ترقی الشهداء در اول عبارت از جمعی است
از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل نکرده بوده اند و بر اقل مراتب شهادتند و اینجا جمعی اند که در
صحرا جهاد کرده اند با مشرکان یار امام حق و کشته شده اند و در باقی اعم از ایشانست یعنی بعد از آن قرآن میکذرد تا گذر کند
بر صف شهیدان پس نظر میکنند بسوی او شهیدان بعد از آن میکویند از روی تعجب نیست مستحق عبادتی مگر الله که صاحب کل
اختیار است بخشاینده مومنان است بدرستی که این مرد از شهیدان است میشناسیم او را بصورت او و حال او مگر اینکه از شهیدان
دریا است پس از اینجا داده شد از خوش و شرف قدری که داده نشده ایم آنقدر اصل قال فیجاوز حتی یأتی علی صف الشهداء البحر
فی صورة شهید فینظر الیه شهداء البحر فیکثر تعجبهم و یقولون ان هذا البحر من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غیر ان الجزیرة
التی اصیب فیها کانت اعظم هولا من الجزیرة التی اصبنا فیها فمن هناک اعطی من البهاء والجمال والنور مالم نعطه
شرح شهداء البحر اینجا عبارت از جمعی است از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل نکرده بوده اند و در دریا
شهید شده اند تنوین شهید برای تعظیم است الجزیرة موضعی بلند در میان دریا که آب دریا از آن بریده شده باشد که جزیره
هرگاه در تصرف مشرکان باشد جهاد اهل اسلام با ایشان مشکلتر خواهد از جهاد با مشرکان صحرا امام گفت پس
قرآن میکذرد تا گذر کند بر صف شهیدان دریا در صورت شهیدی بغایت عالی مرتبه پس نظر میکنند بسوی او شهیدان دریا پس
بسیار میشود تعجب ایشان و میکویند بدرستی که این از شهیدان دریا است میشناسیم او را بصورت او و حال او مگر او
مگر اینکه جزیره که کشته شده در آن بوده هولناکتر از جزیره که کشته شده ایم در آن پس از اینجا است که داده شد از خوش
رویی و شرف و روشنی قدری که داده نشده ایم آنقدر اصل ثم یجاوز حتی یأتی صف النبیین والمرسلین فی صورة نبی

مرسل فینظر النبیون والمرسلون الیه فیتشتد لذلك تعجبهم ویقولون لا اله الا الله الحکیم الکریم ان هذا النبی
مرسل نعرفه بصفته وسمته غیر انه اعطی فضلا کثیرا شرح مراد بالنبیین والمرسلین اینجا ماعدای شش رسولی است
که هر یکی صاحب شریعت علیحده است وایشان آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد اند وچه این شش رسول
با اوصیای خود در محل دیوانند که صفوف برده در آن نشسته یعنی بعد از آن قرآن میگذرد تا آید نزد صف پیغمبران
غیر مرسل وپیغمبران مرسل در صورت نبی مرسل پس نظر میکنند انبیاء ورسولان بسوی او پس سخت میشود برای
آنچه دیدند تعجب ایشان ومیگویند اندوی تعجب نیست مستحق عبادتی مگر الله که حلیم کریم است بدرستیکه این هر آینه
پیغمبر مرسلست میشناسیم او را بحال او وصورت او مگر اینکه او داده شده فضیلت وشرف بسیار اصل قال فیجتمعون
فیأتون رسول الله صلی الله علیه وآله فیسألونه ویقولون یا محمد من هذا فیقول لهم او ما تعرفونه فیقولون ما نعرفه
هذا ممن لم یغضب الله علیه فیقول رسول الله صلی الله علیه وآله هذا حجة الله علی خلقه فیسلم شرح همزه در اوما نعرفه
برای استفهام تعجبی است وواو برای عطف بمعطوف علیه محذوفست بتقدیر اکنتم انبیاء ومرسلین ناظرین الی سمته وصفته ولا
تعرفونه ومراد اینست که چون اهل فهم وفطانت وصاحب نفس قدسیه اید میبایست که بعلامات او را بشناسید لم
یغضب بعین بی نقطه وضاد با نقطه دیا بکنقطه بصیغه مضارع غائب از باب ضرب است الغضب بفتح عین وسکون ضاد
سرزنش که بوسیله خلاف آداب باشد مثل آنچه مخالفان در تخطیه الانبیاء تفصیل داده اند در کتب خود واین کلام از انبیاء
از روی قرینه است یعنی امام گفت پس جمع میشوند پیغمبران ورسولان پس می آیند نزد رسول الله صلی الله علیه وآله
باینمعنی که بمحل دیوان که صفوف برده در آن نشسته می آیند نزد او پس سؤال میکنند او را ومیگویند ای محمد کیست این پس میگوید
ایشان را که آیا هنوز نمیشناسید پس میگویند او را نمیشناسیم این از جماعتی است که سرزنش نکرده الله تعالی بر او باینمعنی که
چیزی از خلاف آداب از او سر نزده تا سرزنشی بر او شده باشد پس میگوید رسول الله صلی الله علیه وآله این حجت الله
تعالی است بر مخلوقان او پس سلام میکند قرآن اصل ثم یجاوز حتی یأتی علی صف الملائکة فی صورة ملك مقرب فینظر
الیه الملائکة فیشتد تعجبهم ویکبر ذلك علیهم لما راوا من فضله ویقولون تعالی ربنا وتقدس ان هذا العبد من الملائکة
لا نعرفه بسمته ووصفه غیر انه کان اقرب الملائکة الی الله عز وجل مقاما فمن هناك البس من النور والجمال ما لم نلبس
شرح مراد بملائکه اینجا غیر حاملان وحی قرآن از جمله ملائکه است یعنی بعد از آن میگذرد تا آنکه گذر کند بر صف فرشتگان
در صورت فرشته مقرب پس نظر میکنند بسوی او فرشتگان پس سخت میشود تعجب ایشان ومشکل میشود آنچه دیدند
برایشان بسبب آنچه دیدند از فضیلت او ومیگویند بعنوان تعجب بلند است عالی رتبه است صاحب کل اختیار ما وبغایت منزه
از نقصان وقبایح است بدرستیکه این بنده از فرشتگان است میشناسیم او را بصورت او وحال او مگر اینکه او بوده نزدیکتر
فرشتگان بسوی الله عز وجل باعتبار مرتبه پس از اینجا است که پوشانیده شده از روشنی وخوبی قدری که پوشانیده
نشده ایم آن قدر اصل ثم یجاوز حتی ینتهی الی رب العزة تبارك وتعالی فیخر تحت العرش فینادیه تبارك وتعالی یا حجتی فی الارض
وکلامی الصادق الناطق ارفع رأسك وسل تعط واشفع تشفع فیرفع رأسه فیقول الله تبارك وتعالی کیف رأیت
عبادی فیقول یا رب منهم من صاننی وحافظ علی ولم یضیع شیئا ومنهم من ضیعنی واستخف بحقی وکذب بی وانا
حجتك علی جمیع خلقك فیقول الله تبارك وتعالی وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی لاثیبن علیك الیوم احسن الثواب
ولاعاقبن علیك الیوم الیم العقاب شرح بعد از آن قرآن میگذرد تا میرسد بسوی رب العزة تبارك وتعالی

معنی که داخل محل بودن الهی میشود که جای شش رسول صاحب شریعت علیحده و اوصیای ایشانست و شهادت
ایشان برای ثواب و عقاب جاریست بر هر یک از خلایق بعد از حساب اعمال او پس می افتد بسجده در پای تخت حکومت
الهی باین معنی که سجده او برای طلب حکومت الهی است در خصوص مطیعان او و عاصیان او پس ندا میکند او را الله تبارک و تعالی
چنانچه در طور با موسی و در معراج با محمد کرد که ای حجت من در زمین و سخن من که راست است تصریح کننده است به
حکمی از احکام بتوسط اشتمال بر محکماتی که راه علم متشابهاتست بوسیله تصریح بوجود امام عالم بجمیع آنها در
هر زمانی از زمانهای تکلیف بردار سر خود را و طلب کن آنچه را که خواهی تا داده شوی و شفاعت کن هر که را که خواهی تا
مقبول الشفاعه شوی پس قرآن برمیدارد سر خود را پس میگوید الله تبارک و تعالی که چون دیدی بندگان مرا در دنیا پس
قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من بعض بندگان کسی است که رعایت جانب من کرد و پاسبانی کرد بر من و ضایع
نگذاشت چیزی را از من و بعض بندگان کسی است که ضایع گذاشت مرا و سبکی کرد با محکم من و دروغ شمرد مرا و حال آنکه
من بوسیله اشتمال بر محکم حجت توام بر جمیع مخلوقان تو پس میگوید الله تبارک و تعالی قسم بعزت و بلندی خودم و بزرگی خودم
و بلندی مرتبه خودم که هر آینه ثواب خواهم داد البته برای تو امروز بهترین ثواب کسی را که رعایت جانب تو کرد و هر آینه
عذاب خواهم کرد برای تو امروز دردناک عذاب کسی را که ضایع گذاشت ترا اصل قال فیرفع القرآن رأسه فی صورة اخری
قال فقلت له یا ابا جعفر فی ای صورة یرجع قال فی صورة رجل شاحب متغیر ینکره اهل الجمع فیأتی الرجل من شیعتنا الذی
کان یعرفه و یجادل به اهل الخلاف فیقوم بین یدیه فیقول ما تعرفنی فینظر الیه الرجل فیقول ما اعرفک یا عبد الله شرح
فیرجع برا بی نقطه و فا و عین بی نقطه است و در بعض نسخ جیم است بجای فا و بر هر تقدیر فا در اول برای بیان است
و بنا بر دوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و متعدی است الرجع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن و مراد
اینجا برگردانیدن سر از موضع سجده است بعد از نهادن سر بر آن و متغیر شدن صورت اشارتست بحصول کمال خشوع
و خضوع در وقت ملاحظه کمال عظمت عرش الله تعالی و سجده بسبب آن طرف در فی صورة حال القرآن است و میتواند بود
که حال رأسه باشد برجع در کلام سائل بجیم است و متعدی است و میتواند بود که لازم باشد الشاحب بشین با نقطه و حای
بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه مضارع اسم باب نصر و منع و حسن مسافری که رنگ او متغیر شده باشد از آفتاب و مانند
آن و گاهی رنگ مسافر را نیز شاحب میگویند چنانچه می آید در حدیث سیوم باب دوم و مراد اینجا مطلق مسافر است
الذی کان یعرفه برای احتراز است از عوام شیعه امامیه پس مراد اینست که اطلاع داشته در دنیا بر قدر معتد به
از دقایق قرآن و حسن نظم و صورت آن بوسیله سؤال اهل الذکر و مانند آن پس اگر شخصی را موافق آن صورت ببیند
میشناسد که قرآن است و چون بر غیر آن موافق آن صورت ببیند میشناسد که قرآن است و چون بر غیر موافق آن صورت
ببیند نمیشناسد الجمع بهم آوردن الله تعالی اولین و آخرین را موافق آنچه می آید در حدیث چهاردهم این باب که اذا جمع
الله الاولین و الآخرین اشارتست بآیت سوره آل عمران ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه امام گفت بیع
این انکه بر میدارد قرآن از سجده سر خود را بر حالیکه در صورتی دیگر است سعد گفت پس گفتم او را که ای ابو جعفر در
کدام صورت برمیگرداند سر خود را از سجده گفت در صورت مردی مسافر که متغیر شده باشد نمیشناسند او را اهل جمع
قیامت پس می آید نزد مردی از شیعه ما که در دنیا میشناخت قرآن را موافق صورت زیبا و مباحثه میکرد بقرآن با مخالفان
ما پس می ایستد برابر آن مرد پس میگوید آیا نمیشناسی مرا پس نظر میکند بسوی او آن مرد پس میگوید نمیشناسم ترا

ای بنده خدا اصل قال فیرجع فی صورته التی کانت فی الخلق الاول فیقول ما تعرفنی فیقول نعم فیقول القرآن انا
الذی اسهرت لیلک وانصبت عیشک وسمعت الاذی ورجمت بالقول فیّ الا وان کل تاجر قد استوفی تجارته وانا
وراءک الیوم شرح یرجع بصیغه معلوم باب ضرب است ولازم است مراد اینست که از پیش او میرود و بر میگردد برحالتی
که در صورت اول است وهذا الذی صورته تکلف بجای فی صورته نعم اینجا بمعنی بلی مستعمل شده اسهرت وانصبت
بصیغه متکلم وحده است و تعلق اسهار بلیل وانصاب بعیش مجاز است وسمعت بصیغه مخاطب معلوم است الاذی
بفتح همزه وفتح ذال با نقطه والف مکروه طبع رجمت برای بی‌نقطه وجیم بصیغه مخاطب مجهول از باب نصر است فیّ بتشدید
یاء مفتوحه است وفی برای تعلیلست وراءک بتقدیر فی وراء تجارتک است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم
باب دوم وگذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول ودوم باب شصت ودوم که پیش از باب القناعه است
ودر حدیث دوم باب صد وسی وهفتم که باب اتباع الهوی است یعنی برمیگردد قرآن برحالی که در صورت اوست آن
صورتی که برآن صورت بود در آفریدن اول مراد احسن صورة است چنانچه مذکور شد در صدر این حدیث پس قرآن پس
میگوید آیا نمیشناسی مرا پس آن مرد میگوید بلی میشناسم اشارتست باینکه آنچه گذشت در این حدیث که رسول علیه
السلام میگوید که هذا حجة الله علی خلقه مسموع ومفهوم اهل جمع میشود پس میگوید قرآن که منم که بیدار کردم شب
ترا وتعب انداختم زندگانی ترا وشنیدی سخن مکروه طبع را واز هر طرف غیبت کرده شدی بوسیله من آگاه باش بدرستی و
که هر سوداگر بتحقیق بتمام دریافت سوداگری خود را اشارتست باینکه در روز قیامت دیوان امم سابقه پیش از دیوان
امت رسول آخر الزمان میشود واین سخن قرآن بعد از فراغ از دیوان امم سابقه است یا بمعنی که هر کسی از امم سابقه
تمام عمل خود را داد وتمام ثواب آنرا گرفت بوساطت کتابی از کتب سابقه ومن در عقب سوداگری توام امروز یا بمعنی که عمل
ترا من میدهم وثواب آن عمل را برای تو من میکنم اصل قال فینطلق به الی رب العزة تبارک وتعالی فیقول یا رب عبدک
وانت اعلم به قد کان نصبا بی مواظبا علی یعادی بسببی ویحب فیّ ویبغض فیقول الله عز وجل ادخلوا عبدی جنتی و
اکسوه حلة من حلل الجنة وتوجوه بتاج فاذا فعل به ذلک عرض علی القرآن فیقول له هل رضیت بما صنع بولیک فیقول یا رب
انی استقل هذا له فزده مزید الخیر کله شرح وانت اعلم به جمله معترضه است النصب بفتح نون وکسر صاد بی‌نقطه وباء یکنقطه تعب
کشنده یعادی بصیغه مضارع معلوم باب مفاعله است المعاداه بجای دشمنی آمده با کسی در مسئله فعل وعرض وصنع بصیغه
مجهول مجرور است مزید مصدر میمی است منصوبست بر مفعول مطلق برای نوع یعنی امام گفت پس میبرد قرآن آن مرد را بسوی رب
العزة یعنی جای دیوان کردن آنجا رسول واهل بیت علیهم السلام حاضرند پس میگوید ای صاحب کل اختیار من بنده تو
تو دانا تری بحال او بتحقیق بود در دنیا تعب کشنده بوسیله من ملازمت کننده بر من بیان این آنکه مباحثه میکرد با مردمان بسبب من
مردمان [illegible] ودوست میداشت مطیع مرا برای من ودشمن میداشت منکر مرا برای من پس میگوید الله عز وجل بملائکه داخل کنید
بنده مرا در بهشت من وبپوشانید اورا جامه از جامهای بهشت وبر سر او گذارید تاج کرامت را پس چون کرده شود بآن
مرد آنچه مذکور شد عرض کرده میشود آن مرد بر قرآن پس الله تعالی میگوید قرآن که آیا راضی شدی بآنچه کرده شد با دوست
تو پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من کم میشمرم اینرا برای او پس زیاده بده اورا زیاده دادن خیر همه آن
اصل فیقول الله عز وجل وعزتی وجلالی وعلوی وارتفاع مکانی لاعطین له الیوم خمسة اشیاء مع المزید له ولمن کان
بمنزلته الا انهم شباب لا یهرمون واصحاء لا یسقمون واغنیاء لا یفتقرون وفرحون لا یحزنون واحیاء لا یموتون ثم تلا هذه

الآية لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى شرح لا نخلن بنون وحاء بي نقطه بصيغه مضارع متكلم وحده از باب منع است
مؤكد بنون تاكيد ثقيله شده الف لام المزيد براي عهد خارجيست واشارتست بزيد الخير كلا للتكرار است براي عطف ولكن
كان بدان پس متعلقست به لانخلن شباب بفتح شين با نقطه وتخفيف باء جمع شاب است في در فيها براي تعليل است مثل
فذلكن الذي لمتنني فيه وضمير راجع بجنت است والا براي استثناء متصلست پس ميكويد الله عز وجل قسم بر جيزكي من و
بزرگي من وبلندي بالاي مرتبه من كه هر آينه مي بخشم براي او امروز به پنج چيز را بان زياد كردن كه طلب كردي مراد اينست كه زياد كرد را
دائمي ميكنم براي او نه منقطع براي ادمي بخشم وبراي هركه شد در مرتبه او آگاه باش بدرستي كه ايشان جوانانند پير نميشوند و
تندرستانند بيمار نميشوند بي نيازانند نيازمند نميشوند وخوشحالانند وغمكين نميشوند وزندگانند نميميرند بعد از ان
امام عليه السلام خواند اين آيت را از سوره دخان كه اهل تقوي نمي چشند براي بهشت مگر يك مرگ اول را كه در دنيا واقع
ميشود اصل قال قلت يا با جعفر وهل يتكلم القرآن فتبسم ثم قال رحم الله الضعفاء من شيعتنا انهم اهل تسليم ثم قال نعم
يا سعد والصلوة تتكلم ولها صورة وخلق تامر وتنهى شرح انهم اهل اشارتست بايت سوره نساء ويسلموا تسليما وآيت
سوره احزاب وسلموا تسليما الخلق بضم خاء با نقطه وسكون لام وضم وقاف طبيعت وعادت وانسانيت ومراد اينجا حقيقت است
يامر وينهى بصيغه غايب وضمير راجع بخلق است وميتواند بود كه بصيغه غايبه وضمير راجع با الصلوة باشد يعني سعد گفت كه
گفتم بر سبيل تعجب اي ابو جعفر آيا سخن ميكويد قرآن پس لب خنده كرد بعد از ان گفت رحمت كناد الله تعالى عوام را از جمله شيعه ما
يعني جمعي كه خود را نزد احاديث ما عامي ميشمرند وبغير چيزي نسپرده اند بدرستي كه ايشان اهل قبول ومبالاتند كه آنچه ما ميكوئيم
البته حقست هر چند كه موافق راي ايشان نباشد بعد از ان گفت آري قرآن سخن ميكويد اي سعد ونماز نيز سخن ميكويد ونماز را
صورتيست كه مشتركند در معرفت آن صورت جميع اهل قبله وحقيقتي است كه معرفت آن مخصوص شيعه اماميه است مخالفان ايشان معرفت
بان ندارند وآن حقيقت امر ميكند مردمان به پيروي امام حق ونهي ميكند از پيروي امام باطل اصل قال سعد فتغير لذلك لوني
وقلت هذا شيء لا استطيع اتكلم به في الناس فقال ابو جعفر عليه السلام وهل الناس الا شيعتنا فمن لم يعرف الصلوة
فقد انكر حقنا شرح گفت سعد پس ذكر كرده شد براي آنچه مذكور شد كه نماز نيز حقيقتي دارد كه امر ميكند ونهي ميكند
رنگ من وگفتم اين چيزيست كه نميتوانم كه تكلم كنم بان در ميان مردمان پس گفت ابو جعفر عليه السلام وآيا مردمان مي باشند
مگر شيعه ما مراد اينست كه مخالفان ما مانند ستورانند بلكه گمراه تر بيان اين آنكه هر كه نشناخت حقيقت نماز را پس بتحقيق
منكر شد حق امامت ما را مراد اينست كه كسي كه نشناخته باشد از نماز مگر صورتي را چون تواند بود كه داخل آدميان باشد
در غير صورت پس ميان آدميان ميتوان گفت كه نماز سخن ميكويد وآن حقيقتي است كه امر ونهي ميكند اگر چه بيان ستوران
نميتوان نميتوان گفت اصل ثم قال يا سعد اسمعك كلام القرآن قال سعد فقلت بلى صلى الله عليك فقال ان الصلوة تنهى
عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر فالنهي كلام والفحشاء والمنكر رجال ونحن ذكر الله ونحن اكبر شرح اسمعك
بتقدير استفهام است وچون استفهام طرف نفي دارد چنانچه طرف اثبات دارد بلى بجاي نعم مستعمل شده در سوره
عنكبوت چنين است مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا وان اوهن البيوت لبيت
العنكبوت لو كانوا يعلمون ان الله يعلم ما تدعون من دونه من شيء وهو العزيز الحكيم وتلك الامثال نضربها للناس
وما يعقلها الا العالمون خلق الله السموات والارض بالحق ان في ذلك لآية للمؤمنين اتل ما اوحي
اليك من الكتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر والله يعلم ما تصنعون عون

در قراءت نافع و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و کسائی بخطاب است و در قراءت عاصم و ابو عمرو بغیبت و تذکیر است من شیء
برای تعمیم است مثل طائر یطیر بجناحیه و من بیانیه است یا تبعیضیه است ترجمه حال عجیب جمعی از اهل کتاب که فرا گرفتند
برای خود بعد از انبیاء خود بی اذن الله امامان را مانند حال عجیب کارتن است که فرا گرفت برای خود خانه یا بمعنی که قواعد اهل
ضلالت که برای اثبات امامت ائمه خود بنا نهاده‌اند مانند تارهای خانه کارتن است و بدرستی که ضعیف‌تر خانه‌ها هر آینه خانه
عنکبوت میبود اگر جماعتی از اهل علم در بعض قواعد مختصه بایشان میبودند یا بمعنی که چون ایشان از اهل علم در هیچ خود
شان نیستند که ایشان بنا کرده‌اند ضعیف‌تر است از خانه کارتن است و از این ظاهر میشود که تشبیه حال ایشان بحال
کارتن از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است پس لازم نیست که مشبه به اقوی باشد در وجه شبه بلکه محض اظهر بودن
در بعض اعتبارات کافی است بدرستی که الله تعالی میداند آنچه را که امام خواهند کرد ای کفار اهل اسلام بعد از رسول هر چه
باشد یا بمعنی که تا آخر الزمان ائمه ضلالت معلوم الله تعالی اند و او است عزیز که رعایت کننده مصالح و آن مثلها را میزنیم
برای مردمان که متعبد ان جاهلان خواهند شد نه برای بت سنگ و مانند آن و نمیفهمند آن مثلها را چنانچه باید مگر دانایان
عیار سخن بلیغ یا مراد جمعیست که از چهار دلیل که مذکور خواهد شد علم و اعتراف بامام حق حاصل میکنند دلیل اول
آفرید الله تعالی آسمانها و زمین را نه ببازیچه بلکه برای تکلیف و جزای خیر و شر در قیامت بدرستی که آن آفریدن بحق
هر آینه دلیل است برای مؤمنان بر امام حق که منصوب از جانب الله تعالی باشد و عالم احکام الهی باشد تا مردمان
خود رائی نکنند دلیل دوم بخوان بر مردمان آنچه را که وحی شده بسوی تو از جمله قرآن یا بمعنی که بخوان آن محکمات را که بمحض
خواندن معنی آنها معلوم مستمعان میشود چه در آن محکمات نهی از خود رائی و اختلاف از روی ظن صریح شده و آن
دلیل امام حق است دلیل سوم و بر پا دار امام نماز را در میان امت خود که باقی باشد تا انقراض دنیا یا بیان آنکه بدرستی
که نماز نهی میکند مردمان را از امامی که صاحب خصلت بد است و آن اختلاف از روی ظن و خود رائی و بازیچه است باعتبار
اینکه صاحب آن امروز حکمی میکند و فردا حکم بنقیض آن میکند بسبب تغییر اجتهاد و در گاه در روز اظهار کمال الحد میکند و از
امامی که صاحب نامعروف است یا بمعنی که قول و فتوای او چون از روی علم نیست بلکه از روی جهل و ظن است افاده علم نمیکند
اشارتست باینکه خاتمه هر نماز و عمده اجزای آن که نسبت آن بباقی اجزای مانند نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره
بشجره است و نماز مسمی باسم آن شده درود بر محمد و آل محمد و سلام بر اهتبالست و در بعض نماز که مرکبست از فرض اصلی
و فرض الحاقی چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول الله صلی
الله علیه و آله و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است دو بار درود بر محمد و آل محمد خاتمه شده و این کافیست در
معرفت امام حق بعد از رسول علیه السلام فصل از عجائب حماقت علمای مخالف اینکه نقل روایت میکنند برای کیفیت
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و ملاحظه میکنند در قرآن که نبی ما علیه السلام مأمور شده
باتباع ملت ابراهیم و فکر نمیکنند که امتیاز این دو نبی صاحب شریعت علیحده از انبیاء دیگر که صاحب شریعت علیحده بودند
و چهار کس‌اند آدم و نوح و موسی و عیسی باینکه صلوة بر آل آن دو می‌باید کرد بعنوان تشبیه و بر آل چهار کس نباید
کرد و نبی آخر الزمان که افضل انبیاء است مأمور باتباع ملت ابراهیم شده نه باتباع ملت ابراهیم شدن انبیاء دیگر
چه وجه دارد غیر اینکه ذریت آدم و نوح امتیازی ندارند اصلا چه بعد از ایشان غیر ذریت ایشان کسی نماند
تا احتمال امامت در وصایت در او باشد و وصایت موسی بیوشع بن نون رسید و بعد از او بار لا دهرون

رسید و وصایت عیسی در حواریین و بعض عرب بود چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث هم باب شصت و
چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است پس در آل و ذریت موسی
و عیسی امامت نبود پس تشبیه باعتبار اینست که وصایت و امامت بعد از این دو نبی مخصوص در ذریت ایشانست بخلاف
سایر انبیا، و امر باتباع بمعنی امر بتعیین اوصیا از ذریت خود است تا شرک خود را نبی و پیروی ظن بر طرف شود از
میان امت و وصایت ابراهیم در ذریت اوست باتفاق مخالف و موافق و ذریت نبی آخر الزمان منحصر است بعد از او
در یک دختر و دختر زادگان و معلوم امام است که چون دختر امامت را نمیشاید و زوج او بجای ذریت است و زوجی که لحمه
لحمی و دمه دمی باشد الیق در حق او وارد شده باشد و بعد از او امامت و وصایت در دختر زادگانست نقل است که
سلطان غازان با علمای پای تخت خود از شافعیه و حنفیه در مجلس وعظی حاضر بود و واعظ فضایل اللهم صل علی محمد
و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم را بیان میکرد سلطان بواعظ گفت ساکت باش و خطاب بعلما کرد که این
دو نبی چه امتیاز دارند و چرا التشبیه بانبیاء دیگر که صاحبان امت و خلفا اند نشده و ایشان در جواب عاجز شدند
دلیل چهارم و هر آینه قرآن بمعنی امامی که عالم باشد بجمیع قرآن و جمیع احکام الهی و احتیاج نباشد او را بحکم از روی
ظن بزرگتر است باعتبار نهی و منکر از نماز بوسیله اینکه بزرگتر است از اینکه اشتباهی باشد میان او و میان همچشمان او
و الله تعالی میداند او همچشم قرآن کشما بسیار زید در هر زمان بدعوی اجماع و ما نند آن تا ظهور مهدی بلی معنی که میدانند
که در هر زمان نمانند چه امامی همچشم خواهید ساخت که جاهل باحکام الهی نباشد و امثال طرف و ظرف نسبت ائمه هدی بما
مخفی نماند که بزرگتر بودن امام عالم بقرآن از نماز در نهی بسبب اینست که نهی نماز مخصوص خلفای ثلثه و امثال ایشانست که
آل رسول علیه السلام نیستند و ظاهر نیز و شامل نهی از ائمه زیدیه و امثال ایشان نیست و نهی امام عالم بجمیع قرآن شامل
جمیع زمانها و جمیع ائمه ضلالتست یا بسبب اینست که نهی نماز بزبان حالست و نهی امام بزبان حال و قال هر دو است
بدانکه مراد بذکر الله اینجا سبب علم در جمیع احکام الله تعالی است و آن سه قسم است چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة در
شرح حدیث اول باب که بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم است و آنست که مذکور
است در سوره زمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد و بیان شد در شرح حدیث
دوازدهم باب اول کتاب العقل یعنی بعد از ان گفت ای سعد آیا بشنوانم کو سر و هوش تر اسخن قرآن گفت سعد که
پس گفتم آری درود کند الله تعالی بر تو پس امام گفت که بدرستی که نماز نهی میکند مرد ما را از امام رسوا و نا معروف و
هر آینه قرآن بزرگتر است از نماز در نهی از فحشا و منکر چه تحقیق این قسم علم و عالم معجز و خارق عادتست بیان این
آنکه نهی که منسوب بصلوة و بذکر الله عبارت از مردانیست که ائمه ضلالتند یا بمعنی که تعبیر از اهل فحشا و منکر
شده بفحشا و منکر بنا بر اینکه این دو وصف بر وجه کمال مجتمعست در هر یک از ایشان و ما قرائیم یا بمعنی که تعبیر از ما
بقرآن شده و الا دلیل چهارم عین دلیل دوم میشود و ما بزرگتریم از نماز باعتبار نهی از فحشا و منکر مراد این است که
بهر روش که نهی را در این آیت بمعنی کلام فرا آرد در قیامت با آن روش فرا گیر و چنانچه اهل فحشا و منکر را فحشا و
منکر میتوان گفت و اهل الذکر را ذکر میتوان گفت و نسبت سخن با آن میتوان داد همچنان در قیامت کسی قرآن
خواهد بود و سخن خواهد گفت مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که امام علیه السلام نگفت اسمعک کلام القرآن

ز الصلوة برای اینکه در این آیت قرینه بر اینکه مراد بصلوة عارفان بحقیقت صلوة باشد و مراد بنهی کلام لفظی
باشد ظاهر نیست مگر بتوسط نسبت نهی بقرآن عالیجاه بعد از مرتبه ادت آنچه وحی شده از کتاب میتواند بود
که ترك صلوة برای اقتصار باشد چنانچه قول امام فمن لم یعرف الصلوة فقد انکر حقنا اشعار بآن دارد دوم اصل
اصل عن ابی عبد الله عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایها الناس انکم فی دار هدنة وانتم
علی ظهر سفر والسیر بکم سریع وقد رایتم اللیل والنهار والشمس والقمر یبلیان کل جدید ویقربان کل بعید ویاتیان بکل
موعود فاعدوا الجهاز لبعد المجاز شرح الهدنة بفتح ها و سکون دال بانقطه و با بیکنقطه و نون و ها و حلت نوعی مصالحة با
طرف مقابل از شتاب در رفتار کلا نیم آنست قطع بسیار و ایجاد استعاره شده برای مبالغه در عبادت و بریده شدن از
لذات تعلق بدنیا ظهر بفتح ظا با نقطه و سکون ها و را بینقطه پشت است سفر و ظهر سفر مانند جناح سفر بفتح جیم و نون
و الف و حا بینقطه استعاره شده میشود برای اشراف بر سفر یا در بکم برای تعدیه است و ظرف لغو است یا برای ملابست
است و ظرف مستقر صفت یا حال السیر است جمله و در و الشمس بمعنی مع است ضمیر یبلیان راجع باللیل و النهار است ابلا
کهنه کردن الجهاز بکسر و فتح جیم و زای بانقطه یراق مسافر و مانند مسافر المجاز بفتح میم و جیم و الف و زا با نقطه مسافت
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ای مردمان بدرستی که شما در سرای مصالحه اید و شما مشرف بر سفر آخرتید و بردن شما در آن سفر از عقبه سوی عقبه تا رسیدن به
محل بهشت بزرگ الهیست شتابانست و بتحقیق دیدید روز و شب را و آفتاب و ماه را که کهنه میکنند هر نو را و نزدیک میکنند هر دور
را و میآورند هر وعده شده را پس مهیا کنید یراق سفر آخرت را برای دوری مسافت سفر آخرت اصل قال فقام المقداد
بن الاسود فقال یا رسول الله وما دار الهدنة قال دار بلاغ وانقطاع فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم
فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع وماحل مصدق ومن جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار شرح هدنة
مشترکست میان چند معنی یکی آنچه مذکور شد دیگری بریدن اصلاح و دیگری چیزی و دیگری پاکیزه کردن گندم و مانند آن
و دیگری صاف کردن و مانند آن و بنا بر هر دو معنی استعاره نیز میشود این سؤال واقع شد البلاغ بکسر با بیکنقطه
و غین بانقطه مصدر باب مفاعله جد در عبادت فا در فاذا برای تفریع است یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر چون مبالغه
در عبادت بعد از آنست که علم بمسائل آن متعلقه حاصل میشود و التباس و اشتباه در آن مسائل بسبب اختلاف آرا
بسیار واقع میشود این قاعده بیان شد برای خلاص از مهلکه مشفع بصیغه اسم مفعول برای باب تفعیل است الماحل
بحا بینقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و علم و حسن دادخواه نزد پادشاه یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس
برخواست امام مقداد بن الاسود پس گفت ای رسول الله چیست مراد از دار هدنة گفت سرای مبالغه در طاعت و بریده
شدن از لذت تعلق بدنیا پس چون مشتبه شود بر شما اختلافات آرا مانند پارههای شب تاریك پس بر شما
باد که ملازم قرآن باشید چه بدرستی که قرآن شفاعت کننده ایست مقبول الشفاعه برای ملازمان خود و شکایت
کننده ایست راستگو شمرده شده برای بیگانگان خود و بیان این آنکه هر که گرداند قرآن را در پیش خود و تابع آن شد میکشد
قرآن او را بسوی بهشت و هر که گرداند قرآن را در پس خود میراند قرآن او را بسوی آتش دوزخ جهنم اصل وهو الدلیل
یدل علی خیر سبیل وهو کتاب فیه تفصیل وبیان وتحصیل وهو الفصل لیس بالهزل وله ظهر وبطن فظاهره حکم
وباطنه علم ظاهره انیق وباطنه عمیق له نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه فیه مصابیح الهدی ومنار

الحکمة ودليل على المعرفة لمن عرف الصفة شرح الفلام الدليل براي حصر است باين معني که هرچه در قرآن نيست بيان
امت لي نيست التفصيل در رشته کشيدن مرواريد و شبيه که درميان دانهاي آن مهره فاصله باشد و چون در ميان محکمات
قرآن متشابهات فاصله باشد تشبيه بآن شده بيان در محکمات است و تحصيل در متشابهات است چه آنها بروشني
بعد از سؤال اهل الذکر و تفکر در قراين لفظي و تناسب بعضي با بعضي معني آنها معلوم ميشود بتدريج و مشقت ظهر عبارت از
محکمات است و بطن عبارت از متشابهات است الحکم بضم حا بي نقطه و سکون کاف قطع و فصل معامله بر وشيء که
اشتباهي در آن نمايد و باطنه علم اشارتست باينکه متشابهات تبيان کل شيء است نجوم اول و دوم عبارت از محکمات
است که مانند ستارهاي آسمان راهنمائي ميکنند هر که را که نظر در آنها کند و نجوم سيوم يعني ائمه است علي براي استعلاء
باين معني که محکمات ائمه اند زيرا که اگر ايشان نباشند محکمات که در آنها نهي از پيروي ظن صريح شده باطل ميشود لا تنقضي
تنلي بصيغه مجهول غايبه باب انفعال است الصفة بيان چيزي و مراد اينجا لفظي است که براي بيان چيزي است يعني و قرآن است
و لبس راهنما جز بيان اين انکه راهنمائي ميکند بهترين راهي که راه شيعه اماميه است که در آن راه سؤال اهل الذکر معلوم
ميشود هر مشکل و آن راه بهشت است و قرآن کتابيست که در آن تفصيل محکم و متشابه است و در آن بيانست و تحصيل علم
بهشت بمشقت و آنست جز نيست بانيکه و آنرا است ظاهر و باطن بيان اين آنکه ظاهر آن قطع و فصل است و باطن آن
علم بجميع مشکلات است ظاهر آن خوش آينده است و باطن آن بغايت دور از فهم رعيت است بي استعانت بسؤال اهل
الذکر مثلوم و نهان نميشود قرآن استارها است و سوگند ميکنند بر آن ستارها قرآن ستارهائي که عالم معاني متشابهات
و بجميع احکام الهي شمرده نميشود عجائب قرآن از بسکه بسيار است و کهنه کرده نميشود غرائب قرآن بسيار باعتبار اينکه
ائمه استنباط حوادث ازان در هر شب قدر و مانند آن ميکنند تازه بتازه تا آخر الزمان در قرآن است چراغهاي
و جاي نوري که راهنمائي ميکند بحکمت و مصلحت انديشي در قول و فعل که در قرآنست دليل بر شناخت معني متشابهات
براي سخن شناسي که شناخت کيفيت سخن بليغ را و علم بقواعد عربيت و عبارت سخن بليغ بهم رساند اصل فليجل جال
بصره وليبلغ الصفة نظره ينج من عطب و يتخلص من نشب فان التفکر حيوة قلب البصير کما يمشي المستنير في الظلمات
بالنور فعليکم بحسن التخلص وقلة التربص شرح فليجل بفتح يا مضارع و سکون جيم و ضم لام بصيغه امر غايب
معتل اللام واوي باب نصر است بصره منصوب و مفعول است و ليبلغ بيا بيکنقطه و غين بانقطه بصيغه امر غايب
باب نصر است الصفة منصوب و مفعول است نظره مرفوع و فاعل است ينج بنون و جيم مضارع مجزوم معتل اللام واوي
باب نصر است العطب بفتح عين بي نقطه و فتح طا بي نقطه و با بيکنقطه هلاکت النشب بفتح نون و فتح شين بانقطه
و با بيکنقطه دامي که خلاصي ازان مشکل است فان تعليل يتخلص است کما يمشي براي تشبيه تخلص کسي از شبهات
بوسيله تفکر است بتخلص مستنير از ظلمات بوسيله نور يعني بس بايد که جلا دهد جلا دهنده ديده خود را و بايد که برسد
ببيان الهي بالفاظ قرآن فکر او تا نجات يابد از هلاکت در جهنم و خلاص شود در دنيا از دام شبهات محال الفان در
ترويج باطل چه بدرستي که فکر زندگي دل ديده ور است چنانچه ميرود کسي که مشعلي فرا گرفته براي خود در تاريکيها
بوسيله آن مشعل پس بر شما باد که خوب خلاص شويد از شبهات و کم درنگ کنيد در آنها سيوم اصل قال ابو عبد الله
عليه السلام ان العزيز الجبار انزل عليکم کتابه وهو الصادق البار فيه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم
و خبر السماء والارض ولو اتاکم من يخبرکم عن ذلک لتعجبتم شرح کفت امام جعفر صادق عليه السلام بدرستي

کرمي ننك بنهايت دلنواز فرو فرستاد بر شما کتاب خود را و اوست بسي است کوي صاحب احسان در آن کتاب است
بيان حال شما و بيان حال هر کس که پيش از شما است و بيان حال هر که بعد از شما است و بيان حال آسمان و زمين
و اگر مي آمد نزد شما قايم آل محمد که خبر دار کند شما را آنچه از تفصيل مذکور شد که هر کدام از آنها از کدام آيت مستنبط ميشود
هر آينه تعجب ميکرد ديد از لطف اشارات قرآن و علم الله تعالی و قدرت او بر اثبات جميع آنها در قرآن چنانچه گفته در سوره
حديد ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسکم الا في کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله يسير و بيان شد در
شرح سيوم باب صد و نود و نهم کتاب الايمان والکفر و گفته در سوره زخرف و انه في ام الکتاب لدينا لعلي حکيم و بيان
شد در شرح حديث هژدهم باب پنجاه و ششم کتاب الدنيا و گفته در سوره نحل و نزلنا عليک الکتاب تبيانا لکل شيء مکرر بيان
شد از آنجمله در باب بيست و يکم کتاب العقل چهارم اصل قال رسول الله صلی الله عليه و آله انا اول وافد علی العزيز الجبار يوم القيمة
وکتابه واهل بيتي ثم امتي ثم اسالهم ما فعلتم بکتاب الله وباهل بيتي شرح گفت رسول الله صلی الله عليه و آله من اول وارد م
بر پادشاه غالب بغايت دلنواز در روز قيامت يعني که اول کسي که حاضر ميشود در محل ديوان بزرگ الله تعالی در عرصات قيامت منم
وکتاب الله تعالی و اهل بيت من که او صياي منند بعد از آن امت من وارد مي شوند بعد از آن سوال ميکنم امت را که چه کرديد با کتاب
الله تعالی و با اهل بيت من اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان هذا القرآن فيه منار الهدی ومصابيح الدجی فليجل جال بصره
ويفتح للضياء نظره فان التفکر حيوة قلب البصير کما يمشي المستنير في الظلمات بالنور شرح الدجی بضم دال بي نقطه و جيم
والف جمع دجيه بفتح دال و سکون جيم تاريکيهاي الضياء جمع ضوء مثل سياط و سوط و مراد بغايت روشن است چنانچه گوياکه
روشنيهاي بر روي هم است چنانچه گفته در سوره يونس هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا و مضمون اين ظاهر است اصل
حديث دوم اين باب ششم اصل کان في وصية امير المومنين عليه السلام لاصحابه اعلموا ان القرآن هدی النهار ونور
الليل المظلم علی ما کان من جهد وفاقة شرح علی براي استعلاء است ما موصوله است ما موصول است من بيانيه است جهد
بعيضيه است الجهد بفتح جيم و سکون ها و دال بي نقطه مشقت يعني بود در سفارش امير المومنين عليه السلم براي ياران خود
اينکه بدانيد که قرآن راه نمودن روز است يعني که در معاملات ميان خلايق بغايت راهنما است و روشني شب تاريک است
يعني که چنانچه چراغ باعث انس ميشود براي دانايي که باعث انس است در شب تاريک بر روي آنچه بوده باشد از مشقت و نيازمندي
يعني که قرآن جميع آنها را ميپوشاند و اهل قرآن باکي از آنها ندارند و صبر ايشان بر آنها آسان است چنانچه گفته در سوره
يونس فبذلک فليفرحوا هو خير مما يجمعون هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال شکی رجل الی النبي صلی
الله عليه و آله وجعا في صدره فقال صلی الله عليه و آله استشف بالقرآن فان الله عز وجل يقول وشفاء لما في الصدور شرح
روايتست از امام جعفر صادق از پدرانش عليهم السلام امام گفت شکايت برد مردي بسوي نبي صلی الله عليه و آله از دردي
که در سينه داشت مثل سرفه و سل و ذات الصدر پس گفت صلی الله عليه و آله طلب شفا کن بوسيله قرآن مثل اينکه کسي گويد
اللهم اجعل القرآن شفاء صدري چه بدرستي که الله عز وجل ميگويد در سوره يونس يا ايها الناس قد جاءتکم موعظة من
ربکم وشفاء لما في الصدور وهدی ورحمة للمومنين اي مردمان بتحقيق آمد نزد شما کتابي که جامع چهار صفت است اول
اينکه پندي است از جانب صاحب کل اختيار شما باعتبار اشتمال بر احوال امم سابقه و عذابهاي ايشان در احتهاي ايشان
دوم اينکه باعث شفا است براي هر چه در سينهها است از امراض نفساني مثل بخل و حسد و جسماني مثل سل و سرفه است
باينکه ما براي عموم است پس شامل مرض جسماني نيز هست يا باينکه مرض جسماني سينه بسبب مرض نفساني ميباشد

سیوم اینکه راهنمائی است بهر حق و دفع شبهات از هر جا چهارم اینکه بخشایش گناهانست برای مؤمنان که متوسل بآن
شوند هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا والله لا یرجع الامر والخلافة الی آل ابی بکر و عمر ابدا و لا الی بنی امیة ابدا
و لا فی ولد طلحة و الزبیر ابدا و ذلک انهم نبذوا القرآن و ابطلوا السنن و عطلوا الاحکام شرح لا و الله برای ابطال
خاطر جمعیست از اولاد اهل ضلالت و برای اشارت برجوع بسوی آل علی علیه السلم است رجوع دو جا مستعمل بالی
شده با اشارتست باینکه گویا که در ایشان بوده چون جمعی در پدران ایشان بوده و در یکجا مستعمل با فی شده برای تضمین
معنی حدوث و اشارتست باینکه در ظاهر با ایشان و پدران ایشان نبوده اصلا اگر چه هر یک از طلحه و زبیر در وقت لشکر
کشی و جنگ جمل دعوی کرد برای خود و ذلک انهم از قبیل استدلال نیست تا وارد آید که گاهی نبذ قرآن و ابطال سنن و احکام
و تعطیل از جمعی صادر میشود و حکومت و خلافت راجع باولاد ایشان و حادث در اولاد ایشان میشود بلکه از قبیل قول الله
تعالی است در سورهٔ سبا ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور و مراد بیان سبب در خصوص مادهٔ اصحاب رسول
علیه السلام است که بنای کج نهادند و اشارت باسند که لازم میشود در تتمه که و تبیانا من العمی یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام بخدا قسم که بر نمیگردد حکومت و خلافت بسوی اولاد ابی بکر و عمر هرگز و نه بسوی عثمان و سایر بنی امیه هرگز
و حادث نمیشود در اولاد طلحه و زبیر هرگز و آن بسبب اینست که ایشان انداختند قرآن را و باطل کردند طریقهای رسول را و معطل
کردند حکمهای الهی را در حدود و قصاصات اصل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله القرآن هدی من الضلالة و تبیان من العمی
و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضیاء من الاحداث و عصمة من الهلکة و رشد من الغوایة و بیان من الفتن
و بلاغ من الدنیا الی الآخرة و فیه کمال دینکم و ما عدل احد عن القرآن الا الی النار شرح و قال حالست بتقدیر قد و میتواند بود
که استینافی نحوی باشد یعنی کلامی علیحده من در اکثر این مواضع بمعنی عن است و افاده بعد و مجاوزت میکند مثل قد
کنا فی غفلة من هذا و من البیان برای ابتدا است فرق میان هدی بضم ها و فتح دال و الف و میان رشد بضم را و سکون
شین بی نقطه و دال اینست که اول راه نمودن بر اعتقاد صحیح است و دوم راه نمودن بر عمل خیر است و فرق میان ضلالت و میان غوایت
اینست که اول گمراهی در اعتقادات است و دوم گمراهی و فرق میان در عمل است فرق میان نور و ضیاء ظاهر است از آنچه گذشت
در شرح حدیث پنجم این باب و تبیان من العمی اشارتست بآیت سورهٔ نحل است که تبیانا لکل شیء الاحداث جمع حدث بفتح
حا و فتح دال بدعتها البلاغ بفتح با یکنقطه و غین با نقطه آنچه بوسیلهٔ آن توان رسید از چیزی بسوی چیزی یعنی و حال
آنکه گفت رسول صلی الله علیه و آله قرآن راهنمائی است از مذهب باطل یعنی که باعث دوری از آن میشود و بیان واضح
هر چیز است از احکام و حوادث از جهل و بر طرف دست انسان در آمدن در گناهان و روشنی است از تاریکی عقاید باطله
و تحیرها است از بدعتها در اعمال شرعیه و نگاه داشتن است از جهنمی بودن و دلالتست از نامشروعات و بیانست از
اختلافات آراء و رساننده است از عمل دنیا بسوی عمل آخرت و در قرآن است تمام دین شما و عدول نکرد هیچکس از قرآن مگر
بسوی آتش جهنم نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان القرآن زاجر و آمر یأمر بالجنة و یزجر عن النار شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه قرآن نهی کننده است امر میکند بکار بهشت و نهی میکند از کار آتش
جهنم دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اعطیت السور الطوال مکان التوریة و اعطیت المئین مکان
الانجیل و اعطیت المثانی مکان الزبور و فضلت بالمفصل ثمان و ستون سورة و هو مهیمن علی سایر الکتب فالتوریة
لموسی و الانجیل لعیسی و الزبور لداود علیهم السلام شرح الطوال بکسر طا بی نقطه و فتح واو و الف جمع

طویل بضم طا و کسر واو و یاء دو نقطه در پائین و تاء تانیث است و در بعض روایات طول بضم طا و فتح واو
و آن جمع طولی بضم طا و سکون واو و فتح لام و الف است که مؤنث اطول بصیغه افعل التفضیل است و بر هر تقدیر مراد سوره ها
چند است که عدد آیات هر یک از آنها بسیار بیشتر است از صد و جمعی میگویند مراد هفت سوره است که اول آنها سوره
بقره است و آخر آنها مجموع انفال و برائت است چون برائت نزد ایشان سوره علیحده نیست مئین بکسر میم و کسر
همزه و یاء دو نقطه در پائین که علامت نصب است جمع مائه بکسر میم و فتح همزه و تاء تانیث است بر غیر قیاس بنا بر اجرای مؤنث
غیر عاقل در مجرای مذکر عاقل برای تلافی لام الفعل محذوف مثل سنین و عضین زیرا که اصل مائه بکسر میم و فتح همزه
و تاء تانیث مائیه بکسر میم و فتح همزه و یاء دو نقطه در پائین است بر وزن فرقه و لهذا در کتابت بعد از همزه یا نوشته میشود تا
اشارت باین باشد که از مهموز العین معتل اللام یائی است و آنها چند سوره است که عدد آیات آنها صد است یا اندکی
کمتر یا اندکی بیشتر و جمعی میگویند مراد سوره ها چند است که بعد از هفت سوره طوال است و متصل با آنهاست و آخر آنها سوره
مؤمنون است المثانی بفتح میم و ثاء سه نقطه و الف و نون نه تخفیف یاء جمع مثناة بفتح میم و سکون ثاء بصیغه اسم مکان
برای کثرت آیاتی که در آنها ثنا بر الله تعالی هست و امر و نهی که در آنها کم صریح نیست مثل هفت آیت سوره فاتحه چنانچه گذشت
در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب النوادر که بیست سیوم است فضلت بفاء و تشدید ضاد بانقطه بصیغه ماضی مجهول
متکلم وحده باب تفعیل است المفصل بضم میم و فتح فاء و تشدید صاد بی نقطه مفتوحه بصیغه اسم مکان باب تفعیل است و
تذکیر برای اینست که موصوف آن کتاب است زیرا که اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده و انزلنا الیک الکتاب بالحق
مصدقا لما بین یدیه و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و فرستادیم بسوی تو پیش از نزول سوره مائده کتاب را که
کتابیکار آمدنی است که بر حالی که تصدیق کننده است برای آنچه پیش از آن بر انبیاء سابق شده از جمله کتاب و شاهد بر آنست یعنی
معنی آن اگر کسی تحریف در آنها کند از این کتاب ظاهر میشود پس حکم کن میان اهل کتابهای انبیاء سابق بآنچه فرستاده الله
تعالی در هر کتابی از کتابهای ایشان یعنی که جزوی از آنها اگرچه منسوخ شده باشد تا معجز صدق رسالت تو باشد و جمعی میگویند که مراد
بمفصل سوره چند است که از بس که آنها کوچک است ذکر بسم الله الرحمن الرحیم در آنها بسیار است برای فصل میان سوره
و سوره دیگر و آن از سوره محمد است تا آخر قرآن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله داده شدم سوره های دراز بجای
تورات اشارتست باینکه چنانچه تورات یکبار نازل شده و اسفار تورات بیشتر از آنست این سوره ها هم یکبار نازل شده و این معجز
است از کسی که احوال او مضبوط باشد و معلوم باشد که از بر نکرده و داده شدم سوره های صد بجای انجیل اشارتست باینکه سوره های
مئین صد است و این نیز معجز است از کسی که احوال او مضبوط باشد که از بر نمیکند چیزی او داده شدم آیاتی که در آنها ثنا بر الله
تعالی هست و خالی از تکلیف صریح است بجای زبور و ترجیح کرده شدم بر انبیای سابق بمفصل که شصت و هشت سوره است
خواه جمیع آنها مکیه باشد و خواه آنها بعض مدنیه باشد و آن مفصل شاهد است بر باقی کتابهای الهی که غیر قرآن است یعنی
معنی که مشتمل است بر مضمون آنها پس تورات برای موسی مانده و انجیل برای عیسی مانده است و زبور برای داود مانده است
علیهم السلام مراد اینست که قرآن مشتمل است بر جمیع کتب سابقه مع شیء زائد و امام این امت در هر زمانی عالم بجمیع قرآن است
پس شیعه را احتیاج برجوع بآن کتابها نمیشود اصلا اگر شیعه خاص باشند و التزام سؤال اهل الذکر کنند در آنچه
ندانند و موافق اینست روایت مخالفان در کتب خود که کان علی اعلم بالمهیمنات و تفسیر هروی در غریبین و ابن اثیر در نهایه
مهیمنات را بقضایا غلط می نماید زیرا که ظاهر آیت سوره مائده و مهیمنا علیه اینست که مهیمنات عبارتست از شصت و هشت

سوره باشد یا نه اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یجیء القرآن یوم القیمة فی احسن منظور الیه صورة فیمر بالمسلمین فیقولون
هذا الرجل منا فیجاوزهم الی النبیین فیقولون هو منا فیجاوزهم الی الملائکة المقربین فیقولون هو منا حتی ینتهی الی رب العزة عز و جل
فیقول یا رب فلان بن فلان اظمأت هواجره و اسهرت لیله فی دار الدنیا و فلان بن فلان لم اظمئ هواجره و لم اسهر لیله فیقول
تبارک و تعالی ادخلهم الجنة علی منازلهم فیقوم فیتبعونه فیقول للمؤمن اقرأ و ارق قال فیقرأ و یرقی حتی یبلغ کل رجل منهم
منزلته التی هی له فینزلها شرح ینتهی منصوب است فیقول مرفوع و معطوف بر یجیء است الهواجر جمع هاجره یعنی نیمه روز گرم و
شدت گرما است و تعلق اظما بآن مجاز است و همچنین است تعلق اسهر با لیل ارق صیغه امر و مثل الله یا ابی باب علم
ها، سنگ است یبلغ منصوب است فینزلها مرفوع و معطوف است بر فیقرأ است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت می
آید قرآن در روز قیامت در بهترین مقبولان باعتبار صورت پس گذر میکند بمسلمانان پس میگویند این مرد از ماست پس درمیگذرد
از ایشان بسوی پیغمبران پس میگویند او از ماست تا رسد پس درمیگذرد از ایشان بسوی فرشتگان مقرب پس میگویند او
از ماست تا رسد بسوی رب العزة عز و جل یعنی تا انتها شد در شرح اول این باب پس میگوید ای صاحب کل اختیار
فلان مؤمن پسر فلان تشنه کردم میان نهای روزها را برون داشتن او فلان او و بیدار کردم شب او را بنماز شب در سرای دنیا و فلان
مؤمن تشنه نکردم میان نهای روز او را و بیدار نکردم شب او را پس میگوید الله تبارک و تعالی داخل کن ایشان را در بهشت بر قدر
مراتب ایشان پس میخیزد قرآن پس تابع او میشوند آن مؤمنان پس میگوید مؤمن را که بخوان آیتی از قرآن و بالا رو امام گفت پس
بخواند مؤمن و بالا میرود تا برسد هر مردی از ایشان بمرتبه خودش که آن مرتبه لایق او ست پس فرود می آید در آن مرتبه دوازدهم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الدواوین یوم القیمة ثلثة دیوان فیه النعم و دیوان فیه الحسنات و دیوان فیه السیئات
فیقابل بین دیوان النعم و دیوان الحسنات فتستغرق النعم عامة الحسنات و یبقی دیوان السیئات شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام بدرستیکه دفترها در روز قیامت سه دفتر یکه در آنست نعمتهای الله تعالی که در دنیا بندگان مؤمن خود داده
و دفتری که در آنست حسنات بندگان مؤمن و دفتری که در آنست گناهان بندگان مؤمن پس مقابل کرده میشود میان دفتر
نعمتها و دفتر حسنات پس فرو میگیرد نعمتها جمیع حسنات را و میماند دفتر گناهان بی معارض اصل فیجیء بابن آدم المؤمن
للحساب فیتقدم القرآن امامه فی احسن صورة فیقول یا رب انا القرآن و هذا عبدک المؤمن قد کان یتعب نفسه بتلاوتی
و یطیل لیله بترتیلی و تفیض عیناه اذا تهجد فارضه کما ارضانی شرح پس خوانده میشود فرزند آدم که مؤمن باشد برای حساب
پس پیش می افتد قرآن برابر او در صورت بهتر پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من قرآنم و این بنده تو که مؤمن است
بتحقیق آزار میداد خود را بخواندن من و دراز میکرد شب خود را بتأمل و تأنی در وقت خواندن من انشاءالله بامکر کسی که تعب
در شب دارد شب او را دراز مینماید در نظر او و اشک میداد دو چشم او چون نماز شب میکرد پس راضی کن او را چنانچه راضی کرد
مرا در دنیا مخفی نماند که این سخن قرآن بعنوان شفاعتست نه بعنوان دعوی خود تا کسی بپرسد منافات ندارد با آنکه نعمتها آنرا
نیز مستغرق کرده باشد اصل فیقول العزیز الجبار عبدی ابسط یمینک فیملاها من رضوان الله العزیز الجبار و یملا شماله
من رحمة الله ثم یقال هذه الجنة مباحة لک فاقرأ و اصعد فاذا قرأ آیة صعد درجة شرح یمین اینجا عبارتست از دفتر حسنات
که آنها را دست راست نوشته و شمال عبارتست از دفتر سیئات که آنها را فرشته دست چپ نوشته است یعنی امام گفت
پس میگوید بنده خود را بعنایت و دلنوازی ای بنده من بگشا دفتر حسنات خود را پس پر میکند آن دفتر را از رضای الله که لایق عنایت
دلنوازاست با یمینیکه جایزه رضا در جمیع آنها منویست و پر میکند دفتر دست چپ را از بخشایش الله تعالی گناهان آن یعنی

کر قلم عفو بر جمیع آنها میکشند بعد از آن گفته میشود که این بهشت جاودانی است برای تو پس بخوان قرآن را و بالا رو در درجات
بهشت پس چون خواند آیه را بالا رفت یکدرجه سیزدهم اصل قال علي بن الحسین علیهما السلام لو مات من بین المشرق
والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معي وکان علیه السلام اذا قرأ مالک یوم الدین یکررها حتی کاد ان یموت
شرح گفت امام علي زین العابدین علیه السلام اگر بمیرند جمیع آدمیانی که میان مشرق و مغرب اند هر آینه دلگیر از تنهائی
نمیشدم بعد از آنکه باشد قرآن با من مراد اینست که اهل عمل بقرآن راضی میباشند بقضای الهی هر چه باشد و عادت
امام زین العابدین این بود که چون میخواند مالک یوم الدین را مکرر میکرد آنرا از روی اضطراب و ترس روز قیامت برای
گناهکاران مومنان تا آنکه نزدیک بود که بمیرد چهاردهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا جمع الله عز وجل الاولین
والآخرین اذا هم بشخص قد اقبل لم یر قط احسن صورة منه فاذا نظر الیه المؤمنون وهو القرآن قالوا هذا منا هذا احسن شيء
رأینا فاذا انتهى الیهم جازهم ثم ینظر الیه الشهداء حتی اذا انتهى الی آخرهم جازهم فیقولون هذا القرآن فیجوزهم کلهم حتی اذا
انتهى الی المرسلین فیقولون هذا القرآن فیجوزهم حتی ینتهي الی الملائکة فیقولون هذا القرآن فیجوزهم ثم ینتهي حتی یقف
عن یمین العرش فیقول الجبار وعزتي وجلالي وارتفاع مکاني لاکرمن الیوم من اکرمک ولاهینن من اهانک شرح
جمله وهو القرآن حالیست از ضمیر الیه و مراد اینست که آنچنان در نظر ایشان می نماید چون نمونه قرآنست که با آن انس داشته اند
از احسن شيء از قبیل اضافه در زید احسن الناس است پس مضاف داخل در مضاف الیه است و از قبیل یوسف احسن
اخوته نیست رأینا بتقدیر رأیناه است و صفت شيء است و مقصود اظهار اینست که این در دنیا مرئی ما شده و بهترینهاست
ما است انتهى هم جا بنون بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب افتعال است ضمیر مجرور در آخرهم راجع بشهدا است
آخرهم عبارت از صف دور از محل دیوان است باعتبار اینکه مرتبه ایشان پست تر از مرتبه صفهای دیگر شهدا است
پس کسیکه بمحل دیوان الهی میرفته باشد اول بآن صف میرسد پیش از صفهای دیگر ضمیر منصوب در جازهم و ضمیر مرفوع در
یقولون راجع باخرهم است باعتبار اینکه مشتمل بر جماعتست فیقولون هذا القرآن در سه جا منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
اول این باب نیز اگر آنچه گذشت قبل از تفتیش استعمال است و آنچه اینجاست بعد از آن است ضمیر منصوب بعد در یجوزهم مجرور
در کلهم راجع بشهدا است حتی ینتهي بسکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر هاء مخفف است و یا بصیغه مضارع غایب
باب افتعال است مرفوع برفع تقدیری و منصوب میتواند بود ثم ینتهي بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح یا یک نقطه و تشدید
هاء مفتوحه و الف بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است برای تدریج التنهي صاحب حسن شدن مرتبه مرتبه یقف
مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون جمع کند الله عز وجل در عرصه قیامت پیشینیان
و پسینیان را ناگاه ایشان از دور نظر بشخصی کردند که بتحقیق روی آورد که دیده نشده هرگز خوش صورت تر از او و چون
نظر کردند بسوی او مومنان از دور و حال آنکه او قرآن است گفتند این از ماست این بهتر چیزیست که دیده ایم آنرا در
دنیا پس چون رسید بسوی ایشان گذشت از ایشان بعد از آن نظر میکنند بسوی او شهیدان پس چون رسید بسوی
صف آخر ایشان گذشت از صف آخر ایشان بعد از آن پس میگویند صف آخر ایشان که این قرآن است پس در میگذرد از
صفهای ایشان شهدا همگی ایشان تا چون رسید بسوی رسولان میگویند که این قرآنست پس در میگذرد از رسولان
تا میرسد بسوی فرشتگان پس فرشتگان میگویند این قرآنست پس در میگذرد از فرشتگان بعد از آن دم بدم حسن
و نور و ضیاء او زیاده میشود تا آنکه می ایستد در جانب دست راست محل دیوان و تخت پادشاهی الهی که جای شش

رسول صاحب شریعت علیحده و اوصیای ایشان علیهم السلام است پس میگوید تا در کن فیکون و فاعل بیچرا
و چون قسم بعزت من و بلندی مرتبه من که هر آینه گرامی و عزیز میکنم البته امروز کسی را که گرامی کرد ترا
در دنیا و هر آینه خوار میکنم البته خوار میکنم البته کسی را که خوار کرد ترا در دنیا باب دوم اصل باب فضل حامل القرآن
شرح الحامل بحاء بی‌نقطه و کسر میم بردارنده و مراد اینجا عزیز بردارنده است باعتبار اینکه عزیز داشتن چیزی انحاء
منزلت برداشتن آنست یعنی این باب بیان فضیلت عزیز دارنده قرآنست بعمل بمحکم آن و سؤال اهل الذکر از
متشابهات آن و سکوت از تفسیر مشکلات آن بی سؤال و مانند اینها در این باب یازده حدیث است اول اصل قال رسول
الله صلی الله علیه و آله ان اهل القرآن فی اعلی درجة من الآدمیین ما خلا النبیین فلا تستضعفوا اهل القرآن حقوقهم
فان لهم من الله العزیز الجبار لمکانا علیا شرح من در من الآدمیین بیانی است یا برای تبعیض است بتقدیر من درجة
الآدمیین و بر هر تقدیر ظرف صفت درجة است ما خلا استثناء از آدمیین است اگر گوئی این استثناء افاده میکند
که از اوصیا افضل باشند گوئیم این افاده ممنوع است چه میشاید که خروج اوصیا مفهوم باشد بطریق اولی زیرا که رتبه
امامت فوق مرتبه نبوت و رسالت است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب طبقات الانبیاء و الرسل
و الائمة علیهم السلام که باب دوم است و ایضا میشاید که اوصیای انبیاء سابق رسل یا انبیاء باشند و اوصیای
رسول آخر الزمان داخل حاملان قرآنند اگر گوئی بنابراین لازم می‌آید که اوصیای این امت افضل از انبیاء و مرسلین
سابق نباشند گوئیم لازم نمی‌آید زیرا که مراد باستثناء رفع ایجاب کلی است یعنی که اینکه هر یک از اهل قرآن افضل
از انبیاء و مرسلین باشد باطلست و این منافات ندارد با اینکه بعض ایشان افضل باشد حقوقهم منصوب بدل
اشتمال اهل است من در من الله برای ابتدای مجازیست یا برای تعلیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله بدرستی که حاملان در بلندترین مرتبه‌اند که در آدمیان است مگر پیغمبران و رسولان امم سابقه که حاملان قرآن نیستند مع
هذا جمیع حاملان قرآن افضل از ایشان نیستند پس ضعیف مشمرید حاملان قرآن را حقوق ایشان را چه بدرستی که
ایشان را نسبت بالله تعالی که پیغمبر است قادر کن فیکون و فاعل بیچرا و چون است هر آینه بیچرا و چون است مرتبه عالی
حدیث دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الکرام البررة شرح
در سوره عبس چنین است بایدی سفرة کرام بررة السفرة بفتح سین بی‌نقطه و فتح فا و راء بی‌نقطه جمع سافر واضح
کنندگان مشکلات و جماعت نور الحی علی بن ابراهیم در تفسیر گفته که عبارت از ائمه است الکرام بکسر کاف جمع کریم عزیزان
که آگاه باشند البررة بفتح با یکنقطه و فتح را بی‌نقطه و را بی‌نقطه دیگر جمع بار است و بعضی گفته‌اند جمع بر
بفتح با و تشدید را است بر غیر قیاس و بر هر تقدیر یعنی نیکوکاران فرمان برداران است که معصومند یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نگاهدار قرآن که عمل بآن میکند با ائمه است که واضح کنان آن
و عزیزان و فرمان برداراند سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله تعلموا القرآن فانه یأتی یوم القیمة
صاحبه فی صورة شاب جمیل شاحب اللون فیقول له انا القرآن الذی کنت اسهرت لیلک و اظمأت هواجرک و اجففت ریقک
و اسلت دمعتک اؤول معک حیثما الت و کل تاجر من وراء تجارته و انا لک الیوم من وراء تجارة کل تاجر و سیأتیک
کرامة الله عز و جل فابشر صاحبه منصوب و مفعول به یأتی است الشاحب بشین با نقطه و کسر حاء بی‌نقطه و با یکنقطه
تغیر رنگی که متغیر باشد بسبب سفر و مانند آن از نظر این فقرات که مذکور شد در حدیث اول باب اول ظاهر میشود

که فادر فیقول برای بزاخی باشد تعلق اشهار بلیل و اظمآء بهواجر و اجفان بریق مجاز است الهواجر بجیم جمع هاجره
میانهای روزها که گرم باشد اؤل بفتح همزه اولی و ضم همزه ثانیه و سکون واو بصیغه مضارع متکلم وحده المهموز
الفا معتل العین واوی باب نصر است الت بضم همزه و سکون لام و فتح تاء بصیغه ماضی مخاطب همان باب است من هجود جا
بمعنی نجاست. گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کرید قرآنرا برای عمل بآن چه بدرستی که قرآن می آید در روز قیامت
نزد کسیکه عمل بآن کرده باشد در صورت جوانی خوش صورت کردیده رنگ پس میگوید او را که من آن قرآنم که بیدار میداشتم
شبها ترا و تشنه میداشتم میانهای روز ترا و خشک میداشتم آب دهن ترا و روان میداشتم اشک ترا میگریم با تو
هرجا که کردیدی و هر سوداگران مؤمنان امم سابقه در پی سوداگری خود است بتوسط کتابی از کتب الهی که بآن عمل کرده و من برای
تو امروز در پی سوداگری هر سوداگرم یعنی که آنقدر نفع برای تو بهم میرسانم که برابر جمیع نفعهای سوداگران امم سابقه
باشد و زود باشد که آید نزد تو عزت الله تعالی چون دیوان تو شود پس صاحب بشارت باش یعنی که مژده باد ترا باین
که گفتم اصل فیؤتی بتاج فیوضع علی رأسه و یعطی الامان بیمینه و الخلد فی الجنان بیساره و یکسی حلتین ثم یقال له اقرأ
وارق فکلما قرأ آیة صعد درجة و یکسی ابواه حلتین ان کانا مؤمنین ثم یقال لهما هذا لما علمتماه القرآن شرح یؤتی بضم یاء
دو نقطه در پائین و سکون همزه و تای دو نقطه در بالا و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است با در بتاج برای
تعدیه است و ظرف نایب فاعلست الامان و الخلد عبارت از رضوان و رحمه است که مذکور شد در حدیث دوازدهم باب
سابق و راجع میشود بسوی داخل بهشت شدن بجز معاصی و درنگ در میان طوایف اهل محشر که هفت طایفه اند
مذکور شد مفصلا در کتاب الحجة در شرح نهم باب هفتم در تفسیر آیت سوره اعراف و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال هر یک از آن
الامان و الخلد منصوب و مفعول دوم یعطی است و مفعول اول آن ضمیر مستتر راجع بصاحب است و نایب فاعل است و بر این قیاس
است حلتین الحله بضم حاء بینقطه و تشدید لام بردیمنی و مانند آن از جامه نفیس که بزرگان عرب دو تا از آنرا که بعنوان تشریف
و خلعت میداده اند یکی برای ردای و جامه دوخته که آستر دارد صعد بر صاد بینقطه و دال بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب
علم است یعنی پس چون دیوان او شود آورده میشود تاجی پس گذاشته میشود آن تاج بر سر او و داده میشود آن صاحب
قرآن ایمن بودن از فساد عبادات او و از آتش جهنم بدست راست او و همیشگی در بهشتها بجهت همراه صاحب او بدست
چپ او پوشیده میشود آن صاحب قرآن دو خلعت بعد از آن گفته میشود او را که بخوان قرآن را و بالا رو پس هر بار که خواند
آیتی را که عمل بآن کرده بالا میرود یکپایه از پایه‌های بهشت و پوشیده میشوند پدر و مادر او دو خلعت برای هر یک یا برای هر یکی
اگر باشند مؤمنان یعنی که صالح باشند اگرچه در مرتبه حاملان قرآن نباشند بعد از آن گفته میشود آن مادر
و پدر را که این کرامت برای اینست که تعلیم کردید او را قرآن تا عمل کرد بآن چهارم صح عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله الله عز و جل مع السفرة الکرام البررة و کان القرآن
حجیزا عنه یوم القیمة یقول یا رب ان کل عامل قد اصاب اجر عمله غیر عاملی فبلغ به اکرم عطایاک شرح السفرة الکرام البررة
بیان شد در شرح حدیث دوم این باب الحجیز بفتح حاء بینقطه و کسر جیم و زاء با نقطه فعیل بمعنی فاعل دفع کننده ضرر
بلغ بصیغه امر باب تفعیل است برای کثرت یا در به برای تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که خواند قرآنرا در حالیکه او جوان مؤمنست مخلوط شد قرآن بگوشت او و خون او یعنی که عمل کرد بآن و باقی ماند
آن عمل کردن در او تا دم مرگ او و کرد او را خدا عز و جل با ائمه معصومین علیهم السلام و شد قرآن دافع ضرر از او در

روز قیامت میگوید قرآن در آن روز که ای صاحب کمال اختیار من هر عمل کننده بتحقیق دریافت ثواب عمل خود را غیر عمل کننده
من پس بسیار برسان عمل کننده مرا بعزیزتر بخشش تو اثر اشارتست با پیکر دیوان اهل کتب سابقه پیش از دیوان
امت محمد علیه السلم و اهل قرآن میشود باعتبار ترغیب ایشان بتکلیف ایشان و این سخن قرآن بعد از فراغ از دیوان امم
سابقه است اصل قال فیلبسه الله العزیز الجبار حلتین من حلل الجنة ویوضع علی رأسه تاج الکرامة ثم یقال له
هل ارضیناه فیه فیقول القرآن یا رب قد کنت ارغب له فیما هو افضل من هذا فیعطی الامن بیمینه والخلد بیساره
ثم یدخل الجنة فیقال له اقرأ واصعد درجة ثم یقال له هل بلغنا به وارضیناك فیقول نعم شرح یدخل بصیغه مضارع
مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی امام گفت پس میپوشاند عامل قرآن را الله تعالی که بی نیاز است و قادر
کن فیکون و فاعل هر چه خواهد است دو خلعت از خلعتهای بهشت و گذاشته میشود بر سر او تاج عزت بعد از آن
گفته میشود قرآن را که آیا راضی کردیم ترا در عمل کننده تو پس میگوید قرآن که ای صاحب کمال اختیار من بتحقیق رغبت
میداشتم برای او در تو اجری که فاضلتر از این ثواب باشد پس داده میشود عامل قرآن ایمنی از فساد عبادات او و از
آتش جهنم بدست راست او و همیشه بودن در بهشت بجهت محو معاصی او بدست چپ او بعد از آن داخل کرده میشود
در بهشت پس گفته میشود عامل قرآن را که بخوان آیتی را و بعد از آن گفته میشود قرآن را که آیا بسیار رسانیدیم او را
باکرم عطای خود راضی کردیم ترا پس قرآن میگوید آری اصل قال ومن قرأه کثیرا وتعاهده بمشقة من شدة حفظه
اعطاه الله عزوجل اجر هذا مرتین شرح امام گفت هر که خواند قرآن را بسیار و وا رسید آن را بدشواری بسبب سختی حفظ
او یا بمعنی که کم حافظ بود در حفظ کردن آن را داد او را الله عزوجل ثواب این عمل بقرآن را که مذکور شد دو برابر ثواب
دیگران از عاملان قرآن بیم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان احق الناس بالتخشع فی السر والعلانیة لحامل
القرآن وان احق الناس فی السر والعلانیة بالصلوة والصوم لحامل القرآن ثم نادی باعلی صوته یا حامل القرآن
تواضع به یرفعك الله ولا تعزز به فیذلك الله یا حامل القرآن تزین به لله یزینك الله به ولا تزین به للناس فیشینك
الله به شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که سزاوارتر مردمان بفروتنی در پنهان کار خود و آشکار
کار خود هر آینه عمل کننده قرآن است و بدرستی که سزاوارتر مردمان در پنهان کار خود و در آشکار کار خود بنماز و روزه
هر آینه عمل کننده قرآن است بعد از آن رسول علیه السلام فریاد زد ببلندتر مرتبه آواز خود که ای عمل کننده قرآن فروتنی کن
در دنیا بقرآن تا رفعت دهد ترا الله تعالی در آخرت یا در دنیا نیز و عزت مطلب در دنیا بقرآن تا مبادا که خوار کند ترا الله تعالی
در آخرت یا در دنیا نیز ای عمل کننده بقرآن آرایش کن خود را بقرآن برای رضای الله تعالی تا آرایش کند ترا الله تعالی
بقرآن در آخرت و آرایش کن خود را بقرآن برای مردمان تا مبادا که زشت کند ترا الله تعالی بقرآن در آخرت یا در دنیا
اصل من ختم القرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه ولکنه لا یوحی الیه ومن جمع القرآن فبوله لا یجهل مع من
یجهل علیه ولا یغضب فیمن یغضب ولا یحد فیمن یحد ولکنه یعفو ویصفح ویغفر ویحلم لتعظیم القرآن ومن اوتی القرآن
فظن ان احدا من الناس اوتی افضل مما اوتی فقد عظم ما حقر الله وحقر ما عظم الله شرح جمع بصیغه معلوم باب
منع است القرآن مرفوع و فاعلست فبوله بفتح قاف و ضم با یک نقطه و ضمیر راجع بمن منصوب و مفعول است القبول
پسندیده از جمله صفات مثل کرم و شجاعت و عفو اسم مصدر است و فعل آن مستعمل نشده لا یجهل هر دو جا و لا
یغضب هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است ضمیر علیه راجع بمن جمع است لا یحد هر دو جا بی نقطه مشدد هر دو جا

بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است اضافه در تعظیم القرآن اضافهٔ مصدر بفاعل است یا اضافه بمفعول است
یعنی هر که تمام کند علم قرآن را چنانچه در اوصیای رسول هست پس گویا که پیچیده شده پیغمبری در میان دو پهلوی او
با این معنی که مانند اینست که نبوت باشد پنهان باشد در سینهٔ او مانند جامه که پیچیده و گذاشته شده باشد لیکن وحی کرده
نمیشود بسوی او و مراد اینست که اگر چه وحی بسوی او نمیشود و لیکن باستنباط در شبهای قدر و مانند آن علم بحوادث
بهم میرساند بتحدیث ملائکه و آن شبیه وحی بانبیا است و هر که جمع کرد قرآن صفات پسندیدهٔ او را با این معنی که او را جمع
خصال پسندیدهٔ حمیده کرده درشتی نمیکند با کسی که درشتی میکند بر او و غضبناک نمیشود در جملهٔ جمعی که غضبناک
میشوند بر مردمان با این معنی که داخل آنجماعت نمیشود تا او نیز مانند ایشان شود و تندی نمیکند در جملهٔ جماعتی که تندی میکنند
با مردمان و لیکن او عفو میکند بجای درشتی مردمان را با او و در میگذراند از خطای مردمان و بخشایش میکند گناه مردمان را
و بردباری میکند برای بزرگ کردن قرآن او را یا برای بزرگ شمردن او قرآن را و هر که داده شد قرآن یعنی علم قرآن پس گمان کند
که یکی از مردمانی که از ایشان علوم غیر قرآن مثل علوم فلاسفه دفتها اند داده شده بهتر از آنچه او داده شده پس بتحقیق عظیم شمرده
آنچه را که حقیر شمرده آنرا الله و حقیر شمرده آنچه را که عظیم شمرده آنرا الله تعالی ششم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الناس اربعة فقلت جعلت فداک و ما هم فقال رجل اوتی الایمان و لم یؤت القرآن و رجل اوتی
القرآن و لم یؤت الایمان و رجل اوتی القرآن و اوتی الایمان و رجل لم یؤت القرآن و لا الایمان شرح روایتست از ابان بن تغلب از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت مردمان چهار قسمند پس گفتم قربانت شوم و کیانند ایشان پس گفت مردی که
داده شد ایمان و داده نشد قدر معتد به از علم قرآن و عمل بآن مثل عوام شیعهٔ امامیه و مردی که داده شد قدر معتد به
از علم قرآن و عمل بآن و داده نشد ایمان مثل علماء و زهاد مخالفان شیعهٔ امامیه و مردی که داده شد قرآن و داده شد
ایمان مثل علما و زهاد شیعهٔ امامیه و مردی که داده نشد قرآن و نه ایمان مثل عوام مخالفان شیعهٔ امامیه اصل قال قلت
جعلت فداک فسر لی حالهم فقال اما الذی اوتی الایمان و لم یؤت القرآن فمثله کمثل التمرة طعمها حلو و لا ریح لها
اما الذی اوتی القرآن و لم یؤت الایمان فمثله کمثل الآس ریحها طیب و طعمها مر و اما من اوتی القرآن و الایمان فمثله کمثل
الاترجة ریحها طیب و طعمها طیب و اما الذی لم یؤت الایمان و لا القرآن فمثله کمثل الحنظلة طعمها مر و لا ریح لها
شرح الآس بفتح همزه و الف و سین بی نقطه درخت مورد و مراد اینجا میوهٔ آنست الاترجة بضم همزه و سکون تاء دو
نقطه در بالا و ضم رای بی نقطه و تشدید جیم و تاء وحدت یک ترنج یعنی ابان گفت که گفتم قربانت شوم بیان بکن برای
من حال هر قسمی را از ایشان پس امام گفت اما آنکه داده شد ایمان و داده نشد قرآن پس حال او مانند حال یک
خرماست مزهٔ آن شیرین است و بوی خوشی ندارد و اما آنکه داده شد قرآن و داده نشد ایمان پس حال او مانند حال میوهٔ
درخت مورد است بوی آن پاکیزه است و مزهٔ آن تلخست و اما آنکه داده شد قرآن و ایمان پس حال او مانند حال یک ترنج
است بوی آن پاکیزه است و مزهٔ آن پاکیزه است و اما آنکه داده نشد ایمان و نه قرآن پس حال او مانند یک حنظل است
مزهٔ آن تلخست و بوی خوشی ندارد هفتم اصل قلت لعلی بن الحسین علیهما السلام ای الاعمال افضل قال الحال المرتحل
قلت و ما الحال المرتحل قال فتح القرآن و ختمه کلما جاء باوله ارتحل فی آخره شرح الحال بی نقطه و تشدید لام
تاجری که متاع خود را گشوده باشد در بازاری از بازارهای روزهای هفته چنانچه متعارفست میان عرب و عجم در
بعض شهرها و دهها برای طلب نفع در فروختن آن بخریداران در آن بازار و مضاف محذوفست بتقدیر عمل الحال المرتحل

براء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه و تخفیف لام بصیغه اسم فاعل باب افتعال تاجری که متاع کسوده خود را در بازاری برهم
بندد بعد از تمامی نفعی که میسر شده باشد تا در بازار دیگر وا کند یعنی گفتم امام زین العابدین علیه السلم را که کدام عملها
فاضلتر است گفت عمل کشاینده بار کننده گفتم و چیست عمل کشاینده بار کننده گفت کشودن قرآن بمعنی ابتدا کردن تلاوت
برای طلب آخرت نفع و آخر کردن قرآن بیان این آنکه هر بار که آید اول قرآنرا بار کرده در آخر قرآن مراد اینست که چنین باشد
که ابتدا کند قرآنرا و دیگر تغافل کند و ختم نکند زیرا که این شخص مانند تاجری است که متاع خود را در بازاری وا کرده باشد
و همچنان وا کرده گذاشته باشد و آن متاع در عرضه تاراج حادثات شده باشد مخفی نماند که تشبیه عامل بقرآن بتاجر مفهوم
میشود از آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب و بنابر این افضل بودن عمل حال مرتحل راجع میشود بافضل بودن وارسیدن
بجمیع قرآن تا باعث معرفت محکمات آن شود و از آنها معرفت امام زمان که عالم بجمیع متشابهات و جمیع احکام الهی است
حاصل شود باعتبار اشتمال آنها بر نهی از اختلاف از روی ظن و خود رائی چنانچه منقول شده در خطبه مصنف رحمه الله
تعالی که من لم یعرف امرنا من القرآن لم یتنکب الفتن و بی معرفت امام خود نماز و روزه و جهاد و سایر طاعات باطلست و ابن اثیر در کتاب
نهایه گفته و فیه انه سئل ای الاعمال افضل فقال الحال المرتحل قیل و ما ذاک قال الخاتم المفتتح و در تفسیر این گفته هو الذی یختم
القرآن بتلاوته ثم یفتتح التلاوة من اوله شبهه بالمسافر یبلغ المنزل فیحل فیه ثم یفتتح سیره ای یبتدئه و کذلک قراء
اهل مکة اذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتدؤا و قرؤا الفاتحة و خمس آیات من اول البقرة الی قوله و اولئک هم المفلحون
ثم یقطعون القراءة و یسمون فاعل ذلک الحال المرتحل ای انه ختم القرآن و ابتدأ باوله و لم یفصل بینهما و قیل اراد بالحال
المرتحل الغازی الذی لا یقفل عن غزو الا عقبه باخر انتهی مخفی نماند که بنا بر این تکرار قراءت قرآن با جهاد افضل اعمال
خواهد بود و این مشکل است بنابر اینکه مفهوم میشود از احادیث باب اول کتاب الدعاء که دعا افضل از قراءة قرآن
بعنوان تکرار است و معلوم است که ایمان افضل از جهاد است اصل و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
اعطاه الله القرآن فرای ان رجلا اعطی افضل مما اعطی فقد صغر عظیما و عظم صغیرا شرح مضمون این موافق آخر
حدیث پنجم این باب است هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من قرأ القرآن فهو غنی و لا فقر بعده و الا ما
غنی شرح مراد بقراءت قرآن وارسیدن بجمیع آنست تا محکمات آن که تا رشود از متشابهات و معرفت امام
زمان حاصل شود ضمیر بعده راجع بمصدر قرأ یا راجع بقرآن است و حاصل هر دو یکیست الا که ان شرطیه و لا
نافیه است که برای نفی فقر است و راجع باثبات فقر میشود ما نافیه است با دربه برای ملابست است و ضمیر راجع
بموصول است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که وارسید قرآنرا پس او را چیزی نیست از
علومی که در قرآن است مثل علوم فلاسفه اشاره است باینکه قرآن تبیان کل شیء است یا بنحوی که هر محتاج الیه
خلائق در آن هست پس منافات ندارد با اینکه بعد از قراءت قرآن حاجت بسنت رسول یا امام زمان باشد
برای تعلیم احکامی که در متشابهات قرآن است و غنیا شد بنابر زندگی بعد از قراءت قرآن و اگر کسی را دنیا زندگی
باشد بعد از قراءت قرآن نخواهد بود با آنکس بی‌نیازی اصلا مراد اینست که آنکس حریص در علم خواهد بود و هرگز
سیر نخواهد شد چنانچه بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب یازدهم که باب المستأکل بعلمه و المباهی
بر است که منهومان لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا معاشر
قراء القرآن اتقوا الله عز و جل فیما حملکم من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرسالة

واما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب الله وسنتی شرح حملکم بجاء بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و
مفعول دوم محذوفست وآن ضمیر راجع بماست بتقدیر حملکم ایاه التحمیل بار کردن چیزی بر کسی بعنوانی که علم بآن
چیز در آنکس بهم رسیده باشد وبنابرین من هر دو تبعیضیه است واشارتست بمحکمات کتاب الهی وسنتی عطف بر
ما حملتم ومیتواند بود که مراد بتحمیل بار کردن بعنوان تکلیف باشد خواه بعنوانی که علم بهم رسیده باشد وخواه
نه ومن بیانیه باشد وبنابرین وسنتی عطف بر کتاب الله است و ذکر وسنتی در آخر با وجود ترك آن در اول و
اکتفا بمن کتابه اشارتست باینکه سنت رسول برای تصریح باحکامیست که در متشابهاتست غیر کتابیست
در حقیقت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه قاریان قرآن پرهیز کنید از عذاب الله عز وجل
در آنچه علم آنرا بار کرده بر شما از جمله کتاب خود چه بدرستی که من پرسیده میشوم در روز قیامت وبدرستی که شما
نیز پرسیده میشوید در آن روز بیان این آنکه بدرستیکه من پرسیده میشوم از اینکه آیا تبلیغ رسالت کردم یا نه و اما
شما پس پرسیده میشوید از آنچه معلوم شما شد از جمله کتاب الله تعالی آیا عمل بآنها کردید یا مانند یهود شدید چنانچه
در سوره جمعه است مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و پرسیده میشوید از نظر یقینی
در بیان متشابهات که معلوم شما شده دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعت موسی بن جعفر علیه السلم
یقول لرجل اتحب البقاء فی الدنیا فقال نعم فقال ولم قال لقراءة قل هو الله احد فسكت عنه شرح این رجل شخصی
بوده از شیعه امامیه که از سوره قرآنیه که بعد از فاتحه در نمازها میخوانند غیر سوره قل هو الله احد را نمیدانسته و سواد
قرآن نداشته و برای بی سواد بسیار مشکل است حفظ قرآن از بر و امام علیه السلام برای ترغیب او در یاد گرفتن
باقی قرآن اشارت باین کرد که لذت عمر در قراءت قرآنست و چون سر واز زده از این نصیحت امام علیه السلام ساکت
شده و اظهار امیدواری برای او کرده چنانچه در فقرات آینده است یعنی روایتست از حفص گفت شنیدم از امام موسی
کاظم علیه السلام میگفت مردی را که آیا دوست میداری عمر دراز در دنیا را پس آن مرد گفت آری پس امام گفت و چرا دوست
میداری و حال آنکه نصیبی از سواد قرآن نداری که از عمر خود محظوظ شوی بقراءت قرآن آن مرد گفت برای خواندن سوره
قل هو الله احد پس امام ساکت شد از جواب او اصل فقال لی بعد ساعة یا حفص من مات من اولیائنا وشیعتنا
ولم یحسن القرآن علم فی قبره لیرفع الله به من درجته فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له اقرا وارق
فیقرا ثم یرقی شرح باء در به برای تقویت است وضمیر راجع بمن مات است من برای تعدیه ومجاوزت است ودرجة عبارت از
عدم احسان قرآن است و میتواند بود که باء در به برای آلت باشد وضمیر راجع بتعلیم باشد ومن اسم بمعنی بعض
باشد ومفعول لیرفع باشد ودرجة عبارت از مرتبه او در بهشت باشد ورفع بعض درجه کنایت از بعض رفع درجه
باشد یعنی رفعی که نه بسیار باشد ونه کم یعنی پس برای اظهار امید ادراك درجات برای آن مرد گفت بعد از ساعتی
ای حفص هر که مرد از دوستان ما و پیروان ما یعنی جمعی که عمل بمضمون محکمات قرآن کرده اند و فی الجمله عمل بمضمون
متشابهات قرآن کرده اند بعد از سؤال اهل الذکر وخوب نمیدانست الفاظ قرآنرا تعلیم کرده شد آنکس قرآنی
که عمل بمضمون آن کرده در قبر او تا بالا کند الله تعالی او را از مرتبه او که نادانی قرآن باشد چه بدرستیکه مراتب
بهشت بقدر آیتهای قرآنست گفته میشود آنکس را که تعلیم در قبر گرفته که بخوان و بالا رو پس میخواند بعد از آن
بالا میرود اصل قال لحفص ما رایت احدا اشد خوفا علی نفسه من موسی بن جعفر علیه السلام ولا ارجی للناس

متبرد كان قراءته حزناً فاذا قرأ فكأنه يخاطب انساناً شرح الحزن بفتح حاء بی‌نقطه وسکون زاء بانقطه
ونون مصدر باب نصر کسی را بفکر چیزی انداختن و زمین ناهموار را نیز حزن میگویند و بر هر تقدیر در مقابل
دریغست که در شعر و مانند آن منظور است و فاء در فاذا برای بیان است و توضیح میشود در حدیث اول و دوم باب
نهم یعنی گفت حفص پیش ندیدم هیچیک را که سخت‌تر باشد باعتبار ترس عذاب بر خودش از موسی بن جعفر علیه السلام
ونه امیدوارتر برای مردمان از او و بود قراءت او قرآن را بعنوان بیدار کردن دل از غفلت بیان این آنکه چون
قراءت قرآن میکرد پس گویا که او گفتگو و نصیحت میکرد آدمی را یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
حملة القرآن عرفاء اهل الجنة والمجتهدون قواد اهل الجنة والرسل سادة اهل الجنة شرح العرفاء بضم عین بی‌نقطه
وفتح راء بی‌نقطه و فاء و الف ممدوده جمع عریف بفتح عین و کسر راء رئیس جمعی از لشکر که سردار لشکر احوال آن
جمع را خواهد که معلوم کند از او و معلوم کند ولی را نقیب نیز مینامند المجتهدون بصیغه اسم فاعل باب افتعال
جمعی که سعی در رواج دین حق کنند از علماء و مراد جاهلانی که پیروی ظن و خود رائی میکنند نیست زیرا که آن موافق
اصطلاح اصولیین عامه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل کنندگان بقرآن نقیبان اهل جنتند و ساعیان
در رواج عمل بقرآن و هر جو لشکرکشان و سرداران اهل جنتند و رسولان پادشاهان باب سیوم اصل باب من
یتعلم القرآن بمشقة شرح این باب بیان حال کسی است که یاد میگیرد قرآن را بحفظ در خاطر یا بتحصیل سواد آن
بدشواری در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الذی یعالج
القرآن ویحفظه بمشقة منه وقلة حفظ له اجران شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم
از او میگفت که بدرستی که آنکه پیشه خود کند قرآن را باینمعنی که اوقات بسیار صرف قرآن کند و حفظ کند قرآن را هم
بدشواری که از جانب آنکس و کمی حفظ او چیزها را باشد برای آنکس دو برابر ثواب دیگرانست در حفظ قرآن دوم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من شدد علیه فی القرآن کان له اجران ومن یسر علیه کان مع الاولین شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سختگیری شد برای او در حفظ قرآن باینمعنی که حفظ قرآن بمشقه کرده
شد برای او دو برابر ثواب کسی که آسان کرده شد برای او و هر که آسان کرده شد برای او حفظ کرده شد در روز قیامت
با سابقان یا این امت مراد سفرة کرام برره که مذکور شد در حدیث دوم و چهارم باب سابق سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی یتعلم القرآن او ان یکون فی تعلمه شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای مؤمن کم حافظه که سعی کند در حفظ قرآن تا نمیرد مگر آنکه یاد گرفته
باشد قرآن را یا اگر اجل زود در رسد در اثنای یاد گرفتن قرآن و مشغول بودن بآن میرد تا ثواب یاد گیرنده بمشقت را
دریابد و آن دو برابر ثواب دیگران باب چهارم اصل باب من حفظ القرآن ثم نسیه شرح این باب بیان حال
کسی است که حفظ کرد در خاطر قرآن را بعد از آن فراموش کرد آنرا در این باب شش حدیث است اول اصل عن یعقوب
الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی کنت قرأت القرآن فتفلت منی فادع الله عز وجل
ان یعلمنیه قال فکأنه فزع لذلک فقال علمک الله وایانا جمیعاً قال ونحن نحو من عشرة شرح ظاهر است که این
گفتگوی یعقوب بعد از آنچه می‌آید در حدیث سیوم و ششم باشد و آنچه در حدیث سیوم است عین آن حدیث
ششم باشد فتفلت بفاء و تشدید لام و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است یعنی رفت از

یعقوب احمر یعنی سرخ گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که من میخواندم قرآن را
از بر پس گریخت از من یا یعنی که واگذاشتم خواندن آنرا تا آنکه جمیع آن سوای آنچه در نماز واجبست از یاد فراموش
شد پس دعا کن الله عز و جل را که تعلیم کند مرا قرآن را یعنی توفیق آن بمداومت من بر آن باری دیگر دهد یعقوب گفت پس
گویا که امام مضطرب شد برای آنچه گفتم پس گفت توفیق حفظ دهد ترا الله تعالی و ما جماعت را همگی یعقوب گفت و ما
نزدیک ده کس بودیم در آن مجلس مراد اینست که این دعا برای باقی جماعت بود و خودش را داخل کرد از باب رعایت آداب
اصل ثم قال السورة تکون مع الرجل قد قرأها ثم ترکها فتأتیه یوم القیمة فی احسن صورة و تسلم علیه فیقول من انت فتقول
انا سورة کذا و کذا فلو انک تمسکت بی و اخذت بی لأنزلتک هذه الدرجة فعلیکم بالقرآن شرح در نسخه ترکها بصیغه ٦
ماضی است و ظاهر اینست که بجای آن یترکها بصیغه مضارع غایب باشد و معطوف بر یکون باشد و قد قرأها استیناف
تکون مع الرجل باشد یعنی بعد از آن امام گفت که سوره که حاصل میباشد برای هر یکی بیان این آنکه بتحقیق مرد خوانده آنرا تا
حفظ کرده از بر یا عمل بآن کرده بعد از آن ترک میکند آن سوره را و مداومت آنرا او میگذارد تا فراموش میشود یا عمل بآن نمی
کند پس می آید آن سوره نزد آن مرد در روز قیامت در بهتر صورتها یعنی که می آید در ضمن مخلوقی دیگر که صورت و نمونه
آنست و جسم است و صاحب شعور و افعال اختیاریه است و سلام میکند بر آن مرد پس آن مرد میگوید چه کسی تو پس میگوید
که من سوره چنین و چنینم یا یعنی که نمونه آنم پس اگر اینکه تو نگاه میداشتی مرا و عمل بمن میکردی هر آینه جا میدادم ترا درین مرتبه
مراد اینست که اشارت بمرتبه عالیه از مراتب بهشت میکند در وقت گفتن این پس ملازم باشید قرآن را اصل ثم قال ان من الناس
من یقرأ القرآن لیقال فلان قارئ و منهم من یقرأ القرآن لیطلب به الدنیا و لا خیر فی ذلک و منهم من یقرأ القرآن لینتفع
به فی صلوته و لیله و نهاره شرح بعد از آن برای اشارت باینکه یاد کردن و حفظ نافع است که برای عمل بآن بقصد رضای الهی
باشد گفت از جمله مردمان کسی است که میخواند قرآن را تا گفته شود که فلان قاری قرآن است مراد اینست که مقصودش محض تعریف
مردمان او را است و از جمله مردمان کسیست که میخواند قرآن را تا طلب بآن نماید مال دنیا را بجنس صورت چنانچه می آید در حدیث
ششم و بیست و خیری در آخرت در آنچه مذکور شد از دو قسم و از جمله مردمان کسیست که میخواند قرآن را تا نفع آخرت
برد بآن در نماز خود و در شب خود و در روز خود و غیر نماز نیز دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من نسی سورة من القرآن
مثلت له فی صورة حسنة و درجة فی الجنة فاذا رآها قال ما انت ما احسنک لیتک لی فیقول اما تعرفنی انا سورة کذا و کذا و لو
لم تنسنی لرفعتک الی هذا شرح مثلت بثاء سه نقطه مشدده بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است التمثیل وا نمودن چیزی در ضمن جسمی
که نمونه و صورت آنست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که فراموش کرد سوره را از قرآن وا نموده شد آن
سوره برای آنکس در صورتی که نیکو است و مرتبه عالیه در بهشت که آن صورت در آن مرتبه ساکنست پس چون آنکس دید آن
صورت را از دور گفت چه چیزی تو چه زیبائی تو کاش تو برای من میبودی پس آن صورت میگوید آیا نمیشناسی مرا من سوره
چنین و چنینم و اگر فراموش نمیکردی مرا در دنیا هر آینه بالا می آوردم ترا تا اینجا اشارت بمرتبه بالا از اینست چنانچه ظاهر
میشود از حدیث چهارم و ششم سیوم اصل عن یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان علی دینا کثیرا
و قد دخلنی ما کاد القرآن یتفلت منی فقال ابو عبد الله علیه السلام القرآن القرآن ان الآیة من القرآن و السورة
لتجیء یوم القیمة حتی تصعد الف درجة یعنی فی الجنة فتقول لو حفظتنی لبلغت بک ههنا شرح ما موصوله عبارتست از
اندوه هست که عاید آن محذوفست بتقدیر یتفلت منی به القرآن منصوب باغراء است بتقدیر الزم القرآن و تکرار برای

تأکید است تصعد از باب علم منصوب و مرفوع میتواند بود الصعود بالا رفتن و مراد اینجا بالا بودن است زیرا که بجهت
اینجا عبارت از نزدیک شدن بکسی است بعنوان فرود آمدن از بالا تر مثل دو هزار درجه بجانب پائین که هزار درجه است
مشار الیهما درجه بالا تر آن درجه است مثل دو هزار درجه یعنی فی الجنة کلام راوی است بلغت بصیغه متکلم وحده است
و بابرای. روایتست از یعقوب احمر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که بر من بسیاری هست بتحقیق
داخل شده مرا اندوهی که نزدیکست که قرآن گریزد از یاد من بسبب آن اندوه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام ملازم
باش قرآنرا ملازم باش قرآنرا یعنی که از آن جدا مشو تا فراموش نشود بیان این آنکه بدرستی که آیتی از قرآن که از کسی
فراموش شده باشد و سورتی از قرآن که از کسی فراموش شده باشد هر آینه فرود می آید در روز قیامت تا شود نسبت بآن مرد
بالا هزار پایه یعنی اهل امام پایه را که در بهشت داشته در عرصه قیامت پس آن آیت و آن سوره میگوید فراموش کردی
که اگر حفظ من میکردی در دنیا هر آینه میرسانیدم ترا اینجا چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل
کان یتعلم السورة ثم نسیها او ترکها و دخل الجنة اشرفت علیه من فوق فی احسن صورة تقول تعرفنی فیقول لا فتقول
انا سورة کذا و کذا لم تعمل بی و ترکتنی اما والله لو عملت بی لبلغت بک هذه الدرجة و اشارت بیدها الی فوقها شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که مرد چون در دنیا یاد گرفته باشد سوره را بعد از آن فراموش
کرده باشد و آنرا یا ترک کرده باشد مداومت آنرا و داخل بهشت شده باشد می آید آن سوره بر سر او از بالا در بهترین صورت
پس میگوید آیا میشناسی مرا پس آن مرد میگوید نه پس میگوید من سوره چنینم و چنینم عمل نکردی بمن و ترک کردی مرا
آگاه باش بخدا قسم که اگر عمل بمن میکردی هر آینه میرسانیدم ترا باین مرتبه و اشارت میکند آن سوره بدست خود
بسوی بالای خود که از اینجا فرود آمده تا اندکی نزدیک شود بآن مرد پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قرأ
القرآن ثم نسیه فرددت علیه ثلثا اعلیه فیه حرج قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خواند
قرآنرا تا آنکه حفظ کرد آنرا در خاطر بعد از آن فراموش کرد قرآنرا تا آنکه بسبب ترک مداومت بر آن پس تکرار کردم این سوال
را بر او هر بار میگفتم آیا بر آن مرد در فراموش کردن عذابی هست گفت در بار خاطر آخر که نه مخفی نماند که این تاخیر جواب از
وقت حاجت نیست زیرا که امام میدانست که او مکرر خواهد پرسید و آخر جواب خواهد شنید و مقصود از این اظهار
اینست که اگر چه عذابی ندارد اما از فضیلت بغایت محروم میشود و مانند آنست که عذاب داشته باشد ششم اصل
عن یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انه اصابتنی هموم و اشیاء لم یبق شیء من الخیر الا
وقد تفلت منی منه طایفة حتی القرآن لقد تفلت منی طائفة منه قال ففزع عند ذلک حین ذکرت القرآن ثم قال ان الرجل
لینسی السورة من القرآن فتاتیه یوم القیمة حتی تشرف علیه من درجة من بعض الدرجات فتقول السلام علیک
فیقول وعلیک السلام من انت فتقول انا سورة کذا و کذا ضیعتنی و ترکتنی اما لو تمسکت بی بلغت بک هذه الدرجة
ثم اشار باصبعه ثم قال علیکم بالقرآن فتعلموه فان من الناس من یتعلم القرآن لیقال فلان قاری و منهم من یتعلمه
فیطلب به الصوت فیقال فلان حسن الصوت و لیس فی ذلک خیر و منهم من یتعلمه فیقوم به فی لیله و نهاره لا یبالی من علم ذلک
ومن لم یعلمه شرح تشرف بصیغه مضارع غایبه باب افعال منصوب و مرفوع میتواند بود من درجه در من ابتدائیه
است و میتواند بود که بمعنی فی باشد من بعض بدل من درجه است وظاهر حدیث سیوم این باب اینست که بعض عبارت
از هزار پایه باشد الف لام الدرجات برای عهد خارجیست یعنی مجموع درجات آن سوره و اشارت است بآنکه

آن سوره از مرتبه اعلی مثل دو هزار پایه فرود می آید تا نزدیک او شود بهزار پایه مثلا و این سخن را که گوید باز بالا
رود در دو هزار پایه قرار گیرد ثم اشار باصبعه کلام راوی است و ضمیر راجع بامام است و این اشارت حکایت اشارت سوره
است بدرجه که بالاتر است از آن درجه که در آنجا این سخن میگوید فتعلو بصیغه مضارع مخاطب باب افعال منصوب زیرا که
بعد از فاء سببیه است که در جواب امر واقع شده چه علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا و بادر بالقرآن برای تقویت است
الاعلام اسب خود را علامت حرب نهادن مثل اینکه پشم رنگین بر آن یعنی آویزند در روز جنگ و اینجا استعاره شده
برای حرب با ابلیس کسب کسبه قرآن من بفتح میم در من علم و در من لم یعلمه استفهامیه است دوم روایتست از یعقوب احمر
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را ترا بانت شوم بدرستی که شان اینست که بر خورد مرا اندوهها و چیزهایی
که باعث آنها است مثل قرضها بیان این آنکه نماند چیزی از مستحبات مگر بر حالیکه تحقیق که نیست نزد من از جمله آن بعضی حتی
قرآن بیان این آنکه تحقیق که بحث از من بعضی از قرآن یعقوب گفت پس امام مضطرب شد نزد آن سخن که گفتم و فنی که ذکر کردم
قرآنرا بعد از آن امام گفت بدرستی که مرد هر آینه گاهی فراموش میکند سوره از جمله قرآن را پس آن سوره فرود می آید
بجانب آن مرد در روز قیامت تا مشرف شود بر او از پایه از بعض مجموع پایهای که آن راه است پس آن سوره میگوید سلام
بر تو باد پس آن مرد میگوید بر تو نیز سلام باد چه کسی تو پس میگوید من سوره چنین و چنینم باین معنی که نموده آنم ضائع
گذاشتی مرا و واگذاشتی مرا آگاه باش اگر میچسپیدی بمن میرسانیدم ترا این درجه بعد از آن امام اشارت کرد بانگشت
خود بطرف بالا بعد از آن امام گفت ملازم قرآن باشید در شب و روز تا علامت جنگ با ابلیس نهاده باشید قرآنرا چه بدرستی
که بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد قرآنرا تا گفته شود که فلان قاری قرآن است و بعض ایشان کسی است که یاد
میگیرد قرآنرا پس طلب میکند بآن اظهار آواز خود را پس گفته میشود که فلان خوش آواز است باین معنی که او را طلب میکنند
در مجالس و باین سبب کسب میکنند نیست در آنچه مذکور شد از این دو قسم خیری و بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد
قرآنرا پس آنرا میکند در شب خود و روز خود باکی ندارد که کرد دانست آن عمل او را و که ندانست باب پنجم اصل باب
فی قراءته شرح این بابی است در بیان آداب خواندن قرآن و در این دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده وان یقرا منه فی کل یوم خمسین آیة
شرح العهد بفتح عین بی نقطه و سکون ها و دال بی نقطه نامه که پادشاهان برای اجرای احکام خود مینویسند
و بوالیان میدهند و ایشانرا امیر میسازند تا بر آن بخوانند قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه بر فعل مضارع
داخل شده یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قرآن نامه الله تعالی است که فرستاده بسوی مخلوقان
خود پس بتحقیق سزاوار است برای مسلمان اینکه نظر کند در نامه الله تعالی و اینکه بخواند از آن نامه در هر روز پنجاه آیت
دوم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة ینبغی لک ان تنظر ما فیها
شرح شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت آیات قرآن خزینهای علم الهیست پس هر گاه که گشوده شود
در خزینه را باین معنی که تلاوت کردی آیتی را سزاوار است برای تو که نظر کنی که چیست در آن خزینه بدانکه آیت در لغت
بمعنی علامت است و بمعنی شخص است و اطلاق آن بر آیه قرآن برای اینست که علامت ربوبیت رب العالمین است باعتبار
اشتمال بر حکمتها و اسرار الهی علاحده و باین اعتبار جدا کرده شده از سابق و لاحق و در حکم شخص علیحده شده و از
مصنفان علما کلامی منقح در تعریف آیت در اصطلاح بنظر نرسیده و ظاهر اینست این حیثیت که این بعضی است

از سوره که آن بعض اختصاص داشته باشد بفایده از علم الهی و برای جدا کرده شده باشد از سابق و لاحق و
توضیح این آنکه چون تبیان لکل شیء است که جمیع حوادث از آن مستنبط میشود و اسرار الهی در آن بسیار است بعض
کلمات و مفردات آن که جدا کرده شده از بعضی دیگر هر چند که در ظاهر گفتگو یکسخن باشد مثل اینکه مستثنی منه در آیتی است
و استثنی در آیتی دیگر است برای اشارت باینکه از جمله اسرار الهی فایده عظیمه در هر یکی علیحده هست و علم جمیع
آنها نزد اهل الذکر علیهم السلام است و دفع این تعجب میشود بنظر در شعر عرب که گاهی بعض کلمه داخل مصرعی است
و بعض آن داخل است برای حصول وزن شعر و فایده اسرار علم الهی کمتر از فایده وزن شعر الهی نیست و سوره در لغت
بمعنی بلند حصار شهر و مانند آنست و ظاهر بعض آیات اینست که تعریف سوره در اصطلاح این باشد که سوره طائفه از
قرآنست که یکدفعه بر رسول نازل شده باشد مثل قول الله تعالی در سوره توبه یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة
تنبئهم بما فی قلوبهم و در سوره توبه و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا و موافق اینست آنچه
بیان شد در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر که و سورة النور که و انزلت بعد سورة النساء و تصدیق
ذلک فی آخر و ایضا موافق اینست آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب بیست و یکم که باب قراءة القرآن است
که اول کل کتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحیم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبالی ان لا تستعیذ
و ایضا موافق اینست کلام هروی که صاحب قاموس گفته و السورة المنزلة من القرآن لانها منزلة بعد منزلة
مقطوعة عن الاخری و عامه مفسران منکر این تعریفند میگویند بعض گاهی یک سوره در مکه نازل شده و بعضی دیگر آن
در مدینه و بعضی از مصنفان شیعه نیز با ایشان در ظاهر موافقت کرده اند و شاید که قصد آن بعض این باشد که
این ضم مختلف النزول بعد از رسول علیه السلام ناشی شده و این منافات ندارد با آنچه گفتیم اگر گوئی بنا بر این
معنا نیست که دو آیت که یکی منسوخ بدیگری باشد یکی بدیگری مجتمع در یک سوره نشود و حال آنکه شده بنابر نظر مفسران مشهور
مثل اینکه گفته اند که در سوره مجادله آیت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک
خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم منسوخ است بآیت بعد از آن و متصل بآن که أأشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر
بما تعملون گوئیم از این دو جواب است اول اینکه بنا بر آنچه علی بن ابراهیم در مقدمات تفسیر خود گفته تغییر و تبدیل در آیات
قرآن از بعض اصحاب شده و موید این می آید در حدیث بیست و سیوم و بیست و هشتم آخر باب دوم اینکه اعتمادی
بر تفسیر مفسران مشهور نیست و حق آنست که در تفسیر ائمه معصومین علیهم السلام باب ششم اصل باب البیوت
التی یقرأ فیها القرآن شرح این باب بیان فضیلت خانهائیست که خوانده میشود در آنها قرآن و این باب یک حدیث است
اول اصل قال النبی صلی الله علیه و آله نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود و النصاری
صلوا فی الکنائس و البیع و عطلوا بیوتهم فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره و اتسع اهله و اضاء لاهل
السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل الدنیا شرح بیوت بضم باء است تلاوت بکسر تاء صلوا بفتح لام مشدده است
کنائس جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پائین و سین بی نقطه است و آن عبادتخانه بزرگ
یهود و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل اسلام است بیع بکسر باء یکنقطه و فتح یاء دو نقطه در پائین و عین
بی نقطه جمع بیعه بکسر باء و سکون یاء است و آن عبادتخانه کوچک یهود و نصاری است که نظیر مسجد محله اهل اسلام است

وجوهري در صحاح گفته الكنيسة للنصارى واَيضاً گفته البيعة للنصارى واين مبني بر عدم اعتبار يهود است
وصاحب قاموس گفته الكنيسة متعبد اليهود او النصارى او الكفار وايضاً گفته البيعة بالكسر متعبد النصارى
الاتساع بتشديد تا دو نقطه در بالا مصدر معتل اللام الفاء واوي باب افتعال است فراخ شدن چيزي باعتبار
كثرت خودش يا كثرت مالش دنيا اينجا عبارت از زمين و حوالي آنست ش گفت نبي صلى الله عليه وآله روشن
كنيد خانهاي خود را بخواندن قرآن در نماز نافله و مانند آن و قرار مگيريد خانهاي خود را قبرها اشارتست بانكه غافل
از ذكر الهي مانند مردگانست چنانچه كردند يهود و ترسايان نماز كردند در معابد نه در خانهاي بزرگ خود و عبادتخانهاي
كوچك خود و خالي كردند خانهاي خود را از تلاوت كتاب الهي چه بدرستي كه خانه چون بسيار شود در آن خواندن
قرآن بسيار ميشود بركت آن و بسيار ميشوند يا مالدار ميشوند اهل آن و روشني ميدهد براي اهل آسمان چنانچه
روشني ميدهد ستارهاي آسمان براي اهل زمين دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان البيت اذا كان
فيه المسلم يتلو القرآن يتراءاه اهل السماء كما يتراءى اهل الدنيا الكوكب الدري في السماء ش يتراءاه بفتح يا مضارع
و فتح تا دو نقطه در بالا و فتح را بي نقطه و الف و فتح همزه و الف و ضمير راجع به بيت بصيغه مضارع غايب باب
تفاعل است التراءي ديدن چيزي بعنوان استمرار و مبالغه الدري بضم و فتح و كسر دال بي نقطه و تشديد را بي نقطه و تشديد
يا تابان ش روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي كه خانه چون باشد در آن مسلماني كه تلاوت
كند قرآن را بسيار نظر در آن ميكنند اهل آسمان چنانچه بسيار نظر ميكنند اهل زمين به ستاره در آسمان سيوم
اصل قال امير المؤمنين عليه السلام البيت الذي يقرأ فيه القرآن ويذكر الله عز وجل فيه تكثر بركته وتحضره الملائكة
وتهجره الشياطين ويضيء لاهل السماء كما يضيء الكوكب لاهل الارض وان البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن ولا يذكر
الله عز وجل فيه تقل بركته وتهجره الملائكة وتحضره الشياطين ش گفت امير المؤمنين عليه السلام خانه كه خوانده
ميشود در آن قرآن و ياد كرده ميشود الله عز وجل در آن بصفات ربوبيت بسيار ميشود بركت آن و حاضر ميباشند در آن
فرشتگان و ترك ميكنند آنرا شياطين و روشني ميدهد براي اهل آسمان چنانچه روشني ميدهد ستاره براي اهل
زمين و بدرستي كه خانه كه خوانده نميشود در آن قرآن و ياد كرده نميشود الله عز وجل در آن كم ميشود بركت آن و ترك ميكنند
آنرا فرشتگان و حاضر ميباشند در آن شياطين باب هفتم اصول باب ثواب قراءة القرآن ش اين باب بيان ثواب
خواندن قرآنست و در اين باب هفت حديث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال من قرأ القرآن قائما
في صلوته كتب الله له بكل حرف مائة حسنة ومن قرأ في صلوته جالسا كتب الله له بكل حرف خمسين حسنة ومن
قرأ في غير صلوته كتب الله له بكل حرف عشر حسنات ش روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر كه خواند
قرآن را ايستاده در نماز خود نوشت الله تعالى براي او بهر حرفي صد حسنه و هر كه خواند در نماز خود نشسته نوشت الله
تعالى براي او بهر حرفي پنجاه حسنه و هر كه خواند در غير نماز خود نوشت الله تعالى براي او بهر حرفي ده حسنه دوم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما يمنع التاجر منكم المشغول في سوقه اذا رجع الى منزله ان لا ينام
حتى يقرأ سورة من القرآن فيكتب له مكان كل آية يقرأها عشر حسنات ويمحى عنه عشر سيئات ش روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چه چيز منع ميكند سوداگر از جمله شما را كه مشغول است در بازار خود يا مثل
معني كه فرصت خواندن قرآن در بازار ندارد چون برگردد بسوي منزل خود از آنكه نخوابد تا آنكه خواند سوره را

از قرآن پس نوشته شود برای بجای هر آیتی که میخواند آنرا ده حسنه و محو کرده شود ازاو بآن آیت ده گناه
سیوم اصل عن بشر بن غالب الاسدی عن الحسین بن علی علیهما السلام قال من قرأ آیة من کتاب الله عز وجل فی
صلوته قائما یکتب له بکل حرف مائة حسنة فاذا قرأها فی غیر صلوة کتب الله له بکل حرف عشر حسنات وان استمع
القرآن کتب الله له بکل حرف حسنة شرح روایتست از بشر بکسر بای یکنقطه و سکون شین بانقطه و رای بی نقطه
ابن غالب اسدی از امام حسین بن علی علیهما السلام گفت هر که خواند آیتی را از کتاب الله عز وجل در نماز خود ایستاده
نوشته میشود برای او بهر حرفی صد حسنه پس چون خواند آن آیت را در غیر نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی
ده حسنه و اگر گوش انداخت بقرآن نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی یک حسنه اصل وان ختم القرآن لیلا
صلت علیه الملائکة حتی یصبح وان ختمه نهارا صلت علیه الحفظة حتی یمسی وکانت له دعوة مجابة وکان خیرا له مما
بین السماء الی الارض شرح مراد بختم اینجا قرائت جزو آخر قرآنست بعد از انکه اجزای دیگر را خوانده باشد در روزها یا
شبهای گذشته چنانچه ظاهر حدیث ششم این بابست یا کانت تامه است دعوة مرفوع و فاعلست فرق میان اجابت
و استجابت اینست که اجابت دادن اثر دعاست و استجابت قبول دعاست خواه بدادن اثر آن و خواه بتاخیر اثر آن
برای خیر آخرت و ما بین آن الی الارض ظرف مستقر است و برای تعیین حد ما بین السماء است نظیر اینست الی المرافق
در آیت وضو بنا بر اینکه الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نباشد بدلیلی که ظاهر میشود از شرح حدیث چهارم این
باب فرق اینست که الی در الی الارض بمعنی مع نمیتواند بود و در الی المرافق میتواند بود چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و
الکفر در حدیث اول باب هفتم که بابست الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها یعنی و اگر تمام کرد قرآن را در شب درود کردند
بر او ملائکه در آن شب تا آنکه بصبح رسد و اگر تمام کرد قرآن را در روز درود کردند بر او ملائکه حافظان اعمال در آن روز تا آنکه
بشام رسد و حاصل شد برای او یک دعا اجابت کرده شده و شد آن عمل برای او بهتر از هر چه میان آسمان است تا
زمین اصل قلت هذا لمن قرأ القرآن فمن لم یقرأ قال یا اخا بنی اسد ان الله جواد ماجد کریم اذا قرأ ما معه اعطاه الله
ذلک شرح گفتم این ثواب برای کسیست که خواننده باشد قرآن را یا بمعنی که تواند که تمام کند قرآن را پس کسی که قدرت
بر آن نداشته باشد مثل عوامی که قرائت مصحف نمیتوانند کرد چونست حال او گفت ای مرد قبیله بنی اسد بدرستی که
الله تعالی بزرگوار است بخشنده صاحب شرف است چون خواند آنچه را که قدرت بر آن دارد داد او را الله تعالی آن ثواب
که مذکور شد چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من ختم القرآن بمکة من جمعة الی جمعة او اقل من ذلک او
اکثر وختمه فی یوم جمعة کتب له من الاجر والحسنات من اول جمعة کانت فی الدنیا الی آخر جمعة تکون فیها وان ختمه
فی سائر الایام فکذلک شرح مراد بختم اینجا خواندن بعض قرآنست بقصد تمام کردن و با تمام کردن چه من برای
ابتدای غایتست و الی برای انتهاء غایتست هر دو ظرف لغواست و فعلی که متعلق آن دواست میباید که مکرر شود
بعد از ابتدای او و قبل از انتهاء و خواندن مجموع قرآن قبل از وصول بانتهاء بفعل نمی آید یعنی روایتست از امام محمد
باقر علیه السلام گفت هر که خواند بعنوان ورد قرآن را در مکه از آدینه تا آدینه دیگر یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و
تمام کرد آنرا در روز آدینه نوشته شده برای او از ثواب و مراتب عالیه از اول آدینه که شد در دنیا تا آخر آدینه که
میشود در دنیا یا بمعنی که ثواب کسی باو میدهند که فرضا از اول دنیا تا آخر دنیا مشغول بقرائت قرآن باشد
و اگر تمام کند قرآن را در باقی ایام پس همچنانست یا بمعنی که مانند آنست اگر چه کمتر از آن باشد پنجم اصل قال

رسول الله صلى الله عليه وآله من قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين ومن قرأ خمسين آية كتب من الذاكرين و
من قرأ مائة آية كتب من القانتين ومن قرأ مائتي آية كتب من الخاشعين ومن قرأ ثلثمائة آية كتب من الفائزين ومن
قرأ خمسمائة آية كتب من المجتهدين ومن قرأ ألف آية كتب له قنطار من بر القنطار خمسة عشر ألف مثقال من ذهب
المثقال أربعة وعشرون قيراطا أصغرها مثل جبل أحد وأكبرها ما بين السماء إلى الأرض ش القنطار بكسر قاف و
سكون نون وطاء بي‌نقطه و الف و راء بي‌نقطه بقدري كه مسك كاو را پر كند از طلا و مراد اينجا سيصد و چهل و پنج هزار
قيراط است و بكسر ياء يك نقطه و تشديد ياء و آ بي‌نقطه است القنطار تا قيراطا جمله معترضه است براي بيان عدد قراريط
قنطار طلا تا بر آن قياس شود عدد قراريط قنطار حسنه يا بر وش كه سيصد و چهل و پنج هزار است ضمير اصغرها
اكبرها راجع بقراريط است باعتبار آنكه از براي قنطار مذكور ميشود نيز در حديث نهم باب سيزدهم و قيراط
مذكور ميشود نيز در كتاب الجنائز در باب چهل و سيوم ش كفت رسول الله صلى الله عليه وآله هر كه خواند ده آيت
از قرآن در شبي نوشته نشد در آن شب از غافلان يا بمعني واسطه است ميان غافل و ذاكر و هر كه خواند پنجاه آيت
نوشته شد از ذاكران يعني ياد آورندكان خداوند رب العالمين و هر كه خواند صد آيت نوشته شد از پايداران
در عبادت و هر كه خواند دويست آيت نوشته شد از فروتني كنندكان در عبادت و هر كه خواند سيصد آيت نوشته شد
از رسيدكان بمقصود خود و هر كه خواند پانصد آيت نوشته شد از ساعيان در رواج دين حق مانند و هر كه خواند
هزار آيت نوشته شد براي او قنطاري از نيكي يعني حسنه و قنطار در عرف اهل حساب پانزده هزار مثقال از طلا است
مثقالي در عرف اهل حساب بيست و چهار قيراط است كوچك‌تر قيراطهاي حسنه آنكس هزار آيت خوانده مثل كوه احد است
در عظمت و بزرگتر آنها بقدر ميان آسمان تا زمين است در عظمت ششم عن منصور عن محمد بن بشير عن علي
بن الحسين عليهما السلام قال وقد روي هذا الحديث عن أبي عبد الله عليه السلام قال من استمع حرفا من كتاب
الله من غير قراءة كتب الله عز وجل له به حسنة ومحا عنه سيئة ورفع له درجة ومن قرأ نظرا من غير صلاة كتب الله له
بكل حرف حسنة ومحا عنه سيئة ورفع له درجة ش قال در اول راجعست بمنصور و ميتواند بود كه راجع بمحمد باشد
و بر هر تقدير روي بصيغه ماضي معلوم باب ضرب است و ضمير مستتر راجع بمحمد است و بر هر تقدير دوم تغليب حال
حكايت بر حال محكي شده هذا الحديث منصوب و مفعول روي است و مراد اينست كه محمد اين حديث را از علي بن الحسين
با اين روش نقل كرد كه كفت از امام جعفر صادق عليه السلام شنيدم كه او كفت كه علي بن الحسين اين را كفته كه ضمير قال در دوم
راجعست بابي عبد الله يا بعلي بن الحسين عليهما السلام و مؤيد احتمال اولست قال قلت فداك تا آخر من غير قراءة ظاهر
است باينكه در وقت قراءت ديكري قرآن را نزد اينكس قراءت اينكس نيست نظرا حال است از فاعل قرأ و مصدر
بمعني اسم فاعلست يا منصوبست بنابر ظرفيه بنا بر مثل دابته قدوم الحاج من غير صلاة اشارتست باينكه در نماز
قراءت از مصحف خود نيست حسنه منافات ندارد با آنچه كذشت در حديث اول اين باب كه در قراءت هر حرفي
ده حسنه است چه مراد اينجا بيان ثواب نظر در مصحف است پس مجموع ثواب يازده خواهد شد منصور كفت كه نقل ميكرد
روايت كرد محمد اين حديث را از امام جعفر صادق عليه السلام كه او نسبت بجد خود داد كفت امام جعفر صادق عليه
السلام روايتست از امام منصور از محمد بن بشير از امام زين العابدين عليه السلام كه هر كه كوش كند يك حرف را
از قرآن بي آنكه خود قاري آن باشد نوشت الله عز وجل براي او بآن كوش كردن يك حسنه و برطرف كرد از او يك كناه

دبر داشت برای او یک درجه در بهشت و هر که خواند قرآن را بر حالی که نظر کند در مصحف نه آنکه نماز میکرده باشد نوشت الله
تعالی برای او بهر حرفی حسنه و برطرف کرد از او یک گناه و بالا برد برای او بهر یک درجه در بهشت اصل ومن تعلم منه
حرفا ظاهرا کتب الله له عشر حسنات ومحا عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات قال لا اقول بکل آیة ولکن بکل حرف باء
او تاء او شبههما شرح ظاهرا احتراز است از محو و نا علال و مانند آن مثل یاء متکلم در ربی که بتقدیر ربی است لا
اقول تا آخر اشارت است باینکه گاهی حرف مستعمل میشود بمعنی آیه اما اینجا مراد آن نیست با بالف ممدوده مجروره بدل حرف است
یعنی و هر که یاد گرفت از قرآن حرفی را که بتلفظ در آید نوشت الله تعالی برای او ده حسنه و برطرف کرد از او ده گناه و بر داشت
برای او ده درجه در بهشت امام گفت نمیگویم که بهر آیتی لیکن میگویم بهر حرفی که با یا تا یا مانند آنها باشد اصل قال ومن
قرأ حرفا وهو جالس فی صلوته کتب الله له به خمسین حسنة ومحا عنه خمسین سیئة ورفع له خمسین درجة ومن قرأ حرفا
وهو قائم فی صلوته کتب الله له مائة حسنة ومحا عنه مائة سیئة ورفع له مائة درجة شرح مضمون این گذشت در حدیث
اول این باب اصل ومن ختمه کانت له دعوة مستجابة مؤخرة او معجلة قال قلت جعلت فداك ختمه کله قال ختمه کله
شرح مراد بختم اینجا خواندن بعض قرآنست بقصد اتمام آن چنانچه اهل ورد میکنند کانت تامه است کاسناد بتقدیر کانت
له فی ختمه است فرق میان استجابت و اجابت بیان شده در شرح حدیث سیوم این باب ختمه هر دو جا بفتح خاء و سکون
تاء و ضمیر راجع بمن است و میتواند بود که راجع بقرآن باشد و بر هر تقدیر مصدر است و نصب آن بنیابت ظرف زمان است
مثل رأیته تقدم الحاج در اول استفهام مقدر است کله منصوب و تاکید ختمه است و ضمیر راجع بختم است یعنی و هر که
خواند بعض قرآن را بعنوان ورد بقصد تمام کردن حاصل شد برای او در آن خواندن یک دعاء مستجاب خواه مؤخر باشد
از آن و خواه تعجیل کرده شده باشد محمد بن بشیر گفت که گفتم قربانت شوم آیا در هر خواندن او بعنوان ورد این دعای مستجاب
حاصل میشود علیحده امام گفت در هر خواندن او بعنوان ورد حاصل میشود علیحده هفتم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله الختم القرآن الی حیث تعلم شرح تعلم بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعل است و [illegible]
بصیغه مضارع غائب مجهول یا معلوم مجرد باشد بر تقدیر اول و سیوم ضمیر مستتر راجع بقرآنست تفاعل محذوف فاعل
است که مفهوم میشود از سابق و بر هر تقدیر دوم و چهارم ضمیر مستتر راجع بقاری است یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله تمام کردن قرآن تا جائیست که قاری آن را یاد گرفته اشارتست باینکه ثواب تمام کردن قرآن حاصل میشود برای کسی
که تمام نکند قرآن را اما تمام کند آنچه را از قرآن که یاد گرفته چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب که ان الله جواد
تا آخر باب هشتم اصل باب قراءة القرآن فی المصحف شرح این باب بیان فضیلت خواندن قرآن در مصحف است و در این
باب پنج حدیث است اول اصل رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصره وخفف
عن والدیه وان کانا کافرین شرح متع بتاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است ببصره
نائب فاعل است یا نائب فاعل ضمیر مستتر است و ببصره ظرف لغو است خفف بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است عن
والدیه نائب فاعل است یعنی راوی بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را
در مصحف نفع رسانیده شد بچشم خود باین معنی که باعث صحت چشم و طول بقای آنست یا باین معنی که همین عمل ثواب
عظیم دارد بوسیله چشم یا رسانیده و سبک کرده شد از پدر و مادر او باین معنی که بار ایشان سبک کرده شد هر چند
که بوده باشند دو کافر یا از ایشان عذاب جهنم باشد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام

قال انه لیعجبنی ان یکون فی البیت مصحف یطرد الله عز وجل به الشیاطین شرح یطرد بطا بی نقطه و را بی نقطه و دال
بی نقطه بصیغه مضارع باب نصر صفت مصحف است و احتراز است از مصحفی که خوانده نشود چنانچه می آید در حدیث آینده
و میتواند بود که استینافی بیانی باشد بنا بر اینکه با وجود شکایت بودن آن بهتر از نبودن باشد . روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام از پدرش گفت بدرستی که شأن اینست که خوش می آید مرا اینکه باشد در خانه مصحفی که دور کند الله
عز وجل با آن مصحف شیاطین را از آن خانه سیوم صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة یشکون الی الله مسجد
خراب لا یصلی فیه اهله و عالم بین جهال و مصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرأ فیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه
گفت سه شکایت میبرند بسوی الله عز وجل اول مسجدی که خراب باشد یا نیم شکسته که نماز نگذارند در آن اهل آن یعنی دیگر
بان دوم دانائی که در میان نادان باشد یا یعنی که قدر او را نشناسند سیوم مصحفی که آویخته باشد تحقیق نشسته
باشد بر آن گرد خوانده نشود در آن چهارم صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قراءة القرآن فی المصحف تخفف
العذاب عن الوالدین ولو کانا کافرین شرح مضمون این ظاهر است انشرح حدیث اول این باب پنجم صل عن
اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداك انی احفظ القرآن علی ظهر قلبی فاقرأه عن ظهر قلبی
افضل او انظر فی المصحف قال فقال لی بل اقرأه وانظر فی المصحف فهو افضل اما علمت ان النظر فی المصحف عبادة
شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را قربانت شوم بدرستی که من از خاطر میدارم قرآنرا
بر قوت دل خود پس بخوانم آنرا از روی قوت دل خود بهتر است یا اینکه نظر کنم در مصحف اسحق میگفت پس امام گفت مرا
که بلکه بخوان قرآنرا و نظر کن در مصحف چه آن بهتر است آیا ندانستی که نظر در مصحف عبادتست باب نهم اصل
باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن شرح الترتیل برای بی نقطه و تا دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل شمرده و ظاهر
گفتن سخن با در بالصوت برای ملابست است یعنی این باب بیان این است که شمرده خواندن قرآن با آواز خوب کدام
است . در این باب سیزده حدیثست اول صل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ورتل القرآن
ترتیلا قال قال امیر المؤمنین علیه السلام بیّنه تبیانا ولا تهذّه هذّ الشعر ولا تنثره نثر الرمل ولکن افزعوا قلوبکم
القاسیة ولا یکن هم احدکم آخر السورة شرح الترتیل سنجیده خواندن ترتیلا مفعول مطلق برای نوع است
یعنی سنجیده خواندنی که برای آگاهانیدن دل باشد ولا تهذه تا آخر برای تفسیر تبیانا است که آن مفعول مطلق برای
نوع است و برای تفسیر ترتیلا است و مقصود بیان خصوصیت بیان آن نوع تبیان است هذّ بفتح ها و تشدید ذال
با نقطه مصدر باب نصر مفعول مطلق برای نوع است یعنی شتاب در خواندن چیزی لا تنثره بنون و ثاء سه نقطه و را
بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب نصر و ضرب است الرمل بفتح را بی نقطه و فتح میم آنچه ریزه کنند تحت دا با الحجر را آنکه
از جواهر که متفرق و بار آنکه نظرهای آن کم و متفرق باشد و هر دو اینجا مناسب است و این لفظ می آید در کتاب
الصلوة در حدیث چهاردهم باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است افزعوا بفا و زای با نقطه و عین
بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الافزاع در جزع و زاری انداختن کسی را و مراد اینجا نرم و نازک کردن یا ترسان
کردنست چنانچه می آید در باب دهم القاسیة بقاف و سین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین جمع قاسی دلهای
سخن مخفی نماند که ذکر صیغه جمع بعد از ذکر مفرد صیغه اشارتست باینکه خطاب در آیت متوجه رسولست اما مراد
امت است ولا یکن بصیغه نهی غایب معتل العین باب نصر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول

الله عز وجل در سوره مزمل که سجیده بخوان قرآن را نوعی از سجیده خواندن گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم
در تفسیر این آیت که ظاهر ساز قرآن را نوعی از ظاهر ساختن و بشتاب مخوان آن را مثل بشتاب خواندن شاعر شعر را که
برای رعایت وزن و آرایش محض لفظ میباشد و پراکنده مکن حروف آن را در خواندن مثل پراکنده کردن جوهر در وقت
زینت دادن سر ولیکن بیم کنید دلهای خود را که سخت است و باید که نباشد مقصود یکی از شما در وقت خواندن
قرآن آخر سوره یا معنی که ملول میشوید از قرائت قرآن که فکر کنید که کی آخر میشود دوم عن ابی عبد الله علیه
السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقرؤه بالحزن الحزن بفتح حاء بی‌نقطه و سکون زاء با نقطه پایان شدن در
شرح حدیث دهم باب دوم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که قرآن نازل شده به شیء
که مستمع را بفکر آخرت اندازد و منظور بودن آن نباشد پس بخوانید آن را با آن روش چنانکه گویا کسی با
دیگری سخن میگوید سیوم قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرؤا القرآن بالحان العرب و اصواتها
و ایاکم ولحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة
و لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شانهم شرح باء در بالحان برای ملابست است الالحان بفتح همزه و
حاء بی‌نقطه جمع لحن بفتح لام و فتح حاء مصدر باب علم زبرکی و مراد اینجا لغت است یعنی لهجه که مختلف میشود
بسبب اختلاف مردمان هر ناحیه از اهل ناحیه دیگر در اخراج حروف از مخارج آنها و لهذا اگر کسی از عجم الفاظ عرب را
یاد گیرد و تکلم با آن کند عربان میدانند که او عجم است و همچنین است عکس این العرب بفتح عین بی‌نقطه و فتح راء
نقطه جمع عربی جماعتی که صریح میکنند حروف الفاظ خود را و مسامحه در آن ندارند و گاهی مستعمل میشود در اهل حضر
ایشان و اهل بادیه را اعراب مینامند اصواتها عبارت از غنه و مد متصل و مد منفصل و اماله و اشمام و مانند
آنها است که عرب آنها را در اثنای سخن گفتن با یکدیگر بفعل می‌آورند و ایاکم تا آخر اشعار باینست که امر در سابق
محمول بر استحباب است و ظاهر میشود از آنچه می‌آید در حدیث اول باب دوازدهم اللحون بضم لام و ضم حاء بی نقطه
و سکون واو جمع لحن بفتح لام و سکون حاء زمزمه یعنی برگردانیدن آواز بی لفظ مانند آواز دهل مانند مد متصل
و منفصل زیرا که آنها را برگردانیدن آواز نمینامند در نسخ الفسق بکسر فاء و سکون سین بی‌نقطه است و الکبائر بفتح
کاف و باء یک نقطه و الف و همزه و راء بی‌نقطه است و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است و فیه اقرؤا القرآن بلحون
العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین اللحون و الالحان جمع لحن و هو التطریب
و ترجیع الصوت و تحسین القراءة و الشعر و الغناء و یشبه ان یکون اراد هذا الذی یفعله قراء الزمان من اللحون
التی یقرؤن بها النظائر فی المحافل فان الیهود و النصاری یقرؤن کتبهم نحوا من ذلک انتهی و بنابر این العشق
بکسر عین بی‌نقطه و سکون سین با نقطه است و الکتابین بکسر کاف و کسر تاء دو نقطه در بالا و الف و فتح باء یک
نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و نون است الترجیع براء بی‌نقطه و جیم و عین بی‌نقطه مصدر باب تفعیل
چیزی را برگردانیدن است که سبب از غفلت کردن پس آن چیز هم راجع خواهد بود و هم مرجع بفتح جیم مشدده مشتق است
از رجع بفتح راء و سکون جیم مصدر باب ضرب بمعنی برگردانیدن ترجیع مفعول مطلق برای نوع است الغناء
بکسر عین با نقطه و نون و الف ممدوده سرودی که از روی خوشحالی است و عمل آن التذاذ بخوش خوانی است نه بمضمونی
که خوانده میشود و لهذا در نگرین آواز بی لفظ و در سازها نیز بفعل می‌آید النوح بفتح نون و سکون واو و

وحاء بی‌نقطه مصدر باب نصر مویه کردن در ماتم الرهبانیة یعنی رسم کشیشی و مراد اینجا مویه کردن در ماتم و آن طرز را در این
زمان صوفیانه می‌نامند و همه کدام از این سه طرز بمقاماتی مناسب حال خود اختیار میکنند و مقید بخصوص
مضمون نیستند در ترجیع و قلوب منصوب است و واو بمعنی مع است یا مرفوع است و واو بمعنی برای عطف است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلحنهای عرب در کلام خود شان یا بمعنی که رعایت مخارج حروف
و صفات حروف و کیفیت تلفظ هر کلمه و وقف بر هر فقره مانند عرب باشد یا آوازهای ایشان در سر متصل
و منفصل و مانند آنها و دور دارید از یکدیگر خود را و از منهای اهل کشیشی از فرمان الهی و گناهان کبیره آنچه بعد
کرشان این است که زود باشد که آیند بعد از من جمعی چند که برگردانند میکنند قرآن را مانند برگردانیدن کردن سرود
مویه و صوفیانه تجاوز نمیکند قرآن از چنبرهای گردنهای ایشان یا بمعنی که مقبول درگاه الهی نمیشود دلهای ایشان
سرنگون باشد باد دلهای کسی که خوش آید او را کار ایشان حاصل اینست که عمده ترجیع میباید که متعلق بمضمون قرآن
باشد و نه بحسن چنانچه قرآن نزد عجمی که قرآن را میفهمد خوانده شود به آواز خوش تا او محفوظ شود همچنانچه از دو حدیث
محفوظ میشود و گذشت در حدیث ششم باب چهارم و منهم من یتجمله فیطلب الصوت فیقال انه لأن حسن الصوت و لیس فی
ذلك خیر و این منافات ندارد با اینکه ترجیع فی الجمله بآواز تر شود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب چهارم
اصل حدثنی علی بن محمد النوفلی عن ابی الحسن علیه السلام قال ذکرت الصوت عنده فقال ان علی بن الحسین علیه السلام کان
یقرأ فربما مر به المار فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلك شیئاً لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم
یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی بالناس و یرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کان یحمل الناس من خلفه ما یطیقون شرح حکایت کرد با من علی بن محمد نوفلی از امام علی نقی علیه السلام گفت مذکور
کردیم نزد امام علیه السلام پس گفت بدرستی که امام زین العابدین علیه السلام قرائت قرآن میکرد پس بسا که گذشت
با او رهگذاری پس بیهوش شد از خوش آوازی او بدرستی که امام زمان اگر ظاهر میکرد از آن آواز خوش خود در قرائت
قرآن چیزی را هر آینه تاب نمی آوردند آن را مردمان از کمال خوبی آن گفتم آیا و نبود اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز
میکرد با مردمان و برمیداشت آواز خود را بقرائت قرآن پس امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بار
میکرد بر مردمانی که در پس او نماز میکردند آنچه را که تاب آن می آوردند یا بمعنی که جمیع خوش آوازی خود را ظاهر نمیکرد
اگر گویی این منافات دارد با آنچه می آید در باب دهم گوییم منافات ندارد زیرا که آنچه می آید محمول بر اکثر است و
خبر اینجا محمول بر جمعی است که عادت خود کرده اند این شیوه را و برای آن مجالس میسازند مثل صوفیه و رب اینجا برای
تقلیل است و بیان نظیر این شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح آخر حدیث اول باب نود و نهم که باب المؤمن
و علاماته و صفاته است و ایضاً اگر رب اینجا برای تکثیر باشد این حالت مخصوص حالت استماع از امام است یا امام
همگی در السنه اظهار آن نمیکند چنانچه لو امتناعیه در لو اظهر دلالت بر آن دارد و آنچه در باب دهم است همچنان نیست
که منظور نباشد از لذات دنیا پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعرب القرآن فانه عربی شرح
الاعراب مصدر باب افعال عربانه سخن گفتن یعنی صریح ساختن حروف در اخراج آنها از مخارج با صفات
عرب چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
عربانه بخوان قرآن را چه بدرستی که قرآن زبان عرب است که در هر زبانی با هم میگویند ششم اصل عن ابی عبد الله

علیه السلام قال ان الله عز وجل اوحی الی موسی بن عمران علیه السلام اذا وقفت بین یدی فقف موقف
الذلیل الفقیر واذا قرأت التوریة فاسمعنیها بصوت حزین شرح موقف بفتح میم وکسر قاف مصدر میمی اسم مکان
میتواند بود اسمعنیها بصیغه امر باب افعال است شنوانیدن کسی الله تعالی را چیزی عبارتست از استجماع شروط
قبول الله تعالی آنچیز راست مثل سمع الله لمن حمده یا عبارتست از خواندن ناست بروشی که دیگری نشنود یا با آهسته
خواندن در خلوت خواه باد بصوت برای آلت است صوت بی تنوین ومضافست الحزین بفتح حا بی نقطه وکسر زا
با نقطه اندوهناک یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل بیواسطه
رسانید بسوی موسی بن عمران علیه السلام که چون ایستادی نزد من برای نماز وما نند آن پس بایست ایستادن
خوار بسیار محتاج چون خواندی توریت را در آن ایستادن وغیر آن پس بشنوان مرا آن توریت با آواز کسی که اندوهناک
باشد از غم آخرت نه کسی که اندوه را بر خود بسته باشد مثل رهبانیه که در حدیث سیوم این باب گذشت هفتم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لم یعط امتی اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن والحفظ شرح لم یعط
بصیغه مضارع معتل اللام مجهول باب افعال است امتی مفعول اول و نایب فاعل است اقل منصوب ومفعول دوم است
الجمال بفتح جیم وتخفیف میم خوبی آدمی در صورت ودر طبیعت وآن مجرور است بدل تفصیل ثلث است گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله داده نشد بامت من کمتر از سه خصلت یعنی که در هر زمانی امامی از اوصیاء من
در ایشان هست که جامع سه خصلت باشد اول حسن صورت وسیرت چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث
پنجم باب بیست وسیوم که باب النوادر است که ان الله خلقنا فاحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا دوم آواز خوب
در قراءت قرآن چنانچه گذشت در کتاب این در حدیث چهارم این باب سیوم حفظ جمیع معانی قرآن خواه محکم وخواه
متشابهات وجمیع حفظ احکام الهی از روی علم نه ظن هشتم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ان من اجمل الجمال
الشعر الحسن ونغمة الصوت الحسن شرح اضافه اجمل بجمال با آنکه وصف صاحب جمال است برای مبالغه است
مثل اغنی الغنی القنوع وافقر الفقر الخضوع الشعر بفتح شین با نقطه وفتح وسکون عین بی نقطه [illegible] ورا بی نقطه
مصدر باب نصر وحسن نیز که متحمل دریافتن دقایق اشارات قرآن در وقت تلاوت ومانند آن النغمة بفتح نون وفتح
وسکون غین با نقطه مصدر باب نصر وضرب وعلم آهستگی آواز یعنی توسط آن در میان افراط وتفریط آن در وقت
قراءت قرآن ومانند آن ومحتاج بخوبی آن در حدیث سیزدهم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی
که از جمله صاحب حسن تر است شعر نیکو وآهستگی آواز خوب در وقت قراءت قرآن نهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله لکل شیء حلیة وحلیة القرآن الصوت الحسن شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله برای هر چیزی زینت بود
وزیور قرآن آواز خوش است یعنی اصوات عرب بعد از رعایت الحان ایشان چنانچه بیان شد در حدیث سیوم این
باب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما بعث الله نبیا الا حسن الصوت شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت نفرستاد الله تعالی پیغمبری مگر خوش آواز در کتابی که در آن زمان بود یعنی صوت حزین چنانچه
گذشت در حدیث ششم این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین صلوات
الله علیه احسن الناس صوتا بالقرآن وکان السقاؤون یمرون فیقفون ببابه یسمعون قراءته شرح باء بالقرآن
بمعنی فی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود امام زین العابدین صلوات الله علیه نیکوتر

مردمان باعتبار آواز در قراءت قرآن و سقایان میگذشتند از در خانه او پس می ایستادند با وجود بارهای
گران بسبب خوشی شنیدن قراءت او و این دوازدهم متن قال ابو عبد الله علیه السلام یکره ان یقرأ قل هو الله احد
بنفس واحد شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام مکروه هست که خوانده شود سوره قل هو الله احد بیک نفس مراد این است که
شتاب در قراءت آن است و میتواند بود که ذکر آن بر سبیل مجاز باشد مثال و مقصود بیان کراهت شتاب در قرآن باشد بروشی که
مقدار آن سوره یک نفس خوانده شود سیزدهم متن عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اذا قرأت القرآن فرفعت
به صوتی جاءنی الشیطان فقال انما ترائی بهذا اهلك والناس قال یا ابا محمد اقرأ القراءة ما بین القراءتین تسمع
اهلك ورجّع بالقرآن صوتك فان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یرجّع به ترجیعا شرح قراءة منصوب است ما
زائده برای ابهام است بین القراءتین تفسیر آن مبهم است تسمع بصیغه مخاطب باب افعال جمله حالیه است اهلك منصوب
است و رجّع بصیغه امر باب تفعیل عطف بر اقرأ است الترجیع چیزی را راجع یعنی برگردانیدن کسی از غفلت کردن
باء در بالقرآن بمعنی مع است پس دلالت میکند بر اینکه راجع کردن صوت تابع و ضمیمه کردن قرآن است نظیر اینکه اگر الی در
وایدیکم الی المرافق بمعنی مع باشد افاده این میکند که غسل ید بعد از غسل مرفق و ضمیمه آنست یرجّع بصیغه مجهول
غائب باب تفعیل است و ضمیر مستتر که نائب فاعل است راجع بالقرآن است باء به برای آلت است و ضمیر به راجع بالصوت است
و میتواند بود که به نائب فاعل باشد ترجیعا مفعول مطلق برای نوع است یعنی ترجیعا مفعول مطلق برای نوع است یعنی ترجیعا
نوباً شرح روایتست از ابو بصیر که گفت که گفتم ابو محمد گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چون قراءت کردم قرآن را پس
بلند کردم بقراءت قرآن آواز خود را آمد نزد من شیطان پس گفت جز این نیست که خودنمائی میکنی باین اهل خود را و مردمان را
امام گفت ای ابو محمد بخوان خواندنی فی الجمله که میانه باشد نه بسیار بلند باشد و نه بسیار پست میشنوانی اهل خود را
برگردانیده کن با قرآن آواز خود را یعنی که ترجیع آواز را ضم کن با ترجیع قرآن تا ترجیع قرآن نوبتر شود چه بدرستی که
الله عز وجل دوست میدارد آواز خوب را که راجع کرده شود قرآن با آن آواز نوعی از راجع کردن که نوبتر باشد است اشارت
باینکه راجع عمده قرآن است و حسن صوت نیز اگرچه راجع است چنانچه رجّع بالقرآن صوتك دلالت بر آن میکند اما چون
ضمیمه است و مقصود عمده نیست پس گویا که راجع نیست بلکه آلت ترجیع است زیرا که اگر عمده در نظر قاری حسن صوت
باشد قبیح میشود چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب باب دهم اصل باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن
شرح این بابیست در بیان حال کسی که بسبب لختکی اظهار میکند بیهوشی را نزد قرآن خواه خواند و خواه از دیگری
شنود در این باب یک حدیث است اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا
به صعق احدهم حتی یری ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشعر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشیطان
ما بهذا نعتوا انما هو اللین والرقة والدمعة والوجل شرح روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که
گفتم بدرستی که جمعی چون مذکور کردند چیزی از قرآن را یا حکایت کرده شدند بچیزی از قرآن بیهوش میشود یکی از ایشان
تا بحدی که نموده میشود که یکی از ایشان اگر بریده شود دو دست او یا دو پای او شعور بهم نمیرساند آن پس امام علیه
السلام گفت از روی تعجب سبحان الله آن از جانب شیطان است باین منعوت نشده اند جمهور مومنان در قرآن نیست
آنچه منعوت بآن شده اند در قرآن مگر نرمی دل و نازکی دل و اشك چشم و ترس عذاب الهی اشارت است بآیات
از انجمله در سوره مائده و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع و دیگر منافات میان این

حدیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب نود و نهم مذکور شد در شرح حدیث چهارم
باب سابق باب یازدهم اصل باب فی کم یقرأ القرآن ویختم شرح باب فی تنوین و مضاف الیه آن در حکم
اسم است چه مراد لفظ فی کم یقرأ القرآن و یختم و مانند آن از الفاظیست که بمعنی آنست که مقصود تفسیر این لفظ نیست بلکه مقصود
بیان جواب از این سؤال است نیز که فی متعلق به یقرأ است و کم استفهامیه است و غیر ظرفیه و مضاف الیه محذوف میشود
یعنی این باب بیان اینست که در چند وقت خوانده میشود و تمام کرده میشود یا بمعنی که باب بیان جواب این سؤال است در این
باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اقرأ القرآن فی لیلة قال لا یعجبنی ان تقرأه فی اقل من شهر
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا بخوانم قرآن را در یکشب امام گفت خوش نمی آید مرا که بخوانی آنرا در کمتر
از یکماه مراو غیر ماه رمضان چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال له
ابو بصیر جعلت فداک اقرأ القرآن فی شهر رمضان فی لیلة فقال لا قال ففی لیلتین قال لا قال ففی ثلث قال ها واشار
بیده ثم قال یا ابا محمد ان لرمضان حقا وحرمة لا یشبهه شیء من الشهور وکان اصحاب محمد صلی الله علیه وآله یقرأ احدهم
القرآن فی شهر او اقل شرح ها با الف مقصوره و با الف ممدوده و فتح همزه اسم فعل است بمعنی خذ یعنی داخل شدم
بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است قربانت شوم آیا بخوانم قرآن را کل
در ماه رمضان در یکشب پس امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانم آنرا در دو شب پس امام گفت نه ابو بصیر گفت پس بخوانم
آنرا در سه شب امام گفت فرا گیر یا بمعنی که بخوان در سه شب و امام گفت اشارت کرد بدست خود مراد اشارتیست که برای تاکید
نحو بزنا باشد یا برای اظهار عظمت ماه رمضان باشد بعد از آن امام گفت ای ابو محمد بدرستی که برای رمضان حقی و حرمتی
هست بیان این آنکه مانند نمیشود آنرا چیزی از ماهها مراد اینست که بیداری همه شب و ترک اشغال دنیا در همه روز در
ماه رمضان مستحب است پس گنجایش قرائت کل قرآن در سه شب آن هست بی هذر بخلاف ماههای دیگر و عادت اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله این بود که میخواند یکی از ایشان در غیر ماه رمضان قرآن را در ماهی یا اندکی کمتر اصل ان القرآن
لا یقرأ هذرمة ولکن یرتل ترتیلا فاذا مررت بآیة فیها ذکر الجنة فقف عندها واسأل الله عز و جل الجنة واذا مررت
بآیة فیها ذکر النار فقف عندها وتعوذ بالله من النار شرح الهذرمة بفتح ها و سکون ذال با نقطه و فتح را بی نقطه
بشتاب خواندن و نصب آن بر مفعول مطلق برای نوع است یعنی بدرستی که قرآن خوانده نمیشود خواندن بشتاب
ولیکن شمرده خوانده میشود نوعی از شمرده خواندن چنانچه بیان شد در حدیث اول باب نهم پس چون بگذری
بآیتی که در آن جنت است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب کن بدعا بزبان از الله عز و جل جنت را و چون بگذری
بآیتی که در آن ذکر آتش جهنم است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب پناه کن بالله تعالی از آتش جهنم سیوم اصل
عن حسین بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له فی کم اقرأ القرآن فقال اقرأه اخماسا اقرأه اسباعا
اما ان عندی مصحفا مجزأ اربعة عشر جزءا شرح الف و لام القرآن برای عهد خارجیست یعنی قرآنیکه در مصاحف
مشهوره است مقصود حسین سؤال از قدر قرائتیست که موافق قدر قرائت امام در هر روز باشد در ماه رمضان و حاصل
سؤال اینست که اگر خواهم که مطابق تو خوانم چند بخوانم اخماسا حال از ضمیر منصوب در اقرأه است و همچنین اسباعا
الاخماس جمع خمس بضم خاء یعنی پنج یکها الاسباع جمع سبع بضم سین یعنی هفت یکها و مراد بقرائت قرآن اخماسا اینست که
در هر پنج روز یک ختم قرآن شود و مراد بقرائت قرآن اسباعا اینست که در هر هفت روز یک ختم قرآن شود اما ان عندی

تا آخر بیان اینست که مفرد قراءت من موافق قراءت اخماس است باعتبار عدد آیات و موافق قراءت اسباع است
باعتبار عدد حروف و چون جمع میان هر دو در یک قراءت نمیتوان کرد گاهی اخماس بخوان و گاهی اسباع و از این
ظاهر میشود که اگر کسی خواهد که رعایت هر دو جانب در یک قراءت کند اسداس بخواند چنانچه می آید در حدیث
پنجم این باب تفصیل این مجمل آنکه می آید در حدیث آخر باب النوادر که قرآنی که نزد اهل البیت علیهم السلام است
هفده هزار آیت است و آیات قرآن مشهور شش هزار و کسری است و آن کسر دویست و سی و شش آیت است
بنا بر آنچه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی ذکر کرده و بعضی اندکی بیشتر و بعضی اندکی کمتر گفته اند پس اگر قراءت این
قرآن مشهور در پنج روز واقع شود قراءت هر روز تقریبا بقدر قراءت هر شبانه روز امام شود قرآن خود را که در
چهارده روز تمام میکند در عدد آیات زیرا که چهارده هفده هزار و یکهزار و دویست و کسری است و همچنین پنج یک
شش هزار و کسری یکهزار و کسر پنج یک دویست و چون آیات متفاوت در طول و قصر باشد و عدد حروف قرآن امام دو
برابر عدد حروف قرآن مشهور است تحقیقا یا تقریبا پس اگر قراءت این قرآن مشهور در هفت روز واقع شود
قراءت هر روز بقدر قراءت هر روز امام میشود در عدد حروف نیز روایتست از حسین بن خالد از امام جعفر صادق علیه
السلام حسین گفت گفتم ایا را در چند روز بخوانم این قرآن پس امام گفت بخوان به پنج روز بخوان هفت روز هفت
روز بدرستی که نزد من مصحفی است که تقسیم کرده شده چهارده قسم باینمعنی که هر روز چهارده یک هفده هزار آیت را
میخوانم که یکهزار و دویست و چهارده آیت و دو سبع آیت میشود چهارم عن علی بن المغیرة عن ابی
الحسن علیه السلام قال قلت له ان ابی سأل جدک عن ختم القرآن فی کل لیلة فقال له جدک فی کل لیلة فقال له
فی شهر رمضان فقال له جدک فی شهر رمضان فقال له ابی نعم ما استطعت شرح علی بن المغیرة بن سعید در اول زیدی
بوده و پدرش ملقب بابتر است و تبریه از زیدیه منسوب باو بیند و مردمان او را در اول خروج محمد بن عبد الله بن حسن که
از ائمه زیدیه است و آخر کشته شد دعوت میکرده بسوی محمد بن عبد الله بن حسن مغیره روایت کرده از امام محمد باقر
علیه السلام میکرده و دروغ بر او می بسته و شاید که این نقل از این قبیل باشد و بر این تقدیر وقوع میگوئیم تکرار
امام کلام سائل را در فی کل لیلة برای تعجب و انکار انکار است و همچنین تکرار فی شهر رمضان و بر این تقدیر نعم ما
استطعت برای اظهار اینست که انکار تو ثمر خیری نرساند بر هر تقدیر نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم از افعال
مدح است که فاعل آن ضمیر مبهم مستتر در آنست یعنی نعم الشیء و ما موصوله است و مخصوص بمدح است استطعت
صیغه متکلم است و عاید بما محذوف است یعنی نعم ما استطعته و در مثل این ترکیب اختلاف بسیار نقل کرده شیخ رضی
رحمه الله تعالی در شرح کافیه و آنچه گفتیم اقرب بصواب مینماید از جمیع آنها روایتست از علی بن مغیره از امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که گفتم او را بدرستیکه پدرم پرسید جد تو امام محمد باقر علیه السلام را از ختم جمیع قرآن در هر شب
پس گفت او را جد تو که در هر شب پس گفت او را پدرم که در ماه رمضان پس گفت او را پدرم که در ماه رمضان پس گفت او را جد تو
که در ماه رمضان پس گفت او را پدرم خوب چیزی است آنچه استطاعت دارم آنرا یعنی که آنچه من میکنم در باب قراءت قرآن
که چهل ختم قرآن باشد خوبست اصل فکان ابی یختمه اربعین ختمة فی شهر رمضان ثم ختمته بعد ابی فربما زدت وربما نقصت
علی قدر فراغی وشغلی ونشاطی وکسلی فاذا کان فی یوم الفطر جعلت لرسول الله صلی الله علیه و
آله ختمة ولعلی علیه السلام اخری ولفاطمة علیها السلام اخری ثم للائمة علیهم السلام حتی انتهیت الیک

فصبرت لك اذا حتى منذ صرت في هذه الحال فاي شيء لي بذلك قال لك بذلك ان تكون معهم يوم القيمة قلت

الله اكبر لي بذلك قال نعم ثلث مرات شرح بجاي معنا معهم گفت تا ضمير معهم راجع بجميع باشد که هذه ميدهند در قرائت

قرآن ميکنند وترتيل ميکنند وايشان مخالفند وشايد که راوي خيال کرده باشد که راجع برسول وعلي وائمه

عليهم السلام است نعم بفتح نون وفتح عين وسکون ميم حرف تصديق است خبر مبتداء محذوف است بتقدير هو لي

پس عادت پدرم اين ختم ميکرد قرآن را چهل ختم ختم در ماه رمضان باين معني که در هر شب يک ختم ميکرد وده ختم ديگر

در روزها ميکرد بعد از آن ختم کردم قرآن را بعد از پدرم پس بسا که زياد بر چهل ختم کردم وبسا کم کردم از چهل ختم

بقدر فارغ بودن من ومشغول بودن من ورغبت من وکاهلي من پس چون شد کار عالم در روز عيد فطر کردانيدم

براي رسول الله صلي الله عليه وآله ثواب يک ختم را از جمله آنچه در مدت ماه رمضان خواندم وبراي علي عليه السلام ختمي ديگر را

وبراي فاطمه عليها السلام ختمي ديگر را بعد از آن براي ائمه عليهم السلام هر يکي ختمي تا رسيدم بسوي تو پس کردانيدم براي

تو يک ختم را از وقتي که کرديدم در اين حال يعني حالت استطاعت آن خواندن بسيار يا يعني اعتقاد امامت تو

اما براي تو پس چه چيز براي منست بسبب آن حال عمل گفت براي تست بسبب آن عمل اينکه باشي با ايشان در دنيا گفتم

بر سبيل تعجب الله اکبر آن بودن با ايشان جزاي منست بسبب آن عمل امام سه بار گفت آري چنين اصل سال ابو بصير ابا عبد الله

عليه السلم وانا حاضر فقال له جعلت فداك اقرأ القرآن في ليلة فقال لا فقال في ليلتين فقال لا حتي بلغ ست ليال

فاشار بيده فقال ها ثم قال ابو عبد الله عليه السلام فقال يا ابا محمد ان من كان قبلكم من اصحاب محمد صلي الله عليه

وآله كان يقرأ القرآن في شهر واقل ان القرآن لا يقرأ هذرمة ولكن يرتل ترتيلا واذا مررت باية فيها ذكر النار وقفت

عندها وتعوذت بالله من النار شرح اين سؤال مثل سؤال حديث سيوم اين باب سؤال از قدريست که مطابق وقت

قرائت امام است لهذا بعد از بيان آن اشعار بنهي از آن شده در حق غير امام وترغيب در قرائت يکماه وما نند آن

شده ووجه جمع ميان اين حديث وحديث سيوم بيان شده در شرح حديث سيوم وحاصل آنست که اگر موافق

قرائت امام طلب کند وملتزم يک قرائت باشد اسد اسر اولي است واگر تغير قرائت دهد کاهي از احساس

کاهي اسد اسر اولي است واين در غير ماه رمضان است ومضمون باقي اين حديث ظاهر است از شرح حديث دوم

اين باب اصل فقال ابو بصير اقرأ القرآن في شهر رمضان في ليلة فقال لا فقال في ليلتين فقال لا فقال في

ثلث فقال ها واوما بيده فقال نعم شهر رمضان لا يشبهه شيء من الشهور له حق وحرمة اكثر من الصلوة ما استطعت

شرح نعم بفتح نون وفتح عين وسکون ميم حرف تصديق است وشهر مبتداء است لا يشبهه خبر مبتداء است يا

نعم بکسر نون وسکون عين وفتح ميم از افعال تامه مدح است وفاعل آن ضمير مبهم مستتر است وشهر رمضان

مخصوص بمدح است چنانچه نظير اين گذشت در شرح حديث سابق وجمله لا يشبهه استينا فيه بياني است اکثر صيغه

امر باب افعال است باين معني ما دام است يا مصدريه است ومصدر نايب مفعول مطلق است استطعت صيغه مخاطب

است ومضمون اين حديث نزديک بمضمون حديث اول اين باب است باب دوازدهم اصل باب ان القرآن يرفع

كما انزل شرح اين باب بيان اينست که قرآن بالا برده ميشود باين معني که مقبول درگاه الهي ميشود از جميع از شيعه

که لهجه ايشان موافق لهجه عرب نيست چنانچه فرود آمده يعني اينکه بلهجه بلهجه عرب بالا برده ميشود در اين باب دو

حديث است اول اصل قال النبي صلي الله عليه وآله ان الرجل الاعجمي من امتي ليقرأ القرآن بعجمية فترفعه

الملائكة على عربيته ش كفت نبي الله صلى الله عليه وآله بدرستي كه مردي عجمي از امت من هر آينه ميخواند
قرآن را بعجمي بودن قرآن باين معني كه بلهجه عجم كه در ميان خود بآن لهجه كفتكو ميكنند ميخواند چون استطاعت غير آن
ندارد پس بالا ميبرند آن قرآن را ملائكه بر نهج لهجه عربي بودن قرآن باين معني كه ملائكه در وقت عرض بلهجه عرب ميخوانند
و مجري ميكنند بامر الله تعالى و ملتفت لهجه او نميشوند دوم ح عن محمد بن سليمان عن بعض اصحابه عن ابي
الحسن عليه السلام قال قلت له جعلت فداك انا نسمع الآيات في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها
ولا نحسن ان نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم فقال لا اقرأوا كما تعلمتم فسيجيئكم من يعلمكم ش روايت
از محمد بن سليمان كاتب از بعض ياران او و از عمه از امام رضا عليه السلام كفت كه كفتم امام رضا عليه السلام كفته كه
كفتم امام عليه السلام را قربانت شوم ما ميشنويم از شما آيتها را در قرآن كه نيست آيتي از آن آيات نزد ما چنانچه مي
شنويم آنرا از شما باين معني كه لهجه قراءت ما موافق لهجه قراءت شما و موافق الحان عرب كه در حديث سيوم باب نهم كذ
شد نيست و خوب نميتوانيم كه بخوانيم آن آيات را چنانچه رسيده بما از شما پس آيا كناهكار ميشويم بعقوبت اين ايلام
كفت نه كناهكار نميشويد بخوانيد بآن لهجه كه در طفوليت ياد كرفتيد پس زود باشد كه آيد نزد شما شيعه امامية كسي
كه تعليم كند شما را مراد اينست كه در قبور شما كسي تعليم ميكند شما را الحان عرب و لهجه موافق لهجه ما تا در بهشت كه
مامور شويد كه اقرأ وارق چنانچه كذشت در حديث يازدهم باب اول درست توانيد خواند باب سيزدهم
اصل باب فضل القرآن ٥ ح فضل اينجا بضم فا و فتح ضاد با نقطه مخففه است و آن جمع فضيله بضم فا و سكون
ضاد و الف است كه مونث افضل است كه افعل التفضيل است و موصوف آن سور و آيات است در اين باب بيست
و چهار حديث است اول ح عن محمد بن مروان عن ابي جعفر عليه السلام قال من قرأ قل هو الله احد مرة بورك عليه
ومن قرأها مرتين بورك عليه وعلى اهله ومن قرأها ثلث مرات بورك عليه وعلى اهله وجيرانه ومن قرأها اثني
عشر مرة بنى الله له اثني عشر قصرا في الجنة فتقول الحفظة اذهبوا بنا الى قصور اخينا فلان فننظر اليها ومن قرأها
مائة مرة غفرت له ذنوب خمس وعشرين سنة ما خلا الدماء والاموال ومن قرأها اربعمائة مرة كان له اجر اربعمائة
شهيد كلهم قد عقر جواده واريق دمه ومن قرأها الف مرة في يوم وليلة لم يمت حتى يرى مقعده في الجنة او
يرى له ش با در بنا براي تعديه است فننظر بصيغه متكلم مع الغير منصوب بتقدير ان ناصبه بعد از فاء عطف بين
بي نقطه و فا و دال و راء بي نقطه بصيغه ماضي مجهول باب ضرب است العقر زخم كردن اسب و مانند آن بروشي كه باعث
هلاك آن باشد الجواد بفتح جيم است نفيس از اسبها و ياء دو نقطه در پايين بصيغه ماضي مجهول باب افعال است
بجاي وليلة در بعض نسخ او ليلة است حتى يرى بصيغه مضارع مهموز العين باب منع است همزه آن افتاده او يرى له
بصيغه مضارع غائب مجهول باب افعال است و ضمير مستتر در آن نائب فاعل است و ضمير له منصوب مفعول دوم است
و راجع بمقعد است و مراد شق اول اينست كه خود بكمال فطانت بي دلالت فرشته داند كه آن جاي اوست و
مراد شق دوم اينست كه بدلالت فرشته آنرا داند و ميتواند بود كه او براي شك راوي باشد و اين لفظ از راوي
باشد چنانچه امام براين تقدير حتى يرى مقعده في الجنة بصيغه مجهول كفته و راوي بجاي مقعده ضمير آورده تا كاتب
آن بالف شود و معلوم شود كه بصيغه مجهول است ش روايت است از محمد بن مروان از امام محمد تقي يا امام محمد باقر
عليه السلام كفت هر كه كفت سوره قل هو الله احد را يكبار بركت فرود آورده شد براو در عمر و در مال و هر كه خواند

آنرا دو بار برکت آورده شد براو و بر اهل بیت او و هر که خواند آنرا سه بار برکت فرود آورده شد براو و بر اهل سرای او
و بر همسایگان او و هر که خواند آنرا دوازده بار بنا کرده الله تعالی برای او دوازده کوشک در بهشت پس بگویند
ملائکه بسوی حافظان عمل او ببینید بملائکه که معطل اند بر بهشت که ببرید ما را بسوی کوشکهای برادر ما تا
نظر کنیم بسوی آنها و هر که خواند آنرا صد بار آمرزیده شد برای او گناهان بیست و پنج سال سوای خونهای ناحق
و مالهای مردمان که غصب کرده و هر که خواند آنرا چهارصد بار شد برای او ثواب چهارصد شهید که هر یک
از ایشان بخون خود جراحت کرده شده باشد و اسب نفس او در ریخته شده باشد بخون او و هر که خواند آنرا هزار بار در روز
و شب نمیرد تا ببیند در وقت سکرات موت بخودی خود جای خود را در بهشت یا نموده شود باو جای او در بهشت
بنمودن فرشته آنرا باو دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما امر الله عز و جل هذه الآیات ان یهبطن الی
الارض تعلقن بالعرش و قلن ای رب الی این تهبطنا الی اهل الخطایا و الذنوب فاوحی الله عز و جل
الیهن ان اهبطن فوعزتی و جلالی لا یتلوکن احد من آل محمد و شیعتهم فی دبر ما افترضت علیه الا نظرت الیه بعینی
المکنونة فی کل یوم سبعین نظرة اقضی له فی کل نظرة سبعین حاجة و قبلته علی ما فیه من المعاصی و هی ام الکتاب
و شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم و آیة الکرسی و آیة الملک نسبت مأمور بودن و تعلق
و قول و امثال آنها بآیات منسوب اند بود که بر سبیل استعاره تمثیلیه باشد و منسوب اند بود که مراد نسبت بشخصی که مخلوق
بر صورت آنها است باشد چنانچه بیان شد در باب اول و باب چهارم و بنابر دوم تعلق بعرش عبارت از عرض
حاجت خود در درگاه رب العزة الهی است رب مبنی بر ضم و منادای مفرد معرف است یا بکسر باء است بتقدیر یای متکلم
و منصوب است بتقدیر و اشارت است بآنکه هر کدام علیحده گفتند ذکر آل محمد و شیعه ایشان برای اینست که دیگران
چون منکر اند وجوب امام عالم بجمیع احکام در هر زمان را و نشناخته اند طریق سؤال اهل الذکر را در معانی متشابهات
قرآن معنی این آیات را نمی فهمند و تلاوت آنها چنانچه حق تلاوت است نمیکنند المکفوفة بفاء و راء بی نقطه است و
در بعض نسخ بنون پیش واو و نون بعد از واو است و بر هر تقدیر بمعنی مستوره است و احتراز است از نظر التفات
ظاهر دنیا که دادن مال دنیا و امثال آنست نظرة بفتح نون و سکون ظاء مصدر برای مره است جمله اقضی صفت نظره است
و در عابدان وضع ظاهر در موضع مضمر شده و قبلته عطف بر نظرت است سیم روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون امر کرد الله عز و جل این چهار آیت را که فرود آیند بسوی زمین چسبیدند بپایه تخت پادشاهی الله تعالی و گفتند
ای صاحب کل اختیار بکجا فرو میفرستی ما را آیا بسوی اهل خطاها و گناهها پس وحی کرد الله عز و جل بسوی آن آیات
که پایین روید بسوی زمین چه قسم بعزت من و بزرگی من که نمیخوانند شما را یکی از آل محمد و شیعه ایشان در عقب
آنچه فرض کردم بر او مثل نماز صبح مگر آنکه نظر کردم بسوی او بچشم التفات من که نهانست در هر روز هفتاد
نظر که برآوردم برای او در هر یک نگاه التفات هفتاد حاجت آخرت او را مگر آنکه قبول کردم او را با وجود هر چه در او
باشد از گناهها و آیت اول آیت ام الکتاب است که در سوره آل عمران است هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله
و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب و بیان این
آیت شد در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول و در کتاب الحجة در حدیث دوم باب بیست و دوم و حدیث

چهاردهم باب صد و هفتم در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفدهم و بعضی میگویند مراد بام الکتاب
در این حدیث سوره فاتحة الکتاب است و اطلاق ام الکتاب بر سوره فاتحه می آید در کتاب الصلوة در حدیث
دوم باب قراءة القرآن که باب بیست و یکم است و اطلاق ام القرآن بر آن سوره می آید ایضا در کتاب الصلوة در حدیث دوم
باب السهو فی القراءة که باب سی و پنجم است و این خلاف ظاهر است زیرا که اگر چنین می بود و هو ام الکتاب میگفت تا ضمیر راجع
بمجموع آیات باشد و عطف و هو بر شهد الله و نظایر آن انسب عطف باشد و اینجا و هی ام الکتاب گفته و ضمیر راجع
بآیات است که مفرد آیات و قید مشترک میان آنها است پس عطف بر و شهد الله و نظایر آن عطف انفرادی است اگر
اگر گوئی بر عطف ام الکتاب در دو آیت دیگر نیز شده اول در سوره رعد و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و جعلنا لهم
ازواجا و ذریة و ما کان لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب البداء دوم در سوره زخرف و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی
حکیم و بیان شد در کتاب الدعاء در حدیث هژدهم باب الدعاء للعلل و الامراض پس چرا محمول بر آیات آل عمران شد گویم
برای اینکه آن مقدم است در ترتیب مصحف پس متبادر است بذهن و ایضا صریح است در تعیین یعنی مراد بام الکتاب و
مرجعیت از آن عدد آیت در دلالت بر امام عالم بجمیع متشابهات در هر زمان و ما در نحو بر حمل بر یکی از این دو آیت یا بر قدر
مشترک میان این سه آیت یا بر سوره فاتحه مضایقه نمیکنیم و آیت دوم در سوره آل عمران است شهد الله انه لا اله الا هو
و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و بیان شد در حدیث اول نوادر در کتاب الحجة آیت سیوم
آیة الکرسی است که در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما
فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع
کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث هشتم
باب پنجاه و دوم و شأن نزول آن می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الجلوس است م
و آیت چهارم آیة الملک است که در سوره آل عمران است قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر سیوم ۳ل سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول من قرأ المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم و ان مات کان فی جوار محمد النبی صلی الله علیه و آله
شرح المسبحات بکسر باء یک نقطه مشدده آیاتی که در آنها تسبیح مذکور است بعضی گفته اند که مراد بمسبحات پنج سوره
است که در اول بعض آنها سبح لله است مثل سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و در اول بعض آنها یسبح لله است مثل
سوره جمعه و سوره تغابن و اگر سوره سبح اسم ربک الاعلی را داخل کنیم شش میشود و اگر سوره سبحان الذی اسری
بعبده لیلا را نیز داخل کنیم هفت میشود بنابراین میتوان بود که مراد بقراءت آنها قراءت اوایل آنها باشد مراد بقائم امام
دوازدهم علیه السلام است و میتواند بود که مراد اعم از او باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد
بیست و ششم که باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله و هادون الیه علیهم السلام است که کلهم قائم بامر الله و تدبیر و تقدیر
مراد از ادراک او در وقت سکرات موت است و بر تقدیر اول ادراک قائم پیش از وجود او در عالم ابدان ممکن است زیرا که
ارواح ائمه پیش از ابدان ایشان مخلوق است و ادراک مؤمن روح او را در وقت سکرات میسر است ان روایات
بمعنی اذا است و برای محض ظرفیت مثل خطاب بمردگان در زیارت که و انا ان شاء الله بکم لاحقون و می آید در کتاب

الجنائز در حدیث هفتم و هشتم باب زیارة القبور که باب هشتاد و پنجم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر ع
که میگفت هر که بخواند مسبحات از جمله قرآن را پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا آنکه ملاقات کند قائم آل محمد علیه السلام
و در تتمه که مرد گردد همسایگی محمد که پیغمبر است صلی الله علیه و آله چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرا
قل هو الله احد مائة مرة حین یاخذ مضجعه غفر الله له ذنوب خمسین سنة شرح این مضمون با تتمه گذشت در کتاب
الدعاء در حدیث پانزدهم باب الدعاء عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که بخواند سوره قل هو الله احد الله الصمد را صد بار وقتی که فرا گیرد خوابگاه خود را آمرزیده الله تعالی برای او گناهان پنج
سال را اگر پنجاه سال بر او گذشته باشد و اگر کمتر گذشته باشد بطریق اولی پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من قرا اربع آیات من اول البقرة و آیة الکرسی و آیتین بعدها و ثلث آیات من آخرها لم یر فی نفسه و ماله شیئا
یکرهه و لا یقربه شیطان و لا ینسی القرآن شرح مراد بقرائت قرائت از روی فهمیدن است و مراد بقرائت اربع آیات
قرائت چهار آیت است بعد از قرائت بسمله و الم است بنا بر اینکه الم آیت علیحده است نزد کوفیین یا بعد از قرائت بسمله
است بنا بر اینکه الم آیت علیحده نیست نزد بصریین و حجازیین و شامیین من در من اولها و من آخرها برای تبعیض است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از روی فهمیدن که خواند چهار آیت را از اول سوره بقره و آیة الکرسی را
و دو آیت را بعد از آیة الکرسی و سه آیت را از آخر سوره بقره نبیند در خود و مال خود چیزی که نخواهد آن را و نزدیک او نشود
شیطانی و فراموش نمیکند قرآن را باین معنی که مداومت باعث میشود باین آیات بجای مداومت قرآنست یا باین معنی که آخر چیزی
از قرآن را فراموش کند ضرر نمیکند با مداومت این آیات یا باین معنی که آنها عمل محکمات ناهیه از پیروی ظن و اتباع اهل ضلالت
است پس با مداومت آنها مضمون محکمات هرگز فراموش نمیکند بدانکه چهار آیت از اول سوره بقره که بنا بر مذهب کوفیین است
اینست اول الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین دوم الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما
رزقناهم ینفقون سیوم والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون چهارم اولئک
علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون و آیة الکرسی مذکور شد در شرح حدیث این باب و دو آیت بعد از آیة الکرسی اینست
اول لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی
لا انفصام لها والله سمیع علیم دوم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و سه آیت از آخر سوره بقره اینست
اول لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و
یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر دوم آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته
و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر سیوم لا یکلف الله نفسا
الا وسعها لها ما کسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ششم
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من قرا انا انزلناه فی لیلة القدر یجهر بها صوته کان کالشاهر سیفه فی سبیل
الله و من قراها سرا کان کالمتشحط بدمه فی سبیل الله و من قراها عشر مرات مرت له علی محو الف ذنب من ذنوبه
شرح مراد بقرائت در اول و دوم تعلیم دیگران و دفع مذاهب مخالفان است تفسیر آن سوره بتفسیری که گذشت

در کتاب الحجة در باب چهل و یکم که باب در شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و اول در زمان غیر تقیه است
و دوم در زمان تقیه است و مراد بقراءت در سیوم تلاوت فهمیدکی است التشاحط بشین با نقطه در او بی نقطه صیغه اسم
باب تفعّل است المتشحط بشین با نقطه و حاء بی نقطه و طاء بی نقطه صیغه اسم فاعل باب تفعل است امر در صیغه
ماضی غایب باب تفعیل است التامیر مسلط کردن امیری بر قومی و مانند آن و نسبت امارت بسوره باعتبار صورت
آنست چنانچه مذکور شد در احادیث باب اول این روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند بر مردمان
و فهمانید سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر حالیکه بلند کند با آن سوره بعنوان تعلیم آواز خود را شد مانند کشتنده
بر مشرکان شمشیر خود را در راه الله تعالی برای جهاد و هر که خواند بر مردمان و فهمانید آنرا پنهانی شد مانند کسی که آغشته
بخون خود شده میطپد در راه الله تعالی در جهاد اشارتست باینکه تعلیم در زمان تقیه اگر با رعایت حدود تقیه باشد افضل است
از تعلیم بی تقیه و هر که خواند آنرا از روی فهمیدگی آن سوره را مسلط کرده شد صورت آن سوره در روز قیامت برای اد
بر محو هر چه از گناهان هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی صلوات الله علیه یقول قل هو الله
احد ثلث القرآن و قل یا ایها الکافرون ربع القرآن شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم
امام محمد باقر صلوات الله علیه میگفت ثواب قراءت سوره قل هو الله احد یکبار از روی فهمیدگی و تامل در معنی آن بنحوی که
شمه از آن مذکور میشود در شرح حدیث دهم این باب قراءة برابر ثواب قراءة دو دانگ قرآنست بی فهمیدگی و ثواب
قراءة سوره قل یا ایها الکافرون از روی فهمیدگی برابر ثواب قراءة یک دانگ و نیم قرآنست بی فهمیدگی مخفی نماند که
مخالفان ما مثل ابن اثیر در کتاب نهایه و بیضاوی در تفسیر خود توجیه ثلث به وجهی دیگر کرده اند که قابل نقل نیست و
بنا بر آن از توجیه ربع عاجز شده ساکت شده اند هشتم اصل عن رجل سمع ابا الحسن علیه السلام یقول من
قرا آیة الکرسی عند منامه لم یخف الفالج ان شاء الله و من قراها فی دبر کل صلوة فریضة لم یضره ذو حمة و قال
من قدم قل هو الله احد بینه و بین جبار منعه الله عز و جل منه یقراها من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله
فاذا فعل ذلک رزقه الله عز و جل خیره و منعه شره و قال اذا خفت امرا فاقرا مائة آیة من القرآن من حیث شئت ثم قل اللهم
اکشف عنی البلاء ثلث مرات شرح روایتست از مردی که شنید از امام موسی کاظم علیه السلام که میگفت هر که خواند
آیة الکرسی را که مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب نزد خواب خود نترسید از مرض فالج اگر خواسته باشد
الله تعالی یا بمعنی که اگر الله تعالی قبول قراءت او کرده باشد بفالج گرفتار نمیشود و هر که خواند آیة الکرسی را عقب
هر نماز فریضه ضرر نرسانید او را جانور صاحب زهر و امام گفت هر که پیش کرد سوره قل هو الله احد را میان خود و میان
ملاقات ظالمی نگاه داشت الله تعالی او را از شر آن ظالم بیان این آنکه میخواند آن سوره را از پیش خود و از پس خود
و از جانب دست راست خود و از جانب دست چپ خود پس چون کرد آنرا روزی کرد او را الله عز و جل خیر آن ظالم و نگاه
داشت او را از شر آن ظالم و امام گفت چون ترسیدی از کاری پس بخوان صد آیت را از قرآن از هر جای قرآن که خواهی
بعد از آن بگو خدایا برطرف کن از من بلا را این دعا را سه بار بگو نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من قرا مائة آیة یصلی بها فی لیلة کتب الله عز و جل له بها قنوت لیلة و من قرا مائتی آیة فی غیر صلوة لم یحاجه القرآن
یوم القیمة و من قرا خمسمائة آیة فی یوم و لیلة فی صلوة النهار و اللیل کتب الله عز و جل له فی اللوح المحفوظ
قنطارا من حسنات و القنطار الف و مائتا اوقیة و الاوقیة اعظم من جبل احد شرح لوح محفوظ عبارتست

ازام الکتاب که مذکور است در سوره رعد وعنده ام الکتاب و بیان شده در شرح حدیث سیوم باب بیست و چهارم
کتاب التوحید که باب البداء است اینکه جمیع حوادث در آن ثابت است و آن تفصیل مدلولات قرآنهاست که نازل خواهد
بعنوان تحدیث ملائکه و روح در شب قدر بر مهدی آل محمد علیهم السلام بیان قنطار گذشت در حدیث پنجم باب
هفتم الوتیره بضم واو و کسر قاف و تشدید یا و دو نقطه در پائین هفت مثقال . روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت هر که خواند صد آیت بر حالیکه نماز کند بآنها در شبی نوشت الله عز و جل برای او بسبب آن آیات ثواب بجود در
عبادت یکشب را و هر که خواند دویست آیت در غیر نماز خصومت نمیکند با او قرآن در روز قیامت و هر که خواند پانصد
آیت در روزی در نماز و ذو شب نوشت الله تعالی عز و جل برای او در لوح محفوظ قنطاری از حسنات و قنطار هزار و دویست
وقیه است و وقیه این ثواب بزرگتر است از کوه احد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مضى به یوم واحد
فصلی فیه بخمس صلوات ولم یقرا فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین شرح روایتست از امام جعفر
صادق جعفر علیه السلام گفت هر که گذشت با او یکروز باین روش که نماز کرد در آن روز به پنج نماز فریضه و نخواند در هیچکدام
آنها فاتحه را با سوره قل هو الله احد گفته شد او را از جانب ملائکه حافظان اعمال که ای بنده الله تعالی نیستی از جمله
گذاران بدانکه بطلان نماز میتواند بود که برای جمعی از منسوبان باسلام باشد که اختیار مذاهب یهود و فلاسفه
زنادقه و ثنویه و قدریه کرده اند و مضمون آن سوره قایل نیستند زیرا که جمعی کثیر مثل خلفای عباسیه و تابعان ایشان
اختیار مذهب یهود و زنادقه کرده میگویند تخلف معلول از علت تامه ممتنع است و هر فاعلی موجب است پس مستحق مدح
و حمد نیست چه جای استحقاق عبادت پس فاعل اجسام الله بمعنی مستحق عبادت هر کس نخواهد بود و فاعل ما تحت
قمر والد و مولود است و قرین در تقدم دارد چنانچه بیان شده در کتاب التوحید در احادیث باب هفتم که باب النسبة است
و در حدیث ششم باب یازدهم که باب النهی عن الجسم والصورة است و در حدیث اول باب هفدهم که باب آخر و هو
من الباب الاول است و اشاعره نیز اختیار مذهب ثنویه کرده میگویند که خالق اجسام قرین دارد چه هفت صفت را
موجود صفت را موجود فی نفسه و حال در او میشمارند پس احد بمعنی بی قرین نخواهد بود و معتزله اختیار مذهب قدریه
کرده میگویند بندگان مستقل در قدرت اند و فعل ایشان بمشیت و ارادت و قدر و قضا و اذن الهی نیست پس اگر کسی
خواهد که بسا افراد مثلا زود عود کند حاجت روای او الله تعالی نیست پس صمد بمعنی روا کننده هر حاجتی نخواهد
بود و ایضا جمعی کثیر اختیار مذهب زنادقه کرده میگویند که فاعل ما تحت فلک قمر دو قسم کفو دارد یکی آنچه در مرتبه وجود
اوست و آن فلک قمر است یکی آنچه مانند او قدیم و مجرد و ممکن بالذات است و آن عقل ثانی برادر است و نفوس
ناطقه است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدع ان یقرا
فی دبر الفریضة فانه من قراها جمع الله له خیر الدنیا والآخرة وغفر له ولوالدیه وما ولدا شرح فلا یدع مجزوم و مرفوع
میتواند بود نهی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ایمان میداشته باشی بالله تعالی و روز
قیامت پس باید که وانگذارد این را که خواند در عقب نماز فریضه یعنی تعقیب خود را با سوره قل هو الله احد چه بدرستی
که شان اینست که هر که خواند آن سوره را جمع کرد الله تعالی برای او خیر دنیا را باعتبار نجات از عقاید اهل ضلالت
که مذکور شد در حدیث سابق و خیر آخرت را باعتبار ثواب و بخشایش گناهان کرد برای او و برای مادر و پدر
او و برای هر که زایید ند مثل برادر و خواهر یا اولاد او و اولاد برادر و خواهر او دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه

السلام ان سورة الانعام نزلت جملة شيعها سبعون الف ملك حتى انزلت على محمد صلى الله عليه وآله
فعظموها وبجلوها فان اسم الله فيها في سبعين موضعا ولو يعلم الناس ما في قراءتها ما تركوها شرح بنا بر آنچه
مذکور شد در شرح حدیث دوم باب پنجم هر سوره جمله نازل شده پس تخصیص ذکر سوره انعام در اینجا برای
طول آن سوره و بیان معجز در القای جمیع آن بیکبار بخلاف یونس است خصوصا در مکه که در اهل کتاب آنجا نبوده اند
در آن وقت سبعون عبارت از کثرت است مثل ان تستغفر لهم سبعین مرة پس منافات ندارد با اینکه بسمله که
اسم الله در سوره انعام از هشتاد زیاده نیز است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که سوره انعام نازل
شد یکبار مشایعت کردند آن سوره را برای تعظیم آن سوره هفتاد هزار فرشته و برای مبالغه در تعظیم ذکر کشتند از
مشایعت تا آنکه فرود آورده شد بر محمد صلی الله علیه وآله پس تعظیم کنید آن سوره را و مبالغه در تعظیم کنید
چه بدرستی که نام الله در آن سوره هفتاد جا و اگر میدانستند مردمان آنچه را در قرائت آن سوره هست
از منافع دنیا و آخرت ترک نمیکردند آن سوره را اشارتست باینکه انعام سوره پیش از این بوده و بعضی ساقط
شده و اسقاط بعض قرآن مذکور میشود در حدیث آخر باب النوادر و میتواند بود که مراد ترک مداومت بر قرائت
آن سوره باشد سیزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله صلى على سعد بن معاذ
فقال لقد وافى من الملائكة سبعون الفا وفيهم جبرئيل عليه السلام يصلون عليه فقلت له يا جبرئيل بما يستحق
صلوتكم عليه فقال بقراءته قل هو الله احد قائما وقاعدا وراكبا وماشيا وذاهبا وجائيا شرح سعد بن معاذ بضم
میم و عین بی نقطه و الف و ذال با نقطه از انصار است و در بدر و احد حاضر شد و در احد زخم خورد و اوست که حکم
بر یهود بنی النضیر کرد بقتل رجال و سبی نساء و ذراری و اخذ اموال و در روز خندق تیری خورد و بآن سبب وفات
کرد در شوال سال پنجم هجری در مدینه و سن او هفت و سی سال بود و در بقیع مدفون شد یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه وآله نماز کرد بر سعد بن معاذ پس از آن نبی علیه السلام گفت هر آینه بدرستی آمدند
از جمله فرشتگان هفتاد هزار و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز میکردند بر سعد پس گفت او را ای جبرئیل
بچه چیز مستحق میشود سعد نماز شما را بر او پس جبرئیل گفت بخواندن او سوره قل هو الله احد را ایستاده و نشسته
و سواره و پیاده و رونده و آینده مخفی نماند که این اهتمام برای ابطال مذاهب اهل ضلالت است چنانچه مذکور شد
در شرح حدیث دهم این باب چهاردهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قرأ الهيكم التكاثر عند النوم
وقي فتنة القبر شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خواند سوره الهیکم التکاثر را وقت اراده خواب
نگاهداشته شد از عذاب قبر پانزدهم اصل رفعه قال ما قرأت الحمد على وجع سبعين مرة الا سكن شرح
راوی بر دست حدیث را تا امامی که گفت نخواندی سوره الحمد را بر دردی هفتاد بار مگر آنکه آن درد ساکن شد
مراد اینست که اگر بخوانی البته ساکن میشود ان شاء الله تعالی شانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
لو قرأت الحمد على ميت سبعين مرة ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجبا شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت اگر بخوانی سوره الحمد را بر مرده هفتاد بار بعد از آن برگردانیده میشد در او روح نمیبود
آن برگردیدن روح عجب اگر گوئی لو امتناعیه دلالت بر عدم وقوع آن صورت میکند پس اگر واقع میشد
بسیار عجب میبود گوئیم امثال این از قبیل کنایتست برای اظهار کمال نفع سوره الحمد در صحت بیمار نظیر اینکه

میکوید فلان طویل النجاد برای اظهار بلندی قامت او هر چند که آنکس که نجاد یعنی بند شمشیر که حمایل کند نداشته
باشد هفدهم اصل عن ابي الحسن عليه السلام يقول ما من احد في حد الصبي يتعهد في كل ليلة قراءة قل اعوذ
برب الفلق وقل اعوذ برب الناس كل واحدة ثلث مرات وقل هو الله احد مائة مرة فان لم يقدر فخمسين الا
حفظه الله عز وجل عند كل لمم او عرض من اعراض الصبيان والعطاش وفساد المعدة وبدور الدم ابدا ما تعوهد
بهذا حتى يبلغه الشيب فان تعهد نفسه بذلك او تعوهد كان محفوظا الى يوم يقبض الله عز وجل نفسه
شرح الحد بفتح حاء بینقطه وتشدید دال بینقطه مصدر باب ضرب تندی کارد و مانند آن الصبي بكسر صاد
بینقطه وفتح باء یکنقطه والف مصدر بمعنی اللهو وبازی یا بمعنی جهل جوانی مراد اینجا جوانی است یتعهد بفتح عین بینقطه
وتشدید ها ودال بینقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل است التعهد محافظت چیزی نمودن و رسیدن بآن
اللمم بفتح لام وفتح میم گناه کبیره که بعد از آن استغفار باشد و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب اللمم
العرض بفتح عین بینقطه وفتح راء بینقطه وضاد با نقطه بلائی که حادث میشود در کسی مثل بیماری تضییع عمر
ومانند آنها العطاش بضم عین بینقطه وطاء بینقطه والف وشین با نقطه کوفتی که صاحبش بسیار تشنه شود المعده
بکسر عین میم وکسر سکون عین وبفتح میم وکسر عین موضع اجتماع طعام در بدن آدمی البدور بضم باء یکنقطه وضم
دال بینقطه وسکون واو وراء بینقطه مصدر باب نصر آمدن چیزی بی خواهش اینکس ابدا متعلق ببدور است ما مصدریه
زمانیه است یعنی مادام تعوهد بضم عین بینقطه وکسرها ودال بینقطه بصیغه ماضی مجهول غایب باب تفاعل است
التعاهد کسی را بسپارش وا داشتن برای محافظت چیزی نکته در عدول از فعل معلوم باب تفعل بسوی مجهول
باب تفاعل در اینجا اشعار باینست که جوانان این عمل را بی سپارش پدر یا استاد یا صاحبان
دیگر کمتر میکنند نفسه مرفوع و فاعل تعهد است با در بذلك برای سببیت است و مشار الیه ذلك استمرار عمل مذکور است
تا بلوغ شیب یقبض از باب ضرب است نفسه منصوب و مفعول یقبض است ترجمه روایت است از امام رضا علیه السلم
راوی گفت شنیدم از او که میگفت نیست هیچیک که در تندی جوانی محافظت کند در هر شبی خواندن سوره قل اعوذ
برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس را هر یکی را سه بار و محافظت کند سوره قل هو الله احد را صد بار پس
اگر شبی توانائی نداشته باشد پس پنجاه بار مگر آنکه نگاه میدارد الله عز وجل از او هر آلودگی بگناه کبیره را یا بلیه از
بلایائی که جوانان را میباشد و دفع میکند مرض عطاش را و فساد معده را و آمدن خون حلق و بادماغ و مانند آنها
همیشه را چندانکه بسپارش مربی وا داشته شود تا یعنی تا وقتی که این عمل که رسد با وموی سفید در محاسن او
پس اگر محافظت کند آن عمل را خودش یا بسپارش مربی وا داشته شود بآن عمل محفوظ میشود از آنها که مذکور شد
تا روزی که قبض کند الله عز وجل روح او را هژدهم اصل سمعت ابا ابراهيم عليه السلام يقول من استكفى باية من
القرآن من الشرق الى الغرب كفي اذا كان بيقين شرح استكفى بصیغه معلوم باب استفعال است شرق بمعنی
مشرق و مغرب است و دو مضاف مقدر است کفی بصیغه مجهول باب ضرب است ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق ع
میگفت هر که طلب کرد بآیتی از قرآن از شر اهل مشرق تا مغرب محفوظ شد چون بوده باشد آن استکفا با اطمینان
خاطر بکارسازی الله تعالی برای مومنان نوزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في العوذة قال تأخذ قلة
جديدة فيجعل فيها ماء ثم يقرا عليها انا انزلناه في ليلة القدر ثلثين مرة ثم يعلق ويشرب منها ويتوضأ و

بزداد فیها ما ءان شاء الله شرح القل بضم قاف و تشدید لام خم از بزرگ و کوچک و گاهی مستعمل در خم بزرگ و در کوزه نیز
میشود و هم مناسب است اینجا یعلق بمعنی بیندازد و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل است التعلیق بستن در
چیزی بیی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تعویذ امام گفت کسی که قصد تعویذ خود از بلاها کند فرا
میگیرد خمی را که نو باشد پس میکرد اند در آن آبی بعد از آن میخوانند بر آن خم سوره انا انزلناه فی لیلة القدر سی بار بعد از آن
در آن را میپوشانند و می آشامد از آن خم و وضو میسازند از آن خم و زیاد میکنند در آن خم آبی اگر خواهد مراد این است که
آب آن را بالکلیه نمیکند بلکه مایه وا میگذارد و چون کم میشود آب تازه داخل آن میکند بیستم اصل عن مفضل بن عمر قال قال
ابو عبد الله علیه السلام یا مفضل احتجز من الناس کلهم ببسم الله الرحمن الرحیم و بقل هو الله احد اقرأها عن
یمینک و عن شمالک و من بین یدیک و من خلفک و من فوقک و من تحتک فاذا دخلت علی سلطان جائر فاقرأها
حین تنظر الیه ثلث مرات و اعقد بیدک الیسری ثم لا تفارقها حتی تخرج من عنده شرح عن یمینک بتقدیر عن یمینک
است و عن اسم است بمعنی جانب بقرینه اینکه گاهی ذکر من میشود مثل قول شاعر و لقد اراني للرماح ادیة من عن یمینی
مرة و شمالي و در اکثر محذوف باشد برای کراهت اجتماع دو حرف جر بحسب صورت و بر این قیاس است عن شمالک و تخصیص ذکر
عن در این دو جا برای اینست که یمین و شمال اسم دو عضو مخصوص است بخلاف بین یدین و نظایر آن چه آنها اسم جانب
مخصوص است و من برای سببیت است و یا ابتدائیه است بنا بر اول التفات بجوانب در وقت قراءت ضرور نیست و بنا بر دوم ضرور
است بیی روایتست از مفضل بن عمر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای مفضل پناه گیر از همه مردمان جمیع ایشان
بقراءت بسم الله الرحمن الرحیم و بقراءت سوره قل هو الله احد یعنی که این سوره را با بسمله بخوان بخوان آن سوره
را از جانب راست دست تو و جانب دست چپ تو و از پیش و از پس تو و از بالای تو و از پایین تو و چون داخل شوی بر حاکمی
که ظالم باشد پس بخوان آن سوره را هنگامی که نظر میکنی بسوی او سه بار و گره کن انگشتان خود را بدست چپ خود
بعد از آن و امکن آن انگشتان را تا وقتی که بیرون روی از نزد او بیست و یکم اصل عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین
صلوات الله علیه انه قال و الذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق و اکرم اهل بیته ما من شیء تطلبونه من حرز من حرق
او غرق او سرق او افلات دابة من صاحبها او ضالة او آبق الا و هو فی القرآن فمن اراد ذلک فلیسألنی عنه شرح هر یک از حرق
و غرق و سرق بفتح راء بی نقطه مصدر باب علم است بیی روایتست از اصبغ بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح با یک
نقطه و غین با نقطه ابن نباته بضم و فتح نون و با یک نقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و
آله اینکه او گفت قسم بآنکه فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بقرآن و گرامی کرد اهل بیت او را بنزول آیات در بیان شرف
ایشان و باحاطه علم ایشان بقرآن که نیست هیچ چیز که طلب میکنید که طلب میکنند آن را که پناه برای سوخته شدن یا غرق شدن
یا دزدیده شدن یا گریختن اسبی از صاحبش یا گم شده خواه جاندار و خواه بیجان یا بنده که گریخته باشد مگر برحالی که آن
پناه در قرآن هست پس هر که خواست آن پناه را پس باید که سؤال کند مرا از آن پناه اصل قال فقام الیه رجل فقال یا امیر المؤمنین
اخبرني عما یؤمن من الحرق و الغرق فقال اقرأ هذه الآیات الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما
قدروا الله حق قدره الی قوله سبحانه و تعالی عما یشرکون فمن قرأها فقد امن من الحرق و الغرق فقال فقرأها رجل و اضطرمت
النار فی بیوت جیرانه و بیته وسطها فلم یصبها شیء ذکر هذه الآیات با وجود آنکه آنچه مذکور است اینجا بعض دو آیت
است با اینکه آیت اولی تا آخر سوره که مجموع یازده آیت شود و با انضمام آیت ثانیه دوازده آیت شود باید که خواند

و میتواند بود که جمع در معنی تثنیه مستعمل شده باشد و در سوره اعراف چنین است ان ولیی الله الذین امنوا وهو یتولی
الصالحین یعنی بدرستی که کارساز من الله است که فرو فرستاد قرآن را و او کارسازی میکند صالحان را بیان صالح
شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه و در سوره زمر چنین است و ما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون مشبهه بر دو قسمند
دهر و مشرکند هرچند که در ظاهر تصدیق برسالت کرده باشند اول مجسمه دوم یهود و نصاری ایشان که مانند ... سیم فلاسفه
قایلند باینکه هر فلکی موجب است و از واجب الوجود بالذات بی واسطه عقل اول صادر شده و از او عقل دوم و فلک
اول صادر شده و همچنین تا آنکه از عقل عاشر نفوس ناطقه مجرده و ما تحت فلک قمر صادر شده و جمیع اینها شریک
الله تعالی است در اینکه قدیم و ممتنع الزوال است پس قایلند باینکه زمین باعتبار ماده و آسمانها باعتبار ماده و آسمانها
باعتبار ماده و صورت ممتنع الزوال است و این آیت سوره زمر رد بر هر دو قسم است ذکر جمیعا بعد از ارض و ترک بعد سموات
اشارت است باینکه مساحت و اجزای ارض بیشتر است از مساحت و اجزای سموات بنابر اینکه ارض شامل این زمین و هرچه
در پایین است و حقیقت کم باشد هست چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث باب اول باب اشارت است
بابطال قول فلاسفه بود چون میگویند که ماده این زمین ممتنع الزوال است و آسمانها خواه باعتبار صورت ماده و خواه
باعتبار صورت ممتنع الزوال است آنچه در مشت کسی باشد و مراد اینجا مقبوض یعنی معدوم کرده شده است مطویات اشارت
است بآیت سوره انبیا است یوم نطوی السماء الیمین دست راست و مراد اینجا کمال قدرتست ترجمه و بندگان اندازه
نکرده اند حال آنکه زمین همگی خواه الله تعالی را بکار آمدنی اندازه کردن او بمعنی موافق مرتبه ربوبیت او و حال آنکه
زمین همگی خواه اجزای صوریه و خواه اجزای مادیه گرفته شده اوست در روز قیامت و آسمانها در آورده در نوردیده
شده است بکمال قدرت او باین معنی که این مضمون در توریت صریح شده است منزه و مبرا است او از آنچه بندگان یعنی
اصبع کف پس برخاست و متوجه بسوی او شد مردی پس گفت ای امیر المومنین خبر ده مرا از آنچه ایمن میکند از سوخته
شدن و غرق شدن پس گفت بخوان این دوازده آیت را از سوره اعراف و ذر میان این آنکه هر که خواند آنها پس تحقیق ایمن
شد از سوخته شدن و غرق شدن اصبع کف پس خواند آنها را مردی و افروخته شد آتش در خانهای همسایگان
او و خانه او در میان آنها بود پس در نیافت خانه او را چیزی از آتش اصل ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المومنین ان دابتی
علی وانا منها علی وجل فقال اقرا فی اذنها الیمنی وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون فقراها
فذلت له دابته شرح و برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المومنین بدرستی که [illegible] سرکشی میکند
بر من و من از آن هراسانم پس گفت بخوان در گوش راست آن آیت از آل عمران ... اکر غیر الله تعالی فروتنی میکند هر که
در آسمانها و زمین است خواه از روی خواهش خود مثل آنچه در عبادت مومنان است و خواه از روی کراهت خود
مثل آنچه در بیماری و مردن مردمان و مانند آنها است و بسوی الله تعالی برگردانیده میشوند برای ثواب و عقاب پس
خواند آن مرد آن کلمات را پس رام شد برای او اسب اصل وقام الیه رجل آخر فقال یا امیر المومنین ان ارضی ارض
مسبعة وان السباع تغشی منزلی ولا تجوز حتی تاخذ فریستها فقال اقرا لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم فقراهما الرجل فاجتنبته السباع شرح و برخاست بسوی او مردی دیگر پس گفت ای امیر المومنین

بدرستی که زمین من زمینی است که درندگان در آن بسیار بود بدرستی که درندگان می آیند بمنزل من و بمکدر
مگر آنکه بگیرند شکار خود را از گوسفند و گاو و مانند آنها پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان این دو آیت
را از سوره توبه که هر آینه آمد نزد شما رسولی از جنس خودتان یا بمعنی که از جنس بشر است یا از عرب است یا از
قریش شاقست بر او اینکه فاسد شد بحر یص است بر صلاح شما نسبت بمؤمنان مشفق مهربان است پس اگر
رو گردان شوند جمیع که مخاطب باین خطاب شد پس بگو بس است مرا الله نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم
و او صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است که قرآن باشد یا مجموع مخلوقات باشد پس خواندن دو آیت
را آن مرد پس دوری کردند از منزل او درندگان اصل ثم قام الیه رجل آخر فقال له یا امیر المؤمنین ان فی بطنی ماء
اصفر فهل من شفاء فقال نعم بلا درهم ولا دینار ولکن یکتب علی بطنک آیة الکرسی وتغسلها وتشربها وتجعلها
ذخیرة فی بطنک فتبرأ باذن الله عز وجل ففعل الرجل فبرأ الرجل باذن الله شرح تکتب بصیغه معلوم مخاطب
معلوم باب انما لاست الاکتاب گفتن چیزی تا دیگری بنویسد و مراد اینجا اعم از آن و از نوشتن است تبرأ
بصیغه مخاطب معلوم باب منع است و از باب نصر و علم و حسن نیز آمده الاذن بکسر همزه و سکون ذال علم و رخصت
دادن و اینجا رخصت ماخوذ از اول است زیرا که استعاره شده برای فعل الهی یا برای مشیت الهی و حاصل هر دو یکی
است یعنی بعد از آن برخاست بسوی او مردی دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین در شکم من زرد آبیست پس آیا هیچ هست
پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت آری بی خرج درهمی و نه دیناری ولیکن مینویسانی بر شکم خود از سوره بقره
آیة الکرسی را و میشوئی آنرا و می آشامی آنرا و ذخیره میگردانی آیة الکرسی را ذخیره در شکم خود یا بمعنی که مکرر مینویسانی
آنرا بر شکم خود تا اگر تشنه شوی سوئی آنرا آشامی پس صحیح میشوی بشفاء الله عز وجل پس کرد آن مرد پس صحیح
شد بشفاء الله عز وجل اصل ثم قام الیه آخر فقال له یا امیر المؤمنین اخبرنی عن الضالة فقال اقرأ یس فی رکعتین وقل
یا هادی الضالة رد علی ضالتی ففعل فرد الله علیه ضالته شرح بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین خبر
ده مرا از گم شده که چه باید کرد تا پیدا شود پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان سوره یس را در دو رکعت خواه بروش قرائت نصفی
در رکعت اول بعد از فاتحه و نصفی در رکعت دوم بعد از فاتحه باشد خواه بروش قرائت مجموع در هر یکی بعد از
فاتحه باشد و بگو بعد از فراغ از قرائت در وقت قنوت یا در بعد از فراغ از نماز که ای راه نمای گم شده یعنی راه نمای
مردمان بسوی گم شده برگردان بسوی من گم شده مرا پس کرد آن مرد پس کرد اینرا الله تعالی بر او گم شده او را اصل ثم قام الیه
آخر فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن الآبق فقال اقرأ او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج الی قوله
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور فقالها الرجل فرجع الیه الآبق شرح بعد از آن برخاست بسوی او دیگر
پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از بنده گریخته که چه باید کرد تا برگردد پس امیر المؤمنین گفت بخوان از سوره نور
این آیت را که فاصله اینست من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و بیان شد در کتاب الحجة
در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز وجل است پس گفت آن مرد آن آیت را پس برگشت
بسوی او گریخته اصل ثم قام الیه آخر فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن السرق فانه لا یزال قد یسرق لی الشیء بعد الشیء
لیلا فقال له اقرأ اذا اویت الی فراشک قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن الی قوله وکبره تکبیرا شرح بعد از آن
برخاست بسوی او دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از دزدیده شدن چیزی که چه باید کرد تا دفع شود چه

بدستی که همیشه بتحقیق دیده میشود از من چیزی بعد از چیزی در شب پس گفت او را بخوان چون قرار
گرفتی در خوابگاه خود از سوره بنی اسرائیل این دو آیت را اول قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها وابتغ بین ذلك سبیلا دوم وقل الحمد لله الذی لم یتخذ
ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا صدر آیت اولی بیان شد در کتاب التوحید در
حدیث اول از باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است و بیان معنی صلوة شد در کتاب الدعاء در شرح عنوان
باب بیستم و معنی جهر و مخافته بصلوة می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست ویکم و بیست و هشتم باب قراءة
القرآن که باب بیست و یکم است و ما اینجا احتمالی دیگر اظهار میکنیم که منافی نیست زیرا که بطون قرآن بسیار است
ترجمه این بچند روش محتمل است از انجمله این است بگو خواه بخوانید الله را و خواه بخوانید الرحمن را هر کدام را که بخوانید
پس او راست اسماء بهتر یا بمعنی که این دو نام مانند نامهای دیگر اوست و هیچکدام اینها علم او نیست چنانچه بعضی حشویه
توهم کرده اند که هر یک از الله و الرحمن از قبیل اعلام است و آشکارا مکن حقیقت صلوة بر محمد و آل محمد که نماز برای
واجب شده بحیثیتی که راه وسوسه شیطان نماند اصلا و پنهان مکن آنرا بروشی که اهل انصاف و طالبان حق
سرگردان شوند و ندانند حقیقت آنرا و امام حق را نشناسند پس الحاد در اسماء حسنی کنند و طلب کن میان
آنچه مذکور شد راهی که مناسب تکلیف و امتحان و بگو سپاس مر الله راست که نگرفت برای خود فرزندی که فرزند خود
او باشد و هر چه نظر خود گوید او کند چنانچه مخالفان شیعه امامیه توهم کرده اند و نبوده برای او شریکی در پادشاهی
چنانچه پیروان زنادقه توهم کرده اند که ما علم ما عقل عاشر است و او شریکی دارد و نبوده او را خلیفه در روی زمین از روی
خواری یا بیهوشی که خودش عاجز باشد یا خلیفه او خود رائی کند بخیال اینکه جمیع احکام را او نگفته و دین او ناقص
مانده بلکه از روی مصلحت بینی تعیین خلیفه میکند و خلیفه او از روی علم باحکام او حکم میکند و تعظیم کن الله تعالی را
تعظیم اصل ثم قال امیر المؤمنین علیه السلام من بات بارض قفر فقرأ هذه الآیة ان ربکم الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الی قوله تبارك الله رب العالمین حرسته الملائکة وتباعدت عنه
الشیاطین قال فمضی الرجل فاذا هو بقریة خراب فبات فیها ولم یقرأ هذه الآیة فتغشاه الشیاطین فاذا هو آخذ
بخطمه فقال له صاحبه انظره واستیقظ الرجل فقرأ الآیة فقال الشیطان لصاحبه ارغم الله انفك احرسه الآن
حتی یصبح فلما رجع الی امیر المؤمنین فاخبره وقال له رأیت فی کلامك الشفاء والصدق مضی بعد طلوع الشمس فاذا
هو باثر شعر الشیطان مجتمعا فی الارض این آیت از سوره اعراف است و آنرا آیة السخره نامند بضم سین
و سکون خاء با نقطه و راء بی نقطه یعنی آنچه در فرمان درآورده باشد انیست فاصله یغشی اللیل النهار یطلبه
حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر ترجمه بدرستیکه صاحب کل اختیار شما الله است
که آفرید آسمانها و زمین را در مقدار شش روز بعد از ان راست نشست بر تخت حکومت و پادشاهی بیان این آنکه
میپوشاند شب را لباس روز چنانچه از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب طلب میکند آنرا بر حالی شتابان است و طلب
میکند آفتاب و ماه و ستارگانرا که بفرمان درآورده شده گانند بامر او آگاه باشید او راست و بس تدبیر معمول امر
بنهایت کشاینده و نفع است الله که صاحب کل هر کس و هر چیز است بیان این آیت گذشت در کتاب الحجة در شرح
حدیث اول باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است هو ضرشان است

اجرمتبدا است ونکره محض نیست زیرا که مراد احد من الشیاطین است یخطم بخاء با نقطه وطاء بی نقطه بصیغه
بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل یا باب ضرب است وضمیر راجع بالرجل است التخطیم والخطم کشیدن بینی
حیوان برای کذاشتن مهار برآن انظره بنون وظاء با نقطه وراء بی نقطه بصیغه امر باب افعال است از تتمه جمله جزائیه است
ومیتواند بود که دعائیه باشد احرسه بحاء بی نقطه وراء بی نقطه وسین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است
برای تعریض وضمیر راجع بالله تعالی است الاحراس کسی را در عرضه محروس بودن کردن بکماشتن پاسبان برای او واین کلام
شیطان یعنی براینست که هنوز ملائکه حارسان نزد او نیامده بوده اند ومیتواند بود که احرسه بصیغه امر حاضر با نظر باشد
مناسب آنچه کذشت در کتاب الدعاء در حدیث شانزدهم باب چهل ونهم که باب الدعاء عند النوم والانتباه است یعنی بعد
از آن کفت امیر المؤمنین علیه السلام آن مرد آخر راه که در شب خوابید در زمینی که آبادان باشد باید شکه پیش از خوابیدن
خواندن این آیت را که مذکور شد پاسبانی کردند او را ملائکه وبغایت دور شدند از او شیاطین راوی کفت پس
رفت آن مرد آخر پس ناکاه او رسید بدهی که خراب بود پس شب خوابید در آن ده ونخواند این آیت را پس فرو کرفتند او را
شیاطین پس ناکاه شان این بود که یکی از شیاطین یعنی او را میکشد یعنی که مهار بر آن کذارد پس کفت آن شیطان را
شیطانی دیکر که همراه او بود مهلت ده او را وبیدار شد آن مرد چون مهلت یافت پس خواند آن آیت را پس کفت شیطان
همراه خود را که بخاک مالیده الله یعنی ترا بیان این آنکه در عرضه محروس بودن بملائکه کرد او را الحال تا آنکه بصبح شد
پس چون بصبح رسید آن مرد برکشت بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس خبر داد او را وکفت دیدم در سخن تو شفا
و راستی را ورفت بهمان ده خراب بعد از طلوع آفتاب پس ناکاه رسید باثر موی شیطان بر حالیکه جمع شده بود در
زمین بسبب دفع ملائکه شیطان را از آن مرد وکنده شدن موی آن شیطان بسبب آن مخفی نماند که کنده شدن موی
شیطان بسبب اینست که ملائکه موی سر او را میکرفته اند برای اینکه بینی او را بر خاک بمالند وظهور آن در نظر آن مرد
خارق عادتست برای اظهار کرامت امیر المؤمنین علیه السلام بیست ودوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء شرح لم یبرئه بباء یک نقطه وراء بی نقطه بصیغه معلوم معتل اللام باب افعال است وکلام الفعل آن
در اصل همزه بوده یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میکفت هر که شفا از مرض جسمانی ومانند آن نداده
او را سوره فاتحه شفا نمیدهد او را هیچ چیز مراد اینست که سوره فاتحه محکمیست که صریح است در نفی
اختلاف از روی ظن واهل ظن که نواصب ومستضعفانند و امر میبرد بعلم و اهل علم صدیقان وصالحانند و
ایشان در این امت ائمه اهل البیت ومتعلمان از ایشانند زیرا که این سوره در اول قرآن است ومعلوم است که
هیچ صراطی مستقیم تر نیست از علم باحکام الهی وعمل بآنها وهیچ صراطی کج تر نیست از ظن که مشتمل میباشد بر
غلط وصریح ورجوع واضطراب وعمل بظن که مخالفان با آن کمال خود شمرده اند وباین اعتبار است که اسم سوره
ام الکتاب شده زیرا که از آن معلوم میشود امام مفترض الطاعة وانا معلوم میشود متشابهات قرآن اکر تصدیق
او کنند وسؤال کنند ومیتواند بود که مراد این باشد که این سوره بالاتر از جمیع دواها است اکر دانسته خوانده
بیستم بیست وسیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال من قرأ اذا اوی الی فراشه قل یا ایها الکافرون
وقل هو الله احد کتب الله له عز وجل له براءة من الشرك شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که او کفت هر که همیشه خواند چون رفت بسوی جامه خواب خود سوره قل یا ایها الکافرون وسوره قل هو الله

احدا نوشت الله عز وجل برای او بری بودنیرا از شرک بیست وچهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا تملوا
من قراءة اذا زلزلت الارض زلزالها فانه من کانت قراءته بها فی نوافله لم یصبه الله عز وجل بزلزلة ابدا ولم یمت بها ولا
بصاعقة ولا بآفة من آفات الدنیا حتی یموت ح بادر بها برای ملابست است قطع نظر کان است در تو افکر متعلق
باین ظرف است با در بزلزلة برای تعدیه است مفعول دوم است آفات الدنیا عبارت از آفاتیست که اکثر ایشت که
بسیار میمانند و آنها از آفات عرضیه میباشند و این اهتمام باین سوره برای اینست که در آن سوره خبر از وقایع زمان
قائم آل محمد علیهم السلام است و سوره اینست بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض
اثقالها وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره در این سوره چند احتمال است از انجمله که مناسب این حدیث است
اینکه اذا منصوب بمفعولیة فعل محذوف باشد بتقدیر اذکر اذا و مراد بزلزال لرزه زمین در وقت ظهور قائم علیه السلام است
و مراد باثقال جمعیند از اموات که بزرگ بوده اند در ایمان یا در کفر لیس اوساط الناس بیرون می آیند از قبور خود در آن
وقت الانسان قائم از اهل عبارت از قائم آل محمد علیهم السلام است ما در ما لها استفهامیه است والغای عمل قال کرده است پس
مفعول قال نیست تحدث بصیغه مخاطب خطاب برسول است ضمیر اخبارها راجع بارض است و اخبارها عبارت
از لوح محفوظ است که جمیع حوادث مثبت در آن است و آن بیان مدلولات قرآن است که تبیانا لکل شیء است با در
بان برای سببیت است و ظرف متعلق بتحدث است و اشارتست بفرق میان الوهیت و نبوت و ما سوای آن دو باین
روش که علم کسی بغیب بی آنکه آنکس محتاج بود مشرف بموت شود بر سه قسم است اول آنچه بی توسط است و آن مخصوص
الله تعالی است دوم آنچه بکسی رسد بتوسط املا بتوسط آدمی دیگر و آن از قبیل نبوت است سیوم آنچه بکسی رسد
بتوسط آدمی دیگر و آن در غیر الله تعالی و غیر نبی میباشد مثل آنچه بامام رسد باستنباط از آیات قرآن بمدد ملائکه و روح
در شب قدر و آن از قبیل تحدیث است مثل آنچه برسالت جن انجناب امامی باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در
احادیث باب نود و هفتم که باب ان الجن تاتیهم است مثل آنچه در احادیث بهم میرسد باستنباط از محکمات قرآن و ایما
اشارتست باینکه نسبت تحدیث برسول با وجود آنکه فاعل آن ملائکه و روح در شب قدرند مانند آنست باعتبار این است
که رسول واسطه است اگر وحی قرآن باو نمیبود این تحدیث میسر نبود و لام در لها برای سببیت است و ضمیر راجع باخبار است
و مراد این است که آن اخباری که در زمین واقع میشود خبرهائیست که وحی قرآن برسول برای آنها نیز شده است
عبارت از اثقالها است اشتات جمع شت بمعنی اضداد است یعنی هر کس جمعی که در آن وقت راجع میشوند بدنیا جمعی اندکه بایکدیگر
کمال دشمنی داشته اند مراد باعمال عداوتهای اهل خیر با اهل شر و اهل شر با اهل خیر است نه مطلق اعمال زیرا که دیوان
آنها در روز قیامت ترجمه ای محمد یاد کن وقتی را که لرزانیده شود زمین لرزیدنی که مقرر شده است در قضا و
قدر برای زمین و بیرون آورد زمین سکینهای خود را مثل شهدای کربلا و لشکر یزید کو یعنی قائم آل محمد که چیست
زمین را باین معنی که اسرار آن لرزه را بیان کند ای محمد در آن روز حکایت میکنی برای مردمان خبرهای زمین را که واقع
شده نیست در زمین بوسیله اینکه صاحب کل اختیار تو وحی کرده بتو قرآن را برای بیان آن اخبار در آن روز بیرون
می آیند از قبرها آن مردمان که مذکور شد به برحالی که اضداد یکدیگر باشند تا نموده شود عملهای خود پس هر که
میکند از جمله اثقال هموزن ذره از ترویج مذهب حق می بیند اثر آن را و مقرب نزد قائم علیه السلام میشود

بقدر آن وهر که میکند از جمله اثقال هموزن ذره از ترویج مذهب باطل می‌بینند اثر آنرا با انتقام قائم علیه السلام از او بعد
آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت ملول مشوید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض
زلزالها چه بدرستی که شان اینست که هر که شد قرائت او با آن سوره در نمازهای نافله او با یقینی که آن سوره را فهمید
خواند بر یحیی بیند او را الله عز وجل زمین لرزه هرگز و نمرد با آن زمین لرزه و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا که باعث
رسوائی تا آنکه میرد با جل مسمی که الله تعالی برای هر نفسی قرار داده متن فاذا مات نزل علیه ملک کریم من عند ربه
فیقعد عند رأسه فیقول یا ملک الموت ارفق بولی الله فانه کان کثیرا ما یذکرنی ویذکر تلاوة هذه السورة
وتقول له السورة مثل ذلک ویقول ملک الموت قد امرنی ربی ان اسمع له واطیع ولا اخرج روحه حتی یأمرنی
بذلک فاذا امرنی اخرجت روحه ولا یزال ملک الموت عنده حتی یأمره بقبض روحه واذا کشف له الغطاء فیری
منازله فی الجنة فیخرج روحه فی الین ما یکون من العلاج ثم یشیع روحه الی الجنة الف ملک یبتدرون بها الی
الجنة شرح ملک بکسر لام و سکون لام نیز جایز است و عبارت از قائم آل محمد علیهم السلام است و حضور او صورت
مثالی اوست خواه پیش از تولد او از مادر و پیدا شدن باشد و خواه بعد از آن باشد و میتواند بود که بفتح لام باشد و مثال
قائم از قبیل ملائکه باشد من در من عند ربه صفت ملک است یا متعلق بنزل است و بنا بر اول ضمیر ربه راجع بملک
است و بنا بر دوم راجع بمرجع ضمیر علیه میتواند بود ارفق بصیغه امر باب حسن علم و نظر است یا در یتعدی و بیا
برای تعدیه است یعنی پس چون مشرف بر مردن میشود آنکه قرائت آن سوره فهمیده کند در نوافل فرود می آید براو
مثال پادشاهی کریم یعنی پادشاهی از جانب صاحب کل اختیار اوست پس می نشیند نزد سر آن مرد پس میگوید ای ملک
الموت هموار کن با دوست الله تعالی چه بدرستی که بسیاری یاد من میکرد و یاد میکرد قرائت این سوره را که شأن
آن حاضر است میگوید ملک الموت مثال آن سوره مانند آن سخن را که مذکور شد میگوید ملک الموت که تحقیق
امر کرده مرا صاحب کل اختیار من که سخن او را بشنوم و اطاعت کنم که و بیرون نکنم روح او را تا وقتی که امر کند مرا بآن
پس چون امر کند مرا بیرون می آورم روح او را پس مقیم میباشد ملک الموت تا وقتی که امر میکند او را بگرفتن روح او
چون برداشته میشود برای او پرده پس می بیند منزلهای خود را در بهشت پس ملک الموت بیرون میکند روح
او را در هموارتر آنچه میباشد از نقل بدان اشارتست باینکه نقل ملک الموت از قبیل افعال ابدانست و مجرد نیست
تا نقل او از قبیل ملکوت باشد بعد از آن همراهی میکنند روح او را هفتاد هزار فرشته بشتاب میبرند روح او را بسوی
بهشت باب چهاردهم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث نادره غریبه است در این باب بیست و هشت حدیث
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قراء القرآن ثلثة رجل قرأ القرآن فاتخذه بضاعة
واستدر به الملوک واستطال به علی الناس ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضیع حدوده واقامه اقامة القدح
فلا کثر الله هؤلاء من حملة القرآن ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه فاسهر به لیله واظمأ به
نهاره وقام به فی مساجده وتجافی به عن فراشه فبأولئک یدفع الله العزیز الجبار البلاء وبأولئک یدیل الله
عز وجل من الاعداء وبأولئک ینزل الله تبارک وتعالی الغیث من السماء فوالله لهؤلاء فی قراء القرآن اعز من
الکبریت الاحمر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت قاریان قرآن سه قسمند اول مردی که خواند قرآن را
پس فرا گرفت آنرا وطلب نفع کرد بآن از پادشاهان و بلندی جست بآن بر مردمان و دوم مردی که خواند قرآن را

پس نگاه داشت حروف آنرا و ضایع گذاشت احکام آنرا و راست کرد قرآنرا راست کردن تیر پس و پیکان با این معنی
کرد جهاد با شیطان بکار او نمی آید بسیار مکنا دالله تعالی آن دو قسم را از حاملان قرآن و سیوم مردی که خواند قرآنرا
پس گذاشت قرآنرا دوای بیماری دل خود پس بیدار کرد با آن شب خود را باینمعنی که شب خیزی کرد و تشنه کرد با آن
روز خود را باینمعنی که روزه گرفت در روزهای گرم و ایستاد با تلاوت قرآن در جاهای نماز خود و پهلو خالی کرد
بقرآن از جامه خواب خود پس با آن جماعت قسم سیوم دفع میکند الله که بزرگ است نام او بلاها و
با ایشان وبس انتقام میکشد الله تعالی از دشمنان دین با ایشان وبس فرو می فرستد الله تبارک و تعالی باران را
از آسمان پس بخدا قسم که هر آینه آن جماعت قسم سیوم در میان حاملان قرآن کم یاب ترند از یاقوت اعلای سرخ
دوم اصل سمعنا امیر المؤمنین علیه السلام یقول نزل القرآن اثلاثا ثلث فینا وفی عدونا وثلث سنن وامثال وثلث
فرائض واحکام شرح مراد بقرآن اینجا قرآن محفوظ نزد ائمه علیهم السلام است که هفده هزار آیت است و مراد بقرآن
در دو حدیث آینده قرآن مشهور است که بعض قرآن محفوظ نزد ائمه علیهم السلام است و توضیح می باید در حدیث
آخر این باب پس منافات این حدیث و دو حدیث آینده مراد بسنن طریقهای پیشینیانست و مراد بامثال طریقهای
موجودان و آیندگانست یعنی شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام میگفت فرود آمد قرآن سه حصه برابر یک ثلث
در مدح ما اهل البیت علیهم السلام و بیان امامت ما و مذمت دشمنان ما اهل البیت و ابطال طریقه ایشانست و ثلثی
طریقهای پیشینیان و مثلهای آنها است که طریقهای مردمان موجود و آینده است و ثلثی فرائض و احکام فقهیه است
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القرآن نزل اربعة ارباع ربع حلال وربع حرام وربع سنن
واحکام وربع خبر ما کان قبلکم ونبأ ما یکون بعدکم وفصل ما بینکم شرح مراد بحلال اینجا پیروی ائمه اهل البیت علیهم
السلام است و مراد بحرام پیروی دشمنان ایشان است بقرینه اینکه احکام علیحده مذکور است و بقرینه اینکه در
حدیث آینده بجای حلال وحرام فینا وفی عدونا است مراد بسنن اینجا فرائض است بقرینه اینکه در حدیث آینده بجای سنن
فرائض است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرود آمد این قرآن مشهور میان مردمان چهار
حصه برابر ربعی در امامت امام حق است و ربعی در بطلان امامت دشمنان امامان حق است و ربعی فرائض و احکام است
و ربعی خبر آنچه بود پیش از شما و آنچه میباشد بعد از شما و قطع و فصل آنچه میان شما است چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال نزل القرآن اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرود آمد قرآن مشهور میان مردمان چهار حصه برابر ربعی در امامت
ما است و ربعی در بطلان امامت دشمنان ما است و ربعی طریقهای پیشینیان و مانند آنها است و ربعی فرائض و
احکام است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه وآله بسم الله الرحمن
الرحیم اقرأ باسم ربک وآخره اذا جاء نصر الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اول آنچه نازل
شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله سوره علق است و بسمله جزء سوره است و آخر آن سوره نصر است ششم اصل
عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل شهر رمضان الذی انزل فیه
القرآن وانما انزل فی عشرین سنة بین اوله وآخره فقال ابو عبد الله علیه السلام نزل القرآن جملة واحدة فی
شهر رمضان الی البیت المعمور ثم نزل فی طول عشرین سنة شرح وانما انزل جمله حالیه است و عامل در آن نزول

انما است نه سالته مشهور اینست که قرآن در بیست و سه سال نازل شد لهذا بنا بر این این کلام مبنی بر اسقاط کسر است
در مقامی که احتیاج بذکر آن نیست چون معلوم است البیت المعمور در اصل بمعنی خانه ایست در آسمان چهارم در
سما بر کعبه و کاهی عبارت از لوح محفوظ میباشد که آنرا ام الکتاب نیز مینامند و بیان شده در کتاب الحجة در
حدیث چهارم مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته و مراد اینجا امام زمان است که محل علم جمیع قرآن است و
در شبهای قدر ملائکه و روح بر او نازل میشوند برای استنباط احکام حوادث سالیانه از قرآن و می آید در کتاب
الصیام در حدیث سیوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است که تنزل فیها الملائکة والکتبة الی السماء الدنیا
و مراد بالسماء الدنیا امام زمان است چنانچه بیان میشود ثم برای تعجب است و مراد دفع منافات است بنا بر اینکه
فی انزل فیه القرآن برای ظرفیت نیست بلکه برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و توضیح این آید در کتاب
الصیام در شرح حدیث اول باب دوم که فضل شهر رمضان است یعنی روایتست از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از گفتن الله عز و جل در سوره بقره ماه رمضان که فرو فرستاده
شد در آن قرآن و حال آنکه فرو فرستاده شد در بیست سال میان اول نزول و آخر نزول پس گفت امام جعفر صادق علیه
السلام که فرود آمد قرآن بیکبار در ماه رمضان بسوی بیت المعمور بعد از وجود آن نازل شد در مدت بیست سال مخفی
نماند که مراد نزول مجموع قرآن نزول مجموعی است که این آیت جزء آن نیست بلکه نزول آن بیش از نزول این آیت است
و بر این قیاس است آیت انا انزلناه فی لیلة القدر و آیت سورة الدخان انا انزلناه فی لیلة مبارکة و الا دو اشکال لازم می آید
اول اینکه نسبت خارج از منتسبین نباشد زیرا که این آیت مشتملست بر نسبت نزول بقرآن نظر آنچه در شبهه کل
کلامی کاذب مشهور است دوم اینکه اخبار از نزول بلفظ ماضی غلط خواهد بود ص ل ثم قال قال النبی صلی الله علیه
و آله نزل صحف ابراهیم فی اول لیلة من شهر رمضان و انزلت التوریة لست مضین من شهر رمضان و انزل الانجیل لثلث
عشر لیلة خلت من شهر رمضان و انزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان و انزل القرآن فی ثلث و عشرین
من شهر رمضان شرح فی هر دو جا برای تعلیل است مانند لام در باقی فقرات پس منافات نیست میان و انزل الانجیل
لثلث عشر لیلة و میان آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است که و نزل الانجیل
فی اثنتی عشرة لیلة مضت من شهر رمضان و ایضا منافات نیست میان انزل القرآن فی لیلة ثلث و عشرین و میان آنچه می آید در
کتاب الصیام در حدیث اول باب دوم که نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان زیرا که چون مجموعی علة غائیه چیزی باشد
هر یک از اجزای آنرا علة میتوان گفت خصوصا جزء عمده آن یعنی بعد از آن امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که نازل شد
صحف ابراهیم برای اول شبی از شبهای ماه رمضان و فرو فرستاده شد توریت برای شش شب که گذشته باشد از ماه رمضان
مراد اینست که برای شب ششم ماه رمضان نازل شد و فرو فرستاده شد انجیل برای سیزده شب که گذشته باشد از رمضان و
فرو فرستاده شد زبور برای هژده شب که گذشته باشد از ماه رمضان و فرو فرستاده شد قرآن شب بیست و سیوم از ماه رمضان
اشارتست باینکه لیلة القدر برای اینست شب بیست و سیوم ماه رمضان است هفتم ص ل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
لا تتفال بالقرآن شرح لا تتفال بصیغه نهی حاضر معلوم و بصیغه نفی غائب مجهول میتواند بود و حاصل هر دو یکیست التفال
بتشدید همزه مصدر باب تفعل اخبار نفسانی از مستقبل بسبب مناسبت چیزی که واقع شده باشد خواه آن مستقبل خوب
باشد یا خواه بد و کاهی تفأل را در خصوص مرغوب استعمال میکنند و بد را تطیر مینامند و شاید که وجه نهی این باشد که باعث تفسیر قرآن

برای میشود در اکثر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قال لکم بقرآن مراد نهی از عملیست که مانند عمل
رمالان و منجمان است مثل اینکه این بیمار صحیح میشود یا نمیشود و اما نهی از عملی که از قبیل قرعه در وقت حیرت باشد مثل
اینکه این دوا باین بیمار دهم یا ندهم از این معلوم نمیشود مگر آنکه مراد تفال اعم از استخاره باشد و در بعض نسخ کتاب
تهذیب الاحکام در باب زیادات کتاب الصلوة در باب من الصلوات المرغب فیها چنین است قلت لابی عبد الله
ارید الشیء فاستخیر الله فیه فلا یوفق فیه الفعل او ادعه فقال انظر الی قلبک اذا قمت الی الصلوة فان الشیطان ابعد
ما یکون من الانسان اذا قام الی الصلوة ای شیء یقع فی قلبک فخذ به وافتتح المصحف فانظر الی اول ما تری فیه فخذ به ان
شاء الله مخفی نماند که فقره وافتتح المصحف فخذ به موجود نیست در نسخه که اندوی خط مصنف کتاب تهذیب الاحکام
شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی نوشته شده و نزد فقیر است و اول ما تری فیه اعم از صفحه اول دست راست و غیر آن است
و ما تری عبارت از آن رو ماند آن و نهی تفال مانند آنست هشتم اصل عرضت علی ابی عبد الله علیه السلام کتابا فیه
قرآن مختم معشر بالذهب وکتب فی آخره سورة بالذهب فاریته ایاه فلم یعب فیه شیئا الا کتابة القرآن بالذهب وقال لا
یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مرة شرح مختم بضم میم و فتح خا با نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا
مفتوحه صفت قرآن است یعنی علامت آخر شدن گذاشته شده برای هر آیت معشر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید
شین با نقطه مفتوحه علامت آخر شدن ده آیت گذاشته شده بالذهب متعلق بهر یک از مختم و معشر است ضمیر منصوب
در اریته راجع بامام است و ضمیر ایاه راجع بآخره است یعنی نمودم بامام جعفر صادق علیه السلام که در آن بود قرآنی که
نشان سر آیت و سر عشر کرده شده بود بطلا و نوشته شده بود در آخر آن سوره بطلا پس نمودم بامام علیه السلام
آخر آنرا نیز پس مذمت نکرد در آن کتاب چیزی را مگر کتابت قرآنرا بطلا و گفت خوش نمی آید مرا اینکه نوشته شود قرآن
مگر بسیاهی چنانچه نوشته شده اول بار در زمان رسول علیه السلام نهم اصل عن زرارة قال قال تاخذ المصحف فی
الثلث الثانی من شهر رمضان فتنشره وتضعه بین یدیک وتقول اللهم انی اسألک بکتابک المنزل وما فیه وفیه
اسمک الاعظم الاکبر واسماؤک الحسنی وما یخاف ویرجی ان تجعلنی من عتقائک من النار وتدعوا بما بدا لک
من حاجة شرح زراره از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است بیان اسم اعظم شد در کتاب
الدعاء در حدیث هفدهم باب شصتم که باب دعوات معجزات است و بیان اسماء حسنی شد در کتاب التوحید در حدیث
دوم باب پانزدهم و در حدیث چهارم باب بیست و سیوم که باب النوادر است یعنی روایتست از زراره گفت که امام
میگیری مصحف را در دو دانگ دوم از ماه رمضان پس میگشائی آنرا و میگذاری آنرا پیش خود و میگوئی خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شده است و بآنچه در آنست و در آنست نشان تو که بزرگ بزرگتر است
و نشانهای تو که بهترین نشانها است و در آن هست آنچه از آن ترسیده میشود که امام باطل و جهنم باشد و آنچه امید
داشته میشود که امام حق و جنت باشد اینرا میطلبم که گردانی مرا از جمله آزادان تو از آتش جهنم و دعا میکنی آنچه
بخاطرت رسید از حاجت دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لکل شیء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر چیز را بهاری هست که نشو و نما در آن بیشتر میکند و بهار قرآن
ماه رمضان است باین معنی که نشو و نمای قرآن در آن ماه بیشتر از اوقات دیگر است باعتبار ثواب یا باین معنی که در آن
ماه قرائت مؤمنان آنرا بیشتر از آن در اوقات دیگر است یازدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن القرآن

والفرقان اهما شيئان او شيء واحد فقال عليه السلام القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل به
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از لفظ قرآن و لفظ فرقان آیا هر دو دو معنی دارد یا یک معنی دارد
پس گفت امام علیه السلام قرآن بمعنی مجموع کتاب الهی است بایمعنی که اعم از محکمات و متشابهات است یا باین معنی
که مجموع من حیث المجموع است و فرقان بمعنی محکم آنست که واجب است لغت بر هر که لغت عرب را فهمد اینکه عمل کند
بآن دوازدهم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولكن الاختلاف يجيء من قبل
شرح الواحدیکانه که بی نظیر باشد ان القرآن واحد نزل من عند واحد اشارتست بدو برهان بر ابطال دعوی تواتر
هر یک از قراآت سبع برهان اول اینکه قرآن بی نظیر است بایمعنی که معجز است پس میگوییم که تواتر قراآت از دو شق
خالی نیست شق اول اینکه جبرائیل هفت قرائت آورده باشد بایمعنی که هفت بار خوانده باشد شق دوم اینکه یک
قرآن آورده باشد و رخصت داده باشد که رسول یا قریش از پیش خود قرائتی دیگر که موافق زبان بعض طوایف عرب
باشد قرائت کنند شق اول باطلست باجماع و شق دوم مستلزم اینست که قرآن نظیر داشته باشد چه تغییر جزء جزء
مستلزم تغییر کل است پس عرب قادر بوده اند بر مثل قرآن و این خیال محال از جمیع ناشی شده که میدانند که قرآن تبیان
کل شیء است و هر حرفی و حرکتی در این قسم کلامی برای استنباط معنی یا حدوث حادثی است پس اگر وضع لفظی
در موضع لفظی دیگر که مرادف آنست شود آن مقصود حاصل نمیشود برهان دوم اینکه محال است که در مقام واحد
از متکلم واحد که عالم بجمیع جهات آن مقام باشد دو کلام مطابق مقتضای حال باشد و اصلا احدهما بر دیگری
ترجیح نداشته باشد و تجویز این مانند تجویز اینست که وجود زید و عدم او من جمیع الجهات مساوی باشد پس نادر مختار
نتواند که زید را موجود کند و نه اینکه معدوم کند چه ترجیح بلا مرجح محال است یعنی روایتست از امام محمد باقر گفت بدرستی
که قرآن بی نظیر است در میان کلام نازل شده از متکلمی که یگانه است در میان متکلمان بایمعنی که اختلاف در قرائت
آن نبود و لیکن اختلاف بهم میرسد از جانب راویان قرآن سیزدهم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام ان الناس
يقولون ان القرآن نزل على سبعة احرف فقال كذبوا اعداء الله ولكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد
الاحرف جمع حرف الفاظ لغات مثل لغت قریش و لغت هذیل و لغت هوازن و لغت اهل یمن و مراد اینها هفت قرائة است که
مشهور است نزد مخالفان و اختلاف میان آنها بسیار است و چون اندک اختلافی میان اهل یک لغت میباشد
اختلاف راویان هر یک از قراء سبعه مقرر شده میان مخالفان و این مناسبات ندارد با اینکه نزد مخالفان در بعض
الفاظ زیاده بر هفت قرائت هست چنانچه ابن اثیر در نهایه و صاحب قاموس توهم کرده اند کذبوا صیغه امر باب تفعیل
و اصل اعدا است یا صیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است و اعداء الله مرفوع و بدل ضمیر کذبوا است یا منصوب
بالاختصاص است برای زیادتی بیان یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی
قرآن نازل شده بر هفت قرائت مشهور که هر یک موافق لغتی است از هفت لغت در میان عرب که اختلاف میان آنها
بسیار است پس امام گفت تکذیب کنند دشمنان الله تعالی را یا مراد اینست که تکذیب کنند الله تعالی را در دعوی اینکه
قرآن نظیر ندارد آن دشمنان الله تعالی که ایجاد السنه بهانه کرده اند برای اظهار عدم اعجاز قرآن و خود اعتقاد
این ندارند یا مراد اینست که دروغ گفتند در این دعوی ولیکن قرآن نازل شد بر یک قرائت از نزد یگانه توضیح
این شد در شرح حدیث سابق چهاردهم اصل عن علي ابن الحكم عن عبد الله بن بكير عن ابي عبد الله عليه السلام

قال نزل القرآن بإياك أعني واسمعي يا جارة وفي رواية أخرى عن أبي عبد الله عليه السلام قال معناه ما عاتب الله
عز وجل به على نبيه صلى الله عليه وآله فهو يعني به ما قد مضى في القرآن مثل قوله ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن
إليهم شيئا قليلا عنى بذلك غيره شرح اياك اعنی واسمعی یا جاره مثلی است و چون مراد آن لفظ است حرف جر داخل
آن شده واصل آن اینست که تنها سخنی پهلودار بزنی بدیگری گفته و مطلبش آن بوده که هووی او بشنود و ترس بیم
رساند پس مراد اینست که ترا میخواهم در ظاهر اما مطلب شنیدن هووی است و فی روایة اخری عن ابی عبد الله قال
کلام علی بن الحکم است یعنی بر تا قلیلا کلام راوی بی‌واسطه از امام است یا آن کلام نیز کلام علی بن الحکم است و بر
تقدیرین در میان اجزای کلام امام درآمده زیرا که فهو مبتدا است و عنی به خبر آنست و ما در شرح تا آخر آن میکنیم تا ظاهر شود
یعنی روایتست از علی بن الحکم از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل شد قرآن با این روش
که ترا میخواهم در ظاهر و بشنو ای هووی و در روایتی دیگر که از غیر عبد الله بن بکیر است از امام جعفر صادق علیه السلام
امام گفت یعنی آن سخن اول اینست که آنچه عتاب و سرزنش کرده الله عز وجل بآن بر نبی خود صلی الله علیه وآله پس آنچه
است که خواسته بآن عتاب غیر نبی را صلی الله علیه وآله مراد امام بعتاب عتابیست که بتحقیق مذکور شده در قرآن مثل قول
او در سوره بنی اسرائیل و اگر نه این میبود که پابرجا کردیم ترا بتوفیق خود هر آینه نزدیک میشد که میل دل کنی بجانب مشرکان
چیزی یا میلی کم باشد یازدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن تنزیل القرآن قال اقرؤوا کما علمتم شرح
التنزیل بنون و زای با نقطه مصدر باب تفعیل فرود آوردن چیزی بتدریج و فاصله میان اجزای آن مقصود سائل
طلب ترتیب نزول قرآن است تا بر آن ترتیب خوانده شود یا مراد روش خواندن جبرئیل قرآن را است یا مراد مجموع آنچه
جبرئیل فرود آورده است و مؤید دوم اینست که در بعض نسخ ترتیل برای بی نقطه و تا دو نقطه در بالا است صیغه مصدر
باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که از ترتیب قرآن یا آن روش که جبرئیل آورده امام گفت
بخوانید چنانچه تعلیم کرده شده اید مراد تا ظهور قائم علیه السلام است چنانچه توضیح این کرده شد در حدیث بیست
و سیوم این باب شانزدهم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال دفع الی ابو الحسن علیه السلام مصحفا وقال لا تنظر
فیه ففتحته وقرأت فیه لم یکن الذین کفروا فوجدت فیها اسم سبعین رجلا من قریش باسمائهم واسماء آبائهم
قال فبعث الی ابعث الی بالمصحف شرح لا تنظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه صیغه نهی باب تفعیل است لتنظیر
احداث نظیر برای چیزی مثل نوشتن کتابی از روی کتابی دیگر و چیزی را نظیر چیزی دیگر کردن مثل مقابله کتابی با
کتابی دیگر مثل اینکه اول برای مثل دوم شود می‌آید در کتاب الحج در حدیث اول باب فی قوله تعالی سواء العاکف فیه
والباد که باب بیست و ششم است آیة سورة الحاقة ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه که معاویة بن ابی
سفیان از جمله هفتاد کس است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت داد بمن امام رضا علیه السلام مصحفی
و گفت از روی آن منویس پس گشودم آن را و خواندم در آن سوره لم یکن الذین کفروا را پس یافتم در آن سوره نام
هفتاد کس از قریش را بنامهای خودشان و نامهای پدران ایشان مراد کسی کسانی است
که سعی در غصب حق امامت اهل البیت علیهم السلام کردند احمد گفت پس امام علیه السلام فرستاد بسوی من
که بفرست بسوی من آن مصحف را هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابی ما ضرب رجل القرآن
بعضه ببعض الا کفر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام

که نزد هیچ مردی بعض قرآنرا ببعضی دیگر مگر اینکه کافر شد مراد بضرب قرآن بعضی ببعضی عدم تمیز میان محکمات
ومتشابهات است در تفسیر باین معنی که متشابهاترا نیز مانند محکمات ببعض الاحتمال اکتفا نکرده تفسیر کنند از
پیش خود بی سماع از راسخان در علم چنانچه بیان شد در آیت سوره آل عمران در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان
والکفر یا مراد بضرب قرآن بعضی ببعضی تغییر ترتیب نزول آیات قرآن و اسقاط بعض آنست در مصاحف وبراین تقدیر
مراد برجل ابوبکر است یا ابوبکری که متصدی جمع قرآن شد وباعث این شد که مصحف امیر المؤمنین قبول نکردند چنانچه
می آید در حدیث بیست وسیوم این باب هژدهم عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول وقع مصحف
فی البحر فوجدوه وقد ذهب ما فیه الا هذه الآیة الا الی الله تصیر الامور شرح روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه
السلام جابر گفت که شنیدم از او که میگفت افتاد مصحفی در دریا پس یافتند آنرا بر حالی که بتحقیق رفته بود آنچه
نوشته شده بود در آن مگر این آیت از سوره آگاه باش بسوی الله پس بازگشت میکند کارها یا یعنی که در زمان
قایم آل محمد دین منحصر در دین حق خواهد شد مخفی نماند که آنچه مذکور شد بعض آیتست از آخر سوره وصدر آیت این
است صراط الله الذی له ما فی السموات والارض واین آیت وآیت سابق براین که بیان شده در کتاب الحجة در
احادیث باب پنجاه وششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام است برای بیان فضل امیر المؤمنین
یا اولاد معصومین اوست نوزدهم عن ابان بن میمون القداح قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اقرا قلت من ای
شیء اقرا قال من السورة التاسعة قال فجعلت التمسها فقال اقرا من سورة یونس قال فقرات للذین احسنوا الحسنی
وزیاده ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة قال حسبک قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی لاعجب کیف لا اشیب
اذا قرات القرآن شرح سوره یونس نهم سورهاییست که سوای سوره حمد است واگر سوره حمد را حساب کنیم این حدیث
مؤید قول جمعی میشود که سوره انفال وسوره توبه را یک سوره میشمرند حسبک حسبی یعنی براینست که بعد از این آیت آیت
عذابست یعنی روایتست از ابان بن میمون قداح گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام بخوان گفتم از چه چیز بخوانم
گفت از سوره نهم راوی گفت پس شروع کردم از اول مصحف میطلبیدم سوره نهم را پس امام گفت بخوان از سوره یونس
ابان گفت پس خواندم در اثنای قراءت سوره یونس اینرا که برای جمعی که ایمان وعمل صالح که تصدیق امام مفترض الطاعة
است کردند مثوبت بهتر است وزیادتی بر آن نیز هست که تفضل الهی باشد یا رضوان باشد یا عدم توقف در عرصه
قیامت برای حساب باشد یا مغفرت جمیع گناهان باشد وفرو نمیگیرد روهای ایشانرا تیرگی سوء حساب وخواری بند
در عرصه قیامت برای حساب مخفی نماند که این ترتیب برای ترقیست وباین اشارت شده در آیت بعد از این که در حق
اهل تصدیق بائمه اهل ضلالت است ودر آن عکس این ترتیب زیرا که اول گفته وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم
من احد ثانیا گفته کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما امام گفت بس است ترا دیگر مخوان امام گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که من هر آینه تعجب میکنم که چون پیر نمیشوم از غم واندوه چون خوانم
قرآنرا اشارتست باینکه امثال این آیت عذاب در حق جمعی است که بعد از رسول سعی در غصب حق وصی او امیر
المؤمنین واولاد معصومین او میکنند بیستم عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن قول الله عز وجل
بلسان عربی مبین قال یبین الالسن ولا تبینه الالسن شرح در اول سوره شعرا چنین است تلک آیات الکتاب
المبین این آیتهای مذکوره در این سوره آیتها متعلقه بکتاب ظاهر کننده است بعد از آن در همان سوره چنین است

وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین

و بدرستی که کتاب مبین نازل کرده شده بتدریج است از جانب صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز نازل کرده آن را جبرئیل

بر دل تو باین معنی که برای متشابه آن وحی علیحده شده تا باشی از ترسانندگان عذاب بزبان عربی ظاهر سازنده

و بدرستی که آن کتاب مبین هر آینه در کتابها بیان انبیای سابقست یا وعده آن در کتابهای اولین است یعنی روایت است

از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره

شعراء بزبان عربی ظاهر کننده گفت مراد اینست که ظاهر میکند زبانهای دیگر را و ظاهر نمیکند آن را زبانهای دیگر مراد

اینست که کتاب مبین عبارت از مفصل است که بیان شده در حدیث دهم کتاب فضل القرآن اینکه آن شصت و هشت

سوره است و شاهد بر جمیع انبیای سابقست که بزبانهای مختلف است مثل عبرانی و سریانی و چون مشتمل است بر زبان

کتب انبیای سابق بر آن کتب ظاهر کنند آن نیست شاید که مراد این باشد که بغیر زبان عربی این وسعت بیان که در قرآن است

ممکن نیست و میتواند بود که کتاب مبین عبارت از مجموع قرآن باشد چه آیا منجز و لازم دارد یا نه کل آیا مراد محکمات

باشد که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده و مراد بالسن تقریرهای مختلف باشد که در متشابهات قرآن است

مثل تقریر جمع عشق نه باین ترجمه آیت سوره شعراء نوعی دیگر است بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

من عبد یقرا آخر الکهف الا تیقظ فی الساعة التی یرید شرح این مضمون گذشت در حدیث هفدهم باب جمل و نعم

کتاب الدعا بیست و دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام سلیم مولاک ذکر انه لیس معه من القرآن الا سورة یس

فیقوم من اللیل فینفد ما معه من القرآن ایعید ما قرا قال نعم لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را سلیم بضم

سین و فتح لام غلام تو مذکور کرد که حفظ ندارد از جمله سورههای بزرگ قرآن مگر سوره یس را پس بر میخیزد در شب برای

تمام قراءت قرآن در نماز نافله یا در غیر نماز پس تمام میشود آنچه با اوست از قرآن آیا اعاده میکند آنچه را که خوانده در

دیگر در همان رکعت یا در غیر نماز گفت آری باکی نیست بیست و سیوم اصل عن سالم بن سلمة قال قرا رجل علی ابی عبد

الله علیه السلام وانا استمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقراها الناس فقال ابو عبد الله علیه السلام مه کف عن هذه

القراءة اقرا کما یقرا الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم علیه السلام قرا کتاب الله عز وجل علی حده واخرج المصحف

الذی کتبه علی علیه السلام شرح الحروف جمع حرف کنارها و مراد اینجا الفاظ لغت عرب است باعتبار اینکه هر لغتی بر کنار

است هر لغتی دیگر مثل لغت عرب و لغت عجم ضمیر مستتر در لیس راجع بمصدر قرا است و جمله حالیه است یقراها بتقدیر یقرا

علیها است و اخرج عطف بر قرا است و ضمیر مستتر راجع بقائم علیه السلام است یعنی روایت است از سالم بن سلمه گفت

خواند مردی بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من میشنیدم لفظی چند را از قرآن بر حالی که نبود آن قراءت بر نهجی

که میخوانند بر آن نهج مردمان پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام خود داری کن از این قراءت قراءت کن چنانچه

قراءت میکنند مردمان مخالف تا آنکه ایستادگی بامر دین کند تا آنکه ایستادگی خواهد کرد با آن از اهل بیت رسول علیه

السلام پس چون ایستادگی کند آنکه ایستادگی کننده است میخواند کتاب الله عز و جل را بر نهج لایق آن چنانچه جبرئیل آورده

و ظاهر میکند قائم علیه السلام مصحفی را که نوشته آن را علی علیه السلام بخط خود اصل و قال اخرجه علی علیه السلام

الی الناس حین فرغ منه و کتبه فقال لهم هذا کتاب الله عز وجل کما انزله الله علی محمد صلی الله علیه وآله وقد

جمعته من اللوحین فقالوا هو ذا عندنا مصحف جامع فیه القرآن لا حاجة لنا فیه فقال اما والله لا ترونه بعد یومکم

هذا ابداً انما كان علي ان اخبركم حين جمعته لتقرأوه شرح فرغ بفا و را بی‌نقطه و غین با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم
باب منع است الفراغ بفتح فا، ترک شغلهای که بیشتر باشد من در منه برای سببیت است اللوحین عبارت از دو لوح داده
لوح مکتوب است هو مبتدا و داخر مبتدا است جملهٔ عندنا استیناف بیانی است جامع صفت مصحف است جملهٔ فیه القرآن استیناف
بیانی است القرآن مبتدا است فیه خبر مبتدا است و تقدیم برای حصر است. و امام گفت که بیرون آورد آن مصحف را که مذکور
شد علی علیه السلام بسوی مردمانی که غصب حق او کرده بودند وقتی که ترک شغلهای دیگر کرد برای قرآن و نوشت آن را پس
گفت ایشان را که این کتاب الله عز و جل است چنانچه فرو فرستاده آن را الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله یعنی که بهمان ترتیب
نزول است و حرفی فرو گذاشت نشده و زیاد نشده بتحقیق جمع کردم آن را از دو لوح یعنی که کتاب الله را هم حفظ داشتم
در خاطر و هم نوشته بودم در جاهائی که مضبوط بود نزد من پس ایشان گفتند کتاب الله اینست که ما داریم بیان این آنکه نزد
ما مصحفی است که جمع کرده قرآن را در آنست پس قرآن حاجتی نیست ما را در آنچه تو آوردی پس علی علیه السلام گفت آگاه باشید
بخدا قسم که نخواهید دید آن را بعد از امروز هرگز چه این نیست که واجب بود بر من اینکه خبر دار کنم شما را وقتی که جمع کردم آن را تا بخوانید
آن را بیست و چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یقرأ القرآن ثم ینساه ثم یقرأه ثم ینساه أعلیه فیه حرج فقال لا
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میخواند قرآن را چندانکه حفظ میکند آن را بعد از آن فراموش میکند آن را
بعد از آن میخواند آن را تا باز حفظ میکند بعد از آن فراموش میکند آن را آیا بر او در آن فراموش کردن عذابی هست گفت نه بیست و
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ابی علیه السلم ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا کفر شرح این موافق حدیث
هفدهم این باب است بیست و ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سورة الملک هی المانعة تمنع من عذاب القبر هی
مکتوبة فی التوریة سورة الملک و من قرأها فی لیلته فقد اکثر و اطاب و لم یکتب من الغافلین و انی لارکع بها بعد العشاء
الآخرة و انا جالس و ان والدی علیه السلم کان یقرأها فی یومه و لیلته شرح مفهوم انها هی المانعة باعتبار تسمیت
این یعنی که این نام آن سوره است پس منافات ندارد با اینکه غیر آن سوره نیز منع کند از عذاب قبر زیرا که وجه تسمیه مطرد نمیباشد
سوره در دوم منصوب و مفعول دوم مکتوبست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت سوره تبارک الذی بیده
الملک آنست که نام آن مانعه است بنا بر این آنکه نگاه میدارد صاحبش را از عذاب قبر و آن سوره نوشته شده در توریة
بنام سورة الملک یعنی که تعریف آن سوره در توریت هست بنا بر آنکه مذکور داشت که عربی آن سورة الملک است برای اهتمام
دلالت آن سوره بر اینکه امامت باختیار رعیت نمیباشد بلکه بدست الله تعالی است بهر که خواهد میدهد اگر چه زمان تغافل
کنند چنانچه گفته در حق آل ابراهیم در سوره نساء و آتیناهم ملکا عظیما و هر که فهمیده خواند آن را در شب خود پس بتحقیق
بسیار کرد ذکر الله تعالی را و خوب بجا آورد ذکر را و نوشته نشد از غافلان در آن شب و بدرستی که من نماز میگذارم با آن
سوره بعد از نماز خفتن نشسته مراد نماز وتیره است و بدرستی که پدرم امام زین العابدین میخواند آن سوره را در روز خود
و در شب خود اصل و من قرأها اذا دخل علیه فی قبره ناکر و نکیر من قبل رجلیه قالت رجلاه لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل
قد کان هذا العبد یقوم علی فیقرأ سورة الملک فی کل یوم و لیلة و اذا اتیاه من قبل جوفه قال لهما لیس لکما الی ما
قبلی سبیل هذا العبد اوعانی سورة الملک و اذا اتیاه من قبل لسانه قال لهما لیس لکما الی ما قبلی سبیل قد کان
هذا العبد یقرأ بی فی کل یوم و لیلة سورة الملک شرح ناکر بنون و الف و کسر کاف و را بی‌نقطه و نکیر بفتح نون و کسر
کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه دو فرشته اند که در قبر تفحص بدیها میکنند تا اگر مستحق عذاب

باشد بعد از آن کنند چنانچه رومان بضم را بی نقطه و سکون واو یا سکون همزه و الف و نون فرشته ایست که در قبر
تفحص نیکیهای میت میکند تا اگر مستحق راحت باشد راحت رساند فرشته اول المنکر بر هیئات منکر بصیغه اسم مفعول از
باب افعال چنانچه در نسخ صحیفه کامله در دعای سیوم مضبوط است یا بصیغه اسم فاعل باب افعال زیرا که بر هیئات
مهیب است که میت او را ناخوش میشمارد و ایضا او ناخوش میشمارد بر هیئت را من قبیل جلیا شان نیست که اول
دخول ایشان از جانب دو پا میباشد چو خسیس ترین اعضای آدمی است و در کفش میبوده پس آن جانب مناسبت دارد با کفش
کن خانه که در خانه آنجا میباشد موافق آنچه می آید در کتاب حدیث ششم باب دخول القبر والخروج منه که باب شصت و دوم است
یعنی و هر که خواند سورة الملک را چون داخل شدند بر او در قبر او نکر و نکیر از جانب دو پای او گفتند هر یک از دو پای او آن
دو فرشته را که نیست شما را بسوی آنچه در جانب منست راهی بیان این آنکه بتحقیق بود این بنده باین حال که می ایستاد در نماز
بر من پس میخواند سورة الملک را در هر روز و شب و چون آمدند نزد انکس از جانب درون او که از کمر است تا گردن گفت آن
درون ایشان را که نیست شما را بسوی آنچه از جانب منست راهی بیان این آنکه بتحقیق بود این بنده باین حال که جا داد در من
سورة الملک را و چون آمدند نزد آنکس از جانب سر او که زبان او آنجاست زبان او گفت ایشان را که نیست شما را بسوی آنچه
در جانب منست راهی بتحقیق بود این بنده باین حال که میخواند بر من در هر روز و شب سورة الملک را بیست و هفتم ص
عن عبد الله بن فرقد والمعلی بن خنیس قالا کنا عند ابی عبد الله علیه السلام و معنا ربیعة الرأی فذکرنا فضل القرآن فقال
ابو عبد الله علیه السلام ان کان ابن مسعود لا یقرأ علی قراءتنا فهو ضال فقال ربیعة ضال فقال نعم ضال ثم قال ابو عبد الله
علیه السلام اما نحن فنقرأ علی قراءة ابی ش الفصل بفتح فا و سکون صاد بی نقطه آنچه کار آمدنی است از جمله
سخن و غیر آن باطلست چنانچه منقول است که اوتیت فصل الخطاب ادخال کان میان ان شرطیه و مدخول آن ناقل مثل
مضارع است بماضی اما بفتح همزه و تخفیف میم مرکب است از حرف استفهام و حرف نفی نحن بنا که دو نقطه در بالا دارد حا بی
نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است الحنین میل بسیار بجانب چیزی فنقرأ بصیغه مضارع
معلوم مخاطب منصوبست بعد از نفی ابی بفتح همزه و کسر با یکنقطه و تخفیف یا است و مراد رسول الله صلی الله علیه و
آله است و اشارتست باینکه فرو نکنی طرز او را بما از دیگران میل اند یعنی روایتست از عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس
که گفتند بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و با ما بود ربیعة الرأی که از فقهای مخالفان و از اهل قیاس است
پس مذکور کردیم حق قرآن که کدام است و نزد کیست باین معنی که قرائت که موافق قرآنیست که جبرئیل آورده پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام اگر عبد الله بن مسعود با وجود آنکه از بزرگان مهاجران اصحاب رسول علیه السلام بوده نمیخواند
قرآن را بر نهج قرائت ما اهل بیت رسول پس او گمراه بوده چه جای دیگران پس گفت ربیعة الرأی از روی استفهام تعجبی
که گمراه بوده پس امام گفت آری گمراه بوده پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و اما ما پس میل نمیکنی بجانب من تا بخوانی
بر نهج قرائت پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله بیست و هشتم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القرآن الذی
جاء به جبرئیل علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و آله سبعة عشر الف آیة ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که آن قرآن که آورد آنرا جبرئیل علیه السلام بسوی محمد صلی الله علیه و آله هفده هزار آیه است مراد این است
که بسیاری از آن قرآن ساقط شده و در مصاحف مشهوره نیست زیرا که مجموع قرآنی که در مصاحف مشهوره است عدد
آیات آن نزد قراء اهل کوفه چنانچه موافق نقل صاحب مجمع البیان است عدد آیات هر سوره را در اول آن سوره شش هزار

وسیصد و پنجاه و شش آیت است و در تفسیر سوره هل اتی گفته شش هزار و دویست و سی و شش آیت است بالجمله اگر مذاهب دیگر را نیز اعتبار کنیم اندکی بیشتر یا کمتر میشود و بر هر تقدیر به هفت هزار نمیرسد و اگر مراد امام علیه السلام آنست که عدد آیات همین قرآن که در مصاحف مشهوره است در قرائت جبرئیل هفده هزار است میگفتم ان الآیات التی جاء بها جبرئیل علیه السلام تا آخر و احادیث صحاح در طریق خاصه و در طریق عامه که دال است بر اسقاط بسیاری از قرآن کثرتی بحدی رسیده که تکذیب جمیع آنها جرأت است و حکایت احراق عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف عبد الله بن مسعود را مشهور است با وجود اینها و وجود اختلاف قراءات که مذکور شد در حدیث دوازدهم و سیزدهم این باب دعوی اینکه قرآن همین است که در مصاحف مشهوره است خالی از اشکال نیست و استدلال بر این باهتمام اصحاب و اهل اسلام بضبط قرآن بغایت رکیک است بعد از اطلاع بر عمل ابی بکر و عمر و عثمان و همچنین رکیک است استدلال بر آن بقول الله تعالی در سوره حجر انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون چه این آیت بلفظ ماضی است و در سوره مکیه و بعد از این سوره سوره بسیار نازل شده که چه جای مدنیه پس دلالت نمیکند بر محفوظ بودن جمیع قرآن و ایضا شاید که مراد بذکر قرآن مبین باشد که در اول سوره حجر مذکور است و مذکور شد در شرح حدیث بیستم این باب که مراد با آن نبی از خود رائی در اختلاف از دو معنی است و آن در هر شریعتی محفوظ بوده و در این شریعت نیز محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگرچه در ضمن بعض آیات دال بر آن باشد و مؤید این است که آنچه در کتاب احتجاج طبرسی نقل کرده شده از امیر المؤمنین ع که بعد از کلام طویل در بیا طلحه گفت فاخبرنی عما کتب عمر و عثمان اقرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن قال طلحة بل کله قرآن قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار و دخلتم الجنة فان فیها حجتنا و بیان حقنا و فرض طاعتنا مراد اینست که با وجود اختلال و اسقاط و اختلاف در قراءات آن قدر باقیمانده که صریح باشد در امامت اهل البیت معصومین عالمین بجمیع احکام الهی و ایضا حفظ قرآن دلالت بر این نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه میتواند بود که در ایام ردی و جمعی کجا ... سر او نیز محفوظ باشد اصل تم کتاب فضل القرآن بمنه و کرمه و یتلوه کتاب العشرة و صلی الله علی محمد و آله

شرح تمام شد کتاب فضل القرآن بعطای الله تع و کرم او و بعد از این می آید کتاب العشرة و درود بر سید

الله تعالی بر محمد و آل او تم الشارح الجلیل ... الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عمن یعینه اثره شرح هذا الکتاب فی یوم السبت الثانی و العشرین من جمادی الاولی سنه سنة تسع و ستین و الف هجریه حامدا مصلیا مسلما



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی با سرشته صافی
شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی به انجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید و
کتاب التوحید الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن شروع نموده در شرح کتاب العشرة که
کتاب هفتم است بتاریخ شهر جمادی الاولی سال هزار و شصت و نه هجری والله المستعان اصل کتاب العشرة شرح
کتاب هفتم از سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رحمه الله
تعالی است کتاب مشتمل بر احادیث متعلقه بعشرة بکسر عین بی نقطه وسکون شین با نقطه است یعنی برخوردن با کسی
در این کتاب سی باب است اول باب ما یجب من المعاشرة دوم باب حسن المعاشرة سیوم باب من یجب مصادقته
ومصاحبته چهارم باب من یکره مجالسته ومرافقته پنجم باب التحبب الی الناس والتودد الیهم ششم باب اخبار الرجل
اخاه بحبه هفتم باب التسلیم هشتم باب من یجب ان یبدأ بالسلام نهم باب اذا اسلم واحد من الجماعة اجزأهم و
اذا رد واحد من الجماعة اجزأ عنهم دهم باب التسلیم علی النساء یازدهم باب التسلیم علی اهل الملل دوازدهم باب مکاتبة
اهل الذمة سیزدهم باب الاغضاء چهاردهم باب نادر پانزدهم باب العطاس والتسمیت شانزدهم باب وجوب اجلال ذی
الشیبة المسلم هفدهم باب اکرام الکریم هژدهم باب حق الداخل نوزدهم باب المجالس بالامانة بیستم باب فی المناجاة
بیست و یکم باب الجلوس بیست و دوم باب الاتکاء والاحتباء بیست و سیوم باب الدعابة والضحک بیست و چهارم
باب حق الجوار بیست و پنجم باب حد الجوار بیست و ششم باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر بیست و هفتم باب
التکاتب بیست و هشتم باب النوادر بیست و نهم باب سی ام باب بدان که در اینجا نیز آنچه میگوییم در توضیح آیات
متشابهات محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگری است و همچنین در احادیث متشابهات باب اول اصل باب
ما یجب من المعاشرة شرح یجب بجیم وتخفیف با یک نقطه بصیغه مضارع معتل الفاء واوی باب ضرب است
این باب بیان قدری است که لازم میشود از جمله برخوردن مردمان با هم با شیعه که از آداب ضروریست برای دفع ضرر دنیا
اگر در ترک آن عذاب اخروی نباشد و در این باب پنج حدیث است اول قال ابو عبد الله علیه السلام علیکم
بالصلوة فی المساجد وحسن الجوار للناس واقامة الشهادة وحضور الجنائز انه لا بد لکم من الناس ان احدا لا
یستغنی عن الناس حیوته والناس لا بد لهم لبعضهم من بعض شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بر شما باد
که نماز در مساجد کنید و همسایگی را خوب رعایت کنید برای مردمان و ادای شهادتی که نزد شما است کنید در مجلس
حکام و حاضر شوید بر سر جنازهای آشنایان بدرستی که شان اینست که چاره نیست شما را از معاشرت مردمان
بدرستی که هیچیک مستغنی از معاشرت مردمان نمیشود در مدت زندگی خود و مردمان چاره نیست بعض
ایشان را از بعض مراد اینست که اگر احمقی کنید و ترک معاشرت مردمان کنید در وقت درماندگی ایشان نیز ترک

شما میکنند و بیچاره میشوید دوم اصل عَنْ معٰویة بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلم کیف ینبغی لنا ان نصنع
فیما بیننا و بین قومنا و فیما بیننا و بین خلطائنا من الناس قال فقال تؤدون الامانة الیهم و تقیمون الشهادة
لهم و علیهم و تعودون مرضاهم و تشهدون جنائزهم شرح روایتست از معٰویة بن وهب گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را چون سزاوار است که بجا آوریم درمیان ما و میان قبیله و همسایگان ما و میان همکاران ما در زراعت
و تجارت و رفاقت سفر و مانند آنها معٰویه گفت که پس امام گفت میرسانید سپرده آنجماعت را بسوی ایشان و اقامت
شهادتی که نزد شما است میکنید خواه نفع ایشان باشد و خواه ضرر ایشان باشد و عیادت بیماران ایشان میکنید
و حاضر میشوید بر سر جنازهای ایشان سیوم اصل سَمِعْتُ اباعبد الله علیه السلم یقول عَلَیکم بالورع و الاجتهاد
و اشهدوا الجنائز و عودوا المرضی و احضروا مع قومکم مساجدکم و احبوا للناس ما تحبون لانفسکم اما یستحیی الرجل
منکم ان یعرف جاره حقه و لا یعرف حق جاره شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد پرهیز کردن
از معاصی و جد در طاعات و حاضر شوید بر سر جنازهای آشنایان و عیادت کنید بیماران آشنایان را و حاضر شوید با
قبیله و همسایگان شما در مساجد شما و دوست دارید برای مردمان آنچه را که دوست میدارید برای خودتان اشارتست
باینکه اگر ملایمت با ایشان کنید میتواند بود که باعث هدایت و دخول بهشت شود برای ایشان چنانچه برای خود
میخواهید آیا شرم نمیکند مردی از شما از اینکه رعایت کند همسایه او حق همسایگی او را و او رعایت نکند حق همسایه
خود را اشارتست باینکه اگر کسی ترک معاشرت با مردمان کند بالکلیه غالب اینست که بعض همسایگان رعایت
او نکنند و او حق آنرا رعایت نکند چهارم اصل عن معٰویة بن وهب قال قلت له کیف ینبغی لنا ان نصنع بیننا و بین
قومنا و بین خلطائنا من الناس ممن لیسوا علی امرنا قال تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم فتصنعون ما
یصنعون فوالله انهم لیعودون مرضاهم و لیشهدون و یقیمون الشهادة لهم و علیهم و یؤدون الامانة الیهم
شرح روایتست از معٰویة بن وهب که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت گفتم امام
علیه السلم را چون سزاوار است برای ما که بجا آوریم در معاشرتی که میان ما و میان قبیله و میان همسایگان ما و میان
همکاران ما از جمله ابو مردمان از جمله مردمانی که نیستند بر کاری و مذهب ما امام گفت نظر میکنید بسوی امامان خود که پیروی
ایشان میکنید پس بجا می آورید آن معاشرت را که ایشان بجا می آورند بیان این آنکه بخدا قسم که بدرستی که امامان
هر آینه عیادت بیماران آن مردمان میکنند و حاضر میشوند بر سر جنازهای ایشان و اقامت میکنند شهادتی را که نزد خود
شانست خواه آن نفع آن مردمان باشد و خواه ضرر ایشان باشد و میرسانند امانت آن مردمان را بسوی ایشان
پنجم اصل عن ابی اسامة زید الشحام قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم و یأخذ بقولی
السلام و اوصیکم بتقوی الله عز و جل و الورع فی دینکم و الاجتهاد لله و صدق الحدیث و اداء الامانة و طول السجود
و حسن الجوار فبهذا جاء محمد صلی الله علیه و آله شرح تقوی الله عبارت از تصدیق بوعید و نقیب
عذاب فاجران و ثواب صالحان است و ورع عبارت از ترک فجور است و تقییدش به دینکم برای اشارت باین است
که در دین مخالفان فرض اطاعت امام نیست و پیروی ظن خود را تجویز میکنند اجتهاد عبارت از امر بمعروف و نهی
از منکر است نادر فبهذا برای بیان است و یا برای تهدید است و حصر مفهوم از تقدیم ظرف باعتبار اینست که آنچه
مذکور شد مجمل جمیع احکام است یا باعتبار اینست که عمده احکام است یا اضافی است و قیاس بضد آنست نابر

تعریض بجمعی که ضد آن اعمالی آورند چنانچه گویا که مامورند بضد آن یعنی روایتست از ابو اسامه زید بیع فروش گفت
که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بخوان بر هر که بینی که فرمان بردار منست و عمل بسخن من میکند از جمله
جمعی که خود را شیعه من میشمرند سلام مرا و سفارش میکنم شما شیعه را بترس عذاب الله عز و جل و پرهیزکاری از
معاصی در دین شما و جد در طاعت برای رضای الله تعالی و راستی سخن و رسانیدن امانت بصاحبش و درازی سجده
نماز و خوبی همسایگی چرا که این را آورد محمد صلی الله علیه و آله اصل ادوا الامانة الی من ائتمنکم علیها برا او فاجرا فان
رسول الله صلی الله علیه و آله کان یامر باداء الخیط و المخیط صلوا عشائرکم و اشهدوا جنائزهم و عودوا مرضاهم
و ادوا حقوقهم شرح برسانید سپرده را بسوی آنکس که امین کرده شما را بر آن خواه آنکس صالح باشد و خواه فاسق چه
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله امر میکرد اصحاب خود را باز پس دادن تاری که با آن چیزی دوخته میشود و سوزن
پیوند کنید با جمعی که معاشرت با ایشان میکنید خواه هم قبیله و خواه همسایه و خواه آشنایان دیگر و حاضر شوید بر سر جنازهای
ایشان و عیادت کنید بیماران ایشان را و رعایت کنید حقوق ایشان را با دای امانت و مانند آن بسوی ایشان اصل
فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و ادی الامانة و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری فیسرنی ذلک و
یدخل علی منه السرور و قیل هذا ادب جعفر و اذا کان علی غیر ذلک دخل علی بلاؤه و عاره و قیل هذا ادب جعفر شرح
فان تعلیل است برای مجموع آنچه سابقا مذکور شد یعنی چه بدرستی که مردی از شما شیعه امامیه چون پرهیزکار از معاصی
باشد در دین خود و راستی کند در سخن و رساند امانت را بصاحبش و خوب باشد خوی او با مردمان گفته میشود در میان
مخالفان ما که این مرد خوب جعفری است پس خوشحال میکند مرا آن سخن مخالفان و داخل میشود بر من بسبب آن
مرد از شیعه امامیه خوشحالی و گفته میشود در میان مخالفان ما که این روش سلوک جعفر است که این مرد خوب یاد گرفته
اگر بوده باشد مردی از شما شیعه امامیه بر ضد آنچه مذکور شد داخل میشود بر من از آن آزار و ننگ او و گفته می شود
در میان مخالفان که این روش سلوک جعفر است که این مرد بد یاد گرفته اصل فو الله لحدثنی ابی علیه السلام ان الرجل کان
یکون فی القبیلة من شیعة علی علیه السلام فیکون زینها ادّاهم للامانة و اقضاهم للحقوق و اصدقهم للحدیث الیه
وصایاهم و ودائعهم تسأل العشیرة عنه فتقول من مثل فلان انه لادّانا للامانة و اصدقنا للحدیث شرح بیان این کلام
بخدا قسم که هر آینه حکایت کرد مرا پدرم امام محمد باقر علیه السلام که مردی از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام میبود در قبیله
و باقی آن قبیله مخالف بودند پس آن مرد زینت آن قبیله بود ادا کننده تر ایشان بود امانت را و بجا آورنده تر ایشان بود
حقوق معاشران خود را و راستگوتر ایشان بود سخن را بسوی او بود پس وصایای اموات ایشان و سپردهای مسافران
پرسیده میشد جمعی که با او معاشرت داشتند از احوال او که فلان چون مردی است پس آن جمع میگفتند کیست مثل
فلان با این معنی که هیچ کس از ما در خوبی با او نمیرسد بدرستی که او هر آینه ادا کننده تر ما است امانت را و راستگوتر ما است
سخن را مراد این است که آنچه مشهور است که هر کدام از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام که در شهری یا قبیله ساکن
میشدند آهسته آهسته اهل آن شهر یا قبیله بدین حق می آمدند جمیعا یا اکثر مبنی بر اینست که آن مرد متصف بصفات
کمال بود و اینکه مردمان بسخن شما براه نمی آیند برای اینست که شما بر ضد آن صفاتید باب دوم اصل باب
حسن المعاشرة شرح این باب بیان کیفیت خوبی معاشرت و فضیلت آنست و در این باب پنج حدیث است اول
اصل قال ابو جعفر علیه السلام من خالطت فان استطعت ان تکون یدک العلیا علیهم فافعل شرح العلیا

بضم عین بی‌نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر یکون است علیهم متعلق
بعلیا است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر جمعی که معاشرت کردی با ایشان پس اگر وسعت در قدرت
داشته باشی اینکه باشد دست عطای تو بالاتر بر ایشان پس بجا آور آن را دوم حل دخلت علی ابی عبد الله
والبیت غاص باهله فیه الخراسانی والشامی ومن اهل الآفاق فلم اجد موضعا اقعد فیه فجلس ابو عبد الله
علیه السلام وکان متکیا ثم قال یا شیعة آل محمد اعلموا انه لیس منا من لم یملک نفسه عند غضبه ومن لم یحسن صحبة من صحبه
ومخالقة من خالقه ومرافقة من رافقه ومجاورة من جاوره وممالحة من مالحه یا شیعة آل محمد اتقوا الله ما استطعتم و
لا حول ولا قوة الا بالله شرح ضمیر مستتر در من صحبه و نظایر آن راجع بمن اول است و ضمیر منصوب بارز راجع بمن دوم است و عکس
ممکن است مجاوره بجای بی‌نقطه است یعنی همزبانی و در بعض نسخ بجیم است یعنی همسایگی الممالحه بجای بی‌نقطه یعنی نمکخوارگی و خوشطبعی
یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و خانه پر بود با اهل آن خانه در آنجا نبود خراسانی و شامی و از اهل اطراف
روی زمین یعنی که مردمان بسیار از اطراف غیر آن دو موضع نیز که مذکور شد بودند پس نیافتم جائی که بنشینم در آن
یعنی که ایستاده ماندم تا سخن امام را بشنوم پس راست نشست امام جعفر صادق علیه السلام و تکیه کرده بود بسبب
آزاری یعنی مرضی که بدن مبارکش را طاری بود بعد از آن گفت ای شیعه آل محمد بدانید که نیست از ما یعنی که از شیعه مقرب
ما نیست آنکه مالک نکرد خود را نزد غضب او و کسی که خوب بجا نیاورد همصحبتی کسی را که همصحبتی کرد در مجلس با او و
همواری کسی را که همواری کرد با او مقصود امر بهمواری به نفاق است در غیر صورت تقیه و همراهی کسی را که همراهی کرد در سفری
یا راهی با او و همزبانی کسی را که همزبانی کرد با او و نمکخوارگی کسی را که نمکخوارگی کرد کسی را که نمکخوارگی کرد با او ای شیعه آل
محمد بپرهیزید از عذاب الهی که ده کنید ترک معاصی چندانکه وسعت در قدرت داشته باشید و نیست بجهت کج عزم کسی از کار
و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله آنکه بر بی الله تعالی سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل انا
نریک من المحسنین قال کان یوسع المجلس ویستقرض للمحتاج ویعین الضعیف شرح انا نریک من المحسنین
در دو موضع از سوره یوسف هست و مناسب این حدیث موضع اول است که دو کس در زندانی که یوسف آنجا بوده اظهار
کرده‌اند که هر کدام خوابی دیده و تاویل آن را از او طلبیده این را گفته‌اند یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عز وجل در حکایت کلام بعض اهل زندان با یوسف بدرستیکه ما می‌بینیم ترا از جمله نیکوکاران در معاشرت
امام گفت عادت یوسف در زندان این بود که اگر جای نشستن بر کسی که در پهلوی او بود تنگ بود فراخ میکرد آن را بجمع
کردن خود و قرض می‌طلبید از غنی اهل زندان برای محتاج اهل زندان و مدد میکرد بقوت بدنی یا بنفقه خود ضعیف
اهل زندان را مثل بیمار و پیر بی‌قوت یا مثل کسی که کمال بی‌مالی بخود نداشت تا قرض کند با بسیار آن چهارم حل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان ابو جعفر علیه السلام یقول عظموا اصحابکم ووقروهم ولا یتهجم بعضکم علی بعض ولا تضاروا ولا
تحاسدوا وایاکم والبخل کونوا عباد الله المخلصین شرح التوقیر بقاف و راء بی‌نقطه بار گران بر کسی نهادن و مراد اینجا
تعلیم مسائل بسیار است التهجم بجیم مشدده باب تفعل داخل کردن چیزی بر کسی ناگاه و بعنوان مبالغه و مراد اینجا
تکلیف ما لا یطاق است در اثنای تعلیم مسائل مثل اینکه مبتدی را تعلیم مسائل دقیقه کنند بی تمهید مقدمات و مراد از
لا تضاروا و لا تحاسدوا بفتح تاء دو نقطه در بالا صیغه نهی باب تفاعل است و یکتای محذوف شده یعنی
روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگفت امام محمد باقر علیه السلام بشیعه خود که بزرگ شمارید همدینان

خود را و بیمار کنید ایشان را بتعلیم مسائل دین و باید که بعنوان مبالغه ناگاه داخل نکند مسائل بعض شما بر بعضی
ضرر میرسانید یکدیگر را بحسودی یکنید یکدیگر را و دور دارید از یکدیگر خود را و بخیلی در مال و در تعلیم و مانند
آن را باشید بندگان الله تعالی که مبغض کرده شده اند تتمه اصل عن احدهما علیهما السلام قال الانقباض من الناس مکسبة
للعداوة شرح روایتیست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت خود داری از معاشرت مردمان ترش
رویی در وقت ملاقات ایشان محل کسب بسیار است عداوت مردمان را برای صاحب آن خصلت مراد غیر مواضع
نهی از منکر و مانند آنست باب سیوم اصل باب من یجب مصادقته و مصاحبته شرح یجب بجای بی نقطه بصیغه
مضارع مجهول باب افعال است و از باب ضرب نادر است این باب بیان کسی است که محبوب است دوستی او و همراهی با او و در این
باب شش حدیث است اول اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا علیک ان تصحب ذا العقل وان لم تحمد کرمه ولکن انتفع بعقله و
احترس من سیئ اخلاقه ولا تدعن صحبة الکریم وان لم تنتفع بعقله ولکن انتفع بکرمه بعقلک وافرر کل الفرار من
اللئیم الاحمق شرح ان تصحب بتقدیر فی ان تصحب است العقل زیرکی خواه طبیعی باشد و خواه تجربه احوال روزگار حاصل
شده باشد و حاصل و صاحب آن در وقت مشورت بکار مردم می آید و ضد آن حمق بضم حاء و سکون میم است و گاهی
عقل مستعمل میشود در پیروی حق چنانچه گذشت در کتاب العقل و مراد اینجا معنی اول است چه معنی دوم از اقسام
کرم است لم تحمد بصیغه مخاطب معلوم باب افعال است الاحماد پسندیدن چیزی بر وجهی که باعث حمد صاحبش بر آن شود
با معنی که بقدر معتد به باشد الکرم بفتح کاف و فتح را خوی خوب مثل تقوی و بخشایش گناه و زهد در مال دنیا و مانند
آنها و ضد آن لوم بضم لام و سکون همزه است الکریم کسی که کرم او بقدر معتد به باشد این حدیث دال است بر اینکه
صحبت کریم بسیار بهتر است از صحبت عاقل اگر معارضه واقع شود زیرا که اخلاق ذمیمه بسیار زود سرایت است در
حمق یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام باکی نیست بر تو در اینکه مصاحبت کنی با صاحب زیرکی هر چند که نپسندی خوی خوب
او را چنانکه قابل حمد بر آن باشد و لیکن بهره مند شو از زیرکی او و در رمشو تنها و مانند آنها و بپرهیز از بد خوئی او که
مبادا که سرایت کند و وامگذار البته مصاحبت خوش خو را هر چند که بهره مند نشوی از زیرکی او و لیکن بهره مند شو بخوی
خوب او بوسیله زیرکی خود تا سرایت کند بتو و بگریز چندانکه توانی از بدخوی کودن دوم اصل عن ابی العدیس
قال قال ابو جعفر علیه السلام یا صالح اتبع من یبکیک وهو لک ناصح ولا تتبع من یضحکک وهو لک غاش وستردون
الی الله جمیعا فتعلمون شرح عدیس بضم عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است
اتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه است و عین بی نقطه بصیغه امر باب علم است ستردون بصیغه مضارع مخاطب مجهول
مضاعف باب تفعیل یا معلوم معتل الفاء باب ضرب است یعنی روایتیست از ابی العدیس که نام او صالح بن سهل است
گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای صالح همراه باش کسی را که بگریاند ترا بر حالی که او برای تو نیک خواه باشد و همراه
مباش کسی را که بخنداند ترا بر حالی که او برای تو صاحب غش باشد و دور باشد که برگردانیده شوید بسوی الله تعالی
همگی شما در روز حساب قیامت پس دانید حقیقت آنچه را که گفتم سیوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول
الله صلی الله علیه و آله انظروا من تحادثون فانه لیس من احد ینزل به الموت الا مثل له اصحابه الی الله ان کانوا اخیارا
فخیارا وان کانوا شرارا فشرارا ولیس احد یموت الا تمثلت له عند موته شرح الی الله بتقدیر الی حساب الله است و
ظرف متعلق بمثل است اگر تمثلت بصیغه مخاطب است و حمل ولیس احد تا آخر کلام رسول علیه السلام است و اگر تمثلت

بصیغهٔ متکلم است میتواند بود که جمله و لیلیحدثنا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلم باشد و میتواند بود که کلام
رسول علیه السلم باشد ذکر عند موته اشاره است باینکه این مثال نزد او باقی نمی ماند تا قیامت گفت امیر المؤمنین
علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وارسید کسیرا که با او مصاحبت و همزبانی میکنید چه بد دستی که
شان اینست که نیست هیچیک که فرود آید باو مرگ مگر آنکه بصورت مثالی در آورده میشوند برای او مصاحبان او تا روز
حساب الله تعالی باینمعنی که آن صورتها همراه اوست پیش از قبر و در قبر تا روز قیامت اگر بودند مصاحبان نیکان پس
صورتهای ایشان خوب میشود و اگر بودند بدکاران پس صورتهای ایشان بد میشود و نیست هیچیک از مؤمنین منسوبان
باسلام که بمیرد مگر آنکه بصورت مثالی در می آیم برای او نزد مرد او تا اگر مؤمن است خوشحال شود و اگر منافق است
حسرت خورد چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم علیک بالتلاد وایاک وکل محدث لا عهد له ولا امان
ولا ذمة ولا میثاق وکن علی حذر من اوثق الناس عندک شرح علیک اسم فعل است بمعنی الزم یا در بالتلاد زاید
شده در مفعول به برای تقویت التلاد بفتح تا، دو نقطه در بالا و تخفیف لام والف و دال بی نقطه مصاحب قدیم که
آزموده شده باشد المحدث بصیغه اسم فاعل باب افعال کسیکه کلام قبیح گوید مثل فحش جملهٔ لا عهد له استینافی
بیانی است هر یک از عهد و امان و ذمه و میثاق بمعنی پیمانست و ذکر امور مترادفه برای مبالغه است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم گفت مصاحب باش آشنائی قدیمی را و دور دار از یکدیگر خود را هر قباحت نافهم را خواه آشنا
باشد و خواه نه زیرا که پیمان مثبا شد او را اصلا باینمعنی که این قسم کسی اگر پیمان کند رعایت آن اصلا نمیکند و احتیاط
کن از اعتماد بهتر مردمان نزد تو باینمعنی که اعتماد بر آشنائی قدیم و آزموده مکن بهترست رعایت آداب مصاحبت که
منجر بکلفت میشود مخفی نماند که میتواند بود که محدث بصیغهٔ اسم مفعول بمعنی ضد تلاد باشد و بر این تقدیر
جملهٔ لا عهد له صفت محدث باشد بهتر است از اینکه استینافی بیانی باشد شرح اصل رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم
قال احب اخوانی الی من اهدی الی عیوبی شرح [illegible] امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
محبوبتر برادران مؤمن من بسوی من کسی است که بهدیه فرستد بسوی من عیبهای مرا باینمعنی که ترک خوشامد
کرده عیبهای مرا صریح کرد نزد من و این صریح کردن هدیه فرستادنیست بهتر از هدیه فرستادن مال ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا تکون الصداقة الا بحدودها فمن کانت فیه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الی الصداقة
ومن لم یکن فیه شیء منها فلا تنسبه الی شیء من الصداقة فاولها ان تکون سریرته وعلانیته لک واحدة والثانی
ان یری زینک زینه وشینک شینه والثالثة ان لا یغیره علیک ولایة ولا مال والرابعة ان لا یمنعک شیئا تناله
مقدرته والخامسة وهی تجمع الخصال ان لا یسلمک عند النکبات شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت نمیباشد حقیقت دوستی مگر با اطراف آن بمعنی لوازم کمال آن بیان آنکه هر که شد در او این اطراف دوستی
یا جزئی از آنها پس نسبت ده او را بسوی دوستی خود بقدر تحقق آن اطراف و هر که نشد در او چیزی از آنها پس نسبت
مده او را بقدری که اندک دوستی باینمعنی که دوستی او حقیقتی ندارد و محض ظاهر است پس اول آن اینکه اول آن اطراف این
است که باشد نهان او و آشکارا و برای تو یکی و دشمنی باینمعنی که غائبانه و حاضرانه یکرویش باشد و دوم اینکه
خوشحالی ترا خوشحالی خود شمرد و زشتی حال ترا زشتی حال خود شمرد و سیوم اینکه تغییر سلوک او با تو
نکند حکومتی و مالی که حادث شود در او و چهارم اینکه باز ندارد از تو چیزی را که دست رسی بر آن داشته باشد

و تو محتاج آن باشی و پنجم که جامع آن چهار خصلت سابق میباشد با نیمیمی که لازم دارد انها فغالبا انیست که والکذا
ترا نزد بلاهای بزرگ که دوستان در هیچ کسی او را ترک میکنند دا انها مثل صورت کثرت دشمنان و هجوم ایشان م

باب چهارم باب من یکره مجالسته و مرافقته شرح این باب بیان کسی است که ناخوش شمرده میشود همنشینی او و
همراهی او و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن سالم الکندی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلم قال
کان امیر المومنین صلوات الله علیه اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یجتنب مواخاة ثلثة الماجن الفاجر والاحمق و
الکذاب فاما الماجن الفاجر فیزین لک فعله و یحب انک مثله ولا یعینک علی امر دینک و معادک و مقاربته جفاء
و قسوة و مدخله و مخرجه عار علیک شرح مضمون مجموع گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نهم
ششم باب صدق و شصت و سیوم یجتنب بجیم و نون و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و در
بعض نسخ از باب افتعال است مواخاة بهمزه بعد از میم و بواو بعد از میم میتواند بود الماجن بالف و جیم و نون بینقطه
بصیغه اسم فاعل باب علم است المجن بفتح میم و فتح جیم پر شدن شکم کسی از آب تا سیراب شدن مثل حال کسی که
آب دریای شور تلخ بسیار آشامد و اینجا استعاره شده برای کسب علوم هرزه خواه از غیر علوم دین باشد مثل علوم
فلاسفه و خواه از علوم دین باشد و عمل با آنها نشود و در بعض نسخ بنون بعد از جیم است بمعنی بی شرم الفاجر بالف
و جیم و را بینقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر کسی که عدول از آنچه بکار آید کند الکذاب بغایت دروغگو و مراد اینجا کسی
است که بی مضایقه در دروغ گفتن است زیرا که این قسم کسی دروغ محض میگوید تا بجائی که راست را نیز مخلوط بدروغ
میکند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم و چهارم باب الکذب یحب بحا بینقطه و تشدید
با یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است المقاربة بها یکنقطه و تا دو نقطه یکی و مراد اینجا ادراک معانی دقیق است
و ضمیر راجع بماجن فاجر است یعنی روایت است از محمد بن سالم کندی بکسر کاف و سکون نون و دال بینقطه از کسی که حدیث
کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت عادت امیر المومنین صلوات الله علیه این بود که چون بالای منبر میرفت
میگفت سزاوار است برای مسلمان اینکه دوری کند از مصاحبت سه کس اول عالم علوم هرزه که ترک کرده علم خود را و دوم
کودن و سیوم بغایت دروغگو پس بیان این آنکه اما عالم هرزه که تارک خود است پس زینت میدهد برای تو کار خود را و
دوست میدارد اینکه تو مثل او باشی در زیرکی بحاضر جوابی که حال آنکه مدد نمیکند ترا بر کار طاعت تو بدان که بحر و در
آخرت تو بشفاعت و نزدیکی او با دراک معانی دقیقه دوری حقیقت قساوت قلب است نه لطافت قلب و آمد و رفت نزد
او شکست بر تو است اصل واما الاحمق فانه لا یشیر علیک بخیر ولا یرجی لصرف السوء عنک ولو اجهد نفسه و ربما اراد منفعتک
فضرک فموته خیر من حیوته و سکوته خیر من نطقه و بعده خیر من قربه شرح و اما کودن پس بدرستی که او در وقت مشورت
مانند آن دلالت نمیکند ترا بخوبی و امید داشته نمیشود برای برگردانیدن مکروهی از تو هر چند و بسا که خواسته باشد
نفع ترا در سخنی پس ضرر رسانده بتو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی او و بر هر تقدیر زبان ماندن او ساکت
بودن او در مشورت و مانند آن بهتر است برای تو از گفتن او و بر هر تقدیر گفتن او و دوری تو از شنیدن از او بهتر است
از نزدیک سخن او شدن مخفی نماند که اگر مراد بقرب و بعد دوری از خودش و نزدیکی بخودش میبود این فقره مقدم
میبود بر سکوته خیر من نطقه اصل واما الکذاب فانه لا یهنئک معه عیش ینقل حدیثک و ینقل الیک الحدیث
کلما افنی احدوثة مطرها باخری مثلها حتی انه یحدث بالصدق فما یصدق و یفرق بین الناس بالعداوة فینبت السخائم

في الصدور فاتقوا الله عز وجل وانظروا لانفسكم شرح لا يهنيك بكسر نون وضم همزه بصيغه مضارع معلوم
مهموز اللام باب ضرب است جمله بتقدير استيناف بياني است جمله كلما استيناف بياني استيناف سابق است الاحدوثه
بضم همزه و سكون حاء بي نقطه وضم دال بي نقطه و سكون واو و ثاء سه نقطه حكايتي كه غريب باشد و مراد اينجا دروغ
محض است مطرها بطاء بي نقطه و راء بي نقطه بصيغه ماضي معلوم باب نصر است المطر بفتح ميم و سكون طاء رسيدن
بجزئي باتصال بان جزء چنانچه ميگويند مطرني بخير يعني اصابني بخير با در باخري براي تعديه است بمفعول دوم است
انه بكسر همزه و فتح همزه سيتوا انه بود يصدق بصيغه معلوم باب نصر است باين معني كه دروغ در ميان سخن راست ميكند
تا غريب نمايد يفرق بصيغه مضارع غائب معلوم باب تفعيل عطف بر ينقل است و مقصود بيان باعث براي ناگواري
عيش است با او التفريق جدائي انداختن و مراد اينجا باعث شدن ترك ديد و واديد است فا در فينبت براي تعقيب است
زيرا كه رويانيدن كينه‌ها بمحض ترك ديد و واديد نميشود بلكه با انضمام نقلي چند ديگر حاصل ميشود ينبت بنون با ثاء
سه نقطه و باء يك نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصيغه مضارع معلوم غائب باب افعال است واما في مضاف نفعه
در دروغ پس بد نيستي كه گوارا نميشود زندگاني با او بيان اين انكه نقل ميكند سخن تراجلها و نقل ميكند بتو سخن ديگرانرا
هر بار كه آخر كرده در دروغ محض را متصل بان كرده سخنوري بكر را كه مثل آتش در دروغ بودن تا بحديكه گاهي حكايات ميكند براستي
پس دروغ در ميان آن ميكند تا غريب نمايد و مجموع من حيث المجموع آن دروغ ميشود و جدائي مي اندازد در ميان مردمان
بدين معني مراد مردمانيست كه با هم ديده ارند پس از آن ميرويانيد يا مستحكم ميكند كينه‌ها را در سينه‌هاي ايشان بكر
پس پرهيز كنيد از عذاب الله عز وجل كه گفته ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا و فكري براي ديگر خود كنيد باين معني كه عداوت
و كينه موجب شود سخن آن مرد كه اگر اندك فكر كند فساد آن ظاهر ميشود دوم اصل وفي رواية عبد الاعلى عن ابي
عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام لا ينبغي للمرء المسلم ان يواخي الفاجر فانه يزين له فعله ويحب ان
يكون مثله ولا يعينه على امر دنياه ولا امر معاده ومدخله اليه ومخرجه من عنده شين عليه وفي رواية عبد الاعلى كلام محمد بن
سالم است كه مذكور شد در حديث سابق يحب اينجا بصيغه غائب است يكون نيز بصيغه غائب است دنياه اينجا و دنيك در
حديث سابق راجع بيك معني ميشود چه مراد طاعتيست كه در دنيا واقع شود الشين بفتح شين با نقطه و سكون ياء
دو نقطه در پايين عيب مقصود اين ظاهر است از شرح سابق سيوم عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي للمسلم
ان يواخي الفاجر ولا الاحمق ولا الكذاب شرح اين ظاهر است از شرح حديث اول اين باب چهارم عن ابي
الحسن عليه السلام قال قال عيسى بن مريم عليهما السلام ان صاحب الشر يعدي وقرين السوء يردي فانظر من تقارن
شرح صاحب عبارت از كسي است كه بدعت دارد و مستحكم شده و او آنرا رواج ميدهد مثل يا جر فاجر كه در حديث
اول مذكور شد يعدي بعين بي نقطه و دال بي نقطه و ياء ساكنه بصيغه مضارع معلوم معتل اللام واوي باب افعال
است الاعداء سرايت فرمودن عيب از خود بهمراه خود و آن دو مفعول ميدارد و هر دو اينجا محذوفست بتقدير يعديك
الشر مقارنة السوء بفتح سين و سكون واو و همزه مصدر باب نصر آزرده كردن و بضم سين اسم مصدر است لكن
در صورتي كه مضاف اليه معروض خود شود مفتوح ميباشد مثل ما كان ابوك امرء سوء و مراد بقرين السوء
مصاحبي است كه تا لايق تا شد يردي براء بي نقطه و دال بي نقطه و ياء ساكنه بصيغه مضارع معلوم معتل اللام
يائي باب افعال است الارداء انداختن بچاه و مراد اينجا رسانيدن كسي است بمهلكه صاحب الشر يعني روايت است

از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت عیسی ابن مریم علیهما السلام بدرستی که
صاحب بدعت سرایت میفرماید بدعت خود را بدیگران که بمجلس او حاضر شوند و مصاحب نالایق بچاه می اندازد مصاحب
خود را پس دارس که باکه مصاحبت میکنی پنجم اصل عن عمار بن موسی قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان کنت تحب
ان تستتم لك النعمة وتكمل لك المروة وتصلح لك المعيشة فلا تشارك العبيد والسفلة في امرك فانك
ان ائتمنتهم خانوك وان حدثوك كذبوك وان نكبت خذلوك وان وعدوك اخلفوك شرح تستتم بتاء دو نقطه
در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غائبه مجهول باب استفعال است النعمة مرفوع و نائب فاعل است تكمل بصيغه مضارع
غائبه معلوم باب افعال نصر و علم و حسن باب افعال است المروه بضم میم و سکون راء و واو و همزه آدمیت مراد کرامی بودنست
چنانچه گفته و لقد کرمنا بنی اسرائیل آدم و معیار آن تقوی است چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم تصلح بصیغه
مضارع غائبه معلوم باب حسن یا مجهول باب افعال است السفله بفتح سین بی نقطه و کسر فاء و تخفیف لام و بکسر سین
و سکون فاء جمعی که بی مروتند مثل فساق و سه طائفه که در حدیث اول این باب مذکور شده و نکبت بنون و بای
یک نقطه بصیغه ماضی مجهول با نص مخاطب است النکب بر خوردن سنگ به پای کسی و مراد سنگون شدن ببلائی از بلاها است و
مانند آن شرح روایت است از عمار بن موسی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای عمار اگر میخواستی که باقی کذا
شود برای تو تا آخر عمر نعمت و کامل شود برای تو آدمیت و نیکو شود برای تو زندگانی پس شریک مکن غلامان و جمعی را
که بهت فطرتند در کار خود چه بدرستی که تو اگر امین کنی ایشان را خیانت میکنند با تو و اگر حکایتی کنند با تو دروغ
میگویند با تو و اگر پای تو بسنگ آید و احیاناً واگذارند ترا و اگر وعده کنند با تو خلف وعده با تو میکنند مراد اینست که اکثر
چنین است و تخلف بعض صور با این ندارد ششم اصل قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حب الابرار للابرار
ثواب للابرار و حب الفجار للابرار فضیلة للابرار و بغض الفجار للابرار زین للابرار و بغض الابرار للفجار خزی
علی الفجار شرح عمار گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت دوستی صالحان مر صالحان را علامت
ثوابی است برای صالحانی که دوست دارند و دوستی فاسقان مر صالحان را دلیل کمالیست برای صالحان یا بمعنی
دلیل است بر اینکه کمال ایشان بحدی رسیده که فاسقان نیز منکر آن نمیتوانند شد مؤید این آنکه مخالفان تا می گویند
ما علی و اولاد او را بیشتر از شما دوست میداریم و دشمنی فاسقان مر صالحان را علامت آرایشی است برای صالحان که گرفتار
زشتی اختلاط با آن فاسقان نمیشوند و دشمنی صالحان مر فاسقان را علامت رسوائی است و خواری است در دنیا و در آخرت
که کماشته شده و میشود بر فاسقان مؤید این آنکه مخالفی گفت اینکه شما میگوئید که علی با خلفای ثلثه دشمن بوده ما قبول
نداریم و جواب از شکاکی در کتاب مسلم احادیث خود شان ذکر دال است بر عداوت دیده سوائی معلوم او شد و خوار شد
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال قال لی علی بن الحسین صلوات الله علیه یا بنی انظر خمسة فلا
تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم فی طریق فقلت یا ابه من هم عرفنیهم قال ایاك و مصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب
يقرب لك البعيد و يبعد لك القريب شرح مجموع این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفتم باب
صد و شصت و سیوم که باب مجالسة اهل المعاصی است و در آنجا مذکور شد که مراد بکذاب در این حدیث تجویز کننده فتوی
از روی ظن است و او مانند سراب است که خود را آب و باعث حیوة وا مینماید و عاقل التفات بآن وا نمودن نمیکند
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت مرا پدرم امام زین

العابدين صلوات الله عليه اي پسرك من ازين پنج كس را پس همنشيني مكن با ايشان و همزباني مكن با ايشان و همراهي
مكن با ايشان در راهي پس گفتم اي پدر كيانند ايشان بشناسان بمن ايشانرا گفت دور دار از يكديگر خود را و همنشيني
خود را بصاحب دروغگوي بر خداي و بر رسول او چه بدرستي كه او مانند سراب است كه در صحراها خود را آب باعث حيرة و اينما
اما اقل التفات بوا نمودن آن نميكند بيان تحقيق وجه شبه اينجا اينكه آن كذاب نزديك بعقل را مي نمايد براي تو دور
از عقل را مثل احاديث موضوعه در مدح پيروي ظن و دور از عقل را مي نمايد براي تو نزديك بعقل را مثل محكمات قرآن
كه دلالت آنها نهي از پيروي ظن صريح شده اصل واياك ومصاحبة الفاسق فانه بائعك باكلة او اقل من ذلك واياك
ومصاحبة البخيل فانه يخذلك في ماله احوج ما تكون اليه واياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك شرح
مراد بفاسق بفا و الف و سين بي نقطه ماجر فاجر است كه بيان شد در حديث اول اين باب اكلة بضم همزه و سكون
كاف و كسر لام و ضمير راجع بفاسق است الاكل نصيب كسي از مال دنيا شرح و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت فاجر را
كه عدول از علم دين كرده و علاء بي تأني كرده شده و چه بدرستي كه او ميفروشد ترا بنصيب مال دنيا براي خود شير يا كمتر از آن
مثل محض او آنهو دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت بخيل را چه بدرستي كه او بجمعه ميگذارد ترا در مال خود وقتي كه احتياج
تو باو بيشتر از همه وقت باشد و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت كودن را چه بدرستي كه او گاهي ميخواهد كه نفع بهاند در
در سخني كه ميگويد پس ضرر ميرساند بتو اصل واياك ومصاحبة القاطع لرحمه فاني وجدته ملعونا في كتاب الله عز وجل
في ثلثة مواضع قال الله تع فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله
فاصمهم واعمى ابصارهم شرح و دور دار از يكديگر خود را و مصاحبت كسي را كه قطع رحم خود كند چه بدرستي كه من
يافتم او را ملعون در قرآن در سه جا بيان اين آنكه گفته الله عز وجل در سوره محمد صلى الله عليه وآله پس آيا از شما
اي منافقان اگر متولي امارت شويد بغصب امارت اولي الامر كنيد اينكه فساد كنيد در زمين بتجويز اختلاف از روي
ظن كه باعث محاربات ميان اهل اسلام ميشود و پاره پاره كنيد رحمهاي خود را اشارتست بآنچه بني اميه با بني هاشم در
كربلا كردند كه بني اعمام بودند آنجماعت كه افساد و تقطيع ارحام ميكنند آن جمعيند كه لعنت كرده ايشانرا الله تعالى پس كر
كرده ايشانرا از شنيدن آيات محكمات قرآن و كور كرده ديدهاي دلهاي ايشانرا اصل وقال عز وجل الذين ينقضون
عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار
شرح و گفته الله عز وجل در سوره رعد آن جماعت كه برهم ميزنند پيمان الله تعالى را در نهي از اختلاف از روي ظن و تقول
على الله از روي ظن يا بغير علم بعد از استحكام آن كه در محكمات بسيار قرآن و مي برند حمي را كه امر كرده الله تعالى بوصل
آن و فساد ميكنند در زمين بتجويز اختلاف در احكام شرعيه ايشان جمعيند كه براي ايشان است لعنت و براي ايشانست
بدي سراي آخرت اصل وقال في البقرة الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل
ويفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون شرح و گفت در سوره بقره آن جماعت كه برهم ميزنند پيمان الله تعالى را بعد از احكام
آن بمحكمات قرآن و مي برند حمي را كه امر كرده الله تعالى بوصل آن و فساد ميكنند در زمين بتجويز اختلاف از روي ظن
ايشان جمعيند كه ايشانند زيانكاران كه ملعون نانند هشتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلثة مجالستهم
تميت القلب الجلوس مع الانذال والحديث مع النساء والجلوس مع الاغنياء شرح جلوس هر دو جا بفتح جيم است ما الف
جالس ست يعني كسي كه عادت خود كرده باشد نشستن را الانذال بنون و ذال با نقطه جمع نذل بفتح نون و سكون ذال

خسیسان مثل جمعی که مذکور شدند در حدیث سابق الحدیث بکسر حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه کسیی که عادت خود کرده باشد همزبانی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و
آله سه کس اند که همنشینی و مصاحبت ایشان میمیرانند دل را اول کسیی که عادت خود کرده باشد نشستن با خسیسان را
و دوم کسیی که عادت خود کرده باشد همزبانی با زنان را و سیوم کسیی که عادت خود کرده باشد نشستن با مالداران اشارت
است باینکه همنشینی با آن سه جماعت خود شان بطریق اولی دل را میمیرانند مخفی نماند که اگر جلوس بضم جیم و حدیث بفتح حاء
و تخفیف دال باشد میتواند بود که مضاف محذوف باشد بتقدیر اهل الجلوس و اهل الحدیث تمّ اصل و نعم قال لقمن
لابنه یا بنیّ لا تقرب فیکون ابعد لک و لا تبعد فتهان کلّ دابّة تحبّ مثلها و انّ ابن آدم یحبّ مثله و لا تنشر بزّک الا عند باغیه
کما لیس بین الذئب و الکبش خلّة کذلک لیس بین البارّ و الفاجر خلّة من یقترب من الزفت یعلق به بعضه کذلک
من یشارک الفاجر یتعلّم من طرقه من یحبّ المراء یشتم و من یدخل مداخل السوء یتّهم و من یقارن قرین السوء لا یسلم و
من لا یملک لسانه یندم شرح لا تقرب بقاف و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است برای مبالغه و مراد نهی
از بیشتر اختلاط است فیکون بصیغه غایب منصوب است و ضمیر مستتر راجع بمصدر منهی عنه در لا تقرب است ابعد افعل
التفضیل است و منصوب است لام در لک برای تعدیه است لا تبعد بصیغه نهی باب تفعیل است برای مبالغه و مراد اینجا ترک
اختلاط مردمان است بالکلیة فتهان بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب افعال منصوب است جمله کل دابة تا مثله استیناف و بیان
و لا تبعد فتهان است و ان بکسر همزه و تشدید نون برای تاکید است مثله منصوب است و در آن دو احتمال است اول اینکه مفعول به
باشد دوم زیادتی حب ابن آدم بر حب حیوانات دیگر مفهوم شود از تاکید دوم اینکه نائب مفعول مطلق برای نوع باشد
و مراد این باشد که حب ابن آدم برابر حب جمیع حیوانات است پس زیادتی حب ابن آدم صریح میشود و دلیل بر زیادتی
اینکه حیوانات بعد از اتمام شیر دادن فرزند خود التفات بفرزند نمیکنند و این میکند و رعایت رحم و مانند آن میکند
زیرا که معاش ایشان بتعاون یکدیگر منتظم میشود و اشارت باین شده در سورة العلق خلق الانسان من
علق و بیان شده در حدیث پیش باب اول لا تنشر بنون و لام و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب نصر
است النشر بفتح نون و سکون شین فاش کردن خبر و مقصود امر بتقیه و نهی از افشای سرّ است البزّ بکسر باء یک نقطه و تشدید
راء مذهب صحیح باغیه بباء یک نقطه و الف و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضمیر راجع ببزّ است و مراد
اینجا اند مشترک میان دو طایفه است اول جمعی که مذهب حق دارند دوم جمعی که اهل انصاف اند و اگر مذهب حق بر ایشان
عرض شود قبول میکنند جمله کما لیس تا الفاجر خلة استیناف و بیان لا تنشر بزک الا عند باغیه است الخلة بکسر خاء با نقطه
و تشدید لام دوستی معنی فاجر بیان شد در حدیث اول این باب من شرطیه و موصوله میتواند بود و بنا بر اول یقترب بصیغه
مضارع باب افتعال است و در بعض نسخها از باب حسن است مجزوم است و بنا بر دوم مرفوع و برابر قیاس است نظایر
آن الزفت بکسر زاء با نقطه و سکون فاء و تاء دو نقطه در بالا قیر السوء هر دو جا بفتح سین است یعنی راوی بالا برد سند
حدیث را تا امامی که گفت که گفت لقمن به پسر خود ای پسرک من چند موعظه بشنو اول مبالغه در نزدیکی با مردمان
مکن که دور تر میکند ترا از ایشان نظیر این است آنچه علما میگویند که اجتماع نقیضین لازم دارد ارتفاع نقیضین را
دوم مبالغه در دوری از مردمان که خوار کرده میشوی بیان این آنکه هر حیوانی دوست میدارد جنس خود را و بدرستی
که فرزند آدم دوست میدارد جنس خود را سیوم فاش مکن مذهب حق خود را مگر نزد کسیی که طلبکار آن باشد

بیان این آنکه چنانچه نیست میان کرک و قوچ دوستی در دنیا همچنان نیست میان صاحب مذهب حق و کسی که ترک
حق کرده باشد دوستی در دین چهارم هر که بسیار شود نقر میخسپد یا بعض غیر همچنان هر کس صاحبت میکند با کسی
که ترک حق کرده و مشغول علوم فاسده است یا دیگر در بعض راهها فاسد او را مراد با آن نهی از مصاحبت هست هر چند
که بعنوان ترک افشای سر باشد پنجم هر که دست میدارد جدال با مردمان را دشنام داده میشود مراد نهی از افراط
در جدال است نه از اصل جدال چنانچه گفته وجادلهم بالتی هی احسن ششم و هر که داخل شود در جاهای بدنامی تهمت
زده بدی میشود هفتم و هر که مصاحبت کند با مصاحبین بدی مثل اهل معاصی هر چند که مذهب حق داشته باشد هم
سلامت نمی ماند از شر شیطان هشتم و هر که صاحبی نکند زبان خود را با رعایت مصالح در گفتگوها پشیمان میشود
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا تصحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم فتصیروا عند الناس کواحد منهم قال
رسول الله صلی الله علیه و آله المرء علی دین خلیله و قرینه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت با
میباشید اهل بدعتها را و همنشینی مکنید با ایشان تا گردید با اعتقاد مردمان مانند یکی از ایشان بیان این آنکه
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مرد بر دین دوست در دنیای خود و همنشین خود است یعنی که ظاهر اینست که
مرد بر دین او باشد تا وقتی که عذری که معقول باشد اظهار کند یازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک و مصادقة
الاحمق فانک اسر ما تکون من ناحیته اقرب ما تکون الی مساءتک شرح اسر افعل التفضیل است و مشتق از فعل مجهول است
بمعنی مسرور تر و معنی چون مقصد به است مضاف مقصد شده و در حکم مصدر شده در نیابت ظرف زمان مثل رایته مقدم
الحاج پس ظرف منصوب و ظرف متعلق با اقرب است و نسبت سرور به قصد مجاز است و مقصود نسبت آن بفاعل آن است
تکون بصیغه مخاطب است من متعلق باسر است و برای سببیت است تفضیلیه نیست اقرب نیز افعل التفضیل است و
نایب ظرف زمان است و منصوب است و ظرف خبر آن است گفت امام جعفر صادق علیه السلام در دار از یکدیگر خود
و مصاحبت کردن را چه بدرستی که تو در وقت کمال سرور تو از جانب او در وقت کمال نزدیکی تو به سوی آزرده کردن تو
بمعنی آزرده کردن او ترا باب پنجم اصل باب التحبب الی الناس والتودد الیهم شرح تحبب ماخوذ است از حب و آن دوستی
ظاهری است و تودد ماخوذ است از ود و آن دوستی باطنیست یعنی این باب بیان فضیلت دوستی ظاهری با
مردمان و دوستی باطنی با ایشان است در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان اعرابیا من بنی تمیم اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال له اوصنی فکان مما اوصاه تحبب الی الناس یحبوک شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شخصی از بادیه نشینان عرب از بنی تمیم آمد نزد نبی صلی الله
علیه و آله پس گفت او را که سفارشی کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او را اینکه دوستی ظاهری کن با مردمان
تا دوست دارند ترا در ظاهر دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مجاملة الناس ثلث العقل شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سلوک جمیل با مردمان همواری ظاهری با مردمان ثلث خردمندی است
سیوم اصل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث یصفین ود المرء لاخیه المسلم یلقاه بالبشر اذا لقیه و یوسع له
فی المجلس اذا جلس الیه و یدعوه باحب الاسماء الیه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت بی
غش میکند دوستی در دنیا مرد را برای برادر او که مسلمان است یعنی که باعث صافی شدن دوستی باطنی
آن مرد میشود یا باعث شکاکی در دوستی باطنی آن برادر میشود اول اینکه بر خورد آن برادر را بگشادگی روی وقتی

که بر خورد با او و دوم اینکه جا را فراخ کند برای برادر در مجلس چون نشیند با او در یک مجلس مراد جمع کردن خود است
تا جای او فراخ شود و سیوم اینکه خواند آن برادر را بمحبوبترین نامهای او نسبت با او چهارم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله التودد الی الناس نصف العقل ش گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دوستی با طلب نمودن با مردمان نصف خردمندی است
پنجم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال التودد الی الناس نصف العقل ش این موافق سابق است ششم اصل سمعت
اباعبدالله علیه السلام یقول من کف یده عن الناس فانما یکف عن الناس یدا واحدة ویکفون عنه ایدی کثیرة ش
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که باز دارد دست خود را از مردمان پس جز این نیست که باز میدارد
از ایشان یک دست را و باز میدارند از او دستهای بسیار را مراد اینست که از ترک معاونت با مردمان ضرری غیر سهل که
ضرر بخود میرسد هفتم اصل قال الحسن بن علی علیهما السلام القریب من قربته المودة وان بعد نسبه والبعید من
بعدته المودة وان قرب نسبه لا شیء اقرب الی شیء من ید الی جسد وان الید تغل فتقطع وتقطع فتحسم
ش تغل بغین و لام مشدده بصیغه غائبه باب نصر است الغل بغین بفتح فا آن شکستن و مراد اینجا بیرون کردن از مزاج
بدن بازکزیدن و مانند آنست و در بعض نسخ بغین با نقطه است و بر این تقدیر بصیغه معلوم باب نصر است الغلول
بضم غین خیانت کردن و انحراف از صوب صواب بفساد مزاج مخفی نماند که اگر مراد اینجا دزدی باشد مناسب مقام نیست زیرا که
دست آلت دزدیست و سارق فی الحقیقه صاحب دست است اگر چه اثر سیاست آن در دست است و مقصود اینجا مخالفت میان
دست و باقی جسد است ش گفت امام حسن پسر امیر المومنین علیهما السلام خویش آدمی کسی است که خویش کرده باشد او را
دوستی در دوستی هر چند که دور باشد نسبت او باعتبار ولادت ظاهری و بیگانه از آدمی کسی است که بیگانه کرده او را دوستی در او
هر چند که نزدیک باشد نسب او باعتبار ولادت ظاهری گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث باب اول که مومنان از
یک طینت مخلوق شده اند و برادر مادر پدر یکدیگرند بیان این آنکه نیست چیزی نزدیکتر بسوی چیزی از دست بسوی بدن
و بعد دستی که دست گاهی بیرون کرده میشود از مزاج بدن پس بریده میشود تا فساد آن ببدن سرایت نکند و گاهی
بریده میشود پس داغ کرده میشود موضع آن تا خون بند شود و باعث فساد بدن نشود باب ششم اصل باب اخبار
الرجل اخاه بحبه ش این باب بیان فضیلت اظهار دوستی برادر مومن خود را بدوستی خود در این باب دو حدیثست
اول اصل قال لی ابوعبدالله علیه السلام اذا احببت احدا من اخوانک فاعلمه ذلک فان ابراهیم علیه السلام قال رب ارنی
کیف تحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ش گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام چون دوست
داشتی یکی را از برادران مومن خود پس اعلام کن او را آن دوستی خود چه بدرستی که ابراهیم علیه السلام گفت چنانچه
در سوره بقره است که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن که چگونه زنده میکنی مردگان را الله تعالی گفت آیا تو نیز باور ایمان نداری
ابراهیم گفت بلی دارم ولیکن طلب من برای این است که ساکن شود دل من اشارتست باینکه هر چند که کسی عالم بچیزی باشد
گاهی معارضات وهمیه او را در آن پیدا شود و احتیاج بدفع آن بمشاهده و مانند آن میشود و در کتاب عیون اخبار الرضا
منقول است که مامون سوال از این آیت کرد و امام رضا علیه السلام جواب داد که الله تعالی وحی کرد با ابراهیم کرده بود که من شاید
خلیل من خلیلی را اینست که چون طلب احیای موتی کند اجابت میکنم پس این طلب کرد و مراد اینست که لیطمئن قلبی علی
الخلة دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا احببت رجلا فاخبره بذلک فانه اثبت للمودة بینکما
ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دوست داشتی مردی از مومنان را پس خبردار کن او را بآن چه

بدوستی که آن پاینده دارتر است دوستی را میان شما. باب هفتم باب التسلیم شرح این باب سلام کردن کسی بر دیگریست در
وقت بهم خوردن و بیان حقیقت سلام و تسلیم میشود و در حدیث چهارم این باب و در این باب پانزده حدیثست اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله السلام تطوع والرد فریضة شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کردن کسی بر دیگری در وقت بهم خوردن مستحب است و جواب سلام واجب
معلوم بقرآن است چنانچه گفته در سوره نسا و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها دوم اصل و بهذا الاسناد
قال من بدا بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه وقال ابدأوا بالسلام قبل الکلام فمن بدا بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه
شرح و روایتست باین سند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که در وقت بهم خوردن ابتدا بسخن کرد پیش از سلام کردن
پس جواب مگویید او را و امام گفت ابتدا کنید بسلام پیش از سخن پس هر که ابتدا کند بسخن پیش از سلام پس جواب مگویید
او را میتواند بود که این نهی برای کراهت باشد یا برای اباحت ترک جواب باشد سیوم اصل و بهذا الاسناد قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله اولی الناس بالله و برسوله من بدا بالسلام شرح و روایتست باین سند از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیکتر مردمان بالله و برسول او کسیست که ابتدا کرد بسلام مراد اینست که ثواب
ابتدا بسلام بیشتر از جواب است با وجود آنکه آن مستحب است و جواب آن فرض است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
کان سلمان رحمه الله یقول افشوا سلام الله فان سلام الله لا ینال الظالمین شرح در بعض نسخ بجای سلمان سلیمان است و بنابر
اول سلمان فارسی است و بنابر دوم مراد سلیمان بن داود علیهما السلام است افشوا بفا و ضم شین با نقطه بصیغه امر مثل
الاول وادی باب افعال است الافشاء مشهور کردن و مراد اینجا بیان حقیقت سلام الله تعالی است برای مردمان تا معلوم
شود که قول الله تعالی در سوره حجر ادخلوها بسلام آمنین چه معنی دارد و اشارتست باینکه سلام عبارتست از آنچه
از جانب آن ضرر بجای کسی نباشد و اگر ضرری بهم رسد کسی را بوسیله آن از مخالفت آن باشد پس سلام الله تعالی است و لیس سلام
زیرا که هر فردی دیگر از افراد سلام از جانب اوست چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث بیست و چهارم باب ششم
که اللهم انت السلام و منک السلام پس مراد بسلام الله عهد او بخلافت خلفای اوست و اشارتست بآیت سوره بقره لا
ینال عهدی الظالمین و بیان شده در کتاب الحجة در باب دوم که باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیهم السلام است و
مراد بتسلیم دعائیست برای کسی باینکه مستمر ماند در عهد الهی که قبول کرده و متنعم شود بآن در دنیا و آخرت و نمیتواند بود
که مراد دعا قبول آن عهد باشد بقرینه آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام که
علی صاحبک انه هداه الله فاما التسلیم فذاک اذا صار فی دیننا و میتواند بود که مراد بافشای سلام مشهور کردن آن
باشد بعنوان اینکه هر که از اهل سلام و مستحقین آن برخورند سلام کنند چنانچه ظاهر هفتم این باب است روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت عادت سلمان رحمه الله این بود که میگفت مشهور کنید سلام الله را که یعنی عهد الهی است
که مخصوص ائمه معصومین عالمین بجمیع احکام الهی است از زمان آدم تا انقراض دنیا چه بدرستی که عهد الله تعالی در نمی یابد
بیجا کنندگان را پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل یحب افشاء السلام شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد مشهور کردن سلام را اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سابق
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل قال البخیل من بخل بالسلام شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل گفت در حدیث قدسی که بخیل تمام بخل کسیست که بخیلی کرد در

سلام کردن نیز اگر جمیع نعمتها بطفیل سلام مخلوق شده چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث چهارم این باب و در سلام
زحمتی و خرجی نیست لیس بخل با آن نوقه هر بخلها است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سلّم احدکم
فلیجهر بسلامه و لا یقول سلّمت فلم یردّوا علیّ و لعلّه یکون قد سلّم و لم یسمعهم فاذا ردّ احدکم فلیجهر بردّه و لا یقول المسلم
سلّمت فلم یردّوا شرح لا یقول هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر منصوب است در جواب امر زیرا که واو برای
جمعیت است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون کند سلام کرد یکی از شما پس باید که آواز
بلند کند بسلام خود و نگوید که سلام کردم پس جواب آنرا بر نگردانیدند من و شاید که او باشد چنین که تحقیق سلام
کرده باشد و نشنوانیده باشد ایشانرا که مخاطب سلام شدند پس چون برگردانید یکی از شما سلام را پس باید که آواز بلند
کند به برگردانیدن خود و نگوید سلام کننده که سلام کردم پس بر نگردانیدند بر من اصل ثم قال کان علیّ علیه السلام یقول
لا تغضبوا و لا تغضبوا افشوا السلام و اطیبوا الکلام و صلّوا باللیل و الناس نیام تدخلوا الجنّة بسلام ثم تلا علیهم قول
الله عزّ و جلّ السلام المؤمن المهیمن شرح لا تغضبوا بصیغه نهی حاضر باب علم است و لا تغضبوا بصیغه نهی باب افعال
است افشوا السلام استیناف بیانی است و اشارتست باینکه مقصود بنهی از غضب و اغضاب ترک سلام و همواری
کلام است اطیبوا بکسر طا و سکون یاء بصیغه امر باب افعالست تدخلوا بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب افعال است
و اشارتست بآیت سوره حجر ان المتقین فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین یعنی بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که عادت امیر المؤمنین علیه السلام بود اینکه میگفت غضبناک مشوید بر اهل حقیقت اسلام و غضبناک مکنید
ایشانرا بیان این آنکه مشهور کنید سلام را بهر که از اهل حقیقت اسلام است و هموار کنید سخن خود را در امر بمعروف
و نهی از منکر بشرط مقرره و نماز کنید در شب بر حالیکه اکثر مردمان خوابید که آن مثل نصف آخر شب تا داخل کرده شوید
در بهشت بوسیله محافظت آنچه از جانب آنحضرت نیست نیز اگر محافظت آن متضمن دوستی اطاعت امام حقست چنانچه
بیان شد در شرح چهارم این باب بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام برای تاکید این مضمون و آنچه اشارت بآن
شد از آیتی که مذکور شد قول الله عزّ و جلّ را در سوره حشر که الله تعالی سلام مشتست یعنی که از جانب او ضرری بسی رسد هم
ضرر که بهم میرسد از مخالفت اوست امین کننده است کار نیست اشارتست باینکه الله اصل سلام است چنانچه بیان شد
در شرح چهارم این باب پس افشای آن تعظیم میشمرد هر که سلام را دوست دارد او را دوست داشته و هر که آنرا دوست
او را دوست نداشته هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال البادی بالسلام اولی بالله و برسوله شرح
مضمون این موافق حدیث سیوم این باب است نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من قال السلام علیکم
فهی عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله فهی عشرون حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فهی
ثلثون حسنة شرح سلام قدر مشترک میان جمیع امم انبیاء است و رحمة الله مخصوص امت رسول آخر الزمان
که ایشانرا است مرحومه میناسند چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که
باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و برکات الله مخصوص جمعی از امت رسول آخر الزمان است که جمعی در زمان
مهدی علیه السلام باشند خواه بحیوة اولی و خواه برجعت بدنیا چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم مولد
النبی صلی الله علیه و آله و لهذا رحمت و برکات را ملائکه باهل بیت ابراهیم نسبت کرده اند نه بخصوص خودش چنانچه
بیاید در حدیث سیزدهم این باب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که گفت السلام علیکم

پس آن ده حسنه است یعنی که درجات آن مثل درجات ده حسنه است که صد درجه باشد بحکم من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها و هر که گفت السلام علیکم و رحمة الله پس آن بیست حسنه است یعنی که دویست درجه دارد و هر که
گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس آن سی حسنه است یعنی که سیصد درجه دارد دهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ثلثة ترد علیهم رد الجماعة وان کان واحدا عند العطاس یقول یرحمکم الله وان لم یکن معه غیره والرجل
یسلم علی الرجل فیقول السلام علیکم والرجل یدعو للرجل فیقول عافاکم الله وان کان واحدا فان معه غیره شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سه کس از سخن گویان برگردانیده میشود جواب ایشان بر ایشان مانند
برگردانیدن کسی سخن جماعتی را یعنی که بلفظ جمع جواب گفته میشود هر چند که آنکه جواب بر او برگردانیده میشود یکی باشد
اول نزد عطسه و مراد اینست که اول عطسه کننده است بیان آنکه میگوید عطسه کننده در جواب کسی که با او یرحمک الله گفته
یرحمکم الله هر چند که نبوده باشد در ظاهر با آنکه یرحمک الله گفته غیر او مخفی نماند که یرحمکم الله بعنوان سؤال است و
دلالت بر این میکند که حدیث اول باب العطاس که باب یازدهم دوم مردی که سلام کند بر مردی پس میگوید جواب دهنده
که السلام علیکم سیوم مردی که دعا کند برای مردی پس میگوید آنکه جواب دعای او میگوید که عافیت داراد شما را
الله تعالی هر چند که آن گوینده یکی باشد چه بدرستی که با او در باطن غیر او از ملائکه هستند که دلالت کرده اند او را
آنچه کرده در این صورت اگر در ظاهر نیستند یازدهم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام یقول ثلثة لا یسلمون الماشی
مع الجنازة والماشی الی الجمعة وفی بیت حمام شرح لا یسلمون بصیغه مجهول باب تفعیل است ومیتواند بود که بصیغه معلوم باشد
الجنازة بکسر جیم تابوتی که میت در آنست و بفتح جیم میتی که در تابوتست شهر دو اینجا مناسب است اول فی بفتح و کسر تاف و
تشدید یاء در اصل قوی بفتح قاف و کسر واو بوده هر دو از کتف یعنی خلوت کردیده واو ساکن شده هما شا چنانچه در کتف
تسکین تاء جائز است یا قاف نیز مکسور شده چنانچه در کتف کسر کاف نیز جایز است و بر هر تقدیر واو مبدل بیاء شده
و مدغم شده و آن ماخوذ است از قی بکسر قاف و تشدید یاء یعنی زمین خالی و در نسخ حو بکسر فاء و سکون یاء آمده است و در این
هنگام و فی بیت حمام بتقدیر و من فی بیت حمام است بیت میگفت امام جعفر صادق علیه السلم که سه کس سلام کرده
نمیشوند اول رونده با جنازه شاید که نزد صاحب عزا باشد زیرا که او مشغول فکر و اندوه میباشد
سلام کرده شود از اندیشه خود باز میماند و میتواند بود که مراد آنکه از صاحب عزا باشد دوم رونده بسوی نماز جمعه زیرا که
سعی دارد تا خود را زود برساند سیوم مردی که در خلوتخانه حمامی است زیرا که چون حالتی دارد که ورود کسی نزد او سلام
بر او باعث خجالت او میشود نرفتن نزد او بهتر است و اگر اتفاق افتد تغافل کردن و برگشتن بی سلام بهتر است
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من التواضع ان تسلم علی من لقیت شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت از جمله ترک تکبر اینست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی او را از اهل اسلام خواه آشنا و خواه
بیگانه سیزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مر امیر المؤمنین علیه السلام بقوم فسلم علیهم فقالوا علیک السلام
ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام لا تجاوزوا بنا مثل ما قالت الملائکة لابینا
ابراهیم علیه السلام انما قالوا رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت شرح ذکر علیک در علیک السلام برای اشعار بودن
است حصر حقیقی نیست و منافات ندارد با سلام بر دیگری نظیر اللهم انت السلام ومنک السلام ونظیر لله
العزة ولرسوله وللمؤمنین لا تجاوزوا بصیغه نهی حاضر باب مفاعله است با در بنا برای تعدیه است مخفی نماند که این نهی

مبنی بر دو وجه است اول اینکه علیک بلفظ خطاب واحد است و جمع میباید دوم اینکه ذکر و مغفرته و رضوانه در کتاب نیست
مخفی نماند که ظاهر لابینا ابراهیم اینست که این خطاب ملائکه از تتمه خطاب ایشان نبوده بلکه با خودش بوده بعد از سلام
کرده بوده اند و این در حین وداع بوده اهل البیت منصوب باختصاص است یا منادای مضاف است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بجمعی پس سلام کرد بر ایشان پس گفتند حافظ
و موکل بر تو باد آنچه از جانب آنست که اصلاح رعی نیست و رحمة الله تعالی و برکتهای او و آمرزش او و رضای او پس گفت ایشان را
امیر المؤمنین علیه السلام بجمعی پس سلام کرد بر ایشان پس گفتند حافظ و موکل بر تو باد آنچه از جانب آن اصلاح رعی نیست
در ملکه ما تجاوز نکنید از مثل آنچه گفتند ملائکه بپدر ما ابراهیم علیه السلام و جز این نیست که گفتند رسولان خود رحمت الله تعالی
و برکتهای او بر شما خانواده باد چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من تمام التحیة للمقیم المصافحة و تمام
التسلیم علی المسافر المعانقة شرح تحیة بفتح تای دو نقطه در بالا و کسر حای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مصدر
باب تفعیل است یعنی خواهش زندگی کسی بکلامی مثل سلام علیک و مثل حیاک الله یعنی اینکه زنده دارد ترا الله تعالی
اولی افضل است از دوم چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده من تمام التحیة اشارتست باینکه فرد دیگر تحیه که از برای حاضر
میباشد و آن ضم معانقه است بمصافحه چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
المعانقة که باب هشتاد و نهم است فاذا التقیا تصافحا و تعانقا لیکن چون تأکید در استحباب معانقه برای حاضر نیست
اکتفا بمصافحه در جمله افراد تمام شده بخلاف مسافر و لهذا اینجا ظاهر میشود که تمام التسلیم مرفوع و مبتدا است و المعانقة
خبر مبتدا است و اشارتست باینکه اکتفا بمصافحه در مسافر از جمله افراد تمام نیست بنا بر تأکد استحباب در معانقه در مسافر
بعد از مصافحه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله کامل بودن تحیت برای حاضر در شهر
و ما فوق آن اکتفا بمصافحه است و کمال سلام بر مسافر بغلگیری بعد از مصافحه است پانزدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه
السلام یکره للرجل ان یقول حیاک الله ثم یسکت حتی یتبعها بالسلام شرح حتی برای استثنای منقطع است یتبعها
بتای دو نقطه در بالا و بای یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است و بای در بالسلام تعدیه است یا
از باب افعال است و بای برای آلت است و حاصل هر دو یکیست یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام مکروه است برای مرد اینکه
گوید دیگری را که زنده دارد ترا الله تعالی بعد از آن ساکت شود لیکن تابع میکند آن تحیت را سلام تا خالی از اشارت بامام
حق نباشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب باب هشتم اصل باب من یجب ان یبدأ بالسلام شرح
یجب بجیم و بای یکنقطه و تشدید بای یکنقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است و از باب ضرب شاذ است یعنی این بابیست در بیان
کسی که محبوب است برای او اینکه ابتدا کند بسلام تا دیگری جواب گوید در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسلم الصغیر علی الکبیر والمار علی القاعد والقلیل علی الکثیر شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که ابتدا بسلام کند کوچک بر بزرگ وقتی که با هم برخورند و اگر
جماعت شده ابتدا بسلام کند گذر کننده بر کسی که نشسته باشد و اگر مساوی در آن باشند ابتدا کنند جماعت
کم بسیار مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که در صورت تعارض بعضی از این سه صورت با بعضی دیگر ظاهر
حدیث این باشد که صغر و کبر منظور باشد مطلقا و اگر تعارض میان دو صورت آخر شود پس مرور و قعود منظور باشد
و میتواند بود که تقریر حدیث بر وجهی باشد که در صورت تعارض احتیاج بدلیلی از خارج هست برای ترجیح بعضی

بر بعضی مانند صورتی که در جمیع این صفات مساوی باشند و بعضی ترجیحات دیگر می آید در چند حدیث آینده دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال القلیل یبدؤن بالسلام والراکب یبدا الماشی واصحاب البغال یبدؤن
اصحاب الحمیر واصحاب الخیل یبدؤن اصحاب البغال شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جماعت
کم ابتدا میکنند نسبت جماعت بسیار بسلام و سوار ابتدا میکند نسبت بپیاده و سواران استرها ابتدا می کنند
نسبت بسواران درازگوشها و سواران اسپها ابتدا میکنند نسبت بسواران استرها سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سمعته یقول یسلم الراکب علی الماشی والماشی علی القاعد واذا لقیت جماعة جماعة سلم الاقل
علی الاکثر واذا لقی واحد جماعة سلم الواحد علی الجماعة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت راوی
شنیدم از او که میگفت سلام میکند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و چون برخورند جماعتی با جماعتی دیگر سلام
میکنند کمتر بر بیشتر و چون برخورد یکی با جماعتی سلام میکند یکی بر جماعت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یسلم الراکب علی الماشی والقائم علی القاعد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سلام میکند
سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان قوم فی مجلس ثم سبق قوم
فدخلوا فعلی الداخل اخیرا اذا دخل ان یسلم علیهم شرح سبق بسین بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
تفعیل است المتسبق داده است که و بتقدم شدن شخصی و موخر شدن دیگری در میان گروه بندی داست م
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشند جمعی در مجلسی بعد از آن مقدم و موخر شوند جمعی
پس داخل شوند یا بمعنی که یکبار مجموع ایشان داخل نشوند بلکه میان ایشان فاصله باشد مانند جمعی که در میدان
بعض ایشان گرو دامیگیرد و بعض ایشان میدهد پس بر هر کدام که داخل شود بعد از دیگری اینست که سلام کند بر جمعی
که در مجلسند باب نهم اصل باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزأهم واذا رد واحد من الجماعة اجزأ عنهم شرح
باب بی تنوین و مضافست و چون غیر ظرف مضاف بجمله نمیشود مراد اینجا مضاف الیه لفظ اذا سلم تا آخر مراد ان
آنست یعنی این باب بیان اینست که چون سلام کرد یکی از جماعت کافیست در ثواب برای باقی ایشان در صورتی که
آن جماعت دراز نشده باشند بقرینه آنچه گذشت در حدیث آخر این باب سابق و چون جواب سلام داد یکی
از جماعت کافی است و ساقط میشود فرض از باقی آن جماعت در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
الجماعة بقوم اجزأهم ان یسلم واحد منهم واذا سلم علی القوم وهم جماعة اجزأهم ان یرد واحد منهم شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذشتند جمعی بقومی که نشسته اند مثلا کافی است ایشان را اینکه سلام
کند یکی از ایشان و چون سلام کرده شود بر قومی که نشسته اند بر حالی که ایشان جماعتی باشند یا بمعنی که بسیار
باشند کافیست ایشان را اینکه جواب دهد یکی از ایشان دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اذا سلم
الرجل من الجماعة اجزأ عنهم شرح عبد الرحمن بن الحجاج از اولیای امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما
السلام است و ادراک امام رضا علیه السلام نیز کرده و مضمون این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا سلم من القوم واحد اجزأ عنهم واذا رد واحد اجزأ عنهم شرح مضمون این موافق
اول است این باب است دهم باب دهم اصل باب التسلیم علی النساء شرح این باب سلام کردن بر زنانست
و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یسلم

على النساء ويردن عليه السلم وكان امير المؤمنين عليه السلم يسلم على النساء وكان يكره ان يسلم على الشابة
منهن ويقول اتخوف ان يعجبني صوتها فيدخل علي اكثر مما اطلب من الاجر شرح السلم در يردن عليه السلام منصوب
ومفعول به يردن است يكره بصيغه مضارع غائب معلوم باب علم است يا باب تفعيل است ودو ضمير در كان يكره راجع
برسول است يا راجع بامير المؤمنين است وبنابراين چهار احتمال است اول اينكه اين عادت در زمان حيوة رسول عليه السلم
بوده چون رسول پير بوده وامير المؤمنين جوان بوده دوم اينكه چون عدد ازواج رسول بيشتر بوده از عدد ازواج امير المؤمنين
اين تفاوت بهم رسيده سيوم اينكه اين سخن از امير المؤمنين از قبيل اياك اعني واسمعي يا جارة باشد بيان شد در كتاب
فضل القرآن در حديث چهاردهم باب اينكه شان چهاردهم چهارم اينكه شان رسول اعلى از شان امير المؤمنين است يعجبني از باب
افعال است وصوتها مرفوع وفاعل است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم كفت عادت رسول الله صلى الله عليه
وآله اين بود كه سلام ميكرد بر زنان وجواب ميكردانيدند براو سلام را وعادت امير المؤمنين عليه السلام اين بود كه سلام ميكرد
بر زنان وعادت رسول يا امير المؤمنين اين بود كه نميخواست كه سلام كند بر جوان از جمله زنان وميكفت ميترسم كه خوش
آيد مرا آواز او پس داخل شود برمن غفلت ووسوسه كه زياده باشد از انچه طلب ميكنم از ثواب در سلام كردن براو باب
يازدهم اصل باب التسليم على اهل الملل شرح اين باب بيان حكم سلام كردن بر غير اهل اسلام است مثل يهود ونصارى
ومجوس وبت پرستان ومانند ايشان مخفي نماند كه چون مصافحه از تمام حق سلام است چنانچه كذشت در حديث چهارم
باب هفتم سه حديث آخر اين باب در مصافحه است در اين باب دوازده حديث است اول عن ابي جعفر عليه السلام قال
دخل يهودي على رسول الله صلى الله عليه وآله وعائشة عنده فقال السام عليكم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
عليكم ثم دخل آخر فقال مثل ذلك فرد عليه كما رد على صاحبه ثم دخل آخر فقال مثل ذلك فرد رسول الله صلى الله عليه وآله
كما رد على صاحبه شرح سام بفتح سين بي نقطه والف تخفيف سام در اصل سوم بفتح سين وفتح واو بوده واين وزن مصدر
قياسي لازم باب علم است ودر باب نصر موقوف بر سماع است وبرهر تقدير بمعني تردد مرغان در بالاي جيفه است واين اثر در كتاب
نهايه تفسير آن ترك كرده نقل است كه يهود اين كلمه را بروشي ميكويند كه مشتبه بسلام ميشود بركسي كه غافل باشد يعني
روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كفت داخل شد جهودي بر رسول الله صلى الله عليه وآله وعائشه نزد او بود پس جهود
كفت سام بر شما باد پس كفت رسول الله صلى الله عليه وآله بر شما باد بعد از آن داخل شد جهودي ديكر پس كفت مثل آن پس رسول
عليه السلام بركردانيد براو چنانچه بركردانيد بر يار او بعد از آن داخل شد جهودي ديكر پس كفت مثل آن پس بركردانيد
رسول الله صلى الله عليه وآله چنانچه بركردانيد بر دو يار او اصل فغضبت عائشة فقالت عليكم السام والغضب واللعنة
يا معشر اليهود يا اخوة القردة والخنازير فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله يا عائشة ان الفحش لو كان ممثلا لكان
مثال سوء ان الرفق لم يوضع على شيء قط الا زانه ولم يرفع عنه قط الا شانه قالت يا رسول الله اما سمعت الى قولهم السام
عليكم فقال بلى اما سمعت ما رددت عليهم قلت عليكم شرح ما در ما رددت موصوله ومصدريه ميتواند بود يعني
پس غضبناك شد عائشه پس كفت بر شما باد سام وغضب ولعنت اي كروه جهودان اي همكيشان بوزينكان وخوكان كه در بني
اسرائيل مسخ شده بودند پس كفت عائشه را رسول الله صلى الله عليه وآله اي عائشه بدرستي كه دشنام صريح اكر
مصور بصورتي كه جسم باشد ومثال آن باشد هر اينه ميبود صورت بدي بدرستي كه همواري كذاشته نشد بر شخصي هركز
مكر آنكه زينت داد او را وبرداشته نشد از او هركز مكر آنكه زشت كرد او را عائشه كفت اي رسول الله آيا كوش نميدادي

مي يا جاره

بسوی سخن ایشان که سلام بر شما باد پس رسول علیه السلام گفت بلی گوش انداختم آیا نشنیدی آنچه را که برگردانیدم
بر ایشان بیان این آنکه گفتم بر شما باد مخفی نماند که با وجود تصحیح درشتی با رسول علیه السلام نیز که دور شتی جواب را
ترک نکرد زیرا که اما سمعت الی قولهم درشت است و هذا برگردانیده شد بر او مثل آن اصل فاذا سلم علیکم مسلم فقولوا سلام
علیکم و اذا سلم علیکم کافر فقولوا علیک شرح این کلام امام محمد باقر علیه السلام است مسلم بصیغه اسم فاعل
باب افعال است و از باب تفعیل است و از باب تفعیل نیز میتواند بود و بر هر تقدیر مراد اینجا کسی است که حقیقت سلام که مذکور
شد در حدیث چهارم باب هفتم قصد کرده باشد و سلام علیکم بعنوان مثال است زیرا که و علیکم السلام نیز مثل
گفت و بر هر تقدیر ضمیر جمع مبنی بر آنست که مذکور شد در حدیث دهم باب هفتم مراد بکافر اینجا کسی است که قصد دشنام کرده
باشد یا نسبت تسلیم با و بمحض اظهار اوست مخفی نماند که بنا بر این تقریر شق ثالث میماند و حکم آن مذکور میشود در
… یعنی پس چون اظهار سلام بر شما کند بحقیقت سلام را قصد کرده باشد پس گویید سلام علیکم و چون
اظهار سلام بر شما کند کسی که دشنام شما قصد کرده باشد پس گویید بر تو باد آنچه قصد کردی دوم اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلام لا تبدؤا اهل الکتاب بالتسلیم و اذا سلموا علیکم فقولوا و علیکم شرح مراد باهل الکتاب یحتمل جمعی
است که حقیقت سلام را که مذکور شد در حدیث چهارم باب هفتم نمیدانند و قصد سلامتی از آفات دنیا میکنند و
ممکن نیست که اسم باشد از ایشان و از جمعی که مظنون نباشد قصد ایشان که آیا دشنام است یا دعا است پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق ضمیر جمع مبنی بر اینست که سلام کننده در ظاهر چند کس اند پس اگر یک کس باشد و علیک
باید گفت یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام ابتدا مکنید اهل کتاب را که مخالف مذهب شما اند بسلام در غیر صورت تقیه
و چون سلام کنند بر شما پس گویید بر شما نیز سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الیهودی و النصرانی و
المشرک اذا سلموا علی الرجل و هو جالس کیف ینبغی ان یرد علیهم فقال یقول علیکم شرح مراد بیهودی و نصرانی کسی است
جمله ایشان که مظنون اینست که قصد دشنام کرده باشد و مراد بمشرک اینجا ناصب است که مذکور میشود در حدیث یازد
دهم میتواند بود که مراد بت پرست ظاهری باشد در صورتی که قصد دشنام او مظنون باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام از یهودی و نصرانی و ناصب چون اظهار سلام کنند بر مرد بر حالی که او نشسته باشد چون سزاوار است
که برگردانند بر ایشان در جواب پس امام گفت که میگوید بر شما باد آنچه قصد کردید چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا سلم علیک الیهودی و النصرانی و المشرک فقل علیک شرح مضمون این موافق سابقست پنجم اصل عن ابی جعفر علیه
السلام ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقبل ابو جهل بن هشام و معه قوم من قریش فدخلوا علی ابی طالب
فقالوا ان ابن اخیک قد اذانا و آذی آلهتنا فادعه و مره فلیکف عن آلهتنا و نکف عن الهه شرح اسم ابو جهل عمرو
بفتح عین و سکون میم است و از بنی مخزوم است فادعه و مره فلیکف بصیغه امر است و نکف مرفوع و جمله حالیه است
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت آمد ابو جهل بن هشام و با او جمعی از قریش بودند پس داخل شدند بر ابو طالب
پس گفتند بدرستی که برادرزاده تو بتحقیق ایذا ما کرد و ایذا کرد مستحقان عبادت ما را پس بخوان او را و امر کن او را
باین روش که باید که باز دارد خود را از ایذای مستحقان عبادت ما بر حالی که باز میداریم خود را از ایذای مستحق او
اصل قال فبعث ابو طالب الی رسول الله صلی الله علیه و آله فدعاه فلما دخل النبی صلی الله علیه و آله لم یر فی
البیت الا مشرکا فقال السلام علی من اتبع الهدی ثم جلس فخبره ابو طالب بما جاؤا له شرح امام علیه السلام گفت

پس فرستاد ابو طالب کسی را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خواند او را پس چون داخل مجلس شد نبی
صلی الله علیه و آله ندید در خانه ابو طالب مگر مشرکی را مراد جمعی است که وارد خانه ابو طالب شده بودند پس گفت سلام
بر کسی باد که تابع شده هدی را مراد ابو طالب است و تصریح نکرد برای تقیه بعد از آن نشست پس خبر دار کرد نبی صلی
الله علیه و آله ابو طالب را بآنچه آن جماعت آمدند برای آن فقال و هل لهم فی کلمة خیر لهم من هذا یسودون بها العرب
و یطاؤن اعناقهم فقال ابو جهل نعم و ما هذه الکلمة قال تقولون لا اله الا الله   لو بفتح همزه و تشدید واو
مکسوره است و بعضی مفتوحه میگویند و گاهی بتخفیف واو ساکنه یا مکسوره یا مفتوحه میباشد در اصل لوه بتشدید
واو مکسوره یا مفتوحه یا سکون واو و کسر یاء و سکون هاء بوده و ها محذوف شده و آن کلمه ایست که در مقام شکایت
یا در مقام اظهار اندوه میگویند و گاهی واو آن منقلب بالف میشود و ها ثابت میباشد چنانچه در عجم متعارف است
تقولون منقد بران است باهمال عمل آن و مراد این است که آن کلمه مقول شما است در هنگامی که اینرا گفته باشید
پس نبی صلی الله علیه و آله گفت که آیا اشما را رغبت هست در کلمه بهتر است برای ایشان از این مطلب که دارند یا
این انکه در فرمان خود در بیاورند بآن کلمه یا فی عرب را و یا بر کردن ایشان می نهند پس گفت ابو جهل آری رغبت هست
و چیست این کلمه گفت میگوئید لا اله الا الله   قال فوضعوا اصابعهم فی آذانهم و خرجوا هرابا و هم یقولون ما
سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فانزل الله تعالی فی قولهم ص و القرآن ذی الذکر الی قوله الا اختلاق
هرابا بکسر ها جمع هارب است از فاعل خرجوا الکنفا بما سمعنا بهذا از قبیل اکتفا بمبداء المبادی است زیرا که آن
باعث گفتگوهای دیگر ایشان شده در اینجا اشارت بهفت آیت است اول ص و القرآن ذی الذکر دوم بل الذین کفروا
فی عزة و شقاق سیوم کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حین مناص چهارم و عجبوا ان جاءهم منذر
منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب پنجم اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب ششم و انطلق الملأ منهم ان
امشوا و اصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد هفتم ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق و در این
آیات چند احتمال است از آنجمله اینکه صاد اسم کوهی است ۲ در شرکه در آن کوه سر خود را بالا میکرد و آن مشرک را نیز
صاد مینامند و تشبیه متکبر بحال او با آنها میشود یا اشارت بگردن کشی ایشان است زیرا که شتر در وقت گردن کشی آن
عمل میکند یا اشارت بانگشت بر گوش نهادن است زیرا که صاد اول حروف اصبع است چون همزه زائده است یا صاد از
حروف تهجی است چهاردهم است و چهاردهم اهل البیت اند ایشان از قریش کما هو حقه در دنیا خواهد کشید از جمله افراد ذکر
امام عالم بجمیع متشابهات و احکام آیات است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ان اهل الذکر الذین
امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام که باب ... است و همیشه قرآن قرین اهل البیت است و جدا
از هم نمیشوند تا حوض کوثر جواب قسم مقدم شده و آن ... است بل برای اضراب از توهم ایمان آن قریش است
در تتمه عمر ایشان و لات حین مناص میتواند بود که قول الله تعالی باشد و میتواند بود که قول آنجماعت باشد در وقت فتنه
ندا برای مبنی اینست که این عین مطلوب ما است و باعث رسوائی او است در دعوی که میکند و لهذا در استینافی آن
که ما سمعنا تا آخر الملة الآخرة عبارت از ملة اهل کتاب است زیرا که باعتقاد قریش ملة خود شان مقدم است
بر ملة اهل کتاب خسیس و پست مرتبه است ترجمه تکبر کردند قسم بقرآنی که قرین عالم کامل است در هر زمان بلکه آن جماعت
که کافر شدند در تکبر و انکار حقند در مدت عمر خود بسیاری را هلاک کردیم پیش از ایشان که اهل زمانی بودند

پس فریاد کردند و مبعوث شد خلاص برای ایشان عذابشکفت آمدند از اینکه آمد نزد ایشان ترسانندهٔ از عذاب الهی
از جملهٔ ایشان و گفتند این ساحر بغایت دروغگو است آیا کردانید معبودان را یک معبود بدرستی که این هر اینه چیزی است
عجیب و روانه شدند بزرگان ایشان که راه شوید و صبر کنید بر معبودان خود بدرستی که این توحید را و هر اینه
هر اینه چیزی است موافق مطلب ما ایشان این که نشنیدیم این توحید را در ملت پسینه نیز زیرا که نصاری قائل به تثلیث
کردند و یهود عزیر را ابن الله گفتند نیست این توحید مگر افترای صریح و مخالف با جمیع اهل ملل پس امام گفت
پس نهادند انگشتهای خود را در گوشهای خود و بیرون رفتند از خانهٔ ابوطالب که بجهت آنکه ایشان میگفتند
نشنیدیم این توحید را در ملت اهل کتاب نیز با وجود آنکه ایشان قریبترین ملل است بما نیست این توحید مگر افترای
محض پس یورد و فرستاد الله عز و جل در سخن ایشان ص والقرآن ذی الذکر تا قول او که الا اختلاق ششم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال تقول فی الرد علی الیهودی و النصرانی سلام شرح تقول یعنی یجوز لك ان تقول السّت
بقرینه حدیث سیوم و چهارم این باب سلام اگر بفتح سین است مراد اظهار این و اخفای تتمه آنست در خاطر مثل علی
اتبع الهدی و حدیث سابق گذشت بمثل علی اهله و بمثل علینا و علی عباد الله الصالحین مخفی نماند که
میتواند بود که حکایت قول ابراهیم در سورهٔ هود که قال سلام مبنی بر این باشد که چه او در آن وقت نمیدانست که مخاطبین
ملائکه اند و غیر خود و اهل بیت خود کسی را از مردمان مؤمن نمیدانست چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر
در حدیث پنجم باب صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است و بنا بر این میتواند بود که قالوا سلاما که از قبیل قالوا کلاما
باشد و حکایت خصوصیت لفظ ملائکه نشده باشد و مراد این باشد که سلام گردید که ایشان معلوم ابراهیم نشد که
ایشان ملائکه اند و اگر بکسر سین است جمع سلمه است بفتح سین و کسر لام است یعنی سنگها روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگوئی در رد کردانیدن سلام بر یهودی و نصرانی سلام بفتح سین بی آنکه تتمه
آن ظاهر شود هفتم اصل قلت لابی الحسن موسی علیه السلام ارایت ان احتجت الی متطبب و هو نصرانی ان اسلم
علیه و ادعو له قال نعم لا ینفعه دعاؤك شرح المتطبب بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل حاذق در علم طب و هو نصرانی جملهٔ
حالیه است ان اسلم بفتح همزه و تخفیف بدل از نون اشتمال مطلب است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه را خبر ده مرا که
اگر محتاج شوم بسوی طبیب حاذقی که ترسا باشد که سلام کنم بر او و دعا کنم برای او آیا جایز است یا نه گفت آری جایز است
فایده نمیکند او را دعای تو ذکر سلام نکرد زیرا که آن نیز قسمی است از دعا هشتم اصل قلت لابی الحسن علیه السلام
ارایت ان احتجت الی الطبیب و هو نصرانی ان اسلم علیه و ادعو له قال نعم لا ینفعه دعاؤك شرح مضمون این موافق سابق
است نهم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قیل لابی عبدالله علیه السلام کیف ادعو للیهودی و النصرانی
قال تقول له بارك الله لك فی دنیاك شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته شد امام جعفر
صادق علیه السلام را که چون دعا کنم برای جهود و ترسا گفت میگوئی او را که برکت کناد الله تعالی برای تو در دنیا
تو دهم اصل عن احدهما علیهما السلام فی مصافحة المسلم الیهودی و النصرانی قال من وراء الثیاب فان صافحك
بیده فاغسل یدك شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر علیهما السلام در مصافحهٔ مسلمان با جهود و
ترسا گفت از پس جامها می باید بشرطی که مصافحه کند با تو بدست خود بی آنکه در جامه باشد پس بشوی دست خود را
مخفی نماند که وجوب شستن دست منافات ندارد با اینکه دست نجس نشده باشد و بی شستن نماز صحیح باشد

و ممکن است که شستن مستحب باشد بقرینهٔ حدیث آینده یازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام القی الذمی
فیصافحنی قال امسحها بالتراب و بالحائط قلت فالناصب قال اغسلها شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که بر میخورم با کسی که از اهل اسلام نیست در امان است مثل بعض جهودان و ترسایان و گبران پس مصافحه میکند
با من آیا چه کنم گفت بمال دست خود را بخاک در زمین و بدیوار گفتم پس مصافحه با ناصب اگر واقع شود چه کنم گفت بشوی دست
خود را مراد بناصب کسی است که رسالت رسول آخر الزمان را قبول دارد و امامت امامی که عالم بجمیع احکام باشد در هر
زمان خواه زمان خودش و خواه زمان سابق و خواه لاحق قبول ندارد با وجود آنکه از علما و مانند ایشان متصف نیست
دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل صافح رجلا مجوسیا قال یغسل یده و لا یتوضا شرح روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام در مردی که مصافحه کرد با مردی که گبر است امام گفت میشوید دست خود را و وضو نمیسازد یعنی که
آن مصافحه وضو را باطل نمیکند تا اعاده باید کرد یا یعنی که پیش از شستن دست وضو نمیسازد باب دوازدهم
اصل باب مکاتبة اهل الذمة شرح این باب بیان نوشتن مکتوب است برای جمعی که در عهد اهل اسلام اند در این باب دو
حدیث است اول اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له الحاجة الی المجوسی او الی الیهودی او الی النصرانی
او ان یکون عاملا او دهقانا من عظماء اهل ارضه فیکتب الیه الرجل فی الحاجة العظیمة ایبدأ بالعلج و یسلم علیه فی
کتابه و انما یصنع ذلک لکی تقضی حاجته قال اما ان تبدأ به فلا و لکن تسلم علیه فی کتابک فان رسول الله صلی
الله علیه و آله قد کان یکتب الی کسری و قیصر شرح او ان یکون بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر او لان یکون است بکسر
لام و آن معطوف است بر محذوف بتقدیر لجلب نفع عظیم او لان یکون عاملا و قرینه بر این محذوف فی الحاجة العظیمة است
و او ان یکون از قبیل وضع ملزوم در مقام لازم است زیرا که عامل اینجا یعنی حاکم مستقل است و حاکم دافع ضرر میباشد
و ضمیر مستتر در یکون راجع بمجوسی و یهودی و نصرانی است الدهقان بکسر و ضم دال بی نقطه و سکون ها و نون و الف
رئیس اقلیم و مراد اینجا حاکم جزو است که از منصوبان حاکم مستقل است فی در فی الحاجة برای سببیت است العلج بکسر عین
بی نقطه و سکون لام و جیم دراز گوش وحشی که قوی و فربه باشد و بفتح عین و کسر لام و بضم عین و فتح لام مخففه و
مشدده مرد قوی درهم تقدیر مراد اینجا کافر قوی است ایبدأ بالعلج عبارت از نوشتن اینست که لفلان من فلان
ان تبدأ به صیغه مخاطب است و همچنین تسلم یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میباشد او را حاجتی
بسوی گبری یا بسوی جهودی یا بسوی ترسایی برای جلب نفعی عظیم یا برای دفع ضرری باعتبار اینکه آن مجوسی یا یهودی یا
نصرانی حاکم مستقل است یا حاکم جزو است از بندگان اهل سرزمینی که آن مرد آنجا میباشد پس مینویسد بسوی او آن مرد برای
حاجت بزرگ در جلب یا دفع ضرر آیا ابتدا میکند بنام آن کافر قوی میکند پیش از نام خود و سلام میکند بر آن کافر
قوی در مکتوب خود و جز این نیست که میکند آن ابتدا و سلام را برای اینکه بر آورده شود حاجت او در جلب نفع عظیم یا
دفع ضرر امام گفت که اما اینکه ابتدا کنی بنام او پس نه جایز نیست مراد عدم جواز آن در صورت عدم ضرورت داعیه بخصوص
آنست بقرینهٔ حدیث آینده و لشاید است با آنکه در اکثر اوقات حاجت آن نمی باشد لیکن سلام میکنی بر آن کافر در
مکتوب خود چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بتحقیق مینوشت بسوی کسری بکسر کاف و فتح کاف و سکون سین
بی نقطه و فتح را بی نقطه و الف مقصوره که پادشاه مداین و توابع آن بود از فرس و آن معرب خسرو است یعنی
واسع الملک و بسوی قیصر که پادشاه روم بود و نام خود را مقدم مینوشت و سلام میرسانید چنانچه مشهور است

کرد کسری. برای همین نامه رسول را پاره کرد بر سر او آمد آنچه آمد دوم متن سالت ابا عبدالله علیه السلام
عن الرجل یکتب الی الرجل من عظماء عمال المجوس فیبدأ باسمه قبل اسمه فقال لا بأس اذا فعل لاختیار
المنفعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که مینویسد بسوی مردی از بزرگان گبران پس
ابتدا میکند بنام آن کافر پیش از نام خود باین روش که للفلان من فلان پس امام گفت باکی نیست چون کرده باشد
آن را برای برگزیدن نفع مراد اینست که کرده باشد که مطلوب او بی آن تقدیم حاصل نمیشود و آن مطلوب تر داء عظیم
باشد باکی نیست بتقریب حدیث سابق باب سیزدهم اصل باب الاغضاء شرح الاغضاء بغین با نقطه و ضاد با
نقطه مصدر معتل اللام بآئی باب افعال چشم پوشانیدن از عیوب برادر مؤمن و تغافل از آن است بیان این باب
فضیلت تغافل از عیب برادر مؤمن است در این باب یک حدیث است اول متن عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان
عنده قوم یحدثهم اذ ذکر رجل منهم رجلا فوقع فیه وشکاه فقال له ابو عبدالله علیه السلام وانی لک باخیک
کله وای الرجال المهذب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت بودند جمعی نزد او که گفتگو
میکرد با ایشان ناگاه مذکور ساخت مردی از ایشان مردی را پس بد گفت او را و شکایت کرد از او پس گفت او را امام
جعفر صادق علیه السلام کجاست برای تو برادر تو که تمام عیار باشد در برادری و کدام از مردمان پاکیزه کرده شده است
باعتبار اینکه جمیع اخلاق حمیده داشته باشد مراد اینست که تغافل میباید کرد از عیبهای برادران مؤمن و الا هیچکس یار
اینکس نمیشود دوم متن قال ابو عبدالله علیه لا تفتش الناس فتبقی بلا صدیق شرح گفت امام جعفر صادق ع
تفتیش عیبهای مردمان مکن که باعث این میشود که مانی بی دوستی که همدم تو باشد باب چهاردهم اصل باب نادر
شرح باب مضاف است بنادر بیان این باب بیان مضمونیست که تازه غریب است در این باب پنج حدیث است اول
متن سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول انظر قلبک فاذا انکر صاحبک فان احدکما قد احدث شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام که میگفت واپرس دل خود را پس چون نخواست رفیق ترا پس بدرستی که یکی از شما دو کس
تحقیق کاری کرده که باعث آن شده مراد اینست که دلها اینکه یکدیگر را میباشند مخفی نماند که این داخل علم غیب نیست
بلکه باستنباط از دلیلست و داخل نبوت نیست زیرا که دلیل آن خارق عادت نیست دوم متن سمعته جاء
یسال ابا عبدالله علیه السلام فقال الرجل یقول اودک فکیف اعلم انه یودنی فقال امتحن قلبک فان کنت
توده فانه یودک شرح شنیدم از مردی که میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزها پس آن مرد گفت که
مردی میگوید دوست میدارم ترا در باطن پس چون میدانم اینکه او دوست میدارد مرا در باطن یا نه پس امام گفت
وا پرس دل خود را پس اگر دوست میداری او را در باطن پس بدرستی که او نیز دوست میدارد ترا در باطن سیوم
اصل حدثنا مسعدة بن الیسع قال قلت لابی عبدالله علیه جعفر بن محمد علیهما السلام انی والله لاحبک
فاطرق ثم رفع رأسه فقال صدقت یا ابا بشر سل قلبک عما لک فی قلبی من حبک فقد اعلمنی قلبی عما لک فی
قلبک شرح حکایت کرد ما را مسعدة بن الیسع که کنیت او ابو بشر است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را بدرستی که من بخدا قسم که هر آینه دوست میدارم ترا پس امام علیه السلام سر در پیش افکند بعد از آن
برداشت سر خود را پس گفت که راست گفتی ای ابو بشر سؤال کن دل خود را از آنچه برای تست در دل من از
دوستی تو بیان این اینکه تحقیق اعلام کرد مرا دل من از آنچه برای من در دل تست مراد اینست که دوستی در دلی که بعض

زبان بست از هر دو طرف میباشد چهارم اصل عن الحسن بن الجهم قال قلت لابي عبد الله علیه السلام لا تنسني
من الدعاء قال اولم تعلم اني انساك قال فتفكرت في نفسي وقلت هو يدعو لشيعته وانا من شيعته قلت لا
تنساني قال وكيف علمت ذلك قلت اني من شيعتك وانك تدعو لهم شرح همزه استفهام است دو او برای عطف بر محذوف است
بتقدير اتجوز اني انساك وتعلم دان تعلم صيغه مضارع مخاطب مجرد یعنی روایتست از حسن بن الجهم گفت که گفتم امام رضا را
یا امام موسی کاظم علیه السلام را که فراموش مکن مرا از دعا امام گفت آیا با وجود اینکه تجویز نسیان من میکنی این نیز هست
کہ دانی که من فراموش ترا حسن گفت پس فکر کردم در دل خود و با خود گفتم که او دعا میکند برای شیعه خود و من از شیعه
اویم گفتم نه فراموش نمیکنی مرا گفت و چون دانستی آنرا گفتم بدرستی که من شیعه توام و بدرستی که تو دعا میکنی برای ایشان
اصل فقال هل علمت بشيء غير هذا قال قلت لا قال اذا اردت ان تعلم ما لك عندي فانظر الى ما لي عندك شرح با در بشیء
برای آنست که مفعول علمت محذوفست بتقدیر هل علمت عدم نسیاني و میتواند بود که با برای تقویت باشد و شیء مفعول
باشد و حاصل هر دو یکیست زیرا که شیء بر هر تقدیر عبارتست از دلیل یعنی پس امام گفت آیا دانستی آنرا بچیزی دیگر بدلیل
دیگر غیر این حسن گفت گفتم نه امام گفت چون خواهی که دانی آنرا که درستی را که برای تست در دل من پس درست رسان درستی را که
برای منست در دل تو مراد اینست که اگر تو مرا فراموش نمیکنی پس بدانکه من نیز ترا فراموش نمیکنم پنجم اصل عن ابي عبد الله ع
قال انظر قلبك فان انكر صاحبك فاعلم ان احدكما قد احدث شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است
باب یا نزدهم اصل باب العطاس والتسميت شرح العطاس بضم عين بي نقطه وطا بي نقطه والف و سين بي نقطه
مصدر باب نصر و ضرب عطسه کردن و تشمیت بسین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل دعا کردن برای عطسه
کننده یعنی این باب بیان آداب عطسه کردن و دعا برای عطسه کننده است و در این باب بیست و هفت حدیث است اول اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم للمسلم على اخيه من الحق ان يسلم عليه اذا لقيه ويعوده اذا مرض وينصح له اذا غاب ويسمته
اذا عطس يقول الحمد لله رب العالمين لا شريك له ويقول له يرحمك الله ويجيبه يقول له يهديكم الله ويصلح بالكم
ويجيبه اذا دعاه ويتبعه اذا مات شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام برای مؤمن بر برادر مؤمن او از جمله حق اینست
که سلام کند بر او چون برخورد با او و پرسش کند او را چون بیمار شود و نصیحتش شود برای چون غایب شود و دعا عطسه
کننده کند برای او چون عطسه کند میگوید عطسه کننده که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است
شریکی نیست او را در ربوبیت و میگوید او را دعا کننده او که رحمت کناد ترا الله تعالی پس جواب میدهد عطسه کننده او را
میگوید او که راه نمایی کناد شما را الله تعالی و بی عیب کناد حال شما را و دیگر از جمله حق اینست که قبول کند سخن او را چون
طلب کند او را بضیافت و ما نند آن و مشایعت جنازه او کند چون بمیرد دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه واله
اذا عطس الرجل فسمتوه ولو كان من وراء جزيرة وفي رواية اخرى ولو كان من وراء البحر شرح جزيره موضعیست که
دور آن آب دارد مثل موضعی که در میان رودی عظیم باشد و در آنجا رود دو حصه شده باشد البحر آب بسیار مثل رود
عظیم و مراد در هر دو صورت اینست که بعد بر وشی باشد که آواز عطسه و تسمیت نرسد یعنی گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله چون عطسه کند مرد پس دعا عطسه کوئید او را هر چند که باشد در پشت جزیره بابن روش که شما در کشتی
باشید و او در کشتی دیگر و میان دو کشتی جزیره باشد و در روایتی دیگر چنین است که هر چند که در پشت دریا باشد
باین روش که شما در کنار رودی عظیم باشید و او در کناری دیگر باشد سیوم اصل كنا جلوسا عند ابي عبد الله ع

إذ عطس رجل فما رد عليه رجل احد من القوم شيئا حتى ابتدأ هو فقال سبحان الله الا سمتم ان من حق المسلم على
المسلم ان يعوده اذا اشتكى وان يجيبه اذا دعاه وان يشهده اذا مات وان يسمته اذا عطس شرح الجلوس بضم جيم
جمع جالس الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تنبیه است ترجمه آن اینست که امام علیه السلام در میان معدودی و توقع آن
بود داشته که دیگری تسمیت کند تا قطع کلام او نشود چون دیگری نکرده خود کرده و بعد از آن تنبیه کرده یعنی بودیم
نشستگان نزد امام جعفر صادق علیه السلام که عطسه کرد مردی پس برنکردانید بر او هیچیک از آن جماعت چیزی
از جماعت چیزی از جواب را تا آنکه ابتدا کرد امام علیه السلام جواب را پس از آن گفت از روی تعجب که سبحان الله چرا
تسمیت نکردید بدرستی که از جمله حق مؤمن بر مؤمن اینست که پرسش کند او را چون بیمار شود و اینکه قبول کند دعوت او
کند چون دعوت کند او را بضیافت و مانند آن و اینکه حاضر شود نزد او چون بمیرد و اینکه دعا عطسه کند که کند او را چون
عطسه کند چهارم حل کنت عند الرضا علیه السلام فعطس فقلت صلى الله علیک و آلک علیک ثم عطس فقلت صلى الله
علیک ثم عطس فقلت صلى الله علیک و قلت له جعلت فداک اذا عطس مثلک نقول له کما یقول بعضنا لبعض یرحمک
الله او کما نقول قال نعم قال الیس تقول صلى الله علی محمد و آل محمد قلت بلی قال ارحم محمدا و آل محمد قلت بلی و قد
صلی علیه و رحمه و انما صلواتنا علیه رحمة لنا و قربة شرح نقول بصیغه متکلم بتقدیر استفهام است کما یقول بصیغه
غایب است او کما نقول بصیغه متکلم است عطف بر کما یقول است پس تتمه شق اول استفهام است و شق دوم
استفهام محذوف است و اگر عطف بر نقول له میبود شق دوم استفهام میبود الیس تقول صیغه مخاطب است و ارحم
بتقدیر الیس تقول ارحم است و قد صلی تا آخر کلام راوی است برای اظهار اینکه فهمیدم آنچه را که گفتی یعنی بودم نزد امام
رضا علیه السلام پس عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی بر تو بعد از آن عطسه کرد بر تو پس گفتم درود کناد الله تع
بر تو بعد از آن عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی بر تو و گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم چون عطسه کند مثل تو
یعنی امام زمان آیا مختاریم باین روش که گوئیم او را چنانچه میگوید بعض ما بعضی را که رحمت کناد ترا الله تعالی یا چنانچه
میگوئیم که صلی الله علیک یا مختار نیستیم بلکه شق ثانی واجب است گفت آری مختارید آیا نیست اینکه میگوئی در دعوات
خود که صلی الله علی محمد و آل محمد گفتم بلی میگوئیم امام گفت آیا نیست اینکه میگوئی در دعوات خود که بتحقیق درود کرده
الله تعالی بر محمد و رحمت کرده او را و جز این نیست که درودهای ما بر او باعث رحمت برای ما و باعث نزدیکی ما بعد کاملا هی
مراد اینست که فهمیدم که این دعای حقیقی نیست تا شایبه بی ادبی در آن باشد بلکه اظهار رضا بدرود و رحمت است و این عبادت
است از جانب ما مخفی نماند که همچنین است لعن بر دوستان ضلالت که ارحم محمدا و آل محمد مراد اینست که آیا مختاریم
در دعاها که هر کدام را که خواهید گوئید گفتم بلی مختاریم و این منافات ندارد با آنکه صلی الله علیک بهتر باشد چنانچه
مستفاد میشود از جمع میان این و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب نادر که باب صد و ششم است و الا اگر
احتمال عفو یا تخفیف میبود این دعا بخیلی میشد و اگر احتمال آنها نمیبود این دعا طلب تحصیل حاصل میشد پنجم حل
سمعت الرضا ع یقول التثاؤب من الشیطان و العطسة من الله عز و جل شرح شنیدم از امام رضا ع که میگفت دهن
دره از شیطان است و عطسه از الله عز و جل است مخفی نماند که در این چند احتمال است اول اینکه دهن دره در وقت گفتگو
دال بر کذب آنست و عطسه در وقت گفتگو دال بر صدق آنست چنانچه می آید در حدیث بیست و چهارم و بیست و پنجم
و بیست و ششم این باب دوم اینکه دهن دره دلیل زیادتی غفلت صاحبش است و لهذا در وقت گفتگو با پادشاهی

یا امیری صاحب صلات نمی آید و عطسه دلیل رحمت بعد از وجه غفلت است چنانچه می آید در حدیث اول سیوم انکر
دهن دره اختیاری صاحبش است غالباً و مکروه هست در نماز و مانند آن چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب
الخشوع فی الصلوة که باب شانزدهم است که هو من الشیطان ولا یملکه ولهذا بفرو بردن آب دهن بر میگردد و عطسه بی
اختیار است غالباً و مکروه نیست چهارم اینکه دهن دره از ملاحظه دهن دره دیگری هم میرساند بسیار پس مانند
تقلید دیگری است که جهت نباشد و عطسه چنین است ششم اصل عن صالح بن ابی حماد قال سألت العالم عن العطسة
وما العلة فی الحمد لله علیها فقال ان لله نعماً علی عبده فی صحة بدنه وسلامة جوارحه وان العبد ینسی ذکر الله عز وجل
علی ذلک واذا نسی امر الله الریح فتجاول فی بدنه ثم یخرجها من انفه فیحمد الله علی ذلک فیکون حمده عند ذلک شکراً لما
نسی شرح صالح بن ابی حماد ادراک زمان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام کرده پس
عالم عبارت از یکی از ایشان است نعماً در فی صحة برای سببیت است فتجاول بسکون جیم و فتح همزه و واو سنقط بصیغه مضارع
غائبه باب تفعل است التجاول بفتح جیم و سکون همزه در اصل شدن نکباه و مانند آن و مراد اینجا [illegible]
بدن است چنانچه می آید در حدیث بیست و سیوم این باب فرق میان حمد و شکر اینجا اینست که حمد ستایش بزبان است
خواه در مقابل نعمت و خواه در مقابل غیر آن و شکر تعظیم است در مقابل نعمت خواه بزبان و خواه بغیر آن یعنی روایت است از
صالح بن ابی حماد گفت پرسیدم دانای اهل البیت علیهم السلام را از عطسه و اینکه چیست سبب در حمد برای الله
تعالی بنا بر آن پس گفت بدرستی که الله تعالی را نعمتهای است بر بنده خود بسبب صحت بدن او و بی عیب بودن جوارح او و بدرستی
که بنده گاهی فراموش میکند یاد الله تعالی را بنابر آنچه مذکور شد از نعمتها یعنی که شکر آن نمیکند و چون فراموش کرد
میکند الله تعالی باد را پس دراز میشود آن باد در بدن او یعنی که فرو میرود در جمیع مجاری بدن او پس الله تعالی بیرون میکند
آن باد را از راه بینی او پس آن بنده حمد میکند الله تعالی را بنا بر آن بیرون کردن پس میباشد حمد او نزد آن نعمت بیرون کردن
شکری برای آنچه در سابق با او بوده از نعمتها هفتم اصل کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فاحصیت فی البیت اربعة عشر
رجلاً فعطس ابو عبد الله علیه السلام فما تکلم احد من القوم فقال ابو عبد الله علیه السلام الا تسمتون فرض المؤمن
علی المؤمن اذا مرض ان یعوده واذا مات ان یشهد جنازته واذا عطس ان یسمته او قال ان یشمته واذا دعاه ان یجیبه
شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام مرکب از همزه استفهام انکاری و حرف نفی است یا بتشدید لام حرف تحضیض است
تسمتون بکسر نون مخففه بتقدیر تسمتونی است یا بفتح نون است و مفعول محذوف شده برای ظهور فرض بمعنی حق
است او قال برای شک راوی است که نداند که بسین بی نقطه گفت یا بشین با نقطه و هر دو یک معنی دارد یعنی
بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس شمردم در آن خانه چهارده مرد را مراد غیر امام و غیر خود علیه السلام است یا
مراد غیر خود است یا مراد غیر امام است یا مراد مجموع است پس عطسه کرد امام جعفر صادق پس لب بسخن نگشود هیچ
یک از آن جماعت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا دعای عطسه نمیگویید مراد حق مؤمن بر مؤمن چون بیمار
شود اینست که بپرسش او رود و چون بمیرد اینست که حاضر شود جنازه او را و چون عطسه کند اینست که دعای عطسه
گوید او را و چون دعوت بضیافت دهد او را اینست که قبول کند دعوت او را هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلام
نعم الشیء العطسة تنفع فی الجسد وتذکر الله عز وجل قلت ان عندنا قوماً یقولون لیس لرسول الله صلی الله علیه
وآله فی العطسة نصیب فقال ان کانوا کاذبین فلا نالهم شفاعة محمد صلی الله علیه وآله شرح نصیب رسول الله

صلی الله علیه و آله در عطسه عبارت از استحباب درود بر او است چنانچه ظاهر میشود از حدیث نهم و دهم این باب
و آله هر دو جا مجرور و معطوف بر رسول الله است یا معطوف بر ضمیر علیه است بی اعاده جار چنانچه مذهب کوفیین است یا منصوب
است بر مفعول معه بودن و احتمال اینکه لا نالهم جمله دعائیه است نه خبریه تکرار لا نفی نشده با وجود آنکه بر سر ماضی در آمده
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام خوب چیزی است عطسه نفع میرساند در بدن بجز وجع باو و گفته که مضرت است و بیاد
می آورد الله عز و جل را گفتم بدرستی که نزد ما جمعی هستند که میگویند نیست برای رسول الله صلی الله علیه و آله
در عطسه نصیبی باین معنی که اکتفا بحمد میباید کرد و درود نمیباید فرستاد پس امام گفت اگر باشند دروغگویان پس در نیابند
باد ایشان را شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و تمام اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال عطس رجل عند ابی جعفر علیه
السلام فقال الحمد لله فلم یسمته ابو جعفر و قال علیه السلام نقصتنا حقنا ثم قال اذا عطس احدکم فلیقل الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و اهل بیته قال فقال الرجل فسمته ابو جعفر ع شرح ظاهر آنچه می آید در حدیث سیزدهم این باب
این است که [illegible] تسمیت نکردن آن حضرت این بوده که عادت آن مرد ترک درود بوده مانند مخالفان چنانچه در حدیث
آینده است یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او گفت که عطسه کرد مردی نزد امام محمد تقی علیه السلام پس
آن مرد گفت الحمد لله پس دعای عطسه نگفت او را امام محمد تقی علیه السلام و امام علیه السلام گفت کم کرد از ما حق ما را
بعد از آن گفت امام چون عطسه کند یکی از شما پس باید که گوید سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است
و درود کناد الله بر محمد و اهل بیت محمد او وی گفت پس گفت آن مرد آنچه را که امام فرمود پس دعای عطسه گفت او را امام
محمد تقی علیه السلام مخفی نماند که میتواند بود که ابو جعفر عبارت از امام محمد باقر علیه السلام باشد دهم اصل قلت لابی جعفر ع
ان الناس یکرهون الصلوة علی محمد و آله فی ثلثة مواطن عند العطسة و عند الذبیحة و عند الجماع فقال ابو جعفر ع
ما لهم و یلهم نافقوا لعنهم الله شرح یکرهون بصیغه مضارع غائب باب تفعیل است التکریه مکروه شمردن یا از باب علم
است الذبیحة بفتح ذال با نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه فعیله بمعنی مفعول
است و عبارت از گوسفند و مانند آنست که حلق آن بریده میشود بشروط مقرره و میتواند بود که اعم از آن و از شتر باشد
که نحر میشود یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که مخالفان مکروه میشمرند درود بر محمد و آل محمد را در سه
موضع نزد عطسه و نزد ذبیحه یعنی نزد ذبح و نزد جماع پس گفت امام محمد باقر علیه السلام چه حال است ایشان را وای بر
ایشان منافق شدند لعنت کناد ایشان را الله تعالی یازدهم اصل کان ابو جعفر علیه السلام اذا عطس فقیل له یرحمک
الله قال یغفر الله لکم و یرحمکم الله و اذا عطس عنده انسان قال یرحمک الله عز و جل شرح عادت امام محمد باقر
علیه السلام این بود که چون عطسه میکرد پس گفته میشد او را رحمت کناد ترا الله تعالی میگفت آمرزاد الله برای شما
و رحمت کناد شما را خواه مخاطب یکی بود و خواه متعدد بنا بر آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتم و چون عطسه
میکرد نزد او انسانی میگفت رحمت کناد ترا الله عز و جل دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال عطس غلام
لم یبلغ الحلم عند النبی صلی الله علیه و آله فقال الحمد لله فقال له النبی صلی الله علیه و آله بارک الله فیک شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عطسه کرد پسری که هنوز نرسیده بود بسن احتلام نزد نبی صلی الله
علیه و آله پس آن پسر گفت الحمد لله پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله برکت کناد الله تعالی در تو سیزدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا عطس الرجل فلیقل الحمد لله لا شریک له و اذا سمت الرجل فلیقل یرحمک الله و اذا

روت فليقل يغفر الله لك ولنا فان رسول الله صلى الله عليه وآله سئل عن آية او شيء فيه ذكر الله فقال كل ما ذكر الله فيه
فهو حسن ش اگر نیز فلیقل هر سه جا برای اباحت است مثل اذا حللتم فاصطادوا بقرینه استدلال و بقرینه آنچه گذشت در
حدیث نهم این باب مگر آنکه لا شریک له بجای درود محمد و آل محمد باشد در موضع تقیه زیرا که جمعی که اعتقاد بحقیقت درود
برایشان ندارند شریک میکنند یکی را با الله تعالی در حکم و بقرینه آنچه گذشت در حدیث دهم باب هفتم که در تسمیت خطاب بلفظ
جمع بهتر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون عطسه زند بشر جایز است که گوید الحمد لله لا شریک له
بی تصریح بدرود بر محمد و آل محمد و چون دعای عطسه کننده گوید جایز است که گوید یرحمک الله بی آنکه خودش حمد کند
چنانچه می آید در حدیث شانزدهم و هفدهم این باب و چون برگردانید بمعنی که تسمیت کردی پس جایز است که عطسه
کننده گوید یغفر لک الله ولنا بی خطاب بلفظ جمع بدلیل اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد از آیتی یا دعائی
که از غیر قرآن در آن ذکر الله تعالی باشد یا یعنی که پرسیده شد که آیا در این سه مقام چیزی از آیات یا دعوات معین هست که غیر
آن مجزی نباشد اصلا پس رسول الله برای بیان اینکه آیتی یا دعائی معین نیست گفت هر چیزی که [illegible] در آن بس
آن خوبست در هر سه مقام چهاردهم اصل عطس ابو عبد الله علیه السلم فقال الحمد لله رب العالمين ثم جعل اصبعه على انفه
فقال رغم انفي لله رغما داخرا ش رغم براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم و حسن است رغم بفتح
راء و سکون غین خواری و بعبارت اینست که شخص سرکش را از بینی خوار و فرمان بردار میکنند بلکه مهار
بر آن افکنند داخر بدال بی نقطه و خاء با نقطه و راء بی نقطه اسم فاعل باب منع و علم کوچک و خوار و وصف رغم بداخر برای
مبالغه است یعنی عطسه کرد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد
گذاشت انگشت خود را بر بینی خود پس گفت خوار شد بینی من برای تواضع الله تعالی خواریی خوار پانزدهم اصل قال امیر المؤمنین
علیه السلام من قال اذا عطس الحمد لله رب العالمين على كل حال لم يجد وجع الاذنين ولا الاضراس ش گفت امیر المؤمنین ع
هر که گفت چون عطسه کرد که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بر هر حال خواه حال خوشحالی و
خواه حال آزردگی در نیافت درد دو گوش را و درد دندانها را شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال في وجع الاضراس
و وجع الآذان اذا سمعتم من يعطس فابدأوه بالحمد ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در علاج درد دندانها
و درد گوشها که چون شنیدید از کسی که عطسه میکند پس پیش از آن عطسه کننده حمد کنید یعنی ادا اینست که عطسه کننده در
بسیاری از اوقات فراموش حمد نمیتواند کرد زیرا که اولا بغم میرسد از جمع شدن بلغم در دهن و مانند آن چنانچه می آید
در حدیث نوزدهم پس شما انتظار مکشید و زود حمد کنید هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من سمع عطسة
فحمد الله عز وجل وصلى على النبي واهل بيته صلى الله عليه وآله لم يشتك عينه ولا ضرسه ثم قال ان سمعتها فقلها وان
كان بينك وبينه البحر ش لم يشتك بفتح یاء مضارع و سکون شین و ضم تاء با نقطه کاف بصیغه مضارع معتل اللام
واوی باب نصر است عینه منصوب و مفعول به است الشکایة بکسر شین نالیدن از عضوی که آفتی داشته باشد یا از آفتی
یا از کسی که ظلم کرده باشد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که شنید از دیگری یا از خود عطسه را پس حمد کرد الله
عز وجل را و درود کرد بر نبی و اهل بیت او صلی الله علیه و آله نالید از چشم خود و نه از دندان خود یا یعنی که درد چشم
و درد دندان نمیکشد این قسم کسی بعد از آن امام علیه السلم گفت اگر شنیدی عطسه را پس بگو آن کلمات را که گفتم
هر چند که میان تو و میان عطسه کننده آب عظیم باشد که تو در یک کنار آن باشی و عطسه کننده در کنار دیگر باشد

هژدهم اصل عطس رجل نصراني عند ابي عبد الله علیه السلم فقال له القوم هداك الله فقال ابو عبد الله علیه السلم يرحمك
الله فقالوا له انه نصراني فقال لا يهديه الله حتى يرحمه شرح عطسه كرد مردي ترسا نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس
گفتند او را جمعي كه حاضر بودند كه راهنمائي كناد ترا الله تعالی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام رحمت كناد ترا الله
تعالی پس آن جماعت گفتند امام علیه السلام را كه بدرستي كه او ترسا است مراد شان اينست كه رحمت الهي بترسا در نمي
يابد امام علیه السلم براي بيان اينكه هدايت او را در مي يابد رحمت نيز او را در مي يابد گفت هدايت نميكند او را الله تعالی
مگر آنكه رحمت ميكند او را پس دعاي من و شما بيك معني راجع ميشود اگر گوئي بنابراين سلام بر نصراني توان كرد و اين
منافي آنست كه گذشت در كتاب الحجة در حديث چهارم مولد ابي الحسن موسي علیه السلم گوئيم گذشت ايضا در كتاب
الحجة در حديث چهلم مولد النبي صلى الله عليه وآله در فائدة كه سلام بر كسي براي تذكير و تجديد ميثاق الهي نيست نه براي طلب
حدوث عمل با آن پس مخصوص اهل دين خواهد بود و اين جاري نيست در طلب رحمت براي كسي نوزدهم اصل عن ابي عبد الله
علیه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا عطس المرء المسلم ثم سكت لعلة تكون به قالت الملائكة عنه
الحمد لله رب العالمين فان قال الحمد لله رب العالمين قالت الملائكة يغفر الله لك قال وقال رسول الله صلى الله عليه و
آله العطاس للمريض دليل العافية وراحة للبدن شرح تكون بصيغه غائبه و ضمير مستتر راجع بعلة است و باء به براي سببيت است
و ضمير راجع بمصدر عطس است راحة مرفوع و معطوف بر دليل است يا مجرور بر العافية است يعني روايت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله چون عطسه كند مرد مسلمان بعد از آن ساكت شود براي باعثي كه بسبب آن
مي باشد بسبب عطسه مثل اينكه بلغم بدهن آيد بسبب عطسه ميگويند ملائكه از جانب آن مرد كه الحمد لله رب العالمين
پس اگر گويد كه آن مرد بعد از رفع مانع كه الحمد لله رب العالمين ميگويند ملائكه كه آمرزاد الله تعالی گناهان ترا براي تو امام م
گفت كه و گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه عطسه براي بيمار دليل حصول صحت بعد از آنست و سبكي است براي
بدن بدان مخفي نماند كه مراد عطسه كه از جهار بار است بقرينه حديث آينده و ايضا باعتبار غالب است نيز اگر بعض عطسه
وفات مي يابند بيستم اصل عن حذيفة بن منصور قال قال العطاس ينفع في البدن كله ما لم يزد على الثلث فان
زاد على الثلث فهو داء وسقم شرح حذيفة بن منصور بن كثير از راويان امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی
كاظم علیهم السلام است عطاس اسم جنس عطسه است دلالت بر متعدد مستعمل ميشود در مقابل عطسه كه در يك
مستعمل ميشود ثلث يعني ثلث است عطسها است پس حذف تاء براي تانيث عطسات است ضمير فهو راجع بعطاس است
افاده اين ميكند كه اصل و زائد داء و سقم است و اگر راجع بزائد است افاده اين ميكند كه اصل داء و سقم باشد
روايتست از حذيفة بن منصور گفت كه امام گفت جنس عطسه فائده ميكند بدن را بهمگي آن مادام كه زياد نشده باشد
بر سه پس اگر زياد شد بر سه عطسه بسبب آن نزديك ميكند بگر پس آن جنس عطسه درد و بيمار است يا يعني كه ضرر ميكند و باعث
درد و بيماريست يا يعني كه نفع نميكند پس آن زياد است مانند درد و بيماري بيست و يكم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن قول الله عز وجل ان انكر الاصوات لصوت الحمير قال العطسة القبيحة شرح پرسيدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از قول الله عز وجل در سوره لقمان بدرستي كه مكروه تر آوازها هر آينه آواز خران است امام گفت مراد عطسه بدست
يعني كه عطسه كه با آن آواز بلند باشد از حد افزاد آنست بيست و دوم اصل عن ابي عبد الله علیه السلم قال
من عطس ثم وضع يده على قصبة انفه ثم قال الحمد لله رب العالمين حمدا كثيرا كما هو اهله وصلى الله على محمد النبي

وآله وسلم خرج من منخره الايسر طائر اصغر من الجراد واكبر من الذباب حتى يصير تحت العرش يستغفر الله له الى يوم
القيامة شرح القصبة بضم قاف و سکون صاد بی‌نقطه و باء یکنقطه و تا و جدت بلی نسخه النخر بفتح میم و
سکون نون و فتح خاء و را با نقطه و بکسر میم و کسر خاء و بضم میم و ضم خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی الایسر افعل
التفضیل است یعنی سوراخی که کشاده تر است زیرا که سوراخ مختلف میشود در ساعات روز و شب کاهی این
کشوده تر میباشد و کاهی آن و اکر صفت منخر باشد یعنی سوراخی است که در جانب چپ است عرش اینجا عبارت از قرآن
میتواند بود و عبارت از منتهای اجسام میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت هر که عطسه کند
بعد از آن کذاشت دست خود را بر پشت بینی خود بعد از آن کفت سپاس الله راست که صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز است
ستایشی بسیار چنانچه او اهل آنست درود کناد الله تعالی بر محمد که نبی است و آل او و تسلیم کناد الله تعالی بر ایشان
اشارتست با آنچه کذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم باب مولد النبی صلی الله علیه وآله و وفاته بیرون آمد از سوراخ
بینی او که کشاده تر است مرغی که کوچکتر است از ملخ و بزرکتر است از مکس تا برود به زیر عرش استغفار میکند الله تعالی
را برای آنکس تا روز قیامت بیست و سیوم اصل عن رجل من العامة قال كنت اجالس ابا عبد الله فلا والله ما رأيت مجلسا
ابل من مجالسه قال فقال لي ذات يوم من اين تخرج العطسة فقلت من الانف فقال لي اصبت الخطأ فقلت جعلت
فداك من اين تخرج فقال من جميع البدن كما ان النطفة تخرج من جميع البدن ومخرجها الاحليل ثم قال اما رأيت
الانسان اذا عطس نفض اعضاؤه وصاحب العطسة يأمن الموت سبعة ايام شرح من اين تخرج سؤال از مخرج بمعنی راه
بیرون رفتن از بدن نیست زیرا که در آن حاجت سؤال نیست بلکه سؤال از تحرک آنست بجانب بیرون و آن مرد خیال کرد
که آن نیز بینی است و او در رو صاحب برای استیناف است و صاحبه مرفوع است یعنی روایتست از مردی از مخالفان کفت
همنشینی میکردم با جعفر صادق پس بخدا قسم که ندیدم مجلسی را که عظیم تر باشد از مجلسهای او آن مرد کفت که پس کفت
مرا در اثنای روزی که از کجا شروع در حرکت بجانب بیرون میکند عطسه پس کفتم از بینی پس کفت مرا دریافتی غلط را پس کفتم
قربانت شوم از کجا شروع در حرکت میکند بجانب بیرون کفت از جمیع اعضای بدن چنانچه آب منی شروع در حرکت میکند
از جمیع اعضای بدن و راه بیرون آمدن آن از بدن سوراخ آلت مردی است بعد از آن کفت آیا نمی بینی آدمی را که چون عطسه کرد
فشانده میشود اعضای او و کسی که عطسه کند ایمن میشود از مرک در یک هفته غالبا بیست و چهارم اصل قال رسول الله
صلى الله عليه وآله تصديق الحديث عند العطاس شرح کفت رسول الله صلی الله علیه وآله راست شمردن سخن نزد
جنس عطسه است خواه یکی و خواه بیشتر بیست و پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان الرجل يحدث بحديث
فعطس عاطس فهو شاهد حق شرح کفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون مرد سخن میکفته باشد یعنی پس جنس عطسه
کند عطسه کننده پس آن جنس عطسه شاهد حق است با نیمعنی که تصدیق آن سخن میکند چنانچه کذشت در حدیث سابق بیست و ششم
اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله تصديق الحديث شرح این موافق بیست و چهارم باب است بیست و هفتم
عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا عطس الرجل ثلاثا فسمته ثم اتركه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت چون
عطسه کند مرد سه عطسه پی در پی عطسه کننده کن او را بعد از آن واکذار او را اکر زیاده بر سه عطسه کند با نیمعنی که تسمیت
مکن او را باب شانزدهم اصل باب اجلال ذي الشيبة المسلم شرح الشيبة بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و باء یکنقطه مصدر معتل العین باب ضرب سفید شدن موی یعنی این باب بیان فضیلت بزرک شمردن صاحب

سفیدی موست که مسلمان باشد در این باب شش حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان من اجلال الله
عز وجل اجلال الشیخ الکبیر شرح من برای سببیت میتواند بود و برای تبعیض میتواند بود و بنا بر این یعنی بعض افراد و یعنی
بعض اجزاء میتواند بود و هر دو بعنوان مجاز است الشیخ بفتح شین پیر یعنی کسی که ضعف کثرت سال در او ظاهر شده
باشد و بعضی میگویند ابتداء آن از پنجاه سالگی است یا از پنجاه و یک سالگیست یا آخر عمر یا تا هشتاد سالگی یعنی
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله بزرگ شمردن
الله عز وجل بزرگ شمردن پیر کهن سال است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من عرف فضل کبیر لسنه فوقره
آمنه الله من فزع یوم القیمة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که شناخت فضیلت بزرگ سالی کسی را برای
سال داری او در اسلام پس تعظیم کرد او را ایمن کرد او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت سیوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله من وقر ذا شیبة فی الاسلام آمنه الله من فزع یوم القیمة گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که
تعظیم کرد صاحب سفیدی در اسلام را ایمن کرد او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال ثلثة لا یجهل حقهم الا منافق معروف النفاق ذو الشیبة فی الاسلام وحامل القرآن والامام العادل شرح
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت سه کس اند که جاهل نمیگذارد حق ایشان را مگر منافقی که نفاق او آشکار باشد اول صاحب
سفیدی مو در اسلام دوم عمل کننده بقدر معتدّ به از قرآن و سیوم امام عادل یعنی عالمی که حکم او در جمیع مسائل از
روی علم باشد نه ظن پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من اجلال الله عز وجل اجلال المؤمن ذی الشیبة
ومن اکرم مؤمنا فبکرامة الله بدأ ومن استخف بمؤمن ذی شیبة ارسل الله الیه من یستخف به قبل موته شرح من در
من اجلال برای سببیت و برای تبعیض میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب با در بکرامة برای سببیت
میتواند بود و صله بدأ میتواند بود الکرامة بفتح کاف مصدر باب حسن عزیز بودن بدأ ابتداء یکنقطه و دال بی نقطه
و همزه میتواند بود بصیغه ماضی معلوم باب منع است و آن متعدی است و مفعول به آن محذوف است بتقدیر بدأه
ضمیر به محذوف راجع بمصدر اکرم است البدء بفتح با و سکون دال و همزه کردن کاری بی آنکه مکروه طبع باشد و دیگری جبر
بر آن کرده باشد یا بدا لازمست و صله آن بکرامه است البدا ابتدا بچیزی کردن معنا بر این که ابتداء اکرام خواهد بود
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام از تعظیم الله عز وجل تعظیم مؤمن صاحب سفیدی موی است و هر که عزیز شمرد مؤمنی
را پس بسبب عزت الله تعالی کرده باشد آن را یعنی خودی خود با یعنی که اگر در دل او پیش از آن عظمت الهی قرار نگرفته باشد این
عمل از او صادر نمیشود و هر که سبکی کند با مؤمنی که صاحب سفیدی مو باشد بر می انگیزد الله تعالی بسوی او کسی را که
سبکی کند با او پیش از مردن او ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من اجلال الله عز وجل اجلال ذی
الشیبة المسلم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت از تعظیم الله عز وجل است تعظیم
صاحب سفیدی مو که مسلمان باشد باب هفدهم اصل باب اکرام الکریم شرح این باب بیان فضیلت عزیز داشتن عزیز
در میان مردمان است در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل رجلان علی امیر
المؤمنین ع فالقی لکل واحد منهما وسادة فقعد علیها احدهما وابی الاخر فقال امیر المؤمنین علیه السلام اقعد علیها
فانه لا یأبی الکرامة الا حمار شرح القی بصیغه مجهول باب افعال است الوسادة بفتح یکسر و ضم واو و دو سین بی نقطه
و الف و دال بی نقطه متکا و مخده و مراد اینجا فرشی است که علیحده انداخته میشود برای نشستن عزیزی بر آن و اکر

خواهند که دیگری بسر ایشان نباشد در نشستن بر آن آنرا دو تاه میکنند و کان تعبیر از آن از استقلال بحکومت شد
چنانچه منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام گفت لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم تا آخر الکلام
بفتح کاف و عزیز بودن و مراد اینجا قبول عزیز شمردنست یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شدند
دو مرد بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس انداخته شد برای هر یکی از ایشان مسندی پس نشست بر مسند یکی از
از ایشان و سر باز زد از نشستن بر مسند دیگری پس گفت امیر المؤمنین ع بنشین بر آن مسند چه بدرستی که سر باز
نمیزند از قبول اعزاز مگر کسی که احمق باشد اصل ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه
شرح ضمیر قال در اول راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و محتمل نبود که راجع بامیر المؤمنین علیه السلام باشد یعنی
بعد از آن گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون آید نزد شما عزیز جمعی پس اعزاز کنید او را دوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه شرح این مذکور شد در سابق سیوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه لما قدم عدی بن حاتم الی النبی صلی الله علیه و آله ادخله النبی صلی الله [illegible] بیته و لم یکن فی [illegible]
خصفة و وسادة ادم فطرحها رسول الله صلی الله علیه و آله لعدی بن حاتم شرح الخصفة بفتح خاء با نقطه و فتح صاد
بی نقطه و فاء فرشی که مانند حلیت از برگ درخت خرما میبافند و بپلاس و حصیر هر دو اینجا مناسبست و وساده مجرد از تنوین
است و مذکور شد در شرح حدیث اول این باب ادم بضم همزه و ضم دال بی نقطه جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال و سکون یاء دو
نقطه در پایین پوستهای گوسفند و بز و گاو و شتر و مراد بوساده ادم نطع است که از چند پوست میدوزند یعنی
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون آمد عدی بن حاتم بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در اول آمدن او
بمدینه پیش از اسلام او داخل کرد او را رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه خود و نبود در آنخانه غیر فرشی کنده و نطعی
پس انداخت آن نطع را رسول الله صلی الله علیه و آله برای عدی بن حاتم تا بالای آن نشیند چون عزیز قوم خود بود

باب هژدهم اصل باب حق الداخل اصل این باب بیان حق کسیست که داخل خانه شود برای ضیافت یا برای زیارت
اهل آن خانه در این باب یک حدیثست اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من حق
الداخل علی اهل البیت ان یمشوا معه هنیهة اذا دخل و اذا خرج شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله حق داخل شونده بر خانواده اینست که روند همراه او اندکی چون داخل شود بعنوان
استقبال و چون بیرون رود بعنوان مشایعت اصل دوم قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل احدکم علی اخیه
المسلم فی بیته فهو امیر علیه حتی یخرج شرح و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
چون داخل شود یکی از شما بر برادر خود که مسلمانست در خانه آن برادر پس او مانند حاکمست بر آن برادر تا وقتی که
بیرون رود و مراد اینست که چون بعنوان ضیافت یا زیارت یا مانند اینها آمده باشد که پاس خاطر او باید داشت

باب نوزدهم اصل باب المجالس بالامانة شرح باب بی تنوین و مضافست المجالس مرفوع و مبتداست و چون ظرف
زمان مضاف بجمله میشود مراد بمضاف الیه مضمون آن لفظ و مراد آنست یعنی این باب بیان اینست که از مجلسها
نمیتوان سخنی بیرون برد و نقل کرد بعنوان خیانت در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابی عوف عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سمعته یقول المجالس بالامانة شرح این شرح عنوان ظاهر است دوم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله المجالس بالامانة شرح این مافوق سابقست سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المجالس

بالامانة ولیس لاحد ان یحدث بحدیث یکتمه صاحبه الا باذنه الا ان یکون ثقة او ذکرا له بخیر شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت مجلسها با امانت است و نمیرسد دیگری را که نقل کند سخنی را که میپوشانند از اصحاب مجلس
مثل اینکه آهسته گویند آن را اصحاب آن مگر برخصت آن صاحب مگر آنکه آن نقل از روی دانش علم دین باشد یا بمعنی که
حکم شایع بنقل آن شده باشد در ادای شهادات و مانند آنها یا یاد کردن آن صاحب باشد بخوبی یا این معنی که سخن
را الا بر خوبی صاحبش کند چنانچه مستحب است که آدمی اخفای خوبی خود کند و مستحب است دیگران را که اظهار آن کنند مم

باب بیستم اصل باب فی المناجاة شرح این باب در بیان سرگوشی است در این باب سه حدیث است اول حل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان ذلک مما یحزنه و یؤذیه م
شرح فلا یتناجی نفی بمعنی نهی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشند جماعت سه
کس با یکدیگر باد در مجلس یا غیر مجلس پس سرگوشی نمیکنند از ایشان دو کس بی اطلاع یار ایشان که سخن ایشان که چه
میگویند چه سخن یعنی که آن عمل از آنچیز است که اندوهگین میکند او را و آزار میکند او را دوم حل عن ابی الحسن الاول علیه
السلم قال اذا کان ثلثة فی بیت فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلک مما یغمه شرح مضمون این ظاهر است شرح
سابق سیوم حل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لاخیه المسلم المتکلم بحدیثه فکانما خدش وجهه
عرض بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض ضد تصریح المسلم مجرور صفت
اخیه است المتکلم نیز مجرور و صفت اخیه است فی حدیثه متعلق بعرض است و ضمیر راجع بمن است و لهما و مقصد بفاعلیت
یا ضمیر راجع باخیه است و اضافه مصدر بمفعول است خدش بخاء با نقطه و دال بی‌نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب ضرب است وجهه منصوب و مفعول به است و ضمیر راجع باخیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
سرگوشی کند و تصریح نکند برای برادر خود که مسلمان سخن گوست در سخن خود یا در سخنی که متعلق باین برادر است مثل
اینکه مدرسی یا واعظی در سخن باشد و در اثنای آن دیگری سرگوشی کند با شخصی که سخن گو باشد یا سخنی که در حق
مدرس یا واعظ باشد پس چنانست که خراشیده باشد روی آن برادر را یعنی کال مانند آن باب بیست و یکم اصل
باب الجلوس شرح این باب بیان آداب نشستن است در این باب سه حدیث است اول حل کان النبی صلی الله علیه و
آله یجلس ثلثا القرفصاء و هو ان یقیم ساقیه و یستقبلهما بیدیه و یشد یده فی ذراعه و کان یجثو علی رکبتیه
و کان یثنی رجلا واحدة و یبسط علیها الاخری و لم یر صلی الله علیه و آله متربعا قط شرح القرفصاء بفتح قاف و سکون
راء بی‌نقطه و فتح فاء و صاد بی‌نقطه و الف ممدوده و بضم قاف و ضم راء و فتح فاء مصدر سماعی باب فعلل برفع و جر
مبتدای محذوف میتواند بود بتقدیر منها القرفصاء و منصوب بدل تفصیل ثلثا میتواند بود ماخوذ است از قرفصه مصدر
باب فعلله یعنی بمعنی نشستن بادر پیدیه برای تعدیه است یجثو بجیم و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غائب نصر است الجثو
بضم جیم و ضم ثاء سه نقطه و تشدید واو بجمع شدن یثنی بثاء سه نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است
یعنی عادت نبی صلی الله علیه و آله این بود که نشیند سه گونه نشستن از آنجمله است قرفصا و آن اینست که راست
کند دو ساق را یعنی ساق خود را و پیش آنها وادارد دو دست خود را و ببندد دست خود را در ذراع خود یا بمعنی که م
انگشتان یکدست خود را محیط بذراع خود کند و بود اینکه مجتمع میشد در نشستن بر دو زانوی خود و بود اینکه دو تا
میکرد یک پای خود را و پهن میکرد بر آن دیگری را چنانچه زانوی آن بر بالای ران دیگری باشد یا چنانچه زانوی آن

بربالای زانوی دیگری باشد و هرچه دردتر باشد دیده نشد نبی صلی الله علیه وآله چهار زانو هرگز در مجلسی دو هم

اصل رایت علی بن الحسین علیهما السلام قاعدا واضعا احدی رجلیه علی فخذه فقلت ان الناس یکرهون هذه الجلسة و

یقولون انها جلسة الرب فقال انی انما جلست هذه الجلسة للملالة والرب لا یمل ولا تأخذه سنة ولا نوم شرح

یکرهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل و باب علم میتواند بود الجلسة بکسر جیم نوع نشستن الملالة بفتح میم مصدر

باب علم اند و هکذا بودن السنة ماندگی از عملی یعنی دیدم امام زین العابدین علیه السلام را نشسته گذاشته یکی از دو پای

خود را بر ران خود پس گفتم بدرستی که مردمان مکروه می شمرند آن نوع نشستن را و میگویند بدرستی که آن نوع نشستن

صاحب کل اختیار است یعنی خدا است پس گفت بدرستی که من جز این نیست که نشستم آن نوع نشستن را بعلت ماندگی و همچنین

بودن و صاحب کل اختیار ماندگی نمیشود و در نمی یابد او را ماندگی و نه خواب سیوم اصل عن ابی عبد الله ع قال

من رضی بدون الشرف من المجلس لم یزل الله عز وجل وملائکته یصلون علیه حتی یقوم شرح روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت هر که راضی شود به پایین طلب شرف از مجلس همیشه الله عز وجل و ملائکه او درود میفرستند بر او تا آنکه

برخیزد چهارم اصل کان رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ما یجلس تجاه القبلة شرح اکثر منصوب است بنا بر ظرفیت زمان

زیرا که ما مصدریه است و مضاف بمصدر حکم مصدر دارد و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل آتیه قدوم الحاج تجاه منصوب

و خبر کان است التجاه بضم و فتح و کسر تا و دو نقطه در بالا که منقلب از واو است و جیم و الف و ها برابر یعنی بود رسول الله صلی

الله علیه وآله در اکثر نشستن او متوجه قبله پنجم اصل جلس ابو عبد الله علیه السلام متورکا رجله الیمنی علی

فخذه الیسری فقال له رجل جعلت فداك هذه جلسة مکروهة فقال لا انما هو شیء قالته الیهود لما ان فرغ الله

عز وجل من خلق السماوات والارض واستوی علی العرش جلس هذه الجلسة لیستریح فانزل الله عز وجل الله لا

اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم وبقی ابو عبد الله علیه السلام متورکا کما هو شرح التورك بر یك ران نشستن

هذه الجلسة مکروهة بتقدیر استفهام است و ممکن است که خبر باشد لما بفتح لام و تشدید میم بتقدیر حین است

ان بفتح همزه و تخفیف نون زائده است برای تاکید اتصال جزا بشرط السنة بکسر سین مصدر معتل الفاء واوی

باب ضرب بمعنی پینکی پیش از خواب و غفلت و پینکی و ظاهر این حدیث اینست که مراد اینجا اول است کما در هو موصوله است و هو

مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر کما هو علیه یعنی نشست امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بر

یك ران بود پای راست او بر ران چپ او عجب بود پس گفت او را مردی فدای تو شوم آیا این نوع نشستن مکروه است پس

امام گفت نه جز این نیست که آن مکروه بودن چیزی است که گفتند آن را جهودان بیان این آنکه گفتند چون که فارغ شد الله

عز وجل از آفریدن آسمانها و زمین و راست شد بر عرش نشست این نوع نشستن تا طلب راحت کند از ماندگی که او را

حاصل شده بود از عمل پس فرو فرستاد الله عز وجل در سوره البقره که الله نیست مستحق عبادتی مگر او او است

زنده بنهایت ایستادگی بکار خلایق بیان این آنکه در نمی یابد او را ماندگی از آفریدن جهان و نه خواب مراد این است که

او فاعل محض نفوذ اراده و توکل است پس ماندگی در او متصور نیست و غافل نمیشود از چیزی زیرا که فاعل محض نفوذ

اراده کامل من جمیع الوجوه است و غفلت نقص است پس خواب در او متصور نیست بدانکه از این تقریر ظاهر شد

که سنة اینجا بمعنی پینکی نیست و چون جمله لا تأخذه سنة ولا نوم استیناف بیانی القیوم است پس اگر میگفت لا تأخذه

نوم ولا سنة بلیغ نمیبود زیرا که مقتضای ترقی نیست باعتبار اینکه ازاله ماندگی اشکالی دارد و محتاج ببودن و باطن

سلامت ترک عمل است بخلاف اندالة خواب زیراکه تنبیه کافیست در آن نظر اینکه گوئیم که علم الله تعالی محیط است
بکل شیء خواه ضروری وخواه نظری وخواه عبث پیدا این آنکه محتاج نیست بتوقیف ونه باستدلال ونه تنبیه
واگر میگفتیم که محتاج نیست به تنبیه ونه باستدلال ونه بتوقیف البته تمیز دو باقی ماند امام جعفر صادق ع
نشسته بریک راه چنانکه او برآن بود ششم اصل کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل منزلا قعد فی
ادنی المجلس الیه حین یدخل شرح عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که چون داخل مجلسی میشد نشست
در نزدیکتر نشستنگاه بسوی او وقتی که داخل میشد باینمعنی که هرجا که خالی بود ونزدیکتر بدر بود از جاهای دیگر خالی می
نشست وطلب بالانشینی نمیکرد هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه سوق المسلمین کمسجدهم فمن سبق الی مکان فهو احق به الی اللیل قال وکان لا یاخذ علی بیوت السوق کری
شرح مضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب السبق الی السوق که باب پنجاه وششم است
تواند بود که سوق … عبارت از بازار وقف عام مسلمانان باشد والف ولام بیوت السوق برای عهد خارجی باشد
واین بازار است در بعض نسخ مواضع که هر هفته روزی مردمان اطراف آن در بازاری که وقف عام است جمع
میشوند وعرض عود با وطان خود می کنند … ودر فمن سبق بیانیه وتفریعیه میتواند بود کراه بکسر کاف والف ممدوده
است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بازار مسلمانان مانند
مسجد ایشانست بیان این آنکه هر که سابق شد بسوی مکانی پس او اولی است بآن مکان تا شب امام جعفر صادق ع گفت
عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که نمیگرفت بجهت دکانهای آن بازار کرایه تا اینکه تعمیر آن دکانها چون خراب شود
از بیت المال مسلمانان میکرده باشد هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ینبغی للجلساء فی الصیف ان
یکون بین کل اثنین مقدار عظم الذراع لئلا یشق بعضهم علی بعض فی الحر شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سزاوار است
برای همنشینان در تابستان اینکه باشد میان هر دو کس … مقدار استخوان بند دست تا آرنج تا … دشوار … بعض
ایشان بر بعضی دیگر در گرمی هوا نهم اصل رأیت ابا عبدالله علیه السلام جلس فی بیته عند باب بیته قبالة الکعبة شرح دیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را که می نشست در خانه خود که در مکه داشت نزد در خانه خود برابر کعبه چون متوجه قبله نشستن
عبادت است وایضا نظر در کعبه عبادت است باب بیست ودوم اصل باب الاحتباء والاتکاء شرح الاتکاء نشستن
تاء دو نقطه در بالا مکسوره مشدده معتل الفاء واوی مهموز اللام باب افتعال تکیه کردن در وقت نشستن برای
اینکه طول نشستن میسر شود مثل تورک در وقت تشهد نماز وآن الاحتباء بحاء بی نقطه ودو باء یک نقطه مصدر معتل اللام واوی
باب افتعال جمع میان پشت ودو ساق کردن وحدت نماز وآن برای اینکه طول نشستن میسر شود برای انتظار نماز
جماعت ونماز وآن پس احتباء اخص مطلقا است از اتکاء یعنی این باب بیان تکیه کردن وجمع میان پشت ودو ساق
است در این باب پنج حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاتکاء فی المسجد رهبانیة العرب ان المؤمن
مجلسه مسجده وصومعته بیته شرح اتکاء در مسجد کنایتست از طول جلوس در مسجد زیراکه حاجت میشود در آن بتکیه
اتکاء … رهبانیة بضم راء بی نقطه وسکون هاء ودو باء یک نقطه وکسر نون وتشدید یاء دو نقطه در پائین وتاء مصدریه
منسوب برهبان است که جمع راهب است ومراد بعرب اینجا امت نبی عربی است وآخر آیه است
از ترسایان وامثال ایشان پس مقصود اینجا مدح این قسم رهبانیت است نظیر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث

دوازدهم باب النوادر که باب صدم است که تمام نسبت بهبانیه مؤمنان است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث اول باب الشرائع که باب دوازدهم است که لا رهبانیة چنانچه بیان شد در شرح آن جمله ان المؤمن سیفان
بیابانی است فرق میان جلوس و قعود اینست که جلوس در حضور جماعت میباشد و قعود دائم است مجلسه مسجد مبنی بر نوع
از عبادت است و مقصود اینست که طول جلوس در مسجد میکند چنانچه گویا که در غیر مسجد جلوس نمیکند صومعه بفتح
صاد بی نقطه و سکون واو و فتح میم و عین بی نقطه عبارتست از خانقاه ترسایان و مانند ایشان از صوفیه یعنی خلوت
ایشان برای عبادت پس صومعه بیته عبارتست از اینست که خلوت نشینی و انقطاع از اهل خود برای عبادت چنانچه خانقاه
نشینان میکنند مذموم است زیرا که منافات با طول جلوس در مسجد دارد و شعار ترسایان است پس محل گذاردن نوافل
و مانند آن برای مؤمن خانه اوست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طول جلوس در مسجد رهبانیت نبی
عربی است بیان این اینکه بدرستی که مؤمن جای همنشینی او با جماعت همنشینی مسجد است و خلوت او برای عبادت خانه
اوست دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاحتباء فی المسجد حیطان العرب شرح الحیطان بکسر حاء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه جمع حائط دیوارها مراد بعرب اینجا نیز امت نبی عربی است نه از
از ترسایان و امثال ایشان یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جمع میان دو ساق و پشت در مسجد دیوارهای
امت نبی عربی است مراد اینست که ترسایان خانقاه نشینی میکردند و خلوت خود را تنگ میساختند برای اینکه در
طول قعود گاهی بدیوار جانب راست و گاهی بدیوار جانب چپ و گاهی بدیوار پشت تکیه میکرده باشند و اهل اسلام چون خانقاه
نشینی نمیکنند و طول جلوس در مسجد میکنند پس احتباء برای ایشان کار آن دیوارها میکند و این طعنی عظیم است
بر خانقاه نشینان صوفیه موافق آنچه می آید در حدیث اول کتاب المعیشة سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله الاحتباء حیطان العرب شرح معنی این ظاهر است از شرح سابق و ابن اثیر در نهایه از آن معنی غافل شده و گفته که فیه
انه نهی عن الاحتباء فی ثوب واحد الاحتباء هو ان یضم الانسان رجلیه الی بطنه بثوب یجمعهما به مع ظهره و یشده علیها و
قد یکون الاحتباء بالیدین عوض الثوب و انما نهی عنه لانه اذا لم یکن علیه الا ثوب واحد ربما تحرک او زال الثوب فتبدو
عورته و منه الحدیث الاحتباء حیطان العرب ای لیس فی البراری حیطان فاذا ارادوا ان یستندوا احتبوا لان الاحتباء
یمنعهم من السقوط و یصیر لهم کالجدار چهارم اصل سالت ابا عبد الله ع عن الرجل یحتبی بثوب واحد فقال ان کان یغطی
عورته فلا بأس شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جمع میکند میان پشت و دو ساق خود بر جامه
که آن مرد با یک جامه است که پوشیده یا بمعنی که نشیب جامه ندارد پس امام گفت اگر پوشانیده باشد عورت او را پس نیست
بر او باکی پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز للرجل ان یحتبی مقابل الکعبة شرح روایتست از امام جعفر صادق
ع گفت جایز نیست برای مرد اینکه جمع میان پشت و دو ساق خود کند بکمر و مانند آن در مقابل خانه خدا
یا بمعنی که آنرا در مسجد الحرام کند زیرا که بی ادبی است باب بیست و سیوم اصل باب الدعابة و الضحک شرح الدعابة
بضم دال بی نقطه و عین بی نقطه و باء یک نقطه مصدر باب منع است خوش طبعی و بازی یعنی این باب بیان خوش
طبعی و خنده است و در این باب بیست حدیث است اول اصل سالت ابا الحسن علیه السلام فقلت جعلت فداک الرجل
یکون مع القوم فیجری بینهم کلام یمزحون و یضحکون فقال لا بأس ما لم یکن فظننت انه عنی الفحش شرح یمزحون
بزای با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است لم یکن از افعال تامه است و ضمیر مستتر راجع

بغیر مذکور است برای اینکه بقرینه مقام ظاهر است و راوی گمان کرده که مرجع ضمیر فحش بضم فاء و سکون حاء است بمعنی
دشنام صریح یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از این دوش که گفتم قربانت گردم مردی میباشد با جماعت پس میگوید
میان ایشان سخنی بیان این انکه خوش طبعی میکنند و خنده میکنند آیا جائز است بودن آن مرد میان ایشان پس
گفت باکی نیست مادام که نشود آن پس گمان کردم که مراد امام علیه السلام با آن دشنام صریح است اصل ثم قال ان رسول
الله صلی الله علیه وآله کان یأتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحک رسول الله
صلی الله علیه وآله وکان اذا اغتم یقول ما فعل الاعرابی لیته اتانا یعنی بعد از آن امام رضا علیه السلام گفت بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه وآله می آمد نزد او صحرانشینی عرب پس تحفه می آورد برای او تحفه بعد از آن میگفت همانجا
که بده ما را قیمت هدیه ما پس خنده میکرد رسول الله صلی الله علیه وآله پس عادت رسول الله صلی الله علیه
وآله این بود که چون غمناک میشد میگفت چه کرد آن اعرابی که کجا است و چه حال دارد کاش او می آمد نزد ما تا ما را با هدیه
و مطلب ثمن هدیه بخنداند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن الا وفیه دعابة قلت وما الدعابة
قال المزاح شرح المزاح بضم میم خوش طبعی سؤال مبنی بر اشتراک دعابه است میان خوش طبعی و باری چنانچه مذکور
شد در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در او
دعابه هست گفتم و چیست دعابه گفت خوش طبعی سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کیف مداعبة بعضکم بعضا
قلت قلیل قال فلا تفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانک لتدخل بها السرور علی اخیک ولقد کان رسول الله
صلی الله علیه وآله یداعب الرجل یرید ان یسره یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چونست خوش طبعی بعض شما
شیعه امامیه با بعضی گفتم کمست گفت پس این کار مکنید یعنی که خوش طبعی کنید با هم و آن را کم مکنید چه بدرستی که خوش طبعی
از جمله خوش خوئی است و بدرستی که داخل میکنی بخوش طبعی خوشحالی را بر برادر مؤمن خود و هر آینه تحقیق رسول الله صلی
الله علیه وآله خوش طبعی میکرد با مردی میخواست که او را خوشحال کند چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
ان الله عز وجل یحب المداعب فی الجماعة بلا رفث شرح الرفث بفتح راء بی نقطه و فتح فاء و ثاء سه نقطه فحش
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد کسی را که خوش طبعی کند در
میان جماعت بی آنکه با دشنام صریح باشد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ضحک المؤمن تبسم شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خنده مؤمن لب خنده است مراد نهی از قهقهه است ششم اصل عن ابی
عبد الله ع قال کثرة الضحک تمیت القلب وقال کثرة الضحک تمیث الدین کما یمیث الماء الملح شرح تمیت بیاء دو نقطه
در پائین و تاء دو نقطه در بالا بصیغه غائبه باب افعال است و تمیث بیاء دو نقطه در پائین و ثاء سه نقطه است
و در اول بصیغه غائبه باب افعال است و در دوم بصیغه غائب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
بسیاری خنده یعنی که بحد قهقهه رسد و مکرر شود میمیراند دل را و گفت بسیاری خنده میگدازد دین را چنانچه میگدازد
آب نمک را هفتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من الجهل الضحک من غیر عجب قال وکان یقول
لا تبدین عن واضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا یأمن البیات من عمل السیئات شرح ضمیر قال در دوم راجع
بسکونی است و ضمیر کان یقول راجع بامام جعفر صادق است یا ضمیر قال در دوم راجع بامام است جعفر صادق است
و ضمیر کان یقول راجع بامیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که این منقول شده از امیر المؤمنین ع در کتاب الایمان و الکفر

در حدیث پنجم باب الذنوب که باب صد و یازدهم است لا یأمن اگر بضم نون است لا نافیه است و جمله عطف بر تقدیر عملت
که جمله حالیه است و اگر بکسر نون برای التقاء ساکنین است لا ناهیه است و جمله عطف بر لا تشدّن است بیات بفتح باء
یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و تاء دو نقطه در بالا اسم تبییت مصدر باب تفعیل است یعنی آمدن کسی در شب
برای شبیخون و مانند آن در شب و مراد اینجا گرفتار کردن ناگاه است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق ع
گفت بد دستی که از جمله جهالت اطفال است خنده بی امری که عجب باشد گفت و عادت او این بود که میگفت بگشادند اینهای
پیش را بخنده و حال آنکه کردی عملهای رسوا کننده را و ایمن نباشد از گرفتار کردن ناگاه آنکه بدیهای کرد با کسی هشتم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ایاکم و المزاح فانه یذهب بماء الوجه شرح المزاح بکسر میم مصدر باب مفاعله است یعنی کردن کسی
با هم خوش طبعی را با فراط رسانیدن زیرا که باب مفاعله برای مغالبه است و در مغالبه مبالغه میباشد پس منافات نیست
میان این حدیث و حدیث دوم این باب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه
در خوش طبعی با یکدیگر را چه بد دستی که آن میبرد آب رو را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما الحبیبة جلاء
فلا تمازحه ولا تماره شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دوست مردی است پس مبالغه در خوش طبعی با او
مکن و جدل مکن با او دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال القهقهة من الشیطان شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت خنده قهقهه از جانب شیطان است یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کثرة الضحک
تذهب بماء الوجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بسیاری خنده یعنی خنده قهقهه میبرد آب
رو را دوازدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم و المزاح فانه یجر السخیمة و یورث الضغینة و هو السب الاصغر شرح
مزاح اینجا بکسر میم است و فرق میان سخیمه و ضغینه اینجا اینست که اول کینه است و دوم اثر کینه است که ظاهر شود
یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه در خوش طبعی با یکدیگر را چه بد دستی که آن
میکشد کینه را بدلها و باعث میشود ظهور اثر کینه را در اعضا و آنست دشنام کوچک سیزدهم اصل عن ابی جعفر ع
قال اذا قهقهت فقل حین تفرغ اللهم لا تمقتنی شرح لا تمقتنی بصیغه نهی حاضر باب نصر یا باب تفعیل است یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خنده قهقهه کردی پس بگو وقتی که فارغ میشوی که خدایا غضب بمن مکن
مراد اینست که خنده قهقهه گاهی باعث غضب الهی میشود و این دعا کفاره آنست چهاردهم اصل رفعوه الی ابی عبد الله
و ابی جعفر علیهما السلام او احدهما قال کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و کثرة الضحک تمج الایمان مجّا شرح مزاح اینجا
بضم میم و بکسر میم میتواند بود و تمج بتشدید جیم بصیغه مضارع غایبه باب نصر است المج بفتح میم بیرون انداختن
چیزی از دهن یعنی راویان سند تا بالا بردند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیهما السلام یا
تا یکی از آن دو امام علیهما السلام گفت بسیاری خوش طبعی میبرد آب رو را و بسیاری خنده بیرون میاندازد ایمان را
بیرون انداختنی مانند بیرون انداختن چیزی از دهن پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المزاح السباب
الاصغر شرح مزاح اینجا بکسر میم است سباب بکسر سین مصدر باب مفاعله است مضمون این ظاهر است از شرح حدیث نهم
این باب شانزدهم اصل عن ابی عبد الله ع قال ایاکم و المزاح فانه یذهب بماء الوجه و مهابة الرجال شرح مزاح اینجا
نیز بکسر میم است المهابة بفتح میم و الف مصدر باب علم ترسناک بودن و تقیه کردن و اضافه اضافه مصدر بمفعول
است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دور دارید خود را از یکدیگر و مبالغه خوش طبعی را چه بد دستی

که آن میبرد آبرو و هیبت مردانرا یعنی که اما حبش کسی هیبت ندارد و مردمان جرات بر او بهم میرسانند
چنانچه می آید در حدیث آینده هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم قال لا تمازح فیذهب بهائک و لا تمازح فیجترا علیک
شرح البهاء بفتح باء یکنقطه ممدود معتل اللام و از باب نصر و منع و علم حسن خوش صورت بودن گفت
امام جعفر صادق علیه السلام مبالغه در جدل مکن مردمان تا رود حسن تو و مبالغه در خوش طبعی مکن تا جرات کرده شود
بر تو هژدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمازح فیجترا علیک شرح این ظاهر است از شرح سابق
نوزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام انه قال فی وصیة له لبعض ولده او قال قال ابی لبعض ولده ایاک و المزاح فانه
یذهب بنور ایمانک و یستخف مروتک شرح مزاح اینجا بکسر میم است یستخف بصیغه معلوم است یعنی روایت است از
امام موسی کاظم علیه السلام که او گفت در سفارشی که او را بود به ای اولاد خود یا امام گفت که گفت پدرم امام جعفر
صادق علیه السلام بعض اولاد خود را که دور دار خود را از یکدیگر و مبالغه در خوش طبعی را چه بدرستی که آن میبرد روشنی
ایمان ترا و سبکی بهم رسانند مردمی ترا یعنی که هیبت مردانرا در تو کم میکند بیستم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلم
قال کان یحیی بن زکریا علیهما السلم یبکی و لا یضحک و کان عیسی بن مریم علیهما السلم یضحک و یبکی و کان الذی
یصنع عیسی علیه السلم افضل من الذی کان یصنع یحیی علیه السلم شرح یحیی آخر اوصیای موسی است و زمان وصایت او
پنجسال بوده و پدرش زکریا پیش از او وصی موسی بوده و در وقت وفات زکریا عیسی علیه السلام دو ساله بوده و چون
عیسی هفت ساله رسید یحیی معزول شد و عیسی صاحب کتاب و شریعت تازه شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث اول باب نودم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم
گفت بود یحیی زکریا علیهما السلام با پرورش که گریه میکرد از ترس عذاب الهی و خنده هرگز نمیکرد و بود عیسی بن مریم علیهما السلم
با پرورش که گریه میکرد و خنده میکرد و بود آنچه میکرد عیسی علیه السلام فاضلتر از آنچه میکرد یحیی علیه السلم باب
بیست و چهارم اصل باب حق الجوار بضم و کسر جیم مصدر باب مفاعله همسایگی یعنی این باب بیان حق همسایگی
است در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن عمر بن عکرمة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له جار
یؤذینی فقال ارحمه فقلت لا رحمه الله فصرف وجهه عنی قال فکرهت ان ادعه فقلت یفعل بی کذا و کذا و یفعل و یؤذینی
فقال ارایت ان کاشفته انتصفت منه فقلت بل اربی علیه شرح لا رحمه چون جمله دعائیه است و در حکم مضارع است لا
بر سر لفظ ماضی در آمده بی تکرار آن المکاشفه اظهار عداوت با کسی اربی براء بی نقطه و باء یکنقطه و یاء دو نقطه
در آخر بصیغه متکلم وحده از باب افعال است یعنی روایتست از عمر بن عکرمه بکسر عین و سکون کاف و کسر راء گفت
داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم مرا همسایه است که آزار من میکند پس گفت رحم کن بر او یعنی که
طلب رحمت کن برای او تا الله تعالی او را از آزار تو بر گرداند پس گفتم رحمت مکناد او را الله تعالی پس امام گردانید روی
خود را از من راوی گفت پس نخواستم که واگذارم امام را با آن حالت پس گفتم که میکند با من چنین و چنین و میکند و آزار
من میکند پس امام گفت خبر ده مرا که اگر اظهار عداوت با او کنی انتقام آنچه کرده از او برابر میکشی پس گفتم بلکه زیاده
میکنم بر او اصل فقال ان ذا ممن یحسد الناس علی ما آتاهم الله من فضله فاذا رای نعمة علی احد فکان له اهل جعل بلاؤه
علیهم و ان لم یکن له اهل جعله علی خادمه فان لم یکن له خادم اسهر لیله و اغاظ نهاره شرح مشار الیه ذا ایذای جار است که
مفهوم میشود از یؤذینی و از اربی علیه من در مرتبه ثانیه است ظاهر آنچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب

شانزدهم که باب ان الائمة و ولاة الامر هم الناس المحسودون الذين ذكرهم الله عز وجل است اینست که من یحسد الناس
عبارت از رؤساء ضلالت از جمله اصحاب رسول علیه السلام باشد و شاید که او عمر بن الخطاب باشد چون مخاطب هنام
او بوده و لفظ مضارع در یحسد برای موافقت لفظ قرآن در سوره نساء باشد ضمیر مستتر در رای راجع بمن یحسد است
نعمة عبارت از استقلال در دنیا است بروشی که کسی دست بر صاحبش نداشته باشد احد عبارت از رسول الله صلی
الله علیه و آله فکان عطف بر رای است ضمیر راجع با حد است اهل عبارت از اهل بیت رسول الله است و مراد اهل
لا نعمة علیهم السلام است ضمیر جعل و ضمیر اتاه راجع بمن یحسد است و ان لم یکن له اهل یعنی ان لم یکن له اهل لا نعمة علیهم
است خادم بمعنی نوکر و ملازم است و مراد خادم لا نعمه علیه است لم یکن له خادم بمعنی لم یکن له خادم بمعنی لم یکن له خادم لا نعمة
علیه است ضمیر مستتر در اسهر و در اغاظ راجع است بمن یحسد است و ضمیر لیله و نهاره نیز راجع بمن یحسد است تعلق
اسهار بلیل و اغاظه بنهار از قبیل نهاره صائم مجاز در نسبت است و مراد اسهار خود شو در شب و اغاظه خود شو در نهار است
یعنی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ابتدای حال بمیراث مانده از کسی که حسد میکند ائمه معصومین
را بنا بر آنچه داده ایشان را الله تعالی از فضل رحمت خود پس چون پسند نعمتی را یکی از ان ائمه معصومین مثل رسول
الله صلی الله علیه و آله پس باشد برای او اهلی که لایق آن نعمت باشند میکرداند بلا و آزار خود را بر آن اهل او و اگر
نباشد او را اهلی که لایق آن نعمت باشند میکرداند بلا و آزار خود را بر خدمتکار او که لایق آن نعمت باشد مثل رجل از
انصار که مذکور میشود پس اگر نباشد برای او خدمتکاری که لایق آن نعمت باشد بیدار میکند آن حاسد شب خود را و خشمناک
میکند روز خود را اصل ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتاه رجل من الانصار فقال انی اشتریت دارا فی بنی فلان
وان اقرب جیرانی منی جوارا من لا ارجو خیره ولا آمن شره قال فامر رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام و سلمان
وابا ذر و نسیت آخر و اظنه المقداد ان ینادوا فی المسجد باعلی اصواتهم بانه لا ایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه فنادوا
شرح رجل خادم رسول علیه السلام بوده بنی فلان عبارت از بنی عدی است که قبیله عمر بن الخطاب یا از بنی تیم است
که از قبیله ابوبکر بوده یا از بنی امیه است که از قبیله عثمان و معویه و مروان و امثال ایشان بوده یا عبارت از قبیله
دیگر است از قبائل ساعیان در غصب حق اهل البیت علیهم السلام از جمله منافقان اصحاب رسول الله و نسیت آخر
و اظنه المقداد کلام عمر بن عکرمه است البوائق بباء یک نقطه و یاء بعد از الف و قاف جمع بائقه بهمزه بعد از الف ثلثا
عبارت از ثلث مرات است یا بمعنی که هر کدام آن چهار کس در طرفی از چهار طرف مسجد ندا کردند سه بار تا هر که در مسجد
باشد بشنود و فهمد بیان این آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد او مردی از اهل مدینه که خادم او بود پس گفت
بدرستی که من خریدم سرائی در محله اولاد فلان و بدرستی که نزدیکتر همسایگان من نسبت بمن باعتبار همسایگی
کسی است که امید خیر ندارم و ایمن از شر او نیستم مراد اینست که چون منسوب بتو ام و استقلال الهی لازم آن منافق آزار
مرا میکند امام گفت پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را و سلمان و ابوذر را و فراموش کردم
دیگری را و گمان میکنم که او مقداد باشد باینکه فریاد کنند آن چهار کس در چهار طرف مسجد مدینه بلندتر آواز های
خود شان باینکه شان اینست که نیست ایمان کسی را که ایمن نشده همسایه او از بلاهای او پس فریاد کردند آن چهار کس آن
کلمه هر کدام سه بار مراد اینست که بعد از آن فریاد کردن آن مرد صاحب استقلال شد و آن منافق حسود اسهار لیل خود و اغاظه
نهار خود کرد چندانکه رسول علیه السلام در حیوة بود و بعد از آن کرد آنچه کرد پس خصلت ابتدای حال الان شیعه لازم نیست

هو کلام ایشان که دارد آنرا با بیکه ترك کند اصل ثم اوما بیده الی کل اربعین دارا من بین یدیه ومن خلفه ومن یمینه و
عن شماله شرح ظاهر حدیث اول باب آینده اینست که ثم اوما کلام امام باشد وضمیر راجع برسول علیه السلام باشد و میتواند بود که
کلام عمر بن عکرمه باشد وضمیر راجع بامام جعفر صادق ع باشد کل اربعین عبارتست از چهار اربعین بشدات که بیان آن شده بعد
از آن ضمائر در یدیه وخلفه ویمینه وشماله راجع برسول علیه السلام است . بعد از آن اشارت کرد بدست خود بسوی
هر چهل سرا از جانب پیش او واز جانب پس او واز جانب دست راست او واز جانب دست چپ یعنی که چهار بار بچهار طرف
اشارت کرد و یکبار گفت کل اربعین دارا جیران الحدیث چنانچه می آید در حدیث اول باب آینده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
عن ابیه علیه السلام قال قرأت فی کتاب علی ع ان رسول الله صلی الله علیه وآله کتب بین المهاجرین والانصار
ومن لحق بهم من اهل یثرب ان الجار کالنفس غیر مضار ولا آثم وحرمة الجار علی الجار کحرمة امه الحدیث مختصر شرح این حدیث
با ضمیمه می آید در کتاب الجهاد در حدیث پنجم باب اعطاء الامان که باب نهم است ان هر دو جا بفتح همزه و بکسر همزه میتواند بود
کالنفس بسکون فا است غیر مرفوع وخبر مبتدا محذوف تقدیره هو غیر المضار بضاد با نقطه والف و تشدید راء که بی نقطه است بصیغه مفعول
باب مفاعله کسی که ضرر رسانیده شود در عوض ضرری که او رسانیده الآثم بهمزه والف وهمزه منقلب از یاء و او یا منقلب از یاء بصیغه
اسم فاعل مهموز الفاء معتل العین باب نصر یا باب نظر یا باب ضرب کسی که بیکار یا خوار باشد و در نسخ بثاء سه نقطه است
بمعنی کسبی که گناهکار باشد و بر این تقدیر بمعنی کسبی است که سلوك با او کرده شود مانند سلوکی که با گناهکار میکنند .
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام گفت خواندم در کتابی که بخط علی علیه السلام است
و آنرا جامعه مینامند اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله نوشت و مقرر کرد میان مهاجران وانصار و هر که لاحق بایشان شد از
اهل مدینه وحوالی آن اینکه همسایه آدمی مانند خود شخص است بیان این آنکه ضرر رسانیده نمیشود در عوض ضرری که رسانیده
باشد و خوار و ذلیل نمیشود باین معنی که ترك آشنائی و مصاحبت ادمی باید کرد برای ضرری که رسانیده باشد یا بمعنی این
که اگر کسی بر او ستم کند دفع ستم از او میباید کرد و حرمت همسایه بر همسایه مانند حرمت مادر او است این حدیث دراز است
و اینجا مختصر شده سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال حسن الجوار یزید فی الرزق شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت خوبی همسایگی زیادتی میکند در روزی یعنی که باعث برکت در روزی میشود چهارم اصل عن اسحق
بن عمار عن الکاهلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان یعقوب علیه السلام لما ذهب منه بنیامین نادی یا رب اما
ترحمنی اذهبت عینی واذهبت ابنی فاوحی الله تبارك وتعالی لو امتهما لاحییتهما لک حتی اجمع بینک وبینهما ولکن تذکر الشاة
التی ذبحتها وشویتها واکلت وفلان الی جانبک صائم لم تنله منها شیئا شرح بنیامین بکسر باء یک نقطه وسکون نون ویاء دو
نقطه در پایین والف وکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین ونون برادر مادری پدری یوسف علیه السلام است مادر
ایشان راحیل نام داشته و یوسف علیه السلام بتدبیر یاران بمصر طلبید و با خود نگاه داشت بهانه اینکه دزدی کرده چنانچه
در سوره مذکور است اما ترحمنی برای نفی حال است یعنی که آیا هنوز وقت رحم نشد تذکر بصیغه امر حاضر باب
تفعل است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از کاهلی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که
یعقوب علیه السلام چون رفت از او بنیامین یعنی که خبر رسید باو که عزیز مصر بنیامین را مانع برگشتن بکنعان شد
ندا کرد که ای صاحب کل اختیار من آیا از تو رحم نمیشود کور کردی دو چشم مرا و بردی از نزد من دو پسر را که یوسف و بنیامین
باشند پس وحی کرد الله تعالی که اگر میرانیده بودم ایشان را هر آینه زنده میکردم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو

و میان ایشان و لیکن بیاد خود آورد که گوسفندی بود که ذبح کرده بود آنرا و خورده بود و حال آنکه فلان مرد در پهلوی خانهٔ تو روزه
بود و عطا نداده بود او را از آن چیزی با این معنی که طلب نکرده بود و از جنابت تا ثواب افطار صائم همسایه دریابی یا با این معنی که
نفرستاده بسوی او چیزی تا در شب بآن افطار کند نهم اصل و فی روایة اخری قال فکان بعد ذلک یعقوب علیه السلم
ینادی منادیه کل غداة من منزله علی فرسخ الا من اراد الغداء فلیأت الی یعقوب و اذا امسی نادی الا من اراد العشاء
فلیأت الی یعقوب شرح و فی هذا بنا اخری کلام یعقوب با سحق بن عمار است الغدا بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف
ممدوده طعام چاشت العشاء بفتح عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده طعام شب یعنی و در روایتی دیگر که غیر روایت
کاهلی است در تتمه حدیث اینست که امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس بود بعد از آن عادت یعقوب علیه السلم
باین روش که جار میزد جارچی او در هر اول روز از منزل یعقوب بر مقدار یک فرسخ که آگاه باشید هر که اراده چاشت دارد
باید که آید نزد یعقوب و چون بآخر روز میرسید جار میزد که آگاه باشید هر که ارادهٔ شام دارد باید که آید نزد یعقوب ششم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال جاءت فاطمة علیها السلم تشکو الی رسول الله صلی الله علیه و آله بعض امرها
فاعطاها رسول الله صلی الله علیه و آله کریة و قال تعلّمی ما فیها فاذا فیها من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی
جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت شرح
الامر کاری که معتد به باشد الکریة بفتح کاف و فتح راء بی نقطه و باء یک نقطه و تاء وحدت یک شاخ درخت خرما
که بی برگ باشد و تخته که بهر ستون خیمه در آن میباشد و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت آمد فاطمه علیها السلام شکایت میکرد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از بعض کار عمده او مثل آزار کشیدن
از همسایگان پس داد او را رسول الله صلی الله علیه و آله پارچه تخته و گفت یاد گیر آنچه را که در آن نوشته شده پس ناگاه
در آن تخته این بود که هر که ایمان میداشته باشد بالله تعالی و روز قیامت پس آزار نمیکند همسایه خود را یا بمعنی که باید که
آزار نکند او را هر چند که او آزار کند و هر که ایمان میداشته باشد بالله تعالی و روز قیامت پس باید که گرامی دارد مهمان خود را
و هر که ایمان میداشته باشد بالله تعالی و روز قیامت پس باید که گوید سخن نیکی را یا باید که ساکت شود اگر نداند بهتر را یا موافق
مصلحت نباشد گفتن آن هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام حسن الجوار زیادة فی الاعمار و عمارة الدیار
شرح العمارة بکسر عین بی نقطه و الف و راء بی نقطه مصدر باب نصر و علم و حسن آباد شدن و آنچه بآن سرا آباد شود
و بفتح میم مصدر باب نصر و ضرب و علم باقی ماندن بهر تقدیر مجرور و معطوف بر الاعمار است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام خوبی همسایگی باعث زیادتی در عمرها و باعث زیادتی در آباد شدن سراها است هشتم اصل قال ابو عبد الله
ع حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فی الاعمار شرح یعمر بصیغه مضارع معلوم از باب نصر و ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم خوبی همسایگی آباد میکند سراها را و زیاد میکند عمرها را نهم اصل عن الحسن بن عبد
الله عن عبد صالح قال قال علیه السلام لیس حسن الجوار کف الاذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاذی شرح روایتست
از حسن بن عبد الله از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفت امام علیه السلام نیست خوبی همسایگی همین
نگاه داشتن آزار خود از همسایه و لیکن خوبی همسایگی صبر است بر آزار همسایه دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و
آله حسن الجوار یعمر الدیار و ینسئ فی الاعمار شرح الانساء بنون و سین بی نقطه مصدر مهموز اللام باب افعال تاخیر
و مراد اینجا تاخیر اجلست و مضمون این موافق حدیث هشتم این باب است یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

الدار البیت خاص باهل اعلموا لیس منا من لم یحسن مجاورة من جاوره شرح الناس بغین با نقطه و تشدید صاد
بی‌نقطه بر ضم مستتر در جاوره راجع بمن اولست و بارز راجع بمن دوم است یا بر عکس روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفت بر حالی که خانه پر از مردمان بود که بدانید که شان نیست که نیست که از ما با شمیعی که متوجه نشد ما
نیست هر که خوب بجا نیاورد همسایگی کسی را که همسایگی او میکند دوازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
المؤمن من آمن جاره بوائقه قلت و ما بوائقه قال ظلمه وغشمه شرح آمن بصیغه ماضی معلوم باب علم است الغشم
بفتح غین با نقطه و سکون و فتح شین با نقطه مصدر باب ضرب هیزم چیدن در شب بروشنی که هر چه بدست آید
چیده شود خواه خوب و خواه بد بی تامل و فکر و مراد اینجا سخنی یا کاری بی‌جا بی فکر است که گفتن یا کردن است و آن ذکر
باعث رنجش خاطر میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مؤمن کسیست که ایمن شد همسایه
او از بلاهای او گفتم و چیست بلاهای او و مراد ذکر طلب مثال است برای بلاها امام گفت ظلم او و بی فکری او سیزدهم اصل
جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فشکا الیه اذی جاره فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله اصبر ثم اتاه ثانیة فقال
له النبی صلی الله علیه و آله اصبر ثم عاد الیه فشکا الیه ثالثة فقال النبی صلی الله علیه و آله فقال للرجل الذی شکا اذا
کان عند رواح الناس الی الجمعة فاخرج متاعک الی الطریق حتی یراه من یروح الی الجمعة فاذا سألوک فاخبرهم قال ففعل
فاتاه جاره المؤذی له فقال له رد متاعک فلک الله علی ان لا اعود شرح آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس شکایت
آورد بسوی او از آزار همسایه خود پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله صبر کن بعد از آن آمد آن مرد نزد نبی علیه السلام بار
دوم پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله صبر کن بعد از آن برگشت بسوی نبی صلی الله علیه و آله پیش شکایت آورد بار سوم
پس گفت نبی صلی الله علیه و آله آن مرد را که شکایت کرده چون شد کار چنان نزد رفتن مردمان بسوی نماز جمعه پس بیرون
آور رخت خود را بسوی راهگذر مردمان تا ببیند آنرا هر که میرود بسوی نماز جمعه پس چون مردمان سؤال کنند که چرا بیرون
آوردی رخت خود را پس خبر دار کن ایشانرا از حال خود گفت پس آن مرد کرد آنرا که مذکور شد پس آمد نزد او همسایه او که آزار او میکرد
پس گفت او را که بر گردان رخت خود را که برای تو الله تعالی شاهد است بر من باشد که دیگر عود نمیکنم بسوی آزاری که میکردم
چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما آمن بی من بات شبعان وجاره جائع قال و ما من اهل قریة یبیت
فیهم جائع ینظر الله الیهم یوم القیمة شرح ما نافیه لیس است من زائده است ما اهل قریه اسم ما است جمله بیت صفت اهل
قریه است جمله ینظر الله الیهم خبر ما است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمن نشده بمن کسی که شب خوابیده
بر حالیکه سیر باشد و همسایه او گرسنه باشد رسول علیه السلام گفت و نیست هیچ اهل دهی که شب خوابد در ایشان گرسنه
با بیروش که نظر رحمت کند کند الله تعالی بسوی ایشان در روز قیامت پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من
القواصم الفواقر التی تقصم الظهر جار السوء ان رای حسنة اخفاها وان رای سیئة افشاها شرح القواصم بفتح
قاف وکسر صاد بی‌نقطه جمع قاصمه بصیغه اسم فاعل باب ضرب شکننده‌ها نامیده برای اینست که موصوف آن
داهیه است الفواقر بفتح فا و کسر قاف و را بی‌نقطه جمع فاقره بصیغه اسم فاعل باب نصر شکننده‌های مهره پشت
و بلاها مطلقا الف لام الظهر برای عهد خارجیست یعنی ظهر آدمی پس التی تقصم الظهر افاده تازه میکند و میتواند
بود که برای افاده تازه نباشد بلکه تفسیر فواقر باشد زیرا که چون فواقر مشترکست میان دو معنی که مذکور شد تفسیر آن کرد
بآن شد و السوء بفتح سین است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت از جمله شکننده‌های مهره پشت

همسایه آدمی بد است بیان این آنکه اگر دید خوبی را پنهان کرد آنرا و اگر دید بدی را مشهور کرد آنرا شانزدهم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله اعوذ بالله من جار السوء فی دار اقامة تراك عیناه و یرعاك قلبه ان رآك بخیر ساءه و ان رآك بشر سره
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پناه میبرم بالله تعالی از همسایه بد در سرای توطن بیان این آنکه می بیند ترا دو چشم
او و می پاید ترا دل او و اگر دید ترا بحال خوب آزرده کرد او را آن دیدن و اگر دید ترا بحال بد خوشحال کرد او را آن دیدن

باب بیست و پنجم اصل باب حد الجوار شرح این باب بیان حد همسایگی است که تا چند سرا است در این باب دو حدیث
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل اربعین دارا جیران من بین یدیه و من خلفه
و عن یمینه و عن شماله شرح ضمیر یدیه و نظایر آن راجع بانسان است که مفهوم میشود از جیران یعنی روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر چهل سرای یعنی اهل هر چهل سرا همسایگان آدمی اند از
جانب پیش او و از جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد
الجوار اربعون دارا من کل جانب من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله شرح مضمون این موافق سابق است

باب بیست و ششم اصل باب حسن الصحابة و حق الصاحب فی السفر شرح الصحابة بفتح و کسر صاد مصدر باب علم
معاشرت یعنی این باب بیان خوبی فضیلت رفاقت و بیان حق رفیق در سفر است در این باب پنج حدیث است اول اصل
اوصانی ابو عبد الله علیه السلام فقال اوصیك بتقوی الله و اداء الامانة و صدق الحدیث و حسن الصحابة لمن صحبت و لا قوة
الا بالله شرح وصیت کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام با پرهیزگاری که گفت سفارش میکنم ترا به ترس از عذاب الله تعالی
و رسانیدن امانت بصاحبش و راستی سخن و خوبی رفاقت برای کسی که رفیق او شدی و نیست قوت عزم در کاری مگر بوسیله
الهی الله تعالی دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من خالطت فان استطعت ان تکون یدك العلیا علیه فافعل شرح
العلیا بضم عین بی نقطه و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر تکون است و علیه متعلق بعلیا است یا العلیا صفت ید است و علیه خبر
تکون است یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که با او معاشرت کردی پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی
که باشد نعمت تو که بهتر از سایر نعمتهای تست بر او وارد و مکمن آنرا مخفی مدار که از جمله وسعت در قدرت رضای آن رفیقست زیرا که
بعض رفقا شرمنده و آزرده میشوند از اینکه رفیق زیاد بر ایشان خرج میکرده باشد بقرینه آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث
ششم و هفتم باب الوصیة که باب چهل و هفتم است سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اصطحب اثنان
الا کان اعظمهما اجرا و احبهما الی الله عز و جل ارفقهما بصاحبه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مصاحبت نکردند دو
کس مگر اینکه شد بزرگتر آن دو باعتبار ثواب و محبوبتر آن دو بسوی الله عز و جل آنکس که هموارسلوك تر آن دو است با مصاحبش
چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله حق المسافر ان یقیم علیه اصحابه اذا مرض ثلاثا شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله حق رفیق سفر اینست که ایستند بر سر او رفیقان چون بیمار شود سه دوره آفتاب یعنی سه شبانه
روز مخفی نماند که اگر ثلاثة میگفت یعنی سه روز میبود و آن کمتر است از سه دوره و ایضا میتواند بود که این حکم در جائی
باشد که ایستادن اصحاب باعث تلف جمیع نباشد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام ان امیر
المؤمنین علیه السلام صاحب رجلا ذمیا فقال له الذمی این ترید یا عبد الله قال ارید الکوفة فلما عدل الطریق بالذمی
عدل معه امیر المؤمنین علیه السلام فقال له الذمی الست زعمت انك ترید الکوفة فقال له بلی فقال له الذمی فقد
ترکت الطریق فقال قد علمت شرح باء در بالذمی برای تعدیه است این مفعول به است نه مفعول فیه یعنی روایتیست از امام

صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام رفیق شد با مردی از اهل کتاب و در عهد
مسلمانان بود پس گفت او را که آن ذمی که کجا را قصد داری ای بنده خدا گفت قصد دارم کوفه را پس چون جدا کرد راه ذمی را
یا بیمعنی که به راه دیگر رفت غیر راه کوفه جدا شد با او امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را آن ذمی که آیا دعوی نکردی که
تو قصد کوفه داری پس گفت او را که بلی دعوی کردم پس گفت ذمی او را که پس گفتی بتحقیق واگذاشتی راه کوفه را پس
گفت او را که بتحقیق دانستم و دانسته و لکنا شتم اصل قال فلم عدلت معی وقد علمت ذلك فقال له امیر المؤمنین علیه
السلام هذا من تمام حسن الصحبة ان یشیع الرجل صاحبه هنیهة اذا فارقه و كذلك امرنا نبينا عليه السلام فقال له
الذمی هكذا قال نعم قال الذمی لا جرم انما تبعه من تبعه لافعاله الكريمة فانا اشهدك انی علی دینك و رجع الذمی
مع امیر المؤمنین علیه السلام فلما عرفه اسلم شرح ان یشیع از باب تفعیل بدل الاشتمال هذا است میتواند بود
که دینك عبارت از اسلام باشد و رجوع ذمی عبارت از رجوع از آن راه بسوی جاده کوفه باشد و فا در فلما برای بیان شد
و عرفه از باب ضرب و ما ... ذا رعرفه بضم عین و سکون را باشد که ظن کرده است بالمعنی که آشنائی و کرمی و مهربانی
کرد و این نصیحت است شیعه را باینکه بمهربانی دلالت بر حق آسانتر است از درشتی و ممکن است بود که مراد بدینك عادتك
باشد و آن اینجا عبارت از این عمل کریم باشد که متابعت رفیق در دین وقت آن بحر هنوز مسلمان نشده باشد و فا در فلما
برای تعقیب باشد و عرفه بصیغه ماضی معلوم باید ... میل با باب ضرب باشد و حاصل هر دو یکی است نه بر آنکه بر تقدیر دوم
تعریف بالتشدید باشد اگرچه مذکور در لغت نیست ترجمه ذمی گفت پس چرا جدا شدی از راه کوفه با من و حال آنکه بتحقیق دانستی آن
راه کوفه را پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام این از جمله تمام خوبی رفاقت است که متابعت کند مرد رفیق خود را اندکی
چون جدا شود از رفیق از آن مرد چنین امر کرده ما را پیغمبر ما علیه السلام پس گفت او را ذمی که آیا همچنین امر کرده گفت
آری گفت ذمی که ناچار است جز این نیست که تابع پیغمبر شما شد آنکه تابع شده او را برای کارهای او که خوبست پس من گواه میکنم
ترا که من بر دین توام و برگشت ذمی با امیر المؤمنین علیه السلام بسوی کوفه پس چون این آنکه چون امیر المؤمنین علیه السلم
آشنائی کرد با او مسلمان شد باب بیست و هفتم اصل باب الكاتب شرح این باب بیان فضیلت کتابت نوشتن
برادران مؤمن بیکدیگر است در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال التواصل بین
الاخوان فی الحضر التزاور و فی السفر التكاتب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پیوند میان برادران
مؤمن در وقتی که نزد یکدیگر حاضر باشند زیارت یکدیگر است و در وقتی که از یکدیگر غایب باشند کتابت نوشتن
بیکدیگر است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال رد جواب الكتاب واجب كوجوب رد السلام والبادی
بالسلام اولی بالله و رسوله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برگردانیدن جواب کتاب را
مانند وجوب برگردانیدن جواب سلام و ابتدا کننده بسلام نزدیکتر است بالله تعالی و رسولش باب بیست و هشتم اصل
باب النوادر شرح این باب احادیث متفرقه است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله يقسم لحظاته بين اصحابه فينظر الى ذا و ينظر الى ذا بالسوية
قال ولم يبسط رسول الله صلى الله عليه و آله رجليه بين اصحابه قط و ان كان ليصافحه الرجل فما يترك رسول الله
صلى الله عليه و آله يده من يده حتى يكون هو التارك فلما فطنوا لذلك كان الرجل اذا صافحه قال بيده فنزعها من
يده شرح فا در فینظر بیانیه است و ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است اشعار بشأن محذوف است قال

بیده یعنی اینست که دست خود را حرکت میداد که از آن مفهوم شود که آن مرد میگوید میگوید که کیست ضمیر مستتر
در فرق بینهما راجع برسول علیه السلام است ضمیر بیده راجع بالرجل است حدیث روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که قسمت میکرد نگاههای خود را میان اصحاب خود بابرو شکه نظر میکرد
بسوی این و نظر میکرد بسوی این برابر تا همکدام نرنجند امام گفت و دراز نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله دو پای خود را
میان اصحاب خود در مجلسی هرگز و بدرستی که شان این بود که هر آینه مصافحه میکرد با او مردی پس وا نگذاشت رسول الله
صلی الله علیه و آله دست خود را از دست او تا آنکه باشد آن مرد واگذارنده پس چون اصحاب فهمیدند این را که عادت این بود
که مردی چون مصافحه میکرد با رسول علیه السلام میگفت بس است بدست پس میکشید رسول علیه السلام دست خود را
از دست او حدیث دوم عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا کان الرجل حاضرا فکنه و اذا کان غائبا فسمه شرح روایتست از
امام رضا علیه السلام گفت چون مرد باشد حاضر پس کنیت او را مذکور ساز خواه در خطاب با او و خواه در خطاب با دیگری و چون
باشد غائب پس نام او را مذکور ساز چون یاد او کنی مثل وقتی که دعای برای جمل مومن میشود حدیث سیوم قال رسول
الله صلی الله علیه و آله اذا احب احدکم اخاه المسلم فلیسأله عن اسمه و اسم ابیه و اسم قبیلته و عشیرته فان من حقه
الواجب و صدق الاخاء ان یسأله عن ذلک و الا فانها معرفة حمق شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون دوست دارد
از شما برادر مسلمان پس باید که سؤال کند او را از نام او و نام پدر او و نام قبیله او و نام خویشان او و مصاحبان نزدیک
او چه بدرستی که از جمله حق آن برادر مسلم که ثابت است در گردن یکی از شما از جمله راستی برادریست که سؤال کند
از آنچه مذکور شد و اگر نه پس آن محبت شناختی بی عقلانه و کودنانه حدیث چهارم عن عبد الملک بن قدامة عن ابیه عن
علی بن الحسین علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوما لجلسائه تدرون ما العجز قالوا الله و رسوله
اعلم قال العجز ثلثة ان یبدر احدکم بطعام یصنعه لصاحبه فیخلفه و لا یأتیه و الثانیة ان یصحب الرجل منکم الرجل او یصاحبه
یحب ان یعلم من هو و من این هو فیفارقه قبل ان یعلم ذلک و الثالثة امر النساء یدنو احدکم من اهله فیقضی حاجته و هی
لم تقض حاجتها فقال عبد الله بن عمرو العاص فکیف ذلک یا رسول الله قال یتحوّر و یمکث حتی یأتی ذلک منهما جمیعا شرح
ذکر ثلثة باعتبار تذکیر لفظ عجز است و ذکر الثانیة و الثالثة باعتبار تانیث معنی عجز است که خصلتست پیدا یعنی یبدر
بدال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع باب نصر است یخلفه بخا با نقطه و فا بصیغه مضارع معلوم باب افعال عطف
بر یبدر است یحب بحای بی نقطه و تشدید با و یکی نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال جمله حالیه است فیفارقه
عطف بر یصحب است یتحوّر بحای بی نقطه و تشدید واو و سین بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعل است التحوس
اظهار شجاعت خود بکاری مشار الیه ذلک قضای حاجتست با آن معنی است حدیث روایتست از عبد الملک بن قدامة رضی
قاف و دال بی نقطه از پدر شن از امام زین العابدین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی
همنشینان خود را که آیا میدانید که چیست عجز و کودنی و ضعف رای گفتند الله و رسول او دانا تر است گفت عجز
و کودنی سه چیز است اول اینکه شتاب کند پیش از آمدن مهمان یکی از شما بطعامی که میسازد برای یار خود یعنی که شروع
در اسباب آن کند بعد از آن حاضر در است و مانند آن پس آن یار خلاف وعده او کند و نیاید نزد او و مراد اینست که آن یار
ناپایداری و کودنی کرده چنانچه شعار نفس که بعضی وعده بجا نمی کنند و آخر چون مشتری نقد تر هم میرسد
میفروشند و رخصت میخواهند و آن مرد هر علاجی ندارد بغیر از اظهار رخصت هیچ کودنی که باید رخصت خود را راضی میکند

دوم همراه شود مردي از شما مردي را يا همنشيني كند بر حالي كه دوست داشته كرده اند كه كيست او و از كدام ذره است
او پس جدا شود از آن مرد پيش از آنكه دانسته باشد آنرا كه كيست و از كجاست و سيوم كار عمده زنان است بيان اين آنكه نزديكي
ميكند يكي از شما نسبت بمنكوحه خود پس كار خود را ميسازد و آن منكوحه نساخته كار خود را پس گفت كه عبد الله
بن عمرو بن العاص پس چونست آن يا نبي يعني كه پس چه بايد كرد تا چنان نشود گفت حركات معهوده ميكند و درنگ ميكند در
وقتي كه نزديك كار ساز خود شده شود تا آخر آن شود و همچنين ابن ابي عمير ميكند تا آنكه كار زن باز ساخته شود هر دو
پنجم اصل قال و في حديث آخر قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان من العجز العجز لقي رجلا فاعجبه نحوه فلم يسأله عن
اسمه و نسبه و موضعه شرح نسبت العجز بعجز مجاز است براي مبالغه و مراد نسبت بصاحب عجز است رجلا بتقدير حال
عجز رجال است يا نسبت مجازي است براي مبالغه د بكر يعني عبد الملك گفت كه در حديثي ديگر كه غير پدرم روايت كرده
از علي بن الحسين اينست كه گفت رسول الله صلى الله عليه و آله بدرستي كه از جمله كوتاهي حال كودني حال مردي است كه بر خورد
مردي را پس خوش آمد او را روش آن مرد پس نپرسيد او را از نام او و پس و نسبت او و جاي او ششم اصل سمعت
ابا الحسن موسى عليه السلام يقول لا تذهب الحشمة بينك و بين اخيك ابق منها فان ذهابها ذهاب الحياء شرح
لا تذهب بصيغه نهي غائب باب منع است الحشمة بكسر حاء بي نقطه و سكون شين با نقطه خود داري يعني شنيدم
از امام موسى كاظم عليه السلام ميگفت بايد كه بر طرف نشود خود داري ميان تو و ميان برادر مومن تو و اگر از خود
داري چيزي را باقي بگذار يعني كه بالكليه بر طرف مكن آنرا چه بدرستي كه بر طرف شدن آن بالكليه بر طرف شدن حيا است
يا بمعني كه بيحيائي است هفتم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام لا تثق باخيك كل الثقة فان صرعة الاسترسال
لن تستقال شرح كل منصوب و نائب مفعول مطلق براي نوع است الصرعة بكسر صاد بي نقطه و سكون راء بي نقطه و عين
بي نقطه مصدر باب منع نوع انداختن و بفتح صاد براي مره است و بر تقدير اضافه آن اضافه مصدر بفاعل است
الاسترسال واداد خود آن ضد استمساك است تستقال بقاف و صيغه مجهول معتل العين غائبه باب استفعال است
گفت امام جعفر صادق عليه السلام اعتماد مكن ببرادر مومن خود كه همه اعتماد كه هر چه خواهي با او كني و كنجه بدرستي
كه انداختن و وادادن خود كسي را هرگز تلافي كرده تلافي نميشود مراد اينست كه اگر كسي لغزشي در گفتگو تلافي در اثناي
باكسي كند بعد از پشيماني تلافي آن آسانتر است از تلافي لغزشي كه در اثناي دوستي و انبساط كند هشتم اصل قال ابو
عبد الله عليه السلام اختبروا اخوانكم بخصلتين فان كانتا فيهم و الا فاعزب ثم اعزب محافظة على الصلوات في مواقيتها
و البر بالاخوان العسر و اليسر شرح اعزب بعين بي نقطه و زاي با نقطه و باء يك نقطه بصيغه امر غائب حاضر باب نصر و
ضرب است العزوب بالضم عين غائب شدن و افراد آن با وجود آنكه مخاطب جمع است براي اينست كه مراد خطاب
عام است و تكرار آن با لفظ ثم براي تاكيد و تبشير است محافظة نظير نوع و جر مبدل است تقدير هما محافظة يا
مجرور و بدل تفصيل است خصلتين است يعني گفت امام جعفر صادق عليه السلام آزمود كنيد برادران مومن
خود را بدو خصلت پس اگر باشد آنها در ايشان خوب و اگر نباشد پس دور شو از ايشان بعد از آن
نيز دور شو بعد از آن نيز دور شو آنها نگاهداري بر نمازها است در اوقات فضيلت آنها و نيكي با برادران است در
تنگدستي و در فراخ دستي آن برادران يا در تنگدستي و فراخ دستي خودشان يا در تنگدستي برادران و فراخ
دستي خودشان باب بيست و نهم اصل باب شرح اين بابيست بي عنوان در بيان آداب نوشتن مكتوب

ومانند آن فرق میان این باب و باب بیست و هفتم این است که آن فضیلت نوشتن مکتوب بود و این کتاب
نوشتن آنست در این باب نه حدیث است اول قال ابو عبد الله علیه السلام لا تدع بسم الله الرحمن الرحیم
وان کان بعده شعر گفت امام جعفر صادق علیه السلام وامگذار بسم الله الرحمن الرحیم را در مکتوب
خود در غیر آن هر چند که بعد از آن شعر نوشته شود یا گفته شود و اشعار است بنهایت بی اعتباری شعر دوم
قال ابو عبد الله علیه السلام اکتب بسم الله الرحمن الرحیم من اجود کتابتک ولا تمد الباء حتی ترفع السین
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بنویس بسم الله الرحمن الرحیم را از بهتر نوشتن خود یعنی که بخط خوب خود
بنویس و مکش باء آنرا تا برداری سر دندانه سین را مراد اینست که در خط کوفی و خط نسخ و مانند آنها سر دندانه
سین را البته بر میدارند و اگر پیش از برداشتن آنها باء کشیده شود بدنما میشود یا مراد اینست که در هر خطی که
باشد باء را نمی باید کشید تا میسر شود برداشتن سر دندانه و بنا بر اول حتی برای انتهای غایت است و بنا بر دوم برای
تعلیل است سیوم عن الحسن بن السری عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تکتب بسم الله الرحمن الرحیم
لفلان ولا باس ان تکتب علی ظهر الکتاب لفلان روایتست از حسن بن السری از امام جعفر صادق علیه السلام
حسن گفت که امام گفت منویس در متن مکتوبی که بسوی کسی نویسی بعد از بسم الله الرحمن الرحیم اینکه این مکتوب
برای فلان کس است چه این دلالت بر وضع منت بر آن کس میکند و باکی نیست که نویسی بر عنوان مکتوب که این مکتوب برای
از فلان کس است چه این دلالت میکند که کاغذ مال اوست نوشته باو میباید داد در اینجا نیست وضع منت در نوشتن مکتوب
برای آن کس نیست مخفی نماند که از این تقریر ظاهر شد که بسم الله الرحمن الرحیم در این حدیث کنایه از مکتوب است چه این
در متن نوشته میشود در ظهر و توضیح این میشود در حدیث آینده چهارم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
تکتب داخل الکتاب لابی فلان واکتب الیه ابی فلان واکتب علی العنوان لابی فلان روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت منویس در متن مکتوب اینکه این از ابو فلان است چه این دلالت بر وضع منت بر ابو فلان
میکند و بنویس در متن مکتوب اینکه این مکتوبی است بسوی ابو فلان چه این دلالت بر وضع منت نمیکند و بنویس بر
عنوان کتابت که این از ابو فلان است چه این دلالت بر وضع منت نمیکند مخفی نماند که فلان در حدیث عبارت از اسم
کسی است و ابو فلان در این حدیث عبارت از کنیت کسی است و مقصود تفاوت میان اسم و کنیت نیست بلکه مقصود
بیان تفاوت میان متن مکتوب و ظهر مکتوب است که در متن لفلان نمیتوان نوشت و لابی فلان نیز نمیتوان نوشت
و در ظهر هر کدام را که خواهی میتوان نوشت پس مضمون این دو حدیث یکی است پنجم سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یبدأ بالرجل فی الکتاب قال لا باس به ذلک من الفضل یبدأ الرجل باخیه یکرمه پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام از مردی که ابتدا میکند بنوشتن نام مردی دیگر در مکتوبی که بآن مرد دیگر مینویسد مثل نوشتن
لفلان من فلان امام گفت باکی نیست بآن آن عمل از جمله فضیلت در رعایت ادب است ابتدا میکند مرد بنام برادر مؤمن
خود اکرام میکند آن برادر را ششم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بان یبدأ الرجل باسم صاحبه فی الصحیفة
قبل اسمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باکی نیست باینکه ابتدا کند مرد بنام مصاحب خود در
مکتوبی که باو مینویسد پیش از نام خود مثل لفلان من فلان هفتم امر ابو عبد الله علیه السلام بکتاب فی
حاجة فکتب ثم عرض علیه ولم یکن فیه استثناء فقال کیف رجوتم ان یتم هذا ولیس فیه استثناء انظروا کل موضع

لا یکون فیه استثناء فاستثنوا فیه شرح امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بمکتوبی که فرستاده شود بسوی شخصی از برای
برای حاجتی پس نوشته شد بعد از آن نموده شد برا و نبود در آن مکتوب قید ان شاء الله پس امام علیه السلام
گفت چون امیدوار شد که کارسازی کنند این مکتوب و حال آنکه نیست در آن قید ان شاء الله نظر کنید هر جا
که نیست در آن قید ان شاء الله پس قید ان شاء الله کنید در آن مراد هر موضع است که گنجایش آن قید دارد مثل
وعده بچیزی و مثل امر بکردن کاری و مثل اخبار بموافقت مصلحت در کاری هشتم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
کان یترب الکتاب وقال لا بأس به شرح یترب بتاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم
غائب باب افعال است یا تفعیل است الاتراب والتتریب سر مکتوب را بگل مهر کردن چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث چهارم باب نود و هفتم که نادلی کتابا طینه رطب و خاک بپاشید که بر نوشته تا زود خشک شود یعنی
روایتیست از امام رضا علیه السلام اینکه عادت او این بود که بگل چسبنده مهر میکرد مکتوب را و گفت باکی نیست
بآن نهم اصل عن علی بن عطیة انه رای کتبا لابی الحسن الرضا علیه السلام مترّبة شرح روایتیست از علی بن عطیه که او دید چند
مکتوب از امام رضا که مهر کرده شده بود بگل چسبنده باب سی ام اصل باب شرح این بابیست بی عنوان در آداب
محو نوشته در این باب پنج حدیثست اول اصل عن ابی الحسن ع قال سألته عن القراطیس تجتمع هل تحرق بالنار وفیها
شیء من ذکر الله عز وجل قال لا تغسل بالماء اولا قبل شرح القراطیس جمع قرطاس بکسر و ضم و فتح قاف و سکون راء
بی نقطه کاغذهایی که مکتوبست تحرق بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غائبه باب ضرب یا باب افعال
یا باب تفعیل است لا بتقدیر لا تحرق است تغسل استیناف بیانی لا اسغا ولا بتشدید واو مفتوحه منصوبست
قبل مبنی بر ضم و منکرا او لا است یعنی روایتیست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از
مکتوبها که جمع میشود و احتیاجی بآنها نیست آیا سوزانیده میشود بآتش و حال آنکه در آنها چیزی از نام الله عز وجل
هست گفت سوزانیده نمیشود بیان این آنکه شسته میشود موضع اسم الهی بآب در اول پیش از سوزانیدن دوم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تحرقوا القراطیس ولکن امحوها و تحرقوها شرح مزقوها بمیم و زاء با نقطه
بصیغه امر باب تفعیل است و در اکثر نسخ بجاء بی نقطه است و راء بی نقطه است و بنا بر این نهی لا تحرقوا مخصوص است
بوقت عدم محو یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مسوزانید مکتوبها را ولیکن بر طرف کنید نوشته
آنها را بآب و مانند آن و پاره پاره کنید آنها را یا این معنی که در مکتوبهایی که اسم الهی ندارد بحریق میان این دو
شق یا باین معنی که موضع اسم الهی را محو کنید و باقی را پاره کنید سیوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الاسم
من اسماء الله یمحوه الرجل بالتفل قال امحوه باطهر ما تجدون شرح الف لام الاسم برای عهد ذهنی است پس در
حکم نکره است من اسماء نعت الاسم است یمحوه نعت دیگر است یا بتقدیر استفهام است التفل بضم تاء دو نقطه در
بالا و سکون فاء آب دهن امحوه امر از محو برای استحباب میتواند بود اطهر یعنی پاکیزه تر است خواه مطهر نجاسات باشد
شرعا مثل آب و خواه نه مثل گلاب یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از نامی از نامهای الله تعالی
که بر طرف میکند آن را از کاغذ و مانند آن مردی بآب دهن امام گفت بر طرف کنید آن را بپاکیزه ترین آنچه بیابید و میسر است شما را
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله امحوا کتاب الله وذکره باطهر ما تجدون
ونهی ان یحرق کتاب الله عز وجل ونهی ان یمحی بالاقلام شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول

الله صلى الله عليه وآله محو کنند صحف اگر از کهنگی معطل شده باشد یا دفتی که در نوشته شده باشد بغلط و نام
الله تعالی اگر بیجا نوشته شده باشد یا کتب ترا نجد بی با بید مثل کلاب و کر خوخ حسن و نهی کرد رسول الله از اینکه
سوزانیده شود کتاب الله عز و جل و نهی کرد از اینکه دور کرده شود بقلمها چنانچه سیاه کرده شود یا بقلم بر آن کشیده شود
و هذا جمیع که محو آن میشد آن بیست حلقه برد و در آن میکشند پنجم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی الظهور التی
فیها ذکر الله عز و جل قال اغسلها شرح الظهور جمع ظهر پشتها و مراد اینجا پشتهای مکتوبات است خواه عنوانها و
غیر عنوانها یعنی روی بیست از امام موسی کاظم علیه السلام در پشتهای که در آنها نوشته شده اسم الله عز و جل چنانچه
در عنوانها نوشته میشود یا حفیظ آیا جایز است یا نه گفت بشو آنها را مراد اینست که محو نمایند که جمیع برای احتراز از لوم
باح فی ... رسن مقطعات سیو بیستند و نیز اسم صاحب الزمان علیه السلام م ح م د نوشته میشود عاقبت خیر باد
اصل تم کتاب العشرة و لله الحمد و المنة و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و اهل بیته و یتلوه ان شاء الله کتاب الطهارة
شرح این از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب عشرة که کتاب هفتم از کتابهای بیست که جزء کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله تعالی است و باین تمام شد اصول کافی و از الله تعالی سپاس و عطا را درود فرستد الله تعالی بر بزرگ ما محمد
و آل او و خاندان او ... بعد از آن ... ان شاء الله تعالی کتاب الطهارة که اول کتب فروع کافیست تمم الشارح الفقیر الی الغنی

المغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن
جمیع من یعنیه امره شرح اصول الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب الرازی

رحمه الله تعالی بدار الموحدین قزوین صینت عن کید الحاسدین
فی عصر یوم الاربعاء الخامس و العشرین من شهر جمادی
الثانیه و انتقال الشمس الی حمل فی ساعتین و
نصف ساعة من لیلة الجمعة السابع و
العشرین من الشهر المذکور سنة
تسع و ستین و الف هجریة
حامداً مصلیاً

۵ هزاران درود و هزاران ۵ سلام زما بر محمد و آلش تمام